

ابوالقاسم فردوسی

دانشنامه

از شاهنامه فردوسی

جلد اول

تصحیح و توضیح استاد محبتی مینوی

مقدمه از: مهدی قریب



مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی



کتابخانه
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

دست‌نما

از شاهین اندرودی

جلد اول

تصحیح و توضیح

استاد مجتبیٰ مینوی

مقدمه از: مهدی قریب

۳	...
۶	۸۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱۶۷۲۷۱

کتابخانه

بیرغوی زردان نجفی پیش
سیاست سیرامند نویشتا

زین کور آتش نامش
بشد کاس الیاس نامش

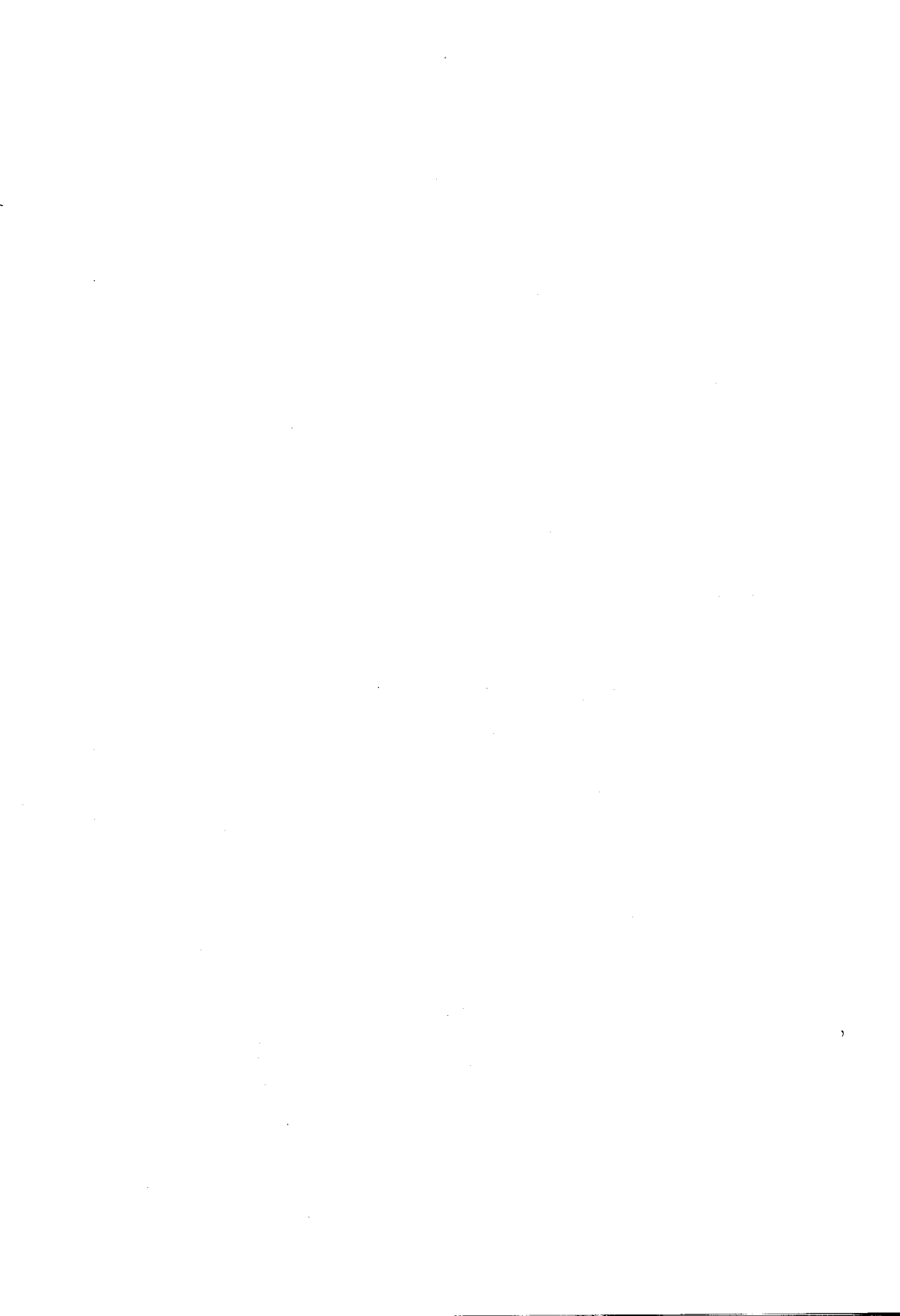
خروش برمانه است فتنه
المان روسی دیگر بر چون مشت

فردم تب سزایان کج راه
گرمی نشه بر تن او بیا



بوز دست سو بیا او شینه
می خواست کور بدید بر سر

بزرگایوان آتش بدید
همی گشت جوان بر کتک کونی



ابوالقاسم فردوسی

دانشنامه

از شاهنامه فردوسی

جلد اول

تصحیح و توضیح استاد مجتبیٰ مینوی

مقدمه از: مهدی قریب



مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی

مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی
وابسته به
وزارت فرهنگ و آموزش عالی

داستان سیاوش

شماره : ۵۳۷

تیراژ : ۳۰۰۰ نسخه

تاریخ انتشار : ۱۳۶۳

ناظر چاپ : ابوالفضل صحنی

نوبت چاپ : چاپ اول

چاپخانه : دانشگاه تهران

بها : ۱۸۰۰ ریال

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

فهرست مندرجات

مقدمه داستان سیاوش : * * * . الف - کط

داستان سیاوش (متن) : ۱ - ۲۱۸

تفصیل نسخه بلخا : ۲۱۹ - ۵۷۷

مقدمه داستان سیاوش

امروزه، بررسی و تحقیق در باره شاهنامه فردوسی به عنوان یک شاهکار ادبی و تاریخی، موضوعاً، با حوزه‌های چند از تحقیقات علوم ادبی و انسانی سروکار می‌یابد:

۱- حوزه تحقیق و تصحیح انتقادی متون؛ این حوزه با اتکاء بر اسناد و مواد، اسلوب و قوانین سیستم استدلالی خاص خود که چون دیگر رشته‌های علوم ذاتی آن است، تنها در پی به دست دادن متنی هرچه نزدیک‌تر به بیان شاعر، نویسنده و... مورد پژوهش است^(۱)

۲- رشته‌های دیگر علوم ادبی و انسانی مانند اسطوره‌شناسی، اسطوره‌شناسی تطبیقی، ادبیات تطبیقی، جامعه‌شناسی ادبیات، جامعه‌شناسی تاریخی، تاریخ، روانشناسی اجتماعی و تاریخی، تاریخ ادبیات، نقد ادبی و رشته‌هایی نظیر اینها که موضوع پژوهش‌هایشان مسائلی است چون منشأ و بنیان اساطیر، کیفیت تبدیل اسطوره به حماسه، مقتضیات اجتماعی شکل‌گیری و تکوین حماسه‌های ملی و مذهبی، روانشناسی حماسه و اسطوره، ساختمان تفکر اساطیری، تحلیل نظام فکری حماسه، اشکال چندگانه بیان حماسی، کاربرد اسطوره و حماسه در زندگی انسان و...

در این مقدمه که در توضیح شیوه کار و مراحل تصحیح داستان سیاوش، آخرین کار تحقیقی زنده باد استاد مجتبی مینوی تنظیم یافته، طبیعتاً، اصول و قواعد سیستم استدلالی حوزه نخستین بررسی و تبیین خواهد شد. موضوع و حدود پژوهش‌های حوزه دوم اگر چه مستقیماً بکار مصحح متن نمی‌آید

۱) در میان آثار ادبی و اسناد تاریخی، بدیهی است آثاری در چارچوب وظایف حوزه تصحیح انتقادی و علمی متون جای می‌گیرد که نسخه‌ای از آن به خط شاعر یا نویسنده آن در دست نباشد. از آنجا که هدف کار در این حوزه، به دست آوردن نزدیک‌ترین بیان ممکن به بیان سراینده و نویسنده اثر تعریف می‌گردد؛ داده‌های این شاخه علمی تحقیقی، همواره با اصطلاح «نسبی» متصف می‌شود.

اما شواهدی با ارزش در اختیار پژوهنده قرار می‌دهد و کار آئی اوزا در غلبه بردشوارهای کار تصحیح بیشتری کند .

از دید تصحیح علمی و انتقادی متون، شاهنامه تنها به عنوان اثری از فردوسی نومی شاعر قرن چهارم هجری قمری مطرح است. این حوزه می‌کوشد با استناد به مواد و منابع و به یاری اسلوب و قواعد و شیوه استدلالی خود ویژه‌اش، نزدیک ترین متن شاهنامه به بیان شاعر را، از میان دخل و تصرف کاتبان نسخه‌ها و خوانندگان شاهنامه در ادوار مختلف، تشخیص داده و ارائه دهد. مصحح / منتقد متن، عمدتاً، شاهنامه را در کمیت ابیات و خصوصیت تاریخی بیان آن (در حالت صرفی و نحوی) در نظر می‌گیرد و با جنبه‌های دیگر اثر برخوردی جزئی، تبعی و غیر مستقیم دارد.

در این حوزه، وصول به نزدیک ترین متن ممکن به آنچه فردوسی سروده است، فقط، به یاری کیفیتي هماهنگ و منسجم امکان پذیری گردد که این خود معلول کیفیت‌های جزئی تراست.

اصول و موازین علمی تصحیح متن که از سوی استاد مجتبی مینوی در تصحیح متون بطور اعم، از جمله بخش‌هایی از شاهنامه و متن حاضر - داستان سیاوش - عملاً به کار رفته است، می‌تواند به صورت زیر تدوین و تنظیم گردد:

I مواد و منابع

II شایستگی و اهلیت مصحح / منتقد

III شیوه و روش استدلالی کار

بدیهی است تفکیک وجدائی میان این موازین و اصول، بدین صورت فقط در تئوری حوزه تصحیح انتقادی متن متصور است نه در مسیر عمل تصحیح. بعلاوه، این موازین در مسیر شیوه استدلالی کار تصحیح، در رابطه‌ای متقابل و لازم و ملزوم یکدیگر، فعلیت می‌یابد. از این رو فقدان هر یک و یا عدم درک و تفصیل برداشت از سوی مصحح / منتقد موجب خلأ در کار تصحیح و نقصان اساسی در حاصل آنست.

I مواد و منابع؛ که مشتمل است بر الف: مواد اصلی کار مانند قدیم ترین نسخ خطی ورده بندی اعتباری آن بر موازین علمی نسخه شناسی ب: منابع فرعی مثل انواع تذکره‌ها و کتب لغت قدیمی که ابیات و بخش‌هایی از شاهنامه را به اشکال مختلف، به مناسبت‌هایی آورده‌اند. همچنین متون نظم و نثر معاصر فردوسی که زبان و سبک شاهنامه به مثابه یک «کمیت ادبی خاص» جزئی از «کمیت ادبی

عام، آن بوده و نقاط اشتراك فراوان میان « منطوق بیان » حاکم بر کل آنها وجود دارد.

الف: قدیمترین نسخه‌های خطی شاهنامه: موازین و اصول علمی نسخه‌شناسی درحوزه تصحیح متن اگرچه اساس کار را بر « اقدم نسخ » قرار می‌دهد اما این اصل را در سندیت بخشیدن به نسخه‌ها بهیچوجه مطلق نمی‌کند. معیارهایی دیگر مانند « استقلال » یا « عدم استقلال » که وابستگی یا عدم وابستگی دونسخه یا بیشتر را به مادر نسخه‌ای واحد و احتمالاً « بسیار قدیمتر مطرح می‌سازد، همچنین اصل « صحت و اصالت متن » که به یک نسخه فرضاً متأخرتر از دید پیراستگی و پاکیزگی در نظم طولی ابیات و روایات، و سلامت واژگان در عرض هر بیت، در میان مجموع نسخ مورد استفاده، اعتبار و وزن خاصی می‌دهد؛ موازینی است که هم در طبقه بندی نسخه‌ها در آغاز کار تصحیح و هم در نوع برخورد و استناد مصحح در مسیر کار، اهمیت بسیار دارد.

جمع نسبی عواملی چون « قدمت »، « صحت » و « استقلال » در هر یک از نسخه‌های خطی قدیم، وزن اعتبار و صحت نهائی آن را برای استفاده مصحح معین می‌کند. برای نشان دادن کیفیت این شمول نسبی در عمل، نخست ده نسخه از اقدم نسخ خطی شاهنامه را به ترتیب تاریخ کتابت با نشانه اختصاری و شماره خزینه مربوطه می‌آوریم و سپس رده بندی اعتباری آنها را به صورتی که در تصحیح متن حاضر - داستان سیاوش - مورد استناد و استفاده قرار گرفته، نشان می‌دهیم تا ضوابط و اصول کلی کنار نسخه‌شناسی درحوزه تصحیح انتقادی متن، عملاً روشن گردد. قدیمترین نسخه خطی شناخته شده شاهنامه مربوط به نیمه دوم قرن هفتم هجری قمری است و جدیدترین آن (در میان ده نسخه حاضر) مربوط است به واپسین دهه‌های قرن نهم هجری.

۱- نسخه بریتیش میوزیم به نشان Add- 21103 که مورخ ۶۷۵ هجری و قدیمترین^(۱) نسخه خطی

(۱) در اوائل سال ۱۳۵۶ هجری شمسی (۱۹۷۷ میلادی) نسخه‌ای از شاهنامه در فلورانس ایتالیا معرفی شد که تاریخ کتابت آن با حروف و کلیات واضح فارسی و خط دقیق و خوانا - خواناتر از خط قسمت اعظم متن نسخه - ششصد و چهارده هجری قمری، قید شده که بدین ترتیب می‌باید قاعدتاً قدیم‌ترین نسخه خطی شاهنامه تلقی گردد. تا بررسی کامل اصل نسخه از نزدیک و اظهار نظر قطعی صاحب نظران و اهل فن درباره صحت و اصالت آن، محالماً، هیچگونه اظهار نظری جایز و دقیق نمی‌تواند باشد. بهر حال، چنانچه نسخه معمول نباشد، یا احتمالاً نسخه‌ای بسیار متأخر نبوده که بعدها تاریخ آن دستکاری شده است، البته در تجدید نظر آتی داستان سیاوش مورد استفاده و استناد قرار خواهد گرفت.

شناخته شده شاهنامه است. این نسخه در متن مصحح داستان سیاوش باعلامت اختصاری یم نموده شده است (نسخه یم در شاهنامه چاپ مسکو متن اساس است و بارمز JI مشخص است).

۲- نسخه موزه طویقاپوسرای ترکیه (استانبول) مورخ ۷۳۱ هجری قمری به نشانه خزینه ۱۴۷۹. این نسخه در تصحیح حاضر بارمز ط نشان داده شده است.

۳- نسخه لنین گراد (موزه لنینگراد در کشور شوروی) به شماره خزینه 329 که در سال ۷۳۳ هجری قمری کتابت شده است. (این نسخه در تصحیح شاهنامه چاپ مسکو باعلامت I مشخص گردیده - برای تمییز از نسخه دیگر موزه لنینگراد که در تصحیح مسکو باعلامت II نشان داده شده است -) نسخه لنینگراد در متن حاضر بارمز لن نموده شده.

۴- نسخه ناقص مؤسسه شرق شناسی کاما در هندوستان. این نسخه بدون تاریخ است و اوراق باقیانده از آن شامل نزدیک به نیمی از شاهنامه است (بیشتر بخش اساطیری و بندرت بخش تاریخی). استاد مینوی که خود یابنده این نسخه بودند بر اساس قرآن متعدد نسخه شناسی حدس می زدند که تاریخ کتابت این نسخه نباید از نیمه قرن هشتم هجری متأخرتر باشد. نسخه کاما در تصحیح داستان سیاوش با رمز گک مشخص گردیده است.

۵- نسخه اول قاهره به نشان ۶۰۰۶/س مورخ ۷۴۱ هجری قمری (این نسخه در مجموع پیراسته ترین نسخه شاهنامه پس از یم و معادل ط است. اما به نظر می رسد که پیراستگی این نسخه، گاه، نتیجه جرح کاتب بوده است.) نسخه قاهره در متن مصحح حاضر به اختصار قا نامیده می شود.

۶- نسخه پاکستان مورخ ۷۵۲ هجری قمری به نشانه خزینه N. m913/3 با رمز پاک در تصحیح حاضر (نسخه پاک فقط نیمه دوم شاهنامه از گشتاسپ تا سرانجام کار یزدگرد سوم را دارا است.)

۷- نسخه دوم قاهره تاریخ کتابت ۷۹۶ هجری به نشان ۷۳. علامت اختصاری این نسخه قب است.

۸- نسخه حاشیه ظفرنامه حمدالله مستوفی مورخ ۸۰۷ هجری محفوظ در موزه بریتانیا به نشانه OR. 2833 با رمز حظ.

۹- نسخه دهلی مورخ ۸۳۱ هجری محفوظ در موزه ملی هند (دهلی نو).

۱۰- نسخه محفوظ در موزه بریتانیا که به تاریخ ۸۴۱ هجری استنساخ شده است. نشانه خزینه این

نسخه 1403 . OR است و در تصحیح داستان سیاوش با نشانهٔ «ب» مشخص شده . این نسخه نخست متعلق به زول موهل فرانسوی بوده و چهارمین نسخه‌ای است که در تصحیح شاهنامه مورد استفادهٔ ایرانشناس مزبور قرار گرفته است .

۱۱- شاهنامه ؛ نظمها بالفارسیه ابوالقاسم الفردوسی و ترجمها ترا الفتح بن علی البنداری (مورخ ۶۲۰ هجری قمری) (۱) .

در نخستین مرحلهٔ تصحیح شاهنامه ؛ برای رده بندی نسخه‌های خطی موجود بر مبنای اعتبار و ارزش آنها، سه ضابطه و معیار زیر، چنانکه گفته شد، به کار می‌رود: (I) قدمت نسخه . (II) صحت و اصالت متن نسخه . (III) استقلال نسخه (عدم وابستگی دو نسخه یا بیشتر به مادر نسخه‌ای واحد) .

با بررسی و مقایسهٔ نسخه‌های خطی یاد شده که متن کامل شاهنامه را دارا هستند ؛ در ارتباط با دخیل و تصرف های گوناگون ، نخست به یک نتیجه گیری کلی و واحدی رسیدیم : کیفیت و اغتشاش و دستخوردگی در بخش اساطیری بسیار بیشتر از بخش تاریخی است . دلایلی که با تأثیرهای متفاوت در شکل گیری این پدیده دخالت داشته اند، اینها است :

۱- علاقه و کشش طبیعی عامهٔ مردم به سوی داستانها و روایات افسانه‌ای و پهلوئی شاهنامه ، در ادوار مختلف .

۲- تخیلات هنری و تمایلات داستانپردازی کاتبان نسخ و خوانندگان شاهنامه در چارچوب

(۱) لازم به یاد آوری است که ترجمهٔ عربی شاهنامه اگر چه متعلق به نیمهٔ اول قرن هفتم هجری است، اما، چون مترجم در برگرداندن متن شاهنامه بیشتر به ترجمهٔ ملخص مضمون دست زده نه ترجمهٔ لفظ به لفظ و بیت به بیت شاهنامه، به این دلیل و نیز به دلایل دیگر ترجمهٔ بنداری در تصحیح حاضر بیشتر به عنوان مأخذ کمی مورد استفاده قرار گرفته است .

اشباهی که مصححان شاهنامهٔ چاپ مسکو مرتکب شده‌اند، اینست که تا اوائل جلد پنجم (داستان بیژن و منیژه) علی رغم شیوهٔ انتقادی تصحیح متن ، در اغلب موارد ، ضبط بنداری بدون هیچگونه برهانی بر نسخهٔ اساس و نسخه‌بدلها ترجیح داده شده . به عبارت دیگر قدمت ترجمهٔ عربی شاهنامه به صورت عامل مطلق، ملاک عمل مصححان در اختیار وجه بظاهر اصیل بوده است .

و همناک روایات و طبیعت داستانی بخش اساطیری، میدان وسیعتری برای جولان و طبع آزمائی داشته است.

۳- تعدّد، تکثر و تنوّع روایت‌ها و داستانهای شفاهی و کتبی، که گاه یک سرگذشت و خوارق عادات یک پهلوان با چندین فرم و شکل روایی و داستانی شهرت و نفوذ داشته است، دست دخیل و تصرف کنندگان را برای افزایش و کاهش، تمویض و تبدیل باز می‌گذاشته؛ در حالی که اسکلت مشخص تر و محدود تر مسائل تاریخی این امکان را کمتر می‌کرده است.

۴- به‌رحال در ادوار پس از فردوسی، مآخذ، کتب و اسناد تاریخی که باروایت‌های بخش دوم شاهنامه: بالنسبه، همسو و هم‌نوا بوده‌اند، نوعی حتمیت و وقوع به سرگذشت‌های بخش تاریخی شاهنامه می‌دادند که با رسوخ در اذهان مردم، مانعی برای دستخوردگی ایجاد می‌کردند.

۵- مضمون بخش اساطیری شاهنامه با مفهومی فراتر از زمان و مکان، همچون حقیقی زنده و ملموس در تار و پود زندگی مردم همه ادوار رسوخ کرده است. مردم در هر دوره با شاهنامه به‌مثابه پدیده‌ای از آن خویش برخوردار کرده‌اند. از این رو، آنچه را که در واقعیت خشن زمانه خویش نمی‌یافتند در آن می‌جستند و تأویل‌های ساده خود را از زندگی حماسی و پهلوانان حماسه‌بدان الحاق می‌کردند. در حالی که رویداد‌های بخش تاریخی را همچون اسنادی خشک و بیگانه با زندگی جاری زمان خویش به‌دوره وقوع آن وانهاده و جستجو و پژوهش در آن را به‌خواص واگذاشته‌اند. بلیسی است توزیع میزان دخیل و تصرف در داستانهای قسمت اساطیری شاهنامه نیز، به‌یک نسبت نیست. و در رابطه با ویژگی‌های روایی، داستانی و هنری هر بخش و شرایط ذهنی و تاریخی هر دوره تغییر می‌کرده است^(۱).

چنانکه آمد، برای تعیین رده بندی اعتباری نسخ سه اصل قدمت، صحت و اصالت متن و استقلال نسخه در پیوند با یکدیگر می‌باید مورد عمل قرار گیرد:

I - قدمت نسخه: تجربه‌های متعدد در کار تصحیح متن و استقصا در نسخ خطی شاهنامه یاهر متن قدیم دیگر، مدلل می‌دارد که قدمت نسخه شرط عمده پاکیزگی و اعتبار آنست. در اصول نسخه‌شناسی شاهنامه صرف نظر از تفاوت‌هایی که منشأ آنها احتمالاً به تجدید نظرهای خود فردوسی در شاهنامه باز می‌گردد، از همان آغاز استنساخ اولین نسخه شاهنامه پس از مرگ فردوسی، نسبت دخیل و تصرف در

(۱) نگارنده این سطور در این زمینه تحقیقی مستقل در دست انجام دارد که بصورت کتاب منتشر خواهد شد.

نسخه‌ها، به مرور زمان همواره حرکتی از کمیت‌ها و کیفیت‌های جزئی بوده‌است به سوی کمیت‌ها و کیفیت‌های کلی. به سخن دیگر؛ انواع دستخوردگی از تبویض، تبدیل و تحریف و جرح یک کلمه و یک بیت شروع شده و به افزودن و کاستن، جابجائی و جرح و تعدیل یک داستان و یک روایت انجامیده. این قاعده در نسبت عکس این مسیر هم صدق می‌کند. یعنی اگر فی‌المثل نسخهٔ مهب مورخ ۸۴۱ هجری را که متأخرترین نسخهٔ خطی در میان نسخ دهگانه حاضر بوده و در بالاترین حد از آشفتگی و فساد هم قرار دارد به عنوان «کل» در نظر بگیریم و اقدم نسخ خطی شناخته شده یعنی نسخهٔ بم مورخ ۶۷۵ هجری را که در پائین‌ترین حد از دستخوردگی و فساد متن است «جزء» فرض کنیم، کیفیتی عکس حرکت بالا مشاهده می‌شود: حرکت از کمیت‌ها و کیفیت‌های کلی دخل و تصرف به سوی کمیت‌ها و کیفیت‌های جزئی. بایک محاسبهٔ کلی می‌بینیم که نسخهٔ بم (نسخهٔ ردیف ۱ در رده بندی تاریخی) شاهنامه را در حدود ۴۸۰۰۰ بیت آورده و نسخه‌ای است در کترین حد از اغتشاش در نظم داستانش، ابیات و پائین‌ترین میزان فساد و غلط کاری. در مقابل، نسخهٔ مهب (نسخهٔ ردیف آخر ترتیب تاریخی) حدود ۶۸۰۰۰ بیت دارد. [از جمله نسخهٔ بم داستان سیاوش را در حدود ۳۷۷۴ بیت آورده و نسخهٔ مهب حدود ۵۵۰۰ بیت یعنی قریب ۱۸۰۰ بیت بیشتر از بم]. با اینهمه متن اقدم نسخ خطی شاهنامه، به معنی نزدیک‌ترین صورت به سرودهٔ استاد توس نیست؛ زیرا که اولاً معیارهای دیگری نیز در حوزهٔ نسخه‌شناسی هست که بر ترتیب اعتبار و ارزش نسخه‌ها اثر می‌گذارد و ثانیاً قواعد و ضوابط معینی در برخورد با نسخه‌ها و استناد بدانها اعمال می‌گردد که در توضیح شیوهٔ کار تصحیح بدان اشاره خواهد شد.

II صحت و اصالت متن نسخه: این کیفیت ارتباطی باید با ۱- اعتبار تاریخی نسخه. ۲- نسبت نزدیکی ضبط نسخه به اقدم نسخ و دوری آن با متأخرترین نسخه. ۳- انطباق نسبی متن نسخه با منطق بیان، «منطق مضمون» شاهنامه، که از کل شاهنامه در محدودهٔ ضبط اقدم نسخ حاصل می‌شود. ۴- عدم تعارض کلی و جزئی متن یک نسخه با منطق «فکری» و «هنری» معینی که انگیزهٔ فردوسی در سرودن شاهنامه بوده است. ۵- پراستگی معقول متن نسخه؛ بدین صورت که تعداد ابیات آن در مقایسه با اقدم نسخ از حد متعارف تجاوز نکند. ۶- داستانش یا روایاتی را که «قرائن داخلی» شاهنامه و «قرائن خارجی» بر الحاقی بودن آنها اتفاق نظر دارند، نداشته باشد.

III استقلال نسخه ملاک مهمی در اعتبار آن شمرده می‌شود^(۱). اینکه کدام یک از نسخه‌های خطی دهگانه «استقلال» دارد؛ یعنی چند نسخه فی‌المثل از روی «مادر نسخه» ای مستقل از دیگری رونویسی شده‌اند، می‌تواند در واقع بخشی از معیارهای اعتباری را در رده بندی نسخ جا بجا کند. در این صورت اولاً وزن و اعتبار نسخه‌های متأخرتر که «مادر نسخه» ای قدیمتر دارد، افزایش می‌یابد. ثانیاً در ارتباط با ده نسخه حاضر، فرضاً پژوهنده شاهنامه می‌تواند یقین کند که در کار تصحیح، با ده نسخه مستقل که هر یک از روی مادر نسخه‌ای جدا از دیگری رونویسی شده، روبروست و ثالثاً پی‌جوی «استقلال» نسخه‌ها ممکن است پژوهشگر را به حقیقتی دیگر رهنمون شود. بدین شکل که معلوم گردد در میان نسخه‌های مورد استفاده، بیش از یک یا دو نسخه استقلال ندارند بقیه دو دو یاسه سه یا بیشتر از روی «مادر نسخه» ای واحد رونویسی شده‌اند. بدین ترتیب برخی از دشواریها در طبقه‌بندی و ارزش‌گذاری نسخ برطرف می‌گردد. با این قرینه نیز ممکن است بعضی بن‌بست‌ها که در مراحل تصحیح، در اختیار یا عدم اختیار واریانت نسخه‌ها بجای ضبط فاسد و مخدوش اساس پیش می‌آید، گشوده گردد. تا آنجا که اندک بررسی در این زمینه نشان می‌دهد، در میان ده نسخه خطی مورد استفاده در این تصحیح، پنج نسخه^۲ بم، ظاهراً نسخه‌های قا و حظ استقلال دارند. قا با هیچیک از نسخه‌های نه‌گانه وجوه اشترک و افتراق خاصی که میسر ارتباط آنها با «مادر نسخه» ای واحد باشد، ندارد. نسخه حظ نیز بظاهر مستقل می‌نماید، چرا که گاه در آن به ضبط‌هایی برمی‌خوریم که منحصر به این نسخه است و با هیچیک از نسخه‌ها مطابقت ندارد. در این میان، نسخه قا نسخه پاکیزه و پیراسته‌ای است که ظاهراً به وسیله کاتبی مجرب و باسواد رونویسی شده. عیب بزرگ این نسخه در اینست که کاتب در حین کتابت، ظاهراً، هر جا معنی بیت یا کلمه‌ای را نفهمیده، آن را حذف کرده است. اما نسخه حظ این خصوصیت ارزنده (پیراستگی) قارا ندارد؛ زیرا حظ از نظر کیفیت ایسات الحاقی در حد بالائی قرار دارد. (حدود ۶۰/۰۰۰ بیت دارد) و ضبط‌های فاسد و مخدوش در آن کم نیست. لیکن کاتب این نسخه، حد اقل، این اندازه

(۱) تعیین «استقلال» یا «عدم استقلال» نسخه‌های خطی قدیمی، نیاز به تحقیق گسترده و جامع - الاطراف و تخصص و آگاهی عمیق در نسخه شناسی دارد. تا این زمان، هنوز، بصورت جدی در این زمینه کار نشده است.

امین بوده است که هر گاه کلماتی را نفهمیده و یا نتوانسته است درست بخواند به همان شکل نسخه مادر نقاشی کرده . در رابطه با نسخه مب می توان گفت اعتبار این نسخه با اینکه به «مادر نسخه» های آنست یعنی از روی نسخه ای کتابت شده که مورخ ۷۷۹ هجری است و این نسخه نیز از روی نسخه مورخ ۶۸۹ هجری رونویسی گردیده اما ، احتمالاً ، هم به سبب وجود عارضه دخل و تصرف در «مادر نسخه» ها و هم به دلیل دستخوردگی هائی که طی این ۱۵۲ سال بر نسخه عارض شده ، مب در رده بندی اعتباری مکان آخر را به خود اختصاص می دهد^(۱) . پس با بررسی و ارزشیابی نسخه های خطی قدیمی بر مبنای سه اصل یاد شده فوق ، می توان به نوعی طبقه بندی اعتباری دست یافت که با ترتیب تاریخی نسخ ، الزاماً ، یکی نیست :

الف : نسخه بم مورخ ۶۷۵ هجری در ترتیب اعتباری نسخه ها مکان نخست را به خود اختصاص می دهد به دلایل زیر :

۱- قدیم ترین نسخه خطی شناخته شده شاهنامه در جهان است ۲- پراسته ترین نسخه موجود است (: ۴۸۲۰۰ بیت) و ملحقات آن به نسبت نسخه های دیگر بسیار کتر است ۳- نظم داستانها و توالی ابیات آن معقول تر و متعادل تر از دیگر نسخه های حاضر است ۴- قدیم ترین نسخه شاهنامه از برخی از روایات یا داستانهای که بر مبنای «قرآن داخلی» و «شواهد خارجی» (داده های رشته اسطوره - شناسی ، انگیزه های فردوسی در گزینش روایات و ... مانند اسناد ادبی و تاریخی پیش از اسلام و همصفر فردوسی و منطقی که بر تمامی جنبه ها و جهات شکل گیری و خلق شاهنامه حاکم بوده است ؛ و نیز برخی قرینه های دیگر ...) نمی تواند از فردوسی باشد ، پراسته است . مانند بخش پادشاهی گرشاسپ ، داستان کشف آتش (اسطوره آتش) در پادشاهی هوشنگ و روایت گنگگ دژ در داستان سیاوش (روایت کشف آتش و گنگگ دژ به خطی دیگر - خط کتاب ۸ صفحه اول نسخه بم و معدود اوراق دیگر در جای جای این نسخه - در حاشیه نسخه رقم خورده و احتمالاً اگر این هر دو داستان بهر تقدیر

۱) در باره مشخصات نسخه اخیر (مب) و نیز برخی ویژگی های نسخه بم ر.ک. به مقاله محققانه علامه زنده یاد استاد مینوی (مصحح متن حاضر) زیر نام «نسخه های خطی قدیم باید ملاک تصحیح متون ادبی بشود» در کتاب «مینوی و شاهنامه» از انتشارات بنیاد شاهنامه فردوسی سال ۱۳۵۶ ص

سروده فردوسی باشد، تحقیقاً جای اصلی آن در دستنوشته شاعر در موضع فعلی نبوده است) ۵- بلحاظ وجود واژه‌های مخدوش، فاسد و مغلول، غلط‌کاریه‌های متداول در قافیه و دیگر تصرفات عرضی، نسخه ۴م به نسبت دیگر نسخه‌ها بکراتر است. بنا بر این، بر اساس اصول و قوانین حوزه تصحیح انتقادی متن، ۴م (اقدم و اصح نسخ خطی موجود شاهنامه) می‌باید، الزاماً، به عنوان نسخه اساس مبنای کار تصحیح قرار گیرد.

ب: نسخه ۴م مورخ ۷۴۱ هجری (نسخه ردیف ۵ در ترتیب تاریخی) به سبب پراستگی متن (تعداد ابیات این نسخه حدوداً مساوی ۴م است) و استقلال - با اینکه از عارضه جرح و حذف برکنار مانده - در طبقه بندی ارزش و اعتبار نسخ، بلافاصله پس از ۴م قرار می‌گیرد.

ج: نسخه ۳م مورخ ۷۳۱ و نسخه ۲م (مورخ نیمه اول قرن هشتم هجری) ظاهراً از روی مادر- نسخه‌ای واحد رونویسی شده‌اند یا اینکه حد اقل بایک واسطه به منشأ واحدی می‌رسند. چراکه حدود ۸۵٪ از کل متن این دو نسخه بتقریب باهم مطابق است^(۱). این تطابق بویژه بلحاظ وجود نقاط اشتراك و افتراق با نسخه‌های دیگر، بیشتر به چشم می‌آید. نسخه‌های ۳ و ۲ در رده بندی اعتباری نسخ به ترتیب ردیف‌های ۳ و ۴ را اشغال می‌کنند. با این تأکید که یک درجه رتبه برتر نسخه ۳، بیشتر، به سبب ناقص بودن نسخه ۲ است.

د: نسخه‌های ۱ و ۲ که هر دو متن کامل شاهنامه را دارا هستند، در ترتیب اعتباری نسخ در ردیف‌های ۵ و ۶ قرار می‌گیرند. با اینکه نسخه ۱ن از نظر صحت و اعتبار متن و میزان دخل و تصرف از ۱م معتبرتر است، اما: از آن رو که این نسخه در پاره‌ای جاها افتادگی‌هایی دارد، پس از ۱م قرار می‌گیرد. این ترتیب اعتباری، چنانکه خواهیم دید - بویژه از ردیف ۵ به بعد - در ارتباط با بخش‌های مختلف شاهنامه ثابت نمی‌ماند و جای می‌شود.

ه: دو نسخه ۴م و ۵م همانطور که دیدیم بلحاظ کمیّت ملحقات، به نسبت دیگر نسخ از اعتبار نازلی برخوردارند - بویژه در داستان سیاوش - لیکن، نسخه ۴م به سبب نوعی ویژگی که در ضبط کلمات آن وجود دارد و نیز برخی واریانت‌های منحصر بفرد که در آن هست، و قرینه‌هایی چند،

(۱) البته این نسبت در ارتباط با همه بخش اساطیری - که بیشتر اوراق باقی مانده نسخه ۲م شامل این بخش است - صدق نمی‌کند. اما بهر حال این تفاوت از مرز ۱۰٪ تجاوز نمی‌کند.

اصالت آنها را تأیید می‌کند. اعتبارش در بخش‌های دیگر شاهنامه بسی بیش‌تر از رده فعلی است. پس در تصحیح داستان سیاوش هشت نسخه‌ای که ملاک کار بوده است به ترتیب اعتبار و ارزش زیر مورد مقابله و استناد قرار گرفته‌اند: (نسخه اساس) و ۷ نسخه بدل قا، ط، ک، قب، لن، حظ و مب. بدیهی است به دلیل وجود عوامل متعدد با عملکرد پیچیده که در مبحث روانشناسی تاریخی دخل و تصرف در نسخه‌های خطی شاهنامه، می‌باید مورد بررسی و تحقیق قرار گیرد؛ کمیت و کیفیت دخل و تصرف در نسخه‌ها، در هر دوره تاریخی و در ارتباط با هر بخش از شاهنامه تغییر می‌کرده است. بنابراین ارزش و اعتبار نسخه‌ها در بخش‌های مختلف شاهنامه نمی‌تواند الزاماً یکی باشد.

جدول زیر تفاوت ترتیب تاریخی با ترتیب اعتباری نسخه‌ها را در داستانهای رستم و سهراب، فرود، بیژن و منیژه و متن حاضر یعنی داستان سیاوش (مجموعاً ۶۷۸۸ بیت معادل بیش از ۱۰ شاهنامه) نشان می‌دهد: [جدول مقایسه ترتیب تاریخی با ترتیب اعتباری نسخ خطی در چند بخش شاهنامه]

ترتیب تاریخی	رمز نسخه	تاریخ کتابت نسخه	ترتیب اعتباری			
			رستم و سهراب	فرود	بیژن و منیژه	سیاوش
۱	ب	۶۷۵	ب	ب	ب	ب
۲	ط	۷۳۱	قا	قا	قا	قا
۳	لن	۷۳۳	ط	ط	ط	ط
۴	ك	حدود نیمه اول قرن ۸	(-)	(-)	ك	ك
۵	قا	۷۴۱	حظ	حظ	حظ	قب
۶	پاك	۷۵۲	(-)	(-)	(-)	(-)
۷	قب	۷۹۶	قب	لن	لن	لن
۸	حظ	۸۰۷	دهلی	قب	قب	حظ
۹	دهلی	۸۳۱	لن	مب	(-)	(-)
۱۰	مب	۸۴۱	مب	دهلی	مب	مب

یادآوری: نسخه‌های ك و پاك هر کدام فقط یک نیمه از شاهنامه را دارند (ك نیمه اول و پاك نیمه دوم). پس، علامت (-) در جدول به معنی اینست که داستان مورد نظر در نسخه مربوطه ساقط شده است.

همانطور که در جدول بالا ملاحظه می‌شود؛ در میان ده نسخه حاضر، فقط ارزش و اعتبار سه نسخه با قدمت آنها معادل است: بم، ک و وب. ک در ردیف ۴ است و بم و وب چنانکه پیش‌تر هم گفته شد به ترتیب در بالاترین و پایین‌ترین پله اعتبار و قدمت ایستاده‌اند. نسخه‌های دیگر، هیچیک در ردیف قدمت خود نیستند. در این میان، در هر چهار داستان، نسخه‌های ق و ط در قیاس با دیگر نسخ بلحاظ تعادل و ارزش متن و قدمت از توازن بیشتری برخوردارند. اعتبار نسخه حفظ در داستان سیاوش معادل قدمت آنست و در سه داستان دیگر بالاتر از قدمت خود ایستاده‌است (حفظ از نظر ارزش و اعتبار متن در بخش‌هایی از شاهنامه حتی بالاتر از نسخه‌های قب. ل و دهلی قرار دارد). ارزش و صحت متن نسخه ل نسبت به نسبت زیادتر از قدمت آن است و اعتبار قب بتقریب معادل قدمت آن قرار دارد.

ب - منابع و اسناد فرعی کار تصحیح: این اسناد و منابع که یا خود مستقیماً مرجع مصحح متن قرار می‌گیرد و یا بررسی‌های شاخه‌های دیگر علوم ادبی و انسانی پژوهنده شاهنامه را در استفاده از مطالب آن یاری می‌دهد، بلحاظ تاریخی و موضوعی به چهار دسته تقسیم می‌شود:

۱- کتب و مآخذ تاریخی - فارسی و عربی - که قبل از فردوسی یا هم‌زمان با او تألیف شده و مؤلفان آن تسلسل سرگذشت جهان و انسان را بر مبنای تلقی و استنباط خویش از افسانه و تاریخ و اخبار پیشینیان نقل کرده‌اند. این قبیل آثار که موضوعاً با شاهنامه سنخیت دارد، احتمالاً، یا خود مستقیماً مورد استفاده فردوسی بوده و یا اینکه شاعر، بعضاً، بر مآخذ کارشان دسترسی داشته‌است؛ از این قبیل است: مقدمه شاهنامه ابومنصور، فتوح البلدان، آثار الباقیه، غرر اخبار...، تاریخ طبری، بلعمی، سنی ملوک الارض و الانبیاء و....

۲- کتب تاریخ که در ادوار پس از فردوسی تألیف شده‌است. مؤلفان این آثار بر محور نقل روایات کهن و اخبار تاریخی، به اقتضای کلام، از فردوسی و مضمون شاهنامه او نیز یاد کرده‌اند؛ مانند: مجمل التواریخ و القصص، تاریخ سیستان، تاریخ بناکتی، تاریخ یعقوبی، فارسنامه، الکامل فی التاریخ، مروج الذهب، راحة الصدور، خرد نامه، تاریخ گزیده و....

۳- لغت نامه‌های عام فارسی مانند لغت فرس اسدی، مجمع الفرس، صحاح الفرس، فرهنگ قواس، برهان، فرهنگ جهانگیری و.... که بلحاظ کمی و کیفی، شاهنامه مأخذ مهم کارشان بوده و ایاتی از شاهنامه، به تکرار، در آنها آمده‌است؛ و فرهنگ‌های خاص شاهنامه مانند معجم شاهنامه و لغت شهنامه

عبد القادر بغدادی - فارسی / ترکی - ...

۴- تذکره‌های شاعران و نویسندگان و کتب ادبی مشابه که اکثر آنها همراه گوشه‌ای از زندگنامه فردوسی، ایاتی از شاهنامه را نیز چاشنی کرده‌اند؛ مانند چهارمقاله نظمی عروضی، تذکره الشعراء و ...
II شایستگی و اهلیت مصحح / منتقد: شایستگی و اهلیت مصحح، شرط مهم در حوزه تصحیح انتقادی متن تلقی می‌گردد؛ و اصلی است که کاربست هماهنگ و متعادل منابع و مواد قواعد و اسلوب کار تصحیح را تضمین می‌کند. احراز این خصوصیت، بطور نسبی، بوسیله مصحح متن شاهنامه، بالفعل، در دو بُعد عام و خاص امکان پذیر است:

الف - بُعد عام که تجزیه می‌شود به ۱- اعتقاد مصحح به کارائی اسلوب و قواعد و تسلط بر کار- بست متوازن بر اهلین و استدلال‌های ویژه حوزه تصحیح انتقادی متون ۲- احاطه نسبی بر سبک زبان فارسی بطور کلی و ادراک تجربی شیوه‌های کاربرد تاریخی آن در حالت‌های صرفی و نحوی و شناخت سبک‌های چندگانه شعر (و تطوّر تثر).

ب - بُعد خاص که بیانگر اولاً شناخت مصحح بر «منطق بیان» زبان فارسی عصر فردوسی است در حوزه آثار باقیمانده از این دوره و ثانیاً آگاهی بر «منطق بیان» و «منطق مضمون» و «منطق هنری» شاهنامه و «منطق فکری» سراینده آن.

شناخت «منطق بیان» عصر فردوسی، عبارت است از آگاهی و وقوف مصحح بر ظرفیت کتی و کتبی زبان فارسی رایج در قرن چهارم هجری و استقصاء در شیوه‌های کاربرد صرفی و نحوی آن در معدود متون شناخته شده این دوره. وقوف بر ابزار کلام و اجزاء زبان فارسی و روش استعمال آن در انواع مختلف ادبی در عهد شاهنامه؛ و مقایسه آن با دو سده بعد شواهد مستندی بیرون از اثر مورد پژوهش یعنی شاهنامه، در اختیار پژوهنده قرار می‌دهد که به مدد آن می‌تواند، بطور نسبی، خلاصه ۲۷۰ ساله‌ای را که میان مرگ فردوسی - حدود ۴۱۱ هجری - و تاریخ کتابت اولین نسخه خطی شاهنامه شناخته شده جهان - ۶۷۵ هجری - وجود دارد، پر کند. با وقوف بر این منطق و با کاربست عوامل دیگری می‌توان امیدوارتر شد تصحیح نسخه بم (۶۷۵ ه.س) که با مقابله با ۸ نسخه معتبر دیگر و به شیوه استدلالی تصحیح انتقادی انجام می‌گیرد، در جهت نزدیک‌تر شدن به متن اصل سیر کند، نه اینکه احتمالاً ردستخوردگی‌های این نسخه، مشکلات و کژخوانی‌های جدیدی نیز بیفزاید. شناخت منطقی که بر زبان

فارسی قرن چهارم و پنجم (بویژه در خراسان بزرگ) حاکم بوده است، ملازم با شناخت منطق حاکم بر بیان شاهنامه، به مصحح متن شگردی می‌بخشد که می‌تواند فساد، تصحیف و دستخوردگی‌های عرضی ابیات را در چار چوب ضبط جامع نسخ خطی موجود تشخیص دهد.

«منطق بیان» حاکم بر شاهنامه، بیانگر شیوه‌های کاربرد ابزار زبان فارسی قرن چهارم هجری است بوسیله شاعری معین به نام فردوسی. نقطه عزیمت برای درک این منطق اقدم نسخ خطی شاهنامه یعنی نسخهٔ بهم است. لیکن ادراک و دریافت جامع الاطراف «منطق بیان» فردوسی در شاهنامه، جز در روند تصحیح متن آن، با استقصاء در مجموعهٔ اسناد و مدارک - نسخ خطی و اسناد و منابع فرعی - میسر نیست. از این رو اولاً به سبب اینکه کار تصحیح اثری مانند شاهنامه الزاماً می‌باید به شکل گروهی سامان یابد و ثانیاً تا ارائهٔ تصحیح متن کامل شاهنامه عملاً، بخش‌های مختلف آن بصورت تصحیح آزمایشی، جداگانه و به تناوب چاپ و نشر می‌گردد؛ پس بناچار، «منطق بیان» کل شاهنامه از تبادل مجسار ب پژوهشگران بخش‌های مختلف در این زمینه و وحدت بخشیدن بدان حاصل می‌گردد.

تجربهٔ چندین ساله‌ای که گروه مصححان بنیاد شاهنامه فردوسی به رهبری استاد زنده یاد مجتبی مینوی، مستمراً در تصحیح بخش‌های مختلف شاهنامه کسب کرده‌اند، آنان را به این نتیجه رهنموی کرده که بسامد مفردات و کلّ ترکیبات (اعمّ از تعبيرات، اصطلاحات، استعمالات و...) هر بخش از شاهنامه می‌بایست در حین تصحیح بوسیلهٔ پژوهشگران قسمت فیش شده و با تحقیق مصححان بخش‌های دیگر مبادله گردد. بالطبع، جز استفادهٔ پژوهندهٔ هر بخش شاهنامه از کاربردهای صرفی و نحوی خود ویژهٔ قسمت‌های دیگر که در کار تصحیح آزمایشی عامل مؤثری بشمار است، با ادغام لغتنامهٔ قسمت‌های مختلف می‌توان هم در تصحیح نهائی متن کامل شاهنامه به مثابه معیاری مهم سود جست و هم از آن به عنوان مواد اولیه و اصلی کار تدوین فرهنگ جامع شاهنامه استفاده کرد.

«منطق مضمون» شاهنامه^(۱): مضمون شاهنامه که در کلیت خویش گزینشی است بر حسب مقصود از روایات و اخبار کهن کتبی و شفاهی ایرانی، تجزیه و تجرید می‌شود به تأملات فلسفی فردوسی در

(۱) دربارهٔ تفاوت میان theme (موضوع یا مایهٔ فکری) و Sujet, Subject (مضمون) باید گفت که حد و مرز موضوع با مضمون گاه بوسیلهٔ نویسندگان و مترجمان معاصر محدود شده است. رابطهٔ موضوع با مضمون را می‌توان از مقولهٔ رابطهٔ عام و خاص دانست. در هر حال، theme اعم است از Sujet.

ارتباط با خدا، آفرینش هستی و انسان، مذهب و سرگذشت افسانه‌ای و تاریخی انسان و جهان از آغاز تا نفوذ و سیطره اسلام بر محور محدوده‌ای از ایران که از دید جغرافیای تاریخی در دریافت و باور شاعر جای داشته است. حال، نوعی منطق خاص که هم برپوند میان بخش‌ها، داستانها و سرگذشت‌ها و مناسبات شخصیت‌ها و تعادل حماسی اجزاء منظومه حاکم است و هم برنسبت این کلیت ادبی هماهنگ و متجانس به عنوان یک جزء، با موضوع حماسه و مفاهیم حماسی رایج در قرن ۴ هجری به مثابه کل، نظارت دارد؛ «منطق مضمون» شاهنامه تعریف می‌گردد. درک این «منطق» معیاری در اختیار پژوهشگر قرار می‌دهد. پژوهنده شاهنامه به یاری این قرینه در واقع عینی می‌داند که: ۱- شاهنامه کشکول و جنگی سرهم‌بندی شده، در هم جوش و بی منطق از هر گونه روایات و اخبار کهن ایرانی نیست، منطق خاصی برگزینش منابع کهن حکمفرماست. بنا بر این، شهرت و اصالت و جاذبه یک روایت، نمی‌تواند دلیلی متقن بر استفاده فردوسی از آن باشد. ۲- عناصر داستانی و روایی مضمون در نظم و توالی معین و هماهنگی ارائه شده است. ۳- منطق معینی بر انتخاب یک فرم و بیان خاص از میان تعدد قالب‌ها و اشکال روایی داستانها، شیوه‌های روایت اعمال پهلوانی و سرگذشت‌هایی با محتوای واحد حکمفرماست.

چنانکه آمد، عدم درک منطق مضمون شاهنامه از سوی کاتبان نسخه‌ها در ادوار بعد، دخل و تصرفاتی را در این ارتباط سبب گردیده است. پژوهنده شاهنامه، بدین قیاس، قادر است هر نوع روایت یا حتی بیت الحاقی را به عنوان عنصری نامتجانس و ناهمگون در مضمون شاهنامه تشخیص دهد، و به یاری معیارهای متعدد دیگر نزدیک‌ترین متن به کلام استاد توس را تدوین کند.

«منطق هنری» شاهنامه: شناخت کیفیت پرداخت هنری و سبک داستانی شاهنامه و شیوه خاصی که در کاربرد اجزاء و عوامل داستانی، معرفی و حرکت شخصیت‌ها و سیر وقایع اعمال گردیده؛ «منطق هنری» شاهنامه را تبیین می‌کند.

نجزیه کلیت هنری شاهنامه، نخست در چهار چوب دو بخش اساطیری و تاریخی اثر و سپس در حوزه هر داستان و سرانجام در بافت هر واقعه و سرگذشت و دریافت منطق هنری ویژه‌ای که در ترکیب و تبلور هریک از عناصر داستانی با ارزش‌ها و تأثیرهای عاطفی متفاوت به کار رفته است؛ می‌تواند مصحح شاهنامه را به تشخیص دخل و تصرف کسانی که دید هنری و منطق داستان‌سرای شاعر را درک نمی‌کردند، رهنمون شود.

منطقی که بر مضمون «و پرداخت هنری» شاهنامه و «تفکر» سراینده آن حاکم بوده، فردوسی

را در طی سی سال نظم شاهنامه، بصورت شاعری مجسم می‌کند که مستمرأ در حال گزینش برخی از روایات و داستانهای کهن و چشم پوشیدن از برخی دیگر است تا بتواند حماسه ای بیافریند که در اوج شدت و رقت و انسجام هنری و ادبی، هم هویت مورد نظر شاعر را به صراحت نشان دهد و هم تعارضات موجود در زمینه آفرینش خویش را پوشیده دارد. پس، با تجزیه کلیت هنری شاهنامه و تجرید عناصر داستان - پردازای فردوسی؛ می‌توان دریافت که شاعر به انبوه حقایق پراکنده و دور از هم باستانی، آنچنان وحدت و انسجام بخشیده که بجز پاره‌ای نقص‌های جزئی، بصورت حقیقت واحد شاهنامه متجلی شده است.

با این معیارها و شواهد، پژوهنده شاهنامه می‌داند که بافت متجانس هنری شاهنامه، وجود هرگونه حشو و تکرار، اطناب و تقبضه‌گویی را پس می‌زند. در نتیجه تشخیص می‌دهد که الف - اشاره شاعر در مجال یک یا چند بیت به یک داستان و یا سرگذشت پهلوانی خاص در جایی از شاهنامه - اگر هم اصیل و مشهور باشد - الزاماً به معنی وجود کمال آن روایت یا سرگذشت در شاهنامه نمی‌تواند باشد. و از نظر داستان‌پردازی هیچگونه الزامی برای شاعر در نقل اصل آن ایجاد نمی‌کند. ب - تکرار بهبوده یک سرگذشت، واقعه یا داستان در شاهنامه، قاعدتاً، با منطق هنری حاکم بر اثر بیگانه است. ج - تأکید بر امور عرفی و شرعی رایج زمانه که به فشرده‌گی، حدت و تأثیر سرگذشت لطمه می‌زند و فقط بیانگر نوعی توجیه اخلاقی می‌تواند باشد، کار فردوسی نیست. د - بسط و گسترش ناچجا، بهبوده و عمل یک روایت یا داستان با مفاهیم نامتجانس، با شیوه داستان‌سرایی شاعر متعارض است. ه - انتساب خوارق عادات یا روایتی جذاب و اصیل به چند پهلوان با منطق هنری و با وحدت مضمونی شاهنامه نمی‌تواند همخوانی داشته باشد. و - کلام، معمولاً در شاهنامه در چارچوب محتوای هر داستان ریتم و ضربان عادی خود را دارد. شکستن این روال طبیعی و جادادن خنک و غیر ضروری یک واقعه یا سرگذشت، در شأن فردوسی نیست. ز - وقتی شاعری مانند فردوسی، در بخش اساطیری و تاریخی را با چنان ظرافت و شگرد هنری قابل تحسین به یک دیگر جوش داده، چگونه ممکن است تصور کرد همین آدم چارچوب و اسکلت معین و منسجم یک یا چند داستان را با افزودن وقایع غیر ضروری - در هم بشکند! یا برعکس سرگذشتی را نیمه کاره رها کند و خلای زشت و وحشوی قبیح در میان آن جای دهد؟

«منطق فکری» فردوسی: آن تفکر خاصی که از سوی شاعر بر ترکیب و یگانگی عناصر لفظی

و معنوی شاهنامه نظارت داشته است؛ تا اثر بتواند پیام معین و بینش مشخصی را به مخاطبان خویش

القاء کند؛ می‌توان «منطق فکری» فردوسی نامید.

« دوالیزم (Dualisme) وثنویت دیربای جهان‌بینی ایرانی، که علاوه برشالوده‌مذهبی به احتمال زیاد مبنای اجتماعی نیز دارد »^(۱) در مفهوم حماسی شاهنامه بصورت نبرد مداوم دو نیروی خیر و شر تجسم یافته است. « سرتا سرشاهنامه داستان رویارویی و برخورد ایرانیان و ایرانیان است که مطابق با برداشت ثنوی، از این دو، یکی همه نیک و خجسته و اهورائی و دیگری نکوهیده و تباہ و اهریمنی قلمداد شده است. دشمنی و جنگ همیشگی بین این دو گروه نژادی متخاصم در شاهنامه از حماسی است حماسی از ستیزه و کارزار مداوم مظاهر نیکی و بدی در اساطیر دینی»^(۲). در شاهنامه، این تقابل خیر و شر در باور مزدائی کهن با عناصر بنیادی از آئین دیرینه زروانی در آمیخته است. بازتاب این پندار در حماسه فردوسی بصورت نبرد خیر و شر در محدوده زمانی هزاره‌ها تجسم یافته است^(۳). از سوی دیگر، چنانکه می‌دانیم فردوسی شیعی مذهب بوده است و به مبنای مذهب تشیع ایمان متقن داشته؛ چنانکه حتی ترجیح داده است روایت ظهور زردشت و یادکرد از دقایق آئین زردشتی، سروده شاعری زردشتی مذهب باشد و او فقط به عنوان امین و ناقل این مفهوم معرفی گردد^(۴). مضاف بر این، تهمذ عظیمی که فردوسی در سنگر ادبیات در قبال جنبش‌ها و مبارزات سیاسی مردم مین‌خویش علیه خلفای عباسی احساس می‌کرده و انگیزه اصلی شاعر در خلق شاهنامه بوده، تنگنای دیگر کار او بوده است. طرح هماهنگ و متوازن این همه عناصر متباین فکری و آئینی در منظومه‌ای با ویژگی شاهنامه، که در کلیت خویش نه تنها این تعارضات را آشکار نمی‌سازد، بلکه در وحدتی منسجم و چشم‌گیر می‌نماید، هسته اصلی و منطبق فکری استاد توس را تبیین می‌کند. انسجام و وحدت مورد نظر شاعر، در نسخه‌های شاهنامه. به تفاوت، لطمه دیده و در هر دوره کاتبان نسخ هر یک بیگانه با نظرگاه فکری فردوسی بسته به اعتقاد دینی و منطق فکری و ذوق ادبی خویش مفاهیم کلی و جزئی مورد علاقه خود را در شاهنامه دخالت داده‌اند. پس شناخت نظام فکری شاعر و تهمذ هنری او نیز معیار مهمی در تشخیص داستان، سرگذشت، بیت و حتی گاه کلمه‌ای می‌تواند باشد که متضمن اندیشه‌ای نامتجانس و متباین با نظام عقیدتی فردوسی و انگیزه‌های تاریخی آفرینش

(۱) بهمن سرکاری: بنیان اساطیری حماسه ملی ایران. مجموعه شاهنامه‌شناسی ۱. انتشارات بنیاد شاهنامه فردوسی. ۱۳۵۶ ص ۱۰۵.

(۲) همان مأخذ ص ۱۰۶.

(۳) مهرداد بهار: اساطیر ایران. بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۵۵ ص ۷۸.

(۴) البته، این نکته تنها دلیل آوردن ۱۰۰۰ بیت دقیق، از سوی فردوسی نبوده است.

شاهنامه بوده است .

بدیهی است، هریک از این مقولات یاد شده در مبحث اهلیت و شایستگی پژوهنده، به صورت لازم و ملزوم، بایکدیگر و با منابع و اسلوب و قواعد حوزه تصحیح انتقادی متن، می‌تواند کار آئی مؤثر خود را اعمال کند. تسامح و تساهل مصحح در برخورد با هریک از این عوامل، بسته به اهمیت آن، به کیفیت کار تصحیح صدمه می‌رساند. با استقصاء در متون مصحح موجود، بویژه شاهنامه‌های چاپی، می‌شود بتقریب میزان پیروی مصحح آن را از هریک از اصول و ضوابط یاد شده تصحیح انتقادی تعیین کرد .

III شیوه و روش استدلالی کار تصحیح : سومین اصل در حوزه تصحیح انتقادی متن شاهنامه، ارتباطی می‌یابد به شیوه استدلالی پژوهشگر در کاربردست هماهنگ اصول و ضوابط دیگر این حوزه و نیز به کیفیت ارزش‌گذاری و عمل به معیارهای تجربی و عینی کار تصحیح. مصحح و محقق شاهنامه، عملاً، در برخورد با مواد و مصالح اصلی و اولیه کار تصحیح یعنی نسخه‌های خطی، با سه نوع دخل و تصرف ناخمان شاهنامه روبروست :

الف - دستخوردگی‌های کلی که به صورت افزایش یا کاهش، جابجائی روایات و داستانها و نیز تداخل پاره‌ای حوادث و سرگذشت‌های فرعی در درون داستانها نمود می‌یابد .

ب - دخل و تصرف به صورت افزایش یا کاهش و یا جابجائی ابیات .

ج - دستخوردگی در عرض یک بیت؛ بصورت جابجائی دو مصراع، غلط‌کاری در قافیه، غلط - خوانی، تعویض، تصحیف و جرح و تعدیل واژه یا واژه‌ها در محدوده یک بیت .

بدیهی است در تصحیح این کیفیت‌ها و کسیت‌های سه‌گانه دخل و تصرف، برخورد مصحح شاهنامه بلحاظ اتکاء بر نسخه‌ها، نوع استدلال و برهان و دیگر ضوابط تصحیح عیناً یکی نیست. به سخن دیگر، مصحح/منتقد در تشخیص دستخوردگی‌های نوع الف نخست موقعیت روایت یا داستان مورد نظر را در نسخه‌ها بر مبنای ترتیب اعتباری آنها مورد مذاقه قرار می‌دهد. سپس به مقایسه شیوه بیان، کیفیت مضمون، پرداخت هنری و نوع تفکر حاکم بر روایت با منطق‌های چندگانه فردوسی در شاهنامه می‌پردازد و سرانجام تحقیقات رشته‌های دیگر علوم انسانی را که موضوعاً به بررسی بنیاد اسطوره‌ها، روانشناسی تکوین افسانه و حماسه ... اهتمام دارند، مورد توجه و استناد قرار می‌دهد. لیکن، در شیوه کار مصحح متن شاهنامه، مواد و مصالح و اهلیت و سزاواری مصحح، در واقع، به صورت هماهنگ و در کیفیتی مرتبط بایکدیگر

انجام می‌پذیرد. تجربه تصحیح بیش از نیمی از شاهنامه بوسیله پژوهشگران بنیاد شاهنامه، نشان می‌دهد که موقعیت مغشوش یک روایت در اقدم / اصح نسخه‌های خطی را بلحاظ الحاق بودن، معیارهایی چون «منطق بیان»، مضمون، پرداخت هنری و بینش حاکم بر شاهنامه و برخی قرآن خارجی با حداکثر ۱۰٪ اختلاف تأیید می‌کند. به سخن دیگر، نبودن یک روایت یا داستان در اقدم / اصح نسخ یا ضبط آن در حاشیه این نسخه‌ها بوسیله کاتبی دیگر، اکثراً از دید شیوه بیان، مضمون و فلسفه حاکم بر آن نیز، مردود و الحاقی بنظر می‌رسد.

در جدول زیر موقعیت سه روایت: گنگک دژ در داستان سیاوش، داستان کشف آتش در روایت پادشاهی هوشنگ و بخش پادشاهی گرشاسپ که بر اساس اقدم نسخه‌ها و قرآن و اسناد بسیار الحاقی بودن آنها، تقریباً امری متیقن تلقی می‌گردد. در نسخه‌های خطی حاضر نشان داده شده است:

[جدول موقعیت ضبط سه روایت الحاقی در نسخه‌های خطی شاهنامه]

روایات الحاقی	بم	قا	ط	ك	قب	لن	حظ	مب	ترجمه عربی شاهنامه بنداری
روایت گنگک دژ	+	+	-	-	+	+	-	+	-
اسطوره آتش	●	○	-	-	+	+	+	+	-
پادشاهی گرشاسپ	+	+	-	-	+	+	+	+	-

+ در متن نسخه آمده است.
 - «نیامده است»
 ○ در حاشیه نسخه به خط کاتب اصلی متن آمده است.
 ● کاتب دیگری جز کاتب اصلی آمده.

لازم به یادآوری است نسخه‌هایی که این سه روایت را در متن آورده‌اند، ابیات را به صورت مغشوش و درهم و برهم ضبط کرده‌اند.

چنانکه در جدول بالا نشان داده شده، گاه شیوه بیان، مضمون، داستانسراشی و نوع اندیشه حاکم بر یک روایت، چنان با منطق حاکم بر شاهنامه و شواهد خارجی دیگر در تضاد قرار دارد که با وجود آمدن این روایت در نسخه اساس و چند نسخه معتبر دیگر، باز، بوسیله مصحح متن الحاقی قلمداد می‌گردد. این واقعیت، اتهام آن گروه از مخالفان تصحیح انتقادی متن را که معتقدند پیروان این شیوه کار، برای قدمت نسخه‌های خطی، اصالت مطلق قائلند، به سهولت رد می‌کند.

از آنجا که شاهنامه فردوسی متنی است که الزامی باید بوسیله گروهی از پژوهشگران ذیصلاح تصحیح گردد - چنانکه در زمان حیات عالم زنده یاد استاد مجتبی مینوی کار تصحیح شاهنامه بدین صورت انجام می‌شد - بنابراین، ایجاد وحدت و هماهنگی در روش کار و نوع استدلال مصححان هر بخش، شرط ضروری در توازن بخشیدن به تصحیح متن کامل شاهنامه است.

با یک چنین شیوه‌ای، اعمال سلیقه‌ها و استنباطهای شخصی که بهر حال در ارتباط با پژوهش جمعی، تا اندازه‌ای گریزناپذیر است، تحت سیطره نظام واحد و منسجم برخورد با مواد و مصالح و اسلوب و قواعد کار تصحیح، به حد اقل ممکن کاهش یافته و تعادل متن مصحح را تضمین می‌کند. برای نمونه در شناخت و تشخیص روایات و داستانها و سرگذشت‌های الحاقی، کیفیت کار بستن منطق‌های چندگانه فردوسی در نظم شاهنامه، بایستی با رعایت اولویت‌هایی متناسب کتبت و کیفیت دخل و تصرف اعمال گردد.

در تشخیص و تعیین یک داستان یا چند بیت متوالی الحاقی یا بجای آن‌ها، منطق فکری اثر و شگرد داستانسراشی فردوسی، باید بلافاصله پس از بررسی و تدقیق نسخه‌ها و هماهنگی با آن ملاک کار مصحح قرار گیرد. تجربه تصحیح شاهنامه به اثبات رسانده که خود ویژگی مضمون و بیان شاهنامه بر داده‌های منطق فکری و هنری، در مراحل بعدی کار، قاعدتاً، مهربانانه زده‌اند. این شیوه واحد اگر از سوی گروه مصححان، بتامی، جذب نشده و در طی مراحل تصحیح به دقت مرعی نگردد، بی‌تردید، تشخیص دخل و تصرف‌های کلی و اساسی با چندگانگی و تشتت روبرو شده و در نهایت به اصالت و وحدت متن مصحح شاهنامه، لطمه جدی وارد می‌سازد.

ب - در واریسی تداخل، حذف و جابجایی ابیات شاهنامه، شیوه استدلال پژوهنده متناسب با نوع دستخوردگی تفاوت می‌کند. اگر نسخه اساس یا نسخه بدله نتوانستند پژوهنده را در اتخاذ تدبیر قاطع و صریح یاری رسانند بدیهی است باید به قرائن داخلی اثر رجوع کرد. نوع دخل و تصرف در این مرحله ایجاد می‌کند که منطق پرداخت هنری فردوسی در شاهنامه در سرلوحه کار قرار گیرد. گاه در نسخه

یانسخه‌هائی کاتب روال داستان را تنها بر اساس درک خویش از سیر واقعه و مفهوم، منطقی نمی‌بیند و کوشش می‌کند ابیاتی را جایجا کرده یا با افزودن و یا حذف بیت یا بیت‌هائی مفهوم را اصلاح کند. این نوع دست‌خوردگی‌ها طبعاً چون بر اساس دید برداشت هنری دیگری اعمال شده، قابل تشخیص است. اما آگاه، کیفیت این جایجائی‌ها و اغتشاشها چنان پیچیده و مبهم است که مصحح را وادار می‌سازد به شواهد دیگر توسل جوید و به یاری شیوه‌های دیگر فردوسی، پیوند ابیات را از میان توالی‌های جرح و تعدیل شده، معین کند. بنابراین، مصححان شاهنامه در برخورد با تداخل بیت یا ابیاتی از این دست، آنگاه که نسخه‌ها ساکت مانده و هیچ‌گونه مکی نمی‌کنند، می‌باید با رعایت حداکثر وسواس و احتیاط قواعد و معیارهای زیر را مورد عمل قرار دهند:

- ۱- وجود بیت یا ابیات: توالی و نظم منطقی مضمون را مختل کرده، به تأثیر زیبایی و بلاغت داستان و شگرد تصویرگری‌های عینی و ذهنی فردوسی لطمه وارد کند.
 - ۲- بیت یا ابیات، متضمن حثوی بی‌جا و قبیح باشد.
 - ۳- بیت یا بیت‌هائی که وجودشان میان واقعه یا داستان متضمن اطنابی ملال آور بوده، در ریم مفهوم ایجاد سکنه کند.
 - ۴- وجود بیت یا ابیات بیانگر اندیشه و نوع تفکری باشد که با نظام فکری فردوسی و مضمون کلی شاهنامه در تضاد یا تناقض باشد.
 - ۵- ترکیباتی در بیت‌ها به کار رفته باشد که بلحاظ لفظی و معنوی از سنخ تعیرات، کنسایات، استعالات، اصطلاحات و... فردوسی نباشد.
- همین‌جا تأکید بر این نکته ضروری است که با ابیات سست و احیاناً نااستوار و نحیف بهیچوجه نباید برخوردی تجربیدی و جدا از اقتضای بیان و مفهوم داستان‌ها و زبان عمومی شاهنامه صورت گیرد؛ زیرا، غرض ما از طرح «منطق بیان» شاهنامه در این مقدمه، مجموعه‌ای منسجم و هماهنگ از اکثریت ابیات استوار، زیبا و کوبنده است با اقلیت ابیات متوسط و ضعیف. بنابراین در تشخیص ابیات الحاقی، سست بودن بیت بهیچوجه به معنای الحاقی بودن آن نمی‌تواند باشد. شرط احتیاط اقتضای کند ابیات یا حتی روایاتی که در نسخه اساس هست، اما الحاقی تشخیص داده می‌شود، از متن مصحح حذف نشود. ارجح است این بیت‌ها با روایات در موضع خود بیاید، لیکن با علامت مشخصه ممتاز گردد، یا با حروف ریزتر چاپ شود.

مصحح شاهنامه در مراحل تصحیح، گاه تشخیص می‌دهد بیت یا ابیاتی از نسخهٔ اساس ساقط شده و به اقتضای مفهوم ضروری است که ابیاتی از نسخه‌های دیگر بر متن افزوده شود. در این وضعیت نیز تجارب تصحیح شاهنامه نشان داده که این نوع موارد یعنی ناگزیری در افزودن بیت یا ابیاتی به متن اساس، بندرت، آنهم در حجمی ناچیز پیش می‌آید. این نوع تصحیح، بازم بارعایت احتیاط و ملاحظهٔ قرائن مختلف، در محدودهٔ شرایط زیر باید عملی گردد:

- ۱- روال مفهوم و سیر داستان به سبب نبودن بیت یا بیت‌ها در نسخهٔ اساس مغشوش و درهم ریخته باشد.
 - ۲- نبودن بیت یا ابیات در موضع مورد نظر، سبب پادرها ماندن مفهوم شده و خلأ مشهود در معنا ایجاد کند.
 - ۳- حد اقل چند نسخه از اقدم / اصح نسخ پس از نسخهٔ اساس، بیت یا بیت‌های ساقط شده را دارا باشند.
 - ۴- ضبط بیت یا ابیات مورد نظر در نسخه بدلما، با منطق زبانی، فکری و هنری شاهنامه کاملاً همخوانی داشته باشد.
- در یک چنین شرایطی، بیت یا ابیات ساقط شده، از نزدیکترین نسخهٔ معتبر به بم انتخاب و در متن افزوده می‌شود. بدیهی است علت و کیفیت این کار می‌بایستی به دقت در حاشیهٔ همان صفحه قید گردد.
- ج - در تصحیح دستخوردگهائی که در عرض یک بیت، بصورت جایجائی دو مصراع، غلط کاری در قافیه، غلط خوانی، تعویض و تصحیف و جرح و تعدیل واژگان، در نسخه‌ها وجود دارد، بازم اتکاء مصحح به مواد و منابع و اسلوب و قواعد کسار، متناسب بانوع دستخوردگی بوده و دقیقاً مطابق موارد دیگر نیست. در این مرحله، مصحح با اجزاء زبان فردوسی روبروست که همان اجزاء زبان قرن چهارم هجری است. در این موارد، نسخه‌ها اصالت خاص می‌یابند؛ زیرا در برخورد با کلمات مغلوپ، تصحیف شده، فاسد و... نسخهٔ اساس، کوشش در اختیار وجه صحیح و اصل، می‌باید فقط در چار چوب ضبط نسخه‌های مورد استفاده و با رعایت ترتیب اعتباری آنها صورت گیرد و لا غیر.
- بهر حال، ضبط ظاهراً صحیح و اصل، می‌باید از میان صورتی از آن مفرد یا ترکیب اختیار گردد و در متن گنجانده شود که اولاً حد اقل یکی از نسخه‌های خطی مورد استناد، وجهی از وجوه تصحیف -

شده^۱ آن را ضبط کرده باشد. وثائقیاً خصوصیات الفبای عربی و نوع رسم الخط فارسی از علل غلط خوانی و تصحیف کاتب نسخه بوده باشد. برای مثال واژه یوبه به معنی آرزو در شاهنامه ۴ یا ۵ بار به کار رفته است. تمامی شاهنامه‌های مصحح موجود از صدر تا ذیل این واژه را به صورت مصحف یوبه چاپ کرده‌اند. قراءت این واژه در ارتباط با ویژگی حروف فارسی به سی و شش وجه میسر است. بنابراین، اگر حتی یکی از نسخه‌های خطی شاهنامه که مأخذ تصحیح است این واژه را به صورت تصحیف شده در یکی از اشکال سی و ششگانه آن ضبط کرده باشد (نوبه، توبه، بویه، ثوبه و الخ...) مصحح شاهنامه مجاز است بر اساس منابع دیگر مانند لغت فرس اسدی، گرشاسب نامه. تنمه صوان الحکمه و... که صورت صحیح این واژه را دارند، ضبط یوبه را اختیار و در متن بگنجانند^(۱). در غیر این صورت اختیار واژه‌ای خارج از ضبط جامع نسخه‌های مورد استفاده، تنها به اعتبار مأخذ دیگر و آوردن آن در متن، تصحیح قیاسی شمرده شده و نقض اصول و قواعد تصحیح انتقادی و علمی متون بوده و ناصواب است. ذکر این موارد نه در متن مصحح بلکه باید در حاشیه^۲ صفحه یا در بخش تعلیقات کتاب با توضیح لازم آورده شود. استاد مینوی، حتی در برخورد با صورت مغلوپ واژه‌ای که شکل صحیح آن در جای دیگر شاهنامه ضبط گردیده و این واژه در منابع قرن چهارم نیز مکرر استعمال شده است: سخت محتاط عمل می‌کرد. در این گونه موارد اگر هیچیک از نسخه‌ها یکی از اشکال تصحیف کلمه و یا صورت نزدیک به آن را نداشتند، استاد با قید احتیاط صورت صحیح را اختیار می‌کرد، اما در حاشیه^۳ همان بیت شک خود را ابراز می‌داشت؛ چنانکه در تصحیح داستان سیاوش به دفعات چنین کرده است.

استقصاء در نسخه‌های خطی شاهنامه و تجربه^۴ تصحیح متن آن نشان داده که ضبط‌های آسان - شده، نوعاً به نسخه‌های متأخر و مغلوپ تعلق دارد. از این رو در بررسی عرضی ابیات و تصحیح اجزاء زبان شاهنامه، قاعده^۵ کلی کار، ترجیح وجوه دشوار بر آسان است. اما، این قاعده را نمی‌توان در درکار تصحیح مطلق پنداشت و در همه جا و در همه موارد وجه دشوار را ترجیح داد. در این مرحله اگر نسخه^۶ اساس مغلوپ باشد، باز ترتیب اعتباری نسخه‌ها، منابع فرعی کار و شیوه^۷ بیان عهد فردوسی باید ملاک کار قرار گیرد. لکن، در این مورد هم اختیار هر نوع واژه‌ای بجای صورت فاسد و مغلوپ

(۱) در مورد Lexicologie واژه یوبه ر. ک. به مقاله^۸ عالمانه^۹ مصحح متن حاضر استاد

نادرالمثال زنده یاد مجتبی مینوی در جمله^{۱۰} یفا سال نهم شماره^{۱۱} دوازدهم، اسفند ماه ۱۳۳۵ ص ۵۳۰ - ۵۳۷.

نسخهٔ اساس، می‌بایست در چار چوب نسخه‌های مورد استفاده باشد نه فی المثل وجه ظاهر آصحیح آن در اشعار رودکی یا فلان شاعر و نویسندهٔ معاصر فردوسی. در همهٔ این موارد روال کار، باید باتوضیح لازم در حاشیهٔ صفحهٔ مربوطه قید گردد.

نقطه‌گذاری متن مصحح از مهمترین خصوصیات تصحیح انتقادی متن است که در تصحیحات بنیاد شاهنامه از سوی پژوهشگران سخت مورد توجه جدی قرار گرفته‌است. در واقع، نقطه‌گذاری یک متن کهن، عامل مهمی است که بویژه در ارتباط با رسم الخط فارسی و خصوصیت ترکیبی این زبان، می‌تواند کار قراءت، درک و فهم عبارت را نه تنها برای خوانندهٔ عادی بلکه برای خوانندگان حوزهٔ خواص نیز، بسیار آسان کند.

* * *

مراحل کار تصحیح شاهنامهٔ فردوسی، که حاصل تجارب چندین سالهٔ استاد مینوی و همکاران ایشان در بنیاد شاهنامهٔ فردوسی است از آغاز تصحیح تا چاپ و نشر متن مصحح، از مراحل زیر تشکیل می‌شود:

۱- استنساخ نسخهٔ اساس (رسم الخط نسخهٔ بم بلحاظ شیوهٔ املاء بعضی کلمات و نقطه‌گذاری واژگان، ویژگی‌هایی دارد که برای احتراز از لغزش و اشتباه پژوهشگران در مراحل بعد و نیز برای کمک به استدراکهای بعدی، شیوهٔ کتابت کاتب نسخه در این مرحله عیناً رعایت می‌گردد).

۲- بازخوانی دستنویس نسخهٔ اساس با اصل نسخه (از آنجا که هنگام رونویسی نسخهٔ اساس کژخوانی، افتادگی و لغزشهایی از این قبیل، حتی به نسبت بسیار کم اجتناب ناپذیر است، برای رعایت حداکثر احتیاط یکبار دستنویس نسخهٔ متن با اصل نسخه بازخوانی و مقابله می‌شود).

۳- مقابلهٔ دستنویس نسخهٔ اساس با نسخه بدلها (در این مرحله نسخه‌ها به ترتیب صحت و اعتبار، با نسخهٔ اساس مقابله می‌شوند. بدیهی است در این مرحله نیز شکل ضبط حروف، اعراب-گذاری‌های احتمالی و نوع نقطه‌گذاری کلمات در نسخه بدل، عیناً در ثبت اختلاف هر نسخه رعایت می‌شود).

۴- بازخوانی ضبط اختلافهای هر نسخه با نسخهٔ اساس برای رفع لغزشهای احتمالی مقابله‌کننده. (در این مرحله اصل نسخه‌ها - نسخه بدل مورد مقابله و نسخهٔ اساس - برای رجوع احتمالی در دسترس پژوهشگر است).

۵- تلفیق اختلاف ضبط نسخه بدلهای با نسخه اساس (ترتیب ثبت اختلاف نسخه ها ؛ از ضبط حد اقل اختلاف هر نسخه با نسخه اساس آغاز می شود و به ثبت حد اکثر اختلاف پایان می یابد . بدین ترتیب که نخست اختلاف نسخه بدل ثبت می شود که کمترین تفاوت را با نسخه اساس دارد و الخ ...) .

۶- بازخوانی و کنترل ضبط اختلاف های تلفیق شده مجموعه نسخ با نسخه اساس (در این مرحله برای رفع هرگونه اشتباه در ضبط اختلافات یا ترتیب ثبت آنها ، واریانت هر نسخه بصورت جداگانه بامتن اساس بازخوانی و کنترل می شود) .

۷- در این مرحله مصحح متن به اتفاق یکی دیگر از پژوهشگران ، با پیش رو داشتن مفردات و ترکیبات بخش های دیگر- البته آن قسمت هائی از شاهنامه که لغات آن استخراج و الفبائی شده است- و دیگر اسناد فرعی کار تصحیح به بررسی واژه به واژه و بیت به بیت متن مربوطه می پردازند و نظرات خود را در برگه های جداگانه ضمیمه صفحه مربوطه در متن دستنویس اساس می کنند .

۸- در این مرحله ، پژوهشگر متن به اتفاق استاد و رهبر گروه تحقیق - سابقاً در بنیاد شاهنامه فرموسی زنده یاد استاد مینوی این وظیفه را به عهده داشتند - به بررسی متن و یادداشت های فراهم آمده در مرحله پیش ، می پردازند . در پایان این مرحله استراکهای رهبر کار تصحیح به یادداشت ها و اظهار نظرهای قبل ، ضمیمه می شود .

۹- مشکلات و مبهمات تمامی مراحل پیش گفته ، در این مرحله از کار ، بوسیله پژوهشگر متن ، در جلسه ای متشکل از چند تن از صاحب نظران در رشته های زبان شناسی ، زبانهای باستانی ، ادبیات فارسی ، ادبیات عربی و با حضور رهبر گروه تحقیق طرح و مورد بحث و بررسی قرار می گیرد (در بنیاد شاهنامه ، در این جلسه که هفته ای حد اقل دو بار تشکیل می شد ؛ عملاً متن مورد نظر ، از آغاز تا پایان قراءت و نظر حاضران در رابطه با موارد مبهم و مشکل یادداشت می گردید) .

۱۰- حاصل کار جلسه صاحب نظران یکبار دیگر بوسیله پژوهشگر متن و رهبر پژوهش به دقت بررسی و موارد پذیرفته شده در متن اعمال می شود .

۱۱- رهبر گروه مصححان ، در این مرحله ، اجازه چاپ متن را صادر می کند .

۱۲- در آخرین مرحله کار تصحیح ، که متن مصحح زیر چاپ است ، هنگام تصحیح فرمهای مطبوعی نیز اگر رهبر گروه مصححان یا هریک از پژوهشگران متن ، احتمالاً به استراکهای جدیدی دست یابند ، چنانچه روند چاپ اجازه دهد ، آخرین تصحیح را در فرم مربوطه اعمال می کنند و گرنه

این استدراکها در پایان کتاب به صورت ضمیمه افزوده می‌شود .

سیاوش شهزاده ایرانی ، پسر کاووس پادشاه ایران است . کاووس پسر را از کودکی به رستم می‌سپارد تا او را به سیستان برد و در مکتب خویش آئین آزادگی ، نبرد ، شکار و نشست و برخاست بیاموزد . هفت سال می‌گذرد . سیاوش به درگاه پذیرای می‌گردد ، در حالی که در کمال جسم و جان یگانه زمانه خویش است . تقدیر در ناک و رنج گذاران زندگی کوتاه این شهزاده نیز ریشه در خو بروئی و پاکی او دارد . چرا که سوداوه (سودابه) دختر شاه هاماوران و سوگلی کاووس که او نیز مظهر زیبایی اغواگرانه زن است ، دل به عشق او می‌سپارد و در این سودای ناپاک نامرز توطئه و رسوائی پیش می‌رود ، تمهیدات شاهبانوی و سوسه‌گر در شهزاده دلیر و پاک در نمی‌گیرد . کاووس سبک مغز ، با اینکه پهلوی گناهی پسر باور دارد ، فریفته سودای سوداوه ، همچون همه بز دلان اسیر تمهیدات خویش ، نمی‌داند چه کند . سرانجام سیاوش به تن خویش داوطلب می‌شود تا بر آئین از آتش گذر کند ، زیرا بنا بر باوری کهن می‌دانند : آتش در پاکان در نمی‌گیرد . پس در خرمنی از آتش فرو می‌رود و سر بلند و بی زبان از سوی دیگر به در می‌آید . کاووس ، ناگزیر ، می‌خواهد شهبانوی زیانکار را بکشد ، اما ، سیاوش که به سودای پیرانه عشق پدر و طبیعت نا استوار او آگاه است ، از این کار باز می‌دارد . اما ، این بار بر عشق و هوس شهبانوی تحقیر شده ، کینه نیز افزوده شده . سیاوش برای هائی از دسیسه‌های سوداوه ، داوطلب جنگ با افراسیاب می‌شود که در این زمان از جیحون ، مرز دو کشور ، پیش تر آمده است . کاووس می‌پذیرد و فرزند دلاور را همراهی رستم به میدان جنگ می‌فرستد . سیاوش دلیرانه با افراسیاب می‌جنگد ، سپاه او را به آنسوی جیحون می‌راند و برای بدر فتح نامه می‌فرستد . فرمان کاووس در پاسخ به رخصت فرزند دلیر خویش که می‌خواهد به تعقیب سپاه هزیمت یافته توران بشتابد ، کوتاه است : همان جا بمان تا افراسیاب خود بدین سو آید ! شاه توران در پی گرد کردن سپاه است که خوابی هولناک او را برمی‌آشوباند . از سیاوش تقاضای صلح می‌کند و برای استواری پیمان می‌پذیرد که صد تن از پیوستگان خویش را به گروگان نزد او فرستد . سیاوش می‌پذیرد و پیمان بسته می‌شود . اما ، کاووس تنک مایه هوسی ندارد . به پسر امر می‌کند که گروگانها را به درگاه فرستد تا کشته شوند و خود با همه نیرو به توران بتازد . اما ، در نظام فکری سیاوش از پیمان شکنی بزرگتر گناهی نیست . بر فرمان کاووس گردن نمی‌نهد و چون در وطنش سبک مغزی پدر و سوسه ناپاک سوداوه ، همچون روطه‌ای سیاه تباهی هستی او را انتظار می‌کشد ، بناچار

از افراسیاب اجازه می‌خواهد از توران بگذرد تا شاید بتواند در گوشه‌ای از جهان آرامشی را که در جستجوی آنست بیابد. لیکن، سرنوشت درد بار زندگی شهزاده نیک اندیش جز این رقم خورده‌است. افراسیاب به صلاح‌دید وزیر خردمندش پیران، از سیاوش می‌خواهد براومنت نهد و چون مهبانی عالیقدر در کشور توران اقامت گزیند. سیاوش قبول می‌کند و در توران جای می‌گیرد. با جریره دختر پیران و فری گیس دختر افراسیاب از دواج می‌کند. او پندارد آرامشی را که در جستجوی آن بوده، یافته است. اما تارهای توطن‌مای دیگر، این بار از سوی گرسیوز برادر تبا‌ه‌کار و سیاهدل افراسیاب، برگرد زندگی او تنیده می‌شود. تفتین گرسیوز بتدریج در شاه توران کارگر می‌افتد. سیاوش که در این زمان آزرده از زمانه جفاکار آهنگک وطن کرده است، اسیر می‌شود و باز به اغوای گرسیوز، شاه توران فرمان می‌دهد سر از تن شهزاده دلیر و بی‌گناه دور کنند.

داستان سیاوش در اینجا پایان می‌یابد. وقایع بعدی؛ یعنی خواب دیدن گودرز، سفر هفت ساله گیو برای یافتن کیخسرو فرزند برومند سیاوش، آمدن کیخسرو به ایران و نبرد او با فریبرز فرزند دیگر کاووس و سرانجام به تخت شاهی نشستن کیخسرو، همه، زمینه ساز آغاز دوران کیخسرو است. دورانی که تا پایان بخش اساطیری شاهنامه ادامه دارد و «کین خواهی خون سیاوش» بوسیله ایرانیان به رهبری رستم از کُشندگان تورانی او، یکی از انگیزه‌های زمینی نبرد خیر و شر در شاهنامه است. بدین ترتیب، می‌بینیم که فاجعه کشته شدن سیاوش و تقدیر دردناک زندگی او تراژدی به مفهوم دقیق آن نیست. اگر تراژدی را روایت بفرنج و پیچیده‌ای از تضاد زندگی آدمیان آزاد و مختاری بدانیم که با چشمان باز، توفان بنیانکنی را که به سویشان می‌آید؛ می‌بینند، اما؛ چون نمی‌توانند با نمی‌خواهند بر آن پروز شوند یا از چنبر آن بگریزند، به مرگی آگاهانه گردن می‌نهند، غننامه سیاوش، بهیچوجه تراژدی نیست. و نیز اگر تراژدی را تبلور هنرمندانه درگیری درد بار آدمیانی تعریف کنیم که در تار و پود تضادی محتوم جز نابودی یکی از طرفین درگیر راه حلی نمی‌یابد، باز زندگی سیاوش تراژدی نیست، لیکن در آن لحظات تراژیک فراوان است. سیاوش شهزاده دلیر ایرانی، انسانی است که وجودش یکسره از نیکی سرشته شده. معصومیت و پاکدامنی او با واقعیت زمانه‌اش در تضاد است. از لحظه‌ای که می‌بالد و به بالا و سال رشید و دلار و به اندیشه خردمند و فرزانه می‌شود، هستی‌اش در خم چنبر زمانه، زیر فشار جبری و برانگیز بتدریج می‌فرساید تا سرانجام خرد می‌شود. سیاوش در عصری می‌زید که بدان تعلق ندارد. شرف مردانه‌اش در حرمرای رسوا و آلوده کاووس عنصری بیگانه است و اندیشه سیاسی و صلح طلبی پایدارش در عهدی

که آفاق و انفس از وحشت خون و جنگ سرسام گرفته است، برای ابنای زمانه اش تحمل پذیر نیست. او با منش سودائی و بردباری مسالمت آمیزش، مرد میدان دسیسه و هوس سوداوه و سبکسری پیرانه پدر نیست. سیاوش انسان آگاهی است که به حقیقت حیات و قوف دارد اما، حوصله ایستادگی و نبرد با پلیدیها و کژتییها را ندارد. پس یا باید به کژتییها و ناراستیها گسردن نهد و یا بگریزد. از این رو هنگامی که با افراسیاب پیمان صلح می بندد و کاووس این پیمان را بر نمی تابد و از او می طلبد به توران حمله برد، از وطن می گریزد تا شاید خواسته مسالمت جویانه اش در غربت و تبعید دیار دشمن عملی گردد.

* * * * *

مراحل مختلف کار تصحیح انتقادی متن حاضر - داستان سیاوش - به قرار زیر است :

متن داستان سیاوش که بر مبنای نسخه بم بالغ بر ۳۷۷۰ بیت است، نخست بوسیله آقای محمد مختاری پژوهشگر بنیاد شاهنامه فردوسی در اوائل سال ۱۳۵۱ از روی نسخه اساس (بم مورخ ۶۷۵ هجری) استنساخ شد و سپس بانسخه های قا، ط، ک، قب، لن، حظ و هب و ترجمه عربی شاهنامه بنداری (۶۲۰ هجری) مقابله گردید. در مرحله بعد، اختلاف نسخه بدلها با اساس، به ترتیب حداقل اختلاف با یکدیگر تلفیق و ثبت گردید. سپس حاصل کار سه مرحله پیش بوسیله پژوهشگر متن (آقای مختاری) و شخص استاد مینوی قراءت و بررسی شد، مشکلات و مبهمات متن مشخص و یادداشت گردید و آماده ارائه در مرحله بعد شد. در مرحله بعدی، متن، یادداشتها و تفصیل نسخه بدلها بوسیله پژوهشگر متن در هیأت صاحب نظران متشکل از آقایان سید جعفر شهیدی، عباس زریاب خویی، احمد تفضلی، علی روائی با حضور استاد مینوی مطرح و یکبار دیگر مورد بررسی قرار گرفت. سپس در مرحله نهائی کار استاد مینوی و پژوهشگر متن: سیاوش نامه را از آخرین مراحل بررسی گذرانده و باشیوه استدلالاتی خاص - که در صفحات قبل بدان اشاره شد - یادداشتها و استدلالاتی که در مراحل قبل را مورد مذاقه و نقد قرار دادند و سرانجام متن مصحح نهائی را به چاپخانه سپردند. اینهمه، حدود ۵ سال (۱۳۵۵-۱۳۵۱) به طول انجامید که البته در این مدت در عرض و به موازات کار تصحیح سیاوش دو بخش دیگر از شاهنامه - رسم و سهراب و فرود - تصحیح و چاپ شد و بخش های دیگر نیز از مراحل مختلف تصحیح گذشت. در میانه کار چاپ متن داستان سیاوش بود که با کمال تأسف استاد - مجتبی مینوی، هماهنگ کننده پژوهش و رهبر علمی بنیاد شاهنامه، به سبب سکنه قلبی در بیمارستان بستری شد. اما، بیماری شدید استاد مانع از این نشد که مشارالیه حتی از تصحیح مطبعی فرمهای چاپی دست شوید.

اجازه چاپ آخرین فرم مطبوعی متن داستان سیاوش در واپسین روزهای حیات استاد - آخرین روزهای دیماه ۱۳۵۵ - بوسیله شخص ایشان داده شد. بدین ترتیب می توان گفت تصحیح داستان سیاوش شاهنامه فردوسی آخرین کار تحقیقی استاد مینوی و نمونه ارزنده و مثال زدنی شیوه علمی و انتقادی تصحیح متن است؛ که نظر آن را می باید، باز در میان کارهای خود استاد زنده یاد جست که از آنجمله است: کلیله و دمنه، ناصر خسرو.

استاد مینوی در تصحیح متن سیاوش نامه هر جا لازم دیده توضیحاتی در حاشیه صفحه مربوطه آورده و موارد مبهم یا مشکوک را به دقت و باصراحت و شهامت - که از ویژگی های اخلاق علمی او بود - با ذکر برهان و دلیل مشخص کرده است. لغتنامه جامع داستان سیاوش مرکب از مفردات و ترکیبات (ترکیبات اعم از هر نوع تعبیر، کنایه، استعاره و... خاص فردوسی) به همراه فهرست اعلام در جلد دوم متن حاضر خواهد آمد. پس از حدود ۸ سال که از درگذشت استاد زنده یاد می گذرد، همکاران استاد، در قراءت و بررسی مجدد متن چاپی حاضر، به برخی از استدراکهای بالنسبه مهم دست یافتند که برای تعظیم به شعائر علمی استاد در کار تصحیح و شیوه مختار کار او، در جلد دوم به همراه لغتنامه، فهرست اعلام و تعلیقات خواهد آمد.

مهدی قریب

۱۴ شهریور ۱۳۶۳

زنگار و صفا
 تو بخوان بر هر بار
 زنگار و صفا

گنجینه‌های
 هر روز بر تو

[خطبه داستان]

- کنون ای سخن‌گوی بیدار مغز یکی داستانی بیارای نغز
 سخن چون برابر شود با خرد روان سراینده رامش برد
 کسی را که اندیشه ناخوش بود بدان ناخوشی رای او گش بود ۳
 همی خویشان را چلیپا کند به پیش خردمند رسوا کند
 ولیکن نبیند کس آهوی خویش ترا روشن آید همه خوی خویش
 اگر داد باید که ماند بجای بیارای ازین پس به دانا نمای ۶
 چو دانا پسندد پسندیده گشت به جوی تو در آب چون دیده گشت
 ز گفتار دهقان کنون داستان تو برخوان و برگوی با راستان
 کهن گشته این داستانها ، ز من همی نو شود بر سر انجمن ۹
 اگر زندگانی بود دیرباز براین دین خرم بمانم دراز
 یکی میوه‌داری بماند ز من که نازد همی بار او بر چمن
 ازان پس که بنمود پنجاه و هشت به سر بر فراوان شگفتی گذشت ۱۲

ب ۴ : خویشان را چلیپا کردن، به معنی خود را رسوا و انگشت نما کردن؛ مانند کسی که او را بر سردار به منظور رسوا شدن می‌آویخته‌اند. نظیر آنست تعمیر درفش کردن خویش به معنی علم شدن و کردن (ب ۲۴۱۰ همین داستان).

ب ۱۰ (مصراع دوم) : دین خرم روشن نیست که آیا به معنی کیش و آئین و روش خرم است یا چیزی دیگر بوده است. در این تعبیر و نیز در تعبیرهای فرودین (بجای فروردین) و هوردین، این لفظ و دین نمی‌دانم به چه معنی بکار رفته است.

همی از کمتر نگردد به سال
 چه گفته‌ست آن موبد پیش رو
 هرگز نگردد کهن گشته نو.
 تو چندانکه گوئی سخن گوی باش
 خردمند باش و جهانجوی باش
 چو رفتی سر و کار با ایزدست
 اگر نیک باشدت جای ار بدست
 نگر تا چه کاری همان بدروی
 سخن هر چه گوئی همان بشنوی
 درشتی زکس نشنود نرم گوی
 بجز نیکوی در زمانه مجوی
 به گفتار دهقان کنون باز گرد
 نگر تا چه گوید سراینده مرد

[آغاز داستان]

چنین گفت موبد که يك روز طوس
 بدان‌گه که برخاست بانگ خروس
 خود و گیو گودرز و چندی سوار
 برفتند شاد از در شهریار
 به نخچیر گوران به دشت دغوی
 ابا باز و یوزان نخچیرجوی
 فراوان گرفتند و انداختند
 علفها چهل‌روزه را ساختند
 بدان جایگه ترك نزدیک بود
 زمینش ز خرگاه تاریک بود
 یکی بیشه پیش اندر آمد زدور
 بنزدیک مرز سواران تور
 همی‌راند در پیش با طوس گیو
 پس اندر پرستنده‌ای چند نیو
 بر آن بیشه رفتند هر دو سوار
 بگشتند برگرد آن مرغزار

ب ۲۱ : نسخ بسیاری «گیو و گودرز» دارند، ولی گودرز در داستان دیده نمی‌شود، و بنابراین باید «گیو گودرز» باشد به اضافه بُنوت.

- به پیشه یکی خوبرخ یافتند
 به دیدار او در زمانه نبود
 بدو گفت گیو « ای فریبنده ماه
 چنین داد پاسخ که » ما را پدر
 شب تیره مست آمد از دشت سور
 یکی خنجری آبگون برکشید
 پرسید زو پهلوان از نژاد
 بدو گفت « من خویش گرسیوزم
 « پیاده » بدو گفت « چون آمدی ؟
 چنین داد پاسخ که « اسپم بماند
 بی اندازه زرّ و گهر داشتم
 بر آن رویِ بالا ز من بستند
 چو هشیار گردد پدر ، بی گمان
 بیاید همی تازنان مادرم
 دل پهلوانان بدو نرم گشت
 شه نوذری گفت « من یافتم
 بدو گفت گیو « ای سپهدار شاه
 پر از خنده لب هر دو بشتافتند
 برو بر ز خوبی بهانه نبود
 ترا سوی این پیشه چون بود راه ؟ » ۳۰
 بزد دوش ، بگذاشتم بوم و بسر
 همان چون مرا دید ، جوشان ز دور
 همان خواست از تن سرم را برید » ۳۲
 برو سروین يك بيك کرد یاد
 بشاه آفریدون کشد پروزم
 که بی باره و رهنمون آمدی » ۳۶
 ز سستی مرا بر زمین بر نشاند
 به سر بسریکی تاج زر داشتم
 نیام یکی تیغ بر من زدند ۳۹
 سواران فرستد پس من دمان
 نخواهد کز این بوم و بر بگذرم
 سر طویس نوذر بی آزرم گشت ۴۲
 ازیرا چنین تیز بشتافتم
 نه با من برابریدی با سپاه ؟ »

ب ۳۵ (دوم) : ظاهر اینست که « پروزه » به معنی اصل و نسب و نژاد بکار می رفته است ، در صحاح الفرس و لغت نامه ایبانی شاهد این معنی آورده اند . نیز به بیت ۱۴۱۹ از همین داستان رجوع شود .

ب ۴۱ : تازنان ، از تازنیدن به معنی تاختن و تازانیدن ، در نسخه « اساس » هم جا به نون نوشته شده است .

- ۴۵ همان طوس نوذر بدان بستید کجا « پیش اسپ من اینجا رسید »
 بدو گیو گفت « این سخن خود مگوی که من تا ختم پیش نخچیر جوی
 زهر پرستنده ای کژمگوی نگرود جوانمرد پرخاشجوی «
 ۴۸ سخن شان به تندی به جانی رسید که « این ماه را سر ببايد برید »
 میان شان چنین داوری شد دراز میانجی برآمد یکی سرفراز
 که « این را بر شاه ایران برید بدان کو دهد هر دو فرمان برید »
 ۵۱ نگشتند هر دو ز گفتار اوی بر شاه ایران نهادند روی
 چو کاووس روی کنیزك بدید بخندید و لب را به دندان گزید
 به هر دو سپید چنین گفت شاه که « کوتاه شد بر شما رنج راه
 ۵۴ بر این داستان بگنرانیم روز که : خورشید گیرند گردان به یوز
 گوزنست اگر آهوی دلبرست شکاری چنین از در مهترست «
 بدو گفت خسرو « نژاد تو چیست؟ که چهرت همانند چهر پریست »
 ۵۷ ورا گفت « از مام خاتونیم ز سوی پدربر فریدونیم
 نیام سپهدار گرسیوزست بر آن مرز خرگاه او مرکزست «
 بدو گفت که « این روی و موی و نژاد همی خواستی داد هر سه بیاد

ب ۴۷ : « کژمگوی » در چهار نسخه ای که این صورت آمده است، لفظ را کژ مگوی ضبط کرده اند .
 احتمال می رود که لفظ گرمگوی باشد که فردوسی در بیت های دیگری نیز بکار برده است (ر . ک .
 به ج ۱ مسکو ص ۲۴۶ ب ۱۶۱۳ و ج ۷ مسکو ص ۳۵۲ ب ۸۳۱) . شاید گاف را به سه نقطه نوشته
 بوده اند و نسخه نویسان سه نقطه را به حرف بعد نقل کرده اند .

ب ۴۹ : چنین شاید بجای « چن این » نوشته شده است .

- ۶۰ به مشکوی زرین کنم شایدت سر ماه رویان کنم بایدت «
 چنین داد پاسخ که « دیدم ترا ز گردنکشان برگزیدم ترا «
 بت اندر شبستان فرستاد شاه بفرمود تا برنشیند به گاه
 ۶۲ بیاراستندش به دیبای زرد به یاقوت و پیروزه و لاجورد
 دگر ایزدی هرچه بایست بود یکی سرخ یاقوت بد ناپسود

*

- بسی برنیامد برین روزگار که رنگ اندر آمد به خرّم بهار
 ۶۱ جدا گشت زو کودکی چون پری به چهره بسان بت آزی
 بگفتند با شاه کاووس کی که « بر خوردی از ماه فرخنده پی
 یکی بچه فرخ آمد بدید کنون تخت بر ابر باید کشید «
 ۶۹ جهان گشت از آن خوب پرگفتگوی کز آن گونه نشنید کس روی و موی
 جهاندار نامش سیاوخش کرد برو چرخ گردنده را بخش کرد
 از انک او شمار سپهر بلند بدانست ، نیک و بد و چون و چند
 ستاره بر آن بچه آشفته دید غمی گشت چون کار او خفته دید
 ۷۲ بدید از بد و نیک آزار او به یزدان پناهید از کار او
 چنین تا برآمد برین روزگار تهمتن بیامد بر شهریار

ب ۶۷ و ۶۸ در نسخه ها بخلاف این ترتیب ضبط شده است . از لحاظ اینکه معنی « تخت برابر باید کشید »
 که مخاطب آن کیکاووس است روشن شود ترتیب آنها را تغییر دادیم . در ترجمه بنداری این قضیه
 بدین ترتیب آمده است : ولما ولدت بشر بانها وضعت ولداً كأنه قراو صم . . .

ب ۷۰ : چرخ را بخش کرد : اشاره است به اینکه زایجه طالع او را رسم کرد .

- ۷۰ چنین گفت « این کودک شیرفش
 چو دارندگان ترا مایه نیست
 بسی مهتر اندیشه کرد اندران
 به رستم سپردش دل و دیده را
- ۷۸ تهمتن بسردهش به زابلستان
 سواری و تیر و کمان و کمند
 ۸۱ نشستن گه مجلس و می‌گسار
 ز داد و زبیداد و تخت و کلاه
 هنرها بیاموختش سر بسر
 سیاوش چنان شد که اندر جهان
 چو يك چند بگنشت و او شد بلند
 چنین گفت با رستم سرفراز
 بسی رنج بردی و دل سوختی
- ۸۷ پدر باید اکنون که بیند ز من
 گو شیر دل کار او را بساخت
 ۹۰ ز اسپ و پرستنده و سیم و زر
 ز پوشیدنی هم ز گستردنی
 ازین هرچه در گنج رستم نبود
 گسی کرد از آن گونه او را به راه
- ۹۲ مرا پرورانید باید به کش
 مر او را به گیتی چومن دایه نیست
 نیامد همی بردش بر گران
 جهانجوی و گرد پسندیده را
 نشستنگهش ساخت در گلستان
 عنان و رکیب و چه و چون و چند
 همان باز و شاهین و کار شکار
 سخن گفتن رزم و راندن سپاه
 بسی رنج برداشت و آمد به بر
 به مانند او کس نبود از مهان
 سوی گردن شیر شد با کمند
 که « آمد به دیدار شام نیاز
 هنرهای شاهانم آموختی
 هنرهای آموزش پیلتن »
 فرستادگان را زهر سو بتاخت
 ز مهر و ز تخت و کلاه و کمر
 زهر سو بیاورد آوردنی
 ز گیتی فرستاد و آورد زود
 که شد بر سیاوش نظاره سپاه

- همی رفت با او تهنتن بهم
جهانی بآئین بیاراستند
همه زر به عنبر برآمیختند
جهان گشته پرشادی و خواسته
بزیر پی تازی اسپان درم
همه یال اسپ از کران تا کران
چو آمد به کاووس شاه آگهی
بفرمود تا با سپه گیو و طوس
همه نامداران شدند انجمن
پذیره برفتند یکسر ز جای
چو دیدند گردان گو پور شاه
پرستار با مجمر و بوی خوش
به هرکنج در سیصد استاده بود
بسی زر و گوهر برافشانند
چو کاووس را دید بر تخت عاج
نخست آفرین کرد و بردش نماز
وزان پس بیامد بر شهریار
شگفتی ز دیدار او خیره ماند
بدان اندکی سال و چندان خرد
- بدان تا نباشد سپید دژم
چو خشنودی نامور خواستند
ز گنبد به سر بر همی ریختند ۹۹
در و بام هر برزن آراسته
به ایران نبودند يك تن دژم
براندوده مشك و می و زعفران ۹۹
که آمد سیاوخش با فرهی
برفتند با نای روئین و کوس
چو گرگین و خرد لشکرشکن ۱۰۲
بنزد سیاوش فرخنده رای
خروش آمد و برگشادند راه
نظاره برو دست کرده به کش ۱۰۰
میان در سیاوش آزاده بود
سراسر همه آفرین خواندند
ز یاقوت رخشنده بر سرش تاج ۱۰۸
زمانی همی گفت با خاك راز
سپید گرفتش سر اندر کنار
برو بر همی نام یزدان بخواند ۱۱۱
که گفتی روانش خرد پرورد

- بسی آفرین بر جهان آفرین
 ۱۱۴ همی گفت که ای کردگار سپهر
 خداوند هوش و خداوند مهر
 همه نیکویها به گیتی ز تست
 نیایش ز فرزند گیرم نخست
 ز رستم بپرسید و بنواختش
 بر آن تخت پیروزه بنشاختش
 ۱۱۷ بزرگان ایران همه با نثار
 برفتند شادان بر شهریار
 به دادار بر آفرین خواندند
 ز فر سیاوش فروماندند
 بفرمود تا پیش ایرانیان
 به کاخ و به باغ و به میدان اوی
 به هر جای جشنی بیاراستند
 یکی سور فرمود کاندر جهان
 ۱۲۰ به یک هفته زان گونه بودند شاد
 می و رود و رامشگران خواستند
 زهر چیز گنجی بفرمود شاه
 کسی پیش از وی نکرد از مهان
 به هشم در گنجها برگشاد
 ز مهر و ز تیغ و ز تخت و کلاه
 ز برگستوانها و خفتان جنگ
 ز دینار و از بدره‌های درم
 بدان کودکی تاج در خور نبود
 جز افسر که هنگام افسر نبود
 ز خوبی بدادش فراوان امید
 سیاوش را داد و کردش نوید
 به هر کار جز پاک زاده نبود
 ۱۲۱ چنین هفت سالش همی آزمود

ب ۱۱۶: ز رستم بپرسید: احوال رستم را از سیاوش پرسید. ب. «رستم» دارد.

ب ۱۱۹: در همه نسخ معتبر ما همین طور است. اگر در مصراع اول «پیشش» که ضبط نسخ چاقی است، و با «فی خدمته» که در بنداری است مطابق می‌آید، بخوانیم و در مصراع دوم گردان لشکر را بدل ایرانیان بگیریم مطلب خالی از عیب می‌شود.

به هشتم بفرمود تا تاج زر زمین خراسان و زرین کمر
 نبشتند منشور بر پرنیان به رسم بزرگان و فرّ کیان
 زمین کهستان ورا داد شاه که بود او سزای بزرگی و گاه ۱۳۲
 * چنین خواندندش همی بیشتر که خوانی ورا ماورالنهر بر

برآمد برین نیز يك روزگار چنان بد که سوداوه پرنگار
 ز ناگاه روی سیاوش بدید پراندیشه گشت و دلش بردمید ۱۳۵
 چنان شد که گفتمی طراز نخ است وگر پیش آتش نهاده یخ است
 کسی را فرستاد نزدیک اوی که : پنهان سیاوش را این بگوی
 که « اندر شبستان شاه جهان نباشد شگفت ار شوی ناگهان » ۱۳۸
 فرستاده رفت و بدادش پیام برآشفت زان کار او نیک نام
 بدو گفت « مرد شبستان نیم مجویم که با بند و دستان نیم »
 دگر روز شبگیر سوداوه رفت بر شاه ایران خرامید تفت ۱۴۱
 بدو گفت که « ای شهریار سپاه که چون تو ندیده‌ست خورشید و ماه
 نه اندر زمین کس چو فرزند تو جهان شاد بادا به پیوند تو
 فرستش به سوی شبستان خویش بر خواهران و فغستان خویش » ۱۴۴

ب ۱۳۰: فعل « به او دادند » ظاهراً باید در تقدیر گرفته شود یا « منشور نبشتند » شامل این هم می‌شود .

ب ۱۳۳: در نسخه قانیست ولی باقی نسخ آن را دارند . سستی بیت و نادرست بودن مطلبی که در ضمن

آن آمده این حدس را القای کند که بیت الحاق باشد .

همه روی پوشیدگان را ز مهر
 نمازش برند و نثار آورند
 ۱۴۷ بدو گفت شاه « این سخن درخورست
 سپید سیاوش را خواند و گفت
 پس پرده من ترا خواهرست
 ۱۰۰ ترا پاک یزدان چنان آفرید
 بویژه که پیوسته خون بود
 پس پرده پوشیدگان را ببین
 ۱۰۳ سیاوش چو بشنید گفتار شاه
 زمانی همی با دل اندیشه کرد
 گمانی چنان برد کورا پدر
 ۱۰۶ که بسیار دانست و چیره زبان
 بیچید و برخویشتن راز کرد
 که « گر من شوم در شبستان اوی
 ۱۰۹ سیاوش چنین داد پاسخ که « شاه

ب ۱۴۸ (دوم) در نسخه اساس همین طور است. در لن « خون و رگ و مهر»، در قا « خون پی و مهر»
 — محتمل است یکی از این دو صورت صواب باشد و بیت به این معنی باشد که « اصل و نژاد و خویشی
 و محبت و رحیم را نمی توان پنهان کرد».

ب ۱۵۷ (دوم): شاید مراد این باشد که در آغاز آهنگ کردن به کار فکراین را که به کجا خواهد انجامید،
 در نظر داشت، اما ترکیب جباه موافق این منظور نیست.

از آن جایگه کآفتاب بلند
 چو تو شاه نهاد بر سر کلاه
 مرا موبدان ساز با بخردان
 دگر نیزه و گرز و تیر و کمان
 دگر گاه شاهان و آئین بار
 چه آموزم اندر شبستان شاه؟
 گر ایدونکه فرمان شاه این بود
 بدوگفت شاه «ای پسر، شاد باش
 سخن کم شنیدم بدین نیکوی
 مدار ایچ اندیشه بد بدل
 ببین پردگی کودکان را یکی
 * پس پرده اندر ترا خواهرست

برآید کند خاک را ارجمند
 به خوبی و دانش به آئین و راه
 بزرگان و کارآزموده ردان ۱۶۲
 که چون پیچم اندر صف بدگان
 دگر بزم و رود و می و می گسار
 به دانش زنان کی نمایند راه؟ ۱۶۰
 ورا پیش من رفتن آئین بود
 همیشه خرد را تو بنیاد باش
 فزاید همی مغز کاین بشنوی ۱۶۸
 همه شادی آرای و غم برگسل
 مگر شادمانه شوند اندکی
 پر از مهر و سوداوه چون مادرست ۱۷۱

ب ۱۶۰ : در مصراع اول نسخه اساس «کزانجایگه آفتاب بلند» دارد و همه نسخه دیگر «ازانجایگه کافتاب بلند». به هر صورت که بخوانیم اشکالی در معنی و ارتباط ابیات باقی می ماند. از آن جایگه کافتاب بلند برآید، محتاج به انتهای هست، تا کجا؟ وانگهی ربط آن با ب ۱۵۹ زیاد روشن نیست.

ب ۱۶۶ (دوم): گویا مراد این بوده است که اگر فرمان شاه باشد من بناچار به شبستان خواهم رفت، اما این معنا از الفاظی که در متن آمده است بر نمی آید و تغییری که در سایر نسخه داده شده قابل اعتماد نیست.

ب ۱۷۱ : تقریباً عین بقیی است که به شماره ۱۴۹ ضبط شد، و آنجا متناسب تر است تا اینجا، و چون آنجا آوردم در این جا اضافی و غیر لازم بنظرمی رسد. در بُنداری هم این مضمون در هردو موضع آمده است.

سیاوش چنین گفت که « ز بامداد
 یکی مرد بد نام او هرزبَد
 ۱۷۴ که بتخانه را هیچ نگذاشتی
 سپهدار ایران به فرزانه گفت
 به پیش سیاوش همی رو بهوش
 ۱۷۷ به سوداوه فرمای تا پیش اوی
 پرستندگان نیز با خواهران
 چو خورشید برزد سراز کوهسار
 ۱۸۰ برو آفرین کرد و بردش نماز
 چو پردخته شد هرزیدرا بخواند
 سیاوش را گفت « با او برو
 ۱۸۳ برفتند هردو بیک جا بهم
 چو برداشت پرده ز در هرزید
 شبستان همه پیش باز آمدند
 ۱۸۶ همه جام بود از کران تا کران

بیایم کم هر چه او کرد یاد
 زدوده دل و مغز و رایش ز بد
 کلید در پرده او داشتی
 که « چون برکشد تیغ هور از نهفت
 نگر تا چه فرماید آن دار گوش
 نثار آورد گوهر و مشک و بوی
 زبرجد فشاند با زعفران »
 سیاوش برآمد بر شهریار
 سخن گفت با او سپید براز
 سخفای شایسته چندی براند
 بیارای دل را به دیدار نو
 روان شادمان و تهی دل ز غم
 سیاوش همی بود ترسان ز بد
 پر از شادی و بزم ساز آمدند
 پر از مشک و دینار و پر زعفران

ب ۱۷۳: کلمه « هرزید از ترجمه عربی بنداری نقل شده است بجای کلمه « هرید که در نسخه اساس ،
 و کلمه « هرزه بد که در نسخه قا ، و کلمه « هرید که در سایر نسخ آمده است . هرجد در تاریخ طبری
 و دینوری بصورت منصب آبَرَسام دیده می شود . در ایات ۱۸۱ و ۱۸۴ و ۲۴۹ و ۲۵۱ نیز این لفظ
 را که هرید ضبط شده بود ، به هرزید تبدیل کردیم .

درم زیر پایش همی ریختند
 زمین بود در زیرِ دیبای چین
 ی و رود و آوای رامشگران
 شبستان بهشتی شد آراسته
 سیاوش چو نزدیک ایوان رسید
 برو بر ز پیروزه کرده نگار
 بر آن تخت سوداوه ماه روی
 نشسته چو تابان سهیل یمن
 یکی تاج بر سر نهاده بلند
 پرستار نعلین زرین به دست
 سیاوش چو از پیش پرده برفت
 بیامد خرامان و بردش نماز
 همی چشم و رویش ببوسید دیر
 همی گفت « صدره زیزدان سپاس
 که کس را بسان تو فرزند نیست
 سیاوش بدانست کان بهر چیست
 بنزدیک خواهر خرامید زود
 برو خواهران آفرین خواندند
 بر خواهران بد زمانی دراز

عقیق و زبرجد برآمیختند
 پر از درّ خوشاب روی زمین
 همه بر سران افسر از گوه‌ران ۱۸۹
 پر از خوب رویان و پر خواسته
 یکی تخت زرین درفشنده دید
 به دیبا بیاراسته شاهوار ۱۹۲
 بسان بهشتی پر از رنگ و بوی
 سر جعد زلفش سراسر شکن
 فرو هشته تا پای مشکین کمند ۱۹۵
 به پای ایستاده سرافگنده پست
 فرود آمد از تخت سوداوه تفت
 به بر درگرفتش زمانی دراز ۱۹۸
 نیامد ز دیدار آن شاه سیر
 نیایش کم روز و شب برسه پاس
 همان شاه را نیز پیوند نیست ۲۰۱
 چنان دوستی نزره ایزدیست
 که آن جایگه کار ناساز بود
 به کرسی زرینش بنشانند ۲۰۴
 خرامان بیامد سوی تخت باز

- شبستان همه شد پر از گفت و گوی
 ۲۰۷ تو گوئی به مردم نماند همی
 سیاوش به پیش پدر شد بگفت
 همه نیکوی در جهان بهر تُست
 ۲۱۰ ز جمّ و فریدون و هوشنگ شاه
 ز گفتار او شاد شد شهریار
 می و بربط و نای برساختند
 ۲۱۳ چو شب گشت پیدا و شد روز تار
 پژوهنده سوداوه را شاه گفت
 ز فرهنگ و رای سیاوش بگوی
 ۲۱۶ پسند تو آمد؟ خردمند هست؟
 بدو گفت سوداوه «همتای شاه
 چو فرزند تو کیست اندر جهان؟
 ۲۱۹ بدو گفت شاه «ار به مردی رسد
 بدو گفت سوداوه «گر گفت من
 هم از تخم خویشش یکی زن دهم
 ۲۲۲ که فرزند آرد ورا در جهان

ب ۲۲۲، درج: «که فرزند دارد» آمده است مطابق نسخ دیگر اصلاح شد. مصراع دوم هم در نسخه‌های

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

مرا دخترانند مانند تو ز تخم تو و پاک پیوند تو
 گر از تخم کی آرش و کی پشین بدوگفت « این خود به کام منست
 سیاوش بشبگیر شد نزد شاه پدر با پسر رازگفتن گرفت
 همی گفت که » ز کردگار جهان یکی آرزو دارم اندر نهان ۲۲۸
 که ماند ز تو نام من یادگار ز تخم تو آید یکی شهریار
 چنان کز تو من گشته ام تازه روی تو دل برگشائی به دیدار اوی
 چنین یافتم اخترت را نشان ز گفت ستاره شمر موبدان ۲۳۱
 که از پشت تو شهریاری بود که اندر جهان یادگاری بود
 کنون از بزرگان یکی برگزین نگه کن پس پرده کی پشین
 به خان کی آرش همان نیز هست زهرسو بیارای و بپساو دست « ۲۳۴
 بدو گفت « من شاه را بنده ام به فرمان و رایش سرافکنده ام
 هر آن کس که او برگزیند رواست جهاندار بر بندگان پادشاست
 نباید که سوداوه این بشنود دگرگونه گوید بدین نگرود ۲۳۷
 به سوداوه زین گونه گفتار نیست مرا در شبستان او کار نیست «

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

دیگر به غیر این صورت است . مطلب بیت چندان روشن نیست ، شاید بتوان چنین تأویل کرد که
 و آن زن از برای سیاوش فرزندی بیاورد ، و آن فرزند باعث بقای نام او ، یا علم شدن او ، در میان
 مردم بشود . « قا مصراع دوم را این طور دارد : پدید آید اندر میان مهان .

ز گفت سیاوش بختید شاه
 ۲۴۰ «گزین تو باید» بدو گفت «زن
 که گفتار او مهربانی بود
 سیاوش ز گفتار او شاد شد
 ۲۴۳ به شاه جهان بر ستایش گرفت
 نهانی ز سوداوه چاره گر
 بدانست کان نیز گفتار اوست
 ۲۴۱ بدین داستان نیز شب برگذشت
 نشست از بر تخت سوداوه شاد
 همه دختران را بر خویش خواند
 ۲۴۹ چنین گفت با هرزید ماه روی
 که باید که رنجه کنی پای خویش
 بشد هرزید با سیاوش گفت
 ۲۵۲ خرامان بیامد سیاوش برش
 به پیشش بتان نوآئین بپای
 فرود آمد از تخت و شد پیش اوی
 ۲۵۰ سیاوش بر تخت زرین نشست
 بتان را به شاه نوآئین نمود
 بدو گفت «بنگر بدین تخت و گاه
 نه آگاه بد ز آب در زیر گاه
 ازو هیچ مندیش و زانجمن
 به جان تو بر پاسبانی بود»
 نهانش ز اندیشه آزاد شد
 نوان پیش تختش نیایش گرفت
 همی بود پیچان و خسته جگر
 همی زو بدرید برتنش پوست
 سپهر از بر کوه تیره بگشت
 زیاقوت و زر افسری بر نهاد
 بیاراست و بر تخت زرین نشاند
 کز ایدر برو با سیاوش بگوی
 نمائی مرا سرو بالای خویش»
 برآورد پوشیده راز از نهفت
 بدید آن نشست و سر و افسرش
 توگفتی بهشتت کاخ و سرای
 به گوهر بیاراسته روی و موی
 ز پیشش به کش کرده سوداوه دست
 که بودند چون گوهر ناپسود
 پرستنده چندین به زرین کلاه

- همه نارسیده بتان طراز
کسی که ت خوش آید از ایشان بگوی
سیاوش چشم اندکی برگماشت
* همی این بدان آن بدین بنگرید
همه يك به دیگر بگفتند « ماه
برفتند هريك سوی تخت خویش
چو ایشان برفتند سوداوه گفت
نگوئی مرا تا مراد تو چیست؟
هر آن کس که از دور بیند ترا
از این خوب رویان به چشم خرد
سیاوش فرو ماند ، پاسخ نداد
که « من بردل پاک شیون کنم
شنیده ستم از نامور مهتران
که از پیش با شاه ایران چه کرد
پر از بند سوداوه کو دخت اوست
به پاسخ سیاوش چو نگشاد لب
بدو گفت « خورشید با ماه نو
نباشد شگفت ار شود ماه خوار
- که بسرشتشان ایزد از شرم و ناز ۲۰۸
نگه کن به دیدار و بالای اوی
از ایشان یکی چشم ازو برنداشت
[بدل] فتنه شد هر که رویش بدید ۲۱۱
نیارد بدین شاه کردن نگاه
ژکان و شمارنده بریخت خویش
که « چندین چه داری سخن درنهفت؟ ۲۱۴
که بر چهر تو فر چهر پرست
شود پیش و برگزیند ترا
نگه کن که با تو که اندر خورد » ۲۱۷
چنین آمدش بر دل پاک یاد
به آید که از دشمنان زن کنم
همه داستانهای هاماوران ۲۲۰
زگردان ایران برآورد گرد
نخواهد همی دوده را مغز و پوست
پری چهره برداشت از رخ قصب ۲۲۳
گرایدونکه بینند برگاه نو
تو خورشید داری خود اندر کنار

- ۲۷۶ کسی کو چو من دید برتخت عاج
 نباشد شگفت ار به مه ننگرد
 اگر با من اکنون تو پیمان کنی
 یکی دختری نارسیده بجای
 به سوگند پیمان کن اکنون یکی
 چو بیرون شود زین جهان شهریار
 ۲۸۲ غمانی که آید به من بر گزند
 من اینک به پیش تو استاده‌ام
 ز من هر چه خواهی همه کام تو
 ۲۸۵ سرش تنگ بگرفت و یک پوسه جاک
 رُخان سیاوش چو گل شد ز شرم
 چنین گفت با دل که «از کار دیو
 ۲۸۸ نه من با پدر بیوفائی کنم
 وگر سرد گویم بدین شوخ چشم
 یکی جادوی سازد اندر نهان
 ۲۹۱ همان به که با او به آواز نرم
 سیاوش ازان پس به سوداوه گفت
 غمانی مگر نیمه ماه را
 ۲۹۴ کنون دخترت بس که باشد مرا
- زیاقوت و پیروزه بر سرش تاج
 کسی را بخوبی بکس نشمرد
 نیچی و اندیشه آسان کنی
 کنم چون پرستار پیشت بیای
 ز گفتار من سر میبچ اندکی
 تو خواهی بُدن زو مرا یادگار
 بداری مرا همچو او ارجمنند
 تن و جان شیرین ترا داده‌ام
 بر آرم نیبچم سر از دام تو
 بداد و نبود آگه از شرم و باک (؟)
 بیاراست مژگان به خوناب گرم
 مرا دور داراد گیهان خدیو!
 نه با آهرمن آشنائی کنم
 بجوشد دلش ، گرم گردد زخشم
 بدو بگرود شهریار جهان
 سخن گویم و دارمش چرب و گرم
 که «اندر جهان خود ترا کیست جفت؟
 نشائی به گیتی بجز شاه را
 نشاید جز او کس که باشد مرا

برین باش و با شاه ایران بگوی
 بخواهم من اورا و پیمان کنم
 که تا او نگردد ببالای من
 و دیگر که پرسیدی از چهر من
 مرا آفریننده از فرّ خویش
 تو این راز مگشای و با کس مگوی
 سر بانوائی و هم مهتری
 بگفت این و نمگین برون شد بدر
 چو کاووس کی در شبستان رسید
 بر شاه شد زان سخن مژده داد
 که « آمد نگه کرد ایوان همه
 چنان بود ایوان ز بس خوب چهر
 جز از دختر من پسندش نبود
 چنان شاد شد زان سخن شهریار
 در گنج بگشاد و چندان گهر
 همان یاره و تاج و انگشتری
 ز هر چیز گنجی بُد آراسته
 نگه کرد سوداوه خیره بماند
 که « گر او نیاید به فرمان من

نگه کن که پاسخ چه یابی ازوی
 زبان را بنزدت گروگان کنم
 نیاید به دیگر کسی رای من ۲۹۷
 بیامیخت با جان تو مهر من
 چنان آفرید ای نگارین ز پیش
 مرا جز نهفتن همان نیست روی ۳۰۰
 من ایدون گمانم که تو مادری «
 ز گفتار او بود آسیمه سر
 نگه کرد سوداوه او را بدید ۳۰۲
 ز کار سیاوش بسی کرد یاد
 بتان سیه چشم کردم رمه
 که گفتی همی بارد از ماه مهر ۳۰۶
 ز خوبان کسی ارجمندش نبود «
 که ماه آمدش گفتی اندر کنار
 ز دیبای زربفت و زرین کمر ۳۰۹
 همان طوق و هم تخت گنداوری
 جهانی سراسر پر از خواسته
 باندیشه افسون فراوان بخواند ۳۱۲
 روا دارم ار بگسلد جان من

بد و نیک هر چاره کاندلر جهان کنند آشکارا و اندر نهان
 ۳۱۵ بسازم گر او سر بپیچد ز من کنم زو فغان بر سر انجمن «

نشست از بر تخت با گوشوار به سر بر نهاد افسری پرنگار
 سیاوخش را در بر خویش خواند ز هرگونه با او سخنها براند
 ۳۱۸ بلوگفت « گنجی بیاراست شاه کز آن سان ندیده ست کس تاج و گاه
 ز هر چیز چندان که اندازه نیست اگر بر نهی پیل باید دویست
 بتو داد خواهد همی دخترم نگه کن به روی و سر و افرم
 ۳۲۱ بهانه چه داری تو از مهر من ؟ بپیچی زبالا و از چهر من!
 که تا من ترا دیده ام برده ام خروشان و جوشان و آزرده ام
 همی روز روشن نبینم ز درد بر آنم که خورشید شد لاجورد
 ۳۲۴ کنون هفت سالست تا مهر من همی خون چکاند بدین چهر من
 یکی شاد کن در نهانی مرا ببخشی روز جوانی مرا
 فزون زانکه دادت جهاندار شاه بیارایمت یاره و تاج و گاه
 ۳۲۷ وگر سر بپیچی ز فرمان من نیاید دلت سوی پیمان من
 کنم بر تو بر پادشاهی تباه شود تیره بر روی تو چشم شاه «
 سیاوش بدوگفت « هرگز مباد که از بهر دل دین دهم من بباد

ب ۳۲۸ (مصراع دوم) : شبیه به این تعبیر است مصراع دوم ب ۵۰۹ داستان بیژن و منیژه در چاپ مسکو، ج ۵ : همی چشمش از روی او تیره دید . نیز ب ۲۷۴۰ ص ۳۹۷ ج ۵ دیده شود.

- چنین با پدر بیوفائی کنم
 تو بانوی شاهی و خورشید گاه
 وز آن تخت برخاست باخشم و جنگ
 بدو گفت « من راز دل پیش تو
 ۲۲۰ ز مردی و دانش جدائی کنم
 سزد کز تو ناید بدین سان گناه
 بدو اندر آویخت سوداوه چنگ
 بدو گفت « من راز دل پیش تو
 ۲۲۱ بگفتم نهان از بداندیش تو
 به پیش خردمند رعنا کنی
 به ناخن دو رخ را همی کرد چاک
 ۲۲۲ مرا خیره خواهی که رسوا کنی
 بزرد دست و جامه بدرید پاک
 برآمد خروش از شبستان اوی
 یکی غلغل از باغ و ایوان بهخاست
 به گوش سپید رسید آگهی
 پراندیشه از تخت زرین برفت
 ۲۲۳ بیامد چو سوداوه را دید روی
 زهرکس پرسید و شد تنگ دل
 خروشید سوداوه در پیش اوی
 چنین گفت که « آمد سیاوش به تخت
 که : جز تو نخواهم کسی را زبن
 که از تُست جان و دلم پر ز مهر
 بینداخت افسر ز مشکین سرم
 ۲۲۴ پراندیشه شد زان سخن شهریار
 همی ریخت آب و همی کند موی
 بر آراست چنگ و بر آویخت سخت
 جز اینت همی راند باید سخن
 چه پرهیزی از من تو ای خوب چهر؟
 ۲۲۵ چنین چاک شد جامه اندر برم
 سخن کرد هرگونه ای خواستار

- ۳۴۸ بدل گفت « این راست گوید همی
سیاووش را سر ببايد برید
خردمند مردم چه گوید کنون ؟
۳۵۱ کسی را که اندر شبستان بدند
گسی کرد و برگاه تنها بماند
به هوش و خرد با سیاووش گفت
۳۵۴ نکردی تو این بد ، که من کرده‌ام
چرا خواندم در شبستان ترا ؟
کنون راستی جوی و با من بگوی
۳۵۷ سیاووش گفت آن کجا رفته بود
چنین گفت سوداوه که « این نیست راست
بگفتم همه هر چه شاه جهان
۳۶۰ ز فرزند و ز تاج و ز خواسته
بگفتم که « چندین برین سر نهم
« مرا » گفت « با خواسته کار نیست
۳۶۳ ترا بایدم زین میان » گفت « بس
- وزاین گونه زشتی نجوید همی
بدین سان بود بند بد را کلید
خوی شرم از این داستان گشت خون «
هشیوار و مهتر پرستان بدند
سیاووش و سوداوه را پیش خواند
که « این راز بر من نشاید نهفت
ز گفتار بیسوده آزرده‌ام
کنون غم مرا بود و دستان ترا
سخن بر چه سانسست ؟ بنهای روی «
وز آن در که سوداوه آشفته بود
که او از بتان جز تن من نخواست
بدو داد خواست آشکار و نهان
ز دینار و ز گنج آراسته
همه نیکویها به دختر دهم «
به دختر مرا راه دیدار نیست
نه گنجیم بکارست بی تو نه کس «

ب ۳۴۸ (مصراع اول) : در نسخه اساس و چهار نسخه دیگر همین طور به صورت اخباری است ولی در دو نسخه حظ (گفت ار این) و ط (گفت اگر) به صورت شرطی آمده و بنداری هم ظاهراً نسخه‌ای از این قبیل داشته که می‌گوید « ان صحّ هذا عنه . . . »

- مرا خواست کارد به کاری بچنگ
 نکردمش فرمان ، همی موی من
 یکی کودکی دارم اندر نهان
 ز بس رنج کشتنش نزدیک بود
 چنین گفت با خویشان شهریار
 براین کار بر نیست جای شتاب
 نگه کرد باید براین در نخست
 ببینم کز این دو گنه کار کیست
 بدان باز جستن همی چاره جست
 برو بازو و سروبالای او
 ز سوداوه بوی می و مشک ناب
 ندید از سیاوش بدان گونه بوی
 غمی گشت و سوداوه را خوار کرد
 بدل گفت که «این را به شمیر تیز
 ز هاماوران زان پس اندیشه کرد
 و دیگر بدانگه که در بند بود
 پرستار سوداوه بد روز و شب
 سدیگر که یک دل پراز مهر داشت
 چهارم کزو کودکانش داشت خرد
- دودست اندر آویخت چون سنگ تنگ
 بکند و خراشیده شد روی من
 ز پشت تو ای شهریار جهان ۲۶۶
 جهان پیش من تنگ و تاریک بود
 که «گفتار هر دو نیاید بکار
 که تنگی دل آرد خرد را به خواب ۲۶۷
 گواهی دهد دل چو گردد درست
 به پادافره بد سزاوار کیست
 بیوئید دست سیاوش نخست ۲۶۸
 سراسر بیوئید هر جای او
 همی یافت کاووس و بوی گلاب
 نشان پسودن نبود اندروی ۲۶۹
 دل خویشان را پر آزار کرد
 بیاید کنون کردنش ریز ریز
 که آشوب خیزد ز آواز و درد ۲۷۰
 بر او نه خویش و نه پیوند بود
 که پیچید از آن درد و نگشاد لب
 ببايست زو هر بد اندر گذاشت ۲۷۱
 به جان بر غم خرد نتوان شمرد

سیاوش از آن کار بد بی گناه
 ۲۸۴ بدو گفت «ازین خود میندیش هیچ
 مکن یاد ازین هیچ و باکس مگوی
 چو دانست سوداوه کو گشت خوار
 ۲۸۷ یکی چاره جست اندر آن کار زشت
 زنی بود با او سپرده درون
 گران بود و اندر شکم بچه داشت
 ۲۹۰ بدو راز بگشاد و زو چاره جست
 چو پیمان ستد چیز بسیار داد
 یکی داروی ساز کاین بفرگنی
 ۲۹۲ مگر کاین همه پند و چندین دروغ
 به کاووس گویم که «این ازمنند
 مگر کاین شود بر سیاوش درست
 ۲۹۶ گر این نشنوی آب من نزد شاه
 بدو گفت زن «من ترا بنده ام
 چو شب تیره شد داروی خورد زن
 ۲۹۹ دو بچه چنان چون بود دیو زاد
 «یکی طشت زرین بیارید پیش»

خردمندی وی بدانست شاه
 هشیواری و رای و دانش پسپیچ
 نباید که گیرد سخن رنگ و بوی
 همان سرد شد بر دل شهریار
 ز کینه درختی بنوی بکشت
 پراز جادوی بود و رنگ و فسون
 همی از گرانی بسختی گذاشت
 که «ز آغاز پیمانت خواهم نخست»
 «سخن» گفت «از این درمکن هیچ یاد
 تهی مانی و راز من نشکنی
 بدین بچگان تو گیرد فروغ
 چنین کشته بردست آهرمنند»
 کتون چاره این بیایدت جست
 شود تیره و دور مانم زگاه
 به فرمان و رایت سرافکنده ام
 که بفتاد زو بچه اهرمن
 چگونه بود بچه جادو نژاد؟
 بگفت آن سخن با پرستار خویش

- نهاد اندرُو بچّه اهرمن
نهان کرد زن را و او خود بخفت
در ایوان پرستار چندانکه بود
دو کودک بدیدند مرده به طشت
چو بشنید کاووس از ایوان خروش
پرسید و گفتند با شهریار
غمی گشت، آن شب نزد هیچ دم
بر آن گونه سوداوه را خفته دید
دو کودک بر آن گونه با طشت زر
ببارید سوداوه از دیده آب
همی گفت «بنگر چه کرد از بدی
دل شاه کاووس شد بدگمان
همی گفت که «این را چه درمان کنم؟
ازان پس نگه کرد کاووس شاه
بجست و زایشان بر خویش خواند
ز سوداوه و رزم هاماوران
بدان تا شوند آگه از کار او
وز آن کودکان نیز بسیار گفت
همه زیج و صرلاب برداشتند
- خروشید و بفگند بر جامه تن
فغانش برآمد ز کاخ نهفت ۴۰۲
بنزدیک سوداوه رفتند زود
از ایوان به کیوان فغان برگذشت
بلرزید در خواب و بگشاد گوش ۴۰۰
که چون گشت بر ماه رخ روزگار
بشگیر برخاست و آمد دژم
سراسر شبستان برآشفته دید ۴۰۸
فکنده بخواری و خسته جگر
بدو گفت «روشن ببین آفتاب»
به گفتار او خیره ایمن شدی ۴۱۱
برفت و در اندیشه شد یک زمان
نشاید که این بردل آسان کنم
کسی را که کردی به اختر نگاه ۴۱۴
پرسید و بر تخت زرین نشاند
سخن گفت هرگونه با مهتران
به دانش بدانند کردار او ۴۱۷
همی داشت پوشیده اندر نهفت
بر آن کار یک هفته بگذاشتند

- ۴۰: سرانجام گفتند که «این کی بود؟ به جای که زهر افگنی می بود؟
 دو کودک ز پشت کسی دیگرانند نه از پشت شاه و نه زین مادرانند
 گراز گوهر شهریاران بدی از این زیجها جستن آسان بدی
 ۴۱: نه پیداست رازش در این آسمان نه اندر زمین، این شگفتی بدان «
 نشان بداندیش ناپاک زن بگفتند با شاه در انجمن
 نهان داشت کاووس و با کس نگفت همی داشت پوشیده انسر نهفت
 ۴۲: بر این کار بگذشت يك هفته نیز ز جادو جهان را پرآمد قفیز
 بنالید سوداوه و داد خواست ز شاه جهاندار فریاد خواست
 همی گفت «همداستانم ز شاه به زخم و به افگندن از تخت و گاه
 ۴۳: ز فرزند کشته پیچد دلم زمان تا زمان سر ز تن نگلم (؟)
 بدو گفت «ای زن تو آرام گیر چه گوئی سخنها نادلپذیر؟
 همه روزبانان درگاه شاه بفرمود تا برگرفتند راه
 ۴۴: همه شهر و برزن بیای آورند زن بدکنش را بجای آورند
 بنزدیکی اندر نشان یافتند جهان دیدگان نیز بشتافتند

ب ۴۲۶ (دوم): استعمال «قفیز پر آمدن» در این مصراع معلوم نیست به چه معنی است، آیا مراد اینست که خبر این زن جادو، در جهان و در میان مردمان پیچید؟ به هر حال با استعمال این اصطلاح در آیات دیگری از شاهنامه موافق نیست. ر. لک. به ج ۴ مسکو ص ۴۹ ب ۶۳۵ و ج ۹ ص ۱۵۵ ب ۲۴۵۴.
 ب ۴۲۹ (دوم): بر اساس نسخه حفظ و نسخه ۱۷ مسکو: دل ز تن بگلم، و شاید همین درست باشد. به معنی اینکه دلم از تنم نومیذ می شود، یا اینکه علاقه دل من از تنم گسته می شود. اما تعییر دل از تن گستن در بیت ۴۲۹ داستان رستم و سهراب به معنای دیگری غیر از این بکار رفته است.

کشیدند بدبخت زن را ز راه
 بخواری بسپردند نزدیک شاه
 بخوبی بپرسید و کردش امید
 بسی روز را داد نیزش نوید ۳۵
 وزان پس به خواری و زخم و به بند
 بسپردخت ازو شهریار بلند
 نبد هیچ خستو بسان داستان
 نبد شاه پرمایه همداستان
 بفرمود که «ز پیش بیرون برید
 بسی چاره جوئید و افسون برید ۳۸
 چو خستو نیامد میانش به ار
 بریدند زن را ز درگاه شاه
 چنین گفت جادو که «من بی گناه
 بگفتند با شاه کاین زن چه گفت
 به سوداوه فرمود تا رفت پیش
 که «این هردو کودک ز جادو زنند
 چنین پاسخ آورد سوداوه باز
 فروست زین شان سخن در نهفت
 ز بیم سپید ، گو پیلتن ،
 کجا زور دارد به هشتاد پیل
 همان لشکر نامور صد هزار
 بلرزد همی شیر برانجمن ۴۷
 ببندد چو خواهد ره آب نیل
 گریزند ازو در صف کارزار

ب ۴۳۸ (دوم) : متن اساس « اکنون برید » بود. بدل کردیم به « افسون برید » ، به اتکای سایر نسخ و استعمال آن در بیت ۳۷۳ داستان رستم و سهراب .

ب ۴۴۷ : تعبیر « برانجمن » در مصرع دوم مقایسه شود با ب ۲۷۰۳ ج ۵ چاپ مسکو ص ۳۹۵ .

- ۱۰۰ مرا نیز پایابِ او چون بود؟
جز آنک او بفرماید ، اخترشناس
ترا گر غم خرد فرزند نیست
- ۱۰۱ سخن گر گرفتی چنین سرسری
ز دیده فزون زان ببارید آب
سپهبد ز گفتار او شد دژم
- ۱۰۲ گسی کرد سوداوه را خسته دل
چنین گفت که « اندر نهان این سخن
ز پهلو همه موبدان را بخواند
- ۱۰۳ چنین گفت موبد به شاه جهان
چو خواهی که پیدا کنی گفت گوی
که هر چند فرزند هست ارجمند
- ۱۰۴ وز این دختر شاه هاماوران
ز هر در سخن چون بدین گونه گشت
چنین است سوگند چرخ بلند
- ۱۰۵ جهاندار سوداوه را پیش خواند
سرانجام گفت « ایمن از هردوان
مگر کاتش تیز پیدا کند
- ۱۰۶ چنین پاسخ آورد سوداوه پیش
مگر دیده همواره پر خون بود
چه گوید سخن ، وز که دارد سپاس؟
مرا هم فزون از تو پیوند نیست
بدان گیتی افگندم این داوری «
که بردارد از رود نیل آفتاب
همی زار بگریست با او بهم
بر آن کار بنهاد پیوسته دل
پژوهیم تا خود چه آید به بُن «
ز سوداوه چندی سخنها براند
که « درد سپهبد نماند نهان
بباید زدن سنگ را بر سبوی
دل شاه از اندیشه یابد گزند
پراندیشه گشتی به دیگر کران
بر آتش یکی را بباید گذشت
که بر بی گناهان نیاید گزند «
همی با سیاوش به گفتن نشانند
نگردد مرا دل نه روشن روان
گنه کرده را زود رسوا کند «
که « من راست گویم به گفتار خویش

فکنده دو کودک نمودم به شاه
سیاوش را کرد باید درست
به پور جوان گفت شاه زمین
سیاوش چنین گفت با شهریار
اگر کوه آتش بود بسپرم
پراندیشه شد جان کاووس کی
که از این دو یکی گر شود نابکار
چو فرزند و زن باشد و هوش و مغز
همان به کز این زشت کردار، دل
چه گفت آن سپهدار نیکو سخن
به دستور فرمود تا ساروان
هیونان به هیزم کشیدن شدند
به صد کاروان اشتر سرخ موی
نهادند هیزم دو کوه بلند
زدور از دو فرسنگ هرکس بدید
همی خواست دیدن در راستی

ازین بیشتر کس نبیند گناه
که این بد نکرد و تباهی نجست
که «رایت چه بیند کنون اندرین؟» ۷۱
که «دوزخ مرا زین سخن گشت خوار
ازین تنگ خوارست اگر بگذرم» (؟)
ز فرزند و سوداوه نیک پی ۷۴
ازان پس که خواند مرا شهریار؟
کرا پیش بیرون شود کار نغز
بشوم، کم چاره‌ای دلگسل ۷۷
که: با بد دلی شهریاری مکن
هیون آرد از دشت صد کاروان
همه شهر ایران به دیدن شدند ۸۰
همی هیزم آورد پرخاشجوی
شمارش گنر کرد بر چون و چند
چنین جست جوی بلا را کلید ۸۲
- ز کار زن آید همه کاستی

ب ۴۷۴: با اینکه چهارنسخه از نسخ ما «بداندیش شد» دارند ماضبط بقیه نسخ را مرجع دانستیم.

ب ۴۷۶ (مصراع دوم): مقایسه شود با بیت ۱۲۸ در ج ۴ مسکوص ۱۶ که آنجا هم تعبیر «پیش

بیرون شدن» تقریباً به همین معنی بکاررفته است.

چو این داستان سر بسر بشنوی
 ۱۸۶ نهادند بر دشت هیزم دو کوه
 به آید ترا گر بدین بگروی -
 گذر بود چندانکه گوئی سوار
 نظاره هم آنجا شده هم گروه
 بدان گاه سوگند پرمایه شاه
 میانه برفتی بتنگی چهار
 ۱۸۹ وزان پس به موبد بفرمود شاه
 چنین بود آئین و این بود راه
 که برچوب ریزند نطف سیاه
 دمیدند گفتی شب آمد ز روز
 ۱۹۲ زمین گشت روشن تر از آسمان
 جهانی خروشان و آتش دمان
 بر آن چهر خندانش گریان شدند
 یکی خود زرین نهاده به سر
 سیاوش بیامد به پیش پدر
 لبی پر ز خنده دلی پر امید
 ۱۹۵ هشیوار و با جامه های سپید
 یکی تازی برنشسته سیاه
 همی خاک نعلش برآمد به ماه
 پراکنده کافور بر خویشتن
 چنان چون بود رسم و ساز کفن
 ۱۹۸ بدان گه که شد پیش کاووس باز
 فرود آمد از باره بردش نماز
 سخن گفتنش با پسر نرم دید
 رخ شاه کاووس پر شرم دید
 کزاین سان بود گردش روزگار
 سیاوش بدو گفت «انده مدار
 اگر بی گناهم رهائی مراست
 ۲۰۱ سر پر ز شرم و بهائی مراست
 ور ایدون کزاین کار هستم گناه
 جهان آفرینم ندارد نگاه

ب ۴۸۸: شاید بتوان گفت مراد اینست که در آن زمان سوگند خوردن شاه (را) رسم و آئین چنین بوده است.

- به نیروی یزدان نیکی دهش
 خروشی برآمد ز دشت و ز شهر
 چو از دشت سوداوه آوا شنید
 همی خواست کورا بد آید بروی
 جهانی نهاده به کاووس چشم
 سیاوش سیه را بتندی بتاخت
 ز هرسو زیانه همی برکشید
 یکی دشت با دیدگان پر ز خون
 چو او را بدیدند برخاست عو
 اگر آب بودی مگر تر شدی
 چنان آمد اسپ و قبای سوار
 چو بخشایش پاک یزدان بود
 چو از کوه آتش به هامون گذشت
 سواران لشکر برانگیختند
 یکی شادمانی بد اندر جهان
 همی داد مژده یکی را دگر
 همی کند سوداوه از خشم موی
 چو پیش پلر شد سیاوش پاک
 فرود آمد از اسپ کاووس شاه
- کز این کوه آتش نیام تبش
 غم آمد جهان را از آن کار بهر
 برآمد به ایوان و آتش بدید
 همی بود جوشان پر از گفت‌گوی
 زبان پر ز دشنام و دل پر ز خشم
 نشد تنگ دل جنگ آتش بساخت
 کسی خود و اسپ سیاوش ندید
 که تا او کی آید ز آتش برون
 که «آمد ز آتش برون شاه نو»
 ز تری همه جامه بی بر شدی
 که گفתי سمن داشت اندر کنار
 دم آتش و آب یکسان بود
 خروشدن آمد ز شهر و ز دشت
 همه دشت پیشش درم ریختند
 میان کهان و میان مهان
 که «بخشود بر بی گنه دادگر»
 همی ریخت آب و همی خست روی
 نه دود و نه آتش نه گرد و نه خاک
 پیاده سپهبد پیاده سپاه

- ۰۲۲ سیاوش را تنگ در بر گرفت
 سیاوش به پیش جهاندارِ پاك
 كه از تفّ آن كوه آتش برست
 ۰۲۰ بدو گفت شاه « ای دلیر و جوان
 چنانی كه از مادر پارسا
 به ایوان خرامید و بنشست شاد
 ۰۲۸ می آورد و رامشگران را بخواند
 سه روز اندر آن سوری دركشید
 چهارم به تخت كی بر نشست
 ۰۳۱ بر آشفست و سوداوه را پیش خواند
 كه « بی شری و بد بسی كرده ای
 یکی بد نمودی به فرجام كار
 ۰۳۲ بخوردی و در آتش انداختی
 نیاید ترا پوزش اكنون بكار
 نشاید كه باشی تو اندر زمین
 ۰۳۷ بدو گفت سوداوه كه « ای شهریار
 مرا گر همی سر بیاید برید
 بفرمای و من دل نهادم برین
 ۰۴۰ سیاوش سخن راست گوید همی
- ز کردارِ بد پوزش اندر گرفت
 بیامد بمالید رخ را به خاك
 همه كامة دشمنان گشت پست
 كه پاكیزه تخمی و روشن روان
 بزاید شود بر جهان پادشا «
 كلاه كیانی به سر بر نهاد
 همه كامها با سیاوش براند
 نید بر در گنج بند و كلید
 یکی گرزّه گاو پیکر به دست
 گذشته سخنها برو بر براند
 فراوان دل من بیازرده ای
 كه بر جان فرزند من زینهار
 براین گونه بر جادوی ساختی
 بپرداز جای و بر آرای كار
 جز آویختن نیست پاداش این «
 تو آتش بدین تارك من بیار
 مكافات این بد كه بر من رسید
 نبود آتش تیز با او بکین
 دل شاه از غم بشوید همی

همه جادوی زال کرد اندرین
 بدو گفت « نیرنگ داری هنوز
 به ایرانیان گفت شاه جهان
 چه سازم؟ چه باشد مکافات این؟ »
 که « پاداش این آنکه بی جان شود
 به دژخیم فرمود که « این را به کوی
 چو سوداوه را روی برگاشتند
 دل شاه کاووس پردرد شد
 سیاوش چنین گفت با شهریار
 به من بخش سوداوه را زین گناه
 همی گفت با دل که « بردست شاه
 به فرجام کار او پشیمان شود
 بهانه همی جست زان کار شاه
 سیاوش را گفت « بخشیدمش
 سیاوش بیوسید تخت پدر
 شبستان همه پیش سوداوه باز

برو گرم تر شد دل شهریار
 که دیده نه برداشت از چهر او ۰۰۸

براین گونه بگذشت يك روزگار
 چنان شد دلش باز از مهر او

دگر باره با شهریار جهان
بدان تا شود با سیاوش بد
۰۶۱ ز گفتار او شاه شد در گمان
بجائی که کاری چنین اوفتاد
چنان چون بود مردم ترس‌گار
۰۶۴ به جای که زهر آگند روزگار
تو با آفرینش بسنده نه‌ای
چنین است کردار گردان سپهر
۰۶۷ برین داستان زد یکی رهنمون
چو فرزند شایسته آمد پدید
همی جادوی ساخت اندر نهان
بدان سان که از گوهر او سزد
نکرد ایچ بر کس پدید از مهان
خرد باید و دانش و دین و داد
برآید به کام دل مرد کار
ازو نوش خیره مکن خواستار
مشو تیز گر پرورنده نه‌ای
نخواهد گشادن همی بر تو چهر
که «مهری فزون نیست از مهرخون»
ز مهر زنان دل بباید برید

*

به مهر اندرون بود شاه جهان
۰۷۰ که افراسیاب آمد و صد هزار
سوی شهر ایران نهاده ست روی
دل شاه کاووس ازان تنگ شد
۰۷۳ یکی انجمن کرد از ایرانیان
بدیشان چنین گفت که «افراسیاب
همانا که ایزد نکردش سرشت
۰۷۶ که چندین به سرگند پیمان کند
که بشنید گفتار کارآگهان
گزیده ز ترکان شمرده سوار
وزو گشت کشور پراز گفت و گوی
که از بزم رایش سوی جنگ شد
کسی را که بد نیک خواه کیان
ز باد و ز آتش ز خاک و ز آب
مگر خود سپهرش دگرگونه کشت
زبان را به خوبی گزندگان کند

- چو گرد آورد مردم کینه جوی
بتابد ز پیمان و سوگند روی
جز از من نشاید ورا کینه خواه
کم روز روشن بدو بسر سیاه
مگر کم کنم نام او در جهان
وگر نه چو تیر از کمان ناگهان ۰۷۹
سپه سازد و رزم ایران کند
بسی زین برو بوم ویران کند
بدو گفت موبد « چه باید سپاه
چو خود رفت باید به آوردگاه؟
چرا خواسته داد باید بباد؟
در گنج چندین چه باید گشاد؟ ۰۸۲
دو بار این سر نامور گاه خویش
سپردی بتیزی به بدخواه خویش
کنون پهلوانی نگه کن گزین
سزاوار جنگ و سزاوار کین»
چنین داد پاسخ بدیشان که « من
نبینم کسی را بدین انجمن ۰۸۵
که دارد پی و تاب افراسیاب
مرا رفت باید چو کشتی بر آب
شما باز گردید تا من کنون
بپیچم یکی دل براین رهنمون
سیاوش ازان دل پراندیشه کرد
روان را از اندیشه چون تیشه کرد ۰۸۸
بدل گفت « من سازم این رزمگاه
بخوبی بگویم بخواهم ز شاه
مگر که م رهائی دهد دادگر
ز سوداوه و گفت و گوی پدر
و دیگر کز این کار نام آورم
چنین لشکری را به دام آورم» ۰۹۱
بشد با کمر پیش کاووس شاه
بدو گفت « من دارم این پایگاه

ب ۵۸۸ (مصراع دوم): «چون تیشه کرد» مطابق نسخه بی است و ظاهراً از مقوله دوسه موردی است که فردوسی می گوید خرد چون تیرهوش چون تیشه کرد (داستان رستم و اسفندیار) و خرد را تیر رای را تیشه کرد (در داستان بهرام گور). مع هذا چون پیشه کرد نیز ممکنست در اینجا درست باشد.

که با شاه توران بجویم نبرد
 ۹۹ - چنین بود رای جهان آفرین
 به رای و به اندیشه نابکار
 بدین کار همداستان شد پدر
 ۹۹۷ ازو شادمان گشت و بنواختش
 بدوگفت « گنج و گهر پیش تست
 زگفتار و کردار و از آفرین
 ۱۰۰ گو پیلتن را بر خویشت خواند
 بدوگفت « هم زور تو پیل نیست
 زگیتی هنرمند و خامش توی
 ۱۰۳ چو آهن ببندد به کان گهر
 * بدان ای خردمند رزم آزمای
 سیاوش بیامد کمر بر میان
 ۱۰۶ همی خواهد او جنگ افراسیاب
 چو بیدار باشی تو خواب آیدم
 جهان ایمن از تیر و شمشیر تست
 سر سروران اندر آرم بگرد
 که او جان سپارد به توران زمین
 کجا باز گردد بد روزگار؟
 که بندد براین کین سیاوش کمر
 بنوی یکی پایگه ساختش
 توگوئی سپه سر بسر خویشت تست
 که خوانند بر تو به ایران زمین
 بمی داستانهای نیکو براند
 چو گرد پی رخس تو نیل نیست
 که پروردگار سیاوش توی
 گشاده شود چون تو بستی کمر
 بنزد سیاوش فرخنده رای
 سخن گفت با من چو شیر ژیان
 تو با او برو روی ازو بر متاب
 چو آرام یابی شتاب آیدم
 سر ماه با چرخ در زیر تست

ب ۶۰۱ (دوم): این مضمون عیناً در داستان رستم و سهراب دوبار آمده است. رجوع شود به توضیحات
 بریت ۶۰۷ آن داستان و به انتقاداتی که در مجله سخن و مجله یغا در این باب منتشر گردیده است.

- تہمتن بدوگفت « من بندهام سیاوش پناه و روان منست چو بشنید ازو آفرین کرد وگفت وزان پس خروشدن نای و کوس به درگاه برانجمن شد سپاہ ز شمشیر و گرز و کلاه و کمر به گنجی کہ بد جامہ نابرید کہ « برجان و برخواستہ کدخدای گزین کرد از آن نامداران سوار ہم از پہلو پارس ، کوچ و بلوچ سپرور پیادہ دہ و دو ہزار از ایران ہرآن کس کہ او زادہ بود بہ بالا و سال سیاوش بدنند ز گردان جنگی و ناماوران ہم ان پنج موبد ز ایرانیان بفرمود تا جملہ بیرون شدند
- ۶۰۹ سخن ہر چہ گوئی سرایندهام سر و تاج او آسمان منست کہ « باجان پاکت خردباد جفت! » بر آمد بیامد سپہدار طوس ۶۱۲ در گنج و دینار بگشاد شاہ همان خود و درع و سنان و سپر فرستاد نزد سیاوش کلید ۶۱۰ توی ساز کن تا چہ آیدت رای « دلیران جنگی دہ و دو ہزار ز گیلان جنگی و دشت سروج ۶۱۸ گزین کرد شاہ ازدر کارزار دلیر و خردمند و آزادہ بود خردمند و بیدار و خامش بدنند ۶۲۱ چو بہرام و چون زنگہ شاوران بر افراختند اختر کاویان ز پہلو سوی دشت و ہامون شدند ۶۲۴

ب ۶۰۹ (دوم) : راجع بہ « سراینده » درہمین معنی رجوع شود بہ بیت ۲۵۸۲ ہمین داستان، و نیز بہ ب ۶۷ داستان یزدگرد بزہ گرج ۷ ص ۲۶۸ ، نیز ب ۲۱۱۳ ج ۵ ص ۳۵۹ چاپ مسکو .
 ب ۶۱۰ (دوم) : سرتاج کہ در سایر نسخ آمدہ است شاید بہتر باشد .

که برخاک او نعل را پای نیست
 چو ماه درخشنده اندر میان
 یکی تیز برگشت گرد سپاه
 که « ای نامداران فرخنده پی
 شده تیره دیدار بد خواهان
 پیروزی و شاد باز آمدن »
 به گردان بفرمود و خود برنشست
 همی بود يك روز با او براه
 گرفتند ، هر دو چو ابر بهار
 بزاری خروشی برانگیختند
 که دیدار ازان پس نخواهد بدن
 گهی نوش بار آورد گاه زهر -
 سیاوش ابا لشکر جنگ جوی
 ابا پیلتن سوی دستان کشید
 بنزدیک دستان فرخنده پی
 گهی با زواره گزیدی نشست
 گهی در شکار و شبستان بدی
 گو پیلتن رفت و دستان بماند
 ز زابل هم از کابل و هندوان

توگفتی که اندر زمین جای نیست
 سر اندر سپهر اختر کاویان
 ۱۲۷ ز پهلو برون رفت کاووس شاه
 یکی آفرین کرد پرمایه کی
 مبادا جز از بخت همراهران
 ۱۳۰ به نیک اختر و تن درستی شدن
 وز آن جایگه کوس بر پیل بست
 دو دیده پر از آب کاووس شاه
 ۱۳۳ سرانجام مر یکدگر را کنار
 ز دیده همی خون فرو ریختند
 گواهی همی داد دل در شدن
 ۱۳۶ - چنین است کردار گردنده دهر
 سوی گاه بنهاد کاووس روی
 سپه را سوی زاولستان کشید
 ۱۳۹ همی بود يك چند با رود و می
 گهی با تهمتن بدی می پرست
 گهی شاد بر تخت دستان بدی
 ۱۴۲ چو يك ماه بگذشت لشکر براند
 سپاهی برفتند با پهلوان

ز هر سو که بد نامور لشکری
 از ایشان فراوان سپاهی ببرد
 سوی طالقان آمد و مرورود
 ازان پس بیامد بنزدیک بلخ
 وزان روی گرسیوز و بارمان
 سپهرم بُد و بارمان پیش رو
 که «آمد سپاهی و شاهی جوان
 هیونی به نزدیک افراسیاب
 که «آمد ز ایران سپاهی گران
 سپه کش چو رستم گو پیلتن
 تو لشکر بیارای و چندین مپای
 برانگیخت برسان آتش هیون
 سیاوش زین سو به پاسخ نماند
 چو تنگ اندر آمد ز ایران سپاه
 نگه کسرد گرسیوز جنگ جوی
 چو ز ایران سپاه اندر آمد بتنگ

بخواند و بیامد به شهر هری
 بنه زنگه شاوران را سپرد ۱۶۰
 سپهرش همی داد گفتی درود
 نیازرد کس را به گفتار تلخ
 کشیدند لشکر چو باد دمان ۱۶۸
 خبر شد بدیشان ز سالار نو
 از ایران گو پیلتن پهلوان «
 برافگند برسان کشتی برآب ۱۶۱
 سپهبد سیاوش ، با او سران
 به يك دست خنجر به دیگر کفن
 که از باد کشتی بجنبید ز جای « ۱۶۴
 کز این سان سخن راند با رهنمون
 سوی بلخ چون باد لشکر براند
 نشایست کردن به پاسخ نگاه ۱۶۷
 جز از جنگ جستن ندید ایچ روی
 به دروازه بلخ بر ساخت جنگ

ب ۶۵۵ (دوم) : بدین صورت معنی روشن نیست، در قا آمده است : « سخن داشت از رهنمون »، که
 می توان آن را چنین فهمید که مقصود از « رهنمون » گرسیوز باشد ، و او به قاصد چنین دستور
 داده است .

- ۶۶۰ دوجنگ گران کرده شد در سه روز
بیامد سیاووش لشکر فروز
پیاده فرستاد بر هر دری
به بلخ اندر آمد گران لشکری
گریزان سپهرم بدان روی آب
بشد با سپه نزد افراسیاب
۶۶۲ سیاووش در بلخ شد با سپاه
یکی نامه فرمود نزدیک شاه
نوشتن به مشک و گلاب و عبیر
چنان چون سزاوار بد بر حریر
نخست «آفرین» کرد «برکردگار
کز و گشت پیروز و به روزگار
۶۶۶ خداوند خورشید و گردنده ماه
فرازنده تاج و تخت و کلاه
کسی را که خواهد برآرد بلند
یکی را کند سوکوار و نژند
«چرا» نه به فرمانش اندر نه «چون»
از آن دادگر کو جهان آفرید
همی آفرین باد بر شهریار
به بلخ آمدم شاد و پیروز بخت
۶۶۲ سه روز اندر این جنگ شد روزگار
سپهرم به ترمذ شد و بارمان
بکردار ناوک بجست از کمان
کنون تا به جیحون سپاه منست
جهان زیر فرّ کلاه منست
۶۶۵ به سغد است با لشکر افراسیاب
سپاه و سپید بدان روی آب
گرایدونکه فرمان دهد شهریار
سپه بگذرانم کنم کارزار
چو نامه بر شاه ایران رسید
سر تاج و تختش به کیوان رسید
۶۶۸ به یزدان پناهِید و زو جست بخت
بدان تا بیار آید آن نو درخت

- بشادی یکی نامه پاسخ نوشت
 که از آفریننده هور و ماه
 ترا جاودان شادمان باد دل
 همیشه به پیروزی و فرهی
 سپه بردی و جنگ را خواستی
 همی از لبش شیر بوید هنوز
 همیشه هنرمند بادا تنت
 ازان پس که پیروزگشتی به جنگ
 نباید پراگنده کردن سپاه
 که آن ترک بد پیشه و ریمست
 همان با کلاهست و با دستگاه
 مکن هیچ بر جنگ جستن شتاب
 گر ایلونکه زین روی جیحون کشد
 نهاد از بر نامه بر مهر خویش
 بدو داد و فرمود تا گشت باز
 فرستاده نزد سیاوش رسید
 زمین را ببوسید و دل شاد کرد
 از آن نامه شاه چون گشت شاد
 نگه داشت بیدار فرمان او
- چو تازه بهاری در اردیبهشت
 جهاندار و بخشنده تاج و گاه
 ز درد و بلا گشته آزاد دل ۶۸۱
 کلاه بزرگی و تاج مهی
 که بخت و هنر داری و راستی
 که زد بر کمان تو از جنگ توز؟ ۶۸۴
 رسیده به کام دل روشنست
 به کار اندرون کرد باید درنگ
 بپای روز و بر آرای گاه ۶۸۷
 که هم بد نژادست و هم بد تنست
 همی سر بر آرد ز تابنده ماه
 به جنگ تو آید خود افراسیاب ۶۹۰
 همی دامن خویش در خون کشد
 هم آنگه فرستاده را خواند پیش
 همی تاخت اندر نشیب و فراز ۶۹۳
 چو آن نامه شاه ایران بدید
 ز هر غم دل پاک آزاد کرد
 بخندید و نامه به سر بر نهاد ۶۹۶
 نپیچید دل را ز پیمان او

وزان پس چو گرسیوز شیر مرد
 ۶۹۹ بگفت آن سخنهاى ناباك و تلخ
 سپه كش چو رسم ، سپاهى گران
 ز هر يك ز ما بود پنجاه بيش
 ۷۰۲ پياده بگردار آتش بدند
 نپرّد بگردار ايشان عقاب
 سه روز و سه شب بود هم زين نشان
 ۷۰۰ از ايشان كمى را كه خواب آمدى
 برفتى و آسوده برخاستى
 برآشفت چون آتش افراسياب
 ۷۰۸ به گرسیوز اندر چنان بنگريد
 يكى بانگك برزد ، براندش ز پيش
 بفرمود كك ز نامداران هزار
 ۷۱۱ سراسر همه دشت پرچين نهد
 بدین سان بشادى گذر كرد روز
 به خواب و به آرامش آمد شتاب
 ۷۱۴ چو يك پاس بگذشت از تيره شب
 خروشى بر آمد ز افراسياب
 پرستندگان تيز برخاستند
 بيامد بر شاه ترکان چو گرد
 كه « آمد سپهبد سیاوش به بلخ
 بسى نامداران جنگ آوران
 سرافراز با گرزۀ گاو ميش
 سپردار با تير و تركش بدند
 يكى را سر اندر نياید به خواب
 عمى شد سر و اسپ گردنكشان
 ز جنگش بدان گه شتاب آمدى
 بنوى يكى جنگ آراستى »
 كه « چندین چه گوئی ز آرام و خواب ؟ »
 كه گفتى ميانش بخواهد برید
 كجا خواست راندن برو خشم خویش
 بخوانید و ز بزم سازید كار
 به سغد اندر آرایش چين نهد
 چو از چشم شد دور گيتى فروز
 بغلتید بر جامه افراسياب
 چنان چون كسى راز گوید به تب
 بلرزید برجای آرام و خواب
 خروشیدن و غلغل آراستند

- چو آمد به گرسیوز آن آگهی
بتیزی بیامد بنزدیک شاه
به بر درگرفتش پیرسید زوی
چنین داد پاسخ که « پرسش مکن
بدان تا خرد باز یابم یکی
زمانی برآمد ، چو آمد بهوش
نهادند شمع و برآمد به تخت
پیرسید گرسیوز ناخجوی
چنین گفت پرمايه افراسیاب
کجا چون شب تیره من دیده‌ام
بیابان پر از مار دیدم به خواب
زمین خشک شخی که گفתי سپهر
سراپرده من زده بر کران
یکی باد برخاستی پر ز گرد
برفتی ز هر سو یکی جوی خون
سپاهی ز ایران چو باد دمان
بر تخت من تاختندی سوار
برانگیختندی ز جای نشست
نگه کردی نیک هر سو بسی
- که شد تیره دیهم شاهنشهی ۷۱۷
ورا دید برخاک خفته به راه
که « این داستان با برادر بگوی »
مگو این زمان ایچ با من سخن ۷۲۰
به برگیر و سختم بدار اندکی
جهان‌دیده با ناله و با خروش
همی بود لرزان بسان درخت ۷۲۲
که « بگشای لب زین شگفتی بگوی »
که « هرگز کسی این نبیند به خواب
ز پیر و جوان نیز نشنیده‌ام ۷۲۶
جهان پر ز گرد آسمان پر عقاب
بدو تا جهان بود نمود چهر
به‌گردش سپاهی ز گنداوران ۷۲۹
درفش مرا سرنگونسار کرد
سراپرده و خیمه گشتی نگون
چه نیزه به دست و چه تیرو کمان ۷۳۲
همه نیزه‌هاشان سرآورده بار
مرا تاختندی همی بسته دست
ز پیوسته پیشم نبود کسی ۷۳۵

مرا پیش کاووس بردی دوان یکی باد سر نامور پهلووان
 یکی تخت بودی چو تابنده ماه نشسته برو پور کاووس شاه
 ۷۳۸ دو هفته نبودی ورا سال بیش چو دیدی مرا بسته درپیش خویش
 دمیدی بکردار غرنده میخ میانم به دو نیم کردی به تیغ
 خروشیدی من فراوان ز درد مرا ناله و درد بیدار کرد
 ۷۴۱ بدوگفت گرسیوز: این خواب شاه نباشد جز از کامه نیک خواه
 همه کام دل باشد و تاج و تخت نگون گشته بر بدسگال تو بخت
 گزارنده خواب باید کسی که از دانش اندازه دارد بسی
 ۷۴۴ بخوانیم بیدار دل موبدان از اختر شناسان و ز بخردان
 هر آن کس کز این دانش آگه بود پراکنده، گر بر در شه بود
 شدند انجمن بر در شهریار بدان تا چرا کردشان خواستار
 ۷۴۷ بخواند و سزاوار بنشاند پیش سخن راند با هر يك از کم و بیش
 چنین گفت با نامور موبدان که «ای پاک دل نیک پی بخردان
 گر این خواب گفتار من در جهان زکس بشنوم آشکار و نهان
 ۷۵۰ یکی را نمانم سر و تن بهم اگر زین سخن بر لب آرند دم
 ببخشیدشان بی کران زر و سیم بدان تا نباشد کسی زو بیم

ب ۷۴۵: به سبب اغتشاش نسخ نمی توان دانست که این بیت دنباله گفتار گرسیوز است یا متعلق به بیت بعد. در نسخه حظ و آگاه بود و شاه بود، آمده، و نسخه قب آگه بدند و شه بدند، و دو نسخه ط و ك آگه بوند و شه بوند دارند. در قافیه این بیت نیست، و در مبدایی بعد از آن الحاق شده است.

- ازان پس بگفت آنچه در خواب دید
 بترسید و ز شاه زهار خواست
 مگر شاه با بنده پیمان کند
 کز این در سخن هر چه داریم یاد
 به زهار دادن زبان داد شاه
 زبان آوری بود بسیار مغز
 چنین گفت که ز خواب شاه جهان
 یکی شاه زاده به پیش اندرون
 بر آن طالع او را گسی کرد شاه
 اگر با سیاوش کند شاه جنگ
 ز ترکان نماند کسی پارسا
 و گر او شود کشته بر دست شاه
 سراسر پر آشوب گردد زمین
 بدان گاه یاد آیدت راستی
- ۷۰۳ که « این خواب را کی توان گفت راست؟ »
 زوان را بیاسخ گروگان کند
 گشائیم بر شاه و یابیم داد «
 کز آن بد از ایشان نبیند گناه ۷۰۶
 کجا برگشادی سخنهای نغز
 به بیداری آمد سپاهی گران
 جهاندیده با وی بسی رهنمون ۷۰۹
 که این بوم گردد به ما بر تباه
 چو دیبه شود روی گیتی به رنگ
 غمی گردد از جنگ او پادشا ۷۱۲
 به توران نماند سر و تاج و گاه
 ز بهر سیاوش به جنگ و به کین
 که ویران شود کشور از کاستی ۷۱۵

ب ۷۵۴ (دوم) : در نسخه « اساس » روان را « بوده است و در نسخ دیگر « زبان را » .

ب ۷۶۱ (دوم) : رنگ دیبه * کنایه از رنگ سرخ است . ب ۱۳ از پادشاهی منوچهر چاپ مسکو دیده
 شود : بدان را ز بد دست کوتاه کم * زمین را به کین رنگ دیبه کم . ولی بنداری در ترجمه این
 مصراع گفته : « اغیرت الآفاق » یعنی جهان تیره گون و خاک رنگ خواهد شد .

ب ۷۶۲ : « پارسا » را در این بیت و در بیت دیگری که در جنگ بزرگ ص ۲۵۸ ج ۵ مسکو آمده است
 بنداری در ترجمه خود به معنی سالم فهمیده ، وOLF آنرا دلبر و پاك و خالص معنی کرده است .

جهاندار گر مرغ گردد سپر
 براین سان گذر کرد خواهد سپهر
 ۷۶۸ غمی شد چو بشنید افراسیاب
 به گرسیوز آن رازها برگشاد
 که «گر من به جنگ سیاوش سپاه
 ۷۷۱ نه او کشته آید به جنگ و نه من
 نه کاووس خواهد زمن نیز کین
 بجای جهان جستن و کارزار
 ۷۷۴ فرستم به نزدیک او سیم و زر
 مگر کاین بلاها زمن بگذرد
 چو چشم زمانه بدوزم به گنج
 ۷۷۷ نخواهم زمانه جز آن کو نوشت
 چو بگذشت نیمی ز گردان سپهر
 بزرگان به درگاه شاه آمدند
 ۷۸۰ یکی انجمن ساخت با بخردان
 بدیشان چنین گفت که از روزگار
 بسا نامداران که بردست من
 ۷۸۲ بمی شارستان گشت بیمارستان

براین چرخ گردان نیابد گذر
 گهی پر ز خشم و گهی پر ز مهر
 نکرد ایچ بر جنگ جستن شتاب
 نهفته سخنها بسی کرد یاد
 نرادم نیاید کسی کینه خواه
 برآساید از گفت گوی انجمن
 نه آشوب گیرد سراسر زمین
 مبادم بجز آشتی هیچ کار
 همان تاج و تخت و فراوان گهر
 که فرسم روانم فرو پژمرد
 سزد گر سپهرم نخواهد برنج
 چنان زیست باید که یزدان سرشت
 درخشنده خورشید بنمود چهر
 پرستنده و با کلاه آمدند
 هشیوار و کار آزموده ردان
 نبینم همی بهره جز کارزار
 تبه شد به جنگ اندر این انجمن
 بمی بوستان نیز شد خارستان

بسا باغ کان رزمگاه منست
 ز بیدادی شهریار جهان
 نزاید بهنگام در دشت گور
 ببرد ز پستان نخچیر شیر
 شود در جهان چشمه آب خشک
 ز کژی گریزان شود راستی
 کنون دانش و داد یاد آوریم
 برآساید از ما زمانی جهان
 دوپهر از جهان زیر پای منست
 گر ایدونکه باشید همدستان
 در آشتی با سیاوش نیز
 سران يك به يك پاسخ آراستند
 که «تو شهریاری و ما چون رهی
 همه باز گشتند سر پر ز داد
 به گرمیوز آنکه چنین گفت شاه
 بزودی بساز و سخن را مایست
 بنزد سیاوش بر خواسته
 از اسپان تازی به زرین ستام
 یکی تاج پر گوهر شاهوار
 بهر سو نشان سپاه منست
 همه نیکوی باشد اندر نهان
 شود بچه باز را دیده کور
 شود آب در چشمه خویش قیر
 نگیرد به نافه درون بوی مشک
 پدید آید از هر سوی کاستی
 بجای غم و رنج داد آوریم
 نباید که مرگ آید از ناگهان
 به ایران و توران سرای منست
 به رستم فرستم یکی داستان
 بجویم فرستم بی اندازه چیز
 همی خوبی و راستی خواستند
 بران دل نهاده که فرمان دهی
 نیامد کسی را غم و رنج یاد
 که «بپسیچ کار و بیپای راه
 ز لشکر گزین کن سواری دویست
 زهر چیز گنجی بیاراسته
 ز شمشیر هندی به زرین نیام
 ز گستردنی صد شتروار بار

غلام و کنیزك بسر هم دویست
 ۸۰۴ بسرش فراوان و او را بگوی
 زمین تا لب رود جیحون مراست
 همانست کز تور و سلم دلیر
 ۸۰۷ از ایرج که بر بی‌گنه کشته شد
 ز توران به ایران جدائی نبود
 ز یزدان بر آن گونه دارم امید
 ۸۱۰ برانگیخت از شهر ایران ترا
 به بخت تو آرام گیرد جهان
 چو گرسیوز آمد به نزدیک تو
 ۸۱۳ چنان چون به گاه فریدون گرد
 ببخشم و آن رای باز آوریم
 تو شاهی و با شاه ایران بگوی
 ۸۱۶ سخنها همی گوی با پیلتن
 بر این هم نشان نزد رستم پیام
 بنزدیک او هم چنین خواسته
 ۸۱۹ جز از تخت زرین که او شاه نیست
 بیاورد گرسیوز آن خواسته
 دمان تالب رود جیحون رسید
 بگوش که «با تو مرا جنگ نیست»
 که «ما سوی ایران نکردیم روی
 به سغدیم و این پادشاهی جداست
 زیر شد جهان آن کجا بود زیر
 زمغز بزرگان خرد گشته شد
 که با کین و جنگ آشنائی نبود
 که آید درود و خُرام و نوید
 که بر مهر دید از دلیران ترا
 شود جنگ و ناخوبی اندر نهان
 بیاراید آن رای تاریک تو
 که گیتی به بخشش به گردان سپرد
 ز جنگ و ز کین پای باز آوریم
 مگر نرم گردد سر جنگ جوی»
 بچربی بسی داستاها بزن
 پرستنده و اسپ و زرین ستام
 بسر تا شود کار پیراسته
 تن پهلوان از در گاه نیست»
 که روی زمین زو شد آراسته
 ز گردان فرستاده‌ای برگزید

- بدان تا رساند به شاه آگهی
به کشتی به يك روز بگذاشت آب
فرستاده آمد به درگاه شاه
سیاوش گو پیلتن را بخواند
چو گرسیوز آمد به درگاه شاه
سیاوش ورا دید، بر پای خاست
ببوسید گرسیوز از دور خاک
سیاوش بنشاندن زیر تخت
چو بنشست گرسیوز، از گاه نو
به رسم چنین گفت که «افراسیاب
یکی یادگاری به نزدیک شاه
فرمود تا هدیه برداشتند
ز دروازه شهر تا بارگاه
کس اندازه نشناخت آنرا که چند
غلامان همه با کلاه و کمر
پسند آمدش سخت، بگشاد روی
تهمتن بدو گفت «يك هفته شاد
بدین خواهش اندیشه باید بسی
چو بشنید گرسیوز پیش بین
- ۸۲۲ که گرسیوز آمد بدان فرهی
بیامد سوی بلخ دل پر شتاب
بگفتند «گرسیوز آمد به راه»
۸۲۵ و زاین داستان چند گونه براند
بفرمود تا برگشادند راه
بخندید بسیار و پوزش بخواست
۸۲۸ رخس پر ز شرم و دلش پر ز باك
از افراسیابش پرسید سخت
بدید آن سرو و افسر شاه نو
چو از تو خبر یافت اندر شتاب ۸۳۱
فرستاد با من کنون در به راه»
به چشم سیاوش بگذاشتند
درم بود و اسپ و غلام و کلاه ۸۳۴
ز دینار و ز تاج و تخت بلند
پرستنده با یاره و طوق زر
نگه کرد و بشنید پیغام اوی ۸۳۷
همی باش تا پاسخ آرم یاد
همان نیز پرسیدن از هر کسی
۸۴۰ زمین را ببوسید و کرد آفرین

یکی خانه او را بیاراستند به دیبا و ، خوالیگران خواستند
 نشستند بیدار هر دو بهم سگالش گرفتند بر بیش و کم
 ۸۱۲ از آن کار شد پیلتن بدگان کز آن گونه گرسیوز آمد دمان
 طلایه زهر سو برون تاختند چنان چون ببايست بر ساختند
 سیاوش ز رسم بپرسید و گفت که « این راز بیرون کنید از نهفت
 ۸۱۶ که این آشتی جستن از بهر چیست ننگه کن که تریاک این زهر چیست
 ز پیوسته خون بنزدیک اوی بین تا کدامند صد نامجوی
 گروگان فرستد به نزدیک ما کند روشن این رای تریاک ما
 ۸۱۹ نباید که از ما نعی شد ، ز بیم همی طبل سازد به زیر گلیم
 چو این کرده باشیم نزدیک شاه فرستاده باید ، یکی نیک خواه ،
 برد زین سخن نزد او آگهی مگر مغز گرداند از کین نهی «
 ۸۰۲ چنین گفت رسم که « اینست رای جز این روی پیمان نباید بجای «
 بشبگیر گرسیوز آمد به در چنان چون بود با کلاه و کمر
 بیامد به پیش سیاوش ، زمین بیوسید و بر شاه کرد آفرین
 ۸۰۰ سیاوش بدو گفت گ« ز کار تو پر اندیشه بودم ز گفتار تو
 کنون رای یکسر بران شد درست که از کینه دل را بخواهیم شست
 تو پاسخ فرستی به افراسیاب که « از کین اگر شد سرت پرشتاب

ب ۸۴۹ (دوم) : تعبیر و طبل سازد به زیر گلیم « در اینجا ظاهراً به این معنی است که خود را پنهانی آماده

جنگ می کند .

- کسی کو ببیند سرانجام بد
 دلی کز خرد گردد آراسته
 اگر زیر نوش اندرون زهر نیست
 چو پیمان همی کرد خواهی درست
 ز گردان که رستم بداند همی
 بر من فرستی برسم نوا
 و دیگر ز ایران زمین هر چه هست
 سپردازی و خود به توران شوی
 نباشد جز از راستی در میان
 فرستم یکی نامه نزدیک شاه
 برافکنند گرسیوز اندر زمان
 بدو گفت «خیره منه سر به خواب
 بگویش که : من تیز بشتافتم
 گروگان همی خواهد از شهریار
 فرستاده آمد بدادش پیام
 چو گفت فرستاده بشنید شاه
 همی گفت «صد تن ز خویشان من
 شکست اندر آید بدین بارگاه
 وگر گویم از من گروگان مجوی
- ز کردار بد باز گشتن سزد ۸۵۸
 یکی گنج گردد پر از خواسته
 دلت را ز رنج و زیان بهر نیست
 که آزار و کینه نخواهیم جست ۸۶۱
 کجا نامشان بر تو خواند همی
 که باشد به گفتار تو بر گوا
 که آن شهرها را تو داری به دست ۸۶۴
 زمانی ز جنگ و ز کین بغنوی
 به کینه نبندم کمر بر میان
 مگر باشتی باز خواند سپاه ۸۶۷
 فرستاده‌ای چون هزبر دمان
 برو تازنان نزد افراسیاب
 همی هر چه جسم همه یافتم ۸۷۰
 چو خواهی که برگردد از کارزار
 ز شاه و ز گرسیوز نیک نام
 فراوان بپیچید و گم کرد راه ۸۷۳
 گر ایدونکه کم گردد از انجمن
 نماند بر من کسی نیک خواه
 دروغ آیدش سر بسر گفت گوی ۸۷۶

فرستاد باید بَرِ او نوا
 بر آن سان که رسمِ همی نامِ ببرد
 ۸۷۹ بَرِ شاه ایران فرستادشان
 بفرمود تا کوس با کَرَنای
 بخارا و سغد و سمرقند و چاج
 ۸۸۲ تهی کرد و شد با سپه سوی گنگ
 چو از رفتنش رسم آگاه شد
 بنزد سیاوش بیامد چو گرد
 ۸۸۵ بدو گفت «چون کارها گشت راست
 بفرمود تا خلعت آراستند
 یکی اسپ تازی به زرین ستام
 ۸۸۸ چو گرسیوز آن خلعت شاه دید
 بشد با زیبانی پر از آفرین
 سیاوش نشست از بَرِ تخت عاج
 ۸۹۱ همی رای زد با یکی چرب گوی
 ز لشکر همی جُست گُردی سوار
 چنین گفت با او گو پیلتن
 ۸۹۴ همانست کاووس کز پیش بود
 مگر من شوم نزد شاه جهان
 اگر بی گروگان ندارد روا
 ز خوبشان نزدیک صد بر شمرد
 بسی خلعت و نیکوی دادشان
 زدند و فرو هشت پرده سرای
 سپیجاب و آن کشور و تخت عاج
 بهانه نجست و فریب و درنگ
 روانش ز اندیشه کوتاه شد
 شنیده سخنها همه یاد کرد
 چو گرسیوز ار باز گردد رواست
 سلیح و کلاه و کمر خواستند
 یکی تیغ هندی به زرین نیام
 تو گفتی مگر بر زمین ماه دید
 تو گفتی مگر بر نوردد زمین
 بیاویخته بر سر عاج تاج
 کسی کو سخن را دهد رنگ و بوی
 که با او بسازد دمِ شهریار
 کَـ زاین در که یارد گشادن سخن؟
 ز تندی نه کاهد، نه خواهد فزود
 کنم آشکارا برو بر نهان

ببرم زمین گر تو فرمان دهی ز رفتن نبینم همی جز بهی^۹
 سیاوش ز گفتار او شاد شد حدیث فرستادگان باد شد^{۸۹۷}
 سپهدار بنشست و رستم بهم سخن راند هرگونه از پیش و کم

نامه سیاوش بنزد کاووس و رفتن رستم

بفرمود تا رفت پیشش دبیر نوشتن یکی نامه‌ای بر حریر
 نخست آفرین کرد بر دادگر کزو دید نیروی و فرّ و هنر^{۹۰۰}
 «خداوند هوش و زمان و مکان خرد پروراند همی با روان
 گذر نیست کس را ز فرمان او، کمی کو بگردد ز پیمان او
 ز گیتی نبیند مگر کاستی بدو باشد افزونی و راستی^{۹۰۲}
 ازو باد بر شهریار آفرین جهاندار و ز نامداران گزین
 رسیده به هرنیک و بد رای او ستون خرد گشته بالای او
 رسیدم به بلخ و به خرّم بهار همه شادمان بودم از روزگار^{۹۰۶}
 ز من چون خبر یافت افراسیاب سیه شد به چشم اندرش آفتاب
 بدانست که ش کار دشوار گشت جهان تیره شد بخت او خوارگشت
 بیامد برادرش با خواسته بسی خوب رویان آراسته^{۹۰۹}
 که زنهار خواهد ز شاه جهان سپارد بدو تاج و تخت مهان
 بسنده کند زین جهان مرز خویش بدانند همی پایه ارز خویش

۹۱۲ از ایران زمین بسپرد تیره خاک
 ز خویشان فرستاد صد نزد من
 گر او را ببخشد ، ز مهرش سزاست
 ۹۱۰ چو بنوشت نامه ، یل جنگجوی
 وز آن روی گرسیوز نیک خواه
 همه داستان سیاوش بگفت
 ۹۱۸ ز خوبی دیدار و کردار او
 دلیر و سخن گوی و گرد و سوار
 بخندید و با او چنین گفت شاه
 ۹۲۱ و دیگر کز آن خوابم آمد نهیب
 پراز درد گشتم سوی چاره باز
 به گنج و درم چاره آرامم

۹۲۴ وز آن روی چون رستم شیر مرد
 به پیش اندر آمد به کش کرده دست
 بپرسید و بگرفتش اندر کنار
 ۹۲۷ ز گردان و ز رزم و کار سپاه

ب ۹۱۴ (دوم) : «برمهر او برگواست» در عموم نسخ جز مب چنین است . «بر» دوم را آیا می توان احتمال بعیدی داد که با «گوا» یک کلمه مرکب درست کرده باشد ، برگوا ، به معنی گواه ؟ اما بر صورت محل تأمل است .

- نخست از سیاوش زیان برگشاد
 ستودش فراوان و نامه بداد
 چو نامه برو خواند فرخ دبیر
 رخ شهریار جهان شد چو قیر
 به رسم چنین گفت: گیرم که اوی
 جوانست و بد نارسیده به روی ۹۳۰
 چو تو نیست اندر جهان سربسر
 به جنگ از تو جویند شیران هنر
 ندیدی بدیهای افراسیاب؟
 که گم شد ز ما خورد و آرام و خواب
 مرا رفت بایست، کردم درنگ
 نرفتم که گفتند «زاید مرو
 چو پادافره ایزدی خواست بود
 شمارا بدان مُردری خواسته
 - کجا بستد از هر کسی بی گناه -
 به صد ترک بیچاره و بد نژاد
 کنون از گروگان کی اندیشد او؟
 شما گر خرد را نبستید کار
 بنزد سیاوش فرستم کنون
 بفرمایمش که آتشی کن بلند
 بر آتش بنه خواسته هرچه هست
 پس آن بستگان را بر من فرست
 تو با لشکر خویش سر پر ز جنگ
 همه دست بگشای تا یکسره
 چو گرگ اندر آید به پیش بره
 همان پیش چشمش همان خاک کو ۹۳۹
 نه من سیرم از جنگ و ز کارزار
 یکی مرد پر دانش و پر فسون
 به بند گران پای ترکان ببند ۹۴۲
 نگر تا نیازی به يك چیز دست
 که من سر بخوام زتن شان گسنت
 برو تا به درگاه او بی درنگ ۹۴۵
 چو گرگ اندر آید به پیش بره

سپاهت کند غارت و سوختن
 چو گردد برو ناخوش آرام و خواب
 دلت را بدین کار غمگین مدار
 پس آنکه جهان زیر فرمان تست
 مران تیز لشکر بر آن روی آب
 که او خود شتاب آورد بی درنگ
 در آشتی او گشاد از نخست
 نه نیکو بود پیش رفتن به رزم
 نباشد پسندیده. نیک خواه
 برفتی بسان دلاور پلنگ
 تن آسانی و گنج ایران زمین ؟
 دل روشنت باب تیره مشوی
 به پیمان شکستن بخواند نهفت
 بجایست شمیر و چنگال شیر
 مکن آنچه نه اندر خورد با کلاه
 سیاوش ز پیمان نگردد زبن
 بر آشوبد این نامور پیشگاه
 بر آشفست زان کار و بگشاد چشم
 که «ایدون نماند سخن در نهان

چو تو ساز گیری بد آموختن
 ۹۱۸ بیاید به جنگ تو افراسیاب
 تهمتن بدو گفت که ای شهریار
 سخن بشنو از من ، تو ای شه ، نخست
 ۹۰۱ تو گفتی که «برجنگ افراسیاب
 بمانید تا او بیاید به جنگ
 ببودیم يك چند در جنگ سست
 ۹۰۴ کسی کاشتی جوید و سور و بزم
 و دیگر که پیمان شکستن ز شاه
 سیاوش چو پیروز بودی به جنگ
 ۹۰۷ چه جسی جز از تخت و تاج و نگین
 همه یافتی جنگ خیره مجوی
 گر افراسیاب این سخنها که گفت
 ۹۱۰ هم از جنگ جستن نگشتم سیر
 ز فرزند پیمان شکستن خواه
 نهائی چرا گفت باید سخن
 ۹۱۳ وز این کار کاندیشه کرده ست شاه
 چو کاووس بشنید شد پر زخشم
 به رسم چنین گفت شاه جهان

- که این در سر او تو افکنده‌ای
تن آسانی خویش جستی برین
تو ایدر بمان تا سپهدار طوس
من اکنون هیونی فرستم به بلخ
سیاوش اگر سر ز پیمان من
به طوس سپهد سپارد سپاه
ببیند ز من هرچه اندرخورست
غمی گشت رستم باآواز گفت
اگر طوس جنگی‌تر از رستمست
بگفت این و بیرون شد از پیش اوی
هم اندر زمان طوس را خواند شاه
چو بیرون شد از پیش کاووس طوس
بسازند و آرایش ره کنند
هیونی بیاراست کاووس شاه
- ۹۶۶ چنین بیخ کین از دلش کنده‌ای
نه افروزش تاج و تخت و نگین
ببندد براین کار بر پیل کوس
یکی نامه‌ای با سخنهای تلخ
بپیچد نیاید به فرمان من
خود و ویژگان بازگردد به راه
گر او را چنین داوری در سرست
که «گردون سر من نیارد نهفت
چنان دان که رستم ز گیتی کمست»
پراز خشم و جنگ و پرآژنگ روی
بفرمود لشکر کشیدن به راه
بفرمود تا لشکر و بوق و کوس
وز آن رزمگه راه کوتاه کنند
بفرمود تا بازگردد به راه

ب ۹۷۳: بنظری رسد که «غمی گشتن» را به معنی خشمگین گشتن بکار برده است، نظیر این استعمال در بیت ۲۸۴۲ نیز آمده است.

ب ۹۷۸ (دوم): از این بیت و بیت ۲۸۸۱ همین داستان مفهوم می‌شود که مراد از کوتاه کردن راه از رزم اینست که زودتر آن را به پایان برسانند و کار را فیصله دهند.

پاسخ نامه کاووس بنزد سیاوش

نویسنده نامه را پیش خواند
 به کرمی زر پیکرش برنشاند
 ۹۸۱ یکی نامه فرمود پرخشم و جنگ
 زبان تیز و رخساره چون بادرنگ
 نخست «آفرین» کرد «برکردگار
 خداوند آرامش و کارزار
 خداوند بهرام و کیوان و ماه
 خداوند نیک و بد و فرو و جاه
 ۹۸۴ به فرمان اویست گردان سپهر
 ازو بازگسترده هر جای مهر
 ترا ای جوان تن درستی و بخت
 همیشه بماناد با تاج و تخت
 اگر بردلت رای من تیره گشت
 ز خواب جوانی سرت خیره گشت
 ۹۸۷ شنیدی که دشمن به ایران چه کرد
 چو پیروز شد روزگار نبرد
 کنون خیره آزرم دشمن مجوی
 براین بارگه بر مبر آب روی
 منه با جوانی سراندر فریب
 گراز چرخ گردان نخواهی نهیب
 ۹۹۰ که من زان فریبنده گفتار او
 بسی باز گشتم ز پیکار او
 ترا گر فریبید نباشد شکفت
 مرا از خود اندازه باید گرفت
 نرفت ایچ با من سخن زآشتی
 ز فرمان من روی برگاشتی
 ۹۹۳ همان رستم از گنج آراسته
 نخواهد شدن سیر و از خواسته
 از آن مُردری تاج شاهنشهی
 ترا شد سر از جنگ جستن تهی
 در بی نیازی به شمشیر جوی
 به کشور بود شاه را آب روی

- چو طوس سپهبد رسد پیش تو
گروگان که داری به بند گران
پرستار و زخواستہ هر چه هست
تو شو کین و آویختن را بساز
چو تو ساز جنگ شبیخون کنی
سپهبد سر اندر نیارد به خواب
وگر مهر داری بر آن اهرمن
سپه طوس رڈ را ده و بازگرد
تو با خوب رویان بر آمیختی
نهادند بر نامه بر مهر شاه
چو نامه بنزد سیاوش رسید
فرستاده را خواند و پرسید چُست
بگفت آنکه با پیلتن رفته بود
سیاوش چو بشنید گفتار اوی
ز کار پدر دل پر اندیشه کرد
همی گفت « صد مرد ترك و سوار
همه نيك خواه و همه بی گناه
نه پرسد نه اندیشد از کارشان
به نزدیک یزدان چه پوزش برم
- بسازد چو باید کم و بیش تو
هم اندر زمان بارکن بر خران
بزودی مرآن را به درگه فرست
از این در سخنها مگردان دراز
ز خاک سیه رود جیخون کنی
بباید به جنگ تو افراسیاب
نخواهی که خواندنت پیمان شکن
نه ای مرد پر خاش روز نبرد
به بزم اندر از رزم بگریختی
هیون پر بر آورد و ببرید راه
بر آن گونه گفتار ناخوب دید
ازو کرد یکسر سخنها درست
ز طوس و ز کاووس کاشفته بود
ز رسم نمی گشت و بر تافت روی
ز ترکان و ز روزگار نبرد
ز خویشان شاهی چنین نامدار
اگرشان فرستم بنزدیک شاه
هم آنکه کند زنده بردارشان
بد آمد ز کار جهان بر سرم

ورایدونکه جنگ آورم بی‌گناه
 جهاندار نپسندد این بد زمن
 ۱۰۱۷ اوگر بازگردم به نزدیک شاه
 ازو نیز هم برتم بد رسد
 نیاید ز سوداوه خود جز بدی
 ۱۰۲۰ دوتن را ز لشکر ز گنداوران
 برآن رازشان خواند نزدیک خویش
 که رازش بهم بود با هردوتن
 ۱۰۲۳ بدیشان چنین گفت که «ز بخت بد
 بدان مهربانی دل شهریار
 چو سوداوه او را فریبنده گشت
 ۱۰۲۶ شبستان او گشت زندان من
 چنین رفت بر سرمرا روزگار
 گزیدم برآن شور بختیم جنگ
 ۱۰۲۹ به بلخ اندرون بود چندان سپاه
 نشسته به سغد اندرون شهریار
 برقتیم برسار باد دمان
 ۱۰۳۲ چو کشور سراسر برداختند
 همه موبدان آن نمودند راه
 چنان خیره با شاه توران سپاه
 گشایند بر من زبان انجمن
 به طوس سپید سپارم سپاه
 چپ و راست بد بینم و پیش بد
 ندانم چه خواهد رسید ایزدی»
 چو بهرام و چون زنگه شاوران
 پردخت ایوان و بنشانند پیش
 ازان پس که رسم شد از انجمن
 فراوان همی برتم بد رسد
 بسان درختی پر از رنگ و بار
 توگفتی که زهر گزاینده گشت
 غمی شد دل و بخت خندان من
 که با مهر او آتش آورد بار
 مگر دور مانم ز جنگ نهنگ
 سپید چو گرسیوز کینه خواه
 پر از کینه با تیغ زن صد هزار
 نجستم در جنگ ایشان زمان
 گروگان و آن هدیه‌ها ساختند
 که ما بازگردیم زین رزمگاه

پسندش نیامد همی کار من
 بکوشد به رنج و به آزار من
 بخیره همی جنگ فرمایدم
 بترسم که سوگند بگزایدم^{۱۰۲۰}
 ورا گر ز بهر فرونیست جنگ
 چونج آمد و کشور آمد به چنگ
 چه باید همی خیره خون ریختن
 چنین دل به کین اندر آویختن؟
 همی سر یزدان بباید کشید
 فراوان نکوهش بباید شنید^{۱۰۲۸}
 دوگیتی همی برد خواهد زمن
 بماتم بکام دل اهرمن
 نزادی مرا کاشکی مادرم
 وگر زاد مرگ آمدی بر سرم
 که چندین بلاها بباید کشید
 ز گیتی همی زهر باید چشید^{۱۰۳۱}
 بدین گونه پیمان که من کرده‌ام
 به یزدان و سوگندها خورده‌ام
 اگر سر بگردانم از راستی
 فراز آید از هر سوی کاستی
 پراکنده شد در جهان این سخن
 که با شاه ترکان فگندیم بن^{۱۰۳۴}
 زبان برگشایند هر کس به بد
 به هر جای بر من چنان چون سزد
 به کین بازگشتن بریدن ز دین
 کشیدن سر از آسمان و زمین
 چنین کی پسندد زمن کردگار؟
 کجا بر دهد گردش روزگار؟^{۱۰۳۷}
 شوم کشوری جویم اندر جهان
 که نام ز کاووس ماند نهان
 روشن زمانه بر آن سان بود
 که فرمان دادار گیهان بود

ب ۱۰۴۹: دریم: که روشن؛ ولی شکی نیست که «که» زائداست و باید روشن خوانده شود. نسخه نویسان بواسطه آشنا نبودن با این لفظ کلمه را روشن خوانده‌اند و همیشه یک کلمه یک هجائی قبل ازان برای پر کردن وزن افزوده‌اند. راجع به این کلمه رجوع شود به فرهنگ جهانگیری و شاهنامه چاپ مسکوج ۲ ص ۱۴۹ ب ۳۴۸ و ج ۸ ص ۱۰۲ ب ۸۴۲ و ص ۲۵۴ ب ۳۴۵۳.

۱۰۰۰ اسری کش نباشد ز مغز آگهی
 قباد آمد و رفت و گیتی سپرد
 تو ای نامور زنگه شاوران
 ۱۰۰۲ برو تا به درگاه افراسیاب
 گروگان و این خواسته هرچه هست
 بپر هم چنین جمله تا پیش اوی
 ۱۰۰۱ بفرمود بهرام گودرز را
 سپردم ترا، گنج و پیلان کوس
 بدو ده تو این لشکر و خواسته
 ۱۰۰۱ یکایک برو بر شمر هرچه هست
 چو بهرام بشنید گفتار او
 بیارید خون زنگه شاوران
 ۱۰۱۲ پراز غم نشستند هردو بهم
 بدو باز گفتند که این رای نیست
 یکی نامه بنویس نزدیک شاه
 ۱۰۱۰ اگر جنگ فرمان دهد جنگ ساز
 مگردان به ما بر دژم روزگار
 نپذیرفت زان دو خردمند پند
 ۱۰۱۸ چنین داد پاسخ که «فرمان شاه

نه از بتری باز داند بهی
 ورا نیز هم رفته باید شمرد
 بیارای تن را به رنج گران
 درنگی مباش و منه سر به خواب
 ز دینار و ز تاج و تخت و نشست
 بگویش که مارا چه آمد به روی
 که «این نامور لشکر و مرز را
 بمان تا بیاید سپهدار طوس
 همه کارها یکسر آراسته
 ز گنج و ز تاج و ز تخت و نشست
 دلش گشت پیچان به تیار او
 بنفرید بر بوم هاماوران
 روان شان ز گفتار او شد دژم
 ترا بی پدر در جهان جای نیست
 دگر باره زو پیلتن را بخواه
 مکن خیره اندیشه دل دراز
 چو آمد درخت بزرگی به بار
 دگرگونه بُد راز چرخ بلند
 برانم که برتر ز خورشید و ماه

ولیکن به فرمان یزدان دلیر
کسی کو ز فرمان یزدان بتافت
همی دست یازید باید به خون
وزان پس که داند کزاین کارزار
ز بهر نوا هم بیازارد او
همان خشم و پیکار بار آورد
اگر تیره‌تان شد دل از کار من
فرستاده خود باشم و رهنمای
سیاوش چو پاسخ چنین کرد باز
ز بیم جدائیش گریان شدند
همی دید چشم و دل روزگار
نخواهد بدن نیز دیدار او
چنین گفت زنگه که « ما بنده‌ایم
فدای تو بادا تن و جان ما
چو پاسخ چنین یافت از نیک خواه
که « رو شاه توران سپه را بگوی
از این آشتی جنگ بهر منست
ز پیمان تو سر نگرده تهی
جهاندار یزدان پناه منست

نباشد ز خاشاک تا پیل و شیر
سراسیمه شد خویشتن را نیافت
به کین دو کشور بُدن رهنمون ۱۰۷۱
کرا برکشد گردش روزگار؟
سخنهای گم کرده باز آرد او
سرشک غم اندر کنار آورد ۱۰۷۴
بپیچید سرتان ز گفتار من
بمانم براین دشت پرده سرای
بپژمرد جان دو گردن فراز ۱۰۷۷
چو بر آتش تیز بریان شدند
که اندر نهان چیست با شهریار
ازان چشم گریان شد از کار او ۱۰۸۰
به مهر سپید دل آکنده‌ایم
چنین باد تا مرگ پیمان ما
چنین گفت با زنگه بیدار شاه ۱۰۸۲
که : زین کار ما را چه آمد بروی
همی نوش تو درد و زهر منست
وگر دور مانم ز تخت مهی ۱۰۸۶
زمین تخت و گردون کلاه منست

و دیگر که بر خیره ناکرده کار
 ۱۰۸۹ یکی راه بگشای تا بگذرم
 یکی کشوری جویم اندر جهان
 ز خوی بد او سخن نشنوم
 ۱۰۹۲ باشد زنگه با نامور صد سوار
 چو در شهر سالار ترکان رسید
 پذیره شدش نامداری بزرگ
 ۱۰۹۵ چو زنگه بیامد به نزدیک شاه
 گرفتش به بر تنگ و بنواختش
 چو بنشست با شاه پیغام داد
 ۱۰۹۸ چو بشنید پیچان شد افراسیاب
 بفرمود تا جایگه ساختند
 چو پیران بیامد تهی کرد جای
 ۱۱۰۱ از کاووس و زخام گفتار او
 همی گفت و رخساره کرده دژم
 فرستادن زنگه شاوران
 ۱۱۰۴ بپرسید که «این را چه درمان کنیم؟»
 بدو گفت پیران که «ای شهریار
 تو از ما به هرکار داناتری

نشایست رفتن بر شهریار
 بجائی که کرد ایزد آبش خورم
 که نام ز کاووس ماند نهان
 ز پیکار او يك زمان بغنوم «
 گروگان ببرد از در شهریار
 خروش آمد و دیده بانش بدید
 کجا نام او بود جنگی طُورگ
 سپهدار برخاست از پیشگاه
 گرای بر خویش بنواختش
 سراسر سخنها بدو کرد یاد
 دلش گشت پردرد و سر پر زتاب
 ورا چون سزا بود بنواختند
 سخن رفت با نامور کدخدای
 ز خوی بد و رای و پیکار او
 ز کار سیاووش دل پر زغم
 همه یاد کرد از کران تا کران
 و زاین چاره جستن چه پیمان کنیم؟ «
 انوشه بدی تا بود روزگار
 به بایسته‌ها بر تواناتری

- (۹) گمان و دل و دانش و رای من
 که هرکس که بر نیکوی در جهان
 از این شاه زاده نگیرند باز
 من ایدون شنیدم که اندر جهان
 به بالا و دیدار و آهستگی
 هنر با خرد نیز بیش از نژاد
 به دیدن کنون از شنیدن بهست
 وگر خود جز اینش نبودی هنر
 برآشفت و بگذاشت تخت و کلاه
 نه نیکو نماید ز راه خرد
 ترا سرزنش باشد از مهتران
 و دیگر که کاووس شد پیر سر
 سیاوش جوانست و با فرمی
 اگر شاه بیند به رای بلند
 چنان چون نوازند فرزند را
 یکی جای سازد بدین کشورش
- چنین است اندیشه برجای من ۱۱۰۷
 توانا بود آشکار و نهان
 ز گنج و زرنج آنچه آید فراز
 کسی نیست مانند او از مهان ۱۱۱۰
 به فرهنگی و رای و شایستگی
 ز مادر چنو شاهزاده نژاد
 گرانمایه و شاهزاد و مهست ۱۱۱۳
 که از خون صد نامور با پدر
 همی از تو جوید بدین گونه راه
 کز این کشور آن نامور بگذرد ۱۱۱۶
 سر او همان از تو گردد گران
 ز تخت آمدش روزگار گذر
 بدو ماند آئین و تخت مهی ۱۱۱۹
 نویسد یکی نامه سودمند
 نوازد جوان خردمند را
 بدارد سزاوار اندر خورش ۱۲۲

ب ۱۱۰۷ (مصراع دوم): معنی «اندیشه برجای من» روشن نیست.

ب ۱۱۱۱: فرهنگی در اینجا بی مورد بنظر می رسد، شاید ضبط همه نسخ دیگر: به فرهنگ و رای و به شایستگی، درست باشد.

بر آئین دهد دختری را بدوی
مگر کو بماند به نزدیک شاه
۱۱۲۰ و گر باز گردد سوی شهریار
سپاسی بود نزد شاه زمین
بر آساید از کین دو کشور مگر
۱۱۲۸ از داد جهان آفرین این سزاست
چو سالار گفتار پیران شنید
پس اندیشه کرد اندران یک زمان
۱۱۳۱ چنین داد پاسخ به پیران پیر
ولیکن شنیدم یکی داستان
که چون بچه شیر نر پروری
۱۱۳۴ چو با زور و با چنگ برخیزد او
بدو گفت پیران که « اندر خرد
کسی کز پدر کژی و خوی بد
۱۱۳۷ نبینی که کاووس دیرینه گشت
سیاوش بگیرد جهانی فراخ
دو کشور ترا باشد و تاج و تخت
۱۱۴۰ چو بشنید افراسیاب این سخن

بداردش با ناز و با آب روی
کند کشور و بومت آرامگاه
ترا بهتری باشد از روزگار
بزرگان گیتی کنند آفرین
اگر آردش نزد ما دادگر
که گردد زمانه بدین جنگ راست
چنان هم همه بودنیا بدید
همی داشت بر نیک و بد برگان
که « هست اینکه گفنی همه دلپذیر
که باشد بدین رای همدستان
چو دندان کند تیز کیفر بری
به پروردگار اندر آویزد او
یکی شاه گنداوران بنگرد
نگیرد ازو بدخوی کی سزد؟
چو دیرینه گشت او ببايد گذشت
بسی گنج بی رنج و ایوان و کاخ
چنین خود که یابد مگر نیک بخت؟
یکی رای با دانش افکنند بن

ب ۱۱۲۳ چند نسخه دیگر: دخترش را، و بنداری چنین ترجمه کرده: و زوجه باحدی کرائمه.

نامه افراسیاب بر سیاوش

دبیر جهان‌دیده را پیش خواند
 زبان برگشاد و سخن برفشانند
 نخستین که بر خامه بنهاد دست
 به عنبر سرخامه را کرد مست
 جهان آفرین را ستایش گرفت
 بزرگی و دانش نمایش گرفت: ۱۱۴۳
 «کجا برترست از مکان و زمان
 بدو کی رسد بندگان را گمان؟
 خداوند جانست و آن خرد
 خردمند را داد او پرورد
 ازو باد بر شاهزاده درود
 خداوند گوپال و شمشیر و خود: ۱۱۴۶
 خداوند شرم و خداوند باک
 زبیداد و کژی دل و دست پاک
 شنیدم پیام از کران تا کران
 ز بیدار دل زنگه شاوران
 غمی شد دلم زانکه شاه جهان
 چنین تیز شد با تو اندر نهان: ۱۱۴۹
 ولیکن به گیتی بجز تاج و تخت
 چه جوید خردمند بیدار بخت؟
 ترا این همه ایدر آراسته‌ست
 اگر شهریاری و گهر خواسته‌ست
 همه شهر توران برندت نماز
 مرا خود به مهر تو باشد نیاز: ۱۱۵۲
 تو فرزند باشی و من چون پدر
 پدر پیش فرزند بسته کمر
 چنان دان که کاووس بر تو به مهر
 بر آن گونه یک روز نگشاد چهر
 کجا من گشایم در گنج بست
 سپارم به تو تاج و تخت نشست: ۱۱۵۵

ب ۱۱۵۵ (مصراع دوم) : در موارد دیگری «تخت و نشست» نیز به کار رفته است.

بدارمّت بی‌رنج فرزند وار
 چه از کشورم بگذری در جهان
 ۱۱۰۸ و زاین روی دشوار یابی گذر
 بدین راه پیدا نبینی زمین
 از این کرد یزدان ترا بی‌نیاز
 ۱۱۶۱ سپاه و در گنج و شهر آن تست
 چو رای آیدت آشتی با پدر
 که ز ایدر به ایران شوی با سپاه
 ۱۱۶۴ نماند ترا با پدر جنگ دیر
 گر آتش ببیند پی‌شست و پنج
 ترا باشد ایران و گنج و سپاه
 ۱۱۶۷ پذیرفتم از پاك یزدان که من
 نفرمایم و خود نسازم به بد
 چو نامه به مهر اندر آورد شاه
 ۱۱۷۰ بزودی به رفتن ببندد کمر
 یکی اسپ بر سر ستام گران
 چو نزدیک تخت سیاوش رسید
 ۱۱۷۲ سیاوش به يك روی زان شاد شد
 که دشمن همی دوست بایست کرد
 به گیتی تو مانی زمن یادگار
 نکوهش کنندم کهان و مهان
 مگر ایزدی باشد آئین و فر
 گذر کرد باید به دریای چین
 هم ایدر بباش و بخوبی بناز
 به رفتن بهانه نبایدت جست
 سپارم ترا تاج و زرین کمر
 ببندم بدلسوزگی با تو راه
 کهن شد سرش گردد از جنگ سیر -
 رسد آتش از باد پیری به رنج -
 ز کشور به کشور رساند کلاه
 بکوشم بخوبی بجان و بتن
 باندیشه دل را نیازم به بد
 بفرمود تا زنگه نیک خواه
 یکی خلعت آراست با سیم و زر
 بیامد دمان زنگه شاوران
 بگفت آنچه پرسید و بشنید و دید
 به دیگر پراز درد و فریاد شد
 ز آتش کجا بر دمد باد سرد ؟

- یکی نامه بنوشت نزد پدر
 که « من با جوانی خرد یافتم
 از آن زن ، یکی مغزشاه جهان ،
 شبستان او درد من شد نخست
 بیایست برکوه آتش گذشت
 از آن ننگ و خواری به جنگ آمدم
 دو کشور بدین آشتی شاد گشت
 نیاید همی هیچ کارش پسند
 چو چشمش ز دیدار من گشت سیر
 ز شادی میادا دل او رها
 ندانم کز این کار بر من سپهر
 از آن پس بفرمود بهرام را
 سپردم ترا تاج و پرده سرای
 درفش و سواران و پیلان کوس
 چنین هم پذیرفته او را سپار
 * ز دیده بیبارید خوناب زرد
 ز لشکر گزین کرد سیصد سوار
 صداسپ گزیده بزین ستام
 بفرمود تا پیش او آورند
- همه یاد کرد آنچه بُد در بدر
 به هر نیک و بد تیز نشتافتم ۱۱۷۶
 دل من برافروخت اندر نهان
 ز خون دلم رخ بیایست شست
 مرا زار بگریست آهو به دشت ۱۱۷۹
 خرامان به چنگِ نهنگ آمدم
 دل شاه چون تیغ پولاد گشت
 گشادن همان و همان بود بند ۱۱۸۲
 بر سیردیده نباشند دیر
 شدم من ز غم در دم ازدها
 چه دارد بر از اندر از کین و مهر ۱۱۸۵
 که اندر جهان تازه کن کام را
 همان گنج آگنده و تخت و جای
 چو ایدر بیاید سپهدار طوس ۱۱۸۸
 تو بیدار دل باش و به روزگار
 لب راد مردان پر از باد سرد
 همه گرد و شایسته کارزار ۱۱۹۱
 پرستار و زرین کمر صد غلام
 سلیح و ستام و کمر بشمرند

۱۱۹۶ درم نیز چندانکه بودش بکار
 از آن پس گرانمایگان را بخواند
 چنین گفت که ز نزد افراسیاب
 ۱۱۹۷ یکی راز پیغام دارد به من
 همی سازم اکنون پذیره شدن
 همه سوی بهرام دارید روی
 ۱۲۰۰ همی بوسه دادند گردان زمین
 چو خورشید تابنده بنمود پشت
 سیاوش لشکر به جیحون کشید
 ۱۲۰۲ چو آمد به ترمذ درون بام و کوی
 چنان بد همه شهرها تا به چاج
 به هر منزلی ساخته خوردنی
 ۱۲۰۶ چنین تا به قجغارباشی براند
 چو آگاهی آمد پذیره شدند
 ز خویشان گزین کرد پیران هزار
 ۱۲۰۹ بیاراسته چار پیل سپید
 یکی بر نهاده ز پیروزه تخت
 ز دینار و ز گوهر شاهوار
 سخنهای بایسته چندی براند
 گذشته‌ست پیران بدین روی آب
 که این بدویست از انجمن
 شما را هم ایدر ببايد بدن
 مپیچید دل را ز گفتار اوی
 بر آن خوب سالار با آفرین
 هوا شد سیاه و زمین شد درشت
 به مژگان همی از جگر خون کشید
 بسان بهاران پر از رنگ و بوی
 تو گفتی عروسیست با طوق و تاج
 خورشهای زیبا و گستردنی
 فرود آمد آنجا و چندی بماند
 همه سرکشان با تیره شدند
 پذیره شدن را بر آراست کار
 سپه را همی داد یکسر نوید
 درفشنده مهدی بسان درخت

ب ۱۲۰۱ (دوم) : صفت درشت را به معنای مناسب این بیت در فرهنگها نیافتیم. نظیر این استعمال در شاهنامه چاپ مسکو ج ۴ ص ۱۴۰ ب ۴۰۰ و ج ۵ ص ۳۳۳ ب ۱۶۵۴ دیده می‌شود.

سرش ماه زرین و بومش بنفش
 ابا تخت زرین سه پیل دگر
 سپاهی بر آن سان که گفתי سپهر
 صد اسپ گرانمایه با زین زر
 سیاوش بشنید کامد سپاه
 درفش سپهدار پیران بدید
 بشد تیز و بگرفتش اندر کنار
 بدو گفت که ای پهلوان سپاه
 همه بردل اندیشه این بد نخست
 ببوسید پیران سر و پای او
 چنین گفت که ای شهریار جوان
 ستایش کنم پیش یزدان نخست
 ترا چون پدر باشد افراسیاب
 ز پیوستگان هست بیش از هزار
 تو بی کام دل هیچ دم بر مزن
 مرا گر پذیری تو با پیر سر
 برفتند هر دو بشادی بهم

ب ۱۲۲۱ (مصراع دوم): گویا می‌خواهد بگوید «مگر اینکه چنین چیزی را به خواب می‌دیدم»، اگر

بجای مگردریبت دیگری نیز دیده می‌شود: ج ۲ ص ۱۶۹ ب ۶۱۰ چاپ مسکو.

همه ره ز آوای چنگ و ریاب
 همه خاک مشکین شد از مشک و زر
 ۱۲۳۰ سیاوش چو آن دید آب از دو چشم
 که یاد آمدش بوم زاولستان
 همان شهر ایرانش آمد بیاد
 ۱۲۳۲ ز ایران دلش یاد کرد و بسوخت
 ز پیران بپیچید و پوشید روی
 بدانست کورا چه آمد بیاد
 ۱۲۳۱ به قجغارباشی فرود آمدند
 نگه کرد پیران به دیدار او
 بدو در دو چشمش همی خیره ماند
 ۱۲۳۱ بدو گفت که «ای نامور شهریار
 سه چیزست بر تو که اندر جهان
 یکی آنکه از تخمه کیقباد
 ۱۲۴۲ اود دیگر زبانی بدین راستی
 سه دیگر که گوئی که از چهر تو
 چنین داد پاسخ سیاوش بدوی
 ۱۲۱۰ خنیده به گیتی به مهر و وفا

همی خفته را سر برآمد ز خواب
 همی اسپ تازی برآورد پر
 ببارید و ز اندیشه آمد بخشم
 بیاراسته تا به کاولستان
 همی برکشید از جگر سرد باد
 بکردار آتش رخس بر فروخت
 سپهد بدید آن غم و درد او
 غمی گشت و دندان بلب بر نهاد
 نشستند و یکبار دم بر زدند
 نشست و برو یال و گفتار او
 همی هر زمان نام یزدان بخواند
 ز شاهان گیتی نوی یادگار
 کسی را نباشد ز تخم مهان
 همی از تو گیرند گوئی نژاد
 به گفتار نیکو بیاراستی
 ببارد همی بر زمین مهر تو
 که «ای پیر پاکیزه و راست گوی
 از آهرمنی دور و دور از جفا

گرایدونکه با من تو پیمان کنی
گر از بودن ایدر مرا نیکویست
وگر نیست فرمای تا بگذرم
بدوگفت پیران که « مندیش زین
مگردان دل از مهر افراسیاب
پراگنده نامش به گیتی بدیست
خرد دارد و رای و هوش بلند
مرا نیز خویشیست با او به خون
همانا براین بوم و بسر صد هزار
همم بوم و بر هست و هم گوسفند
مرا بی‌نیازیت از هر کسی
فدای تو بادا همه هر چه هست
پذیرفتم از پاك یزدان ترا
که بر تو نیاید ز بدها گزند
(۲) مگر کز تو آشوب خیزد به شهر
سیاوش بدان گفته‌ها رام شد

شناسم که پیمان من نشکنی
براین کرده خود نباید گریست
نمائی ره کشوری دیگرم ۱۲۴۸
چو اندر گذشتی ز ایران زمین
مکن هیچ گونه به رفتن شتاب
ولیکن جز اینست ، مرد ایزدیست ۱۲۵۱
بخیره نیاید به راه گزند
همش پهلوانم همش رهنمون
به فرمان من بیش باشد سوار ۱۲۵۴
هم اسپ و سلیح و کمان و کمنند
نهفته جزاین نیز هستم بسی
گرایدونکه سازی بشادی نشست ۱۲۵۷
به رای و دل هوشمندان ترا
ندانند کسی راز چرخ بلند
بیامیزی از دود تریاک زهر ۱۲۶۰
برافروخت و اندر خور جام شد

ب ۱۲۵۴ : در هفت نسخه دیگری که داریم پس از این بیت بیت دیگری آمده است بدین صورت :

چو خواهم شب و روز پیش منند

ده و دوهزار آنکه خویش منند

و مضمون این بیت در بنداری نیز هست اما از برای تکمیل متن لزومی ندارد .

ب ۱۲۶۰ (دوم) : نسخه‌ها « از دور تریاک و » دارند .

به خوردن نشستند يك با دگر
 ۱۲۶۲ برفتند با خنده و شادمان
 چنین تا رسیدند در شهر گنگ
 پیاده به کوی آمد افراسیاب
 ۱۲۶۳ سیاوش چو او را پیاده بدید
 گرفتند مر يك دگر را به بر
 ازان پس چنین گفت افراسیاب
 ۱۲۶۴ ازین پس نه آشوب خیزد نه جنگ
 برآشفت گیتی ز تور دلیر
 دو کشور سراسر پراز شور بود
 ۱۲۶۵ به تو رام گردد زمانه کنون
 کنون شهر توران ترا بنده اند
 مرا چیز با جان همی پیش تست
 ۱۲۶۶ سیاوش برو آفرین کرد سخت
 سپاس از خدای جهان آفرین
 سپهدار دست سیاوش به دست
 ۱۲۶۷ به روی سیاوش نگه کرد و گفت
 نه زین گونه مردم بود در جهان
 ازان پس به پیران چنین گفت رد
 ۱۲۶۸
 سیاوش پسر گشت و پیران پدر
 به ره برنجستند جائی زمان
 کزان بود خرّم سرای درنگ
 از ایوان میان بسته و پرشتاب
 فرود آمد از اسپ و پیشش دوید
 بسی بوس دادند بر چشم و سر
 که «گردان جهان اندرآمد به خواب
 به آبش خور آیند میش و پلنگ
 کنون روی گیتی شد از جنگ سیر
 جهان را دل از آشتی کور بود
 برآساید از جنگ و ز جوش خون
 همه دل به مهر تو آگنده اند
 سپهد به جان و به تن خویش تست»
 که «از گوهر تو مگرداد بخت
 کزویست آرام و پرخاش و کین»
 بیامد به تخت مهی بر نشست
 که «این را به گیتی کسی نیست جفت
 چنین روی و بالا و فرّ مهان»
 که «کاووس تندست و اندک خرد

- که بشکبید از روی چونین پسر
 مرا دیده از خوب دیدار او
 که فرزند باشد کسی را چنین
 از ایوانها پس یکی برگزید
 یکی تخت زرین نهادند پیش
 به دیبای چینی بیاراستند
 بفرمود پس تا رود سوی کاخ
 سیاوش چو در پیش ایوان رسید
 بیامد بر آن تخت زر بر نشست
 چو خوان سپید بیاراستند
 ز هرگونه‌ای رفت بر خوان سخن
 چو از خوان سالار برخاستند
 برفتند با رود رامشگران
 بدو داد جان و دل افراسیاب
 همی خورد می تا جهان تیره شد
 سیاوش به ایوان خرامید شاد
 *بدان شب هم اندر بفرمود شاه
 چنین گفت با شیده افراسیاب
 ب ۱۲۹۷ : درقا نیست ، و مطلب با بودن این بیت مغشوش می‌شود ، و ممکنست بی‌تی الحاقی بوده باشد .
- چنین برز و بالا و چندین هنر ۱۳۸۱
 بمانده‌ست ، دل خیره از کار او
 دو دیده بگرداند اندر زمین «
 همه کاخ زربفتها گسترید ۱۳۸۴
 همه پایه‌ها چون سر گاو میش
 فراوان پرستندگان خواستند
 بباشد بکام و نشیند فراخ ۱۳۸۷
 سر طاق ایوان به کیوان رسید
 هشیوار جان اندر اندیشه بست
 کس آمد سیاوش را خواستند ۱۳۹۰
 همه شادمانی فگنندند بُن
 نشستن گه می بیاراستند
 به باده نشستند یکسر سران ۱۳۹۳
 همی بی سیاوش نیامدش خواب
 سر میگساران ز می خیره شد
 به مستی ز ایران نیامدش یاد ۱۳۹۶
 بدان کس که بودند بر بزمگاه
 که «چون سر بر آرد سیاوش ز خواب

۱۲۹۹ تو با پهلوانان و خویشان من کسی کو بود مهتر انجمن
 بشبگیر با هدیه و با غلام گرانمایه اسپان زرین ستام
 ز لشکر همی هرکسی با نثار ز دینار و ز گوهر شاهوار
 ۱۳۰۲ از این گونه پیش سیاوش روید هشیوار و بیدار و خامش روید
 فراوان سپهد فرستاد چیز بدین گونه يك هفته بگذشت نیز

شبی با سیاوش چنین گفت شاه که « فردا بسازیم هردو پگاه
 ۱۳۰۰ که باگوی و چوگان به میدان شویم زمانی بتازیم و خندان شویم
 ز هرکس شنیدم که چوگان تو نبینند گردان به میدان تو
 تو فرزند مائی و زیبای گاه تو تاج کیائی و پشت سپاه
 ۱۳۰۸ بدو گفت « شاها انوشه بدی روان را به دیدار توشه بدی
 همی از تو جویند شاهان هنر که یابد به هرکار بر تو گذر؟
 مرا روز روشن به دیدار تست همی از تو خواهم بدو نیک جست »

هنر نمودن سیاوش پیش افراسیاب

۱۳۱۱ بشبگیر ترکان به میدان شدند گرازان و تازان و خندان شدند
 چنین گفت پس شاه ترکان بدوی که « یاران گزینیم در زخم گوی
 تو باشی بدان روی و زین روی من به دو نیم هم زین نشان انجمن »

سیاوش بدو گفت که «ای شهریار
 برابر نیارم زدن با تو گوی
 چو هستم سزاوار یار تو
 سپهد ز گفتار او شاد شد
 «به جان و سر شاه کاووس» گفت
 هنر کن به پیش سواران پدید
 کنند آفرین بر تو مردان من
 سیاوش بدو گفت «فرمان تراست
 سپهد گزین کرد گلباد را
 چو پیران و نستین جنگجوی
 بنزد سیاوش فرستاد یار
 دگر اندریمان سوار دلیر
 سیاوش چنین گفت که «ای ناخجوی
 همه یار شاهند و تنها منم
 گر ایدونکه فرمان دهد شهریار
 مرا یار باشند بر زخم گوی
 سپهد چو بشنید زو داستان
 سیاوش از ایرانیان هفت مرد

کجا باشدم دست و چوگان بکار ۱۳۱۴؟
 به میدان هم آورد دیگر بجوی
 براین پهن میدان سوار تو
 سخن گفتن هرکسی باد شد ۱۳۱۷
 که «با من تو باشی هم آورد و جفت
 بدان تا نگویند کو بد گزید
 شکفته شود روی خندان من» ۱۳۲۰
 سواران و میدان و چوگان تراست
 چو گرسیوز و جهن پولاد را
 چو هومان که بردارد از آب گوی ۳۱۲۳
 چو روئین و چون شیده نامدار
 چو اوخواست مرد افکن نره شیر
 از ایشان که یارد شدن پیش گوی ۱۳۲۶؟
 نگهبان چوگان يك تا منم
 بیارم به میدان ز ایران سوار
 بر آن سان که آئین بود بردو روی ۱۳۲۹
 بر آن داستان گشت همدانستان
 گزین کرد شایسته کار کرد

۱۳۲۲ خروش تبیره ز میدان بخواست
 از آوای صنج و دم کَرَنای
 سیاوش برانگیخت اسپر نبرد
 ۱۳۲۵ بزد هم چنان چون به میدان رسید
 بفرمود پس شهریار بلند
 سیاوش بر آن گوی برداد بوس
 ۱۳۲۸ سیاوش به اسپ دگر بر نشست
 ازان پس به چوگان برو کار کرد
 ز چوگان او گوی شد ناپدید
 ۱۳۳۱ از آن گوی خندان شد افراسیاب
 بآواز گفتند «هرگز سوار
 ز میدان به يك سو نهادند گاه
 ۱۳۳۱ سیاوش بنشست با او به تخت
 به لشکر چنین گفت پس نامجوی
 همی ساختند آن دو لشکر نبرد
 ۱۳۳۷ چو ترکان بتندی بیاراستند
 ربودند ایرانیان گوی پیش
 سیاوش غمی گشت ز ایرانیان
 ۱۳۰۰ که «میدان بازیست گر کار زار

همی خاک با آسمان گشت راست
 تو گفتی بجنبید میدان ز جای
 چو گوی اندر آمد به پیشش بگرد
 بر آن سان که از چشم شد ناپدید
 که گوئی به نزد سیاوش برند
 برآمد خروشیدن نای و کوس
 بینداخت آن گوی خسرو به دست
 چنان شد که با ماه دیدار کرد
 تو گفتی سپهرش همی برکشید
 سر نامداران برآمد ز خواب
 ندیدیم برزین چنین نامدار
 بیامد نشست از بر گاه شاه
 به دیدار او شاد شد شاه سخت
 که «میدان شمارا و چوگان و گوی»
 برآمد همی تا به خورشید گرد
 همی بردن گوی را خواستند
 بماندند ترکان ز کردار خویش
 سخن گفت بر پهلوانی زبان
 براین گردش و بخشش روزگار؟

چو میدان سرآید بتابید روی
سواران عنانها کشیدند نرم
یکی گوی ترکان بینداختند
سپهبد چو آواز ترکان شنود
چنین گفت پس شاه توران سپاه
که : اورا زگیتی کسی نیست جفت
سیاوش چو گفتار مهتر شنید
سپهبد کمان خواست تا بنگرد
کمان را نگه کرد و خیره بماند
به گرسیوز تیغ زن داد مه
بکشید تا برزه آرد کمان
ازو شاه بستد به زانو نشست
به زه کرد و خندان چنین گفت شاه
مرا نیز گاه جوانسی کمان
به توران و ایران کس این را به چنگ
برو یال و کتف سیاوش جز این
نشانی نهادند بر اسپریس

بدیشان سپارید يك بار گوی
نکردند زان پس کسی اسپ گرم
بکردار آتش همی تاختند ۱۳۰۳
بدانست کان پهلووانی چه بود
که « گفته ست با من یکی نیک خواه
به تیرو کمان چون گشاید دو سفت » ۱۳۰۶
ز قُربان کمان کپی برکشید
یکی برگراید که فرمان برد
بسی آفرین کیانی بخواند ۱۳۰۹
که « خانه بمال و در آور به زه »
نیامد برو چیره ، شد بد گمان
بمالید خانه ی کمان را به دست ۱۳۱۲
که « اینت کمانی چو باید براه
چنین بود و اکنون دگر شد زمان
نیارد گرفتن به هنگام جنگ ۱۳۱۰
نخواهد کمان نیز بردشت کین »
سیاوش نکرد ایچ با کس مکیس

ب ۱۳۱۷ (دوم) : میکیس به کسریم، ممال میکاس عربی است که به معنی چانه زدن استعمال شده است.
شاید مراد شاعر این بوده است که سیاوش در باب جزئیات شرایط نشانه منتگیری نکرد و
چیزی نگفت .

۱۳۶۸ نشست از بر باد پای چو دیو برافشارد ران و برآمد غریو
 یکی تیر زد بر میان نشان نهاده بدو چشم گردنکشان
 خدنگی دگر باره با چار پر بینداخت از باد و بگشاد بر
 ۱۳۷۱ نشانه دوباره به يك تاختن مغربل بکرد اندر انداختن
 عنان را بپیچید بر دست راست بزد بار دیگر بر آن سو که خواست
 کمان را بزه بر به بازو فگند بیامد بر شهریار بلند
 ۱۳۷۶ فرود آمد و شاه بر پای خاست برو آفرین ز آفریننده خواست
 وز آن جایگه سوی کاخ بلند برفتند شادان دل و ارجمند
 نشستند خوان و می آراستند کسی کو سزا بود بنشاستند
 ۱۳۷۷ می چند خوردند و گشتند شاد بنام سیاوش کردند یاد
 به خوان بر یکی خلعت آراست شاه از اسپ و ستام و ز تخت و کلاه
 همان دست زر جامه نابرید که اندر جهان پیش از آن کس ندید
 ۱۳۸۰ از دینار و ز بدره های درم ز یاقوت و پیروزه و بیش و کم
 پرستار بسیار و چندی غلام یکی پر ز یاقوت رخشنده جام
 بفرمود تا خواسته بشمرند همه سوی کاخ سیاوش برنند
 ۱۳۸۳ از هر که ش به توران زمین خویش بود ورا مهربانی برو بیش بود

ب ۱۳۷۰ (دوم) : از مثالهای متعددی که در خود شاهنامه دیده شده است ، معلوم می شود « از باد »
 به معنای بشتاب و بتندی و بزودی بکاررفته است . در گرشاسپ نامه ص ۴۸ نیز آمده است :
 بزد بر کربندش از باد چنگک .

به خویشان چنین گفت که «ورا همه
 بدان شاه زاده چنین گفت شاه
 گرانی که دل شاد و خرم کنیم
 بدو گفت «هر گه که رای آیدت
 برفتند روزی به نخچیرگاه
 سپاهی ز هرگونه با او برفت
 سیاوش به دشت اندرون گور دید
 سبک شد عنان و گران شد رکیب
 یکی را به شمشیر زد به دو نیم
 به یک جو ز دیگر گران تر نبود
 بگفتند یکسر همه انجمن
 باآواز گفتند یک با دگر
 سر سروران اندر آمد به ننگ
 سیاوش همیدون به نخچیر گور
 به غار و به کوه و به هامون بتاخت
 به هر جایگه بر یکی توده کرد
 وز آن جایگه سوی ایوان شاه
 شما خیل باشید هم چون رمه «
 که «یک روز با من به نخچیرگاه
 روان را به نخچیر بی غم کنیم» ۱۳۸۱
 بران سو که دل رهنای آیدت «
 همی رفت با یوز و با باز شاه
 از ایران و توران به نخچیر تفت ۱۳۸۹
 چو باد از میان سپه بر دمید
 همی تاخت اندر فراز و نشیب
 دو دستش ترازو بد و گور سیم ۱۳۹۲
 نظاره شد آن لشکر شاه زود
 که «اینست سرافراز و شمشیر زن!»
 که «مارا بد آمد ز ایران به سر ۱۳۹۰
 سزد گر بسازیم با شاه جنگ «
 همی تاخت وافگند در دشت گور (؟)
 به شمشیر و تیر و به نیزه بیاخت ۱۳۹۸
 سپه را ز نخچیر آسوده کرد
 همه شاد دل بر گرفتند راه

ب ۱۳۹۷: همین صورت دریم آمده است، نسخه بدها هیچ یک جز مب آنرا ندارد. ضبط مب مثل
 چاپ کلکته در قافیه مصراع دوم «شور» است. شاید در مصراع اول «بور» درست باشد.

۱۴۰۱ سپید چه شادان چه بودی دژم بجز با سیاوش نبودی بهم
 زجهن و زگرسیوز و هرکه بود به کس راز نگشاد و شادان نبود
 مگر با سیاوش بدی روز و شب ازو برگشادی به خنده دولب
 ۱۴۰۲ براین گونه يك سال بگذاشتند غم و شادمانی بهم داشتند

پیوند کردن سیاوش با پیران ویسه

سیاوش یکی روز و پیران بهم نشستند و گفتند هر بیش و کم
 بدو گفت پیران که «زاین بوم و بر چنانی که باشد کسی برگذر
 ۱۴۰۷ بدین مهربانی که برتست شاه بنام تو خسپد به آرامگاه
 چنان دان که خرم بهارش توی نگارش توی غمگسارش توی
 بزرگی و فرزند کاوس شاه سر از بس هنرها رسیده به ماه
 ۱۴۱۰ پدر پیرسر شد تو برنادلی نگر سر ز تاج کی نگسلی
 به ایران و توران توی شهریار ز شاهان یکی پرهنر یادگار
 بنه دل براین بوم و جائی بساز چنان چون بود در خور کام و ناز
 ۱۴۱۳ انبینمت پیوسته خون کسی کجا داری مهر بر تو بسی
 برادر نداری نه خواهر نه زن چو شاخ گلی برکنار چمن

ب ۱۴۰۲ : بر حسب قواعد علم قافیه بود و نبود در دو مصراع با هم قافیه شدنی نیست . ولی در همه نسخ

همین طور است و شاید فردوسی این اندازه سختگیری و تقید نداشته است .

یکی زن نگه کن سزاوار خویش
 پس از مرگ کاووس ایران تراست
 پس پرده شهریار جهان
 اگر ماه را دیده بودی سیاه
 سه اندر شبستان گرسیوزاند
 نیره‌ی فریدون و فرزند شاه
 ولیکن ترا آن سزاوارتر
 پس پرده من چهارند خرد
 از ایشان جریره‌ست مهتر به سال
 یکی دختری هست آراسته
 نخواهد کسی را که آن رای نیست
 *ز خوبان جریره‌ست انباز تو
 اگر رای باشد ترا بنده‌ایست
 سیاوش بدو گفت «دارم سپاس
 گر او باشدم نازش جان و تن
 سپاسی نهی زین همی بر سرم
 پس آنگاه پیران ز نزدیک اوی
 چو پیران ز پیش سیاوش برفت
 بدو گفت «کار جریره بساز
 از ایران منه درد و تیار پیش
 همان تاج و تخت دلیران تراست»^{۱۴۱۶}
 سه ماهست با زیور اندر نهان
 از ایشان نه برداشتی چشم ماه
 که از مام و ز باب با پروزانند»^{۱۴۱۹}
 که هم جاه دارند و هم تاج و گاه
 که از دامن شاه جوئی گهر
 چو باید ترا بنده باید شمرد»^{۱۴۲۲}
 که از خوب رویان ندارد همال
 چو ماه درخشنده با خواسته
 بجز چهر شاهش دل آرای نیست»^{۱۴۲۵}
 بود روز رخشنده دمساز تو
 به پیش تو اندر پرستنده‌ایست «
 مرا خود ز فرزند برتر شناس»^{۱۴۲۸}
 نخواهم جز او کس از این انجمن
 که تا زنده‌ام حق آن نسپریم «
 سوی خانه خویش بنهاد روی»^{۱۴۳۱}
 به نزدیک گلشهر تازید و تفت
 به فر سیاوش خسرو بناز

۱۴۲۴ چگونه نباشیم امروز شاد
 بی‌آورد گلشهر دخترش را
 به دیبا و دینار و درّ و درم
 ۱۴۲۷ بی‌آراست او را چو خرّم بهار
 مراورا بپیوست با شاه نو
 ندانست کس گنج او را شمار
 ۱۴۳۰ سیاوش چو روی جریره بدید
 همی بود با او شب و روز شاد

*

برین نیز چندی بگردید چرخ
 ۱۴۳۳ او را هرزمان پیش افراسیاب
 یکی روز پیران به پّه روزگار
 تو دانی که سالار توران سپاه
 ۱۴۳۶ شب و روز روشن روانش توی
 چو با او تو پیوسته خون شوی
 بباشد امیدش به تو استوار
 ۱۴۳۹ اگر چند فرزند من خویش تست
 فری گیس مهتر ز خوبان اوی
 به بالا ز سرو سهی برترست
 سیاوش را بد ز نیکیش برخ
 فزون تر بدی حشمت و جاه و آب
 سیاوش را گفت که ای نامدار
 ز اوج فلک بر فرازد کلاه
 دل و هوش و توش و توانش توی
 از این پایه هر دم بافزون شوی
 که خواهی بدن پیش او پایدار
 مرا غم ز بهر کم و بیش تست
 نبینی به گیتی چنان موی و روی
 ز مشک سیه بر سرش افسرست

- هنرها و دانش ز اندازه بیش
از افراسیاب ار بخواهی رواست
شود شاه پرمایه پیوند تو
چو فرمان دمی من بگویم بدوی
سیاوش به پیران نگه کرد و گفت
اگر آسمانی چنین است رای
اگر من به ایران نخواهم رسید
چو دستان که پروردگار منست
چو بهرام و چون زنگه شاوران
چو از روی ایشان ببايد برید
پدر باش و این کسندخداي بساز
اگر بخت باشد مرا نيك خواه
همی گفت و مژگان پراز آب کرد
بدوگفت پیران که « با روزگار
نیابی گذر تو ز گردان سپهر
به ایران اگر دوستان داشتی
نشست و نشانت کنون ایدرست
بگفت این و برخاست از پیش او
بشادی بشد تا به درگاه شاه
- خرد را پرستار دارد به پیش ۱۴۰۲
چنو بت به کشمیر و کابل کجاست ؟
درفشان شود فرّ و اورند تو
بجویم بدین نزد او آب روی ۱۴۰۰
که « فرمان یزدان نشاید نهفت
مرا با سپهر روان نیست پای
نخواهم همی روی کاووس دید ۱۴۰۸
تهمتن که روشن بهار منست
جزاین نامداران گنداوران
به توران همی جای باید گزید ۱۴۶۱
مگو این سخن با زمین جز به راز
همانا دهد ره به پیوند شاه «
همی برزد اندر میان بادِ سرد ۱۴۶۴
نسازد خردیافته کارزار
کزویست آرام و پرخاش و مهر
به توران سپردی و بگذاشتی ۱۴۶۷
سر تخت ایران به دست اندرست «
چو آگاه گشت از کم و بیش او
فرود آمد و برگشادند راه ۱۴۷۰

همی بود بر پیش او يك زمان
 که « چندین چه باشی به پیشم به پای؟
 ۱۴۷۲ سپاه و در گنج من پیش تست
 کسی کو به زندان و بند منست
 ز خشم و ز بند من آزاد گشت
 ۱۴۷۶ از بسیار و اندک چه باید؟ بخواه
 خردمند پاسخ چنین داد باز
 مرا خواسته هست و گنج و سپاه
 ۱۴۷۹ از بهر سیاوش پیامی دراز
 مرا گفت: با شاه ترکان بگوی
 بپروردم چون پدر در کنار
 ۱۴۸۲ کتون هم چنین کدخدائی بساز
 پس پرده تو یکی دخترست
 فری گیس خواند همی مادرش
 ۱۴۸۰ پراندیشه شد جان افراسیاب
 که « من گفته ام پیش ازین داستان
 چنین گفت با من یکی هوشمند
 ۱۴۸۸ که: ای دایه بچه شیر نر

ب ۱۴۸۷ (مصراع دوم): بقیه نسخ مصراع را چنین آورده اند: که جانش خرد بود و رایش بلند.

و دیگر که از پیش گنداوران
شمار ستاره به پیش پدر
کزاین دو نژاده یکی شهریار
به توران نماند برو بوم و رُست
کنون باورم شد که او این بگفت
چرا کشت باید درختی به دست
ز کاووس و ز تخم افراسیاب
ندانم به توران گراید به مهر
چرا برگان زهر باید چشید؟
بدوگفت پیران که «ای شهریار
کسی کز نژاد سیاوش بود
به گفت ستاره شمر مگرو ایچ
کزاین دو نژاده یکی نامور
به ایران و توران بود شهریار
و گرزین نشان راز دارد سپهر
بخواهد بدن بی گمان بودنسی
نگه کن که این کار فرخ بود

ز کار ستاره شمر بخردان
همی راندندی همه در بدر
بباید بگيرد جهان در کنار؟
کلاه من اندازد از کین نخست
که گردون گردان چه دارد نهفت
که بارش بود زهر و بیخس کبست؟
چو آتش بود تیز یا موج آب
وگر سوی ایران کند پاك چهر
دُم مار خیره نباید گزید؟
دلت را بدین کار نمگین مدار
خردمند و بیدار و خامش بود
خرد گيرو کار سیاوش پسچ؟
بر آرد به خورشید تابنده سر
دو کشور برآساید از کارزار
نیفزایدش هم به اندیشه مهر؟
نکاهد به پرهیز افزودنسی
ز بخت آنچه پرسند پاسخ بود

ب ۱۴۸۹ : قافیه این بیت معیوب بنظری رسد ولی تبدیل آن را یکی از وجوهی که از دو نسخه دیگر بدست می آید جایز ندانستیم . م ب دارد : « و دیگر که از پیر سر موبدان » .

۱۰۰۶ از تخم فریدون و ز کیقباد
 فروزنده تر زین نباشد نژاد
 به پیران چنین گفت پس شهریار
 که «رای تو بر بد نیاید بکار
 به فرمان و رای تو کردم سخن
 برو هر چه باید بخوبی بکن»
 ۱۰۰۹ دو تا گشت پیران و بردش نماز
 بسی آفرین کرد و برگشت باز
 بنزد سیاوش خرامید زود
 برو بر شمرد آن کجا رفته بود
 نشستند شادان دل آن شب بهم
 به باده بشتند جان را ز غم

پیوند کردن سیاوش با افراسیاب

۱۰۱۲ چو خورشید از چرخ گردنده سر
 بر آورد برسان زرین سپر
 سپهدار پیران میان را ببست
 یکی باره تیز رو بر نشست
 به کاخ سیاوش بنهاد روی
 بسی آفرین خواند بر فرّ اوی
 ۱۰۱۰ بدو گفت که «امروز بر ساز کار
 به مهمانی دختر شهریار
 چو فرمان دهی من سزاوار او
 میان را ببندم پی کار او»
 سیاوش را دل پر آزرم بود
 ز پیران رخانش پر از شرم بود
 ۱۰۱۸ بدو گفت «رو هر چه باید بساز
 تو دانی که از تو مرا نیست راز»
 چو بشنید پیران سوی خانه رفت
 دل و جان ببست اندر آن کار و تفت
 در خانه جامه نابرید
 به گلشهر بسپرد پیران کلید
 ۱۰۲۱ کجا بود کدبانوی پهلوان
 ستوده زنی بود روشن روان

به گنج اندرون آنچه بد نامدار
 زبرجد طبقها و پیروزه جام
 دو افسر پر از گوهر شاهوار
 ز گستردنیها شتروار شست
 گزیده ز زر بفت چینی هزار
 پر از نافه مشک و پر عود خام
 دو یاره ، یکی طوق و دو گوشواره^{۱۰۲۴}
 ز زر بفت پوشیدنیها سه دست
 برو بافته چند گونه گهر
 طبقها و از جامه پارسی^{۱۰۲۷}
 سه نعلین زرین زبرجد نگار
 ز خویشان نزدیک صد نیک خواه
 پرستار با جام زرین دو شست
 همان صد طبق مشک و صد زعفران
 به زرین عماری و دیبا جلیل
 بیاورد بانو ز بهر نثار
 بنزد فری گیس بردند چیز
 وز آن روی پیران و افراسیاب
 به يك هفته بر مرغ و ماهی نخفت
 زمین باغ گشت از کران تا کران
 ز شادی و آوای رامشگران
 نیامد سر يك تن اندر نهفت^{۱۰۳۱}

ب ۱۰۳۲ : برای جلیل به ب ۵۷۱ داستان رستم و سهراب و تعلیق بران مراجعه شود .

ب ۱۰۳۴ : در متن ب «روان» آمده و اگر چه امکان صحت آن هست بیشتر احتمال داده می شود که «زوان»
 یعنی زبان درست باشد که در همه نسخ دیگر آمده است ، توضیح در فرهنگ لغات داده خواهد شد .

به پیوستگی بر گوا ساختند
 ۱۰۳۹ پیامی فرستاد پیران چو دود
 هم امشب به کاخ سیاوش رود
 چو بانوی بشنید پیغام اوی
 ۱۰۴۲ زمین را ببوسید گلشهر و گفت
 هم امشب بیاید شدن نزد شاه
 بیامد فری گیس چون ماه نو
 ۱۰۴۰ بدین کار بگذشت يك هفته نیز
 از اسپان تازی و ز گوسفند
 ز دینار و ز بدره های درم
 ۱۰۴۸ اوزاین مرز تا پیش دریای چین
 * به فرسنگ صد بود بالای او
 نوشتند منشور بر پرنیان
 ۱۰۰۱ به خان سیاوش فرستاد شاه
 ازان پس بیاراست میدان سور
 به میخوان و خوالیگران یافتی
 ۱۰۰۰ ابردی و رفتی سوی خان خویش
 در بسته زندانها برگشاد

چو زین عهد و پیمان برداختند
 به گلشهر گفتا « فری گیس زود
 خردمند و بیدار و خامش رود »
 بسوی فری گیس بنهاد روی
 که « خورشید را گشت ناهید جفت
 بیاراستن گاه او را به ماه »
 بنزدیک آن تاجور شاه نو
 سپهبد بیاراست بسیار چیز
 همان جوشن و خود و تیغ و کمند
 ز پوشیدنیا و از بیش و کم
 همی نام بردند شهر و زمین
 نشایست پیمود پهنای او
 همه پادشاهی به رسم کیان
 یکی تخت زرین و زرین کلاه
 هر آن کس که رفتی ز نزدیک و دور
 بخوردی و هر چند بر تافتی
 بدی شاد يك هفته مهان خویش
 ازو شادمان بخت و او نیز شاد

به هشتم سیاوش بیامد پگاه
گرفتند هردو برو آفرین
همیشه ترا جاودان باد روز
وز آن جایگه بازگشتند شاد

۱۰۰۷
ای مهر و شهریار زمین
بشادی و بدخواه را پشت کوز
بسی از جهاندار کردند یاد

چنین نیز يك سال گردان سپهر
فرستاده آمد ز نزدیک شاه
که «پرسد می شاه را شهریار
بود که ت ز من دل بگیرد می
از ایدر ترا داده ام تا به چین
به شهری که آرام و رای آیدت
بشادی بباش و بنیکی بمان
سیاوش ز گفتار او گشت شاد
سلیح و سپاه و نگین و کلاه
فسراوان عماری بیاراستند
فری گیس را در عماری نشاند
ازو باز نگست پیران گرد
بشادی برفتند سوی ختن
که سالار پیران از آن شهر بود

۱۰۶۰
همی گشت بیدار بر داد و مهر
بنزد سیاوش یکی نیک خواه
همی گوید : ای مهر نامدار
وز این برنشتن گزیرد می
یکی گرد بر گرد و بنگر زمین
همان آرزوها بجای آیدت
ز خوبی مپرداز دل يك زمان
بزد نای و کوس و بُنه بر نهاد
ببردند زین گونه با او به راه
پس پرده خوبان بپراستند
بُنه بر نهاد و سپه را براند
بُنه بر نهاد و سپه را ببرد
همه نامداران شدند انجمن
که از بد گمانیش بی بهر بود

۱۰۶۲
۱۰۶۶
۱۰۶۹
۱۰۷۲

همی بود يك ماه مهان او
 ۱۰۷۰ از خوردن نیاسود يك روز شاه
 سر ماه برخاست آوای کوس
 بیامد سوی پادشاهی خویش
 ۱۰۷۸ بر آن مرزو بوم اندر آگه شدند
 بشادی دل از جای برخاستند
 از آن پادشاهی خروشی بخاست
 ۱۰۸۱ از بس رامش و ناله کَرّ نای
 به جای رسیدند کآباد بود
 به يك روی دریا و يك روی کوه
 ۱۰۸۴ درختان بسیار و آب روان
 سیاوش به پیران سخن برگشاد
 بسازم من ایدر یکی خوب جای
 ۱۰۸۷ بر آرم یکی شارستان فراخ
 نشستن گهی بر فرازم به ماه
 بدو گفتم پیران که « ای خوب رای
 ۱۰۹۰ چو فرمان دهد من بر آن سان که خواست
 نخواهم که باشد مرا بوم و گنج
 بر آن سر چنین بود پیمان او
 گهی رود و می گاه نخچیر گاه
 بر آن گه که خیزد خروش خروس
 سپاه از پس پشت و پیران ز پیش
 بزرگان به راه شهنشه شدند
 جهانی بآئین بیساراستند
 تو گفتمی زمین گشت با چرخ راست
 تو گفتمی بجنبد همی دل ز جای
 یکی خوب فرخنده بنیاد بود
 برو بر ز نخچیر گشته گروه
 همی شد دل سال خورده جوان
 که « اینت برو بوم فرخ نهاد
 که باشد به شادی مرا رهنمای
 فراوان کنم اندرو باغ و کاخ
 چنان چون بود در خور تاج و گاه »
 بران رو که اندیشه آرد بجای
 بر آرم یکی جای تا ماه راست
 زمان و زمین از تو دارم سپنج

یکی شارستان سازم ایدر فراخ
 سیاوش بدوگفت که «ای بختیار
 مرا گنج و خوبی همه زان تست
 یکی شهر سازم بدین جای من
 از آن بوم خرّم چو گشتند باز
 از اخترشناسان بپرسید شاه
 ازو فرّ و بختم بسامان بود
 بگفتند یکسر به شاه گزین
 از اخترشناسان برآورد خشم
 کجا گفته بودند با او ز پیش
 سرانجام چون گرددت روزگار
 عنان تگاور همی داشت نرم
 بدوگفت پیران که «ای شهریار
 چنین داد پاسخ که «چرخ بلند
 که هرچند گردآورم خواسته
 بفرجام یکسر به دشمن رسد
 فراوان بدو اندر ایوان و کاخ
 درخت بزرگی نو آری ببار ۱۰۹۳
 به هر جای رنج تو بینم نخست
 که خیره بماند دل انجمن
 سیاوش همی بود با دل براز ۱۰۹۶
 که «گرسازم ایدر یکی جایگاه
 وگر کار با جنگ سازان بود؟
 که «بس نیست فرخنده بنیاد این ۱۰۹۹
 دلش گشت پر درد و پر آب چشم
 که «چون بگذرد چرخ بر کارخویش
 به زشتی شود بخت آموزگار ۱۱۰۲
 همی ریخت از دیدگان آب گرم
 چه بود که گشتی چنین سوکوار؟
 دلم کرد پردرد و جانم نژند ۱۱۰۰
 هم از گنج و هم تاج آراسته
 بدی بد بود مرگ بر تن رسد

ب ۱۵۹۲ تقریباً تکرار همان ۱۵۸۶ است که گفتار سیاوش بود. در سه نسخه از نسخه‌ها این بیت نیست.

ب ۱۶۰۷ (دوم) : معنی زیاد روشن نیست؛ «بدی بد بود» را آیا می‌توان «بدی بر بود» خوانند بدین

معنی که «ثمره آن بدی است»، یا آنکه بد دوم را صفت بدی دانست؟

- * ۱۶۰۸ بجای آن حکیمان و دانندگان؟ همان رنج بُردار خوانندگان؟
 * بجای آن سر تاج شاهنشهان؟ بجای آن دلاور گرامی مهان؟
 * بجای آن بتانی پر از ناز و شرم؟ سخن گفتن خوب و آوای نرم؟
 * ۱۶۱۱ بجای آنکه برکوه بودش کنام ریمده ز آرام و ز کام و نام؟
 * چو گیتی تهی ماند از راستان تو ایدر به بودن مزین داستان

صفت گنگ دژ سیاوش به تر کستان

- * ز خاکیم و باید شدن زیر خاک همه جای ترس است و تیار و باک
 * ۱۶۱۴ تو رقی و گیتی بماند دراز کسی آشکارا نداند ز راز
 * جهان سر بسر عبرت و حکمتست چرا زو همه بهر من غفلتست
 * چو شد سال برشت و شش چاره جوی ز بیشی و ز رنج بر تاب روی
 * ۱۶۱۷ تو چنگ فزونی زدی بر جهان گذشتند بر تو بسی همرهان
 * چو زان نامداران جهان شد تهی تو تاج فزونی چرا بر نهی
 * نباشی بدین گفته همدستان یکی شو بخوان نامه باستان
 * ۱۶۲۰ کز ایشان جهان یکسر آباد بود بدان گه که اندر جهان داد بود

آغاز داستان

- * زمن بشنو از گنگ دژ داستان بدین داستان باش همدستان
 * که چون گنگ دژ در جهان جای نیست بدان سان زمینی دل آرای نیست

ب ۱۶۰۸ : بعد از ب ۱۶۰۷ ب ۱۶۶۳ خوانده شود که دنباله این مضمون سیاوش است ، و همه ابیات ۱۶۰۸ تا ۱۶۶۲ معترضه الحاقی است ، ولو اینکه برخی از ابیات اصیل و متعلق به جایهای دیگر باشد .
 سه نسخه ما این ابیات را ندارند .

- * که آن را سیاوش بر آورده بود
 * به یک ماه زان روی دریای چین
 * بیابان بیاید چو دریا گلشت
 * کزین بگذری بینی آباد شهر
 * ازان پس یکی کوه بینی بلند
 * مر این کوه را گنگک دژ در میان
 * چو فرسنگ صد کرده بدگرد کوه
 * زهر سو که پونی بدو راه نیست
 * بدین کوه بینی دو فرسنگ تنگ
 * بدین چند فرسنگ اگر پنج مرد
 * نیاید برایشان گذر صد هزار
 * چو زین بگذری شهر بینی فراخ
 * همه شهر گرمابه و رود و جوی
 * همه کوه نخچیر و آهو به دشت
 * تدروان و طاووس و کبک دری
 * نه گرماش گرم و نه سرماش سرد
 * نینی بدان شهر بیمار کس
 * همه آنها روشن و خوش گوار
 * درازی و پنهان سی بار سی
 * یک و نیم فرسنگ بالای کوه
 * وز آن روی هامونی آید پدید
 * همه گلشن و باغ و ایوان بود
 * بشد پور کاووس و آتجای دید
 * تن خویش را نامبردار کرد
 * ز سنگ و ز گچ بود و چندی رنحام
- بسی اندرو رنجها برده بسود ۱۶۲۳
 که بی نام بود آن زمان و زمین
 بینی یکی پهن بی آب دشت
 کز آن شهرها بر توان داشت بهر ۱۶۲۶
 که بالای او برتر از چون و چند
 بدان کهت ز دانش نیاید زیان
 ز بالای او چشم گدرد ستوه ۱۶۲۹
 همه گرد بر گرد او در یکیت
 از این روی و زان روی دیوار سنگ
 باشد به راه از پی کار کرد ۱۶۳۲
 زره دار و برگستان و سوار
 همه گلشن و باغ و ایوان و کاخ
 بهر برزی آتش و رنگ و بوی ۱۶۳۵
 چو این شهر بینی نشاید گلشت
 بیابی چو از کوهها بگنری
 همه جای شادی و آرام و خورد ۱۶۳۸
 یکی بوستان بهشتت بس
 همیشه بر و بوم او چون بهار
 بود گر بیپایدش پارسی ۱۶۴۱
 که از رفتش مرد گدرد ستوه
 کزان خویر جابها کس ندید
 کهش ایوانها سر به کیوان بود ۱۶۴۴
 مر آن را ز ایران همی برگزید
 فزونی یکی نیز دیوار کرد
 وزان جوهری کهش ندانیم نام ۱۶۴۷

- * دو صد رش فزونست بالای او
 * که آن را کسی تا نبیند به چشم
 * ۱۶۰۰ نیاید برو منجنیق و نه تیر
 * ز تیغش دو فرسنگ تا بوم خاک
 * نبیند زین دیده بر تیغ کوه
 * ۱۶۰۳ بدان آفرین کان چنان آفرید
 * نه بایست یار و نه آموزگار
 * جز او را میدان کردگار جهان
 * ۱۶۰۶ به پیغمبرش برکنیم آفرین
 * مرا فر نیکی دهش یار بود
 * بر این سان یکی شارستان ساختم
 * ۱۶۰۹ کون ای خردمند بیدار دل
 * چه بندی دل اندر سرای سپنج؟
 * که از رنج دیگر کسی برخوردار
 * ۱۶۱۲ چو خرم بود جای آراسته
 * نباشد مرا بودن ایدر بسی
 * نه من شاد باشم نه فرزند من
 * ۱۶۱۰ نباشد مرا زندگانی دراز
 * شود تخت من گاه افراسیاب
 * چنین است رای سپهر بلند
 * ۱۶۱۸ بدو گفتم پیران که « ای سرفراز
 * که افراسیاب از بلا پشت تست
 * مرا نیز تا جان بود در تنم
- همان سی و پنج است پنهان او
 تو گوئی ز گوینده گبرند خشم
 بیاید ترا دیدن آن ناگزیر
 همه گرد بر گرد خاکش مفاک
 هم از بر شدن مرد گردد ستوه
 ابا آشکارا نهان آفرید
 برو بر همه کار دشوار خوار
 جز او را بخوان آشکار و نهان
 به یارانش بر هر یکی هم چنین
 خردمندی و بخت بیدار بود
 سرش را به پروین برافراختم
 من این گنگ دژ را برآرم ز گل
 چه بازی به رنج و چه نازی به گنج؟
 جهانجوی دشمن چرا پرورد
 بدید آید از هر سوی خواسته
 نشیند بر این جای دیگر کسی
 نه پرمایه گردی ز پیوند من
 ز کاخ و ز ایوان شوم بی نیاز
 کند بی گنه مرگ بر من شتاب
 گهی شاد دارد گهی مستمند
 مکن خیره اندیشه دل دراز
 به شاهی نگین اندر انگشت تست
 بکوشم که پیمان تو نشکنم

- نمانم که بادی به تو بگذرد
سیاوش بدو گفت که «ای نیک نام
تو پیمان چنین داری و رای راست
همه راز من آشکارا به تست
من آگاهی از فرّ یزدان دهم
بگویم ترا بودنیها درست
بدان تا نگوئی چو بینی جهان
تو ای گرد پیران بسیار هوش
فراوان بدین نگذرد روزگار
شوم زار من کشته بر بی گناه
ز گفتار بد خواه و ز بخت بد
ز کشته شود زندگانی دژم
پراز رنج گردد سراسر زمین
بمی سرخ و زرد و سیاه و بنفش
بمی غارت و بردن خواسته
بسا کشورا کان به پای ستور
از ایران و توران برآید خروش
جهاندار بر چرخ چونین نوشت
سپه دار ترکان ز کردار خویش
- ۱۶۷۱ وگر موی بر تو هوا بشمرد
نبینم جز از نیک نامیت کام
ولیکن فلک را جز اینست خواست
که بیدار دل بادی و تن درست
۱۶۷۲ هم از راز چرخ بلند آگهم
ز ایوان و کاخ اندر آیم نخست
که « این بر سیاوش چرا شد نهان؟
۱۶۷۳ بدین گفته ها پهن بگشای گوش
که بر دست بیدار دل شهریار
کسی دیگر آراید این تاج و گاه
۱۶۸۰ چنین بی گنه بر سرم بد رسد
بر آشوبد ایران و توران بهم
دو کشور شود پر ز شمیر کین
۱۶۸۲ از ایران و توران ببینی درفش
پراگندن گنج آراسته
بکوبند و گردد به جوی آب شور
۱۶۸۶ جهانی ز خون من آید بجوش
به فرمان او بر دهد هر چه کشت
پشیمان شود هم ز گفتار خویش
۱۶۸۹

پشیمانی آنکه نداردش سود
 بیا تا بشادی دهیم و خوریم
 ۱۶۹۲ چو بشنید پیران و اندیشه کرد
 چنین گفت که «ز من بد آمد به من
 ورا من کشیدم به توران زمین
 ۱۶۹۵ شمردم همه باد گفتار شاه
 وزان پس چنین گفت با دل بمهر
 چه داند؟ بدو رازها کی گشاد؟
 ۱۶۹۸ از کاووس و ز تخت شاهنشهی
 دل خویش زان گفته خرسند کرد
 همه راه زین گونه بد گفت گوی
 ۱۷۰۱ چو از پشت اسپان فرود آمدند
 یکی خوان زرین بیاراستند
 ببودند يك هفته زین گونه شاد
 ۱۷۰۴ به هشتم یکی نامه آمد ز شاه

که بر خیزد از بوم آباد دود
 چو گاه گذشتن بود بگذریم
 ز گفتار او شد دلش پر ز درد
 گراو راست گوید همی این سخن
 پراگندم اندر جهان تخم کین
 چنین هم همی گفت با من به گاه
 که «از جنبش و راز گردان سپهر
 همانا ز ایرانش آمد به یاد
 به یاد آمدش روزگار مهی
 نه آهنگ رای خردمند کرد
 دل از بودنیا پر از جستجوی
 ز گفتار يك بار دم برزدند
 می و رود و رامشگران خواستند
 ز شاهان گیتی گرفتند یاد
 بنزدیک سالار توران سپاه

ب ۱۷۰۱ (مصراع دوم) : یکبار دم برزدند . در بیت ۱۲۳۶ نظیر آن گذشته است . شاید مراد اینست
 که دی بیاسوندند : ز پیکار یکباره دم برزدند (ج ۴ ص ۱۵۵ ب ۶۲۱) ، نیز : ز پیکار یکبار
 دم برزدند (ج ۵ ص ۱۳۰ ب ۷۸۲) ، نیز : ببودند و یک هفته دم برزدند (ج ۸ ص ۳۸ ب ۱۴۸)
 و مواردی دیگر ، همه در چاپ مسکو .

که ز آنجا برو تا به دریای چین
 همی رو چنین تا سر مرز هند
 همه باژ کشور سراسر بخواه
 برآمد خروش از در پهلوان
 ز هر سو سپاه انجمن شد بروی
 بنزد سیاوش بمی خواسته
 به هنگام پدرود کردن بماند
 از آن پس گذرکن به مکران زمین
 و ز آنجا گذرکن به دریای سند
 بگسر به مرز خزر در سپاه ۱۷۰۷
 ز بانگ تبیره زمین شد نسوان
 یکی لشکری گشن پرخاشجوی
 ز دینار و اسپان آراسته ۱۷۱۰
 به فرمان برفت و سپه را براند

*

هیونی ز نزدیک افراسیاب
 یکی نامه سوی سیاوش بمهر
 که «تا تو برفتی نیم شادمان
 ولیکن من اندرخور رای تو
 گر آنجا که هستی خوش و خرم است
 بشادی بباش و بنیکی بمان
 بدان پادشاهی همی باز گرد
 سیاوش سپه برگرفت و برفت
 صد اشترز گنج درم بار کرد
 هزار اشتر بُختی سرخ موی
 از ایران و توران گزیده سوار
 چو آتش بیامد به هنگام خواب
 نوشته بگردار گردان سپهر ۱۷۱۲
 از اندیشه بی غم نیم یک زمان
 به توران بجستم همی جای تو
 چنان چون ببايد دلت بی غم است ۱۷۱۶
 تو شادان ، بد اندیش تو با عمان
 سر بدسگال اندرآور بگرد
 بدان سو که فرمود سالار ، تفت ۱۷۱۹
 چهل را همه بار دینار کرد
 بنه بر نهادند با رنگ و بوی
 برفتند شمیرزن ده هزار ۱۷۲۲

به پیش سپاه اندرون خرواسته
 ز یاقوت و ز گوهر شاهوار
 ۱۷۲۰ چه مشک و چه کافور و عود و عبیر
 ز مصری و چینی و ز پارسی
 چو آمد بر آن شارستان دست آخت
 ۱۷۲۸ از ایوان و میدان و کاخ بلند
 بیاراست شهری بسان بهشت
 بر ایوان نگارید چندی نگار
 ۱۷۳۱ [نگار سرو و تاج کاووس شاه
 بر تخت او رسم پیلتن
 ز دیگر سو افراسیاب و سپاه
 ۱۷۳۴ بهر گوشه‌ای گنبدی ساخته
 نشسته سراینده رامشگران
 سیاووش کردش نهادند نام
 ۱۷۳۷ چو پیران بیامد ز هند و ز چین
 خنیده به توران سیاووش کرد
 از ایوان و کاخ و ز پالیز و باغ
 ۱۷۴۰ اشتاب آمدش تا ببیند که شاه
 هر آن کس که او از در کار بود
 عماری و خوبان آراسته
 چه از طوق و ز تاج و ز گوشوار
 چه دیبا و چه تخم‌های حریر
 همی رفت با او شتربارسی
 دو فرسنگ بالا و پهناش ساخت
 ز پالیز و ز گلشن ارجمند
 به هامون گل و سنبل و لاله کشت
 ز شاهان و ز بزم و ز کارزار
 نبشتند با یاره و گرز و گاه [
 همان زال و گودرز و آن انجمن
 چو پیران و گرسبوز کینه خواه
 سرش را به ابر اندر افراخته
 سر اندر ستاره سران سران
 همه شهر زان شارستان شادکام
 سخن رفت زان شهر با آفرین
 کز اختر بُنیش کرده شد روز ارد
 ز کوه و در و رود و ز دشت و راغ
 چه کرد اندر آن نامور جایگاه
 بدان مرز با او سزاوار بود

هزار از هنرمند گردان گرد
 چو آمد بنزدیک آن جایگاه
 چو پیران بنزد سیاوش رسید
 سیاوش فرود آمد از نیل‌رننگ
 بگشتند هر دو بدان شارستان
 سراسر همه باغ و میدان و کاخ
 سپهدار پیران ز هر سو براند
 بدو گفت «گر فرّ و برز کیان
 کی آغاز کردی بدین‌گونه جای؟
 بماناد تا رستخیز این نشان
 پسر بر پسر همچنین شاد باد
 چو يك بهره از شهر خرم بدید
 به کاخ فری‌گیس بنهاد روی
 پذیره شدش دختر شهریار
 چو بر تخت بنشست و آن جای دید
 بدان نیز چندی ستایش گرفت
 از آن پس به خوردن گرفتند کار
 ببودند يك هفته با می به دست
 به هشتم ره آورد پیش آورد
 چو هنگامه رفتن آمد ببرد
 سیاوش پذیره شدش با سپاه ۱۷۴۳
 پیاده شد از دور کورا بسدید
 مراورا گرفت اندر آغوش تنگ
 ز هر در زدند از هنر داستان ۱۷۴۶
 همی دید هر سو بنای فراخ
 بسی آفرین بر سیاوش بخواند
 نبودیت با دانش اندر میان ۱۷۴۹
 کجا آمدی جای زین سان بیای؟
 میان دلیران و گردنکشان
 جهاندار و پیروز و فرخ نژاد ۱۷۰۲۸
 به ایوان و باغ سیاوش رسید
 چنان شاد و پیروز و دیهم جوی
 بپرسید و دینار کردش نثار ۱۷۰۰
 بر آن سان بهشتی دل آرای دید
 جهان آفرین را نیایش گرفت
 می و خوان و خوالیگر و میگسار ۱۷۰۸
 گهی خرم و شاد دل گاه مست
 همان هدیه شارستان چون سزید

۱۷۶۶ از یاقوت و ز گوهر شاهوار
 ز دینار و ز تاج گوهرنگار
 ز دیبا و اسپان به زین پلنگ
 به زرین ستام و حنای خدنگ
 فری گیس را افسر و گوشوار
 همان یاره و طوق گوهرنگار
 ۱۷۶۷ بداد و بیامد به سوی ختن
 همی رای زد شاد با انجمن
 چو آمد بشادی به ایوان خویش
 همان گاه شد در شبستان خویش
 به گلشهر گفت « آنکه خرّم بهشت
 ندید و نداند که رضوان چه کشت
 ۱۷۶۷ چو خورشید برگاه فرخ سروش
 نشسته بآئین با فرّ و هوش
 به رامش بیپای لختی زمین
 برو شارستان سیاوش بین
 خداوند آن شهر نیکوترست
 تو گوئی فروزنده خاورست »
 ۱۷۷۰ وز آن جایگه نزد افراسیاب
 همی رفت برسان کشتی برآب
 بیامد بگفت آن کجا کرده بود
 همان باژ کشور که آورده بود
 بیاورد پیشش همه سر بسر
 بدادش ز کشور سراسر خبر
 ۱۷۷۲ که « از داد شه گشت آباد بوم
 ز دریای چین تا به دریای روم »
 وز آنجا به کار سیاوش رسید
 سراسر همه یاد کرد آنچه دید
 ز کار سیاوش بپرسید شاه
 وز آن شهر و آن کشور و جایگاه
 ۱۷۷۶ بدو گفت پیران که « خرّم بهشت
 کسی کو ببیند به اردیبهشت

ب ۱۷۶۶ : پس از این بیت در مَبِ بیتی آمده است که جواب این بیت می شود :

ببیند مرآن شهر فرخنده جای بهشت برینست گاه و سرای

اما این بیت در هیچ نسخه دیگری نیست و بر حسب ظاهر مطلب ناقص مانده است و محتمل است که بیتی از اینجا ساقط شده باشد .

همانا ندانند از آن شهر باز
سروش آوریدش همانا خبر
یکی شهر دیدم که اندر زمین
زبس باغ و ایوان و آب روان
چو کاخ فری گیس دیدم ز دور
بدان زیب و آئین که داماد تست
گله کرد باید ز گیتی یله
گر ایدونکه آید ز مینو سروش
و دیگر دوکشور ز جنگ و ز جوش
بماناد بر ما چنین جاودان
ز گفتار او شاد شد شهریار
به گرسیوز این داستان برگشاد
پس آنگه به گرسیوز آهسته گفت
بدوگفت «رو تا سیاوش کرد
سیاوش به توران زمین دل نهاد
مگر کرد پدرود تخت و کلاه
بر آن خرمی بر یکی خارستان

ب ۱۷۸۷ (دوم): «همه» نسخ دیگر «شاخ برومندش» دارند و، بنداری هم «غصن» گفته است، مع هذا به نظر ما متن رجحان دارد.

نه خورشید از آن مهتر سرفراز
که چونان نگاریدش آن بوم و بر
نبیند دگر کس به توران و چین^{۱۷۷۹}
بر آمیخت گفتی خرد با روان
چو گنج گهر بُد به میدان سور
ز خوبی به کام دل شاد تست^{۱۷۸۲}
ترا چون نباشد ز گیتی گله
نباشد بدان فرّ و اورنگ و هوش
بر آسود چون مهتر آمد بهوش^{۱۷۸۰}
دل هوشمندان و رای ردان
که دخت برومندش آمد ببار
سخنهای پیران همه کرد یاد^{۱۷۸۸}
نهفته همه برگشاد از نهفت
ببین تا چه جایست برگرد گرد
از ایران نگیرد دگر هیچ یاد^{۱۷۹۱}
چو گودرز و بهرام و کاووس شاه
همی بوم و بر سازد و شارستان

۱۷۹۴ فری گیس را کاخهای بلند
 چو بینی بخوبی فراوان بگویی
 چونخچیروی باشد و دشت و کوه
 ۱۷۹۷ بدان گه که یاد من آید به دست
 یکی هدیه آرای بسیار مر
 همان گوهر و تخت و دیبای چین
 ۱۸۰۰ از گستردنیا و از بوی و رنگ
 فری گیس را هدیه بر هم چنین
 اگر آب دارد ترا میزبان
 ۱۸۰۲ ننگه کرد گرسیوز نامدار
 خنیده سپاه اندر آورد گرد
 برآورد و دارد همی ارجمند
 به چشم بزرگی ننگه کن بروی
 نشینند پیشت ز ایران گروه
 چو خوردی بشادی بیاید نشست
 ز دینار و ز اسپ و زرین کمر
 همان یاره و گرز و تیغ و نگین
 ببین تا ز گنجت چه آید به چنگ
 برو با زبانی پر از آفرین
 برآن شهر خرم دو هفته بمان
 سواران ترکان گزیده هزار
 بشد شادمان تا سیاوش کرد

رفتن گرسیوز پیش سیاوش

سیاوش چو بشنید بسپرد راه
 ۱۸۰۱ گرفتند مر یکدگر را کنار
 به ایوان کشیدند زان جایگاه
 دگر روز گرسیوز آمد پگاه
 ۱۸۰۹ سیاوش بدان خلعت شهریار
 پذیره شدش تازنان با سپاه
 سیاوش بپرسید از شهریار
 سیاوش بیاراست جای سپاه
 بیاورد خلعت ز نزدیک شاه
 ننگه کرد و شد چون گل اندر بهار

همه شهر و برزن یکایک براوی نمود و سوی کاخ بنهاد روی
هم‌آنکه بنزد سیاوش چو باد سواری بیامد ورا مژده داد
که « از دختر پهلوان ، مهر و ماه ، یکی کودک آمد بمانند شاه ۱۸۱۲ »
ورا نام کردند فرخ فرود به تیره شب آمد ، چو پیران شنود
بزودی مرا با سواری دگر بگفت اینکه « شو شاه را مژده بر »
همان مادر کودک ارجمند جریره سر بانوان بلند ۱۸۱۰
بفرمود یکسر به فرمان بران زدن دست آن خرد بر زعفران
نهادند بر پشت این نامه بر که « پیش سیاوش خود کامه بر »
بگوش که : هر چند من سال خورد بدم پاک یزدان مرا شاد کرد ۱۸۱۸
سیاوش بدو گفت « گاه مهی از این تخمه هرگز مبادا تهی »
فرستاده را داد چندان درم که آرنده گشت از کشیدن دژم
به کاخ فری گیس رفتند شاد بدید آن بزرگی فرخ نژاد ۱۸۲۱
پرستار چندی به زرین کلاه فری گیس با تاج در پیش گاه
فرود آمد از تخت و بردش نثار بپرسیدش از شهر و ز شهریار
دل و مغز گرسیوز آمد بجوش دگرگونه تر شد به آئین و هوش ۱۸۲۱
به دل گفت « سالی چنین بگذرد سیاوش کسی را بکس نشمرد
همش پادشاهیست و هم تاج و گاه همش گنج و هم دانش و هم سپاه »

ب ۱۸۱۲ : معنی مهر و ماه در این مصراع بر ما روشن نیست ، بعضی نسخ ما « مهرماه » دارند ، و دو نسخه

لن و مب : پهلوان سپاه .

۱۸۲۷ نهان دل خویش پیدا نکرد
 همی بود پیچان و رخساره زرد
 بدو گفت «برخوردی از رنج خویش
 همه سال شادان دل از گنج خویش»
 نهادند در کاخ زرین دو تخت
 نشستند شادان دل و نیک بخت
 ۱۸۳۰ نوازنده رود با میگسار
 بیامد بر تخت گوهر نگار
 ز نالیدن چنگ و رود و سرود
 بشادی همی داد دل را درود
 چو خورشید تابنده بگشاد راز
 به هر جای بنمود چهر از فراز
 ۱۸۳۳ سیاوش ز ایوان به میدان گذشت
 بیازی همی گرد میدان بگشت
 چو گرسیوز آمد بینداخت گوی
 سپهد پس گوی بنهاد روی
 چنو گوی در زخم چوگان گرفت
 هم آورد او خاک میدان گرفت
 ۱۸۳۶ از چوگان او گوی شد ناپدید
 تو گفتی سپهرش همی برکشید
 بفرمود تا تخت زرین نهند
 به میدان پرخاش ژوپین نهند
 [سواران به میدان بگردار گرد
 به ژوپین گرفتند ننگ و نبرد]
 ۱۸۳۹ دو مهر نشستند بر تخت زر
 بدان تا کرا بر فرزند هنر
 بدو گفت گرسیوز «ای شهریار
 هنرمند و ز خسروان یادگار
 هنر بر خرد نیز کرده گذر
 سزد گر نمائی به ترکان هنر

ب ۱۸۳۷ (دوم) : در نسخهٔ حظ بجای پرخاش، برجاس آمده است، و سه نسخهٔ ط و ك و حظ « به میدان و » ضبط کرده اند. با توجه به اختلاف نسخ شاید حق با همکار ما آقای دکتر علی روائی باشد که معتقد است این مصراع را چنین بخوانیم: به میدان و برجاس ژوپین نهند.

ب ۱۸۳۸ : در نسخهٔ اساس نیست، از نسخ دیگر در متن داخل کردیم.

ب ۱۸۴۱ : بجای « هنر بر خرد »، در چهار نسخهٔ ط و ك و قب و حظ « هنر بر گهر » آمده است، که با توجه به بیت قبل، شاید صواب همین باشد.

- به نوك سنان و به تسير و كمان
 بسر زد سیاوش بدان كار دست
 زره را هم بر ببستند پنج
 نهادند بر خط آوردگاه
 سیاوش یکی نیزه شاهوار
 که در جنگ مازندان داشتی
 به آوردگه رفت نیزه به دست
 بزد نیزه و برگرفت آن زره
 از آورد نیزه بر آورد راست
 سواران گرسیوز دام ساز
 فراوان بگشتند گرد زره
 سیاوش سپر خواست کیلی چهار
 کمان خواست با تیرهای خدنگ
 یکی در کمان راند و بفشارد ران
 بر آن چار چوبین و ز آهن سپر
 بزد هم بر آن گونه ده چوبه تیر
 از آن ده یکی را گذاره نماند
- ب ۱۸۵۸: در دو نسخه لن و م بجای «یکی را گذاره نماند» عبارت «یکی بی گذاره نماند» آمده
 (بقیه حاشیه در صفحه بعد)
- ۱۸۴۲۵ زمین آورد تیرگی يك زمان
 به زین اندر آمد ز تخت نشست
 که از يك زره تن رسیدی برنج
 نظاره برو بر زهر سو سپاه ۱۸۴۰
 کجا داشتی از پدر یادگار
 به نخچیر بر شیر بگذاشتی
 عنان را بپیچید چون پیل مست ۱۸۴۸
 زره را نماند ایچ بند و گره
 زره را بینداخت زان سو که خواست
 بسرفتند با نیزه های دراز ۱۸۰۱
 ز میدان نه بر شد زره يك گره
 دو چوبین و دو ز آهن آب دار
 شش اندر میان زد سه چوبه به تنگ ۱۸۰۴
 نظاره به گردش سپاهی گران
 گذر کرد پیکان آن نامور
 برو آفرین کرد برنا و سپر ۱۸۰۷
 برو هر کسی نام یزدان بخواند

بدوگفت گرسیوز « ای شهریار به ایران و توران ترا نیست یار
 ۱۸۶۰ ایبا تا من و تو به آوردگاه بتازیم هر دو به پیش سپاه
 بگیریم هر دو دوال کمر بکردار جنگی دو پرخاش‌خر
 ز ترکان مرا نیست همتا کسی چو اسپم نبینی ز اسپان بسی
 ۱۸۶۲ به میدان کسی نیست همتای تو هم آورد تو گر ببالای تو
 گر ایدونکه بردارم از پشت زین ترا ناگهان برزنم بر زمین
 چنان دان که از تو دلاورترم به اسپ و به مردی ز تو برترم
 ۱۸۶۶ و گر تو مرا بر نهی بر زمین نگردم بجائی که جویند کین
 سیاوش بدوگفت که « این خود مگوی که تو مهتری شیر و پرخاشجوی
 همان اسپ تو شاه اسپ منست کلاه تو آذرگشپ منست
 ۱۸۶۹ جز از خود ز ترکان یکی برگزین که با من بگردد ، نه بر راه کین
 بدوگفت گرسیوز « ای نامجوی ز بازی نشانی نیاید به روی
 سیاوش بدوگفت که « این رای نیست نبرد برادر کنی جای نیست
 ۱۸۷۲ نبرد دو تن جنگ و میدان بود پراز خشم دل چهره خندان بود
 ز گیتی برادر توی شاه را همی زیر نعل آوری ماه را
 کم هر چه گوئی به فرمان تو برین نشکم رای و پیمان تو

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

است، بدین صورت شاید مراد این باشد که یکی نماند که از سپرها و جوشن‌ها عبور نکند. و نیز ممکن است نماند را فعل متعدی بگیریم و بگوئیم سیاوش حتی یک تیر را بدون عبور کردن نگذاشت.

- ز یاران یکی شیر جنگی بخوان
 گرایدونکه رایت نبرد منست
 بهخندید گرسیوز نامجوی
 به ترکان چنین گفت که «ای سرکشان
 یکی با سیاوش نبرد آورد
 نپوشنده بودند لب با گره
 «منم» گفت «شایسته کارکرد
 سیاوش ز گفت گسروی زره
 بدو گفت گرسیوز «ای نامدار
 سیاوش بدو گفت که «ز تو گذشت
 از ایشان دو یل باید آراسته
 یکی نامور بود نامش دمور
 پیامد بر آن کار بسته میان
 سیاوش به آورد بنهاد روی
 به بند میان گسروی زره
 ز زین برگرفتش به میدان فگند
 وزان پس بپیچید سوی دمور
 چنان خوارش از پشت زین برگرفت
 چنان پیش گرسیوز آورد خوش
- برین تیزتنگ بارگی بر نشان ۱۸۷۰
 سر سرکشان زیر گرد منست
 همانا خوش آمدش گفتار اوی
 که خواهد که گردد به گیتی نشان ۱۸۷۸
 سر سرکشان زیر گرد آورد
 به پاسخ بیامد گسروی زره
 اگر نیست او را کسی هم نبرد ۱۸۸۱
 برو کرد پر چین و جان پر گره
 ز گردان لشکر ورا نیست یار
 نبرد دلیران مرا خوار گشت ۱۸۸۴
 به میدان نبرد مرا خواسته
 که همتا نبودش به ترکان به زور
 بنزد جهانجوی شاه کیان ۱۸۸۷
 برفتند پیچان دمور و گسروی
 فرو برد چنگال و برزد گره
 نیازش نیامد به گرز و کمند ۱۸۹۰
 گرفت آن بر و گردن او به زور
 که لشکر بدو ماند اندر شگفت
 که گفتمی ندارد کسی زیرکش ۱۸۹۲

فرود آمد از باره بگشاد دست
 برآشت گرسیوز از کار اوی
 ۱۸۹۶وز آن تخت زرین به ایوان شدند
 نشستند يك هفته با نای و رود
 به هشتم به رفتن گرفتند ساز
 ۱۸۹۹یکی نامه بنوشت نزدیک شاه
 از آن پس مر او را بسی هدیه داد
 به ره شان سخن رفت يك با دگر
 ۱۹۰۲چنین گفت گرسیوز کینه جوی
 یکی مرد را شاه ز ایران بخواند
 دو شیر ژیان چون دمور و گروی
 ۱۹۰۵چنین زار و بی کارگشتند و خوار
 سرانجام ازین بگذرانند سخن
 چنین تا به درگاه افراسیاب
 ۱۹۰۸چو نزدیک سالار توران سپاه
 فراوان سخن گفت و نامه بداد
 نگه کرد گرسیوز کینه دار
 ۱۹۱۱همی رفت و يك دل پراز کین و درد
 همه شب بپیچید تا روز پاك

پر از خنده برتخت زرین نشست
 پراز غم شدش دل ، پراز رنگ روی
 به بد گفتن شاه ایران شدند
 می و ناز و رامشگران و سرود
 بزرگان و گرسیوز سرفراز
 پراز لابه و پرسش نیک خواه
 برفتند زان شهر آباد شاد
 از آن پرهتر شاه و آن بوم و بر
 که « ما را ز ایران بدآمد به روی
 که از ننگ ما را به خوی در نشاند
 که بودند گردان پرخاشجوی
 به چنگال ناپاک تن يك سوار
 نه سر بینم این کار او را نه بن »
 نرفت اندر آن جوی جز تیره آب
 رسیدند و هرگونه پرسید شاه
 بخواند و بخندید و زو گشت شاد
 بدان تازه رخساره شهریار
 بدان گه که خورشید شد لاژورد
 چو شب جامه قیرگون کرد چاك

سر مرد کین اندر آمد ز خواب
 زیبگانه پردخته کردند جای
 بدوگفت گرسیوز «ای شهریار
 فرستاده آمد ز کاووس شاه
 ز روم و ز چین نیزش آمد پیام
 پرو انجمن شد فراوان سپاه
 اگر تور را دل نگشتی دژم
 دوکشور یکی آتش و دیگر آب
 تو خواهی که شان خیره جفت آوری؟
 اگر کردی بر تو این بد نهان
 دل شاه زان کار شد دردمند
 بدوگفت «بر من ترا مهر خون
 سه روز اندر این کار رای آوریم
 چو این رای گردد خرد را درست
 چهارم چو گرسیوز آمد به در
 سپهدار ترکان ورا پیش خواند
 بدوگفت که «ای یادگار پشنگ
 همه رازها بر تو باید گشاد
 از آن خواب بد چون دلم شد غمی

بیامد بنزدیک افراسیاب
 نشستند و جستند هرگونه رای ۱۹۱۴
 سیاوش جز آن دارد آئین و کار
 نهانی بنزدیک او چندگاه
 همی یاد کاووس گیرد به جام ۱۹۱۷
 بپیچد ازو یک زمان جان شاه
 زگیتی به ایرج نکردی ستم
 به دل یک زد دیگر گرفته شتاب ۱۹۲۰
 همی باد را در نهفت آوری!
 مرا زشت نای بدی در جهان»
 پر از غم شد از روزگار گزند ۱۹۲۳
 بجنبید و شد مر ترا رهنمون
 سخنهای بهتر بجای آوریم
 بگویم که درمان چه بایدت جست ۱۹۲۶
 کله بر سر و تنگ بسته کمر
 ز کار سیاوش فراوان براند
 چه دارم به گیتی جز از تو به چنگ؟ ۱۹۲۹
 بژرفی ببین تا چه آیدت یاد
 به مغز اندر آورد لختی کمی

۱۹۳۲ نسبتم به جنگ سیاوش میان
 چو او تخت پرمایه پدرود کرد
 ز فرمان من يك زمان سر نثافت
 ۱۹۳۰ سپردم بدو کشور و گنج خویش
 بخون نیز پیوستگی ساختم
 بپیچیدم از گنج و فرزند روی
 ۱۹۳۸ پس از نیکویا و هرگونه رنج
 گر ایدونکه من بد سگالم بدوی
 بدو بر بهانه ندارم به بد
 ۱۹۱۱ از بان برگشایند بر من مهان
 نباشد پسند جهان آفرین
 زدد تیز دندان تر از شیر نیست
 ۱۹۴۴ اگر بچه او شود دردمند
 وگر ما بشوریم بر بی گناه
 ندانم جز آن که ش بخوانم به در

ب ۱۹۳۷ : نسخهٔ ب «از جنگ» دارد که بنظر نادرست می آید.

ب ۱۹۴۴ (دوم) : پناه را از قراءت بعضی نسخ اقتباس کردیم، متن بم تباه دارد.

ب ۱۹۴۵ : مصراع اول در لن چنین است : سزدگر بدآید بدو از پناه . و چون ضبط نسخ دیگر نیز
 مغشوش است ما متن خود را محتاج به تغییر ندانستیم ؛ و معنی را چنین استنباط کردیم که اگر بچه
 شیری مرغزاری را پناهگاه خود قرار دهد ، آیا خداوند از ما می پسندد که بی آنکه گناهی از او صادر
 شده باشد براو بشوریم؟ با این همه این توجیه و نیز صورت متن مورد تأمل است .

اگر گاه جوید گر انگشتری
 بدوگفت گرسیوز « ای شهریار
 از ایلر گر او سوی ایران شود
 هرآنکه که بیگانه شد خویش تو
 چو جوئی دگر زو تو بیگانگی
 یکی دشمنی باشد اندوخته
 بدین داستان زد یکی رهنمون
 ندانی تو بستن برو ره گذار
 سیاوش داند همه کار تو
 نبینی تو زو جز همه درد و رنج
 ندانی که پروردگار پلنگ
 چو افراسیاب این سخن باز جست
 پشیمان شد از رای و کردار خویش
 چنین داد پاسخ که « من زین سخن
 بباشیم تا رای گردان سپهر
 به هرکار بهتر درنگ از شتاب
 ببینم که رای جهاندار چیست
 وگر سوی درگاه خوانمش باز
 نگهبان او من بسم بسی گمان

از این بوم و بر بگسلد داوری ۱۹۱۷
 مگیر این چنین کار پرمایه خوار
 برو بوم ما پاك ویران شود
 بدانست راز کم و بیش تو ۱۹۰۰
 کند رهنمونی به دیوانگی
 نمك را پراکنده بر سوخته
 که: بادی که از خانه آید برون ۱۹۰۳
 وگر بگذری نگذرد روزگار
 هم از کار تو هم ز گفتار تو
 پراگندن دوده و نام و گنج ۱۹۰۶
 نبیند ز پرورده جز درد و جنگ؟
 همه گفت گرسیوز آمد درست
 می کز دانست بازار خویش ۱۹۰۹
 نه سر نیک بینم بلا را نه بن
 چگونه گشاید بدین کار چهر
 بمان تا برآید بلند آفتاب ۱۹۱۲
 رخ شمع چرخ روان سوی کیست
 بجویم سخن تا چه دارد برآز
 می بنگرم تا چه گردد زمان ۱۹۱۰

چو زو کزئی آشکارا شود
 ازان پس نکوهش نباید به کس
 ۱۹۶۸ چنین گفت گرسیوز کینه جوی
 سیاوش بر آن آلت و فرّ و برز
 بیاید به درگاه تو با سپاه
 ۱۹۷۱ سیاوش نه آنست که ش دید شاه
 فری گیس را هم ندانی تو باز
 سپاهت بدو باز گردد همه
 ۱۹۷۴ سپاهی که شاهی ببیند چنوی
 تو خوانی که « ایدر مرا بنده باش؟
 ندیده ست کس جفت با پیل شیر
 ۱۹۷۷ اگر بچه شیر ناخورده شیر
 به گوهر شود باز چون شد بزرگ
 پس افراسیاب اندران بسته شد
 ۱۹۸۰ همی از شتابش به آمد درنگ
 ستوده نباشد سر بادسار
 که ناچاره دل بی مدارا شود
 مکافات بد جز بدی نیست، بس
 که « ای شاه بینا دل و راست گوی
 بدان ایزدی شاخ و آن تیغ و گرز
 شود بر تو بر تیره خورشید و ماه
 همی ز آسمان برگذارد کلاه
 تو گوئی شده ست از جهان بی نیاز
 تو باشی رمه گر نیاری دمه،
 بدان بخشش و رای و آن ماه روی
 بخواری به مهر من آکنده باش؟
 نه آتش دمان از برو آب زیر
 بپوشد کسی در میان حریر
 نترسد ز آهنگ پیل سرگ
 غمی گشت و اندیشه پیوسته شد
 که پیروز باشد خداوند سنگ
 بدین داستان زد یکی هوشیار

ب ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ : میان این دو بیت رابطه ظاهری نیست، در تمام نسخ دیگرین این دو بیت، دو بیت
 دیگر خوانده می شود، باین مضمون که آن سپاه ترا دیگر به شاهی نخواهند خواست؛ به تفصیل نسخه
 بدلهای رجوع شود.

که: گر باد خیره نَجَسْتی ز جای
 سبکسار مردم نه والا بود
 بماندی بدو پیشه و پَر و پای
 برفتند پیچان و لب پر سخن
 وگر چه به تن سروبالا بود^{۱۹۸۲}
 پراز کین دل از روزگار کهن
 بد اندیشه گرسیوز بدگان
 دل شاه ترکان برانگیختی^{۱۹۸۶}
 پراز درد و کین شد دل شهریار
 که پردخت ماند ز بیگانه جای
 ز کار سیاوش بسی کرد یاد^{۱۹۸۹}
 بَر او فراوان نباید بدن
 نخواهی همی کرد کس را نگاه؟
 یکی با فری گیس خیز ایدر آی^{۱۹۹۲}
 بدان پرهز جان بیدار تو
 ز جام زبرجد می و شیر هست
 چو آیدت از شهر آباد یاد^{۱۹۹۵}
 می و جام با من چرا شد حرام؟
 دلی پر ز کین و سری پر ز راز
 ز لشکر زبان آوری برگزید^{۱۹۹۸}
 چو نزدیک شهر سیاوش رسید

ب ۱۹۸۲: گمان می‌کنم مراد شاعر اینست که باد چون سبکسار است و پیوده می‌جنبد دارای هیچ‌نیست،
 و اگر نه چنین بودی همانا پیشه و پرو پای براو می‌ماندی. رجوع شود به فرهنگ لغات.

بدوگفت « رو با سیاوش بگویی
 به جان و سر شاه توران سپاه
 ۲۰۰۱ که از بهر من برنخیزی ز گاه
 که تو زان فزونی به فرهنگ و بخت
 که هر باد را بست باید میان
 ۲۰۰۴ فرستاده نزد سیاوش رسید
 چو پیغام گرسیوز او را بگفت
 براندیشه بنشست بیدار دیر
 ۲۰۰۷ ندانم که گرسیوز نیک خواه
 چو گرسیوز آمد بر آن شهر نو
 پرسیدش از راه و ز کار شاه
 ۲۰۱۰ پیام سپهدار توران بداد
 چنین داد پاسخ که « با یاد اوی
 من اینک به رفتن کمر بسته‌ام
 ۲۰۱۲ سه روز اندر این گلشن زرنگار
 که گیتی سپنج است پر درد و رنج
 چو بشنید گفت خردمند شاه
 ۲۰۱۶ به دل گفت « ار ایدونکه با من به راه
 بدین شیر مردی و چندین خرد

که : ای پاك زاده کی ناجوی
 به فرّ و به دهم کاووس شاه
 نه پیش من آئی پذیره به راه
 به فرّ و نژاد و به تاج و به تخت
 تهی کردن آن جایگاه کیان «
 زمین را بیوسید کو را بدید
 سیاوش نمی گشت و اندر نهفت
 همی گفت « رازیست این را به زیر
 چه گفته‌ست از من بدان بارگاه «
 پذیره بیامد ز ایوان به کو
 ز رسم سپاه و ز تخت و کلاه
 سیاوش ز پیغام او گشت شاد
 نگردانم از تیغ پولاد روی
 عنان با عنان تو پیوسته‌ام
 بباشم و ز باده سازم کار
 بدانرا که با غم بود در سپنج «
 بپیچید گرسیوز کینه خواه
 سیاوش بیاید بنزدیک شاه
 گمان مرا زیر پی بسپرد

سخن گفتن من شود بی فروغ
 یکی چاره باید کنون ساختن
 زمانی همی بود و خامش بماند
 فروریخت از دیدگان آب زرد
 سیاوش ورا دید پرآب چهر
 بدوگفت نرم «ای برادر، چه بود؟
 گراز شاه ترکان شده‌ستی دژم
 من اینک همی با تو آیم به راه
 بدان تا ز بهر چه آزاردت
 وگر دشمنی آمده‌ستت پدید
 من اینک به هرکار یار توّم
 ورایدونکه نزدیک افراسیاب
 به گفتار مرد دروغ آزمای
 بدوگفت گرسیوز نامدار
 نه از دشمنی آمده‌ستم برنج
 زگوهر مرا با دل اندیشه خاست
 نخستین ز تور ایلر آمد بدی
 شنیدی که با ایرج کم‌سخن
 وز آن جایگه تا به افراسیاب
 شود پیش او چاره من دروغ
 دلش را به راه بد انداختن ۲۰۱۹
 دو چشمش به روی سیاوش بماند
 به آب دو دیده همی چاره کرد
 بسان کسی کو بپیچد بمهر ۲۰۲۲
 غمی هست کان را بشاید شنود؟
 به دیده در آوردی از درد نم
 کم جنگ با شاه توران سپاه ۲۰۲۰
 چرا کهتر از خویشان داردت
 که تبار و رنجش ببايد کشید
 چو جنگ آوری مایه دار توّم ۲۰۲۸
 ترا تیره گشته‌ست برخیره آب،
 کسی برتر از تو گرفته‌ست جای؟
 «مرا این سخن نیست با شهریار ۲۰۳۱
 نه از چاره دورم به مردی و گنج
 که یاد آمدم زان سخنان راست
 که برخاست زو فرّه ایزدی ۲۰۳۴
 به آغاز کینه چه افکنند بین
 شده‌ست آتش ایران و توران چو آب

۲۰۲۷ به يك جای هرگز نیامیختند ز پند و خرد هر دو بگریختند
 سپه‌دار ترکان ازان بترست کنون گاوپیسه به چرم اندرست
 ندانی تو خوی بدش بی‌گمان بمان تا بیاید بدی را زمان
 ۲۰۴۰ نخستین ز اغریث اندازه گیر که بردست او کشته شد خیره‌خیر
 برادر بد از کالبد هم ز پشت چنان پرخرد بی‌گنه را بکشت
 ازان پس بسی نامور بی‌گناه شده‌ستند بردست او بر تباہ
 ۲۰۴۳ مرا زین سخن ویژه اندوه تست که بیدار دل بادی و تن درست
 تو تا آمده‌ستی بدین بوم و بر کسی را نیامد بد از تو به سر
 همه مردی جستی و راستی جهانی به دانش بیاراستی
 ۲۰۴۶ کنون خیره آهرمن دلگسل ورا از تو کرده‌ست آزرده دل
 دلی دارد از تو پر از درد و کین ندانم چه خواهد جهان آفرین
 تو دانی که من دوستدار توّم به هر نیک و بد ویژه یار توّم
 ۲۰۴۹ نباید که فردا گمانی بری که من بودم آگاه زین داوری
 سیاوش بدوگفت « مندیش زین که یارست با من جهان آفرین
 سپید جزاین کرد ما را امید که بر من شب آرد به روز سپید
 ۲۰۵۲ گر آزار بودیش در دل ز من سرم برنیفراختی ز انجمن
 ندادی به من کشور و تاج و گاه برو بوم و فرزند و گنج و سپاه
 کنون با تو آیم به درگاه او درخشان کنم تیره‌گون ماه او

- هر آنجا که روشن بود راستی فروغ دروغ آورد کاستی ۲۰۰۰
 نایم دلم را بر افراسیاب درخشان‌تر از بر سپهر آفتاب
 تو دل را بجز شادمانه مدار روان را به بد در گانه مدار
- کسی کوم ازدها نسپرد ز رای جهان آفرین نگذرد ۲۰۰۸
 بدو گفت گرسیوز « ای مهربان تو او را بدان‌سان که دیدی بدان
 و دیگر بجائی که گردان سپهر شود تند و چین اندر آرد به چهر
- خردمند دانا بداند فسون که از چنبر او سر آرد برون ۲۰۱۱
 بدین دانش و این دل هوشمند بدین سرو بالا و رای بلند
 ندانی همی چاره از مهر باز نباید که بخت بد آید فراز
- همی مر ترا بند و تُنبیل فروخت به ارونند چشم خرد را بدوخت ۲۰۱۴
 نخست آنکه داماد کردت بدام بخیره شدی زان سخن شاد کام
 و دیگر که ت از خویشتن دور کرد به روی بزرگان یکی سور کرد
- بدان تا تو گستاخ بائی بدوی فروماند اندر جهان گفت گوی ۲۰۱۷
 ترا هم زاغریرث ارجمند فزون نیست خویشی و پیوند و بند
 میانش به خنجر به دو نیم کرد سپه را به کردار او بیم کرد
- نهانش ببین آشکارا کنون چنین دان و ایمن مشو زو به خون ۲۰۷۰
 مرا هر چه اندر دل اندیشه بود خرد بود و ز هر دری پیشه بود
 همان آزمایش بد از روزگار از این کینه‌ور تیزدل شهریار
- همه پیش تو یک یک بیک راندم چو خورشید تابنده بر خواندم ۲۰۷۴

به ایران پدر را بینداختی
 چنین دل بدادی به گفتار او
 ۲۰۷۶ درختی بد این برنشانده به دست
 همی گفت و مژگان پراز آب زرد
 سیاوش نگه کرد خیره بدوی
 ۲۰۷۹ چو یاد آمدش روزگار گزند
 نماند بروبر بسی روزگار
 دلش گشت پر درد و رخساره زرد
 ۲۰۸۲ بدوگفت «هرچونکه می بنگرم
 زگفتار و کردار بر پیش و پس
 چوگستاخ شد دست با گنج او
 ۲۰۸۰ اگر چه بد آید همی بر سرم
 بیایم برش هم کنون بی سپاه
 بدوگفت گرسیوز نامجوی
 ۲۰۸۸ به پا اندر آتش نشاید شدن
 همی خیره بر بد شتاب آوری
 ترا من همانا بسم پای مرد

ب ۲۰۸۴ : معنی بیت روشن نیست، شاید چنین باشد : چون دست من با گنج اوگستاخ است، ازگان
 اینکه مبادا خیانت بورزم در رنج است، ولی عبارت بیت به ادای این مقصود وافق نیست.

- یکی پاسخ نامه باید نوشت
 ز کین گر ببینم سر او تهی ،
 سواری فرستم بنزدیک تو
 امیدم از کردگار جهان
 که او بازگردد سوی راستی
 وگر بینم اندر سرش هیچ تاب
 تو زان سان که باید بزودی بساز
 برون ران از ایدر به هر کشوری
 صد و بیست فرسنگ ز ایدر به چین
 از این سو همه دوستدار تواند
 وز آن سو پدر آرزومند تست
 به هر کس یکی نامه ای کن دراز
 سیاوش به گفتار او بگروید
 بدو گفت « از آن در که رانی سخن
 تو خواهشگری کن مرا زو بخواه
 پدیدار کردن همه خوب و زشت ۲۰۹۱
 درخشان شود روزگار بهی ،
 درفشان کنم رای تاریک تو
 شناسنده آشکار و نهان ۲۰۹۲
 شود دور ازو کژی و کاستی
 هیونی فرستم هم اندر شتاب
 مکن کار بر خویشتن بر دراز ۲۰۹۷
 به هر نامداری و هر مهتری
 همان سیصد و سی به ایران زمین
 پرستنده و غمگسار تواند ۲۱۰۰
 جهان بنده خویش و پیوند تست
 پسیچیده باش و درنگی مساز
 چنان جان بیدار او بغنوید ۲۱۰۳
 ز پیمان و رایت نگردم ز بن
 همی راستی جوی و بنمای راه »

نامه نوشتن سیاوش به افراسیاب

دبیر پژوهنده را پیش خواند سخنهای آکنده را برفشانند ۲۱۰۶

نخست آفریننده را یاد کرد
ازان پس خرد را ستایش گرفت
۲۱۰۹ که « ای شاه پیروز و به روزگار
مرا خواستی شاد گشتم بدان
و دیگر فری گیس را خواستی
۲۱۱۲ فری گیس نالنده بود این زمان
* مرا دل پراز رای و دیدار تست
زنالندگی چون سبکتر شود
۲۱۱۰ بهانه مرا نیز آزار اوست
چو نامه به مهر اندر آمد بداد
دلاور سه اسپ تگاور بخواست
۲۱۱۸ چهارم بیامد به درگاه شاه
فراوان بپرسیدش افراسیاب
« چرا باشتاب آمدی؟ » گفت شاه
۲۱۲۱ بدو گفت « چون تیره شد روی کار
سیاوش نکرد ایچ برکس نگاه
سخن نیز نشنید و نامه نخواند
۲۱۲۴ ز ایران بدو نامه پیوسته شد

ب ۲۱۲۴ (دوم): فقط نسخه مب ضیطی دارد که ممکن است با اینجا سازگار باشد: « به ما بر در مهر او،
و چهار نسخه دیگر » به ما بر در شهر او، دارند که بی مورد است. و به صورت متن به حال عکس
مطلب را می‌رساند.

سپاهی ز روم و سپاهی ز چین همی هر زمان برخروشد زمین
 تو در کار او گر درنگ آوری مگر باد زان پس به چنگ آوری
 و گر دبر گیری تو جنگ آورد دوکشور به مردی به چنگ آورد ۲۱۲۷
 و گر سوی ایران براند سپاه که یارد شدن پیش او کینه خواه؟
 ترا کردم آگه ز دیدار خویش ازین پس بیچی ز کردار خویش
 چو بشنید افراسیاب این سخن برو تازه شد روزگار کهن ۲۱۳۰
 به گرسیوز از خشم پاسخ نداد دلش گشت پر زاتش و سر چو باد
 بفرمود تا برکشیدند نای همان صنج و شیپور و هندی درای
 به سوی سیاوش بنهاد روی ابا نامداران پرخاشجوی ۲۱۳۳

*

بدانگه که گرسیوز بدفریب گران کرد بر زین دوال رکیب
 سیاوش به پرده درآمد بدرد به تن لرز لرزان و رخساره زرد
 فری گیس گفت « ای گو شیر چنگ چه بودت که دیگر شده سنی به رنگ؟ » ۲۱۳۶
 چنین داد پاسخ که « ای خوب روی به توران زمین شد مرا آب روی
 بدین سان که گفتار گرسیوزست ز پرگار بهره مرا مرکزست
 فری گیس بگرفت گیسو به دست گل و ارغوان را به فندق بخت ۲۱۳۹
 * پراز خون شد آن بسد مشک بوی پراز آب چشم و پراز گرد روی

ب ۲۱۳۴: بنظر نمی رسد که فردوسی « بد فریب » گفته باشد، نسخ دیگر « بر فریب » دارند، که ممکن

است آن هم « پرفریب » بوده باشد.

* همی اشك بارید بر کوه سیم
 ۲۱۴۲ همی کند موی و همی ریخت آب
 بدو گفت که ای شاه گردن فراز
 پدر خود دلی دارد از تو بدرد
 ۲۱۴۰ سوی روم ره با درنگ آیدت
 ز گیتی کرا گیری اکنون پناه؟
 ستم باد بر جان او ماه و سال
 ۲۱۴۸ همی گفت « گرسیوز اکنون ز راه
 چهارم شب اندر بر ماه روی
 بلرزید و ز خواب خیره بجست
 ۲۱۰۱ همی داشت اندر برش خوب چهر
 خروشید و شمعی برافروختند
 پرسید زو دخت افراسیاب
 ۲۱۰۴ سیاوش بدو گفت که « ز خواب من
 چنین دیدم ای سروسیمین به خواب
 یکی کوه آتش به دیگر کران

دو لاله ز خوشاب شد به دو نیم
 ز گفتار و کردار افراسیاب
 چه سازی کنون؟ زود بگشای راز
 از ایران نیاری سخن یاد کرد
 نپوتی سوی چین که ننگ آیدت
 پناهت خداوند خورشید و ماه
 کجا برتن تو شود بدسگال؟
 بیاید همانا ز نزدیک شاه
 به خواب اندرون بود با رنگ و بوی
 خروشی بر آورد چون پیل مست
 بدو گفت « شاها چه بودت؟ » ز مهر
 برش عود و عنبر همی سوختند
 که « فرزانه شاها چه دیدی به خواب؟ »
 لبست هیچ مگشای برانجمن
 که بودی یکی بی کران رود آب
 گرفته لب آب نیزه و روان

ب ۲۱۴۵ : نسخه بم « سوم روم » دارد ، اما به نظری رسد که اشکال بیت بیشتر در ترکیب « با درنگ آیدت » باشد . بهر حال آنچه از این مصراع برمی آید بامعنائی که بنداری دریافته و ضبط کرده است متناقض می نماید : « ولیس لك إلا العزيمة علی المصیر الی الروم » .

ز يك سو شدى آتش تيز و گرد
 ز يك دست آتش ز يك دست آب
 بدیدی مرا روی کرده دژم
 *چو گرسیوز آن آتش افروختی
 فری گیس گفت « این بجز نیکوی
 *به گرسیوز آید همی بخت شوم
 سیاوش سپه را سراسر بخواند
 پسپسچید و بنشست خنجر به چنگ
 دو بهره چو از تیره شب درگذشت
 که « افراسیاب و فراوان سپاه
 ز نزدیک گرسیوز آمد نوند
 نیامد ز گفتار من هیچ سود
 نگر تا چه باید کنون ساختن
 سیاوش ندانست زان کار او
 فری گیس گفت « ای خردمند شاه
 یکی باره گام زن برنشین
 ترا زنده خواهم که مانی بجای

ب ۲۱۵۷: ظاهرآ مراد اینست که آتش تندی درگروه ای روشن شده بود و شهر سیاوش کردرامی سوزاند.

اما ضبط نسخه اساس مورد تردیداست، به نسخه بدلما رجوع شود.

بر افروختی از سیاوش کرد ۲۱۰۷
 به پیش اندرون پیل و افراسیاب
 دمیدی برآن آتش تیز دم
 از افروختن مر مرا سوختی « ۲۱۱۰
 نباشد، نگر يك زمان بغنوی
 شود کشته بردست سالار روم «
 به درگاه ایوان زمانی بماند ۲۱۱۳
 طلایه فرستاد بر سوی گنگ
 طلایه هم آنکه بیامد ز دشت
 پدید آمد از دور تازان به راه « ۲۱۱۶
 که « برچاره جان میان را ببند
 از آتش ندیدم جز از تیره دود
 سپه را کجا باید انداختن « ۲۱۱۹
 همی راست آمدش گفتار او
 مکن هیچ گونه به ما در نگاه
 مباش ایچ ایمن به توران زمین ۲۱۷۲
 سر خویش گیر و کسی را مپای «

سیاوش بدو گفت که «آن خواب من
 ۲۱۷۰ مرا زندگانی سرآید همی
 چنین است کار سپهر بلند
 گر ایوان من سر به کیوان کشید
 ۲۱۷۸ اگر سال گردد هزار و دویست
 ز شب روشنائی نجوید کسی
 ترا پنج ماهست ز آبستنی
 ۲۱۸۱ درخت تو گر نر بیار آورد
 سرافراز کیخسروش نام کن
 چنین گردد این گنبد تیزرو
 ۲۱۸۴ ازین پس به فرمان افراسیاب
 ببرند بر بی گنه بر سرم
 نه تابوت یابم نه گور و کفن
 ۲۱۸۷ نهالی مرا خاک توران بود
 بر این گونه خواهد گذشتن سپهر
 بجای آمد و ، تیره شد آب من
 غم و درد و انده درآید همی
 گهی شاد دارد گهی مستمند
 همان زهر گیتی بیاید چشید
 بجز خاک تیره مرا جای نیست
 کجا بهره دارد زدانش بسی
 از این نامور گر بود رستنی
 یکی نامور شهریار آورد
 به غم خوردن او دل آرام کن
 سرای کهن را نخوانند نو
 مرا تیره بخت اندر آید به خواب
 ز خون جگر بر نهند افرم
 نه بر من بگرید کسی زانجمن
 سرای کهن کام شیران بود
 نخواهد شدن رام با من به مهر

ب ۲۱۸۰ (دوم) : «گر بود رستنی» ضبط نسخه اساس است، و تمام نسخ دیگر «بچه رستنی» یا «تخمه رستنی» دارند، و بیت مورد تأمل است.

ب ۲۱۸۱ : شرطی بودن جمله درحالی که سیاوش پیش گوئی می کند، محل تردید است.

ب ۲۱۸۷ (دوم) : گویا «کام شیر» در این بیت درحکم استعاره ای برای جهان، از قبیل استعاره «کام نهنگ» و کام ازدها، بکار رفته باشد، به معنی محل خطر و هلاک.

ز خورشید تابنده تا تیره خاک
 بخواری ترا روزبانان شاه
 بیاید سپهدار پیران به در
 بهجان بی‌گنه خواهدت زینهار
 وز ایران بیاید یکی چاره‌گر
 از ایدر ترا با پسر ناگهان
 نشانند بر تخت شاهی ورا
 ز گیتی برآرد سراسر خروش
 ز ایران یکی لشکر آرد به‌کین
 پی رخس فرخ زمین بسپرد
 به‌کین من امروز تا رستخیز
 براین‌گفته‌ها بر تو دل سخت کن
 سیاوش چو با جفت غمها بگفت
 رخس پر ز خون دل و دیده گشت
 بیاورد شبرنگ پهلاد را
 خروشان سرش را به بر درگرفت
 به گوش اندرش گفت رازی دراز
 چو کیخسرو آید به‌کین خواستن
 گذر نیست از داد یزدان پاک
 سر و تن برهنه برنلت به راه ۲۱۹۰
 به خواهش بخواید ترا از پدر
 به ایوان خویشت برد زار و خوار
 به فرمان دادار بسته کمر ۲۱۹۲
 سوی رود جیحون برد در نهان
 به فرمان بود مرغ و ماهی ورا
 زمانه ز کیخسرو آید بجوش ۲۱۹۶
 پر آشوب گردد سراسر زمین
 به توران کسی را بکس نشمرد
 نبینی جز از گرز و شمشیر تیز ۲۱۹۹
 تن از ناز و آرام پردخت کن
 خروشان بدو اندر آویخت جفت
 سوی آخر تازی اسپان گذشت ۲۲۰۲
 که دریافتی روز کین باد را
 لگام و فسارش ز سر بر گرفت
 که «بیدار دل باش و با کس مساز» ۲۲۰۵
 عنانش ترا باید آراستن

* ورا بارگی باش و گیتی بکوب
 ۲۲۰۸ از آخر بپر دل بیکیبارگی
 چنان چون سر مار افعی به چوب
 دگر مرکبان را همه کرد پی
 که او را تو باشی به کین بارگی
 خود و سرکشان سوی ایران کشید
 بر افروخت برسان آتش زنی
 ۲۲۱۱ چو یک نیم فرسنگ بهرید راه
 رخ از خون دیده شده ناپدید
 رسید اندرو شاه توران سپاه
 سپه دید با خود و تیغ و زره
 سیاوش زده بر زره بر گره
 به دل گفت «گر سیوز این راست گفت
 سخن زین نشان کی بود در نهفت؟»
 ۲۲۱۴ سیاوش بترسید از بیم جان
 - مگر گفت بدخواه گردد نهان؟ -
 همی بنگرید این بدان آن بدین
 که کینه نبُدشان به دل پیش ازین
 ز بیم سیاوش سواران جنگ
 گرفتند آرام و هوش و درنگ
 ۲۲۱۷ چنین گفت زان پس به افراسیاب
 که «ای پرهز شاه با جاه و آب
 چرا جنگ جوی آمدی با سپاه؟
 سپاه دو کشور پر از کین کنی
 چرا کشت خواهی مرا بی گناه؟
 ۲۲۲۰ چنین گفت گرسیوز کم خرد
 کز این درسخن خود کی اندر خورد؟
 گرایدر چنین بی گناه آمدی
 چرا با زره نزد شاه آمدی؟
 پذیره شدن زین نشان راه نیست
 سنان و سپر هدیه شاه نیست»
 ۲۲۲۲ سیاوش بدانست کان کار اوست
 برآشفتن شه زبازار اوست
 چو گفتار گرسیوز افراسیاب
 شنید و برآمد بلند آفتاب

ب ۲۲۰۷: اینجا الحاق است، ولی بی بی اصل است و با اختلالی بعد ازین آمده است؛ ب ۳۱۹۳ دیده شود.

به ترکان بفرمود که «اندر دهید
 از ایران سپه بود مردی هزار
 رده برکشیدند ایرانیان
 همه با سیاوش گرفتند جنگ
 «کنون خیره» گفتند «مارا کشند
 بمان تا ز ایرانیان دستبرد
 سیاوش چنین گفت که «این رای نیست
 چه گفت آن خردمند بسیار هوش
 مرا چرخ گردان اگر بی گناه
 بمردی کنون زور و آهنگ نیست
 سرآمد برایشان بر آن روزگار
 ز تیر و ز ژوپین بید خسته شاه
 همی گشت برخاک و نیزه به دست
 نهادند بر گردنش پاهنگ
 دوان خون بر آن چهره ارغوان
 برفتند سوی سیاوش کرد
 چنین گفت سالار توران سپاه
 کنیدش به خنجر سر از تن جدا
 بریزید خونس بر آن گرم خاک

در این دشت کشتی به خون برنمید»
 همه نامدار از در کارزار ۲۲۲۶
 بیستند خون ریختن را میان
 ندیدند جای فسون و درنگ
 نباید که تنها به خون درکشند ۲۲۲۹
 ببینند و مشر چنین کار خرد»
 همان جنگ را مایه و پای نیست
 که «با اختر بد بمردی مکوش ۲۲۳۲
 به دست بدان کرد خواهد تباہ
 که با کردگار جهان جنگ نیست»
 همه کشته گشتند و برگشته کار ۲۲۳۵
 نگون اندر آمد ز پشت سیاه
 گروی زره دست او را بیست
 دودست از پس پشت بسته چوسنگ ۲۲۳۸
 چنان روزناده چشم جوان
 پس پشت و پیش سپه بود گرد
 که «اندر کشیدش به يك سوز راه ۲۲۴۱
 به شخی که هرگز نروید گیا
 ممانید دیسر و مدارید باک»

۲۲۴۴ چنین گفت با شاه یکسر سپاه
 چرا کشت خواهی کسی را که تاج
 سری را کجا تاج باشد کلاه
 ۲۲۴۷ به هنگام شادی درختی مکار
 همی بود گرسیوز بدنشان
 که خون سیاوش بریزد بدرد
 ۲۲۵۰ ز پیران یکی بود کهتر به سال
 کجا پیلسم بود نام جوان
 چنین گفت مر شاه را پیلسم
 ۲۲۵۲ ز دانا شنیدم یکی داستان
 که : آهسته دل کم پشیمان شود
 شتاب و بدی کار آهرمنست
 ۲۲۵۶ سری را که باشی بدو پادشا
 به بندش همی دار تا روزگار
 چو باد خرد بر دلت بروزد
 ۲۲۵۹ بفرمای بند و تو تندی مکن
 چه بری سری را همی بی گناه
 که کاووس و رستم بود کینه خواه؟

ب ۲۲۴۹ : مصراع دوم را نسخه های دیگر بدین صورت دارند : کزو داشت درد دل به روز نبرد ، و بدین صورت معنی روشن تری شود .

پدر شاه و رستمش پروردگار
 چو گودرز و چون گیو و بُرزین و طوس
 دمنده سپهبد گو پیلتن
 فریبرز کاووس درنده شیر
 براین کینه بندند یکسر کمر
 نه من پای دارم نه پیوند من
 هانا که پیران بیاید پگاه
 مگر خود نیازت نیاید بدین
 بدو گفت گرسیوز « ای هوشمند
 از ایرانیان دشت پر کرگس است
 همین بد که کردی ترا خود نه بس
 سیاوش چو بخروشد، از روم و چین
 بریدی دُم مار و خستی سرش
 گرایدونکه او را به جان زینهار
 به پیغوله‌ای خیزم از بیم جان
 برفتند پیچان دمور و گروهی
 که » چندین به خون سیاوش مپیچ
 به گفتار گرسیوز رهنمای
 زدی دام و دشمن گرفتی بدوی

بیچی به فرجام زین روزگار
 بیندند برکوهه پیل کوس^{۲۲۶۲}
 که خوارند بر چشم او انجمن
 که هرگز ندیدش کس از جنگ سیر
 در و دشت گردد پر از کینه ور^{۲۲۶۰}
 نه گردی ز گردان این انجمن
 ازو بشنود داستان نیز شاه
 مگستر یکی تا جهانست کین^{۲۲۶۸}
 به گفت جوانان هوا را میند
 گر از کین بترسی ترا این بسست
 که - سیره همی بشنوی پند کس؟^{۲۲۷۱}
 پر از گرز و شمیر بینی زمین
 به دیبا بپوشید خواهی برش؟
 دهی، من نباشم بر شهریار^{۲۲۷۴}
 مگر خود بزودی سرآید زمان
 بر شاه ترکان پر از رنگ و بوی
 که آرام خوار آید اندر پیچ^{۲۲۷۷}
 بر آرای و بردار دشمن ز جای
 ز ایران برآید یکی های هوی

۲۲۸۰ سزا نیست این را گرفتن بدست
 دل بدسگالان ببايد شکست
 سپاهی بدین گونه کردی تباه
 نگر تا چگونه بود رای شاه
 اگر خود نیازدیدی از نخست
 به آب این گنه را توانست شست
 ۲۲۸۲ کنون آن به آید که اندر جهان
 نباشد پدید آشکار و نهان «
 بدیشان چنین پاسخ آورد شاه
 که «زو من ندیدم به دیده گناه
 ولیکن ز گفت ستاره شمر
 به فرجام زو سختی آید بسر
 ۲۲۸۶ گرایدونکه خونش بریزم به کین
 یکی گرد خیزد ز ایران زمین
 رها کردنش بتر از کشتن است
 همان کشتنش رنج و درد منست
 به توران گزند مرا آمده است
 غم و درد و بند مرا آمده است
 ۲۲۸۹ خردمند گر مردم بدگان
 نداند کسی چاره آسمان «
 فری گیس بشنید رخ را بخت
 میان را به زنار خونین بیست
 پیاده بیامد بنزدیک شاه
 به خون رنگ داده دو رخساره، ماه
 ۲۲۹۲ به پیش پدر شد پر از درد و باک
 خروشان به سر بر همی ریخت خاک
 بدو گفت که ای پرهنر شهریار
 چرا کرد خواهی مرا خاکسار؟
 دلت را چرا بستی اندر فریب؟
 همی از بلندی نبینی نشیب!
 ۲۲۹۵ سر تاج داران مبر بسی گناه
 که نپسندد این داور هور و ماه
 که نپسندد این داور هور و ماه

ب ۲۲۹۰ (دوم): از این بیت و دوسه بیت دیگر که این تعبیر در آنها بکاررفته است بری آید که «میان را
 به زنار خونین بستن» گویا کنایه از سوکوار و دردمند و گریان بودن باشد. ر. ک. به ج ۱
 مسکوص ۱۳۴ ب ۸۹۳ و ص ۱۰۶ ب ۴۵۳ و ج ۴ ص ۱۲۱ ب ۸۲.

سیاوش که بگذاشت ایران زمین
بیازرد از بهر تو شاه را
بیامد ترا کرد پشت و پناه
نبرد سر تاج داران کسی
مکن بی گنه بر تن من سم
یکی را به چاه افکند بی گناه
سرانجام هردو به خاک اندرند
شنیدی که از آفریدون گرد
همان از منوچهر شاه بزرگ
کنون زنده درگاه کاووس شاه
جهان از تهمتن بلرزد همی
چو بهرام و چون زنگه شاوران
همان گیو کز بیم او روز جنگ
درختی نشانی همی بر زمین
به کین سیاوش سیه پوشد آب
ستمگاره ای بر تن خویشتن
نه اندر شکاری که گور افگنی
همی شهریاری ربائی ز گاه
مده شهر توران بخیره بیاد

همی از جهان بر تو کرد آفرین
چنان افسر و تخت و آن گاه را
کنون زوجه دیدی؟ که بردت ز راه؟ ۲۲۹۸
که با تاج بر تخت ماند بسی
که گیتی سپنج است با باد و دم
یکی با کله برنشاند به گاه ۲۳۰۱
ز اختر به چنگ مغاک اندرند
ستمگاره ضحاک تازی چه سرد
چه آمد به سلم و به تور سترگ ۲۳۰۴
چو دستان و چون رسم کینه خواه
که توران به جنگش نیرزد همی
که ننیدشد از گرز گنداوران ۲۳۰۷
همی چرم روباه پوشد پلنگ
کجا برگه خون آورد باز کین
کند زار نفرین به افراسیاب ۲۳۱۰
بسی یادت آید ز گفتار من
وگر آهوان را به شور افگنی
در این کار به زین نگه کن بگاه ۲۳۱۳
نباید که روز بد آیدت یاد

بگفت این و روی سیاوش بدید
 دل شاه توران برو بر سوخت
 دو رخ را بکنند و فغان برکشید
 همی خیره چشم خرد را بدوخت
 بدوگفت « برگرد و ایدر مه پای
 چه دانی کزین بد مرا چیست رای؟ »
 به کاخ بلندش یکی خانه بود
 فری گیس زان خانه بیگانه بود
 در آن خانه انداختند
 در خانه را بند بر ساختند

گفتار اندر کشته شدن سیاوش

بفرمود پس تا سیاوش را
 که « این را به جانی بریدش که کس
 مر آن شاه بی کین و خاموش را
 نباشد ورا یار و فریادرس
 ۲۳۲۲ سرش را بسبرید یکسر ز تن
 تنش کرگسان را بپوشد کفن
 نباید که خون سیاوش زمین
 ببوید، بروید گیا روز کین
 همی تاختندش پیاده کشان
 چنان روزبانان مردم کشان
 ۲۳۲۰ سیاوش بنالید با کردگار
 که « ای برتر از گردش روزگار
 یکی شاخ پیدا کن از تخم من
 چو خورشید تابنده بر انجمن
 کند تازه در کشور آئین خویش
 که خواهد از این دشمنان کین خویش
 ۲۳۲۸ همی شد پس پشت او پیلسم
 دو دیده پر از خون و دل پر زغم

ب ۲۳۱۹: پس از این بیت، دویستی در چهار نسخه اضافه آمده است که مضمون آنها در بنداری نیز هست؛
 به تفصیل نسخه بلهار جوع شود.

سیاوش بدو گفت « پدرود باش
 درودی ز من سوی پیران رسان
 به پیران نه زین گونه بودم امید
 مرا گفته بود او که با صد هزار
 چو برگرددت روز یار توّم
 کنون پیش گرسیوز اندر دوان
 نبینم همی یار با خود کسی
 چو از شهر و ز لشکر اندرگذشت
 ز گرسیوز آن خنجر آبگون
 بیفگند پیل ژبان را به خاک
 یکی نشت بنهاد زرّین برش
 به جانی که فرموده بُد تشت خون
 یکی باد با تیره گردی سیاه
 همی یکدگر را ندیدند روی
 چو از سرو بن دور گشت آفتاب
 چه خوابی که چندین زمان برگذشت
 چو از شاه شد گاه و میدان تهی

زمین تار و تو جاودان پود باش
 بگویش که گیتی دگر شد به سان
 همی پند او باد بُد من چو بیدار ۲۳۳۱
 زره دار و برگستوان ور سوار
 به گاه چرا مرغزار توّم
 پیاده چنین خوار و تیره روان ۲۳۳۲
 که بخروشدی زار بر من بسی «
 کشانش بردند برسوی دشت
 گروهی زره بستد از بهر خون ۲۳۳۷
 نه شرم آمدش زان سپید نه باک
 جدا کرد زان سرو سیمین سرش
 گروهی زره برد و کردش نگون ۲۳۴۰
 برآمد بپوشید خورشید و ماه
 گرفتند نفرین همه بر گروهی
 سر شهریار اندر آمد به خواب ۲۳۴۲
 نجنبید و بیدار هرگز نگشت!
 مه خورشید بادا مه سرو سهی!

چپ و راست هر سو بتایم همی
 سر و پای گیتی نیایم همی ۲۳۴۶

یکی بد کند نیک پیش آیدش جهان بنده و بخت خویش آیدش
 یکی جز به نیکی جهان نسپرد همی از نژندی فروپژمرد
 ۲۲۴۹ مدار ایچ تیار با او بهم به گیتی مکن جان و دل را دژم

ز خان سیاوش برآمد خروش ز سر ماه رویان گسسته کمند
 ۲۲۵۲ همه بندگان موی کردند باز فری گیس مشکین کمند دراز
 برید و میان را به گیسو بیست به فندق گل و ارغوان را بخت
 باواز بر جان افراسیاب همی کرد نفرین و می ریخت آب
 ۲۳۰۰ خروشش به گوش سپید رسید چو آن ناله زار و نفرین شنید
 به گرسیوز بدنشان شاه گفت که « او را به کوی آورید از نهفت
 ز پرده به درگه بریدش کشان بر روزبانان مردم کشان
 ۲۳۰۸ بدان تا بگیرند موی سرش بدرند بر بر همه چادرش
 زندش همی چوب تا تخم کین بریزد براین بوم توران زمین
 نخواهم ز بیخ سیاوش درخت نه شاخ و نه برگ و نه تاج و نه تخت »
 ۲۳۶۱ همه نامداران آن انجمن گرفتند نفرین برو تن بتن
 که از شاه و دستور و ز لشکری ازین گونه نشنید کس داوری
 بیامد پر از خون دو رخ پیلسم روان پر ز داغ و رخان پر ز نم
 ۲۳۶۴ بنزدیک لهاک و فرشیدورد سراسر سخنها همه یاد کرد

که « دوزخ به از بوم افراسیاب
 بتازیم و نزدیک پیران شویم
 سه اسپ گرانمایه کردند زین
 به پیران رسیدند هر سه سوار
 برو برشردند یکسر سخن
 « یکی زاری پی خاست کاندز جهان
 سیاوش را دست بسته چو سنگ
 به دشتش کشیدند پر آب روی
 تن پیلوارش بر آن گرم خاک
 یکی تشت بنهاد پیشش گروی
 برید آن سر شاهوارش ز تن
 همه شهر پر زاری و ناله گشت
 چو پیران به گفتار بنهاد گوش
 همه جامه را بر برش کرد چاک
 بدو پیلسم گفت « بشتاب زود
 فری گیس را نیز خواهند کشت
 به درگاه بردند مویش کشان
 جهانی بدو کرده دیده پر آب
 که این هول کاریست با درد و بیم

نباید بدین کشور آرام و خواب
 به تیار و درد اسیران شویم »
 همی برنوشتند گفتی زمین ۲۴۱۷
 رخان پر ز خون همچو ابر بهار
 که بخت از بدیها چه افگند بن
 نبیند کسی از کهان و مهان ۲۴۷۰
 فگندند در گردنش پالهنک
 پیاده دوان در به پیش گروی
 فگندند و از کس نکردند باک ۲۴۷۴
 بیبچید چون گوسفندانش روی
 فگندش چو سرو سهی بر چمن
 به چشم اندرون آب چون ژاله گشت ۲۴۷۶
 زتخت اندر افتاد و زو رفت هوش
 همی کند موی و همی ریخت خاک
 که دردی بدین درد و سختی فزود ۲۴۷۹
 مکن هیچ گونه براین کار پشت
 بر روزبانان مردم کشان
 ز کردار بدگوهر افراسیاب ۲۴۸۲
 که اکنون فری گیس را به دو نیم

ز نند و شود پادشاهی تباہ
 ۲۳۸۰ ز آخر بیاورد پس پهلوان
 خود و گرد روئین و فرشیدورد
 به دو روز و دو شب به درگه رسید
 ۲۳۸۸ فری گیس را دید چون بیپشان
 به چنگال هر یک یکی تیغ تیز
 هم آنگاه پیران بیامد چو باد
 ۲۳۹۱ چو چشم گرای به پیران رسید
 بدو گفت «با من چه بد ساختی
 ز اسپ اندر افتاد پیران به خاک
 ۲۳۹۴ بفرمود تا روزبانان در
 بیامد دمان پیش افراسیاب
 بدو گفت «شاهان انوشه بدی
 ۲۳۹۷ چه آمد ز بد بر تو ای نیک خوی؟
 چرا بر دلت چیره شد رای دیو؟
 بکشتی سیاووش را بسی گناه
 ۲۴۰۰ به ایران رسد زین بدی آگهی

ب ۲۳۹۸: در این مورد، و نیز در چند مورد دیگر از جمله ب ۳۳۳ ص ۱۵ ج ۲ مسکو چاپ دوم، نسخه
 اساس «خیره» دارد، و معلوم نشد که آیا کاتب اشتهاً بجای «خیره» این لفظ را نوشته یا «خیره»
 گاهی هم معنی «خیره» می داده است.

بسا تاج داران ایران زمین
 جهان آرمیده زد دست بدی
 فریبنده دیوی ز دوزخ بجست
 بدان اهرمن نیز نفرین سزد
 پشیمان شوی زین به روز دراز
 ندانم که این گفتن بد ز کیست
 چو دیوانه از جای برخاستی
 کنون زو گذشتی به فرزند خویش
 نجوید همانا فری گیس بخت
 به فرزند با کودکی در نهان
 که تا زنده ای بر تو نفرین بود
 اگر شاه روشن کند جان من
 گرایدونکه اندیشه زین کودک است
 بمان تا جدا گردد از کالبد
 بلوگفت « زین سان که گفتم بساز
 سپهدار پیران بدان شاد شد
 بیامد به درگاه و او را بسپرد
 بی آزار بردش به سوی ختن
 چو آمد به ایوان به گلشهر گفت
 که بالشکر آیند پردرد و کین
 شده آشکارا ره ایزدی
 بیامد دل شاه ترکان بخست^{۲۴۰۳}
 که پیچد روانت سوی راه بد
 بپیچی زمانی به گرم و گداز
 وزین آفریننده را رای چیست^{۲۴۰۶}
 چنین خیره بد را بیاراستی
 رسیدی به بیچاره پیوند خویش
 نه اورنگ شاهی نه تاج و نه تخت^{۲۴۰۹}
 درفش مکن خویشتن در جهان
 پس از زندگی دوزخ آئین بود
 فرستد ورا سوی ایوان من^{۲۴۱۲}
 همانا که این درد و رنج اندک است
 به پیش تو آرم بدو ساز بد
 مرا کردی از خون او بی نیاز^{۲۴۱۵}
 از اندیشه و درد آزاد شد
 بسی نیز بر روزبانان شمرد
 خروشان همه درگه و انجمن^{۲۴۱۸}
 که این خوب رخ را ببايد نهمت

تو بر پیش این نامور زینهار بباش و بدارش پرستاروار «
 ۲۴۲۱ برین نیز بگذشت يك چند روز گران شد فری گیس گیتی فروز

گفتار اندر مولود شاه کیخسرو

شبی قیرگون ماه پنهان شده
 چنان دید سالار پیران به خواب
 ۲۴۲۴ سیاوش بر شمع تیغی به دست
 از این خواب نوشین سرآزاد کن
 که روز نوآئین و جشنی نوست
 ۲۴۲۷ سپهبد بلرزید بر خواب خوش
 بدو گفت پیران که «برخیز و رو
 سیاوش را دیدم اکنون به خواب
 ۲۴۳۰ که گفתי مرا: چند خسپی؟ مپای
 همی رفت گلشهر تا پیش ماه
 بدید و بشادی سبک باز گشت
 ۲۴۳۳ بیامد بشادی به پیران بگفت
 یکی اندر آو شکفتی ببین
 تو گوئی نشاید مگر تاج را
 ۲۴۳۶ سپهبد بیامد بر شهریار
 به خواب اندرون مرغ و دام و دده
 که شمع بر افروختی ز آفتاب
 باواز گفתי «نشاید نشست
 ز فرجام گیتی یکی یاد کن
 شب سور آزاده کیخسروست «
 بجنبید گلشهر خورشیدفش
 خردمند پیش فری گیس شو
 درخشان تر از بر سپهر آفتاب
 به جشن جهانجوی کیخسرو آی «
 جدا گشته بود از بر ماه شاه
 هم آنگاه گیتی پرآواز گشت
 که «اینت بآئین خور و ماه جفت
 بزرگی و رای جهان آفرین
 وگر جوشن و ترگ و تاراج را «
 بسی آفرین کرد و بردش نثار

بر آن برز و بالا و آن شاخ و یال
 ز بهر سیاوش دودیده پر آب
 چنین گفت با نامدار انجمن
 تمام که یازد بدین شاه چنگ
 بدانگه که بنمود خورشید تیغ
 چو بیدار شد پهلوان سپاه
 همی بود تا جای پردخت شد
 بدو گفت «خورشیدفش مهتر،
 به در بر یکی بنده بفرزد دوش
 نماند ز خوبی جز از تو به کس
 اگر تور را روز باز آمدی
 فریدون گردست گوئی بجای
 بر ایوان چنو کس نبیند نگار
 از اندیشه بد بپرداز دل
 چنان کرد روشن جهان آفرین
 روانش ز خون سیاوش بدر
 پشیمان بشد زان کجا کرده بود
 بدو گفت «من زین نوآمد بسی
 تو گوئی بسرو برگذشته ست سال
 همی کرد نفرین به افراسیاب
 که «گر بگسلد زین سخن جان من ۲۴۳۹
 مرا گر سپارد به چنگ نهنگ»
 به خواب اندر آمد سر تیره میخ
 دمان اندر آمد بنزدیک شاه ۲۴۴۲
 بنزدیک آن نامور تخت شد
 جهاندار و بیدار و افسون گسرا،
 تو گفتمی ورا مایه داده ست هوش ۲۴۴۰
 تو گوئی که برگاه شاهست و بس
 به دیدار چهرش نیاز آمدی
 به فرّ و به چهر و به دست و به پای ۲۴۴۸
 بدو تازه شد فرّ شهریار
 برافراز تاج و برافراز دل
 کزو دور شد جنگ و بیداد و کین ۲۴۰۱
 بر آورد بر لب یکی باد سرد
 به گفتار بیپوده آزرده بود
 سخنها شنیده سم از هر کسی ۲۴۰۴

پر آشوب جنگست زو روزگار همه یاد دارم ز آموزگار
 که از تخمه تور و ز کیقباد یکی شاه سر برزند با نژاد
 ۲۴۰۷ جهان را به مهر وی آید نیاز همه شهر توران برندش نماز
 کتون بودنی هر چه بایست بود ندارد غم و رنج و اندیشه سود
 مداریدش اندر میان گروه بنزد شبازان فرستش به کوه
 ۲۴۱۰ بدان تا نداند که « من خود کیم بدیشان سپرده زهر چیم »
 نیاموزد از کس خرد گر نژاد ز کار گذشته نیایدش یاد «
 بگفت آنچه یاد آمدش زین سخن همه نو شمرد این سرای کهن
 ۲۴۱۲ چه سازی؟ که چاره بدست تونیست! درازست، در کام و شست تونیست!
 گر ایدونکه بد بینی از روزگار به نیکی همو باشد آموزگار -
 بیامد به در پهلوان شادمان به دل بر همه نیک بودش گمان
 ۲۴۱۶ جهان آفرین را نیایش گرفت به شاه جهان بر ستایش گرفت
 بر اندیشه بُد تا به ایوان رسید کز آن رنج و مهرش چه آید پدید
 شبانان کوه قلان را بخواند وزان خُرد چندی سخنها براند
 ۲۴۱۹ که « این را بدارید چون جان پاک نباید که تنگ آیدش روزگار
 نباید که تنگ آیدش روزگار اگر دیده و دل کند خواستار »
 شیان را ببخشید بسیار چیزی یکی دایه با او فرستاد نیز

ب ۲۴۶۳: نسخهٔ اساس چنین است و نسخهٔ قا چنین ضبط کرده: « درازست و بردام شست تونیست »،
 بهر حال معنی بیت مورد تأمل است، و نسخ دیگر هم ککی به توجیه بیت نمی کنند. در احوال الصدور ص
 ۹۴ نیز این بیت آمده که مصراع دوم آن ضبطی غیر از نسخ ما را نشان می دهد.

- بر ایشان سپرد آن دل و دیده را
بدین نیز بگذشت گردان سپهر
چو شد هفت ساله گو سرفراز
ز چوبی کمان کرد و ز رود زه
ابی پرّ و پیکان یکی تیر کرد
چو ده ساله شد گشت گردی سترگ
وز آن جایگه شد به شیر و پلنگ
چنین تا برآمد برین روزگار
شبان اندر آمد زکوه و زدشت
که «من زین سرافراز شیر یله
همی کرد نخچیر آهو نخست
کنون نزد او جنگ شیر دمان
نباید که آید برو بر گزند
چو بشنید پیران بخندید و گفت
نشست از برِ باره دست کش
بفرمود تا پیش او شد به مهر
به بر درگرفتش زمانی دراز
بدو گفت کی خسرو پاك دین
ازیرا کسی که ت نداند همی
- جهانجوی گرد پسندیده را ۲۴۷۲
به خسرو بر از مهر بگشاد چهر
هنر با نژادش همی گفت راز
ز هر سو برافکنند زه را گره ۲۴۷۰
به دشت اندر آهنگ نخچیر کرد
به زخم گراز آمد و خرس و گرگ
همان چوب خمیده بُد ساز جنگ ۲۴۷۸
نیامد به فرمان آموزگار
بنالید و نزدیک پیران گذشت
سوی پهلوان آمدم با گله ۲۴۸۱
بر شیر و جنگ پلنگان نجست
همانست و نخچیر آهو همان
بیاویزدم پهلوان بلند ۲۴۸۴
«نماند نژاد و هنر در نهفت»
بیامد بر خسرو شیرفش
نگه کرد پیران بر آن فرّ و چهر ۲۴۸۷
همی گفت با داور پاك راز
«به تو باد رخشنده توران زمین
جز از مهربانت نخواند همی ۲۴۹۰

شبان زاده‌ای را چنین در کنار
 خردمند را دل برو بر بسوخت
 ۲۴۹۲ بدو گفت که ای یادگار مهان
 * که تاج سر شهریاران توی
 شبان نیست از گوهر تو کسی
 ۲۴۹۶ ز بهر جوان اسپ و پالای خواست
 به ایوان خرامید با او بهم
 همی پروراندیش اندر کنار
 ۲۴۹۹ بدین نیز بگذشت چندی سپهر
 شب تیره هنگام آرام و خواب
 بر آن تیرگی پهلوان را بخواند
 ۲۵۰۲ که ز اندیشه بد همه شب دلم
 از این کودکی کز سیاوش رسید
 نبیره‌ی فریدون شبان پرورد
 ۲۵۰۵ از او گر نوشته به من بر بدیست
 چو کار گذشته نیارد به یاد
 و گر هیچ خوی بد آرد پدید
 ۲۵۰۸ بدو گفت پیران که «ای شهریار
 یکی کودکی خرد چون بییشان

بگیری و از کس نیایدت عار»
 بکردار آتش رخس بر فروخت
 پسندیده و ناسپرده جهان
 که گوید که پور شبانان توی؟
 وز این داستان هست با من بمی»
 همان جامه خسرو آرای خواست
 روانش ز بهر سیاوش دژم
 بدو شادمان گردش روزگار
 به مغز اندرون داشت با شاه مهر
 کس آمد ز نزدیک افراسیاب
 گذشته سخنها فراوان براند
 بیچید و ز غم همی بگسلم
 تو گفتمی مرا روز شد ناپدید
 ز رای خرد این کی اندر خورد؟
 نشاید گذشتن که آن ایزدیست
 زید شاد و ما نیز باشیم شاد
 بسان پدر سر بیاید برید»
 ترا خود نباید کس آموزگار
 ز کار گذشته چه دارد نشان؟

تو خود این میندیش و بد را مکوش
 که « پروردگار از پدر برترست
 نخستین به پیمان مرا شاد کن
 فریدون به داد و به تخت و کلاه
 ز پیران چو بشنید افراسیاب
 یکی سخت سوگند شاهانه خورد
 به دادار کو این جهان آفرید
 که ناید بدین کودک از من ستم
 زمین را ببوسید پیران و گفت
 براین بند و سوگند تو ایتم
 وز آنجا بسر خسرو آمد دمان
 بدو گفت که « ز دل خرد دور کن
 مرو پیش او جز به دیوانگی
 مگرد ایچ گونه به گرد خرد
 به سر بر نهادش کلاه کیان
 یکی باره گام زن خواست نغز

چه گفت آن خردمند بسیار هوش
 اگر زاده را مهر با مادرست « ۲۰۱۱
 ز سوگند شاهان یکی یاد کن
 همی داشتی راستی را نگاه «
 سر مرد جنگی در آمد بخواب « ۲۰۱۲
 « به روز سپید و شب لاژورد
 سپهر و دد و دام و جان آفرید
 نه هرگز برو برزتم تیزدم « ۲۰۱۷
 که « ای دادگر شاه بی یار و جفت
 کنون یافت آرام جان و تنم «
 رخی ارغوان و دلی شادمان « ۲۰۲۰
 چو رزم آورد پاسخش سور کن
 مگردان زیان جز به بیگانگی
 يك امروز بر تو مگر بگذرد « ۲۰۲۲
 بیستش کیانی کمر بر میان
 برو برنشست آن گو پاک مغز

ب ۲۵۱۱ مصراع دوم : در نسخه های ط و ك « همان زاده را ... آمده است .

ب ۲۵۱۳ : ارتباط بین این بیت و بیت قبل ظاهراً باید معنای مقدّری باشد که : تو هم مانند نیای خود

فریدون رعایت راستی کن .

۲۰۲۶ بیامد به درگاه افراسیاب جهانی بسرو دیده کسره پرآب
 روارو برآمد که « بگشای راه که آمد نوآئین یکی پیشگاه »
 همی رفت پیش اندرون شاهِ گرد سپهدار پیران ورا پیش برد
 ۲۰۲۹ بیامد بنزدیک افراسیاب نیا را رخ از شرم او شد پرآب
 بر آن خسروی یال و آن چنگ او بدان شاخ و آن فرّ و اورنگ او
 زمانی نگه کرد و نیکو بدید همی گشت رنگ رخس ناپدید
 ۲۰۳۲ تن پهلوان گشت لرزان چو بید ز جان جوان پاک بگسست امید
 زمانی چنان بود، بگشاد چهر زمانه به دلش اندر آورد مهر
 پرسید که « ای نورسیده جوان چه آگاه داری ز کار جهان؟
 ۲۰۳۰ بر گوسفندان چه کردی همی؟ زمین را چگونه سپردی همی؟ »
 چنین داد پاسخ که « نخچیر نیست مرا خود کمان و پرتیر نیست
 بسپرسید بازش ز آموزگار ز نیک و بد و گردش روزگار
 ۲۰۳۸ بدو گفت « جانی که باشد پلنگ بدرد دل مردم تیز چنگ »
 سه دیگر پرسیدش از مام و باب ز ایوان و ز شهر و ز خورد و خواب
 چنین داد پاسخ که « درنده شیر بیارد سگ کارزاری به زیر »
 ۲۰۴۱ بخندید خسرو ز گفتار اوی سوی پهلوان سپه کرد روی
 بدو گفت که « این دل ندارد بجای ز سر پرشمش پاسخ آرد ز پای

ب ۲۰۳۵ : بنداری کلمه را چه گردی خوانده است و « تدور خلف الغنم » ترجمه کرده است.

ب ۲۰۴۰ : مصراع دوم : بیارد نیارد هر دو قابل توجه است، متن ما بی نقطه است، ضبط قا بیارد است، سایر نسخ نیارد آورده اند.

نیاید همانا بد و نیک ازوی
 نه زین سان بود مردم کینه جوی
 رو این را بخوبی به مادر سپار
 به دست یکی مرد پرهیزگار ۲۰۰۴
 گمی کن به سوی سیاوش کرد
 مگردان بدآموز را هیچ گرد
 ز اسپ و پرستنده و بیش و کم
 بده هرچه باید ز گنج درم
 سپهد برو کرد لختی شتاب
 برون بردش از پیش افراسیاب ۲۰۰۷
 به ایوان خویش آمد افروخته
 خرامان و چشم بدی دوخته
 همی گفت که «ز دادگر کردگار
 درخت نو آمد جهان را به بار
 در گنجهای کهن کرد باز
 ز هرگونه ای شاه را کرد ساز ۲۰۰۰
 ز دینار و دیبا و تیغ و گهر
 ز اسپ و سلیح و کلاه و کمر
 هم از تخت و زبدره های درم
 ز گستردهای و ز بیش و کم
 گسی کردشان سوی آن شارستان
 کجا جملگی گشته بد خارستان ۲۰۰۲
 فری گیس و کیخسرو آنجا رسید
 بسی مردم آمد ز هر سو پدید
 به دیده سپردند یک یک زمین
 زبان دد و دام پرآفرین
 همی گفت هر کس که بودش هنر
 «سپاس از جهان داور دادگر ۲۰۰۶
 کز آن بیخ برکنده فرخ درخت
 از این گونه شاخی برآورد سخت
 ز شاه کیان چشم بد دور باد
 روان سیاوش پر از نور باد
 همه خاک آن شارستان شاد شد
 گیا برچمن سرو آزاد شد ۲۰۰۹
 ز خاکی که خون سیاوش بخورد
 به ابر اندر آمد درختی ز گرد
 همی بوی مشک آمد از مهر او
 نگاریده بر برگها چهر او

۲۰۶۲ به دی مه نشان بهاران بدی پرستش‌گه سوکواران بدی

چنین است کردار این گنده پیر ستاند ز فرزند پستان شیر
 چو پیوسته شد مهر دل برجها به خاک اندر آرد سرش ناگهان
 ۲۰۶۰ تو از وی بجز شادمانی مجوی به باغ جهان برگ انده مبوی
 اگر تاج‌داری و گر دست تنگ نبینی همی روزگار درنگ
 مرنجان روان کاین سرای تو نیست بجز تنگ تابوت جای تو نیست
 ۲۰۶۸ نهادن چه باید؟ به خوردن نشین بر امید گنج جهان آفرین

رفتن رستم و ایرانیان به کین خواستن سیاوش

چو آمد بنزدیک سر تیغ شست مده می که از سال شد مرد مست
 بجای عنانم عصا داد سال پراکنده شد مال و برگشت حال
 ۲۰۷۱ همان دیده‌بان بر سر کوهسار نبیند همی لشکر شهریار
 کشیدن ز دشمن نداند عنان مگر پیش مژگانش آید سنان
 گراینده تیز پای نوند همان شست بدخواه کردش به بند
 ۲۰۷۴ همان گوش از آوای او گشت سیر همش لحن بلبل هم آوای شیر
 چو برداشتم جام پنجاه و هشت نگیرم بجز یاد تابوت و نشت

ب ۲۰۷۵ : کلمه 'آخردر متن نسخه' ما چنانکه دیده می‌شود روشن نیست که چه بوده است، پنج نسخه
 (بقیه حاشیه در صفحه بعد)

دریغ آن گل و مشک و خوشاب سی همان تیغ برنده پاریسی
نگردد همی گرد نسرین تذرو گل نارون خواهد و شاخ سرو ۲۰۷۷
همی خواهم از روشن کردگار که چندان زمان یابم از روزگار
کز این نامور نامه باستان بماتم به گیتی یکی داستان
که هرکس که اندر سخن داد داد ز من جز به نیکی نگیرند یاد ۲۰۸۰
بدان گیتیم نیز خواهشگرست که با تیغ تیزست و با منبرست
منم بنده اهل بیت نسبی سراینده خاک پای وصی
برین زادم و هم برین بگذرم چنان دان که خاک پی حیدرم ۲۰۸۲
ابا دیگران مرا کار نیست بدین اندرون هیچ گفتار نیست
به گفتار دهقان کنون بازگرد نگر تا چه گوید سراینده مرد

آغاز داستان

چو آگاهی آمد به کاووس شاه که « شد روزگار سیاوش تباہ ۲۰۸۶
بکردار مرغان سرش را ز تن جدا کرد سالار آن انجمن

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

دیگر ما « ودشت » دارند و تنها یکی « وطشت » آورده است . آیا ممکن است « تابوت و نشت »

منظور باشد ؟

ب ۲۵۸۲ و ۲۵۸۳ در دیباجه فردوسی نیز آمده است ، بجای سراینده در ب ۲۵۸۲ در آن مورد ستاینده

آمده است .

ابر بی گناهِش به خنجر بزار
 بریدند سر زان تن شاهوار
 ۲۰۸۹ بنالد همی بلبل از شاخ سرو
 چه درآج زیر گلان با تذرو
 همه شهر توران پر از داغ و درد
 به بیشه درون برگ گلنار زرد
 گرفتند شیون به هر کوهسار
 نه فریادرس بود و نه خواستار
 ۲۰۹۲ چو این گفته بشنید کاووس شاه
 سر نامدارش نگون شد ز گاه
 بر و جامه بدرید و رخ را بکند
 به خاک اندر آمد ز تخت بلند
 برفتند با نوحه ایرانیان
 بدان سوک بسته بزاری میان
 ۲۰۹۵ همه دیده پر خون و رخساره زرد
 زبان از سیاوش پر از یاد کرد
 چو طوس و چو گودرز و گیو دلیر
 چو شاپور و فرهاد و رهام شیر
 همه جامه کرده کبود و سیاه
 همه خاک بر سر بجای کلاه
 ۲۰۹۸ پس آگاهی آمد سوی نیمروز
 بنزدیک سالار گیتی فروز
 که « از شهر ایران برآمد خروش
 همی خاک تیره برآمد به جوش
 پراگند کاووس بر یال خاک
 همه جامه خسروی کرد چاک »
 ۲۱۰۱ همتن چو بشنید زو رفت هوش
 ز زاول بزاری برآمد خروش
 به چنگال رخساره بشخود زال
 همی ریخت خاک از بر شاخ و یال
 چو یک هفته با سوک بود و دژم
 به هشتم برآمد ز شیپور دم
 ۲۱۰۴ سپاهی فراوان بر پیلتن
 ز کشمیر و کابل شدند انجمن
 به درگاه کاووس بنهاد روی
 دودیده پر از آب و دل کینه جوی
 چو نزدیکی شهر ایران رسید
 همه جامه پهلوی بردرید

- به دادار دارنده سوگند خورد
 نباشد، نشویم سرم را ز خاک
 کله ترگ و شمیر جام منست
 چو آمد بنزدیک کاووس کی
 بدو گفت «خوی بد ای شهریار
 ترا مهر سوداوه و بدخوی
 کنون آشکارا ببینی همی
 از اندیشه خرد و شاه سترگ
 کسی کو بود مهتر انجمن
 سیاوش به گفتار زن شد به باد
 دریغ آن برو و برز و بالای او
 دریغ آن گو نامبرده سوار
 چو در بزم بودی بهاران بُدی
 همی جنگ با چشم گریان کنم
 نگه کرد کاووس بر چهر او
 نداد ایچ پاسخ مر او را ز شرم
 همتن برفت از بر تخت او
 ز پرده بگیسوش بیرون کشید
 به خنجر بدو نسیم کردش به راه
- که «هرگز نم بی سلیح نبرد»^{۲۱۰۷}
 همه بر تن غم بود سوک باک (۴)
 به بازو خم خام دام منست
 سرش بود پُر خاک و پر خاک پی^{۲۱۱۰}
 پراگندی و تخمت آمد به بار
 ز سر برگرفت افسر خسروی
 که بر موج دریا نشینی همی^{۲۱۱۳}
 بیامد به ما بر زیانی بزرگ
 کفن بهتر او را ز فرمان زن
 خجسته زنی کو ز مادر نژاد^{۲۱۱۶}
 رکیب و خم خسرو آرای او
 که چون او نبیند دگر روزگار
 به رزم افسر نامداران بدی^{۲۱۱۹}
 جهان چون دل خویش بریان کنم
 بدید اشک خونین و آن مهر او
 فرو ریخت از دیدگان آب گرم^{۲۱۲۲}
 سوی خان سوداوه بنهاد روی
 ز تخت بزرگیش در خون کشید
 نجنبید بر جای کاووس شاه^{۲۱۲۵}

بیامد به درگاه با سوک و درد
 همه شهر ایران بماتم شدند
 ۲۱۲۸ چو یک هفته با سوک و با آب چشم
 به هشتم بزد نای روئین و کوس
 چو فرهاد و شیدوش و گرگین و گیو
 ۲۱۳۱ فریبرز کاووس درنده شیر
 فرامرز رستم که بد پیش رو
 به گردان چنین گفت رستم که « من
 ۲۱۳۲ که اندر جهان چون سیاوش سوار
 چنین کار یکسر مدارید خرد
 ز دها همه ترس بیرون کنید
 ۲۱۳۷ به یزدان که تا در جهان زنده ام
 بر آن تشت زرین کجا خون اوی
 بمالید خواهم همی روی و چشم
 ۲۱۴۰ و گر هم چنانم بَرَد بسته چنگک
 به خاک اندرون خوار چون گوسفند
 و گر نه من و گرز و شمیر تیز
 ۲۱۴۲ نبیند دو چشم مگر گرد رزم
 به درگاه هر پهلوانی که بود

پر از خون دل و دیده، رخساره زرد
 پر از درد نزدیک رستم شدند
 به درگاه بنشست پر درد و خشم
 بیامد به درگاه گودرز و طوس
 چو بهرام و رهام و شاپور نیو
 گرازه که بود ازدهای دلیر
 نگهبان هر مرز و سالار نو
 بر این کینه دادم دل و جان و تن
 نبندد کمر نیز یک نامدار
 چنین کینه را خرد نتوان شمرد
 زمین را ز خون رود جیحون کنید
 به کین سیاوش دل آکنده ام
 فرو ریخت ناکار دیده گروهی
 مگر بر دلم کم شود درد و خشم
 نهاده به گردن درون پاهنگ
 کشندم دو بازو به خم کمند
 برانگیزم اندر جهان رستخیز
 حرامست بر من می و جام و بزم
 چو زان گونه آواز رستم شنود

همه برگرفتند با او خروش
 ز میدان یکی بانگ بر شد به ابر
 بزد مهره بر پشت پیلان به جام
 برآمد خروشیدن گاودم
 جهان پر شد از کین افراسیاب
 نبد جای پوینده را بر زمین
 ستاره به جنگ اندر آمد نخست
 بیستند گردان ایران میان
 گزین کرد پس رستم زابلی
 ز ایران و ز بیشه نارون
 سپه را فرامرز بد پیش رو
 همی رفت تا مرز توران رسید
 در آن مرز شاه سپیجاب بود
 ورازاد بد نام آن پهلوان
 سپه بود شمشیرزن سی هزار
 ورازاد از قلب لشکر برفت
 پرسید و گفتش «چه مردی؟ بگوی
 سزد گر بگویی مرا نام خویش

ب ۲۶۴۶: در نسخه «ا» گشت کام هزبره، ولی معنی بیت مورد تأمل است، و ضبط نسخه‌های دیگر که «کام هزبره» است، شاید ناشی از اصلاح دیگران باشد.

همانا به فرمان شاه آمدی
 ۲۱۶۴ چه داری ز افراسیاب آگهی،
 نباید که بی نام بردست من
 فرامرز گفت «ای گو شوربخت
 ۲۱۶۷ که از نام او شیر پیچان شود
 مرا با تو بدگوهر دیوزاد
 گو پیلتن با سپاه از پس است
 ۲۱۶۸ به کین سیاوش کمر بر میان
 برآرد از این مرز بی ارز دود
 ورازاد بشنید گفتار او
 ۲۱۶۹ به لشکر بفرمود که اندر دهید
 رده برکشید از دو رویه سپاه
 ز هر سو برآمد ز گردان خروشن
 ۲۱۷۰ چو آواز کوس آمد و کرنای
 به یک حمله اندر ز گردان هزار
 دگر حمله کردش هزار و دویست
 ۲۱۷۱ که امروز پادافره اینزدیست
 چنین لشکری گشن و چندین سوار

گر از پهلوان سپاه آمدی؟
 ز اورنگ و ز تاج و تخت مهی؟
 روانت برآید ز تاریک تن
 منم بار آن خسروانی درخت
 چو خشم آورد پیل بی جان شود
 چرا کرد باید همی نام یاد؟
 که اندر جهان کینه خواه او بس است
 ببست و بیامد چو شیر ژیان
 هوا گرد او را نیارد پسود
 همی خوار دانست پیکار او
 کمانها سراسر به زه بر نهید
 به سر بر نهادند ز آهن کلاه
 همی کر شد از ناله کوس گوش
 فرامرز را دل برآمد ز جای
 بیفگند و برگشت از کارزار
 ورازاد را گفت لشکر «مه ایست
 مکافات بد را زیزدان بدیست»
 سراسیمه شد از یکی نامدار

ب ۲۱۷۸: اگر مراد اینست که در حمله دوم هزار و دویست نفر را انداخت، عبارت وافق به مقصود نیست.

همی شد فرامرز نیزه به دست
 فرامرز جنگی چو او را بدید
 برانگیخت از جای شبرنگ را
 یکی نیزه زد برکمربند او
 چنان برگرفتش ز زین خدنگ
 بیفگند بر خاک و آمد فرود
 سر نامور دور کرد از تنش
 چنین گفت که « اینت سرکین نخست
 همه بوم و بر آتش اندر فگند
 یکی نامه بنوشت نزد پدر
 که « چون برگشادم درکین و جنگ
 به کین سیاوش بریدم سرش
 وزان سو نوندی بیامد به راه
 که « آمد به کین رسم پیلتن
 ورازاد را سر بریدند زار
 سپه را سراسر به هم برزدند
 چو بشنید افراسیاب این سخن
 نماند ایچ بر دشت ز اسپان یله
 در گنج گوپال و برگستوان

ورازاد را راه یزدان ببست
 خروشی چو شیر زیان برکشید ۲۶۸۲
 بیفشرد بر نیزه بر چنگ را
 که بگستت زیر زره بند او
 که گفتی یکی پشه دارد به چنگ ۲۶۸۰
 سیاوش را داد چندی درود
 پر از خون بیالود پیراهنش
 پراکنده شد تخم پرخاش و رست ۲۶۸۸
 همی دود بر شد به چرخ بلند
 ز کار ورازاد پرخاش خر
 ورا بر گرفتم ز زین خدنگ ۲۶۹۱
 برافروختم آتش از کشورش «
 بنزدیک سالار توران سپاه
 بزرگان ایران شدند انجمن ۲۶۹۴
 برانگیخت از مرز توران دمار
 به بوم و به بر آتش اندر زدند «
 غمی شد ز کردارهای کهن ۲۶۹۷
 بیاورد چوپان به میدان گله
 همان نیزه و خنجر هندوان

۲۷۰۰ همان گنج دینار و درّ و گهر
 زدستور گنجور بستد کلید
 چو لشکر سراسر شد آراسته
 ۲۷۰۲ بزد کوس روئین و هندی درای
 سپهدار از گنگک بیرون کشید
 فرستاد و مر سُرْخه را پیش خواند
 ۲۷۰۶ بدو گفت «شمشیرزن سی هزار
 نگه دار جان از بد پور زال
 تو فرزندی و نیک خواه منی
 ۲۷۰۹ چو بیدار دل باشی و راهجوی
 کنون پیش رو باش و بیدار باش
 ز پیش پدر سرخه بیرون کشید
 ۲۷۱۲ طلایه چو گرد سپه دید تفت
 از ایران سپه برشد آوای کوس
 خروش سواران و گرد سپاه
 ۲۷۱۵ درخشیدن تیغ الماس گون
 تو گفتی که برشد به گیتی بخار
 ز کشته فگنده به هر سو سران
 ۲۷۱۸ چو سرخه بر آن گونه پیکار دید

همان افسر و طوق و زرین کمر
 همه کاخ و میدان درم گسترید
 برایشان پراگنده شد خواسته
 سواران سوی رزم کردند رای
 سپه را ز تنگی به هامون کشید
 زرستم بسی داستانها براند
 بپر نامدار از در کارزار
 به رزمت نباشد جز او کس همال
 ستون سپاهی و ماه منی
 که یارد نهادن به روی تو روی ؟
 سپه را ز دشمن نگه دار باش
 درفش و سپه را به هامون کشید
 بپیچید و سوی فرامرز رفت
 ز گرد سپه شد هوا آبنوس
 چو شب کرد گیتی ، نهان گشت ماه
 سناهای آهار داده بخون
 برافروختند آتش کارزار
 زمین کوه گشت از کران تا کران
 درفش فرامرز سالار دید

عنان را به بور سرافراز داد
 فرامرز بگذاشت قلب سپاه
 یکی نیزه زد همچو آذرگشسپ
 ز ترکان به یاری اوی آمدند
 از آشوب ترکان و ز رزم سخت
 بدانست سرخه که پایاب اوی
 پس اندر فرامرز با تیغ تیز
 سواران ایران بکردار دیو
 فرامرز چون سرخه را یافت، چنگ
 گرفتش کمر بند و از پشت زین
 پیاده به پیش اندر افگند خوار
 درفش تهمتن هم آنگه ز راه
 فرامرز پیش پدر شد چو گرد
 به پیش اندرون سرخه را بسته دست
 همه غار و هامون پر از کشته بود
 سپاه آفرین خواند بر پهلوان
 تهمتن برو آفرین کرد نیز
 یکی داستان زد برو پیلتن
 خرد باید و گوهر نامدار
 به نیزه در آمد کمان باز داد
 بر سرخه با نیزه شد کینه خواه
 ز کوه بردش سوی یال اسپ ۲۷۲۱
 پر از جنگ و پر خاشجوی آمدند
 فرامرز را نیزه شد لخت لخت
 ندارد، غمی گشت و برگاشت روی ۲۷۲۲
 همی تاخت و انگیخته رستخیز
 دمان از پشش برکشیده غریو
 بیازید، زان سان که یازد پلنگ ۲۷۲۷
 بر آورد و زد ناگهان بر زمین
 به لشکرگه آوردش از کارزار
 پدید آمد و گرد پیل و سپاه ۲۷۳۰
 بیروزی از روزگار نبرد
 بکرده و رازاد را یال پست
 سر دشمن از رزم برگشته بود ۲۷۳۳
 بر آن نامبردار پور جوان
 به درویش بخشید بسیار چیز
 که هر کس که سر برکشد ز انجمن ۲۷۳۶
 هنر یار و فرهنگش آموزگار

چو این گوهران را بجای آورد
 ۲۷۳۹ از آتش نبینی جز افروختن
 فرامرز نشگفت اگر سرکش است
 چو آورد با سنگ خارا کند
 ۲۷۴۲ به سُرخه نگه کرد پس پیلتن
 برش چون بَر شیر و رخ چون بهار
 بفرمود پس تا برندش به دشت
 ۲۷۴۵ ببندند دستش به خمّ کمند
 بسان سیاوش سرش را ز تن
 چو بشنید طوس سپید برفت
 ۲۷۴۸ بدو سرخه گفت « ای سرافراز شاه
 سیاوش مرا بود هم سال و دوست
 مرا دیده پر آب بد روز و شب
 ۲۷۵۱ بر آن کس که آن تشت و خنجر گرفت
 دل طوس بخشایش آورد سخت
 بَر رستم آمد بگفت این سخن
 ۲۷۵۴ چنین گفت رستم که « گر شهریار
 همیشه دل و جان افراسیاب
 همان تشت و خنجر زواره ببرد

دلاور شود پَر و پای آورد
 جهانی چو پیش آیدش سوختن
 که پولاد را دل پر از آتش است
 ز دل راز خویش آشکارا کند
 یکی سرو آزاده بد برچمن
 ز مشک سیه کرده برگل نگار
 ابا خنجر و روزبانان و تشت
 بخوابند برخاک چون گوسفند
 ببرند و کرگس بپوشد کفن
 به خون ریختن روی بنهاد و تفت
 چه ریزی همی خون من بی گناه؟
 روانم پر از درد و اندوه اوست
 همیشه به نفرین گشاده دو لب
 بر آن کس که آن شاه را سرگرفت
 بر آن نامبردار برگشته بخت
 که پور سپهدار افگند بن
 چنان خسته دل شاید و سوکوار
 پر از درد باد و دو دیده پر آب
 بدان روزبانان لشکر سپرد

سرش را به خنجر برید زار
 بریده سر و تنش بردار کرد
 بر آن کشته از کین برافشانند خاک
 جهاننا چه خواهی ز پروردگان؟
 زمانی خروشید و برگشت کار ۲۷۵۷
 دو پایش ز بر سر نگونسار کرد
 تنش را به خنجر بکردند چاک
 چه پروردگان، داغ دل بردگان! ۲۷۶۰

آگاهی یافتن افراسیاب از کشتن سرخه

چو لشکر بیامد زدشت نبرد
 خبیر شد ز ترکان به افراسیاب
 همان سرخه نامور کشته شد
 بریده سرش را نگونسار کرد
 همه شهر ایران جگرخسته‌اند
 نگون شد سر تاج افراسیاب
 همی گفت «رادا، سرا، موبدا!
 دریغ ارغوانی رخت همچو ماه!
 خروشان به سر بر پراگند خاک
 چنین گفت با لشکر افراسیاب
 همه کینه را چشم روشن کنید
 چو برخاست آوای کوس از درش
 بزد نای روئین و بر بست کوس
 تنان پر ز خون و سران پر ز گرد
 که «بیدار بخت اندر آمد بخواب
 چنان دولت تیز برگشته شد ۲۷۶۳
 تنش را به خون غرقه بردار کرد
 به کین سیاوش کمر بسته‌اند»
 همی کند موی و همی ریخت آب ۲۷۶۶
 ردا، نامدارا، یلا، بخردا!
 دریغ آن کپی برز و بالای شاه!»
 همه جامه‌ها کرد بر خویش چاک ۲۷۶۹
 که «مارا برآمد سر از خورد و خواب
 نهالی ز خفتان و جوشن کنید»
 بجنبید بر بارگه لشکرش ۲۷۷۲
 همی آسمان بر زمین داد بوس

به گردن کشان خسرو آواز کرد
 ۲۷۷۰ چو برخیزد آوای کوس از دوری
 همه رزم را دل پر از کین کنید
 خروش آمد و ناله کَر نای
 ۲۷۷۸ زمین آمد از سم اسپان بجوش
 چو برخاست از دشت گرد سپاه
 که «آمد سپاهی چوکوه گران
 ۲۷۸۱ ز تیغ دلیران هوا شد بنفش
 برآمد خروش سپاه از دوری
 خور و ماه گفתי به رنگ اندرست
 ۲۷۸۴ سپهدار ترکان بر آراست جنگ
 بیامد سوی میمنه بارمان
 سوی میسره کهرم تیغ زن
 ۲۷۸۷ وز این روی رستم سپه برکشید
 بیاراست بر میمنه گیو و طوس
 چو گودرز گشواد بر میسره

ب ۲۷۸۳ : در نسخ دیگر «به جنگ اندرست»، و در بم و لن «به رنگ اندرست»، آیا رنگ به معنی تیرگی درست است، یا باقتضای معنی رنگ در اینجا مناسب تر است؟ در داستان جنگ بزرگ نیزیقی آمده که در آن همه نسخ «رنگ» بدون نقطه آورده اند :

چو خورشید برداشت از چرخ رنگ بدریید پیرامن مشک رنگ

به قلب اندرون رستم زابلی
 * توگفتی نه شب بود پیدا نه روز
 شد از سم اسپان زمین سنگ رنگ
 توگفتی هوا کوه آهن شده است
 به ابر اندر آمد سنان و درفش
 بیامد ز قلب سپه پیلسم
 چنین گفت با شاه توران سپاه
 گرایدونکه از من نداری دریغ
 ابارستم امروز جنگ آورم
 به پیش تو آرم سر و رخس او
 ازو شاد شد جان افراسیاب
 بدو گفت که ای نامبردار شیر
 اگر پیلتن را به چنگ آوری
 به توران چو توکس نباشد به جاه
 به گردان سپهر اندر آری سرم
 از ایران و توران دوهر آن تست
 چو بشنید پیران غمی گشت سخت

زره دار با خنجر کابلی ۲۷۹۰
 نهان گشت خورشید گیتی فروز
 ز نیزه هوا همچو پشت پلنگ
 سرکوه پرترگ و جوشن شده است ۲۷۹۲
 درفشیدن تیغهای بنفش
 دلش پر ز خون ، کرده چهره دژم
 که « ای پره‌نر خسرو نیک خواه ۲۷۹۶
 یکی باره و جوشن و گرز و تیغ
 همه نام او زیر ننگ آورم
 همان خود و تیغ جهان بخش او ۲۷۹۹
 سر نیزه بگذاشت از آفتاب
 همانا که پیلت نیارد به زیر
 زمانه برآساید از داوری ۲۸۰۲
 به گنج و به تیغ و به تخت و کلاه
 سپارم ترا دختر و کشورم
 همان گوهر و گنج و شهر آن تست ۲۸۰۴
 بیامد بر شاه خورشید بخت

ب ۲۷۹۱ : در اینجا الحاق بنظری آید، و نسخه بدله آن را پس از بیت ۲۷۸۲ آورده اند که مناسبت بیشتری با آنجا دارد.

بدوگفت که این مرد برنا و تیز
 ۲۸۰۸ همی در گمان افتد از نام خویش
 * کسی سوی دوزخ نپوید به پای
 گر او با تهمتن نبرد آورد،
 ۲۸۱۱ شکسته شود دل گوان را به جنگ
 برادر تو دانی که کهتر بود
 به پیران چنین گفت پس پیلسم
 ۲۸۱۴ که گر من کم جنگ جنگی نهنگ
 به پیش تو با نامور چار گرد
 همانا کنون زورم افزون ترست
 ۲۸۱۷ برآید به دست من این کار کرد
 چو بشنید زو این سخن شهریار
 بدو داد با تیغ و برگستوان
 ۲۸۲۰ بیاراست آن جنگ را پیلسم
 به ایرانیان گفت «رستم کجاست؟
 چو بشنید گیو این سخن بردمید
 ۲۸۲۳ بدوگفت «رستم به يك ترك جنگ

همی برتن خویش دارد ستیز
 نیندیشد از کار فرجام خویش
 وگر خیره سوی دم ازدهای
 سر خویش را زیر گرد آورد،
 بود این سخن نیز بر شاه ننگ
 فزونتر برو مهر مهر بود»
 که زین، پهلوان دل ندارد دژم
 نیارم به بخت تو بر شاه ننگ
 چه کردم، تو دیدی ز من دست برد
 شکستن دل من نه اندر خورست
 به گرد درِ اختر بد مگرد»
 یکی اسپ شایسته کارزار
 همان نیزه و درع و خود گوان
 همی راند چون شیر با باد و دم
 که گوید که او روز جنگ ازدهاست»
 بزد دست و تیغ از میان برکشید
 نسازد همانا که آیدش ننگ»

ب ۲۸۰۹: در هیچ یک از نسخ دیگر جز مب نیست.

ب ۲۸۲۱: مصراع دوم مطابق بعضی از نسخ و ضبط بنداری: که گویند کو.

برآویختند آن دو جنگی بهم
 یکی نیزه زد گیو را کز نیب
 فرامرز چون دید یار آمدش
 یکی تیغ بر نیزه پیلسم
 دگر باره زد بر سر ترگ اوی
 همی گشت با آن دو یل پیلسم
 تهمتن ز قلب سپه بنگرید
 برآویخته با یکی شیرمرد
 بدانست رسم که جز پیلسم
 و دیگر که از نامور بخردان
 زاختر بد و نیک بشنوده بود
 که : گر پیلسم از بد روزگار
 نبرده چنو در جهان سر بسر
 «مانا که او را زمان آمدهست
 به لشکر بفرمود که ز جای خویش
 شوم برگرایم تن پیلسم
 یکی نیزه بارکش بر گرفت
 گران شد رکیب و سبک شد عنان
 عمی گشت و بر لب برآورد کف

دمان گیو گودرز با پیلسم
 برون آمدش هر دو پا از رکیب
 همی یار جنگی به کار آمدش ۲۸۲۶
 بزد ، نیزه از تیغ او شد قلم
 شکسته شد آن تیغ پرخاشجوی
 به میدان بکردار شیر دژم ۲۸۲۹
 دو گرد دلیر و گرانمایه دید
 به ابر اندر آورده از باد گرد
 ز ترکان ندارد کس آن زور و دم ۲۸۳۲
 زگفت ستاره شمر موبدان
 جهان را چپ و راست پیموده بود
 خرد یابد و پند آموزگار ۲۸۳۰
 به ایران و توران نیندد کمر ؛
 که ایدر به جنگم دمان آمدهست «
 نگر ناورید اندکی پای پیش ۲۸۳۸
 ببینم که دارد پی و شاخ و دم ؟
 بیفشارد ران ترگ بر سر گرفت
 به چشم اندر آورد رخشان سنان ۲۸۴۱
 همی تاخت از قلب تا پیش صف

چنین گفت که ای نامور پیلسم
 ۲۸۴۴ همی گفت و می تاخت برسان گرد
 یکی نیزه زد بر کمرگاه اوی
 همی تاخت تا قلب توران سپاه
 ۲۸۴۷ چنین گفت که «این را به دیبای زرد
 عنان را بپیچید زان جایگاه
 بیارید پیران ز مژگان سرشک
 ۲۸۵۰ دل لشکر و شاه توران سپاه
 خروش آمد از لشکر از هر دوسوی
 خروشیدن کوس بر پشت پیل
 ۲۸۵۲ زمین شد ز نعل ستوران ستوه
 ز بس نعره و ناله کرنای
 همی سنگ مرجان شد و خاک خون
 ۲۸۵۶ بکشتند چندان ز هر دو گروه
 یکی باد برخاست از رزمگاه
 دو لشکر به هامون همی تاختند
 ۲۸۵۹ جهان چون شب تیره تاریک شد
 چنین گفت با لشکر افراسیاب

مرا خواستی تا بسوزی به دم؟»
 یکی کرد با او سخن در نبرد
 ز زین برگرفتش بکردار گوی
 بینداختش خوار در قلب گاه
 بپوشید کز گرد شد لاژورد»
 بیامد دمان تا به قلب سپاه
 تن پیلسم دور دید از پزشک
 شکسته شد و تیره شد رزمگاه
 ده و دار گردان پر خاشجوی
 ز هر سو همی رفت تا چند میل
 همه کوه دریا شد و دشت کوه
 همی آسمان اندر آمد ز جای
 سراسر سر سروران شد نگون
 که شد خاک دریا و هامون چو کوه
 هوا را بپوشید گرد سیاه
 یک از دیگران باز نشناختند
 تو گفتی به شب روز نزدیک شد
 که «بیدار بخت اندر آمد به خواب

اگر سستی آرید يك تن به جنگ
 بر ایشان ز هرسو کمین آورید
 بیامد خود از قلب توران سپاه
 از ایران فراوان سپه را بکشت
 بر رستم آمد یکی چاره جوی
 همه رزمگه شد چو دریای خون
 بیامد ز قلب سپه پیلتن
 سپردار بسیار در پیش بود
 همه خویش و پیوند افراسیاب
 همتن فراوان از ایشان بکشت
 چو افراسیاب آن درفش بنفش
 بدانست کان پیلتن رستمست
 بر آشفست برسان جنگی پلنگ
 چو رستم درفش سیه را بدید
 به جوش آمد آن نامبردار گرد
 بر آویخت با سرکش افراسیاب
 یکی نیزه سالار توران سپاه
 سنان اندر آمد به بند کمر
 همتن بکین اندر آورد روی
 نماند مرا روزگار درنگ
 به نیزه خور اندر زمین آورید ۲۸۱۲
 بر طوس شد داغ دل کینه خواه
 غمی شد دل طوس و بنمود پشت
 که « امروز از این رزم شد رنگ و بوی ۲۸۱۵
 درفش سپهدار ایران نگون »
 پس او فرامرز با انجمن
 که دلشان ز رستم بداندیش بود ۲۸۱۸
 همه سر پر از کین و دل پر شتاب
 فرامرز و طوس اندر آمد به پشت
 نگه کرد بر جایگاه درفش ۲۸۷۱
 سرافراز و ز تخمه نیرمست
 بیفشارد ران پیش او شد به جنگ
 بکردار شیر زیان بردمید ۲۸۷۴
 عنان باره تیزتنگ را سپرد
 به پیکار خون رفت چون رود آب
 بزد بر بر رستم کینه خواه ۲۸۷۷
 به بر بیان بر نبد کارگر
 یکی نیزه زد بر سر اسپ او

۲۸۸۰ تگاور زدرد اندر آمد بسر بیفتاد زو شاه پرخاشخر
 همی جست رستم کمرگاه او که از رزم کوتاه کند راه او
 نکه کرد هومان بدید از کران به گردن برآورد گرز گران
 ۲۸۸۲ بززد بر سر شانه پیلتن به لشکر خروش آمد از انجمن
 ز پس کرد رستم هم آنکه نگاه بجست از کفش نامبردار شاه
 برآشفت گگردافکن تاج بخش به دنبال هومان برانگیخت رخس
 ۲۸۸۶ بتازید چندی و چندی شتافت یکی باره تیزتگ برنشست
 سپدار ترکان نشد زیر دست گریزان همی رفت پرخاشجوی
 چو از جنگ رستم بیپیچید روی همی آسمان اندر آمد ز جای
 *۲۸۸۹ برآمد زهرسو دم کمرنای گرائیدن گرزهای گران
 به ابر اندر آمد خروش سران سنانها به ابر اندر افراشتند
 گوان سر بسر نعره برداشتند وگر لاله بر زعفران رسته بود
 ۲۸۹۲ زمین سر بسر کشته و خسته بود سپردند اسپان همی خون به نعل
 هزیمت گرفتند ترکان چو باد که رستم ز بازو همی داد داد
 ۲۸۹۵ سه فرسنگ چون ازدهای دمان تهمتن همی شد پس بدگان

ب ۲۸۸۱ : مصراع دوم، نظیر این مضمون در بیت ۹۷۸ هم آمده است .

ب ۲۸۸۹ : تقریباً همان بیت ۲۸۵۴ است که با اندکی تغییر تکرار شده است و چون درشش نسخه ما

نیست محتمل است که اینجا الحاق باشد .

وز آن جایگه پیلتن بازگشت سپه یکسر از جنگ ناساز گشت
 ز رستم پرسید پرمایه طوس که «چون یافت شیرازی یکی گور کوس؟»
 بدو گفت رستم که «گرز گران چو یاد آرد از یال جنگ آوران ۲۸۹۸
 دل سنگ و سندان نماند درست، بر و یال کوبنده باید نخست
 عمودی که کوبنده هومان بود تو آهن بخوانش که موم آن بود»
 به لشکر گه خویش گشتند باز سپه یکسر از خواسته بی نیاز ۲۹۰۱
 همه دشت پر آهن و سیم و زر سنان و ستام و کلاه و کمر
 چو خورشید برزد سر از کوهسار بگسرد یاقوت بر جویبار
 *تهمن همه خواسته گرد کرد بیخشید یکسر به مردان مرد ۲۹۰۴
 خروش آمد و ناله کر نای تهن برانگیخت لشکر ز جای
 نهادند سر سوی افراسیاب همه رخ ز کین سیاوش پر آب
 *پس آگاهی آمد به پرخاشجوی که رستم به توران در آورد روی ۲۹۰۷
 *به پیران چنین گفت که «ایرانیان بسدی را ببستند یکسر میان
 *کتون بوم و بر جمله ویران شود بکام دلیران ایران شود
 *کسی نزد رستم برد آگهی از این کودک شوم بی فرهی ۲۹۱۰
 *هم آنگه برندش به ایران سپاه یکی ناسزا بر نهدش کلاه

ب ۲۹۰۴: در هیچ یک از نسخ دیگر نیست، و بین دو بیت ۲۹۰۳ و ۲۹۰۵ معترضه‌ای نا بجا بنظری رسد، مگر اینکه بیت قبل از ۲۹۰۳ خوانده شود.
 ب ۲۹۰۷: داستان موجود در ابیات ۲۹۰۷ تا ۲۹۱۵ را برخی از نسخه‌ها با تفصیل بیشتری آورده‌اند، اما بنداری و نسخه قا هیچ یک از اینها را ندارند. بهر حال بنظر الحاق می‌رسد.

* نوندی برافکن هم اندر زمان
 ۲۹۱۲* که با مادر آن هر دو تن را بهم
 * نوندی پیامد ببردندشان
 * بنزدیک افراسیاب آمدند
 ۲۹۱۶وز آن جایگه شاه توران زمین
 بر شوم پی زاده بد گمان
 بیارد نگوید سخن بیش و کم
 شدند آن دو بیچاره چون بهشان
 پر از درد و تپار و تاب آمدند
 بیاورد لشکر به دریای چین

نشستن رستم به پادشاهی به ترکستان

تهمن نشست از بر تخت او
 یکی داستانی بگفت از نخست
 ۲۹۱۹چو بدخواه پیش آیدت کشته به
 از ایوان همه گنج او بازجست
 غلامان و اسپ و پرستندگان
 ۲۹۲۲در گنج دینار و پرمایه تاج
 یکایک ز هرسو به چنگ آمدش
 سپه سربس زان توانگر شدند
 ۲۹۲۰یکی طوس را داد زان تخت عاج
 وراگفت «هرکس که تاب آورد
 همان گه سرش را ز تن دور کن
 به خاک اندر آمد سر بخت او
 که «پرمایه آن کس که دشمن نجست
 گر آواره از پیش برگشته به»
 بگفتند با او یکایک درست
 همان مایه ور خوبرخ بندگان
 همان گوهر و دیبه و تخت عاج
 بسی گوهر از گنج گنگ آمدش
 ابا یاره و تخت و افسر شدند
 همان یاره و طوق و منشور جاج
 وگر نام افراسیاب آورد
 ازو کرگسان را یکی سور کن

کسی کو خرد جوید و ایمنی نیازد سوی کیش آهرمنی ۲۹۲۸
 چو فرزند باید که داری به ناز ز رنج ایمن از خواسته بی نیاز
 تو درویش را رنج منای هیچ همی داد و بر داد دادن پسپنج
 که گیتی سپنجست و جاوید نیست فری برتر از فرّ جمشید نیست ۲۹۳۱
 سپهر بلندش بپای آورید جهان را جز او کلدخدای آورید
 یکی تاج پُر گوهر شاهوار دو تا یاره و طوق با گوشوار
 سپیجاب دز را به گودرز داد بسی پند و منشور و اندرز داد ۲۹۳۴
 ستودش فراوان و کرد آفرین که « چون تو کسی نیست اندرز زمین
 بزرگی و فرّ و بلندی و داد همان بزم و رزم از تو داریم یاد
 ترا با هنر گوهرست و خرد روانت همی از تو رامش برد ۲۹۳۷
 روا باشد ار پند من بشنوی که آموزگار بزرگان توی
 ز بلغار تا آب گل زریون ز فرمان تو کس نیاید برون
 فریبرز کاووس را تاج زر فرستاد و دینار و تخت و کمر ۲۹۴۰
 بدو گفت « سالار و مهتر توی سیاووش رَدّ را برادر توی

ب ۲۹۳۰ (مصراع دوم): معنی به این صورت روشن نیست، و ضبطهای مندرج در نسخه‌های دیگر نیز بنظر نمی‌رسد که گفته فردوسی باشد. مقایسه شود با ب ۲۷۳ ص ۱۵۴ ج ۱ مسکو.

ب ۲۹۳۴: نسخه حظ: سپیجاب و سغدش، در ترجمه بنداری نیز «سپیجاب و سغد» آمده، چاپ کلکته «سپیجاب و سغدی» دارد، در چاپ مسکوم «سپیجاب و سغد» را مرجع دانسته‌اند.

ب ۲۹۳۹: بجای «ز بلغار» که درجیم آمده همه نسخ دیگر «سپیجاب» دارند و این با بیت ۲۹۳۴ بهتر سازگار است. مع هذا نمی‌توان در باب اسامی جغرافیائی شاهنامه زیاده دقت بکار برد.

میان را به کین برآدر ببند
 ۲۹۱۳* به چین و ختن اندر آور سپاه
 میاسای از کین افراسیاب
 به ماچین و چین آمد این آگهی
 ۲۹۱۶ همه هدیه‌ها ساختند و نثار
 تهمتن به جان داد زنه‌ارشان
 وزان پس به نخچیر و بایوز و باز
 ۲۹۱۹ چنان بد که روزی زواره برفت
 یکی ترک تا باشدش رهنمای
 یکی بیشه دید اندر آن پهن دشت
 ۲۹۲۲ ز بس بوی و بس رنگ و آب روان
 پس آن ترک خیره زبان برگشاد
 که «نخچیر گاه سیاوش بُد این
 ۲۹۲۵ بدین جایگه شاد و خرم بدی
 زواره چو بشنید زو این سخن
 چو گفتار آن ترکش آمد به گوش
 ۲۹۲۸ یکی باز بودش به چنگ اندرون
 رسیدند یاران لشکر بدوی

گرفتند نفرین بر آن رهنمای
 زواره یکی سخت سوگند خورد
 که «زین پس نه نخچیر جویم نه خواب
 غام که رستم بر آساید ایچ
 هم آنکه چو نزد تهمتن رسید
 بدو گفت که «ایدر به کین آمدم
 چو یزدان نیکی دهش زور داد
 چرا باید این کشور آباد ماند،
 فرامش مکن کین آن شهریار
 برانگیخت آن پیلتن را ز جای
 همان غارت و کشتن اندر گرفت
 ز توران زمین تا به سقلا ب و روم
 همی سر بسریدند برنا و پسر
 براین گونه فرسنگ بیش از هزار
 هر آن کس که بد مهتری با گهر
 که «ببزار گشتیم ز افراسیاب
 از آن خون که او ریخت بر بی گناه
 کنون انجمن گر پراگنده ایم
 چو چیره شدی بی گنه خون مریز

به زخمش فگندند هر یک ز پای
 فروریخت از دیدگان آب زرد ۲۹۶۱
 نه پردازم از کین افراسیاب
 همی کینه را کرد باید بسیج
 خروشید چون روی او را بدید ۲۹۶۲
 و گرب پر از آفرین آمدم؟
 از اختر ترا گردش هور داد
 یکی را بر این بوم و بر شاد ماند؟ ۲۹۶۳
 که چون او نبیند دگر روزگار
 تهمتن هم آن کرد کو دید رای
 همه بوم و بر دست بر سر گرفت ۲۹۷۰
 نماندند یک مرز آباد و بوم
 زن و کودک خرد کردند اسیر
 برآمد ز کشور سراسر دمار ۲۹۷۲
 همه پیش رفتند بر خاک سر
 نخواهیم دیدار او را به خواب
 کسی را نبود اندر آن روی راه ۲۹۷۶
 همه پیش تو چاکرو بنده ایم
 مکن چنگ گردون گردنده تیز

۲۹۷۹ ندانیم ما کان جفاگر کجاست
 چو بشنید گفتار آن انجمن
 سوی مرز قجقارباشی برانند
 ۲۹۸۲ شدند انجمن پیش او بخردان
 که « کاووس بی دست و بی فرّ و پای
 گر افراسیاب از رهی بی درنگ
 ۲۹۸۰ بیابد بر آن پیر کاووس دست
 یکایک همه فام کین توختیم
 کجا سالیان اندر آمد به شش
 ۲۹۸۸ کنون نزد آن پیر خسرو شویم
 چو دل بر نهی بر سرای کهن
 تهمتن بران گشت همداستان
 ۲۹۹۱ چنین گفت خرم دل رهنمای
 بنوش و بناز و بپوش و بخور
 سوی آژ منگر که او دشمنست

ب ۲۹۸۳ : ممکن است « بی فرّ و پای » بجای « بی پرّ و پای » بکار رفته باشد ، رک به ب ۳۱۶۶ همین داستان .

ب ۲۹۸۹ (مصراع دوم) : « سوشد » در اصل چنین است ، که می توان آن را بپوشد یا ننوشد خواند . اگر ننوشد خلاصه ننیوشد باشد به این معنی می شود که دنیا به میل تو نخواهد چرخید .

ب ۲۹۹۳ (مصراع دوم) : شاید « پرده جان » به معنی حافظ و نگاه دارنده جان باشد ، و مراد اینکه دل آژ نگهدارنده اهریمن است .

نگه کن که در خاک جفت تو کیست
 تهمتن چو بشنید شرم آمدش
 نگه کرد ز اسپان به هرسو گله
 غلام و پرستندگان ده هزار
 همان نافه مشک و موی سمور
 به رنگ و به بوی و به دیبا و زر
 ز گستردنیا و از بیش و کم
 ز گنج سلیح و ز تاج و ز تخت
 ز توران سوی زاولستان کشید
 سوی یارس شد طوس و گودرز و گیو
 نهادند سر سوی شاه جهان
 بر این خواسته چند خواهی گریست ۲۹۹۱۰۴
 به رفتن یکی رای گرم آمدش
 که بودند بر دشت ترکان یله
 بیآورد شایسته شهریار ۲۹۹۱۷
 ز در سپید و ز کمال تور
 شد آراسته پشت پیلان نر
 ز پوشیدنیا و گنج درم ۳۰۰۰
 به ایران کشیدند و بر بست رخت
 به نزدیک فرخنده دستان کشید
 سپاهی چنان نامبردار و نیو ۳۰۰۲
 همه نامداران فرخ مهان

وزان پس چو بشنید افراسیاب
 شد از باختر سوی دریای گنگ
 همه بوم زیرو زیر کرده دید
 نه اسپ و نه گنج و نه تاج و نه تخت
 جهانی به آتش برافروخته
 که بگذشت رستم بر آن روی آب
 دلی پسر ز کینه سری پر ز جنگ ۳۰۰۶
 مهان کشته و کهتران برده دید
 نه شاداب در باغ برگ درخت
 همه کاخها کنده و سوخته ۳۰۰۹

ب ۲۹۹۸: و کمال توره معلوم نشد که چیست. در بیت ۲۲۳ ص ۲۶۸ ج ۹ مسکو باز کمال تور (مطابق بم) بکار رفته است. در لغتنامه برای کمال معنای آورده اند (راسو یا سمور یا چیزی شبیه به آنها) ولی لفظ دوم را بر حسب متون چایی بور آورده اند (کمال و بور) که آن هم مجهول است.

ز دیده ببارید خونابه شاه
 که « هر کس که این را فرامش کند
 ۳۰۱۲ همه يك بيك دل پراز کین کنید
 به ایران سپه رزم و کین آوریم
 به يك رزم اگر باد ایشان بجست
 ۳۰۱۰ بر آراست بر هر سوی تاختن
 همی سوخت آباد بسوم و درخت
 ز باران هوا خشك شد هفت سال
 ۳۰۱۸ شد از رنج و سختی جهان پرنیاز
 چنین گفت با مهتران سپاه
 همی جان بیدار خامش کند
 سپر بستر و تیغ بالین کنید
 به نیزه خور اندر زمین آوریم
 نباید چنین کردن اندیشه پست «
 ندید ایچ هنگام پرداختن
 به ایرانیان بر شد آن کار سخت
 دگرگونه شد بخت و برگشت حال
 برآمد برین روزگار دراز

خواب دیدن گودرز سرورش را

چنان دید گودرز يك شب به خواب
 بر آن ابر باران خجسته سروش
 ۳۰۲۱ چو خواهی که یابی ز تنگی رها
 به توران یکی نامداری نوشت
 ز پشت سیاوش یکی شهریار
 ۳۰۲۴ از این تخمه از گوهر کیقباد
 چو آید به ایران پی فرخش
 میان را ببندد به کین پدر
 که ابری برآمد ز ایران پر آب
 به گودرز گفتی که « بگشای گوش
 وز این نامور ترك نراژدها
 کجا نام آن شاه کیخسروست
 هنرمند و از گوهر نامدار
 ز مادر سوی تور دارد نژاد
 ز چرخ آنچه پرسد دهد پاسخش
 کند کشور تور زیر و زبر

- به دریای قلزم بجوش آرد آب
 نشوید سر از کین افراسیاب ۳۰۲۷
- همه ساله در جوشن کین بود
 شب و روز در جنگ بر زین بود
- ز گردان ایسران و گردنکشان
 نیابد جز از گیو ازو کس نشان
- چنین است فرمان گردان سپهر
 بدو دارد از داد گسترده مهر ۳۰۳۰
- چو از خواب گودرز بیدار شد
 نیایش کنان پیش دادار شد
- بمالید برخاک ریش سپید
 ز شاه جهاندار شد پرامید
- چو خورشید پیدا شد از پشت راغ
 برآمد بکردار زرین جناغ ۳۰۳۲
- سپید نشست از بر تخت عاج
 بیاراست ایوان به کرسی ساج
- پراندیشه مر گیورا پیش خواند
 وز آن خواب چندی سخنها براند
- بدو گفت « فرخ پی و روز تو
 همان اختر گیتی افرروز تو ۳۰۳۶
- تو تا زادی از مادر بافرین
 پر از آفرین شد سراسر زمین
- به فرمان یزدان خجسته سروش
 مرا روی بنمود در خواب دوش
- نشسته بر ابری پر از باد و نم
 بهستی جهان را سراسر ز غم ۳۰۳۹
- مرادید و گفت « این همه غم چراست؟
 جهانی پر از کین و بی نم چراست؟
- ازیرا که بی فر و بُرزست شاه
 ندارد همی راه شاهان نگاه
- چو کیخسرو آید ز توران زمین
 سوی دشمنان افگند رنج و کین ۳۰۴۲

ب ۲۰۳۳ (دوم): زرین جناغ ضبط نسخه یم است. این کلمه را می توان جناغ خواند و به معنای انحنای جلوزین که تفسیر مندرج در بعضی از کتب لغت است گرفت. « روشن چراغ » که در دو نسخه ق و ح حفظ آمده و « زرین چراغ » که در سایر نسخ هست نیز قابل قبول است.

نبیند کس او را ز گردان نیو
 مگر نامور پور گودرز گویو
 چنین کرد بخشش سپهر بلند
 که از تو گشاید غم و رنج بند
 ۲۰۴۵ همی نام جستی میان دو صف
 کنون نام جاویدت آمد به کف
 که تا در جهان مردُ مست و سخن
 چنین نام هرگز نگردد کهن
 زمین را همانا سپهر بلند
 به دست تو خواهد گشادن ز بند
 ۲۰۴۸ به رنجست گنج و به نامست رنج
 همانا که نامت به آید ز گنج
 اگر جاودانه نمائی به جای
 همی نام به زین سپنجی سرای
 جهان را یکی شهریار آوری
 درخت وفا را بیار آوری
 ۲۰۵۱ بدو گفت گویو « ای پدر بنده ام
 بکوشم به رای تو تا زنده ام
 خریدارم این را گر آید بجای
 به فرخنده نام و پی رهنمای
 به ایوان شد و ساز رفتن گرفت
 ز خواب پدر مانده اندر شگفت
 ۲۰۵۴ چو خورشید رخشنده آمد پدید
 بیامد کمر بسته گویو دلیر
 به گودرز گفت « ای جهان پهلوان
 دلیر و سرافراز و روشن روان
 ۲۰۵۷ کمندی و اسپی مرا یار بس
 نشاید کشیدن بدان مرز کس
 چو مردم برم خواستار آیدم
 ازان پس مگر کارزار آیدم
 مرا دشت و کوهست یک چند جای
 مگر پیشم آید یکی رهنمای
 ۲۰۶۰ به پیروز بخت جهان پهلوان
 نیام جز از شاد و روشن روان
 نو مر بیژن خرد را در کنار
 بهرور ، نگه دارش از روزگار

ندام که دیدار باشد جزاین
 تو پدرود باش و مرا یاد دار
 چو شونی ز بهر پرستش رخان
 مگر باشدم دادگر رهنمای
 به فرمان بیاراست و آمد برون
 پدر پیرسر بود و برنا دلیر
 ندانست کوی باز بیند پسر
 که داند چنین جز جهان آفرین؟
 روان را ز درد من آزاد دار ۲۰۶۳
 به من بر جهان آفرین را بخوان
 به نزدیک آن نامور کدخدای
 پدر دل پر از درد و رخ پر ز خون ۲۰۶۶
 دهن جنگ را باز کرده چو شیر
 ز رفتن دلش بود زیر و زبر

بسا رنجها کتر جهان دیده‌اند
 سرانجام بستر جز از خاک نیست
 چو دانی که ایدر نمائی دراز
 همان آرز را زیر خاک آوری
 ترا زین جهان شادمانی بس است
 تو رنجی و آسان دگر کس خورد
 بر تو نیز شادی سرآید همی
 ز روز گذر کردن اندیشه کن
 بترس از خدا و میازار کس
 ز بهر بزرگی پسندیده‌اند ۲۰۶۹
 ازو بهره زهرست و تریاک نیست
 به تارک چرا برنهی تاج آرز؟
 سرش را سر اندر مغاک آوری ۲۰۷۲
 کجا رنج تو بهر دیگر کس است
 سوی گور و تابوت تو ننگرد
 سرش زیر گرد اندر آید همی ۲۰۷۵
 پرستیدن دادگر پیشه کن
 ره رستگاری همین است و بس

رفتن گیو به تر کستان به طلب شاه کیخسرو

۳۰۷۸ کنون ، ای خردمند بیدار دل ، مشو درگمان پای درکش ز گل
 ترا کردگارست پروردگار توی بنده و کرده کردگار
 چو گردون به اندیشه زیر آوری ز هستی مکن پرسش و داوری
 ۳۰۸۱ نشاید خور و خواب و با آن نشست که خستو نباشد به یزدان که هست
 دلش کور باشد سرش بی خرد خردمندش از مردمان نشمرد
 ز هستی نشانست بر آب و خاک ز دانش منش را مکن در مغاک
 ۳۰۸۴ توانا و دانا و دارنده اوست خرد را و جان را نگارنده اوست
 جهان آفرید و مکان و زمان پی پشته خرد و پیل گران
 چو سالار ترکان به دل گفت « من به بیشی برآرم سر از انجمن »
 ۳۰۸۷ چنان شاه زاده‌ی جوان را بکشت ندانست جز گنج و شمشر پشت
 هم از پشت او روشن کردگار درختی برآورد یازان ببار
 که با او بگفت آنکه « جز تو کس است که اندر جهان کردگار او بس است
 ۳۰۹۰ خداوند خورشید و کیوان و ماه کزویست پیروزی و دستگاه

ب ۳۰۸۱ : خور و خواب [و] نشست : « او » را به این جهت به پیروی از نسخه‌های دیگر در متن افزودیم که
 گمان می‌کنیم مراد این باشد که « خور و خواب و نشست با آن کس که به هستی یزدان خستو نباشد
 شایسته نیست ».

ب ۳۰۸۵ : در نسخه‌های دیگر ما نیست، ولی در چاپ کلکته هست با ضبط « پیل زیان ».

جز از رای و فرمان او راه نیست خور و ماه از این دانش آگاه نیست»

آغاز داستان

پسر را بفرمود گودرز پیر
 به فرمان او گیو بسته میان
 همی تاخت تا مرز توران رسید
 زبان را به ترکی بیاراستی
 چو گفتمی «ندارم ز شاه آگهی»
 به خمّ کمندهش بیاویختی
 بدان تا نداند کسی راز او
 یکی را همی برد با خویشتن
 همی رفت بیدار با او به راه
 بدو گفت روزی که «اندر جهان
 گر ایدونکه یابم ز تو راستی
 ببخشم ترا هرچه خواهی ز من
 چنین داد پاسخ که «دانش بس است
 گرایدونکه پرسم هست آگهی
 بدو گفت «کی خسرو اکنون کجاست؟
 به توران شدن کار را ناگزیر
 بیامد بکردار شیر ژبان ۳۰۹۳
 هر آن کس که در راه تنها بدید
 ز کی خسرو از وی نشان خواستی
 تنش را ز جان زود کردی تهی ۳۰۹۶
 سبک از برش خاک بر بیختی
 همان نشنود نام و آواز او
 ورا رهنمون بود زان انجمن ۳۰۹۹
 برو راز نگشاد تا چندگاه
 سخن پرسم از تو یکی در نهان
 بشوئی به دانش دل از کاستی ۳۱۰۲
 ندارم دریغ از تو پرمایه تن»
 ولیکن پراگنده با هر کس است
 ز پاسخ زبان را نیابی تهی ۳۱۰۵
 بباید به من بر گشادنت راست»

چنین داد پاسخ که « نشنیده‌ام
 ۳۱۰۸ چو پاسخ چنین یافت از رهنمون
 به توران همی رفت چون بیپشان
 چنین تا برآمد برین هفت سال
 ۳۱۱۱ خورش‌گورو پوشش هم از چرم گور
 همی گشت گرد بیابان و کوه
 چنان بد که روزی براندیشه بود
 ۳۱۱۲ بدان مرغزار اندر آمد دژم
 زمین سبز و چشمه پر از آب دید
 فرود آمد و اسپ را برگذاشت
 ۳۱۱۷ همی گفت « مانا که دیو پلید
 ز کیخسرو ایدر نبینم نشان
 کنون گر به رزم‌اند یاران من
 ۳۱۲۰ یکی نام جوی و یکی شادروز
 همی برفشام بخیره روان
 همانا که خسرو ز مادر نژاد
 ۳۱۲۲ ز جستن مرا رنج و سختیست بهر
 سرش پر ز غم گرد آن مرغزار
 چنین نام هرگز نپرسیده‌ام
 بزد تیغ و انداختش سرنگون
 مگر یابد از شاه جایی نشان
 میان سوده از تیغ و بند دوال
 گیا خوردن باره و آب شور
 برنج و بسختی و دور از گروه
 به پیشش یکی نامور بیشه بود
 جهان خرم و مرد را دل بغم
 همی جای آرامش و خواب دید
 بخت و همی بر دل اندیشه داشت
 بر پهلوان بُد که آن خواب دید
 چه دارم همی خویشان را کشان؟
 به بزم اندرون غمگساران من
 مرا بخت برگنبد افشانند گوز
 خمیده‌ست پشتم چو خم کمان
 وگر زاد دادش زمانه بباد
 انوشه کسی کو ببرد به زهر
 همی گشت شه را کنان خواستار

یکی چشمه‌ای دید تابان ز دور
 یکی جام پری گرفته به چنگ
 ز بالای او فرّه ایزدی
 تو گفתי منوچهر بر تخت عاج
 همی بوی مهر آمد از روی او
 بدل گفت گیو « این بجز شاه نیست
 پیاده بدو تیز بنهاد روی
 گره سست شد بر در رنج او
 چو کیخسرو از چشمه او را بدید
 بدل گفت که « این گُرد جز گیو نیست
 مرا کرد خواهد همی خواستار
 چو آمد برش گیو بردش نماز
 بر آنم که پور سیاوش نوی
 چنین داد پاسخ ورا شهریار
 بدو گفت گیو « ای سر راستان
 ز گشواد و گیوت که داد آگهی ؟
 یکی سروبالا دل انجام تور
 به سر برزده دسته‌ای بوی و رنگ ۲۱۲۶
 پدید آمد و رایت بخردی
 نشسته‌ست بر سر ز پیروزه تاج
 همی زیب تاج آمد از موی او ۲۱۲۹
 چنین چهره جز درخور گاه نیست
 چو تنگ اندر آمد گو شاه‌جوی
 پدید آمد آن نامور گنج او ۲۱۳۲
 بخندید و شادان دلش بردمید
 بدین مرز خود زین نشان نیو نیست
 به ایران برد تا کند شهریار ۲۱۳۵
 بدو گفت که « ای نامور سرفراز
 ز تخم کیانی و کیخسروی
 که « تو گیو گودرزی ، ای نامدار ۲۱۳۸
 ز گودرز با تو که زد داستان ؟
 که با خرّی بادی و فرّهی ! »

ب ۳۱۲۵ (دوم) : « دل انجام تور » عین ضبط بم است . در همه نسخ دیگر « دلارام پور » آمده است . در چاپ کلکته در بیت ۲۹۹ پادشاهی لهراسپ « دل انجام دخترت را » بکاررفته است ولی در چاپ مهل « سرافراز دخترت را » و در بم « دلارام دخترت را » ضبط شده . پور هم به معنی نوجوان در جایی دیده نشد . تور به چه معنی است و اینجا چه طور تفسیری توان کرد ، نمی دانم .

۳۱۴۱ بدو گفت کیخسرو « ای شیر مرد،
 که از فرّ یزدان گشادی سخن
 همی گفت با نامور مادرم
 ۳۱۴۲ سرانجام کیخسرو آید پدید
 بدانگه که گردد جهاندار نیو
 مر او را سوی تخت ایران برد
 ۳۱۴۳ جهان را بمردی بی پای آورد
 بدو گفت گیو « ای سر سرکشان
 نشان سیاوش پدیدار بود
 ۳۱۴۴ تو بگشای و بنمای بازو به من
 برهنه تن خویش بنمود شاه
 که میراث بود از گوه کیقباد
 ۳۱۴۵ چو گیو آن نشان دید بردش نماز
 گرفتش به بر شهریار زمین
 از ایران پرسید و ز تخت و گاه
 ۳۱۴۶ بدو گفت گیو « ای جهاندار کی،
 جهاندار دارنده خوب و زشت
 همان هفت کشور به شاهنشهی

مرا مادر این از پدر یاد کرد
 بدانگه که اندرزش آمد به بن
 که: ز ایدر چه آید ز بد بر سرم
 بجای آورد بندها را کلید
 ز ایران بیاید سرافراز گیو
 بر نامداران و شیران برد
 همان کین ما را بجای آورد
 ز فرّ بزرگی چه داری نشان؟
 چو بر گلستان نقطه قار بود
 نشان تو پیداست بر انجمن
 نگه کرد گیو آن نشان سیاه
 درستی بدان بُد کیان را نژاد
 همی ریخت آب و همی گفت راز
 ز شادی بروبر گرفت آفرین
 ز گودرز و ز رسم نیک خواه
 سرافراز و بیدار و فرخنده پی،
 مرا گر نمودی سراسر بهشت
 نهاد بزرگی و تاج مهی

نبودى دل من بدین خرمی
 که داند به گیتی که من زنده‌ام؟
 سپاس از جهاندار کاین رنج سخت
 برفتند زان بیشه هر دو به راه
 وز آن هفت ساله غم و درد او
 همی گفت با شاه یکسر سخن
 همان خواب گودرز و رنج دراز
 ز کاووس که ش سال بفگند فر
 ز ایران پراگنده شد رنگ و بوی
 دل خسرو از درد و رنجش بسوخت
 بدو گفت که اکنون ز رنج دراز
 مرا چون پدر باش و با کس مگوی
 شهنشه نشست از بر اسپ گویو
 یکی تیغ هندی گرفته به چنگ
 زدی گویو بیدار دل گردنش
 برفتند سوی سیاوش کرد

که روی تو دیدم به توران زمی ۳۱۰۹
 به خاکم و گر باتش افکنده‌ام؟
 بشادی و خوبی سر آورد بخت
 ۳۱۱۲ پرسید خسرو ز کاووس شاه
 ز گستردن و خواب و ز خورد او
 که دادار گیتی چه افکند بن
 خور و پوشش و خورد و آرام و ناز ۳۱۱۵
 ز درد پسر گشت بی پای و پسر
 سراسر به ویرانی آورد روی
 بکردار آتش رخس برفروخت ۳۱۱۸
 ترا بر دهد بخت آرام و ناز
 ببین تا زمانه چه آرد بروی
 پیاده همی رفت بر پیش نیو ۳۱۷۱
 هر آن کس که پیش آمدی، بی درنگ
 به زیر گل و خاک کردی تنش
 چو آمد دو تن را دل و هوش گرد ۳۱۷۴

ب ۳۱۶۵: خورد در مصراع دوم محل شکست است، بجای آن در نسخ دیگره درده، یاه گرم، آمده است.

شاید خور اول به معنی آشامیدن آمده باشد.

ب ۳۱۷۱: ر.ک به ب ۳۱۹۵.

فری گیس را نیز کردند یار
 که هر سه به راه اندر آرند روی
 ۳۱۷۷ فری گیس گفت «ار درنگ آوریم
 ازین آگهی یابد افراسیاب
 بیاید بکردار دیو سپید
 ۳۱۸۰ یکی را ز ما زنده اندر جهان
 جهان پر ز بدخواه و پردشمنست
 تو ای بافرین شاه ، فرزند من ،
 ۳۱۸۳ که گر آگهی یابد آن مرد شوم
 یکی مرغزارست ز ایدر نه دور
 همان جویدارست و آب روان
 ۳۱۸۶ تو برگیر زین و لگام سیاه
 چو خورشید بر تیغ گنبد شود
 گله هر چه هست اندر آن مرغزار
 ۳۱۸۹ به هزاد بنای زین و لگام
 چو آئی برش نیک بنای چهر
 سیاوش چو گشت از جهان ناامید
 ۳۱۹۲ چنین گفت شبرنگ هزاد را
 همی باش بر کوه و در مرغزار
 نهائی بران بر نهادند کار
 نهان از دلیران پر خاشجوی
 جهان بر دل خویش تنگ آوریم
 نسازد به خورد و نیازد به خواب
 دل از جان شیرین شود نا امید
 نبیند کسی آشکار و نهان
 همه مرزها جای آهرمنست
 نگر تا نیوشی یکی پند من
 برانگیزد آتش ز آباد بوم
 به يك سو ز راه سواران تور
 که از دیدنش تازه گردد روان
 برو سوی آن مرغزاران پگاه
 گه خواب و خورد سپید شود
 به آبشخور آید سوی جویبار
 چو او رام گردد تو بگزار گام
 بیارای و بپسای رویش بمهر
 برو تیره شد روی روز سپید
 که : فرمان مبر زین سپس باد را
 چو کیخسرو آید ترا خواستار

ورا بارگی باش و گیتی بکوب
 نشست از بر اسپ سالار نیو
 ۳۱۹۰ پیاده همی رفت بر پیش گیو
 بدان تند بالا نهادند روی
 چنان چون بود مردم چاره جوی
 فسیله چو آمد به تنگی فراز
 بخوردند سیراب و گشتند باز
 نگه کرد بهزاد و کی را بدید
 یکی باد سرد از جگر برکشید ۳۱۹۸
 بدید آن نشست سیاوش پلنگ
 رکیب دراز و حنای خدنگ
 از آنجا که بد دست نهاد پیش
 همی داشت در آب خور پای خویش
 بپوئید و با زین سوی او شتافت ۳۲۰۱
 چو کیخسرو او را بآرام یافت
 بر و یال بپسود و بشخود موی
 بمالید بر چشم او دست و روی
 بسی از پدر کرد با درد یاد
 لگامش بدو داد و زین بر نهاد
 برآمد ز جای آن هیون گران، ۳۲۰۰
 چو بنشست بر باره بفشارد ران
 بپرید و ز گیو شد ناپدید
 بدان خیرگی نام یزدان بخواند
 بگردار باد هوا بردمید
 غمی شد دل گیو و خیره بماند

ب ۳۱۹۴ : رجوع شود به بیت ۲۲۰۷ .

ب ۳۱۹۵ : ر. ک. به ب ۳۱۷۱ .

ب ۳۱۹۹ : دریم : « سیاوش خدنگ » در مصراع اول و « حنای پلنگ » در مصراع دوم دارد . اما خدنگ با حنا مناسبت است و به متابعت نسخ دیگر محل این دو کلمه را عوض کردیم .

ب ۳۲۰۲ (دوم) : مقصود از « بشخود موی » ، خاراندن موی اسپ است ، از راه اظهار محبت . در فرخ نامه جمالی ص ۳۲۴ چنین آمده است : شخودن : اندر موی بکار رود که از هم باز کنند به جهت شستن .

۲۲۰۷ همی گفت که «اهرمن چاره جوی
 کنون جان خسرو شد و رنج من
 چو بیک نیمه برید زان کوه شاه
 ۲۲۱۰ همی بود تا پیش او رفت گیو
 که «شاید که اندیشه پهلوان
 بدو گفت گیو «ای شه سرفراز
 ۲۲۱۳ تو از ایزدی فرّ و برز کیان
 بدو گفت: زین اسپ فرّخ نژاد
 چنین بود اندیشه پهلوان
 ۲۲۱۶ کنون رفت و رنج مرا باد کرد
 ز اسپ اندر آمد جهان دیده گیو
 که «روز و شبان بر تو فرخنده باد
 ۲۲۱۹ که با بُرز و اورندی و رای و فر
 ز بالا به ایوان نهادند روی
 چونزد فری گیس رفتند باز
 ۲۲۲۲ بدان تا نهانی بود کارشان
 فری گیس چون روی بهزاد دید
 دو رخ را به یال و برش بر نهاد
 ۲۲۲۰ چو آب دو دیده پراگنده کرد

یکی بارگی گشت و بنمود روی
 همین رنج بُد در جهان گنج من «
 گران کرد باز آن عنان سیاه
 چنین گفت بیداردل شاه نیو
 کم آشکارا به روشن روان ؟ «
 سزد کاشکارا بود بر تو راز
 به موی اندر آئی ببینی میان «
 یکی بردل اندیشه آمدت یاد
 که «اهرمن آمد بر این جوان
 دل شاد من سخت ناشاد کرد «
 همی آفرین خواند بر شاه نیو
 سر بد سگالان تو کنده باد
 ترا داد داور هنر با گهر «
 پراندیشه مغز و روان راه جوی
 سخن رفت چندی ز راه دراز
 نباشد کس آگه ز بازارشان
 شد از آب دیده رخس ناپدید
 ز درد سیاوش بسی کرد یاد
 سبک سر سوی گنج آگنده کرد

به ایوان یکی گنج بودش نهان
 یکی گنج آکنده دینار بود
 همان گنج گوپال و برگستوان
 در گنج بگشاد پیش پسر
 چنین گفت با گیو که «ای برده رنج
 ز دینار و ز گوهر شاهوار
 ببوسید پیشش زمین پهلوان
 همه پاسبانیم و گنج آن تست
 زمین از تو گردد بهار بهشت
 جهان پیش فرزند تو بنده باد
 چو افتاد بر خواسته چشم گیو
 ز گوهر که پر مایه تر یافتند
 همان ترگ و پر مایه برگستوان
 سر گنج را شاه کرد استوار
 چو این کرده شد بر نهادند زین
 فری گیس ترگی به سر بر نهاد
 سران سوی ایران نهادند گرم ،
 بشد شهر یکسر پر از گفت گوی
 نماند این سخن يك زمان در نهفت

نبد زان کسی آگه اندر جهان
 زره بود و یاقوت بسیار بود
 همان خنجر و تیغ و گرز گران^{۲۲۲۸}
 پر از خون رخ از درد خسته جگر
 ببین تا ز گوهر چه خواهی ز گنج
 ز یاقوت و ز تاج گوهر نگار^{۲۲۳۱}
 بدو گفت که «ای مهتر بانوان
 فدای کردن جان و رنج آن تست
 سپهر از تو زاید همی خوب و زشت^{۲۲۳۲}
 سر بدسگالانش افکنده باد »
 گزین کرد درع سیاوش نیو
 ببردند چندانکه برتافتند^{۲۲۳۷}
 سلیحی که بود از در پهلوان
 به راه بیابان بر آراست کار
 بر آن باد پایان با آفرین^{۲۲۴۰}
 برفتند هر سه بکردار باد
 نهانی چنان چون بود ، نرم نرم
 که « خسرو به ایران نهاده ست روی^{۲۲۴۲}
 کس آمد بنزدیک پیران بگفت

که آمد ز ایران سرافراز گیو بنزدیک بیدار دل شاه نیو
 ۲۲۱۶ سوی شهر ایران نهادند روی فری گیس و شاه و گو جنگجوی
 چو بشنید پیران غمی گشت سخت بلرزید برسان برگ درخت
 ز گردان گزین کرد گلباد را چو نستین گرد پولاد را
 ۲۲۱۹ بفرمود تا ترك سیصد سوار برفتند تازان بر آن کارزار
 « سر گیو بر نیزه سازید » گفت « فری گیس را خاک باید نهفت
 ببندید کیخسرو شوم را بداختر پی او برو بوم را »
 ۲۲۰۲ سپاهی بر این گونه گرد و جوان برفتند بیدار دو پهلوان
 فری گیس با رنج دیده پسر به خواب اندر آورده بودند سر
 ز پیمودن راه و رنج شبان ، جهانجوی را گیو بُد پاسبان
 ۲۲۰۰ دو تن خفته و گیو با رنج و خشم به راه سواران نهاده دو چشم
 به برگستوان اندرون اسپ گیو چنان چون بود ساز مردان نیو
 زره در برو بر سرش بود ترگ دل و جان و تن را نهاده به مرگ
 ۲۲۰۸ چو از دور گرد سپه را بدید بزد دست و تیغ از میان برکشید
 خروشی بر آورد بر سان ابر که تاریک شد مغز و چشم هزبر
 میان سواران بیامد چو گرد ز پر خاش او خاک شد لاژورد

ب ۳۲۵۱ (مصراع دوم) : یک جمله تمام بجای صفت بکاررفته است .

ب ۳۲۶۰ (دوم) : شاید مراد این باشد که از نیب جمله او بقدری گرد و خاک تیره و سیاه رنگ در هوا

پراکنده شده گویی تمام عرصه کارزار را لاژورد فرو گرفته است . اما چرا خاک لاژورد شود ؟

زمانی به خنجر زمانی به گرز
 از آن زخم گوپال گویو دلیر
 از آن پس گرفتندش اندر میان
 ز نیزه نیستان شد آوردگاه
 غمی شد دل شیر در نیستان
 از ایشان بیفگند بسیار گویو
 به نستین گرد گلباد گفت
 همه خسته و بسته گشتند باز
 همه غار و هامون پر از کشته بود
 چو نزدیک کیخسرو آمد دلیر
 بلوگفت که ای شاه، دل شاد دار
 یکی لشکر آمد بر ما به جنگ
 چنان باز گشتند آن کس که زیست
 گذشته ز رسم به ایران سوار
 ازو شاد شد خسرو پاکدین
 بخوردند چیزی کجا یافتند
 چو ترکان به نزدیک پیران شدند
 برآشفست پیران به گلباد گفت
 همی ریخت آهن ز بالای برز ۲۲۶۱
 سران را همی شد سر از جنگ سیر
 چنان لشکری همچو شیر زیان
 بپوشید دیدار خورشید و ماه ۲۲۶۴
 ز خون نیستان کرد چون میستان
 ستوه آمدند آن سواران ز نیو
 که «این کوه خارا است نه یال و سفست» ۲۲۶۷
 به نزدیک پیران گردن فراز
 ز خون خاک چون ارغوان گشته بود
 پر از خون بر و ، چنگ برسان شیر ۲۲۷۰
 خرد را ز اندیشه آزاد دار
 چو گلباد و نستین نیز چنگ
 که بر یال و برشان بیاید گریست ۲۲۷۲
 ندانم که با من کند کارزار
 ستودش فراوان و کرد آفرین
 سوی راه بی راه بشتافتند ۲۲۷۶
 چنان خسته و زار و گریان شدند
 که «چونین شگفتی نشاید نهفت»

ب ۳۲۶۸ : خسته و بسته مثل دو کلمه متتابع بکار برده شده است بمعنی تار و مار و لت و بار؟

۲۲۷۹ چه کردید با گیو و خسرو کجاست؟
 بدو گفت گلباد که «ای پهلوان
 که گیو دلاور به ترکان چه کرد
 ۲۲۸۲ فراوان به لشکر مرا دیده‌ای
 همانا که گوپال بیش از هزار
 سرش ویژه گفتمی که سندان شده‌ست
 ۲۲۸۵ من آورد رسم بسی دیده‌ام
 به زخمش ندیدم چنین پایدار
 همی هر زمان تیز و جوشان بدی
 ۲۲۸۸ بر آشفتم پیران بدو گفتم «بس!
 نه از يك سوارست چندین سخن؟
 تو رفتی و نستین نامور
 ۲۲۹۱ کنون گیو را ساختی پیل مست
 چو زین یابد افراسیاب آگهی
 که دو پهلوان دلیر و سوار
 ۲۲۹۴ از پیش سواری نمودید پشت
 گوازه بسی باشدت با فسوس
 سخن بر چه سانست؟ برگوی راست»
 به پیش تو گر برگشایم زبان
 دلت سیر گردد ز دشت نبرد
 نبرد مرا هم پسندیده‌ای
 گرفتی ز دست من آن نامدار
 برو ساعدش پیل دندان شده‌ست
 ز جنگ آوران نیز بشنیده‌ام
 نه در کوشش و پیچش کارزار
 بنوی چو پیل خروشان بدی»
 که ننگست ازین یاد کردن به کس
 تو آهنگ آورد مردان مکن
 سپاهی بکردار شیران نر
 میان یلان گشت نام تو پست
 بیندازد آن تاج شاهنشهی
 چنین لشکری از در کارزار
 بسی از دلیران ترکان بگشت
 نه مرد نبردی و گوپال و کوس»

رفتن پیران در پی شاه کیخسرو و ورزم

سواران گزین کرد پیران هزار
 بدیشان چنین گفت پیران که « زود
 شب و روز رفتن چو شیر ژیان
 که گر گیو و خسرو به ایران شوند
 نماند بر این بوم و بر خاک و آب
 به گفتار او سر برافراختند
 نجستند روز و شب آرام و خواب
 چنین تا بیامد یکی ژرف رود
 بنش ژرف و پهناش کوتاه بود
 نشسته فیری گیس بر پاس گاه
 فیری گیس زان جایگه بنگرید
 دوان شد بَسرِ گیو و آگاه کرد
 بدو گفت که ای مرد با رنج خیز

همه جنگجوی و همه نامدار
 عنان تگاور بباید پسود ۲۲۹۷
 نباید گشادن به رهبر میان
 زنان اندر ایران چو شیران شوند
 وزین داغ دل گردد افراسیاب ۲۳۰۰
 شب و روز یکسر همی تاختند
 وزین آگهی شد به افراسیاب
 سپه شد پُرآگنده چون تار و پود ۲۳۰۳
 بدو رفتن گیو بی راه بود
 به دیگر کران خفته بد گیو و شاه
 درفش سپهدار ترکان بدید ۲۴۰۶
 بر آن خفتگان خواب کوتاه کرد
 که آمد ترا روزگار گریز

ب ۲۳۰۳ (دوم) : پُرآگنده بمعنی مملو و متراکم در شاهنامه کراراً بکار رفته است و اینجا مسلماً باید همین طور خوانده شود، و معنی تَمَرَّقُ که بنداری از ان فهمیده با قید « چون تار و پود » منافات دارد. ر. ک به ج ۵ مسکو ص ۲۴۴ ب ۱۶۲ و ج ۸ ص ۳۳۱ ب ۲۷۶ (ضبط بم در پاصفحه) و...

۲۲۰۹ ترا گر بیابند بی جان کنند
 مرا با پسر دیده گردد پر آب
 وزان پس ندانم چه آید گزند
 ۲۲۱۰ بدو گفت گیو « ای مه بانوان
 تو با شاه بر شو به بالای تند
 جهاندار پیروز یار منست
 ۲۲۱۱ بدو گفت کیخسرو « ای رزم‌ساز
 ز دام بلا یافتم من رها
 به هامون مرا رفت باید کنون
 ۲۲۱۸ بدو گفت گیو « ای شه سرفراز
 پدر پهلوانست و من پهلوان
 برادر مرا هست هفتاد و هشت
 ۲۲۲۱ بسی پهلوانست و شاه اندکی
 اگر من شوم کشته دیگر بود
 اگر تو شوی ، دور از ایدر، تباه
 ۲۲۲۴ شود رنج من هفت‌ساله بباد
 تو بالا گزین و سپه را ببین
 بپوشید درع و بیامد چو شیر
 ۲۲۲۷ از این سوی شه بود، زان سو سپاه

دل ما زدرد تو پیچان کنند
 برد بسته تا پیش افراسیاب
 نداند کسی راز چرخ بلند
 چرا رنجه کردی بدین سان روان؟
 ز پیران و لشکر مشو هیچ کند
 سر اختر اندر کنار منست
 کنون بر تو بر کار من شد دراز
 تو چندین مشو در دم ازدها
 فشاندن به شمشیر بر شید خون
 جهان را به نام تو آمد نیاز
 به شاهی نیبچیم جان و روان
 جهان شد چون نام تو اندر گذشت
 چه باشد چو پیدا نباشد یکی؟
 سر تاجور باشد افسر بود
 نبینم کسی از در تاج و گاه
 دگر آنکه ننگ آورم بر نژاد
 مرا یار باشد جهان آفرین
 همان باره دستکش را بزیر
 میانجی شده رود و بر بسته راه

چو رعد بهاران بغرید گیو ز سالار لشکر همی جست نیو
 چو بشنید پیرانش دشنام داد بدوگفت که ای بدرگ دیوزاد
 چو تنها بدین رزمگاه آمدی دلاور به پیش سپاه آمدی ۲۲۲۰
 کنون خوردنت نوك ژوپین بود برت را کفن چنگ شاهین بود
 اگر کوه آهن بود يك سوار چو مور اندر آید به گردش هزار
 * شود خیره سرگرچه خردست مور نه مورست پوشیده بینم ستور ۲۲۲۲
 کنند این زره بر تنش چاك چاك چو مردار گردد کشندش به خاك
 یکی داستان زد هیزر دمان که « چون برگوزنی سرآید زمان
 زمانه برو دم همی بشمرد بیاید دمان پیش من بگذرد ۲۲۲۶
 زمان آوریدت کنون پیش من همان پیش این نامدار انجمن «
 بدوگفت گیو « ای سپهدار شیر سزد گر به آب اندر آئی دلیر
 ببینی کزاین پرهنر يك سوار چه آید ترا بر سر ، ای نامدار ۲۲۲۹
 هزارید و من نامور يك دلیر سر سرکشان اندرآرم بزیر
 چو من گرزۀ سرگرای آورم سران را همه زیر پای آورم «
 چو بشنید پیران برآورد خشم دلش گشت پر خون و پر آب چشم ۲۲۳۱
 برانگیخت اسپ و بیفشارد ران به گردن برآورد گرز گران
 چو کشتی ز دشت اندر آمد به رود همی داد نیکی دهش را درود

ب ۲۲۲۳ : این بیت در چهار نسخه نیست ، در حظ « گرد و ستور » و در قرب « مرد و ستور » بجای « بینم ستور » ضبط شده ، و به هر حال وجود آن لازم بنظر نمی رسد ، وست هم هست .

۲۲۴۰ نکرده ایچ گیو، آزمون را، شتاب
 ز بالا به پستی بیپیچید گیو
 چو از آب و ز لشکرش دور کرد
 ۲۲۴۸ گریزان از آن پهلوان بلند
 هم آورد با گیو نزدیک شد
 بیپیچید گیو سرافراز یال
 ۲۳۰۱ سر پهلوان اندر آمد به بند
 پیاده به پیش اندر افگند خوار
 بیفگند بر خاک و دستش بیست
 ۲۳۰۴ درفشش گرفته به چنگ اندرون
 چو ترکان درفش سپدار خویش
 خروش آمد و ناله کرنای
 ۲۳۰۷ جهاننیده گیو اندر آمد به آب
 بر آورد گرز گران را به کفت
 سبک شد عنان و گران شد رکیب
 ۲۳۱۰ به شمشیر و با نیزه سرگرای
 از افگنده شد روی هامون چوکوه
 قفای یلان سوی او شد همه
 ۲۳۱۲ چو لشکر هزیمت شد از پیش گیو
 بدان تا بر آمد سپید ز آب
 گریزان همی شد ز سالار نیو
 به زین اندر افگند گرز نبرد
 ز فترک بگشاد بیچان کمند
 جهان چون شب تیره تاریک شد
 کمند اندر افگند و کردش دوال
 ز زین برگرفتش به خم کمند
 ببردش دمان تا لب رودبار
 سلیحش بپوشید و خود برنشست
 بشد تا لب آب گل زریون
 بدیدند رفتند ناچار پیش
 دم نای روئین و هندی درای
 چوکشتی که از باد گیرد شتاب
 سپه ماند از کار او در شکفت
 سر سرکشان خیره گشت از نهیب
 همی کشت از ایشان یل رهنمای
 ز یک تن شدند آن دلیران ستوه
 چو شیر اندر آمد به پیش رمه
 چنان لشکری گشن و مردان نیو

چنان خیره برگشت و بگذاشت آب
 دمان تا به نزدیک پیران رسید
 بخواری پیاده ببردش کشان
 چنین گفت که «این بد دل و بی وفا
 سیاوش به گفتار او سر بداد
 ابر شاه پیران گرفت آفرین
 همی گفت که ای شاه دانش پژوه
 تو دانسته ای درد و تیار من
 سزد گر من از چنگ این اژدها
 به کیخسرو اندر نگه کرد گیو
 فری گیس را دید دیده پر آب
 به گیو آن زمان گفت که ای سرفراز
 چنان دان که این پیرسر پهلوان
 پس از داور دادگر رهنمون
 ز بد مهر او پرده جان ماست
 بدو گفت گیو «ای سر بانوان
 یکی سخت سوگند خوردم به ماه
 که گر دست یابم برو روز کین
 که گفتم ندیده ست لشکر بخواب
 همی خواست از تن سرش را برید
 دمان و پر از درد چون بپشان ۲۳۶۶
 گرفتار شد در دم اژدها
 گر او باد شد این شود نیز باد «
 خروشان ببوسید روی زمین ۲۳۶۹
 چو خورشید تابان میان گروه
 ز بهر تو با شاه پیکار من
 به بخت و به فر تو یابم رها ۲۳۷۲
 بدان تا چه فرمان دهد شاه نیو
 زبان پر ز نفرین افراسیاب
 کشیدی بسی رنج راه دراز ۲۳۷۰
 خردمند و رادست و روشن روان
 بدان کو رهانید ما را ز خون
 وز این کرده خویش زهار خواست ۲۳۷۸
 انوشه روان باش تا جاودان
 به تاج و به تخت شه نیک خواه
 کم ارغوانی ز خونش زمین ۲۳۸۱

بدوگفت کیخسرو « ای شیرفش
کنونش به سوگند گستاخ کن
۳۳۸۶ چو از خنجرت خون چکد برزمین
بشد گیو و گوشش به خنجر بسفت
چنین گفت پیران ازان پس به شاه
۳۳۸۷ بفرمای کاسم دهد باز نیز
بدوگفت گیو « ای دلیر سپاه
به سوگند یابی مگر باره باز
۳۳۹۰ که نگشاید این بند تو هیچ کس
کجا مهتر بانوان تو اوست
بدان گشت همداستان پهلوان
۳۳۹۳ که : نگشاید آن بند را کس به راه
بدو داد اسپ و دو دستش بیست

زبان را ز سوگند یزدان مکش
به خنجر ورا گوش سوراخ کن
هم از مهر یاد آیدت هم زکین «
ز سوگند برتر درشتی نگفت
که « گلباد شد بی گان با سپاه
چنان دان که بخشیده ای جان و چیز «
چرا سست گشتی به آوردگاه
دو دستت ببندم به بند دراز
گشاینده گلشهر خواهیم و بس
وزویست پیدا ترا مغز و پوست
به سوگند بخريد اسپ روان
ز گلشهر سازد وی آن دستگاه
ازان پس بفرمود تا برنشست

ب ۳۳۸۲ تا ۳۳۸۵ : لفظ سوگندگویا به همان معنی قسم بکاررفته باشد . کیخسرو می گوید به سوگندی که خورده ای عمل کن و براندازه سوگند که « ریختن خون او به خاک » باشد گوش او را سوراخ کن ؛ و گیو بیش از همان اندازه که به سوگند وفا کرده باشد عملی نکرد و لفظ درشتی بکار نبرد .
ب ۳۳۹۱ (دوم) : « وزویست پیدا » . در جلد هشتم مسکو ص ۳۱۹ ب ۷۷ بیت دیگری آمده است که می توان گفت نظیر اینست : « که ای بنده را مغز و پوست » . اشکال در اینست که « پیدا بودن از یکدیگر » یا « کسی از کسی پیدا بودن به معنی جدا بودن بکاررفته یا به معنی یکی بودن ؟ در نسخه « حظ آمده : وزو نیست پنهان . سایر نسخ مثل متن ماست .

خبر یافتن افراسیاب از کار کیخسرو و گیو

چو از لشکر آگه شد افراسیاب برو تیره شد تابش آفتاب
 بزد کوس و نای و ، سپه برنشانند ز ایوان بکردار آتش براند ۲۳۹۶
 دو منزل یکی کرد و آمد دوان همی تاخت بر سان تیر از کمان
 بیاورد لشکر بر آن رزمگاه که آورد گلباد بُد با سپاه
 همه مرز لشکر پراکنده دید به هر جای بر مردم افکنده دید ۲۳۹۹
 پرسید که این پهلوان با سپاه کی آمد ز ایران بدین رزمگاه ؟
 نبرد آگهی کس ز جنگ آوران که بگذشت زین سان سپاهی گران ؟
 که برد آگهی نزد آن دیو زاد ؟ - که کس را دل و مغز پیران مباد! - ۲۴۰۲
 اگر خاک بودیش پروردگار ندیدی دو چشم من این روزگار ؟
 سپهرم بدو گفت که اسان بدی اگر دل ز لشکر هراسان بدی
 یکی گیو گودرز بوده ست بس سوار ایچ با او ندیدند کس ۲۴۰۰
 ستوه آمد از جنگ یک تن سپاه همی رفت گیو و فری گیس و شاه ؟
 سپهدار پیران به پیش اندرون سپاهی ز پیش اندر آمد پدید
 گمان برد کو گیو را یافته ست سر و روی و یالش همه پر ز خون ۲۴۰۸
 چون نزدیک تر شد نگه کرد شاه بیروزی از پیش بشتافته ست
 چنان خسته بد پهلوان سپاه

۳۴۱۱ ورا دید بر زین ببسته چو سنگ
 پرسید و زو ماند اندر شگفت
 بدو گفت پیران که « شیر ژیان
 ۳۴۱۲ نباشد چنان در صف کارزار
 من آن دیدم از گیو کز پیل و شیر
 بر آن سان کجا بردم روز جنگ
 ۳۴۱۳ نخست اندر آمد به گرز گران
 به اسپ و به گرز و به پای و رکیب
 همانا که باران نیارد ز میخ
 ۳۴۱۴ چو اندر گلستان ، به زین بر بخت
 سرانجام برگشت یکسر سپاه
 گریزان ز من تاب داده کمند
 ۳۴۱۵ پراکنده شد دانش و هوش من
 از اسپ اندر آمد دو دستم ببست
 زمانی سر و پام اندر کمند
 ۳۴۱۶ به جان و سر شاه و خورشید و ماه

ب ۳۴۱۵ : درش نسخه از نسخ ما و نیز در چاپ مهل نیست و فقط در بم و لن و در چاپ کلکته آمده است .

ب ۳۴۲۶ (دوم) : « به دادار خردا » . خردا نام یکی از آتشیهای مقدس زردشتی است و مخصوص بوده به طبقه‌ای از طبقات اجتماعی . آیا سوگند به آفریننده آتش خردا خورده است ؟

- مرا داد زین گونه سوگند سخت
 که کس را نگوئی که بگشای دست
 ندانم چه رازست زیر سپهر
 چو بشنید گفتارش افراسیاب
 یکی بانگ برزد ز پیشش براند
 ازان پس به مغز اندر افکنند باد
 که «گر گیو و کیخسرو دیوزاد
 فرود آورم شان ز ابر بلند
 میان شان بپرّم به شمیر تیز
 چو کیخسرو ایران بجوید همی
 خود و سرکشان سوی جیحون کشید
 به هومان بفرمود که اندر شتاب
 که چون گیو و خسرو ز جیحون گذشت
 نشان آمد از گفته راستان
 که: از تخمه تور و ز کیقباد
 که توران زمین را کند خارستان
- بخوردم چو دیدم که برگشت بخت
 چنین رو دمان تا بجای نشست
 بخواهد بریدن ز ما پاك مهر ۳۴۲۹
 به دیده ز خشم اندر آورد آب
 بیچید پیران و خامش بماند
 به دشنام و سوگند لب برگشاد ۳۴۳۲
 شوند ابر غرنده گر تیز باد
 - بزد دست و ز گرز بگشاد بند -
 به ماهی دهم تا کند ریز ریز ۳۴۳۰
 فری گیس باری چه پوید همی ؟
 همی دامن از خشم در خون کشید
 عنان را مکش تا لب رود آب ۳۴۳۸
 غم و رنج ما باد گردد به دشت
 که دانا بگفت از گه باستان
 یکی شاه خیزد ز هر دو نژاد ۳۴۴۱
 نماند براین بوم و بر شارستان
- رسیلند پس گیو و خسرو بر آب
 گرفتند پیکار با باج خواه
 همی بودشان بر گذشتن شتاب
 که «کشتی کدامست بر بازگاه ۳۴۴۴؟»

نوندی کجا بادبانش نکوست
 چنین گفت با گیو پس باج خواه
 ۲۴۴۷ همی گر گذر بایلت زاب زود
 بدو گفت گیو آنچه خواهی بخواه
 «نخواهم ز تو باج» گفت «اندکی
 ۲۴۵۰ زره خواهم از تو گر اسپ سیاه
 بدو گفت گیو «ای گسسته خرد
 به هر باج گر شاه شهری بدی
 ۲۴۵۲ وگر مادر شاه خواهی همی
 سدیگر چو شبرنگ بهزادرا
 چهارم چو جستی بخیره زره
 ۲۴۵۶ نگرود چنین آهن از آب تر
 نه نیزه نه شمیر هندی نه تیر
 کنون آب مارا و کشتی ترا
 ۲۴۵۹ بدو گفت گیو «ار تو کیخسروی
 فریدون که بگذاشت ارون درود
 جهانی شد او را سراسر رهی
 ۲۴۶۲ چه اندیشی از شاه ایران توی ؟

بخوبی سزاوار کیخسرو اوست
 که «آب روان را چه چاکر چه شاه
 فرستاد باید به کشتی درود»
 گذر ده که تنگ اندر آمد سپاه»
 از این چار چیزت بخواهم یکی
 پرستار و گر تور فرخنده ماه
 سخن زان نشان گو که اندر خورد
 ترا زین جهان نیز بهری بدی
 به باژ افسر ماه خواهی همی
 که کوتاه دارد به تنگ باد را
 که آن را ندانی گره تا گره
 نه آتش بر او بود کارگر
 چنین باج خواهی بدین آب گیر؟
 بدین گونه شاهی درشتی ترا»
 نبینی از این آب جز نیکوی
 فرستاد تخت مهی را درود
 که با روشنی بود و با فرهی
 سر نامداران و شیران توی !

چنین آب را کی بود بر تو راه
 اگر من شوم غرقه گر مادرت
 ز مادر تو بودی مراد جهان
 مرا نیز مادر ز بهر تو زاد
 که من بی گانم که افراسیاب
 مرا برکشد زنده بر دار خوار
 به آب افکنند ماهیان تان خورند
 بدوگفت کیخسرو « اینست و بس
 فرود آمد از باره راه جوی
 همی گفت پشت و پناهم توی
 درستی و بستی مرا فرّ تست
 به آب اندرون دل فزایم توی
 به آب اندر افکنند خسرو سیاه
 پس او فری گیس و گیو دلیر
 بدان سو گذشتند هر سه درست
 بدان نیستان در نیایش گرفت
 چو از رود کردند هر سه گذر
 به یاران چنین گفت که « اینست شکفت

که با فرّ و برزی و زیبای گاه ؟
 گزندی نباید که گیرد سرت
 که بی کار بد تخت شاهنشهان^{۲۴۶۰}
 از این کار بردل مکن هیچ یاد
 بیاید دمان تا لب رود آب
 فری گیس را با تو ای شهریار^{۲۴۶۸}
 وگر زیر نعل اندرون بسپرند
 پناهم به یزدان فریادرس
 بمالید و بنهاد بر خاک روی^{۲۴۷۱}
 نماینده رای و راهم تسوی
 روان و خرد مایه برّ تست (?)
 به خشکی همان رهنمایم توی^{۲۴۷۴}
 چو کشتی همی راند تا باج گاه
 نترسد ز جیحون و زان آب شیر
 جهانجوی خسرو سر و تن بشست^{۲۴۷۷}
 جهان آفرین را ستایش گرفت
 نگهبان کشتی شد آسیمه سر
 کزین برتر اندیشه نتوان گرفت^{۲۴۸۰}

بهاران و جیحون و آب روان
 بدین ژرف دریا چنین بگذرد
 ۳۴۸۲ پشیمان شد از کار و گفتار خویش
 بیاراست کشتی به چیزی که داشت
 بیوزش برفت از پس شهریار
 ۳۴۸۶ همه هدیه‌ها نزد شاه آورد
 بدو گفت گیو «ای سگ بی خرد
 چنین مایه‌ور پره‌نر شهریار
 ۳۴۸۹ ندادی، کنون هدیه تو مباد
 چنان خوار برگشت زو رودبان
 چو آمد بنزدیکی باج‌گاه
 ۳۴۹۲ چو نزدیک رود آمد افراسیاب
 یکی بانگ زد تند بر باج‌خواه
 چنین داد پاسخ که «ای شهریار
 ۳۴۹۵ نه دیدم نه هرگز شنیدم چنین
 بهاران و این آب با موج تیز
 چنان برگذشتند هر سه سوار
 ۳۴۹۸ ازان پس بفرمود افراسیاب
 بدو گفت هومان که «ای شهریار
 سه جوشن‌ور و اسپ و برگستوان
 خردمندش از مردمان نشمرد»
 تبه دید از آن کار بازار خویش
 ز باد هوا بادبان برگذاشت
 چو آمد بنزدیکی رود بار
 کمان و کمند و کلاه آورد
 توگفتی که «این آب مردم خورد»
 همی از تو کشتی کند خواستار
 بود روز کاین روزت آید به یاد
 که جان را همی گفت «پدرودمان»
 هم آنکه ز توران بیامد سپاه
 ندید ایچ مردم نه کشتی بر آب
 که «چون یافت این دیو بر آب راه؟»
 پدر باژیان بود و من باژدار
 که کردی کسی زاب جیحون زمین
 چو اندرشوی نیست راه گریز
 توگفتی هوا داشت شان برکنار
 که «بشتاب و کشتی برافکن به آب»
 براندیش و آتش مکن درکنار

تو با این سواران به ایران شوی
 چو گودرز و چون رستم پیل تن
 همانا که از گاه سیر آمدی
 از این روی تا چین و ماچین تراست
 تو توران نگه دار و تخت بلند
 پر از خون دل از رود گشتند باز
 همی در دم و چنگک شیران شوی
 چو طوس و چو گرگین و آن انجمن ۲۰۰۱
 که ایلر به چنگال شیر آمدی
 خورو ماه و کیوان و پروین تراست
 از ایران کنون نیست بیم گزند ۲۰۰۲
 بر آمد برین روزگار دراز

رسیدن کیخسرو به ایران زمین

چو با گیو کیخسرو آمد به زم
 نوندی به هرسو برافگند گیو
 که «آمد ز توران جهاندار شاد
 فرستاده ای بختیار و سوار
 گزین کرد زان نامداران زم
 بدو گفت «زایدر برو باصفهان
 بگویش که «کیخسرو آمد به زم
 یکی نامه نزدیک کاووس شاه
 هیونان کفک افگن بادپای
 جهان چند ازو شاد و چندی دژم
 یکی نامه از شاه و ز گیو نیو ۲۰۰۷
 سر تخمه نامور کیقباد
 خردمند و بینا دل و دوست دار
 بگفت آنچه بشنید از بیش و کم ۲۰۱۰
 بر پیر گودرز گشوادگان
 که بادی نجست از بر او دژم
 فرستاده چست بگرفت راه ۲۰۱۳
 بجستند برسان آتش ز جای

ب ۳۵۱۰ (دوم) : در پنج نسخه دیگر بجای «بشنید» «پیش آمده» آمده است، و مناسب مقام نیز همین فعل است.

فرستاده گیو روشن روان
 ۳۰۱۶ پیامش همی گفت و نامه بسداد
 ز بهر سیاوش ببارید آب
 فرستاده شد نزد کاووس کی
 ۳۰۱۷ چو آمد بنزدیک کاووس شاه
 خبر شد به گیتی که «فرزند شاه
 سپید فرستاده را پیش خواند
 ۳۰۲۲ جهانی بشادی بیاراستند
 ازان پس ز کشور مهان جهان
 بیاراست گودرز کاخ بلند
 ۳۰۲۳ یکی تخت بنهاد پیکر به زر
 یکی تاج با یاره و گوشوار
 به زر و به گوهر بیاراست گاه
 ۳۰۲۴ سراسر همه شهر آئین ببست
 مهان سرافراز برخاستند
 برفتند هشتاد فرسنگ پیش
 ۳۰۲۵ چو آمد پدیدار با شاه گیو
 چو چشم سپید برآمد به شاه
 فرو ریخت از دیدگان آب زرد

نخستین بیامد بر پهلوان
 جهان پهلوان نامه بر سر نهاد
 همی کرد نفرین به افراسیاب
 زیال هیونان بپالود خوی
 ز شادی خروش آمد از بارگاه
 جهانجوی کیخسرو آمد ز راه «
 بر آن نامه گیو گوهر فشاند
 به هر جای رامشگران خواستند
 برفتند یکسر سوی اصفهان
 همه دیبه خسروانی فگند
 بدو اندرون چند گونه گهر
 یکی طوق پُر گوهر شاهوار
 چنان چون بیاید سزاوار شاه
 بیاراست میدان و جای نشست
 پذیره شدن را بیاراستند
 پذیره شدندش به آئین خویش
 پیاده شدند آن سواران نیو
 همان گیو را دید با او به راه
 ز درد سیاوش بسی یاد کرد

- ستودش فراوان و کرد آفرین
 ز تو چشم بدخواه تو دور باد
 جهاندار یزدان گوی منست
 سیاوش را زنده گر دیدی
 بزرگان ایران همه پیش اوی
 وز آن جایگه شاد گشتند باز
 ببوسید چشم و سر گیو، گفت
 گزارنده خراب و جنگی توی
 سوی خانه پهلوان آمدند
 ببودند يك هفته با می بدست
 به هشتم سوی شهر کاووس شاه
 چو کیخسرو آمد بر شهریار
 بر آئین جهانی شد آراسته
 نشسته به هر جای رامشگران
 همه یال اسپان پر از مشک و می
 چو کاووس کی روی خسرو بدید
 فرود آمد از تخت و شد پیش اوی
 جوان جهانجوی بردش نماز
 فراوان ز ترکان پرسید شاه
- چنین گفت که ای شهریار زمین ۲۰۲۴
 روان سیاوش پسرار نور باد
 که دیدار تو رههای منست
 بدین گونه از دل نخندیدی ۲۰۲۷
 یکایک نهادند بر خاک روی
 فروزنده شد بخت گردن فراز
 که « بیرون کشیدی سپهر از نهفت ۲۰۴۰
 گه چاره مرد درنگی توی »
 همه شاد و روشن روان آمدند
 بیاراسته بزمگاه و نشست ۲۰۴۲
 همه شاد دل برگرفتند راه
 جهان گشت پر بوی و رنگ و نگار
 در و بام و دیوار پر خواسته ۲۰۴۶
 گلاب و می و مشک با زعفران
 درم با شکر ریخته زیر پی
 سرشکش ز مژگان به رخ برچکبید ۲۰۴۹
 بمالید بر چشم او چشم و روی
 گرازان سوی تخت رفتند باز
 هم از تخت سالار توران سپاه ۲۰۰۲

چنین پاسخ آورد که آن کم خرد
 مرا چند بپسود و چندی بگفت
 ۲۰۰۰ بترسیدم از کار و کردار او
 اگر ویژه ابری شود در بار
 نخواند مرا موبد از آب پاک
 ۲۰۰۸ کنون گیو چندی بسختی بود
 اگر نیز رنجی نبودى جزین
 سرافراز دو پهلوان با سپاه
 ۲۰۱۱ من آن دیدم از گیو کز پیل مست
 گمانی نبردم که هرگز نهنگ
 ازان پس که پیران بیامد چو شیر
 ۲۰۱۴ به آب اندر آمد بسان نهنگ
 بینداخت بر یال او بر کمند
 به خواهش گری رفتم ، ای شهریار ،
 ۲۰۱۷ بدان کو ز درد پدر خسته بود
 چنین تالاب رود جیحون به جنگ
 سرانجام بگذاشت جیحون بخشم
 به آب و به کشتی نیفگند چشم

ب ۳۵۶۶ : مصراع دوم ، سرش را زبار ، درهشت نسخه معتبر ما همین طورا است ، در چاپ کلکته
 « سرش را زبار » و در چاپ پاریس « سرش زار خوار » تصرف دیگرانست ، بار بمعنی شاخ درخت
 در لغتنامه دهندا (حرف ب ۲۷۱) با شواهد بسیار شاهد صحت متن ماست .

- ۲۰۷۰ «بود جاودان شاد و روشن روان»
- یکی کاخ گشواد بد در صطخر
چو از تخت کاووس برخاستند
همی رفت گودرز با شهریار
بر اورنگ زرینش بنشانندند
ببستند گردان ایران کمر
که او بود با کوس و زرینه کفش
از آن کار گودرز شد تیزمغز
پیمبر سرافراز گیو دلیر
بدوگفت: با طوس نوذر بگوی
بزرگان و گردان ایران زمین
چرا سرکشی تو به فرمان دیو؟
اگر تو بیچی ز فرمان شاه
فرستاده گیوست و پیغام من
ز پیش پدر گیو بنمود پشت
بیامد به طوس سپید بگفت
چو بشنید پاسخ چنین داد طوس
به ایران پس از رستم پیل تن
نیره‌ی منوچهر شاه دلیر
- به ایوان نو رفتن آراستند
چو آمد بدان گلشن زرنگار ۲۰۷۲
برو بر بسی آفرین خواندند
بجز طوس نوذر که پیچید سر
هم او داشتی کاویانی درفش ۲۰۷۶
بسر او پیامی فرستاد نغز
که چنگ یلان داشت و بازوی شیر
که «هنگام شادی بهانه مجوی ۲۰۷۹
همه شاه را خواندند آفرین
نبینی همی فر گهان خدیو
مرا با تو کین خیزد و رزمگاه ۲۰۸۲
بدستوری نامدار انجمن»
دلش پر ز گفتارهای درشت
که «این رای را با تو دیوست جفت» ۲۰۸۰
که «بر ما نه خوبست کردن فسوس
سرافرازتر کس منم زانجمن
که گیتی به تیغ اندر آورد زیر ۲۰۸۸

همان شیر پرخاش جویم به جنگ
 همی بی من آئین و رای آورید!
 ۳۰۹۱ نیاشم بدین کار همداستان
 جهاندار کز تخم افراسیاب
 نخواهیم شاه از نژاد پشنگ
 ۳۰۹۲ تو این رنجهایی که بردی برست
 کسی کو بود شهریار زمین
 فریبرز کاووس فرزند شاه
 ۳۰۹۷ به هر سو ز دشمن ندارد نژاد
 دژم گیو برخاست از پیش او
 بیامد به گودرز گشواد گفت
 ۳۱۰۰ دو چشمش تو گوئی نبیند همی
 برآشفت گودرز، گفت «از مهان
 نیره پسر داشت هفتاد و هشت
 ۳۱۰۲ سواران جنگی ده و دو هزار
 وز آن رو بیامد سپهدار طوس
 بیستند گردان ایران میان
 بدرم دل پیل و چنگ پلنگ
 جهان را بنو کدخدای آورید!
 ز خسرو مزن پیش من داستان
 نشانیم بخت اندر آید بخواب
 فسیله نه نیکو بود با پلنگ
 که خسرو جوانست و گنداورست
 هنر باید و گوهر و فرّ و دین
 سزاوارتر کس به تخت و کلاه
 همش فرّ و برزست و هم نام و داد»
 که خام آمدش دانش و کیش او
 که «فرّ و خرد نیست با طوس جفت
 فریبرز را سرگزیند همی»
 همی طوس کم باید اندر جهان
 بزد کوس ز ایوان به میدان گذشت
 برون رفت، برگستوانور سوار
 بیستند برکوهه پیل کوس
 به پیش سپاه اختر کاویان

ب ۳۰۹۴: ممکن است چنین تأویل شود که این رنجها را که توردی ثمری هست، ولیکن ارتباط آن با مصراع دوم چندان روشن نیست.

ب ۳۱۰۲: همه نسخ: نیره پسر بدون و، درج نیز غالباً بدون و ضبط شده است.

چو گودرز را دید و چندان سپاه
 یکی تخت بر کوه زنده پیل
 جهانجوی کیخسرو تاجور
 به گرد اندرش زنده پیلان دویست
 همی تافت زان تخت خسرو چو ماه
 غمی شد دل طوس و اندیشه کرد
 بسی کشته آید ز هر دو سپاه
 نباشد جز از کام افراسیاب
 بدیشان رسد تخت شاهنشهی
 خردمند مردی و جوینده راه
 که از ما یکی گبر این دشت جنگ
 یکی کینه خیزد که افراسیاب
 چو بشنید زین گونه گفتار شاه
 بر طوس و گودرز گشوادگان
 که « بر درگه آیند بسی انجمن
 بشد طوس و گودرز نزدیک شاه
 بدو گفت شاه « ای خردمند پیر
 بنه تیغ و بگشای زاهن میان

کزو تیره شد روی خورشید و ماه ۳۶۰۶
 ز پیروزه تابان بکردار نیل
 نشسته بر آن تخت و بسته کمر
 توگفتی به گیتی جز آن جای نیست ۳۶۰۹
 ز یاقوت رخشنده بر سر کلاه
 که « امروز اگر من بسازم نبرد
 ز ایران نه برخیزد این کینه گاه ۳۶۱۲
 سر بخت ترکان بر آید ز خواب
 سر آید به ما روزگار مهی «
 فرستاد نزدیک کاووس شاه ۳۶۱۵
 نهد بر کمان پر تیر خدنگ
 هم امشب همی آن ببیند به خواب «
 بفرمود تا باز گردد به راه ۳۶۱۸
 گزیده سر افراز آزادگان
 چنان چون نباید بنزدیک من «
 زبان برگشادند بر پیش گاه ۳۶۲۱
 منه زهر برنده بر جام شیر
 نباید کز این سود دارد زبان «

ب ۳۶۲۳ (مصراع دوم): شاید زبان دارد به معنی زبان برسد بکار رفته است ولیکن یقین کردن به این
 توجیه موقوفست به اینکه مثالهای دیگری بر این استعمال بیابیم.

۲۱۲۴ چنین گفت طوس سپهبد به شاه
 به فرزند باید که ماند جهان
 چو فرزند باشد، نبیره کلاه
 ۲۱۲۵ بدو گفت گودرز که ای کم خرد
 به گیتی کسی چون سیاوش نبود
 کنون این جهانجوی فرزند اوست
 ۲۱۲۶ گر از تور دارد ز مادر نژاد
 به توران و ایران چنو نیز کیست؟
 دو چشمت نبیند همی چهر او؟
 ۲۱۲۷ به جیحون گذر کرد و کشتی نجست
 بسان فریدون کز ارون رود
 ز مردی و ز فرّه ایزدی
 ۲۱۲۸ نو نوذر نژادی نه بیگانه ای
 سلیح من ار با منستی کنون
 بدو گفت طوس «ای جهان دیده پیر
 ۲۱۲۹ اگر تیغ تو هست سندان شکاف
 و گر گرز تو هست با سنگ و تاب
 و گر تو ز گشواد داری نژاد
 ۲۱۳۰ بدو گفت گودرز «چندین مگوی
 که «گر شاه سیر آمد از تخت و گاه
 بزرگی و دیهم و تخت مهان
 چرا برنهد برنشیند به گاه؟
 ترا بخرد از مردمان نشمرد
 چنو راد و آزاد و خامش نبود
 همیست گونی به چهر و به پوست
 هم از تخت شاهی نیبچد ز داد
 چنین خام گفتارت از بهر چیست؟
 چنان برز و بالا و آن مهر او؟
 به فرّ کیانی و رای درست
 گذشت و به کشتی نیامد فرود
 ازو دور شد چشم و دست بدی
 پدر تیز بود و تو دیوانه ای
 بر و یالت آغشته گشتی به خون»
 سخن گوی لیکن همه دلپذیر
 سنام بدرّد دل کوه قاف
 خدنگم بدوزد دل آفتاب
 منم طوس نوذر مه و شاه زاد»
 که چندین نبینم ترا آب روی»

به کاووس گفت « ای جهاندار شاه
 دو فرزند پرمایه را پیش خوان
 ببین تا ز هر دو سزاوار کیست
 بدو تاج بسپار و دل شاد دار
 بدو گفت کاووس که « این رای نیست
 یکی را چو من کرده باشم گزین
 یکی کار سازم که هر دو ز من
 دو فرزند ما را کنون بر دو خیل
 به مرزی که آنجا دز بهمنست
 برنجست زاهرمن آتش پرست
 از ایشان یکی کان بگیرد به تیغ
 چوبشید گودرز و طوس این سخن
 برین هر دو گشتند همداستان
 براین يك سخن دل بیاراستند
 چو خورشید برزد سر از برج شیر
 فریبرز با طوس نوذر دمان
 چنین گفت با شاه هشیار طوس
 همان من کشم کاویانی درفش
 تو دل را مگردان ز آئین و راه
 سزاوار گاهند و هر دو جوان
 که با برزو با فرّۀ ایزدیست ۳۶۴۰
 چو فرزند بینی همی شهریار
 که فرزند هر دو به دلبر یکیست
 دل دیگر از من شود پرزکین ۳۶۴۸
 نگیرند کین اندر این انجمن
 بیاید شدن تا در اردبیل
 همه ساله پرخاش آهرمنست ۳۶۵۱
 نباشد بر آن مرز کس را نشست
 ندارم ازو تخت شاهی دریغ
 که افکنند سالار هشیار بُن ۳۶۵۴
 ندانست ازین به کمی داستان
 ز پیش جهاندار برخاستند
 سپهر اندر آورد شب را بزیر ۳۶۵۷
 بنزدیک شاه آمدند آن زمان
 که « من با سپید برم پیل و کوس
 رخ لعل دشمن کم چون بنفش ۳۶۶۰

کنون هم چنین من ز درگاه شاه
 پس اندر فریبرز و کوس و درفش
 ۳۶۱۳ چو فرزندان را فرّ و برز کیان
 بدو گفت شاه «ار تو رانی ز پیش
 به رای خداوند خورشید و ماه
 ۳۶۱۴ فریبرز را گر چنین است رای
 بشد طوس با کاویانی درفش
 فریبرز کاووس در قلب گاه
 ۳۶۱۵ چو نزدیک بهمن دز اندر رسید
 بشد طوس بالشکری جنگجوی
 سر باره دز بُد اندر هوا
 ۳۶۱۶ سنانها ز گرمی همی بسرفروخت
 جهان سر بسر گفتی از آتش است
 سپهبد فریبرز را گفت «مرد
 ۳۶۱۷ به گرز گران و به تیغ و کمند
 به پیرامن دز یکی راه نیست
 میان زیر جوشن بسوزد همی
 ۳۶۱۸ بگشتند يك هفته گرد اندر ش

بنه برنهم برنشام سپاه
 هوا کرده از سم اسپان بنفش
 بباشد، نبیره نبندد میان «
 زمانه نگردد ز آئین خویش
 توان ساخت پیروزی و دستگاه
 تو لشکر بیارای و منشین ز پای «
 به پای اندرون کرده زرینه کفش
 به پیش اندرون طوس و پیل و سپاه
 زمین همچو آتش همی بردمید
 بتندی سوی دز نهادند روی
 ندیدند جنگ هوا کس روا
 میان زره مرد جنگی بسوخت
 هوا دام آهرمن سرکش است
 بچیزی خرامد به دشت نبرد
 بکوشد که آرد به چیزی گزند
 ز آتش کسی را دل، ای شاه، نیست
 تن بارکش بر فروزد همی «
 به دیده ندیدند جای درش

ب ۳۶۱۳ : این به همان مضمون است که در بیت ۳۶۲۶ گفته شده ، و در اینجا تکرار شده است .

ب ۳۶۱۸ : جای درش درست است به بیت ۳۷۲۴ رجوع شود .

بنومیدی از جنگ گشتند باز نیامد بر از رنج و راه دراز
 چو آگاهی آمد به آزادگان بر پیر گودرز گشوادگان
 که طوس و فریبرز گشتند باز نیارست رفتن بر دز فراز^{۳۶۸۱}

رفتن شاه کیخسرو به دز بهمن

بیاراست پیلان و برخاست عو بیامد سپاه جهاندار نو
 یکی تخت زرین زیرجنگار نهاد از بر پیل و بستند بار
 * به گرد اندرش با درفش بنفش به پا اندرون کرده زرینه کفش^{۳۶۸۴}
 جهانجوی بر تخت زرین نشست به سر برش تاجی و گریزی به دست
 دو یاره زیاقوت و طوقی بزر به زر اندرون چند گونه گهر
 همی رفت لشکر گروه گره که از سم اسپان زمین شد چو کوه^{۳۶۸۷}
 چو نزدیک دز شد همی بر نشست بپوشید درع و میان را ببست
 نویسنده‌ای خواست بر پشت زین یکی نامه فرمود با آفرین
 ز عنبر نوشتند بر پهلوی چنان چون بود نامه خسروی^{۳۶۹۰}
 که «این نامه از بنده کردگار جهانجوی کیخسرو نامدار
 که از بند آهرمن بد بجست به یزدان زد از هر بدی پاک دست
 که اویست جاوید برتر خدای خداوند نیکی ده و رهنمای^{۳۶۹۳}

ب ۳۶۸۴ : در اینجا شاید الحاق باشد، اگر چه درشش نسخه هست .

ب ۳۶۸۷ : « زمین شد چو کوه » تعبیر روشنی نیست . نسخه‌ها بیت را ندارند اما لازم بنظری‌رسد .

خداوند بهرام و کیوان و هور
 مرا داد اورند و فرّ کیان
 ۲۶۹۶ جهانی سراسر به شاهی مراست
 گر این دز برو بوم آهرمنست
 به فرّ و به فرمان یزدان پاک
 ۲۶۹۹ وگر جادوان راست این دستگاه
 چو ختمّ دوالی کمند آورم
 وگر خود خجسته سروش ایدرست
 ۲۷۰۲ همان من نه از دست آهرمنم
 به فرمان یزدان کنید این تهی
 یکی نیزه بگرفت خسرو به دست
 ۲۷۰۵ بسان درفشى برآورد راست
 بفرمود تا گیو با نیزه تفت
 بدوگفت که «این نامه پندمند
 ۲۷۰۸ بر آن نامه بر نام یزدان بخوان
 بشد گیو و نیزه گرفته به دست
 چو نامه به دیوار دز بر نهاد
 ۲۷۱۱ ز دادار نیکی دهش یاد کرد

ب ۳۶۹۶ (دوم): «درگاو» مفهوم روشنی ندارد. قب: درکاخ، حظ: دل گاو. بقیه نسخ مثل متن.

شد آن نامه نامور ناپدید
هم آنکه به فرمان یزدان پاک
نوگفتی که رعدست وقت بهار
جهان گشت چون روی زنگی سیاه
توگفتی برآمد یکی تیره ابر
برانگیخت کیخسرو اسپ سیاه
که « بر دز یکی تیرباران کنید
بر آمد یکی میغ بارش تگرگ
زدیوان بسی شد به پیکان هلاک
ازان پس یکی روشنی بردمید
جهان شد بکردار تابنده ماه
برآمد یکی باد باآفرین
برفتند دیوان به فرمان شاه
به دز در شد آن شاه آزادگان
یکی شهر دید اندرآن دز فراخ
بدان جای کان روشنی بردمید
بفرمود خسرو بدان جایگاه
درازی و پهنای او ده کمند
ز بیرون چو نیمی تگک تازی اسپ

خروش آمد و خاک دز بردمید
از آن باره دز برآمد تراك
خروش آمد از دشت و ز کوهسار ۳۷۱۱
چه از باره دز چه گرد سپاه
هوا شد بکردار کام هزبر
چنین گفت با پهلوان سپاه ۳۷۱۷
هوا را چو ابر بهاران کنید
تگرگی که بر دارد از ابر مرگ
بسی زهره رفته فتاده به خاک ۳۷۲۰
شد آن تیرگی سر بسر ناپدید
بنام جهاندار پیروز شاه
هوا گشت خندان و ، روی زمین ۳۷۲۳
در دز پدید آمد از جایگاه
ابا پیرگودرز گشوادگان
پر از باغ و میدان و ایوان و کاخ ۳۷۲۶
سر باره دز بشد ناپدید
یکی گتبدی تا به ابر سیاه
به گرد اندرش طاقهای بلند ۳۷۲۹
برآورد و بنهاد آذرگشپ

نشستند گرد اندرش موبدان
 ۲۷۲۲ بدان شارستان کرد چندان درنگ
 چو يك سال بگذشت لشکر براند
 چو آگاهی آمد به ایران ز شاه
 ۲۷۲۵ جهانی فروماند اندر شگفت
 همه مهتران يك بيك با نثار
 فریبرز پیش آمدش با گروه
 ۲۷۲۸ چو دیدش فرود آمد از تخت زر
 نشاندش بر تخت زر شهریار
 همان طوس با کاویانی درفش
 ۲۷۳۱ بیاورد و پیش جهاندار برد
 بدو گفت که «این کوس و زرینه کفش
 ز لشکر بین تا سزاوار کیست
 ۲۷۳۴ ز گفتارها پوزش آورد پیش
 جهاندار پیروز بنواختش
 بدو گفت که «این کاویانی درفش
 ۲۷۳۷ نبینم سزای کسی در سپاه
 ترا پوزش اکنون نباید به کار
 چو پیروز برگشت شیر از نبرد
 ستاره شناسان و هم بخردان
 که آتش کده گشت با بوی و رنگ
 بنه بر نهاد و سپه بر نشانند
 از آن ایزدی فر و آن دستگاه
 که کیخسرو آن فر و بالا گرفت
 برفتند شادان بر شهریار
 از ایران سپاهی بکردار کوه
 ببوسید روی برادر پدر
 که بود از در یاره و گوشوار
 همی رفت با کوس و زرینه کفش
 زمین را ببوسید و او را سپرد
 به نیک اختری کاویانی درفش
 یکی پهلوان از در کار کیست
 بپیچید زان بیهده رای خویش
 بخنیدید و بر تخت بنشاختش
 همان پهلوانی و زرینه کفش
 ترا زیبد این کار و این دستگاه
 نه بیگانه ای خواستی شهریار
 دل و دیده دشمنان تیره کرد

سوی پهلو پارس بنهاد روی
 چو زو آگهی یافت کاووس کی
 پذیره شدش بارخی ارغوان
 چو از دور خسرو نیارا بدید
 پیاده شد و برد پیشش نماز
 بخندید و او را به بر درگرفت
 وز آنجا سوی کاخ رفتند باز
 چو کاووس بر تخت زرین نشست
 بیاورد و بنشانند برجای خویش
 ببوسید و بنهاد بر سرش تاج
 ز گنجش زبرجد نثار آورید
 بسی آفرین بر سیاوش بخواند
 ز پهلو برفتند آزادگان
 به شاهی برو آفرین خواندند
 جهان را چنین است ساز و نهاد
 بدریم از این رفتن اندر فریب
 اگر دل توان داشتن شادمان
 بخوشی بناز و بخوبی ببخش
 ترا داد و فرزند را هم دهد

جوان بود و بیدار و دیهم جوی ۳۷۰۰
 که آمد ز ره پور فرخنده پی
 ز شادی دل پیر گشته جوان
 بخندید و شادان دلش برمدید ۳۷۰۲
 به دیدار او بُد نیا را نیاز
 نیایش سزاوار او برگرفت
 به تخت جهاندار دیهم ساز ۳۷۰۶
 گرفت آن زمان دست خسرو به دست
 ز گنجور تاج کیان خواست پیش
 به کرسی شد از نامور تخت عاج ۳۷۰۹
 بسی گوهر شاهوار آورید
 که خسرو به چهره جز او را نماند
 سپید سران و گران مایگان ۳۷۱۲
 همه زرّ و گوهر برافشانند
 زیك دست بستد به دیگر بداد
 زمانی فراز و زمانی نشیب ۳۷۱۵
 بشادی چرا نگذرانی زمان
 مکن روز را بر دل خویش دخش
 درختی که از بیخ تو برجهد ۳۷۱۸

نبینی که گنجش پر از خواسته است جهانی بخوبی بیاراسته است
۳۷۷۰ کمی نیست در بخشش دادگر فزونی به خوردست ، انده مخور

ب ۳۷۷۰ : آيا همان مطلب مراد است که در بیت ۲۵۶۷ آمده :

نهادن چه باید به خوردن نشین بر امید گنج جهان آفرین

تفصیل نسخہ بدلتا

در تفصیل نسخه بدلهای ضوابط زیر رعایت شده است :

- ۱ - در هر بیت ابتدا نسخه‌ای که کمترین اختلاف را با هم (نسخه اساس) داشته ثبت شده و سپس بترتیب نسخه‌هایی آمده‌اند که اختلاف بیشتری داشته‌اند.
 - ۲ - هر گاه ضبط هم مورد پذیرش نبوده و متن بر اساس دیگر نسخ اصلاح شده، فقط به نسخه‌هایی اشاره رفته است که با ضبط منتخب اختلاف داشته‌اند.
 - ۳ - بجز موارد بالا، نخست میزان اعتبار و اهمیت نسخ و سپس تقدیم و تأخیر زمانی آنها منظور شده است. بدین ترتیب: قا و ط و ك و ق و ن و حظ و سب.
 - ۴ - رسم الخط نسخ منظور گردیده است. منتهی ثبت اختلاف همزه «از» و «او» و «ایشان» و... لازم دانسته نشد مثل: زان و ازان، زاسب و ازاسب، از او و ازو، وز و واز، ازیشان و ازایشان و...
 - ۵ - از ضبط برخی اختلافات که تغییری در مفهوم یا سیاق کلام ایجاد نمی‌کرد، خودداری شده است مانند اختلافات اسلانی: لاجورد و لاژورد، فیروزه و پیروزه و... یا مثل پس و پیشی اجزاء برخی عبارات: کاخ و باغ - باغ و کاخ، سراسر بشاهی - بشاهی سراسر، دوچشمش توگوئی - توگوئی دوچشمش، و...^(۱)
 - ۶ - علامت «-» نشانه آنست که نسخه در این محل محو یا مخدوش شده است.
 - ۷ - علامت «+» نشانه بی‌بی است که نسخه‌ها در ترتیب ابیات افزوده‌اند.
 - ۸ - علامت «/» برای تفکیک دو مصراع بکار رفته است در مواردی که بی‌بی بصورت تلفیق شده از چند نسخه ارائه گردیده است.
-
- (۱) کلمه اختلافات نسخ در استاد بنیاد شاهنامه ضبط شده و موجود است.

ب ۱ : قا و مب : بسیارمغز ؛

(دوم) : قا : برارای ، حظ پس از این بیت ،

بیت پایان داستان رستم و سهراب را آورده :

از آن داستان روی برتافتیم

بکار سیاوش برداختیم

ب ۲ : (دوم) : ط : ستابنده رامش .

ب ۳ : (دوم) : لن : بدل ناخوشی

ب ۴ : مب : همه ؛

(دوم) : قب و لن : بنزد خردمند رعنا .

مب روی کلمه رسوا علامتی گذاشته و در

حاشیه نوشته : عنا .

ب ۵ : (دوم) ط و لن : آید همی ، مب : بدوروشن ؛

قا : بروروشن آید همی ، قب : تراخرم آید .

ب ۶ : قا و حظ و مب : که آید ، ط : دادخواهی

کی آید ؛

(دوم) : قا : از ان بس ، ط و لن : وزان بس ،

حظ : و بس زان ، مب : بیارای وانکه بدانان ،

قب بیت را ندارد .

ب ۷ : قا بستدیده به ، مب : بستدیده شد ؛

(دوم) : مب : بجوی اندرون آب ... شد ،

قا : ثناء تودرزلف چون دیده به ، قب بیت را

ندارد .

ب ۸ : ط و قب : یکی داستان ؛

(دوم) : لن : کوی از باستان ، ط : تو برکوی

و برخوان تواز باستان ، حظ بیت را ندارد . قا و

مب بجای این بیت ، بیت ۱۹ را آورده اند

که چون بجای خود نیز آنرا ضبط کرده اند

در اینجا یاد می شود :

بگفتاردهقان (مب : دانا) کنون باز کرد بین

(مب : نکر) تاچه گوید سراینده مرد لن بیت

۱۹ را در اینجا و بیت ۸ را بجای ۱۹ آورده

است .

ب ۹ : قب : کشت ، ط : زن ، مب : بمن [در

حاشیه : بن] ، قا : داستانی زبن ، لن : داستان

کهن ، حظ : داستانا زبن ؛

(دوم) : قا و ط و حظ و مب : نوکند روز کار

کهن ، لن : کی یارد بیاد از همه انجمن .

چنین آورده : سخن تا توانی بآزم کوی

قب افزوده :

که نیکی بماند همی یادکار

بکیتی جز از تخم نیکی مکار

مب افزوده :

مکن یاد کس را بجز نیکوی

جو خواهی که از کس بدی نشنوی

ب ۱۹ : لن : بکفتار دانا (لن بیت را قبلاً آورده

بود . ر . ك به ب ۸)

مب در حاشیه روی مصراع اول نوشته :

جنین داستان ، و روی مصراع دوم : تو

برخوان و برکوی از باستان

قاین عنوان را دارد : رقتن طوس و کیو

بشکار گاه توران و یاقتن دختری را از

نسل کرسیوزگی مادر سیاوش شود

ط و قب و مب این عنوان را دارند :

آغاز داستان

حظ این عنوان را دارد : ستایش سلطان

محمود ، و ایبات زیر را افزوده :

سیاس از خداوند بیروزگر

کرو بست نیرو بخت و هنر

ستایش کنم ایزد باک را

که کویا و بینا کند خاک را

ب ۱۰ : بم و ط و مب : دیرباز ؛

(دوم) : قا و قب : بدین دین ، ط : دین ایزد ،

مب : بدین دیر ، لن بیت را ندارد .

ب ۱۱ : (دوم) : ط و قب و حظ : کی بارد ، لن بیت

را ندارد .

ب ۱۲ : لن : وزان ، مب : که بیمود .

ب ۱۳ : قا : همی کمتر از من بکرده ؛

(دوم) : لن : ز تقویم ، قا : بتقویم فال ، مب :

جویم ، ط : جویم ر تقویم فال .

ب ۱۴ : ط و قب : نکو گفت ان ، لن و مب : جگفت

اندرین .

ب ۱۵ : قا و ط و قب و مب : باشی سخن ، لن :

مانی سخن .

ب ۱۶ : لن : جورفته ؛

(دوم) : قب : اگر باشدت جای نیکه ار ،

قا : نیکه رو باشد ار وی بدست ، لن : کار

ار ، لن جای مصراعها را عوض کرده است .

مب روی کلمه « جای » علامتی گذاشته و

در حاشیه نوشته : کار .

ب ۱۷ : (دوم) : قا : هرجه کفتی .

ب ۱۸ : حظ : سخن تا توانی بآزم کوی ؛

(دوم) : ط : بجز راستی ، لن : سخن هرجه کوی

بازرم کوی ، مب مصراع دوم را در حاشیه

ایک حملہ برداشت آترا زجای
 کہ دارد ابر سیل جون کوه بای
 بسا تن کی درخاک و خون خوار کرد
 زخون یلان دشت خون خار کرد
 هنوز اندران دشت تا سالیان
 خورد کړک و روباه مغز یلان
 یکی را ندیدند بردشت کین
 جو قارون فرو خوردشان از زمین
 ازان کار ایشان اگر اندکی
 بکویم ترا از هزاران یکی
 جنان نامداران و کین آوران
 جنان رزم جویان و کتند آوران
 جهان کرد بر خسرو راد تنک
 نه رای شتاب و نه جای درنک
 جو حلقه شده دشمن از کرد شاه
 بکردار کوپی میان سیاه
 شب و روز جز تاختن کار نه
 سیاهش جز از اندکی یار نه
 خدنگ و ستانش بیالای شهر
 نارید و دشمن بر شاه زهر
 همه دامن شهر برکشته بود
 زخون زنده رود ارغوان کشته بود
 جو هنگام آن دیدکاید برون
 برون تاخت همچون که بیستون

اگر نیستی بخشش کرد کار
 ز مردم بر آید همانا دمار
 جهاندار محمود فرخنده پی
 که بکشت فرس رکاوس کی
 که خشم را کوه جون که کند
 که کینه شیر را روبه کند (کذا)
 خدنگش ز کردون در آرد عقاب
 سمنش کشد قرصه آفتاب
 کان کهره جون برکشاید زشت
 جو مهرش ستاره دراید بدشت
 ز انبوهی درکه و لشکرش
 واز آزادگان بنده و جاکرش
 بهاران جو انبوه بارد ترک
 نبارد مکر بر سر تیغ و ترک
 درفشش فشانند بمی بر سحاب
 زند خیمه بر دیده آفتاب
 جنین شاه فرخنده جاوید باد
 سرش برتر از ماه و خورشید باد
 جو دشمن دگر باره بکشاد پر
 سیاهی بیاراست بسیار مر
 ز تازی و از دیلم و ترک و کرد
 دلاور سیاهی ابا دست برد
 ندیدی که جون کرد خسرو مضاف
 مصافی بر آراست جون کوه قاف

برفتند شاد از در شهریار
 کرازان و تازان ز بهر شکار
 حظ این عنوان را دارد: آغاز داستان سیاوش
 ب ۲۲: قا: رغوی، مب: رعوی، قب: که نخچیر
 کبرد زدشت و رغوی، ط: بدشت کوران
 بدشت، لن: که نخچیر جوید زدشت
 رغوری؛
 (دوم): لن: هم ازباز، مب: همان باز، حظ
 بیت را ندارد.
 ب ۲۳: ط: فراوان بگفتند؛
 (دوم): ط و قب: علوفه، قا و لن و مب:
 بر ساختند، حظ بیت را ندارد.
 ب ۲۴: حظ بیت را ندارد.
 ب ۲۵: مب: بیش آمد اندرز، حظ بیت را ندارد
 ب ۲۶: حظ بیت را ندارد.
 ب ۲۷: ط: بدان، حظ: هر سه، قب: بدو گفت
 و رفتند؛
 (دوم): لن: در کرد، قب: بگشتند کرد
 جهان، حظ: بگشتند هر یک ز بهر شکار.
 مب روی کلمه «بر کرد» علامتی گذاشته
 و در حاشیه آورده: جندی ز بهر شکار، قا
 بیت را ندارد.
 ب ۲۸: قا و حظ: برسنده خوب؛

سباه و سبید هم بردرید
 کسی کرد بای سمندش ندید
 ب ۲۰: (دوم) قا و ط و لن و مب: کی خیزد خروش
 خروس.
 ب ۲۱: بم: بخود و کیوو، قا و حظ و قب و لن و مب:
 خود و کیوو؛
 (دوم): قا و حظ و مب: بگشتند کرد لب
 جویبار، ط: برفتند بویان ز بهر شکار،
 حظ و قب و مب پس از این بیت افزوده اند:
 بنخچیر (قب و مب):
 ز نخچیر) شان دل بر اندیشه بود
 بتزدیک ایشان یکی بیشه بود
 (قب جای مصراعها را در این بیت عوض
 کرده است). قب بیتی دیگر نیز افزوده:
 شکاری فراوان بیشه در
 زمین کشته چون برنیاں جادرا
 مب در حاشیه آورده:
 شکاری فراوان به بیشه —
 درختان بار آور —
 و هم در حاشیه با علامتی بیت ۲۱ را بدینگونه
 نیز ضبط کرده:

بدین روی بیشه فراز آدمم
 ابا انده و رنج و آرز آمدم
 ب ۳۴ : قا و ط و قب و مب : پرسید ازو، لن :
 پرسید بس، حظ : پرسید از ؛
 (دوم) : مب : بدو... سر بسر کرد، ط : بیک
 بیک سر و بن کرد، قا و قب : سر بسر و بن
 کرد.
 ب ۳۶ : (دوم) مب : باره رهنمون .
 ب ۳۷ : مب : بدو داد ، قب : تماند ،
 (دوم) : حظ : زمستی .
 ب ۳۸ : حظ : زریا کهر .
 ب ۳۹ : قب و لن : بدان، قا و مب : بدان رود بالا،
 ط : بدان برز بالا .
 ب ۴۰ : (دوم) بم : سواری ، (بنداری : فرسان)
 مب : پی من ، قا بیت را ندارد .
 ب ۴۱ : حظ و مب : همان تازیان، قب و ط : بیاید
 همان تازیان (ط : تازیان) ؛
 (دوم) : مب : نخواهد (درحاشیه : نخواهم)
 کزین جایکه بگذرم، قا بیت را ندارد . ط
 پس از ب ۴۱ بیت ۵۹ را آورده است .
 ب ۴۲ : لن و مب : بدو کرم، ط : بدو کرم شد ؛
 (دوم) : قا و لن : برازم، ط : آزرم شد .
 حظ پس از این بیت، بیت ۴۹ را آورده که
 پس از بیت ۲۹ نیز آورده بود .
 ب ۴۳ : ط : چنین گفت کین ترک من ؛

(دوم) : قا : خنده دل ، حظ : هر سه .
 قب و مب پس از این بیت افزوده اند :
 بیالای سرو و بگردار ماه
 شبایست کردن بدو بر نگاه
 مب درحاشیه :
 بیالا جو سرو و بدیدار ...
 ... بدود نکا
 ب ۲۹ : (دوم) قا و ط و قب و لن ز خوبی پرور ،
 مب : ز خوبی بدودر، حظ : بخوبی پرور کرانه .
 ترتیب آیات در حظ چنین است : ۲۹ ، ۴۳ ،
 ۴۶ ، ۴۸ ، ۴۹ ، ۳۰ ...
 ب ۳۰ : قا : ای فروزنده، حظ و ط و قب و لن و
 مب : گفت طوس ؛
 (دوم) : قا : ترا خود بدین ، حظ و ط و قب
 و لن و مب : سوی بیشه که بشمود راه .
 ب ۳۱ : قا : کی یار بدر ؛
 (دوم) : قا و حظ و ط و قب و لن : دوش و .
 ب ۳۲ : قا و ط : مست اندر آمد ز سور .
 ب ۳۳ : ط و قب و مب : خنجر ابکون ، لن : یکی
 تیغ زهر ابکون ؛
 (دوم) : قا و حظ و قب و لن و مب :
 همی خواست . مب افزوده :
 ز بیم کزندش جو بگریختم
 باسب دمان اندر آویختم

ز فرمان اوی، حظ: برقتند هر دو دمان بیش

اوی، قب: سوی شاه ایران نهادند روی؛

(دوم): حظ: سوی شاه، لن: سوی شهر

ایران، ط: سوی کاخ خسرو نهادند، قب:

برفتند هر دو دمان بیش اوی.

ب ۵۲: م: مرروی او را بدید (در حاشیه آورده:

— مهر و پیوند او بر کزید)؛

(دوم): قب: بچنید مهر و را بر کزید

مب پس از این بیت عنوان دارد: بردن

ایرانیان کنیزک پیش کاوس شاه، و افزوده:

رخی دید چون ماه ناکاسته

بدو اندرون دل بیاراسته

همی گفت کین ماه ناکاسته

سزاوار تخت من آراسته

ب ۵۴: قا و قب و مب: بدین، لن: بدین داستان

برکناریم؛

(دوم): حظ: کیرند آهو بیوز.

ترتیب ابیات قا: ۵۴، ۵۵

ب ۵۵: ط: و کر؛

(دوم): قا: درخور مهتر.

مب پس از این بیت در حاشیه آورده:

(دوم): قب: از ایران، ط: کراران جنین.

ب ۴۴: (دوم) قب و لن و مب: بی سباه، ط: بدی

تو بره، قا و حظ بیت را ندارند. ترتیب

ابیات مب: ۴۳، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۷ و ...

ب ۴۵: ط و قب: دران، لن: طوس گفتا بخوام

شنید؛

(دوم): بم و ط و قب: انجا رسید، قا و حظ

بیت را ندارند.

ب ۴۶: قا و ط و قب و لن: بدو گفت کیو؛

(دوم): ط: نه من، حظ: بیشتر نزد اوی.

ب ۴۷: لن ز بهر کزیده همی خود مکوی. در بم

این بیت در حاشیه آمده. قا و حظ بیت را

ندارند اما ط و قب و مب عیناً در متن آورده اند.

ب ۴۸: حظ و قب و لن و مب: زتندی، قا: سخنها

زتندی بجای کشید؛

(دوم): ط: کی آن ماه ... نباید.

ب ۴۹: قا و حظ: جوان، قب و مب: جوآن،

لن: جنان، ط: سخن شد میان دلیران دراز؛

(دوم): قا و ط و قب و لن و حظ و مب: بیامد.

ب ۵۰: (دوم) قب و لن و حظ: بران کونهد، ط:

بران کو کند حکم فرمان.

ب ۵۱: بم: بکشند، ط: ز بهان اوی، لن:

بخشم آدمم زان ز نزدیکشان
 سبردم بغم جان تاریک
 بدین بیشه اندر نهان بوده ام
 ز کم بودکان جها
 سه روزست تا من درین بیشه ام
 ز بخت بد بخ
 جدا مانده از یاب وز مام من
 ندانم کجا باشد
 جو بشنید کاوس شادی نمود
 بدل برش بیوند او بر فرود
 ب ۵۸ : (دوم) ط و قب و مب : بدان ، لن :
 بدان... برورست، قاییت را ندارد .
 قب افزوده :
 شهنشاه باغار هستم بدر
 بمادر هم از تخمه نامور
 بدانش تو ای شاه بر بر منش
 ز کوهر نباشد مرا سرزنش
 جو بشنید کاوس گفتار او
 خوش آمد هماناش دیدار او
 ب ۵۹ : مب : همی گفت (درحاشیه: بدو) ؛
 (دوم) : مب : خواستش داد، ط بیت را پس
 از ب ۴۱ آورده بود و در اینجا نیز ضبط
 کرده است . قاییت را ندارد .

ده اسب کرامتایه نیک راه
 جو از بهلوانان پیرداخت شاه
 ب ۵۶ : قب و مب : تو کیست ؛
 (دوم) : ط ولن و حظ : بمانند .
 مب پس از این بیت درحاشیه افزوده :
 بگفتا که من خویش افراسیاب
 ز تخم بزرگان با جاه و آب
 ب ۵۷ : بم : از مام خاقانیم، ط ولن : بگفتا که از،
 قب و حظ : بگفتا که از مام خاتون نیم ؛
 (دوم) : ط و قب : بدر در، لن : بدر هم، حظ :
 بدر در فریدون نیم، مب : بدر آفریدونیم .
 مب پس از این بیت درحاشیه افزوده :
 چنین گفت کاوس کای حور زاد
 نکوئی مرا کز که داری نژاد
 بدان ای نکو شاه والا منش
 ز کوهر نیایی ز من سرزنش
 شهنشاه بلغار هستم بدر
 ز تخم فریدون خورشید فر
 همان مادرم تخم افراسیاب
 که توران زمین زوست با
 مرا از بدر مهتران خواستند
 ز بانها بخواهش سا
 بدر نام زد کرد سویم بشنک
 نید در خور من همه

قا این عنوان را دارد : ولادت سیاوش و سپردن برستم تا تربیت کند . حظ این عنوان را دارد : زادن سیاوش و سپردن برستم . لن این عنوان را دارد : گفتار اندر زادن سیاوش

ب ۶۶ : قا : ازو مهتری کوهری ، لن و مب در حاشیه : از کودکی؛

(دوم) : بم و قواط و قب و مب : آذری ، تمام نسخه‌های بیت را پس از ب ۶۸ آورده‌اند . مب بیت را در حاشیه نیز آورده است .

ب ۶۷ : (دوم) قا : برخورداری ای شاه . مب افزوده :

که آمد یکی شاه مهان تو
که باشد همیشه نکهبان تو

ترتیب ابیات بم : ۶۸ ، ۶۷

ب ۶۸ : (دوم) لن : کز و تحت ، قا و مب : برماه ، مب این عنوان را دارد : گفتار اندر ولادت سیاوش

ب ۶۹ : قا و لن و مب : ازان [مب: زان] خرد ؛ (دوم) : بم : موی و روی ، قا : بدان ،

مب بیت را پس از بیت ۷۳ آورده است .

ب ۷۰ : ط : جهانجویی؛

ب ۶۰ : مب : زرین من بایدت ؛

(دوم) : بم : شایدت ، مب : سوی ماه . . .

شایدت ، قاییت را ندارد .

ب ۶۱ : قاییت را ندارد . فب افزوده :

ده اسب کرانمایه با تاج و کاه

بهر دو سپید فرستاد شاه

ب ۶۲ : بم : فرستاده شاه ، مب افزوده :

نهادند زیر اندرش تخت عاج

ز یاقوت و پیروزه بر سرش تاج

ب ۶۳ : (دوم) لن و مب : پیروزه لاجورد .

ب ۶۴ : مب در حاشیه پس از این بیت افزوده :

جو یک روز کار اندرین بر گذشت

بسر برمی جرخ کردان بکشت

ب ۶۵ : قا و لن و مب : بدین ، ط و لن افزوده‌اند :

چونه ماه بگذشت برماه (لن : خوب) جهر

یکی کودک آمد جو تابنده مهر

قب نیز همین بیت را پس از ب ۶۸ افزوده

است . مب در حاشیه افزوده :

برو بر می کشت کردان سپهر

چونه مه بر آمد بدان خوب جهر

- قا : دانند کاترا بسی مایه؛
 (دوم) : مب : بکیتی مرورا جو، قا : جوتو.
 ب ۷۷ : مب درحاشیه : بسی خسرو، قا بیت را ندارد.
 ب ۷۸ : ط : سپرد او دل ؛
 (دوم) : ط و قب و لن و حظ و مب :
 جهانجوی کرد،
 ب ۷۹ : (دوم) ط و قب و لن : نشستن کھی،
 حظ : نشستن همی بود در کستان (همی بود
 را به خطی دیگر نوشته) .
 ب ۸۰ : (دوم) ط و حظ و مب : رکاب و، قب
 پس از این بیت، بیت ۷۲ را با اختلافی تکرار
 کرده :
 ستاره بران کودك آشفته دید
 غمی کشت چون بخت او خفته دید
 ب ۸۱ : (دوم) لن : یوزشکار، ط : یوز و شکار،
 مب : شاهین یوز و شکار، قا : همان کارشاهان
 یوزشکار .
 ب ۸۲ : بم : بیداد تخت، لن : زبیداد و دادو ز تخت؛
 (دوم) : کفتن از رزم، ط : کفتن و بزم و؛
 قا بیت را ندارد.
 ب ۸۳ : ط : بیاموختش جلگی سر؛
 (دوم) : مب : برداشت آمد، ط : بسی رنجها
 برد و، قا بیت را ندارد .
- (دوم) : قا و مب : بدو، ط : از او جرخ،
 مب درحاشیه افزوده :
 بخواندش ستاره شناس بزرک
 بخود بر نهاد او سپاس بزرک
 ب ۷۱ : ط : از او کو، قب : از او کو؛
 (دوم) : بم : بد جون، مب : چون و بدونیک
 و چند
 ب ۷۲ : ط و لن و حظ و مب : بدان کودك، قب :
 بدان کودك آشفته بود ؛
 (دوم) : ط و لن و مب : بخت او . قب :
 بخت او خفته بود . مب درحاشیه افزوده :
 ازان راز نامش سیاوش کرد
 ازان تلخ بر خویشتن نوش کرد
 ب ۷۳ : حظ : نیک و، ط : بازار او، لن : اربد نیک
 بازار، مب : آن بدونیک بازار؛
 (دوم) : لن : بناهیدن از، قب جای مصراعها را
 عوض کرده است .
 ب ۷۴ : قا بیت را ندارد.
 ب ۷۵ : قا و قب و مب : کفت کین، ط : بشه کفت
 کین، لن : کفت کودك؛
 (دوم) : قا : همی برورانید. ترتیب ابیات قا :
 ۷۹، ۷۶، ۷۵، ۷۸
 ب ۷۶ : مب : که دارندگان، ط : جو بروردگان،

ب ۸۴ : ط : جنان کشت کاندرا؛

(دوم) : لن و حظ : همانند ، قب و مب : همانند
او کس نید .

ب ۸۵ : قا و مب : بگذشت کشت او بلند ، حظ :
جو بگذشت یکجند و آمد بلند .

ب ۸۷ : قا : و بی سوختی ، ط : و تن سوختی ، قب
بیت را ندارد .

ب ۸۸ : (دوم) قا و ط و لن : هنرها و آموزش ،
قب و مب : هنرها ز آموزش ، حظ : هنرها
از آن آموزش .

ب ۸۹ : (دوم) قا و لن : بهر .

ب ۹۰ : (دوم) قا : ز تیغ و کلاه ، ط : و ز تاج و کمر .

ب ۹۱ : لن : ز افکنندنی هم ؛

(دوم) : بم : فرستاد آوردنی .

ب ۹۲ : (دوم) ط : زهر سو فرستاد ، قب : آرد زود ،

لن : فرستاد آورد ، مب : ز کیتی بیاورد آنرا
بزود ، قایت را ندارد .

ب ۹۳ : مب : ازین کونه ، لن : کرد او را ازان سو
براه ؛

(دوم) : بم : نظاره شاه ، مب : شده بر ، قا
بیت را ندارد .

ب ۹۴ : قا : تهمتن بیزم ؛

(دوم) : قب و لن : تاسهید نباشد ، ط و مب :

تا سیاوش نباشد دژم ، قا : دژم .

ب ۹۵ : قب : جهانی بآدین ، مب : جهانی سراسر
(در حاشیه : بآین) .

ب ۹۶ : لن و مب : زرو عنبر ، قا : همی زر و عنبر ،
ط : زر و کوهر بر ، قب : همه روز عنبر
بیامیختند ؛

(دوم) : لن : وزان بس بسر .

ب ۹۷ : قا و ط و حظ و مب : کشت بر ، قب و
لن : شد براز شادی ؛

(دوم) : قب : بام وهر ، لن : دریام و ، ط

و مب : بام و برزن بیاراسته ، قا : درو بوم
و برزن بیاراسته ؛

ب ۹۸ : (دوم) ط و مب : ندیدند یکک ، قا و لن
بیت را ندارند . ط این عنران را دارد :
آمدن سیاوش بایران زمین بدیدن کاوس
شاه

ب ۹۹ : قا : همی بشت اسب .

ب ۱۰۰ : مب : کاوس کی ؛

(دوم) : قب و مب : سیاوش ، لن :

سیاوش ، ط : سیهدار با فرهی .

ب ۱۰۱ : (دوم) قا : باشادی و بوق و کوس ، قب و

لن و حظ و مب : باشادی و بیل و کوس ،

ط : برفتند و بستند بر بیل کوس .

- قب این عنوان را دارد: آمدن سیاوش بنزد کاوس
- ب ۱۰۲: (دوم) تمام نسخه‌ها: بیک دست طوس [حظ: بیک طوس] و دکریلتن. قا افزوده: خرامان بیامد بر شهریار
- تو کفتی درختی نو آمد بیار ط و قب و لن و حظ و مب نیز افزوده‌اند: خرامان بر شهریار آمدند
- کی با [قب: ابا] نودرختی بیار آمدند ب ۱۰۳: هیچ یک از نسخ بیت را ندارند.
- ب ۱۰۴: تمام نسخه‌ها: جو آمد [حظ: آید] بر کاخ کاوس شاه؛ ترتیب ابیات حظ: ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۵، ۱۰۶
- ب ۱۰۵: حظ: برستنده با، قب: با موید و؛ (دوم): مب: بدو، حظ: شده بیش اودست؛
- ب ۱۰۶: قب و لن و حظ: کنج بر، ط: بهر گوشه سیصد، مب: کنج سیصد تن استاده؛ (دوم): ط و حظ: سیاوختس، لن: میان همه سروزاده؛
- ب ۱۰۷: قب و لن و حظ: بمی کوهر و زر، (دوم): قا: همی، لن: سراسر بدو؛
- ب ۱۰۸: حظ: کاوس دید؛
- ب ۱۰۹: مب: نخستین آفرین؛
- ب ۱۱۰: مب از ان، ط: بر تاج دار؛ (دوم): مب: شهنشه کرفتس؛ قا و ط و قب و لن و حظ و مب پس از این بیت، بیت ۱۱۶ را آورده‌اند. لن بی بی نیز افزوده است:
- بدان برز بالا و آن فرهی ز خوبی آن جهره خسروی
- ب ۱۱۱: تمام نسخه‌ها: جنان از شکفتی بدودر [قا: درودر، لن: بروبر] بماند؛ (دوم): مب: که هرمان همی نام، قا و قب و لن و حظ: بمی آفرین [حظ: آفرین بر] بزرگان، ط: کی دادار جان آفرین را بخواند؛ قا و حظ افزوده‌اند (مب نیز با ضبط حظ آن را پس از ب ۱۱۲ افزوده):
- بدان برز بالا و آن فر اوی بمی دیدنی [حظ: بودنی] دید در برز [حظ: بر] اوی
- ط افزوده:
- دران فرو بالای با برز اوی بمی دیدنی دیدو بس گفت و کوی
- قب افزوده:

ب ۱۲۲ : (دوم) قا و قب و لن و مب : ازان خود
نکرد، ط : بیشتر زو نکرد، حظ : ازو آن
نکرد؛

ب ۱۲۳ : ط و لن : زین کونه، قب : بودند زینکونه
شاد . قا و مب : یکی هفته بودند ازان
[مب : زین] کونه شاد

(دوم) : مب : کنج را ؛ مب پس از این
بیت افزوده :

ز هر چیز کنجی بیاراسته
بدو داد خسرو ابا خواسته
سپس بیت ۱۲۳ را تکرار کرده و بعد از
آن بیت ۱۲۷ را آورده است .

ب ۱۲۴ : مب : زهرجنس ،

(دوم) : مب : زمهر و زتخت و نکین و ،
ط : زبروزه تخت و زتیغ و کلاه ؛

ب ۱۲۵ : قا : زین خدنک

(دوم) : یم : برکستوانهای ... خنک ،
ط و قب و لن و حظ و مب : زبرکستوان
وز ؛ مب بیت را درحاشیه آورده است .

ب ۱۲۶ : (دوم) یم و مب : زکوهر بیش و ، ط : ز
دینار واز ؛

ب ۱۲۷ : قب و حظ : جوافسر ؛

ب ۱۲۸ : ط و لن و حظ و مب : کردش امید، قا : را

بدان برز بالا و آن فر اوی

بسی دیدنی دیدو بس گفت و کوی

ب ۱۱۲ : (دوم) حظ و مب : تو کفتی ؛

ب ۱۱۳ : حظ : بدو آفرین ، لن : بدان آفرین ؛

ب ۱۱۴ : (دوم) قا : خداوند هورو ، حظ و لن :
خداوند ماه و ؛

ب ۱۱۵ : حظ : نیکویا کیتی ، لن : نیکویهای
کیتی ، قب : بکیتی همه نیکویا ز ؛

ب ۱۱۶ : یم : برستم برسید ، لن : بنواخت شان ؛

(دوم) : لن : بنشاخت شان ؛ چنانکه پیشتر

یاد شد تمام نسخه ها این بیت را پس از بیت
۱۱۰ آورده اند . مب پس از این بیت در

حاشیه آورده :

سیاوش بیامد برستار فشن

به پیش بدر دست کرده بکش

ب ۱۱۷ : یم : باتیار ؛

(دوم) : مب : سوی شهریار ؛

ب ۱۱۹ : (دوم) قا : کردان ایران ، مب : سراسر

میان [درحاشیه : سیاوش به بندد کر بر میان]

ب ۱۲۰ : قا : بیاغ و بکاخ و بایوان ؛

(دوم) : ط : برامش نهادند .

ب ۱۲۱ : (دوم) یم : رود رامشکران . حظ جای

مصراعها را عوض کرده است .

بدو داد شاه جهان سربسر
 همان یاره و طوق و تیغ و کمر
 لن این عنوان را دارد : عاشق شدن
 سودابه بر سیاوش ، حظ این عنوان را
 دارد: دیدن سوداوه سیاوش را و بروی
 عاشق شدن، مب این عنوان را دارد :
 وفات یافتن مادر سیاوش، و این ابیات را
 افزوده است:

بفرمان او چون بسجید کار
 برقت از جهان مادر شهریار
 سیاوش زکاه اندر آمد جو دیو
 بر آورد بر جرخ کردان غریو
 بتن جامه خسروی کرد چاک
 بسر بر پراکند تاریک خاک
 همی بود با سوک مادر دژم
 همی کرد با جان شیرین ستم
 بسی نوحه کردش بروز و بشب
 بسی روز نکشاد بر خنده لب
 همی بود یک ماه با درد و داغ
 نمی جست یک مه زانده فراغ
 ازو چون بزرگان خیر یافتند
 بخدمت برش زود بشتافتند

کرد بسیار امید؛
 (دوم) : قا و ط و مب : بخوبی، قا و حظ و
 لن و مب : فراوان نوید.
 ب ۱۲۹ : لن و مب : جنان ؛
 (دوم) : بم : بر کار ؛
 ب ۱۳۰ : بم : بفرمود و نا.
 (دوم) : قب : زمین کوستان و، مب : بکوهر
 درخشان و، قا : زکوهر درفشان و ، ط :
 زکوهر درفشان کلاه و کمر ، لن : همان
 طوق زرین و زرین ؛
 ب ۱۳۱ : (دوم) قا : و نیک کیان، مب : و راه
 کیان ، لن : و فرزانگان ؛
 ب ۱۳۲ : قب : کوستان ، مب : خراسان ، ط :
 کورسان بدو داد ، حظ : فستان و را داده
 شاه ، قا : کورسان را بدو داد ؛
 (دوم) : قب : و جاه ، لن : سزاوار تخت و
 کلاه ؛
 ب ۱۳۳ : مب در حاشیه مصرع اول را چنین دارد :
 زمین کهستان بد از بیشتر ،
 (دوم) : ط و قب و لن : کنون ماورالنهر در
 [لن : بر] ؛ قا بیت را ندارد . ط پس از این
 بیت افزوده :

جو طوس و فربرز و کودرز و کیو

چه سزاده و پهلو انان نیو (کذا)

برفتند جمله بنزدش فراز

بکردند خدمت بآیین و ساز

سیاوش جور خسار ایشان بدید

زدل باد حسرت دگر برکشید

زنو کر به دیگر باغاز کرد

در اندهان دل او باز کرد

کرفتش فربرز را درکنار

دو دیده برس کشته دریای قار

جو کودرز آن سوک شهزاده دید

دژم شد جو آن سرو آزاده دید

باواز گفتش که ای شاه زاد

شنو بند وزنو مکن سوک یاد

که کار جهان را چنین کرد کار

نهادست و بکنشت بس روز کار

هر آنکس که زاد او ز مادر بمرد

زدست اجل هیچکس جان نبرد

اگر جاهلیم و اگر عاقلیم

همه مرگ رانیم و بس غافلیم

کنون کر چه مادرت شد یاد کار

بمینوست جان وی انده مدار

بصد لابه و بند و افسون و رای

دل آورد شهزاده را باز جای

جو مادر همه مهر او در نوشت

بنا کام خورسند بایدت کشت

بچشن کیان نیمه مهر و ماه

سیاوش بیامد بنزدیک شاه

در اینجا این عنوان را دارد: آوردن رسم

سیاوش را بش ساه و عاسق شدن سوداوه

ب ۱۳۴: لن و مب: بدین؛

(دوم): قب و لن و حظ و مب: یکی روز

سوداوه، ط: بدو شادمان بد دل شهریار؛

قایبیت را ندارد. ط: پس ازین بیت افزوده:

جنان بد کی روزی بیامد بکاه

سیاوش بیامد بنزدیک شاه

نشست از بر کرسی زرنگار

نظاره برو لشکر شهریار

مب در حاشیه افزوده:

بدان شادمان شد دل شهریار

یکی روز کلاوس کی با بسر

نشسته که سوداوه آمد ز در

ب ۱۳۵: قب و لن و حظ: بنا کاه، قا و ط: جو

سودابه روی؛

(دوم): مب: بر پرید؛ ط و مب: افزوده اند

[مب درحاشیه]:
 بکاس باید مرا چاره کرد
 بیام ازو روی درمان و درد
 ب ۱۴۱ : حظ : سودا و رفت، قب و لن : سودابه
 نفت؛
 (دوم) : مب : خرامید و نفت، قب و لن :
 خرامید و رفت؛
 ب ۱۴۲ : ط و مب : شهریار جهان [مب درحاشیه]:
 سپاه]، قا : کفت ای شهریار جهان؛
 (دوم) : قا و مب : ندیدست کس از مهان
 [مب درحاشیه : ندیدست خورشید و
 ماه]، ط : کی راز تو کردون ندادننهان،
 حظ به خطی دیگر : کشیدم ز عشق تو
 من درد و آه
 ب ۱۴۳ : قا و مب : اندر جهان [مب درحاشیه]:
 زمین]؛
 (دوم) : قا : شاد باشد؛ مب پس از این
 بیت افزوده :
 زهر سیاوش به بیش آمدم
 ز مهر و زیوند خویش آمدم
 ب ۱۴۴ : (دوم) بم : خواهران نفستان ، حظ :
 خواهران و نفستان، قب : نفستان ، لن :
 نفستان، مب : و کنیزان خویش؛ قا بیت
 را ندارد. قا بجای این بیت و بقیه نسخه ها

[مب درحاشیه]:
 ز عشق رخ او قرارش نماند
 همی مهرش اندر دل آتش فشاند
 ب ۱۳۶ : ط : طرازی، قب : طراز از نخست، قا :
 چنین ... طرازی؛
 (دوم) : مب : ویا ؛ مب بی بی افزوده و روی
 آن نوشته مکرر :
 ز عشق سیاوش همی فتنه شد
 تو کفتی که بیمار بد سنه شد
 ب ۱۳۷ : مب : فرستاده ؛
 (دوم) : قا و ط و مب : سیاوش ردا بکوی،
 قب : بکفتش سمنهای آن ماه روی؛
 ب ۱۳۸ : ط بیت را ندارد .
 ب ۱۳۹ : (دوم) : مب : از ان کاران نیکام، قا و ط
 و قب و لن و حظ بیت را ندارند . قب در
 عوض بی بی افزوده که مصراع دوم آن،
 مصراع دوم بیت ۱۳۷ است :
 فرستاده آمد بتزدیک او
 که بنهان سیاوش را این بکو
 ب ۱۴۰ : ط بیت را ندارد . مب پس از این بیت
 افزوده :
 بدان کفت سوداوه کان ماه روی
 بدانم نیاید بدین کفت و کوی

پس از این بیت افزوده‌اند :

بکریش کی اندر شبتان برو [ط : مشو ،
حظ : بشو]

برخواهران هر زمان نو [حظ : تو] بنو

مب بیت اخیرا پس از بیت ۱۴۵ آورده
ویتی دیگر نیز در حاشیه ضبط کرده‌است :

خرد کار بندد که آید بما

بفرمای ویرا تو ای بادشا

ب ۱۴۵ : این بیت در جم به خط متن در حاشیه

افزوده شده . ط و لن : بمهر، حظ : همی...
بمهر

(دوم) : لن : دلست بر، قب : دل ورخ بر،
حظ : دل بود و براب ؛

ب ۱۴۶ : تمام نسخه‌ها : بریم و... آوریم

(دوم) : تمام نسخه‌ها : آوریم

ب ۱۴۷ : (دوم) قا : برو مرترا ، قب : ترا زمهر،
مب : بدو مرترا مهر چون مادر، ط : کی او

را جو تو مهربان مادر؛

ب ۱۴۸ : مب : شهنشه سیاوش ؛

(دوم) : حظ و لن : خون [لن : و] رك و

مهر، قا : خون و بی مهر، مب : دل و مهر ،

قب : خون در دل و مهر ، ط : کی مهر و بی

خون نشاید نهفت ؛

ب ۱۴۹ : این بیت در جم به خط متن در حاشیه

افزوده شده‌است و در بنداری هم مضمون
آن هست .

(دوم) : قا و مب : کی سوداوه ، لن : جو

سودابه خود ؛ حظ این بیت را پس از

بیت ۱۵۰ و ط و قب و لن آنرا پس از

بیت ۱۵۱ آورده‌اند .

ب ۱۵۰ : قا : جنان باك یردان ترا ؛

(دوم) : ط : تو آن کت ، قا : آورد هر کی

روی تو دید ؛ لن پس از این ، بیت ۱۴۷

را با این اختلاف تکرار کرده است :

بدو گفت شاه ای سخن در خورست

بر بر ترا مهر صد مادرست (کنذا)

ب ۱۵۱ : حظ : بویژه جو ، قب : چون بود ؛

ب ۱۵۳ : (دوم) لن : کرد بر خیره در وی نگاه ؛

ترتیب ابیات قا : ۱۵۳ ، ۱۵۶ ، ۱۵۸ ،

۱۵۴ ، ۱۵۵ ، ۱۵۹ و ...

ب ۱۵۴ : ط : زمانی دل و جان بر اندیشه ؛

(دوم) : لن و مب : زرد [مب در حاشیه :

کرد]

ب ۱۵۵ : مب : بود کو ؛

(دوم) : حظ : بژوید ، قب : چه خواهد

بسر ، لن : چه سازد بسر ، مب : چه آرد

(دوم) : ط : بخوبی بدانش ، قب : بخوی و

بدانش ، مب : وکاه ؛

ب ۱۶۲ : حظ : سان با ، مب در حاشیہ : مرا

رهنمون کن سوی بحر [دان]

ب ۱۶۳ : قا وان : وکر ، مب : ویا نیزہ ؛

(دوم) : لن : بیچیدن اندر ؛

ب ۱۶۴ : قا وط و قب ولن و مب : وکر [قب :

دکر] تخت شاهی و ، حظ : اگر تخت

شاهین و آیین و بار

(دوم) : بم : رزم وی می کسار ، قا و

لن و حظ : وکر ؛ ط و مب : وکر رزم

و بزم [مب روی بزم نوشته : رود]

ب ۱۶۵ : حظ : جه آزمودم ؛

(دوم) : زبان کی نماینده ؛

ب ۱۶۶ : ط و قب ولن و حظ و مب : ورایدونک ؛

(دوم) : حظ بیش رقتن نه آیین ، مب :

مرا زین سپس رقتن ، ط : مرا راه برده

نه آیین ، ط و مب [مب در حاشیہ] دو

بیت زیر را افزوده اند ، کلیاتی که در

قلاّب آمده در مب پاک شده است :

من اینک به بیش تو استا [دهام]

دل و جان بفرمان تو [دادهام]

بسر ، ط : دارد هنر ؛

ب ۱۵۶ : ط : دان هست و ، قا و مب : دان بود و ؛

حظ : خیره زبان ؛

(دوم) : و خوش گمان ، ط : و نیک دان ،

مب : و پهلوان ، ط و مب [مب در حاشیہ]

بیٹی افزوده اند :

جو بنشانند اندیشه را با روان

جنین گفت بیدار مرد جوان

مب در متن افزوده :

همی گفت با خویشتن کین بدست

ز سوداوه این گفت و کو آمدست

ب ۱۵۷ : حظ : خویش ؛

(دوم) : قب : از اهتک اهتک ؛ قا و ط و

مب بیت را ندارند .

ب ۱۵۸ : مب : اگر من روم در ؛

(دوم) : قب : یابم یکی ؛

ب ۱۵۹ : مب : پدر را جنین ؛

(دوم) : قا و ط و قب ولن و حظ و مب :

فرمان و ؛

ب ۱۶۰ : بم : کز انجایکه آفتاب ، قب ولن و حظ :

کزان ؛

(دوم) : قب : خالک آن ارجند ؛

ب ۱۶۱ : لن : جنوشاه ، حظ : شاه بر سر نهاد کلاه ؛

ب ۱۷۳: یم: هبرید، قا: هرزه بد، ط و قب و لن

و حظ: هبرید؛

(دوم): یم: دل مغز و رایش زید، قا:

وجانش زید، قب و لن: مغزجانش زید

ط: ستوده دل و رای و مغزش زید،

مب پجای این بیت، بیت زیر را آورده

است:

یکی دیگری نام آن هبرید

زدوده دل و دور کشته زید

ب ۱۷۴: لن: که برخانه؛

(دوم): حظ: کلیلذ؛

ب ۱۷۵: مب: شهنشاه ایران و را خواند و کفت؛

(دوم): لن: تیغ اب از، مب: هور

تیغ از؛

ب ۱۷۶: قا و قب و لن و مب: تو بیش، ط:

سیاوخش ردر و، قا: روز بیش؛

(دوم): قا: آن گیر بیش، مب: ازا

نیوش، ط: بین تاجه فرمایدت داد

کوش، لن: نکو تا جگوید همان را

بکوش؛

ب ۱۷۷: یم و لن و حظ: فرمود تا؛

(دوم): یم و حظ: کوهر مشکبوی،

لن: لوهر و مشکبوی، ط: نثار آرد و؛

بران [مب: بدان] سان روم کی [مب:

کم] توفرمان [دهی]

تو شاه جهاننداری و [من زهی]

ب ۱۶۷: قب: و را کفت؛

(دوم): حظ: خرد را همه ساله بنیاد؛

ب ۱۶۸: (دوم): قا: مغز جون:

ب ۱۶۹: یم: مدار انج؛

(دوم): لن و مب: همی، قا: و بد بر، لن و

حظ: و می بر، ط: و بی بر، قب: آری و

بی بر؛

ب ۱۷۰: حظ: بردگر کودکان، ط و قب و مب

[مب درحاشیه]: بیرده بین کودکان، لن:

سنی مران کودکان؛

(دوم): قب: و کر، لن: شوی؛

ب ۱۷۱: مب: پرده من ترا؛

(دوم): ط و لن و مب: مهر سودابه، قا:

بدو مهر سودابه، این بیت تقریباً عین بیت

۱۴۹ است و حذف آن اولی تری نماید.

ب ۱۷۲: قا: بدو کفت، حظ: کز نامدار؛

(دوم): قا و ط و مب: هرجه شه، قب: او

کفت، مب پس از این بیت افزوده:

بر شاه مردی خردمند بود

بجا نام آن پر هنر زند بود

ب۱۷۸: قا: نیزابا؛
 (دوم): یم: فشانندبر، حظ: فشانید با؛
 ب۱۷۹: قا و ط: سررزد از، مب: جو رزد سراز
 کوه خورشید سار
 (دوم): قا و ط و قب و لن و حظ و مب:
 بیامد؛
 ب۱۸۰: مب: بدو؛
 (دوم): لن: باوی، مب: شهنشه براز، ط این
 عنوان را دارد: رقتن سیاوش در شبستان
 بدر و حال او با سودابه، مب این عنوان را
 دارد: رقتن سیاوش به شبستان و عاشق شدن
 سوداوه برو
 ب۱۸۱: قا: هرزه بد، یم و سایر نسخ: هیرید؛
 (دوم): تمام نسخه‌ها: سخنه‌ای بایسته [حظ:
 سخنها بایسته]؛
 ب۱۸۲: (دوم) قا و لن و حظ: دلھا؛
 ب۱۸۳: مب: بدانجا یم، لن: بیک جای هردوم؛
 (دوم): ط و قب و لن و حظ: ازوشادمان،
 قا بیت را ندارد.
 ب۱۸۴: یم و ط و قب و لن و حظ: هیرید، قا:
 هرزه بد، مب: برداشت ان برده را هیرید؛
 (دوم): قا و مب: بود لرزان، قب: بود برسان
 زد، ط: سیاوش رد کشت لرزان؛
 ب۱۸۵: (دوم) قب: و بر نیاز آمدند، قا: زشادی

همه بزم؛

ب۱۸۶: قا: جام بد، قب و لن: جامه بود، مب:
 خانه بود؛

(دوم): ط: مشک دینار، قب و لن
 و حظ: دیبا و بر، مب: پراننده مشک
 وی و زعفران.

ب۱۸۷: (دوم) لن و حظ: جو یا زرو کوهر بر
 آمیختند، ط بیت را چنین دارد:
 عقیق و زبرجد بر آمیختند
 ابر بای و بر سرش می ریختند

ب۱۸۸: مب: همه زیری بود دیبا؛

(دوم): لن: درو، حظ: براز از در، ط:
 خوشاب و لعل ثمین، مب: زبیس در
 خوشاب رخشان زمین.

ب۱۸۹: قا و ط و قب و لن و حظ: می و بوی و آواز؛

(دوم): یم: افسران کران، حظ: افسران
 کوهران، مب: سرافسر پراز کوهران؛
 پس از چاپ متن به مواردی برخوردیم که
 «افسران گران» باز ضبط متن اساس بود
 از جمله ب۱۲۷۸ ص ۸۳ ج ۵ مسکو
 در نتیجه می توان ضبط یم را همچنان در
 متن نگاه داشت.

قب این عنوان را دارد: حال سیاوش با
 سودابه

ب ۱۹۰: قا و ط و لن : بدآراسته ، قب : بسان

پهستی بد؛

(دوم): مب : جوتوشاه، حظ : را نیو و

بیوند؛

(دوم) : حظ: رویان نوخواسته؛

ب ۲۰۲: قا و ط و قب و لن و حظ و مب : کان

مهر؛

ب ۱۹۱: قا و مب : جو در بیش ایوان، قب : جو

بمیان ایوان؛

(دوم): ط: نه ازره؛

ب ۲۰۳: ط : برخواهرانش خرامید؛

(دوم): قا و مب: زرین درخشنده، ط و قب

و لن: زرین رخشنده، حظ: زرین درفشان؛

(دوم): بم: آنجاییکی، مب درحاشیه بطنی

دیگر: کار وارونه؛

ب ۱۹۲: مب: بدو بر؛

ب ۲۰۴: قب و حظ و مب : بدو؛

ب ۱۹۳: مب: بدان؛

(دوم): حظ: پناختند؛

ب ۱۹۴: ط: نشسته بسان؛

ب ۲۰۵: تمام نسخه ها : جو یا خواهران؛

(دوم): بم: سرو، حظ: جمعد و زلفش، قب:

(دوم): قا و مب : برتخت، ط: بیامد

سرزلف و جمعدش، لن: سرزلف جمعدش،

برشاه، قب و لن: خرامید و آمد برتخت؛

قا و ط: سرجمعد [و] زلفش شکن برشکن،

ب ۲۰۶: ط و لن و حظ: همه برشد از؛

مب: سرزلفکانش شکن برشکن [مب در

حاشیه: زلف جمعدش]؛

(دوم): بم: تاج و فرهنگ، لن: تاج

فرهنگ بوی، قب: فرهنگ و روی،

ب ۱۹۶: (دوم) قا: بیش ایستاده؛

قا: تاج دیم جو، مب: که این را سزد

ب ۱۹۹: قب: همه؛

تاج؛

(دوم): ط: نیامد ز بوسیدنش هیچ سیر؛

ب ۲۰۷: قا و لن : تو کفتی؛

ب ۲۰۰: مب: بدو کفت، قا: صدبار یزدان؛

(دوم): مب: بررواندهمی، مب درحاشیه

(دوم): لن: وزشب سه باس، ط و قب و حظ

بییی افزوده :

و مب: روز و درشب سه باس، قا: کتم شب

درین بد کی آمد جهاندار کی

گذشته سه باس؛

بزد سیاوش فرخنده پی

ب ۲۰۱: حظ: نشان تو؛

با، قب: بڑوہید سوداہ را شاہ و؛
 (دوم): قا و ط: رازاز، مب: راز برمن؛
 ب ۲۱۶: یم: توآمد تو، قا: تواید خرد مند؛
 (دوم): قب: زدیدان، لن: آوازہ و کر،
 ط و حظ و مب: ز آواز دور اردیدن
 [مب: بدیدن]، قا: ز آواز دور از دریند
 هست؛
 ب ۲۱۷: (دوم) ط و لن و حظ: ندیدند، قا: ندارد
 یکی شاہ خورشید، مب: نہ خورشید
 تابان بدید ونہ ماہ؛ قب بیت را ندارد .
 ب ۲۱۸: (دوم) حظ: سخن اندر، مب: چرا کرد؛
 قب بیت را ندارد .
 ب ۲۱۹: قا: او بمردی، مب: شہ تا بمردی، ط:
 ورا کفت جون او بمردی؛
 (دوم): مب: کہ یابد ورا، قب بیت را
 ندارد.
 ب ۲۲۰: قا: سوداہ ار، قب: سوداوه کر؛
 (دوم): حظ: بذیرہ شود، قا و قب و
 مب: رای او، ط: شود ماہ را، لن:
 بذیری... رای تو؛
 ب ۲۲۱: قا: کی از، ط: دہد، قب: کہ از...
 دہد، لن: کہ از... دہی، حظ: کی از
 تخم خویشم، مب: کہ از تخمہ خویشتن زن؛

ب ۲۰۸: مب: پلدر رفت و کفت؛
 (دوم): قا: کی بودم، حظ: دیدم نبرده .
 قب: سرای از نہفت، ط: کی اینت خجستہ
 سرای؛
 ب ۲۰۹: (دوم) ط: بیزدان، حظ: نیایست جست؛
 ب ۲۱۰: (دوم) ط: وبتاج و بکاه، لن: بشمشیر و
 کنج و سپاہ، مب: بکنج و بتخت و کلاہ ؛
 ب ۲۱۱: (دوم) لن: شد اندر شہستان کی نامدار
 (ر. ک به مصراع دوم ب ۲۱۳)
 ب ۲۱۲: حظ: و می، مب: بربط و جنک؛
 (دوم): قا: کی از، ط: بیت را چنین دارد:
 می و مطرب و رود و می ساختند
 بہ می اندہ از دل برداختند
 ب ۲۱۳: قب: بیدارو شد، قا: کشت کردان و،
 حظ: روزبار، لن: روزنار، مب: جو کشتند
 سرمست و شد [درحاشیہ مصراع را مطابق
 ضبط متن آورده است] .
 (دوم): قا: کونامدار [روی کونوشته شہ]،
 ط و قب و حظ: کی نامدار، لن: بیاراست
 ایوان جو خرم بہار (ر. ک به مصراع دوم
 ب ۲۱۱)
 ب ۲۱۴: قا و مب: بڑوہیدو، ط: بڑوہیدہ، حظ:
 بڑوہید و... شا کفت، لن: بڑوہید سوداہ

(دوم) : تمام نسخه‌ها: زیشت؛
 ب ۲۳۰ : قا و مب : جنین، حظ : تازه اوی، ط:
 جنان جون من از تو شدم تازه؛
 (دوم) : قب: باواز اوی؛
 ب ۲۳۱ : قب: جنین امد از اخترت، قا و ط و مب:
 جنین آمد از دفتر [ط : اختر، مب :
 دانش] بخردان؛
 (دوم) : قب : شمر سر کشان؛
 ب ۲۳۲ : قب پس از این بیت، بیت ۲۴۲ را آورده،
 و بیت اخیر را در جای خود نیز ضبط
 کرده است .
 ب ۲۳۳ : قا و ط و قب و حظ و لن : زنی بر کزین؛
 (دوم) : بم : کی نشین؛
 ب ۲۳۴ : ط : بکاخ کی، حظ: همال نیز؛
 (دوم) : قا و لن و مب: بیسای دست،
 ط : و بیسای دست: مب پس از این بیت
 افزوده :
 بیاسخ جنین گفت کای شهریار
 بکام تو یادا همه روزکار
 ب ۲۳۵ : مب : شهنشاه را من یکی بنده‌ام؛
 (دوم) : قب : رایت مر؛
 ب ۲۳۶ : (دوم) : ط : شهنشاه بر؛
 ب ۲۳۷ : حظ : سامد کی؛

(دوم) : ط : دهد، لن : دهی، قب : کراز...
 دهد؛
 ب ۲۲۲ : بم که فرزند دارد، قا و ط و قب و مب :
 که فرزند باشد، لن : از و در؛
 (دوم) : قا: بدیداید اندر، قب و مب: بدیدار
 او در؛
 ب ۲۲۳ : مب: مانند من؛
 (دوم) : ط: زیشت تو، قا: فرزند تو، مب :
 بیوند من.
 ب ۲۲۴ : بم: کی نشین، ط و مب: وراز، قب: که از،
 قا : هم از تخمه ارش؛
 (دوم) : بم: کند، لن و حظ و مب: زشادی،
 قب: نحواهی زشادی، ط : بخواهد کنندش
 همه آفرین .
 ب ۲۲۵ : ط و قب و لن: گفت کین؛
 (دوم) : قا و ط و مب: بزرکی و فرجام، قب و
 حظ: بفرجام و؛
 ب ۲۲۶ : (دوم) : قا : تخت و کاه؛
 ب ۲۲۷ : (دوم) : قب : به بیکانه؛
 ب ۲۲۸ : قب و لن و مب: بدو گفت، حظ: بدو گفت
 کر، قا: بدو گفت با؛
 ب ۲۲۹ : ط و قب و لن و حظ و مب: تو نام تو، قا:
 نام تو در دیار؛

(دوم) : حظ ومب : بکرو د ؛

ب ۲۳۸ : حظ : بسوداوه این ، لن ومب : زسوداوه ؛

ب ۲۳۹ : (دوم) : قاولن : نه آکه بداز : حظ : نبد آکه

از ، قب ومب : نبود آکه از ؛

ب ۲۴۰ : مب : باید بدین ؛

ب ۲۴۱ : (دوم) : حظ : بخان تو ، قب : تودر ؛

ب ۲۴۲ : قا : شه شاد ، ط : زکفت بدر شاد کشت ؛

(دوم) : لن ومب : روانش از ، ط : روانش

از ... کشت ، قب بیت را قبلاً نیز آورده

بود . رک به ب ۲۳۲

ب ۲۴۴ : قا بیت را ندارد .

ب ۲۴۵ : قا بیت را ندارد .

ب ۲۴۶ : ط : وقب : برین ، قاولن : در کشت ،

حظ : بران ... در کشت ، مب : برداستان ...

در کشت .

(دوم) : ط : وقب ولن و حظ : برخاک ؛ مب

این عنوان را دارد : رفتن سیاوش بار دوم

بشستان سوداوه

ب ۲۴۷ : حظ : سوداوه شاه ، قا : سودابه ماه

(دوم) : لن : یاقوت زرد افسر ، قا : بریکاه ؛

ب ۲۴۸ : (دوم) : قا : بیاراست بر ؛ لن پس از این

بیت ، بیت ۲۵۳ را آورده است .

ب ۲۴۹ : قا : هرزه بد ، بقیه : نسخ : هیرد

ب ۲۵۱ : بم : هیرد ؛

(دوم) : بم : بوشید ؛ هیچ یک از نسخ

دیگر بیت را ندارند . مب ایات زیر را

افزوده :

بیامد دمان هیرد نزد شاه

بلو داد پیغام آن نیکخواه

بگفت این سخن با سیاوش براز

جان چون شنید اوز سوداوه باز

جو بشنید پیغام خیره بماند

جهان آفرین را فراوان بخواند

بسی چاره جست و ندید اندران

همی بود بیجان و لرزان بران

ب ۲۵۲ : مب : همانکه بیامد خرامان برش ؛

(دوم) : بم ومب : سرافسرش ، قا : نشان

وسر ؛

ب ۲۵۳ : مب : به پیش نو آیین بتانی بیای ؛

(دوم) : قا و ط : وقب ومب : کاه و

سرای ؛ لن بیت را قبلاً آورده بود

رک به ب ۲۴۸ ، ط : پس از این بیت

افزوده :

جو سودابه روی سیاوش بدید

برآمد ز جای آفرین کسترید

مب افزوده :

بم ابیات ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ درحاشیه ضبط شده‌اند.

ب ۲۶۱ : مب : بران آن برین؛

(دوم) : مب : بدو فتنه ؛ ط و قب و لن و

حظ بیت را ندارند . مب پس از این
بیت افزوده :

بیدار جون تیز تر بنگرید

یکی سرو قد حور دلخواه دید

ردایی فرو هشته بر رخ سیاه

زیر ردی رخ جو تابنده ماه

بدو بیشتر دید زان دلبران

بتان باز کشتند زو دل کران

ب ۲۶۲ : بم : بگفتند شاه ، ط و حظ و قب : همی آن

بدین این بدان گفت ماه [قب : شاه] ،

لن : همی این بدان ان بدین گفت ماه ؛

(دوم) : ط : نشاید ، مب : بدین ماه ؛

ب ۲۶۳ : (دوم) ط و قب و لن و حظ : یکایک

شمارنده بر [لن : شمارنده مر] ؛

ب ۲۶۴ : (دوم) قا : کی جندی ، مب : که چنین

[درحاشیه : چندین] ؛

ب ۲۶۵ : ط و قب و لن : تا نژاد ، حظ : با نژاد تو ؛

(دوم) : قا : فره ایزد بست ، ط : فرو

برزک نیست ، قب : جهره تو فرو

جو سوداوه او را دکر باره دید

ز مهرش دل و هوش بر سر دوید

ب ۲۵۴ : ط و مب هریک بیی افزوده‌اند :

ط :

بیاورد و بنشاند شه را بتخت

جنان جون بود مردم نیکبخت

مب :

بتان همچین جمله آراسته

بیاقوت و بیروزه بسیراسته

ب ۲۵۵ : قا : سیاوش جور ؛

(دوم) : قا و ط و مب : به بیشش ؛

ب ۲۵۶ : مب بیت را پس از بیت ۲۵۹ آورده است .

ب ۲۵۷ : قا و لن : تخت گاه

(دوم) : حظ : برزو کلاه ، مب : چندین جو

تابنده ماه ؛

ب ۲۵۸ : قا و حظ : همین نارسیده ، ط و لن :

همی نارسیده ، قب و مب : همانا رسیده ؛

ب ۲۵۹ : حظ : کسی کین چنین آید ؛

(دوم) : ط : بالا و موی ، قا : بیالا و دیدار او ؛

لن بیت را ندارد .

ب ۲۶۰ : ط و لن و قب : سیاوش جو چشم ، لن :

بر نداشت ؛

(دوم) : ط : کسی چشم ، لن : بر کاشت ؛ در

بزرکیست ؛
 ب۲۶۷: قب : ماه رویان ؛ مب پس از این بیت
 افزوده :
 بجز دختر من که زیر قصب
 همی تافت رویش جو مهتاب شب
 ب۲۶۸: ط و قب و لن و حظ و مب : مانده ؛
 (دوم) : ط : چنین درد لب باکش آمد بیاد ؛
 ب۲۶۹: قا و لن : که کر بر ، مب : برتن خویش ،
 ط : کی کر بر دل خویش ؛
 (دوم) : ط : اید جو از ، مب : اگر خیره از ؛
 ب۲۷۰: مب : نامور بگردان ،
 (دوم) : حظ : داستاها هاماوران ، لن : هم از
 داستاها ، مب : ناموران ، قب : همان
 داستاهای ناموران ؛
 ب۲۷۱: قا : کی زین بیش ، لن : که او بیش ، مب :
 که در بیش ، ط : کی دشمن ابا ؛
 (دوم) : ط : ز کردان جنکی ؛
 ب۲۷۲: قب و مب : کردخت ، حظ : بر آمد سوداوه
 و دخت ، ط : نه سودابه حیلہ کردخت ؛
 (دوم) : لن : بخوام ، مب : مرین دوده ، حظ :
 دوده کو مغز ، ط : بخوام ازین دودمان مغز ؛
 قا بیت را ندارد .
 ب۲۷۳: بم : جو بکشاد ، قا و ط و مب : سیاوش

بیاسخ جو بکشاد [قا : نکشاد] ؛
 (دوم) : قا : برداشت بند از قصب ،
 لن : برداشت لب از قصب ، حظ : بکشاد
 از لب قصب ، ط : چهره را آمد از وی
 عجب ؛
 ب۲۷۴: بم : خورشید یا ، ط : ابا ماه ؛
 (دوم) : قب : باکاه ، ط : با شاه نو ، قا و
 مب : بیئی تو بر ؛
 ب۲۷۵: قا : ار بود ، مب : شود شاه ، حظ :
 ماه جار ؛
 (دوم) : ط : نه خورشید داری سر ،
 مب : که خورشید داری تو ؛
 ب۲۷۶: لن : کسی چون ترا دید ؛
 ب۲۷۷: (دوم) : مب : را ز خوبان بکس ؛
 ب۲۷۸: لن : ایدون تو ؛
 (دوم) : قا : نیبجی تو ؛
 ب۲۷۹: مب : دختر نارسیده ؛
 ب۲۸۰: حظ : به سو کند و ؛
 (دوم) : ط : ز فرمان من ؛ مب پس از این
 بیت افزوده :
 جو دخت من آید بر تو فراز
 بداری تو یکجند او را بناز

ب۲۶۷: قب : ماه رویان ؛ مب پس از این بیت
 افزوده :
 بجز دختر من که زیر قصب
 همی تافت رویش جو مهتاب شب
 ب۲۶۸: ط و قب و لن و حظ و مب : مانده ؛
 (دوم) : ط : چنین درد لب باکش آمد بیاد ؛
 ب۲۶۹: قا و لن : که کر بر ، مب : برتن خویش ،
 ط : کی کر بر دل خویش ؛
 (دوم) : ط : اید جو از ، مب : اگر خیره از ؛
 ب۲۷۰: مب : نامور بگردان ،
 (دوم) : حظ : داستاها هاماوران ، لن : هم از
 داستاها ، مب : ناموران ، قب : همان
 داستاهای ناموران ؛
 ب۲۷۱: قا : کی زین بیش ، لن : که او بیش ، مب :
 که در بیش ، ط : کی دشمن ابا ؛
 (دوم) : ط : ز کردان جنکی ؛
 ب۲۷۲: قب و مب : کردخت ، حظ : بر آمد سوداوه
 و دخت ، ط : نه سودابه حیلہ کردخت ؛
 (دوم) : لن : بخوام ، مب : مرین دوده ، حظ :
 دوده کو مغز ، ط : بخوام ازین دودمان مغز ؛
 قا بیت را ندارد .
 ب۲۷۳: بم : جو بکشاد ، قا و ط و مب : سیاوش

کویم و رامش؛	همی تا بحد بلاغت رسد
ب۲۹۲: حظ: سیاوش پس آنکه به؛	چنان کز ره بادشاهان سزد
(دوم): قا: جهان مرترا، ط و مب:	ب۲۸۱: (دوم) قا: بدن شاه را، ط: توگیری
جهان مرترا نیست؛	شادی مراد رکنار؛
ب۲۹۳: لن: نیمه‌ای ماه، مب: مکر جهره، ط:	ب۲۸۲: لن: که تا برمن اند کزند؛
نمانی بخوبی مکر ماه؛	(دوم): حظ: هم جنو، ط و قب و لن:
(دوم): حظ: سخن شاه، قا: نشانی کسی	همجو جان، مب: مرا این جنین ارجند؛
را بجز، ط و قب و مب: نشانی کسی را	ب۲۸۳: (دوم) قا و ط و مب: جان روشن؛
مکر شاه؛	ب۲۸۴: (دوم) قا و ط و مب: بر آید؛
ب۲۹۴: (دوم) بم: نشاید بجز او که، قا و قب و	ب۲۸۵: بم: پوسه، گمان می رود که این سه نقطه
لن و حظ: نیاید، ط: جزا و دیگری خود	از آن حرف «س» بوده باشد. قا: پوسه
نیاید مرا، مب بیت را چنین دارد:	جاك، حظ: سرش بگرفت و بکك بوسه جاك،
کنون ماه رخ دخترت بس مرا	ط و قب و لن: بوسه داد؛
نخواهم که باشد جز او کس مرا	(دوم): قا: از ترس و، ط: شرم و داد،
ب۲۹۵: حظ: با من و با؛	قب و لن: هم از گاه و [لن: انگاه] از شرم
(دوم): قا: جبهه باسخ بیایی ازو؛	ناورد باد؛
ب۲۹۶: حظ: نخواهم من ویران کنم؛	ب۲۸۶: قب: جوخون شد؛
(دوم): قا: زبان نیز با تو کروکان، ط:	ب۲۸۹: حظ: اکر،
روان بیس با تو کروکان، مب: زبان	(دوم): حظ: محوسد، لن مخشم؛
بیش تو یا کروکان؛	ب۲۹۰: (دوم) ط: بدان بکروود؛
ب۲۹۷: حظ: کی با او، مب: بکردد؛	ب۲۹۱: قا و مب: باوای؛
(دوم): قا: نتابد، حظ: نیابد، ط:	(دوم): قا: جرب و نرم، لن: خوب و کرم،
نابد سوی دیگری رای؛	قب: نرم و کرم، حظ: جرم و کرم، مب:

- ب ۲۹۸: م: دودیکر؛
 (دوم): ق: م: بر آمیخت، حظ: باجر
 تو، قا: بیامیخت جان تو بامهر؛
 ب ۲۹۹: م: افرینده؛
 (دوم): ط: ولن: م: جنین، قا: بیرورد و
 بنشانند در رخویش، ط: بی بی افزوده:
 کی هر کس کی بیند همی حهر من
 مجد روان وی از مهر من
 ب ۳۰۰: (دوم): حظ: همان هست، م: سخن نیست،
 لن: جز به بیوند تو نیست، قا: جز خوشی
 سخن نیست، ط: بجای جز نهفتن سخن؛
 ب ۳۰۲: هیچ یک از نسخ بیت را ندارند. قا و
 م: افزوده اند:
 بگفت این و برخاست از پیش او
 بر از مهر جان بداندیش او
 م: بی بی دیگر نیز افزوده:
 جو او رفت بیرون شهشاه نعت
 بسوی شبستان سوداوه رفت
 ب ۳۰۳: (دوم): لن: کرد و؛
 ب ۳۰۴: (دوم): ط: وقب: ولن: حظ: همی کرد،
 ب ۳۰۵: لن: جو آمد، قا: آمد سبهدار ایران؛
 ب ۳۰۶: ق: جنان بود سوداوه خوب جهر
 (دوم): حظ: کی گفتن، ط: همی تابداز، ق:
- از درد مهر؛
 ب ۳۰۷: (دوم): ط: زخوشان، م: بجای مصراعها
 را عوض کرده است.
 ب ۳۰۸: (دوم): ط: کی گفتی کی ماه آمدش در، قا:
 آمدش زان سخن در؛
 ب ۳۰۹: قا: وقب: ولن: حظ: م: و جندی، ط:
 و جندین؛
 (دوم): قا: ط: چه دیا؛
 ب ۳۱۰: ق: ولن: م: از، حظ: م: از باره، ط: م:
 از باره و طوق و؛
 (دوم): لن: م: از تحت و م: طوق، م:
 م: از تحت و از طوق، قا: همان رخت و
 آن تحت، ط: م: از باج و از تحت؛
 ب ۳۱۱: م: کنجی بیاراسته؛
 (دوم): لن: حظ: سرید از، م: پس
 از این بیت افزوده:
 بسوداوه فرمود کین را بدار
 زهر سیاوش جو آید بکار
 بدو ده بکویش که این هست خرد
 دو صد کنج جوین بیایدت برد
 ب ۳۱۲: (دوم): ق: براند؛
 ب ۳۱۳: (دوم): قا: روا دارد، ط: روا باشد، حظ:
 ار بکسلم، ترتیب ابیات لن: ۳۱۴، ۳۱۳

ب ۳۱۴: یم: نیکه و هرچاره اندر،

(دوم): قب و لن و حظ: کند، مب: کتم

اشکارا هم اندر؛ قا بیت را ندارد

ب ۳۱۵: لن نسازم کرو، قا: نسازم اگر سر، ط:

بساژم و کرسر، قب: بسازد کروسر نه بیجد؛

(دوم): لن: فغان سربسر؛ حظ این عنوان را

دارد: مکر کردن سوداوه با سیاوش، قب

این عنوان را دارد: جنک ساختن سودابه

با سیاوش

ب ۳۱۶: ط: تحت کوه رنکار؛

(دوم): حظ: افسر بر، قا و قب و لن و مب:

افسر زرنکار، ط: افسر شاهوار؛

ب ۳۱۷: قا و مب: سیاوش رد را بر، ط: سیاوش

رد را بتنها بخواند؛

(دوم): قا: باندیشه افسون فراوان بخواند

[ر. ک به مصراع دوم ب ۳۱۲]؛ قا این

عنوان را دارد: طلب داشتن سودابه سیاوش

را و تهمت نهادن او بر سیاوش؛

ب ۳۱۸: مب: همی گفت؛

(دوم): قا: کس سال و ماه؛

ب ۳۱۹: حظ: جندانی اندازه، مب: زهرجیز

کاندازه جندانک؛

(دوم): یم: یابد، ط: کی کر؛

ب ۳۲۰: ط و لن: ترا داد، قا و قب: خواهم؛

(دوم): مب: کن و بر، قا: برو و سر؛

ب ۳۲۱: ط و لن: که از، قا: از بهر، قب: که از بهر

من، مب: که از جهر من؛

(دوم): ط: بیبچی و از ماه فش جهر؛

ب ۳۲۲: قا و حظ و لن: مرده ام، مب: پرده ام؛

ب ۳۲۳: یم: نه بینم؛ قب بیت را ندارد.

ب ۳۲۴: قا: کتون پنج؛

(دوم): ط و قب و حظ: برین جهر؛

ب ۳۲۵: (دوم) حظ: بیخشای آور،

ب ۳۲۶: ط: جهانجوی، حظ: فزونی زانک؛

(دوم): حظ: باره، لن: تحت و تاج و

کلاه؛ لن بیتی افزوده:

اگر تو بیبچی ز گفتار من

نیایی نباشی بدین یار من

ب ۳۲۷: لن: و کروتو بیبچی، مب: زببان،

(دوم): قا: نتابد، ط: نیادت دل سوی،

مب: نیادت دلت؛ قب بیت را ندارد.

ب ۳۲۸: قا و مب: تو این، حظ: تو بادشاهی، ط:

کتم بادساهی بتو برتبه، قب: و کرونه

کتم برتوشاهی؛

(دوم): ط و مب: روی تو بر چشم، حظ:

بر چشم تو روی شاه، قا: تیره از چشم بر

- روی شاه، قب ولن: برجشم تو هورو ماه؛
 ب۳۲۹: (دوم) بم: سردهم، لن: دل من دهم دین
 بیاد، مب: بهرتومن دهم دین بیاد، قا: بهرز
 من دهم دین بیاد، حظ و قب: دل من دهم
 سربیاد؛
 ب۳۳۰: قب بیت را ندارد .
 ب۳۳۱: (دوم) ط: توآید، حظ: برین سان؛
 ب۳۳۲: لن و مب: ازان، ط: برخشم، قا: ازان ...
 برخشم؛
 (دوم): حظ: آویخت باخشم و جنک؛ مب
 عنوان دارد: تهمت نهادن سوداوه بر سیاوش؛
 ب۳۳۳: (دوم) قا و ط ولن و حظ و مب: نهان بد؛
 لن عنوان دارد: مکر کردن سودابه با
 سیاوش؛
 ب۳۳۵: قا ولن: دست جامه، مب: و بدرید بر
 جامه جاک؛
 (دوم): قا: بناخن رخان را، مب: بناخن
 رخانرا خراشید پاک؛
 ب۳۳۶: ط: آمد فغان از،
 (دوم): ط: خروشش زرده بیامد؛
 ب۳۳۷: ط و قب و حظ و مب: از کاخ و، لن: از
 کاخ ایوان، قا: غلغله از شبستان؛
 (دوم): قب و مب: تو کفتی، قا: تو کفتی دم؛
 مب بیتی افزوده:
 بگفتند با شاه کردنکشان
 که غلغل همی آید از جایشان
 ب۳۳۸: مب: جویشید کاوس این آکھی؛
 ب۳۳۹: حظ: بر تخت؛
 (دوم): مب: شبستان سوداوه نفت؛
 ب۳۴۰: لن: سوداوبه؛
 ب۳۴۱: مب: برسید شد،
 (دوم): لن و حظ: بدانتست؛ ط بیتی
 افزوده:
 شکفت اندران کار مهتر بماند
 بلاحول دیو بنفرین براند
 ب۳۴۲: مب: خروشنده، حظ: جوخورشید؛
 (دوم): ط: ریخت اشک و؛
 ب۳۴۳: مب: همی کفت؛
 (دوم): قا و ط: بیاراست، مب: بیازید
 جنک و بیایوخت؛
 ب۳۴۴: قا و ط: تو کسی را نخواهم زین، مب: بجز
 تو کسی را نخواهم ز؛
 (دوم): ط و قب ولن و حظ: جنینت،
 مب: از این کونه می راند با من سخن؛
 ترتیب ابیات مب: ۳۴۵، ۳۴۴
 ب۳۴۵: ط و قب ولن و حظ: جان و تم، قا: کز

ب ۳۵۵: قا: خوانداندلر، قب ومب: خواندم اندر؛

(دوم): قا ولن وحظ و مب: مرا بند و

دستان، ط: مرا بند و زندان، قب: غم

بود بند و دستان؛ مب این عنوان را

دارد: پرسیدن کاوس حال - از سیاوش

ب ۳۵۶: قا و ط ومب: همراستی، قب ولن وحظ:

همه راستی جوی و بنیای روی [حظ:

بنیای اوی]

(دوم): قا: سان رفت، قب ولن وحظ:

سان رفت با من بکوی، ط: سان رفت

ازین ارزوی؛

ب ۳۵۷: قا و ط و قب ولن ومب: یکگفت؛

(دوم): قا و ط: ازان؛

ب ۳۵۸: مب: همی گفت؛

(دوم): حظ: کی از؛

ب ۳۵۹: (دوم) قا ولن ومب: بدوخواست داد،

حظ: بدوخواست داد، ط: بدو داده

بود آشکار؛

ب ۳۶۰: بم: زفرزند و وز؛

(دوم): بم: دینارو وز؛

ب ۳۶۱: مب: بدین، ط: یکگتم دو جندینش بر سر؛

قا بیت را ندارد.

ب ۳۶۳: قب: کفت و، مب: و دیگر ترا بایلم

نیست جان و تم؛

(دوم): مب: دلم بردی از من ایا خوب؛

ب ۳۴۸: قا: کفت کین، مب: همی کفت کین،

حظ: کفت ارین، ط: کفت اکر راست؛

(دوم): قا: ازین روی زشتی، مب: وزین

روی؛

ب ۳۴۹: (دوم) حظ: برین سان؛

ب ۳۵۰: ط: کوید همی؛

(دوم): حظ: داستان کفت جون، قا ومب:

جو برسد این [مب: پرسد ازین] کار کویم

کجون، لن: سخن برجها سان راند باید کتون،

ط: ازین روی کژی بچوید همی؛

ب ۳۵۱: بم: در هر دو مصراع: بدید، تمام نسخه ها:

کسانی که، حظ: ندید؛

(دوم): حظ: ندید، ط: مردم برستان نندند؛

ب ۳۵۲: قا: برون کرد تا گاه، (در بم روی کلمه

کسی لفظ برون به قلم ریزتر نوشته شده).

(دوم): لن: سیاوش سودابه؛

ب ۳۵۳: ط و قب: یکگفت؛

(دوم): قا و قب و حظ: نباید نهفت، لن: زاز

از من نیاند؛

ب ۳۵۴: مب: بکردی، ط: نه تو کردی این؛

(دوم): حظ: یکگفتار؛

و بالا، مب: پرو روی اوو سروبای او؛
 (دوم) مب: یکابکک بیوئید؛ مب بیی
 افزوده:

همی جست زین کونه شاه جهان
 که تا جیست از آشکار و نهان
 ب ۳۷۴: حظ: بوی و؛

(دوم) : بم: همی نافت کاوس بوی،
 حظ: توی کلاب، قب: کافورو بوی؛
 ترتیب ابیات قا ومب: ۳۷۵، ۳۷۴

ب ۳۷۵: بم: بدان کونه روی، حظ: بران

(دوم) : ط: ندید اندرایی؛

ب ۳۷۶: قا: کشت سودابه؛

(دوم) : ط و مب: خویشتن زور، قا:

خویش ازو برز ازار؛

ب ۳۷۷: ط ومب: همی گفت؛

(دوم) : لن: ریزه ریز، قا ومب: بیایدش

کردن کتون [مب: همه] ریزه ریز،

ط: بیاید زدن تا شود ریز ریز؛

ب ۳۷۸: مب: زان سپس یاد کرد؛

(دوم) : قا: آوا و درد، لن: آواز درد،

قب: بر آواز درد، ط: خیزدم آزارو

درد، حظ: کی آواز خیزد آواز، مب:

آشوب ازو بود و تیار و درد؛

گفت و بس؛

(دوم) : ط: بکارست ونه نیز کس، مب:

بکارست نه روی کس؛

ب ۳۶۴: قب: کناری بچنکک؛

(دوم) : ط ولن وحظ ومب: اندراورد، قا:

اندراورد جون بند سنکک، قب: اندراورد

جون سد ننکک؛

ب ۳۶۵: ط وقب ولن وحظ: همه، ط: نبردمش،

قا: نبردمش... همه، مب: نبردمش فرمان

واین روی؛

(دوم) : مب: موی من، حظ: خراشیدروی؛

ب ۳۶۶: (دوم) حظ: شهریارمهان؛

ب ۳۶۷: قب: گفتنش؛

(دوم) : قا: تار و تاریکک؛

ب ۳۶۹: مب: بدین، حظ: کابر؛

(دوم) : ط: کی تندی، لن وحظ: را شتاب؛

ب ۳۷۰: قا وحظ: درین، قب ولن: بدین، مب:

بدو در، ط: بدین بد نخت؛

(دوم) : قب وحظ: کواهی؛

ب ۳۷۱: (دوم) قب وحظ: بیاد آفره بر؛

ب ۳۷۲: ط: برین باز، مب: بدان جاره جستن؛

(دوم) : قب: بیوسید؛

ب ۳۷۳: قب ولن: وبرز بالا، قا: بزودی سروبای

- ب ۳۷۹: لن: درانکه، قا و ط: کی انکه کی، مب: دودیکر که انکه؛
- (دوم): حفظ: نه بروا خویش نه بیکانه بود؛
- ب ۳۸۰: حظ: بود روز، قب: رودابه؛
- (دوم): قب و لن: بیجید، قا و ط: بیجید
- ازان رنج، مب: ازان رنج بیجید و بکشاد؛
- ب ۳۸۱: (دوم) مب: بدی در؛
- ب ۳۸۲: بم: داشت خورد، لن: کز کوردکان، ط
- وقب: کز و دختران؛
- (دوم): حظ: غم خود بنتوان سبرد، قا و
- مب: بمباره غم خرد [مب: خورد] نتوان
- سبرد، ط و قب: غم خرد را خوار نتوان، لن:
- بر عم خودش جان نتوان سبرد؛
- ب ۳۸۳: (دوم) قا و ط و قب و مب: خردمندی او؛
- ب ۳۸۴: قا: کفت زو خود، ط: ازین بس، قب:
- ازین در، لن: کفت کین؛
- (دوم): ط: بهشیاری، قب و لن: رای رقتن
- بسیج، حظ: هشیوار و زای دانش؛
- ب ۳۸۵: قا و ط و قب و لن و مب: ازین نیزو،
- حظ: ازین سپرو؛
- ب ۳۸۶: (دوم) قا و ط و مب: نیاویخت [مب:
- بیاویخت] اندر دل، قب و لن و حظ: نیاویخت
- [حظ: بیاویخت] بروی [لن: باوی] دل؛
- ب ۳۸۷: بم: جست کاندر؛
- (دوم): ط: بنوی درختی ز کینه بکشت؛
- ب ۳۸۸: ط و لن و مب: او برده، قا: باوی
- برده، قب: او برده، حظ: او برده
- اندرن؛
- (دوم): ط و لن و حظ و مب: بود و
- بند و، قا: جاره و بند و رنک، قب:
- جادویی و بند و فسون؛
- ب ۳۸۹: قب: شکم بارداشت؛
- ب ۳۹۰: قب: بر و راز، قا: بکشاد ازو، حظ:
- بر و زار، ط: بکشاد و جاره بچست؛
- (دوم): قب و لن و حظ: خواهم
- درست، قا و مب: بدو کفت بهانت،
- ط: وز آغاز بهان بستن درست؛
- ب ۳۹۱: تمام نسخه‌ها: زر بسیار؛
- ب ۳۹۲: لن: سازکان، قا: داروی یاز، قب:
- یکی جاره ساز؛
- (دوم): ط: نهان داری و راز، مب:
- پسی بانی ارعهد من، قا: نکر تا تواین
- عهدها نشکنی؛
- ب ۳۹۳: قا و ط و لن و حظ: جنین بند، قب: جنین
- بنده جنین، مب: کاین جنین مکرو؛
- (دوم): بم: باشد فروغ، قا: برین؛

- ب ۳۹۴: م:ب: ازمنست، قب: کویم این کہ از، ط: بکاوس کی کویم این ازمن است؛
- (دوم): قا: کشته ریمن آهرمنند، م:ب: کشته ریمن اهرمنست، ط: کشته بد کوهر بد تن است؛
- ب ۳۹۵: (دوم) ط: همی جاره، م:ب: کنون مرترا باید این جاره جست؛ م:ب: این عنوان را دارد: رای زدن سوداوه باکنده پیر از بہر سیاوش
- ب ۳۹۶: قب و حظ: کرین بشنود، لن: کرین ستود؛
- (دوم): حظ: مانند ز، ط: تیره و کار کردد تباہ؛ قا بیت را ندارد.
- ب ۳۹۷: م:ب: کفت من مرترا؛
- ب ۳۹۸: قا: شد کرد داروی زن؛
- (دوم): قا و ط: بیفتاد ازو، قب: کہ افتاد ازو؛
- ب ۳۹۹: (دوم) ط: جہ باشد جو دارد زجادو، لن و حظ: جہ باشد خود از دیو و جادو، قب: جہ زاید خود از دیو جادو، م:ب: جہ شاید جو باشد زجادو، قا: جہ باشد جو باشد زآن بد نژاد؛ ترتیب آیات دریم: ۳۹۹، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۴
- ب ۴۰۰: تمام نسخہ ہا: بیارورد بیش؛
- (دوم): قا و ط: بکفت این، م:ب: نکفت، لن: نکفت این؛
- ب ۴۰۱: م:ب: نہادند زو، ط و لن و حظ: نہادند دو، قب: نہادند اندرو؛
- (دوم): قا: و بکرفت از جامہ، ط: و بر جامہ بکند تن، لن: بکند جامہ زتن؛ لن افزوده:
- نہادند دو بچہ اهرمن
- خروشش برآمد سوی انجمن
- ب ۴۰۲: م:ب: و خود او؛
- (دوم): ط و م:ب: بکاخ از نہفت، قب و لن: آمد بکوی از نہفت، حظ: بیامد ز بکوی از نہفت
- ب ۴۰۳: قا و م:ب: بایوان، حظ: وز ایوان، لن: ہر چند بود، ط: بایوان برستندہ چند انکہ؛
- (دوم): قب و لن: ہمہ نزد سوداہ؛
- ب ۴۰۴: ط: جو دیدند؛
- (دوم): ط: از ایوان فغانش همی بر؛
- ب ۴۰۵: (دوم) لن: و بکشاد در خواب کوش؛ قب بیت را ندارد.
- ب ۴۰۶: م:ب: کای شہریار؛
- (دوم): قا: خوب رخ، لن: رفت بر خوب رخ، حظ: رفت ناخوب رخ،

حظ : واز ایران سوی خویش ، ط :
فرستاد ویکسر بر ؛

ب ۴۱۶ : (دوم) قا و ط و مب : کونه بی کران ؛

ب ۴۱۷ : ط و قب و لن و مب : شود ؛

(دوم) قا : زدانش . . . برکاراو، لن

و حظ : بر آرند برکاراو ، ط : برازند

برکاراوی ، قب : براید برکاراو، مب :

بدان کار یکدل ز کفتار اوی ؛ مب این

عنوان را دارد : تهمت نهادن سوداوه

بار دوم بر سیاوش ؛

ب ۴۱۸ : (دوم) قا : سخنها برو اورید از نهفت ،

ط و مب : نهفته برون آورید از نهفت

ط و قب و لن پس از این بیت ، بیت ۴۲۶

را آورده اند .

ب ۴۱۹ : ط و قب و لن و مب : صلاب ، قا : و

صطرلاب بر ؛

(دوم) : قا و مب : بدان ، ط : خردرا

بران کار بگماشتند ؛ لن بیت را تکرار

کرده و حظ بیت را ندارد .

ب ۴۲۰ : ط : بفرجام گفتند ؛

(دوم) : مب : بجایی که ، لن : آکنی ،

قا : کی جایی کی ، قب : بجایی که زهرا کنی ؛

حظ بیت را ندارد .

مب : بگشتست بر خوب رخ ؛ قب بیت را

ندارد ، مب بیتی افزوده :

دو بچه ز بشت تو شد زو جدا

دو کس بی روان و یکی بی نوا

ب ۴۰۷ : قا و ط : کشت و ، مب : وان دم زد ، لن

و حظ : نغمین [لن : نغمی] کشت و نکشاد

شب هیچ ؛ قب بیت را ندارد .

ب ۴۰۸ : ط : بدان ، مب : بدان . . . خسته دید ؛

(دوم) : قا و ط و حظ و مب : شبستان سراسر بر ؛

قب بیت را ندارد .

ب ۴۰۹ : ط و لن : برطشت ، قا و مب : بدان کونه

بر ، حظ : کولوک . . . درطشت ؛

(دوم) : لن : نهاده ؛ قب بیت را ندارد .

ب ۴۱۰ : (دوم) لن : همی گفت ؛

ب ۴۱۱ : ط : گفت کورا چه ، قب و لن و حظ و

مب : گفتمت کو [لن : او] چه ؛

(دوم) : قا : ز کفتار ؛

ب ۴۱۲ : حظ : برکان ؛

(دوم) : قا و ط و مب : براندیشه ؛

ب ۴۱۳ : مب : گفت این ، لن : کنیم ؛

(دوم) : ط : نشاید بجا بر ، لن : کنیم ؛

ب ۴۱۴ : (دوم) مب : کمی کوب کردی ؛

ب ۴۱۵ : قب و لن : ز ایران بر ، مب : وردانرا بر ،

بجادو بچہ برسر آمد قفیز؟	ب ۴۲۱: قا: بشت یکی دیگرست؛
ب ۴۲۷: (دوم) ط: جھانجوی؛	(دوم): قب: شاهند وزین، قا: مادرست؛
ب ۴۲۸: حظ: بدو کفت، مب: کفت من داد	حظ بیت را ندارد
خواہم ز؛	ب ۴۲۲: بم: کہ از، ط: کهرشان کراز شہریار؛
(دوم): قا: تخت گاہ، ط: بیفکندن،	(دوم): بم: ازین رنجہا، قب: بدین رنجہا،
مب: ز زخم و ز افکندن؛ لن بیت را	مب: بدین رنجہا دیدن؛ لن و حظ بیت را
ندارد.	ندارند.
ب ۴۲۹: قا و ط: کشتن؛	ب ۴۲۳: لن: رازش برین، ط: رازش نہ در آسمان؛
(دوم): قا: بکسلم، ط: زمان را رتن	قا و حظ بیت را ندارند.
بکسلم، قب: زمان تن زدل بکسلم، حظ:	ب ۴۲۴: (دوم) لن و مب: شاه [لن: شا] و با
زمان دل ز تن بکسلم، مب: زمان بند او	انجمن، ط: اباشہ بکفتند زان انجمن؛ حظ
بکسلم، لن بیت را ندارد.	بیت را ندارد.
ب ۴۳۰: قا و ط و قب و لن و حظ و مب: کفت	ب ۴۲۵: قا: کاوس با، ط: کاوس و کس را، قب:
شاه ای زن آرام؛	نکہ کرد کاوس؛
(دوم): حظ: سخنانا، قا و ط و مب: ہمہ	(دوم): قا و مب: ہی بود، قب: داشت آن
منکر امروز فرجام گیر؛	راز را درتہفت، لن: داشت این رازها در؛
ب ۴۳۱: مب: بدان روڈ بانان؛	حظ بیت را ندارد.
(دوم): مب: بفرمودشان تا بکیرند؛	ب ۴۲۶: قا و مب: بدین؛
ب ۴۳۲: حظ: مکرشہر؛	(دوم): قا: برآمد جہازرا، ط و لن: جہازرا
(دوم): حظ: بدکیش؛	برآمد زجادو، قب و حظ: جہازرا زجادو؛
ب ۴۳۳: ط: خبر یافتند؛	(ط و قب و لن بیت را پس از ب ۴۱۸
(دوم): قا و لن: تیز؛	آورده بودند، ط در اینجا نیز بیت را دوبارہ
ب ۴۳۴: قا و ط و لن: براہ، مب: بدخواہ ز ترا براہ؛	ضبط کردہ با این اختلاف در مصراع دوم:

ب ۴۴۱ : (دوم) قا: درین، مب: ازین کاردر بیش
شاه ؛

ب ۴۴۲ : قا و ط : کان زن ؛

(دوم) حظ : داند این از نهفت، قا: همه
افرین دارد اندر ؛

ب ۴۴۳ : لن: دکرباره فرمود ؛

(دوم) : مب : شهر خواند، حظ: ستاشمر
خواند ؛

ب ۴۴۴ : (دوم) قا و قب و لن و حظ: بیدار و از،
ط : پلیدند و از، مب: بیدار از ؛

ب ۴۴۵ : (دوم) یم : چرا نیست، ط: خبر نیست،
مب: خرد نیست، قا: خرد نیست ساز،
قب : بیت سیاه شده و فقط کلمه راز
خوانده می شود .

ب ۴۴۶ : ط و قب و لن و حظ: فزونست شان زین
بخن، قا: کی ایشان همه این سخن، مب: کمر
ایشان کنند این سخن ؛

(دوم) : ط و لن و حظ و مب : ز بیم
سیاوش، قب : مصراع سیاه شده ؛

ب ۴۴۷ : ط و مب: هم از بیم رستم کو، قب: مصراع
اول سیاه شده است .

(دوم) : ط : بلرزد بزیر زمین اهرمن،
مب: بلرزد جهان جون یکی باب زن ؛

ب ۴۳۵ : قا و ط و قب و لن و مب : بخوشی ؛

(دوم) : لن: روزها، قا و قب : را نیز دادش،

مب : داده بودش نوید (اول امید نوشته و
خط زده) ط : به بس چیزها نیز دادش
نوید ؛

ب ۴۳۶ : ط : بخواری بزخم، لن: جوب و به بند،
قب: و جوب به بند، حظ: وارحم و بند ؛

ب ۴۳۷ : ط: نشد هیچ خشنود از ان، قب: جوخستو

سامد بدین، لن: بچشود شد زان شه دلسان ؛

(دوم) : قا و مب: نشد، قب و لن: اباآن [لن]:
[او] نشد شاه هم داستان ؛

ب ۴۳۸ : یم: پیران [روی این کلمه نوشته: بیرون]
برند، ط و قب و لن و حظ: برند

(دوم) : یم: جویند و پیران [روی این کلمه
نوشته : اکنون] برند ، حظ و قب و لن :
جاره سازند . . . برند، ط: برند ؛

ب ۴۳۹ : قا و مب: خستو نباشد، حظ: خستو نباید،
لن: جوخشنود ماند میانش برر ؛

(دوم) : مب: پیرید کین، قا: آیین فر، حظ:
پیرند، قب : ایفت آیین، ط : پیرند و این
باشد آیین، لن: که جز این ندانیم آیین ؛

ب ۴۴۰ : ط و لن : ز نزدیک شاه ؛

(دوم) : ط: وول بندو ؛

ب ۴۴۸: قب: بہفتاد؛	(دوم): قا و ط و قب و مب: تا برجہ؛
ب ۴۴۹: قب: همانا کہ لشکر هزاران هزار؛ قا بیت را ندارد. در قب بیت سیاہ شدہ است.	ب ۴۵۸: مب: زہر سوہمی؛
ب ۴۵۰: قب: اگر دیدہ: قا بیت را ندارد.	(دوم): لن: زروداہ؛
ب ۴۵۱: بم: نفر ماید، ط: جز آنکو نکوید ستارہ شناس؛	ب ۴۵۹: لن: کہ شاہ؛
(دوم): حظ: جہ دارد، مب: کوید زن وز؛	(دوم): لن: پدرد، ط: نکر د نہان؛
قا بیت را ندارد و مب بیتی افزودہ :	ب ۴۶۰: ط: کوتہ کنی؛
ابا این ہمہ ترسد از بیم شاہ	(دوم): حظ: نباید؛
جگونہ ترسد زن بی کناہ	ب ۴۶۱: ط: اگر چند؛ حظ ہنواں دارد: سخن کفتن
ب ۴۵۲: (دوم) قا و مب: مرا خود؛	شاہ با موبدان و جواب ایشان؛
ب ۴۵۳: قا: سخن کز [شاید سہ نقطہ از آن گاف باشد]	ب ۴۶۲: (دوم) ط: بداندیش کشتی، مب: بدایشہ
(دوم): قب: افکندمت داوری؛	[سپس با خطی کمرنگ تبدیل بہ بداندیشہ
ب ۴۵۴: حظ: فراوان بیارید؛	کردہ است] . قب بیت را ندارد .
(دوم): بم: کہ پردازد؛ قا بیت را ندارد.	ب ۴۶۳: مب: زہردو، ط: برین، لن و حظ:
ب ۴۵۵: مب: شہنشہ ز؛	زہردو... برین، قا: صراسر سخن ...
ب ۴۵۶: بم: یسی کرد، قب: سوداہ خستہ ؛	بدین جملہ؛
(دوم): قب: بدان، لن: نہادہ، قا و مب:	(دوم): مب: بآتش، ط: یکی را بآتش
بدان درد؛	بیاید؛ قب بیت را ندارد .
ب ۴۵۷: مب: ہمی گفت، قا: کاندر جہان، لن:	ب ۴۶۴: قا و مب: فرمان جرخ؛
کندر جہان این؛	(دوم): ط: نسا زد کزنند؛ قب بیت را
	ندارد.
	ب ۴۶۵: بم: سوداوہ پیش؛
	(دوم): قا و مب: ورا با، ط: سیاوش را
	نیز آنجا نشانند؛

ط بیت را بصورت زیر تکرار کرده
است:

ازین بس که خواند مرا شهریار
جو کزین دو یکی را شود نابکار
(بعد جو را خط زده)

ب ۴۷۶: یم: هوس مغز، ط و قب و مب: و خون و
مغز، حظ: وجوش مغز، لن: جه ... و
خون و مغز؛

(دوم): قب: کرامیش، مب: کریش
بیرون برد؛ قا بیت را ندارد.

ب ۴۷۷: قا و ط و قب و حظ و مب: گفتار دل؛
(دم): ط: بشم کم؛

ب ۴۷۸: (دوم) مب: بادشایی مکن؛ مب پس از
این بیت، بیت ۴۸۷ را آورده است.
ب ۴۷۹: (دوم) قب: شتر آرد؛
ب ۴۸۰: حظ: شد؛

(دوم): قا: همه نامداران، مب: خندان
شدند؛ قا عنوان دارد: آتش کردن
کاوس و گذشتن سیاوش بر آن، مب
عنوان دارد: گذشتن سیاوس از آتش
بسلامت.

ب ۴۸۱: (دوم) مب: آورد از چارسوی؛

ب ۴۸۲: (دوم) حظ: ازجون، مب: شمارش

ب ۴۶۶: (دوم) مب: بگردد، قب و حظ: دل
بروشن، ط: نکرده دل من بروشن؛

ب ۴۶۷: قب و حظ: مکر آتش، مب: کاتش؛
(دوم): یم: کرده زود، قب و لن و مب:
کنه کار، قا: تیز رسوا؛

ب ۴۶۸: لن: رودابه، قب: سودابه باز؛
(دوم): قب: بگفتار راز؛

ب ۴۶۹: حظ: فکندم دو، قا: نموده، لن: نمودم
دو کودک؛

ب ۴۷۰: مب: بگرد و تباهی بچست؛
ب ۴۷۱: قا و مب: سیاوش را گفت؛
ب ۴۷۲: یم: گفت کای؛

ب ۴۷۳: مب: بود بر سرم؛

(دوم): قا و مب: ننک، لن: ننک ...
کر، ط: ننک ... بکنرم، قب: ننک ...
نکنرم.

ب ۴۷۴: یم و قب و لن و حظ: بدانندیش شد، قا و
مب: شاه کاوس؛

(دوم): یم: که فرزند سوداوه، حظ:
سوداوه و ننک وی، قا و ط: سودابه شوم بی؛

ب ۴۷۵: ط: یکی را شود، قب: یکی چون شود،
قا: یکی کودک نابکار؛

(دوم): قا و ط و قب و لن و حظ: ازین؛

- ۴۷۸ آورده بود؛ قایت را ندارد .
 ب ۴۸۹: قا: بس آنکه بفرمود برمایه شاه ، مب :
 ازان بس چنین گفت موبد بشاه ؛
 (دوم): ط: کی ریزند برجوب نطق ؛
 ب ۴۹۰: (دوم) قا ولن ومب : بروز ، ط وقب و
 حظ: دمیدند و... بروز ؛
 ب ۴۹۱: قا وط وقب ولن : جودود، حظ : بدود؛
 (دوم): ط وقب ولن وحظ : بس دود،
 قا ومب : امد پمخ کبود؛ مب افزوده:
 همی چار فرسنگ تفش رسید
 بگفت این بود بند بد را کلید
 (ر.ک به ب ۴۸۳)
 ب ۴۹۲: (دوم) مب : جهان شد خروشان و آمد
 دمان ؛
 ب ۴۹۳: ط ومب: شده ، قب ولن وحظ : کریان
 شدند ؛
 (دوم): ط ومب: شده، قب ولن: بریان
 شدند، حظ: جندانش بریان؛ قایت را
 ندارد ، مب بیت را پس از ب ۴۹۷
 آورده و بیقی نیز پس از آن افزوده :
 شکفت اندرو مانده شاه و سپاه
 ازان جهر خندان و آن روی ماه
 لن این عنوان را دارد: گذشتن سیاوش
- فزون ازجه وجون وجند ؛ قایت را ندارد
 و بیت ۴۸۶ را اینجا آورده .
 ب ۴۸۳: حظ: بدور، قب ولن ومب : بدور...
 هرکش ، ط: بدور... مردم بدید، قا: بدوراز
 دوفرسنگ تفش رسید ؛
 (دوم) : قا وط وقب ولن وحظ : جست
 باید بلا، مب: بگفتند کامد بلا ؛
 ب ۴۸۴: قا وحظ: درو راستی، مب: بدو راستی ،
 قب: در کاستی، ط: خواستی دیدره راستی ؛
 (دوم): قب: همی، مب: زن از کژی و کاستی،
 قا: بکار اندرون کژی و کاستی ؛
 ب ۴۸۵: حظ: سراسر ؛
 (دوم) : تمام نسخه ها : کرزن نکروی ؛
 قب عنوان دارد : گذشتن سیاوش بر آتش ؛
 ب ۴۸۶: مب: جوکوه ؛
 (دوم) : ط وقب ولن وحظ ومب : جهانی
 نظاره شده ، قا : جهانی نظاره برور گروه ؛
 قایت را قبلاً آورده بود ر.ک ب ۴۸۲
 ب ۴۸۷: قب: جندانک کفتی، قا : جنگی سوار،
 مب: جنگی سوار، ط: کفتی چهار ؛
 (دوم): مب: میانش، ط: بتنی سوار، قب :
 زرقی به نندی ؛
 ب ۴۸۸: مب: بدان کار ؛ مب بیت را پس از ب

- در آتش؛
 ب ۴۹۴: (دوم) ط: خود روی؛ ترتیب ابیات
 ط: ۴۹۵، ۴۹۴
 ب ۴۹۵: قا و ط و لن و حظ و مب: هشیوار با؛ ط
 جای مصراعها را عوض کرده است.
 ب ۴۹۶: قب و لن: یکی بارگی؛
 (دوم) قا و ط و قب و حظ و مب: همی کرد،
 لن: که می کرد؛
 ب ۴۹۷: حظ: برا کند کافور؛
 (دوم): مب: رسم ساز و کفن؛ مب چنانکه
 یاد شد پس از این بیت، بیت ۴۹۳ را آورده
 و همراه آن بیتی نیز افزوده. ط نیز بیتی افزوده:
 شکفت اندرو ماند کاوس شاه
 از ان جهر خندان و روی جو ماه
 ب ۴۹۸: لن: برانکه؛
 (دوم): قا و ط و مب: از اسب و بردش،
 لن و حظ: پیاده شد از اسب و بردش، قب:
 پیاده شد و برد پیشش نماز؛ ترتیب ابیات
 ط: ۴۹۸، ۴۹۹، بیتی افزوده:
 تو کفتی سوی خلد می رفت شاه
 نه بر کرد آتش همی جست راه
 ب ۴۹۹: قا: شرم شد، مب: شرم کشت؛
 (دوم): قا: شرم شد، مب: شرم کشت؛
- ب ۵۰۱: قب و حظ: سری بر، قا: دلی بر، لن:
 سری بر شرم، ط: سری بر ز شرم بهانی،
 مب: سری بر ز شرم و نهانی؛
 ب ۵۰۲: قب: کرایدون که هستم ازین بی گناه؛
 (دوم): قب: بدارد؛
 ب ۵۰۳: (دوم) بم: کزین کوره، تمام نسخه ها:
 ازین؛ حظ این عنوان را دارد: گذشتن
 سیاوش (ش) بر آتش. مب این عنوان را
 دارد: رقتن سیاوش در آتش. و افزوده:
 سیاوش بیامد بآتش فراز
 همی کفت با دوار بی نیاز (کذا)
 مرا ده بدین کوه آتش کلر
 رها کن تم را ز شرم پدر
 جو زین کونه بسیار زاری نمود
 سبه را برانگیخت برسان دود
 ب ۵۰۴: (دوم) حظ: غم جهانرا، قب: آمد
 از ان کار کیتش بهر؛ قا و ط و قب و حظ
 و لن پس از بیت ۵۰۴، ب ۵۰۸ را
 آورده اند.
 ب ۵۰۵: بم: جنان دشت؛ مب بیت را ندارد.
 قب پس از این بیت، بیت ۵۰۳ را با
 اختلافی بصورت زیر آورده:

ازان روی دبکر برون رفت شاه
 کی موی نشد برتن او تباہ
 و این عنوان را دارد : بر آتش گذشتن
 سیاوش
 ب ۵۰۹ : بم بیت را در حاشیہ دارد و بعضی کلمات
 آن بریده شده است .
 (دوم) : موب : درع واسب ، لن : خود
 سیاوش واسبش ندید ؛
 ب ۵۱۰ : قا : همه دست ، موب : همه کشته با ؛
 (دوم) : قا و ط و لن و موب : او ز [ط و موب :
 از] آتش کی آید برون ؛ ط پس ازین بیت
 افزوده :
 سیاوش دران آتش تابناک
 سیہ را ہی تاخت بی ترس و باک
 شکفتی تر ان بود کاسب سیاه
 ترسید یکک ذره زاتش براه
 موب افزوده :
 سیاوش از آتش برون تافت روی
 نیازد آتش ازو تار موی
 ب ۵۱۱ : (دوم) : لن آتش سپہدار نو ، قا : آمد برون
 زاتش ان شاه ؛
 ب ۵۱۲ : قا : بودی ہی تر ، ط : اکر کورہ بودی ؛
 (دوم) : ط : مکر جامہ ؛

به نیروی یزدان نیکی دهش
 ازان کوه آتش نبودش تیش
 ب ۵۰۶ : (دوم) : ط : می کشت حویان بر ؛ موب بیت
 را ندارد .
 ب ۵۰۷ : قب : نہائی نہادہ ، قا : جهانی بکاوس
 بنہاد جشم ؛
 (دوم) : موب : ولب بر ، قا : برز گفتارو ، قب
 ولن و حظ : زبانی [لن : زبانہا] براز گفت و
 دل ؛ قا و قب ولن و حظ و موب پس ازین بیت ،
 یقی باختلاف افزوده اند کہ نظیر بیت ۵۰۸
 است : سیاوش بران [قا و قب و موب : بدان]
 کوه آتش بتاخت / تو کفتی کہ با اسبش
 آتش [قا : با اب آتش ، موب : آب و آتش]
 بساخت [قب : ساخت] . ترتیب ایات
 قب و حظ ولن چنین است : ۵۰۶ ، ۵۰۹ ،
 ۵۰۷ ، یقی افزوده ، ۵۱۰ و ...
 ب ۵۰۸ : (دوم) : قا : کار آتش ، لن : سش آتش ،
 ط و قب : تو کفتی کی با اسبش آتش
 ساخت ؛ چنانکہ پیشتر یاد شد قا و ط و قب
 ولن و حظ این بیت را پس از ب ۵۰۴
 آورده اند . موب بیت را ندارد . ط پس از
 ب ۵۰۸ افزوده :

- ب ۵۱۳: م: قبا و سوار؛
- (دوم): قا و ط و لن و حظ : تو کفتی، ق: ب :
تو کفتی می داشت؛
- ب ۵۱۴: م: بخشایش از پاك؛
- (دوم): ط و ق و ب و لن : آتش و باد؛
- ب ۵۱۵: قا: جوزان کوه... کشید؛
- (دوم): حظ: ز کوه وزدشت، قا: خروشیدن
او پهرسو کشید؛
- ب ۵۱۶: قا: سواران زلشکر؛ ق: بیت را ندارد.
- ب ۵۱۸: م: داده مژده، قا: یکک ائدر دکر، م: ب:
که دادند مژده ابایکد کر؛
- ب ۵۱۹: (دوم): قا: همی کندرو، م: خست موی؛
- ب ۵۲۰: (دوم): لن: نه باد و نه خاک، م: نه کرم
و نه خاک؛
- ب ۵۲۱: (دوم): م: بیاده شهنشه؛
- ب ۵۲۳: ط و ق و ب و لن: سیاوش نزد جهاندار؛
- ب ۵۲۴: ط: کی باز از جنان کوه؛
- (دوم): ط و ق و ب و لن: کرد بست؛
- ب ۵۲۵: قا و ط و ق و ب و لن: دلیر جوان، حظ:
شاه دلیر؛
- (دوم): قا: تو با کیزه، ق: که با کیزه
بختی و؛
- ب ۵۲۶: (دوم): م: در جهان؛
- ب ۵۲۷: ق: ب: برایوان؛
- ب ۵۲۸: (دوم): ط و ق و ب و حظ: بر سیاوش،
م: همی کام دل با؛
- ب ۵۲۹: قا و ق: ب: بر کشید، م: ان روزی
می کشید؛ م: این عنوان را دارد:
براشفتن شاه کاوس بر سوداوه؛
- ب ۵۳۰: م: بتخت کی، قا: بتخت موی؛
- ب ۵۳۱: لن: رودابه؛
- (دوم): قا و م: بدو بر، لن: برو
بازراند؛
- ب ۵۳۲: (دوم): م: دلم را بیازرده؛
- ب ۵۳۳: قا و م: جه بازی نمودی؛
- (دوم): م: که با؛
- ب ۵۳۴: م: نخوردی و، ق: ب و لن: نخوردی،
م: و بر آتش؛
- (دوم): قا و م: بدین گونه؛
- ب ۵۳۵: ق: ب: نیامد، حظ: نباید؛
- (دوم): قا و حظ: و بیارای، م: و
نهی کن کنار؛
- ب ۵۳۶: قا و م: نباید که؛
- ب ۵۳۷: هیچ یک از نسخ بیت را ندارند.
- ب ۵۳۸: قا: چنین گفت اگر سر، ط و ق و ب
و لن و حظ: بدو گفت اگر سر، م:
همی گفت اگر سر؛

- (دوم) : قا : آن بد . قب : این بد بر ؛
 ب ۵۳۹ : بم این بیت را در حاشیہ آورده : لن : بفرمای
 من ، ط : بفرمائی ودل ؛
 (دوم) : قا : باوی ، لن و حظ : نخواهم که باشی
 دل برز کین ، ط : نخواهم کی باشی زمن بر
 ز کین ، قب : بخواهم که باشد دل برز کین .
 مب : نخواهم که باشد دل من بکین ؛ مب
 بیقی افزوده :
 بنالید از درد آن بد کنش
 بگفتا چگونه بوم خوش نشین (کذا)
 ب ۵۴۰ : (دوم) تمام نسخه ها : شاه از [ط و مب :
 ز] آتش ؛ مب بیقی افزوده :
 بیاسخ چنین گفت سوداوه باز
 که ای شاه پر دانش سرفراز
 ب ۵۴۱ : (دوم) ط و قب و لن و حظ و مب : نبود
 آتش تیز با او [مب : من] بکین (ر . ک به
 مصراع دوم ب ۵۳۹) . قا بیت را ندارد .
 ب ۵۴۲ : ط و قب : نیرنک دانی ، مب : شمش گفت
 نیرنک سازی ؛
 (دوم) : بم : کوژ ؛
 ب ۵۴۳ : (دوم) مب : که این ، قا : کی این بد که او
 ساخت ، ط و قب و لن : که این بد کجا ساخت ،
 حظ : کی این بد کی ساخت ؛
- ب ۵۴۴ : قا : چه باید چه سازم مکافات ، حظ :
 چه باشد چه باشد ، قب : چه باشد چه
 سازد مکافات ؛
 (دوم) : مب : سپه کرد بر شهریار آفرین ؛
 ب ۵۴۵ : بم : نه باداش ، قا و مب : او آنک ؛
 (دوم) : قا و مب : کرده ؛
 ب ۵۴۶ : قب : کورا ؛
 (دوم) : مب : بدار ؛ قب بیت را تکرار
 کرده است .
 ب ۵۴۷ : لن : رودابه ، قب : را پشت بر ، حظ :
 برداشتنند ، ط : جو رودابه را بست بر ؛
 (دوم) : لن : همه نعره بر ؛
 ب ۵۴۸ : (دوم) قا : بتان داشت ؛ قا و مب پس از
 این بیت افزوده اند :
 همه انجمن روی بر کاشتنند
 کی [مب : جو] سودابه را نیز بکنداشتنند
 مب بیقی دیگر نیز افزوده :
 سیاوش ازان نیز اندیشه کرد
 باندریشه دل چون یکی پیشه ک .
 ترتیب ابیات مب : ۵۵۱ ، ۵۵۲ ، ۵۴۹ ،
 ۵۵۰ ، ۵۵۳ و ...
 ب ۵۴۹ : مب : گفت کای ؛
 (دوم) : لن : ازین ، قا و مب : غمگین مدار ؛

(دوم) : قا ومب : بدو؛
 ب ۵۵۸ : قا وقب و حظ ومب : بر مهر، لن : بامهر،
 ط : جنان دل شدش باز بر مهر؛ مب این
 عنوان را دارد : اندیشه کردن کاوس
 از بهر سیاوش، و سپس ایاتی افزوده است:
 یکی شب نشسته شه سرفراز
 باندیشه رفته ز فرزند باز
 در شادمانی بخود در بیست
 ز اندیشه کشت مانند مست
 دل اندر نمان و سرافکنده پست
 بتیجار و اندیشه اندر نشست
 شب تیره بد شاه با درد و غم
 همی کرد اندیشه بیش و کم
 همی گفت فرزند چون شد بلند
 یکی جفت باید مر او را پسند
 مگر سر به بیجانند از کار بد
 ازان پس نیازد بکردار بد
 کنون چون شود روز روشن بدید
 یکی دخت فرخنده باید کزید
 نخستین فریرز مهر پسر
 نشانمش در بیش بسته کر
 ز تخم بزرگان یکی دختری
 که باشد سزاوار هر مهتری

ب ۵۵۰ : قب بیت را ندارد .
 ب ۵۵۱ : مب : با خود که؛
 (دوم) : حظ : بدان تا ببخشد گذشته گناه ؛
 (ر.ک به مصراع دوم ب ۵۵۳) .
 ب ۵۵۲ : ط : کارش؛
 (دوم) : قا ولن ومب : بیند این غم، ط : بیند
 این هم، قب : بیند این بد؛
 ب ۵۵۳ : مب : بهانه بچست اندرین کار ؛ حظ بیت
 را ندارد . مب بیقی افزوده :
 جو آمد سیاوش بخواش کری
 دل شاه ز اندوه و غم شد بری
 ب ۵۵۴ : قا ومب : بخشیدمت؛
 (دوم) : قب : وزان، ط : خون ریخته، قا ومب :
 دیدمت؛
 ب ۵۵۵ : لن : دست بدر؛
 (دوم) : مب : ازان . . . آمد بر؛ مب پس
 ازن بیت افزوده :
 بیاورد سوداوه را باز جای
 بفرمان شه بردش اندر سرای
 ب ۵۵۶ : لن : همه سوی؛
 (دوم) : قا : بردند یکایک نماز، لن : بردند
 جمله، مب : بردند یک یک؛
 ب ۵۵۷ : مب : برین نیز، قا : بدین نیز؛

بآیین شاهان تو او را بخوای
 بجا درخور تست فرخنده ماه
 فریبرز جون این سخنها شنید
 رخس کشت تازه دلش بردمید
 خواستن فربرز دختر نودر را بزن
 بندر را بکفتا که فرمان تراست
 مرادمن است این که شه را هوست
 هم اندر زمان طومس یل را بخواند
 ابا او سراسر سخنها براند
 پس انگاه بگرفت دستش بلمست
 یکی عهد شاهانه محکم به بست
 یکی بزم سازید پس شهریار
 بزکان بگردند کوهر نثار
 بیستند آذین بایران زمین
 زدل دور شد خشم و آزارو کین
 دو هفته همی مجلس آراستند
 بشادی نشستند و برخاستند
 فریبرز زان پس بشادی نشست
 غم از دل بدیدار دلبر کست
 جوونه ماه بگذشت و آمد بده
 یکی پورش آمد جو تابنده مه
 فریبرز کشت از رخس شادکام
 بشادی ورا کرد شینسب نام

بخوام من از بهر این نامور
 برافرازم از جرخ کردنده سر
 جو کار فریبرز کردم تمام
 بکار سیاوش شوم شادکام
 باندیشه آن شب شهنشه بخت
 مرین راز را بیش هرکس بکفت
 جو روشن شد آن کنبد لاجورد
 ز خاور برآورد سر تاج زر
 جهان سربس رکشت مانند عاج
 جو اختر بیارید بر فرق تاج
 شهنشه نشست از برتخت خویش
 فریبرز را خواند و آمد بهمش
 بدو کفت کای فرو آوردند من
 کرامیتر از دینده فرزند من
 یکی جفت خواهم سزاوار تو
 جنان جون بود درخور کار تو
 مگر ماند این نام من جاودان
 جو من بیش یزدان سپارم روان
 سپهر روان نکسلد بیخ ما
 بشاهی بوذ نام و تاریخ ما
 کنون طومس را هم یکی خواهرست
 که زیبای تاجست و با افرست

آکندتروئکار

(دوم): قا: ازو خیره نوشم مکن؛

ب ۵۶۵: (دوم) ط ولن وقب: تیزجون، حظ:

بروزنده، مب: پروریده؛ قا بیت را ندارد.

ب ۵۶۶: (دوم) قب: همی باتو، ط و حظ: همی

باتومهر، مب: نخواهد که بنیاید او با تو؛

ب ۵۶۷: قا و مب: بدین، ط و قب ولن و حظ:

یکی داستان زد برین رهنمون

(دوم): بم: مهرجون؛ حظ عنوان

دارد: آمدن افراسیاب بچنک ایران

زمین فرستادن سیاوش با لشکر بچنک

عنوان قا: خبر یافتن کیکاوس از توجه

افراسیاب بایران، لن: آمدن افراسیاب

بایران زمین بچنک. مب پس از بیت

۵۶۸ ایاتی چند افزوده که بیت اول را

قب نیز آورده است:

زبان دیکر و دلش جایی دگر

ازو بای جویی نیایی تو سر

زانرا ستایی سگانرا ستا

که یک سگ به از صد زن ناسزا

کنون عشق سوداوه و مهر شاه

بنظم آوریدم بدین جایگاه

جوآن سال بگذشت و سال دگر

یکی کودك آمد جو تابنده خور

ببردند مژده بنزدیک شاه

سرتاج شاه اندر آمد بمه

نهادند نامش هم آنکه سم

که بد راست مانده شاه جم

فریبرز بوذ از رخ هردوان

شب و روز خرم دل و شادمان

دل شاه کاوس مانند دیو

بکار سیاوش بد با غریو

ب ۵۵۹: لن: برشهریار جوان؛

ب ۵۶۰: (دوم) ط ولن: بد سزد، قب: بران . . .

بد سزد؛ قا و مب بیت را ندارند.

ب ۵۶۱: ط: بد کان، قا: ز کفتار بد باز شد بد

کان؛

(دوم): بم: آنج بر، حظ: ندیدار، قب ولن:

ازنهان، قا: بدی را نهان؛ مب بیت را ندارد.

ترتیب ایات قا: ۵۶۲، ۵۶۱: قب این

عنوان را دارد: آمدن افراسیاب بچنک

کاوس.

ب ۵۶۲: قا جای مصراعها را عوض کرده.

ب ۵۶۳: قا جای مصراعها را عوض کرده.

ب ۵۶۴: بم و قا و قب ولن و مب: بجایی، لن:

ترتیب ابیات قب: ۵۷۰، ۵۷۳، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۲
 ... ۵۷۶، ۵۷۲

ب ۵۷۰: (دوم) قب: زرکان کزیده نبرده، قا:
 ترکان خنجر کزار؛ مب بیت را ندارد.

ب ۵۷۱: (دوم) مب: ازو؛ قا وط و قب ولن و
 حظ بیت را ندارند.

ب ۵۷۲: حظ: ازین؛

(دوم): مب: جواز؛ لن و حظ: جانش
 سوی، قب: جانش سوی رزم شد؛
 ط عنوان دارد: آگاهی یافتن کاوس
 شاه از آمدن افراسیاب و فرستادن سیاوش
 بچنگک

ب ۵۷۳: مب: انجمن کشت ز؛
 (دوم): قب: هرانکس که، قا: کسی کو
 بود نیک؛

ب ۵۷۴: قا: کفت افراسیاب، حظ: بایشان ...
 افراسیاب، مب: بدیشان بگفتا که؛ قب
 بیت را ندارد.

ب ۵۷۵: ط ولن و حظ و مب: که یزدان، قا: کی
 یزدان؛ قب بیت را ندارد.

ب ۵۷۶: حظ: کی بسو کند؛
 (دوم): حظ: را محوی؛

ب ۵۷۷: قا وط: جنکجوی، قب: جو کرد او

لشکر کشیدن افراسیاب بچنگک ایرانیان
 ازین آگاهی شد بافراسیاب
 یکی لشکری ساخت اندر شتاب
 بخارا و سغد و سمرقند و جاج
 بترکان بیاراست با طوق تاج
 بشادی نشست و همی میکشید
 پس آنکه یکی لشکری بر کزید
 که اندازه آن بود صد هزار
 سپید جو کرسیوز نامدار
 بفرمود کین لشکر سرفراز
 پیر تا بیلخ و همی کار ساز
 بیاورد لشکر هم اندر زمان
 سپهدار کرسیوز بد کان
 بیامد بیلخ و بشادی نشست
 همی بود یکسان شب و روز مست
 خیر شد بنزدیک کاوس شاه
 دل شاه کاوس زان شد تباہ

ب ۵۶۹: (دوم) قب: که نشیند؛ مب پس از این بیت
 افزوده:
 که آمد بنزدیک افراسیاب
 سپاهی فرستاد زین سوی آب
 که اندازه آن بود صد هزار
 کزیده سواران نیزه کزار

ز مردم دم کینه ،

(دوم): قا: زسو کند و پمانش رو؛

ب ۵۷۸: ط ولن و حظ : ساید (لن: نباید) کسی

کینه، قا و مب : مرا رفت باید کتون کینه ،

قب : جواز من نباید کسی کینه ؛

(دوم): تمام نسخه ها: برور؛

ب ۵۷۹: قا: از جهان ؛

ب ۵۸۰: قا ولن: و ساز ایران، ط و قب و حظ: کار

ایران، مب: قصد ایران؛ مب افزوده :

بیاسخ بگفتند کای شهریار

مشو تیز یکدم بمن کوشدار

ب ۵۸۱: قا: کی چندین سپاه ؛

(دوم): قا: جرا رفت (در حاشیه بخطی دیگر:

جرا می روی خود باورد گاه) ؛ مب بیت را

ندارد .

ب ۵۸۲: مب بیت را ندارد .

ب ۵۸۳: (دوم) مب: به تندی بد، قب: به تیزی

سپردی بد، قا: بتیزی سپردن بد؛

ب ۵۸۴: ط ولن و قب: بهلوانی نکو [قب: دگر] [

بر کرین ، مب: کنونی یکی بهلوان بر کرین ،

قا: ازین بهلوانان یکی بر کرین

(دوم): ط و حظ : سرافراز جنک، قب:

سرافراز جنک و سرافراز ؛ مب افزوده :

به بیش سپاهش همی با سپاه

بفرمای رفتن باورد گاه

فرست و تو بر تخت آرام کبر

بشادی کمان اوری راست تیر

ب ۵۸۵: مب: بدیشان چنین گفت پاسخ که من؛

(دوم): ط: را ازین، قب: را درین، قا:

در بدین، لن و حظ و مب: نه بینم همی

کس برین [لن: درین ، مب: بدین]

ب ۵۸۶: مب: پی تاب ؛

(دوم): حظ: مرا کشت؛

ب ۵۸۷: مب: با من ؛

(دوم): قا: بدین ، قب: بدین دل یکی

رهنمون، مب: به بینم یکی چاره رهنمون؛

ب ۵۸۸: مب: ازان کار اندیشه؛

(دوم): قا و قب: جون شسه، لن: بشه،

ط: جون بشه، مب: بشه؛ مب عنوان

دارد: آگاهی یافتن کاوس از آمدن

افراسیاب بچنک

ب ۵۸۹: حظ: ساز این ، مب: همی گفت من

خواهم؛

(دوم): حظ: نخواهم؛

ب ۵۹۰: ط و مب: دهد دگر دکار؛

(دوم): قب: وز گفت، مب: و گفته

نابکار، ط: و گفت آموز کار؛

ب ۵۹۱: بم وط و قب ولن و حظ: دگر کرازین،

بدو لشکرت را ییاری کار
 که بیروز بادی و به روزگار
 ب ۵۹۹ م: کردار تو آفرین؛
 (دوم): قاط و قب ولن و حظ: از ایران،
 م: بخوانند بر تو دلیران کین؛ م: ایاتی
 افزوده:
 پس او را فرستاد در پیش کو
 که بر خیز و بر ساز با شاه نو
 فرستاده چون نزد رستم رسید
 بدو گفت بیک بیک سخن چون شنید
 کو بیلتن خواند بیکسر سپاه
 ییاریست و آمد بنزدیک شاه
 جو نزدیک شد رستم پهلوان
 نوندی پیامد جو باد دمان
 باصطخر بر کفت با پادشاه
 که آمد ز ره رستم نیکخواه
 بفرمود شاهش پذیره شدن
 سیاوش و کردان همه تن بتن
 جو رستم زدور آن سرو تاج دید
 ییاده بشد نزد او چون سزید
 کرفتند مر یکدگر را کنار
 همی رفت هر کونه خواستار

مب: دودیکر کزین کرد نام؛
 ب ۵۹۲: حظ: تا مکر بیش؛
 (دوم): ط: دارم آن؛ قا عنوان دارد:
 التماس نمودن سیاوخش از کاوس شاه جهت
 رفتن برزم افراسیاب و رفتن سیاوخش برزم
 بارستم
 ب ۵۹۳: م: که از شاه ترکان بخوام؛
 (دوم): قا و م: سرسر کشان؛ قب:
 سرور اترادر؛
 ب ۵۹۴: م: بود جهد؛
 (دوم): حظ: جان سارد، ط: بایران زمین؛
 ب ۵۹۵: حظ: براندیشه؛ قا: بتدبیر و اندیشه؛
 (دوم): م: بدو روزگار، ط: زما بر نکردد؛
 ب ۵۹۶: قا و م: بدان، قب: بدان کار همدستان
 پدر؛
 (دوم): قا و قب ولن: بدین کین، م:
 بدان کین؛
 ب ۵۹۷: حظ: شادومان؛
 ب ۵۹۸: ط و قب ولن: کنج کهر، قا: کنج بدر
 بیش؛ م: بیت را ندارد و در عوض افزوده:
 بدو کفت کنج پدر را تو در
 کشا و بکستر همه سر بسر

ب ۶۰۶ : قا و ط و قب و لن و حظ : بخواد همی
 جنک، مَب : بخواد همی رزم افراسیاب
 (دوم) : مَب : اورو و روی ؛ [لن در
 اغلب نزدیک به تمام موارد افراسیاب
 را افرسیاب ضبط کرده جز در عناوین]
 ب ۶۰۷ : قب : باشی و خواب ؛
 (دوم) : ط و قب و لن و حظ و مَب : آرام
 کیری ؛
 ب ۶۰۸ : قا : تیزشمشیر، مَب : از کرز و ؛
 (دوم) : قب و لن و حظ : برجرخ، مَب :
 سرمایه چرخ، ط : سرخت بدخواه
 در زیر ؛
 ب ۶۰۹ : (دوم) مَب : جه برسی، ط و لن و حظ :
 نیوشندهام، قب : برستندهام، قا :
 بفرمان و رایب سرافکنندهام ؛
 ب ۶۱۰ : قا و حظ و مَب : سیاوش شاه و، ط :
 سیاوش جو جسم و روان، قب و لن :
 سیاوش جسم (لن : جسم) و روان ؛
 (دوم) : قا و ط و قب و لن و مَب :
 سرتاج ؛
 ب ۶۱۱ : لن : کرد کفت ؛
 (دوم) : قا : کی با باک جانت خرد ؛
 ب ۶۱۲ : قا : برامد خروشیدن ناو، ط و قب و لن

دکر ره یکایک سواره شدند
 بر نامور تخت و گاه آمدند
 جو کاوس روی تهمتن بدید
 ز بزدان بسی آفرین کسترید
 بیوسید رستم همی تخت و گاه
 بکش کرده دست از برگاه شاه
 ب ۶۰۰ : مَب : برنخت شانده ؛
 ب ۶۰۱ : ط : جون زور، لن : با زور ؛
 (دوم) : مَب : نیل نیست، قا و قب و مَب :
 هماننده رای [قا : دست] تو نیل، ط و لن و
 حظ : همانند رای تو خود [حظ : هم] نیل ؛
 قا پس از این بیت ۶۰۵ را آورده .
 ب ۶۰۲ : قب و لن : هترمند خامش، حظ : خاموش،
 ط : خردمند و، مَب : بکیتی خردمند ؛
 ب ۶۰۳ : ط و قب : بکان در کهر، حظ : بکار کهر ؛
 (دوم) : حظ : جون بستی ؛
 ب ۶۰۴ : مَب : وزر آزمای ؛
 (دوم) : قا و مَب : نبرد، ط و قب و لن و حظ
 بیت را ندارند . ترتیب ابیات مَب : ۶۰۴ ،
 بیتی افزوده، ۶۰۳
 ب ۶۰۵ : (دوم) ط : با او جو ؛ مَب بیتی افزوده ؛
 کنون این خردمند پور کزین
 که باد از جهان آفرینش آفرین

(دوم): مب: جنکی نبرده سوار؛
 ب ۶۱۸: مب: پہلوی، قا: ہمہ پہلو، حظ: پہلوی
 یارس کوچ، قب: پہلوانان کوچ؛
 (دوم): حظ: دشنی سروج، قا:
 خروج؛
 ب ۶۱۹: حظ و مب: سوار و بیاده؛
 ب ۶۲۰: مب: کہ کوزاده، حظ: کی آزاده،
 ط و قب: ایران کسی کوز کوزاده، لن:
 ز ایران کسی نیز کازاده، قا: از ایشان...
 اوتازہ بود؛
 (دوم): لن: وشہ زادہ بود، حظ: دلبر
 و خردمند - بود
 ب ۶۲۱: قب: درہر دومصرع: بلید
 ب ۶۲۲: (دوم): لن: بہرام جون، حظ: جو زنکہ؛
 مب: بیٹی افزودہ:
 جو کیو دلاور سرافراز شیر
 کہ بودی برزم اندرون دل دلبر
 ب ۶۲۳: مب: همان کنج؛
 (دوم): تمام نسخه‌ها: برافراختہ؛
 ب ۶۲۴: قا: بیرون روند؛
 (دوم): بم و سایر نسخ: دشت هامون؛
 ب ۶۲۵: (دوم): مب: جز نعل؛
 ب ۶۲۷: (دوم): قب: تیزتر، مب: بیٹی افزودہ:

و حظ: برآمد خروشیدن بوق و: مب:
 بفرمود کاوس تا بوق و کوس؛
 (دوم): مب: زدند و بیامد، قا: بیامد
 سپید سپہدار، ط و قب و لن و حظ: بیامد
 سپید سرافراز طوس؛ مب: این عنوان و ایات
 را دارد: فرستادن کاوس رستم با سیاوش
 بچنگ توران
 بفرمود لشکر بیرون شدن
 سپاہ و سپید بہامون شدن
 برآمدن خروشیدن نای و کوس
 باسب اندر آمد سپہدار طوس
 برآمد خروشیدن کرہ نای
 سپید بچنباند لشکر ز جای
 ب ۶۱۳: (دوم): قا و ط و قب و لن: کنج دینار،
 حظ: بکشود؛
 ب ۶۱۴: (دوم): مب: ہم از خود؛ مب: بیٹی
 افزودہ:
 بیخشد بر لشکرش مر بر
 بگردان آن شاہ با زیب و فر
 ب ۶۱۵: قب: ز کنجی؛
 ب ۶۱۶: ط و قب و حظ و مب: برخوان و: لن:
 برخوان و برخواستہ رھنمای؛
 ب ۶۱۷: مب: نامداران ہزار؛

ب ۶۳۸ : ط و قب ولن و حظ : از [قب : ز] ایران
سوی ؛

(دوم) : قا : دستان رسید ؛

ب ۶۳۹ : قا : یک ماه با ، م : یک ماه با رود می ؛

ب ۶۴۰ : تمام نسخ : می بدست ؛

ب ۶۴۱ : (دوم) : قا : برشکار شهبستان شدی ، ط و

قب و لن و م : شکار نیستان ؛ حظ :

شکانیستان ؛ ط بیت را پس از بیت ۶۳۱

نیز آورده بود .

ب ۶۴۲ : حظ : جوریک - براند

(دوم) : ط : رفت و لشکر بماند ؛ ط

بیت را پس از بیت ۶۳۱ آورده بود .

ب ۶۴۳ : تمام نسخه ها جای مصراعها را عوض

کرده اند . ترتیب ابیات م : ۶۴۳ ، ۶۴۶ ،

۶۴۵ ، ۶۴۴

ب ۶۴۴ : ط و قب ولن : نامور مهتری ؛

(دوم) : م : بشهر و هری ، ط و قب و

لن و حظ : بدشت هری ؛ م بیت

افزوده :

سپهدار با کبر و کنداوری

ز هر سو که بد نامور لشکری

ب ۶۴۵ : قا : وزیشان . . . یاده بیر ، ط و قب و

سپه دید آراسته چون عروس

به بیلان جنکی و آوای کوس

ب ۶۲۸ : قا : کرد بر شاه کی ، م : بمی آفرین کرد

کوس کی ؛

ب ۶۲۹ : م : بجز بخت ؛

ب ۶۳۰ : (دوم) : حظ : شادمان آمدن ، م : و بخت

باز ؛

ب ۶۳۱ : قا و م : بر پشت بیل ؛

(دوم) : قا و م : بیستند و شد روی کیتی

جو نیل ؛ ط پس از این بیت ابیات ۶۴۱ و

۶۴۲ را آورده .

ب ۶۳۲ : حظ : بر آب ؛ ط بیت را ندارد . حظ

عنوان دارد : رفتن سیاوش بتوران باز کشتن

کوس .

ب ۶۳۳ : م : گرفتند مر ؛

(دوم) : م : ابرو بهار ، لن : گرفتند و ، م :

گرفتند هر ؛ ط بیت را ندارد .

ب ۶۳۵ : (دوم) لن و حظ : ازین ، ط : ازین پس

نخواهی بدن ، قب : به پیروزی و شاد باز

آمدن ؛ (ر . ک به مصراع ۲ ب ۶۳۰)

ب ۶۳۶ : (دوم) : قا : نوش باک آورد ؛

ب ۶۳۷ : م : سوی کاخ ؛

(دوم) : قا و ط و لن : سیاوش با ؛

جنین لشکر و نامور مہتران
سپید سیاوش و با او سران
[ر.ک به مصراع دوم ب ۶۵۲]

مب :

کر ایدونک فرمان دہد شہربار
سپہ برنشام کم کارزار
ب ۶۵۴ : قا : بیار او، قب ولن وحظ : جندان،
ط : برارای و جندان ؛ مب : بر آرای
و چندی ؛

(دوم) : ط و قب ولن وحظ : باد آتش ؛
ب ۶۵۵ : (دوم) قا : سخن داشت از رهنمون،
ط و قب ولن وحظ : کزان سان سخن
داشت با ، مب : سان خبر داشت با ؛
مب ایاتی افزوده :

بشد نزد سالار توران سپاہ
بسی آفرین خواند برشاہ و گاہ
پس آنکہ چنین گفت کای شہربار
بیامد تہمتن کو نامدار
سپید سیاوش و با او سران
جو طوس و جو بہرام کنداوران
ہمان نامور زنکہ شاوران
جو کیو سر افراز ناماوران

لن وحظ ومب : بیادہ ببرد ؛
(دوم) : تمام نسخہا : برہ زنکہ ؛
ب ۶۴۶ : بم : مرو زود ؛

(دوم) : قا : دورود ؛

ب ۶۴۷ : قا و ط و قب ولن ومب : وزان ؛

ب ۶۴۸ : قا و ط ولن وحظ : وزان سوی ؛

ب ۶۴۹ : قب : سبہ بس بدو، لن : سبہ دم بدو،
حظ : سبہ دم بدو بازمان ؛

(دوم) : قا وحظ : بایشان ؛ مب بیٹی افزودہ :

جو کرسوز بہلو آمد بلخ

بکوش وی آمد سخنای تلخ

ب ۶۵۰ : (دوم) قب ولن وحظ : کونامور، ط :
از اسان کونامور بہلوان ؛ قایت را ندارد.

ب ۶۵۱ : لن : نوندی بنزدیک ؛

(دوم) : مب : بیفکند ؛ ط و قب ولن جای

مصراعہا را عوض کردہ اند

ب ۶۵۲ : حظ : سواری کران، مب : کزیران بیامد
سپاہی ؛

(دوم) : ط ومب : سیاوش و، قب : سپید

کونامور بہلوان ؛

ب ۶۵۳ : قا : سپید جو ؛ قب و مب ہریک بیٹی

افزودہ اند :

قب :

در دروز . ولی بنداری یومین متوالین
دارد ، و لما كان اليوم الثالث اهب الله
تعالی ... ، بیت ۶۷۲ نزدیکه شود .

(دوم) : قا و مب : چهارم سیاوش ، ط
وقب ولن : بیامد شماس کیتی [لن :
لشکر] فرور ، حظ : بیامد شماس
لشکر ؛ مب ایاتی افزوده :

هم از ره که آمد بیاراست جنگ
جهان کرد بر دشمنان تار و تنک
همه قلب لشکر بآین بداشت

بهر جایکه پهلوی برکاشت
لشکر کشیدن سیاوش بچنگ تورانیان
سوی میمنه پس فرستاد طوس
بفرمود تا برکشد نای و کوس

همان کیو و کودرز بر میسره
بزد لشکر و سازها یکسره
بقلب اندرون پور دستان سام
که از سروران جهان داشت نام

کین ساخت بهرام برسوی بلخ
دگر سوی زنکه بتندی و تلخ
کین کرده و سازها یکسره
جو کرک کین کرده اندر بره

جو بشنید افراسیاب این سخن
برآمد سراز خواب و کین کهن
آگاهی یافتن تورانیان از آمدن ایرانیان
کزید از دلیران یکی سرفراز
فرستاد با او بسی رزم ساز
از ایران سپه بانک هندی درای
برآمد همان ناله کره نای

سیاوش و رسم جو باد دمان
سوی بلخ نای شدند آن زمان
وزان روی کرسیوز نامدار

جو دید آن سپه را بیاراست کار
ب ۶۵۶ : قب : ازان سو ، حظ : بماند ، ط : ازین سان ،
قا : ازین روی در ره نماند ؛ مب بیت را
ندارد .

ب ۶۵۷ : قب : بایران ؛

(دوم) : ط و قب ولن و حظ : بیاسخ نشایست
کردن نگاه ، قا : کردن درنک قباه ، مب :
کردن درنک و نگاه ؛

ب ۶۵۸ : مب : وزان سوی کرسیوز ناچجوی ؛

ب ۶۵۹ : قا و قب ولن و حظ : جو ایران ، مب : جو
ایران سپه اندر ؛

(دوم) : قب و مب : برخاست ؛

ب ۶۶۰ : قا و مب : سه جنگ ، بم و ط ولن و حظ :

جو از میسرہ بارمان بنکرید
 ز ترکان بسی نامور کشته دید
 خروشی بر آورد جون شیر ز
 سوی رزم شه زاده بنهاد سر
 یکی حرخ توری گرفته بچنک
 بلہا بر آورده از کینہ کف (کذا)
 سیاوش نکه کرد شد جون پلنک
 سوی بارمان رفت خنجر بچنک
 نہمتن بر اشفت و آمد دمان
 سیاوش را کفت ایذر بمان
 تو باید کہ بر نخت شاهی بوی
 چرا سر سری سوی ترکی شوی
 جو تو رزم جویی من ایذر کم
 کمر بسته زین سان ز ہر جیم
 من اکنون مرین ترک بیجان کم
 سر سروران نیز بیجان کم
 بترک دژم کفت کای بد گمان
 جو آتش بچنک آمدستی دمان
 تو با شاه ایران جو چنک آوری
 سرت در زمان زیر سنگ آوری
 بکفت و بر آورد کرز کران
 نہمتن سرافراز جملہ سران

نہمتن برخش اندر آورد پای
 بچنک اندرون نیزہ جان ربای
 دم نای روین و آوای کوس
 بچرخ فلک بر ہی داد بوس
 وزان نیمہ کرسیوز بدسکال
 نشست از براسب و بفراخت پال
 سپہم فرستاد بر مینہ
 نکہ دارد و جای سازد بنہ
 سوی میسرہ بارمان رفت زود
 بیاراست لشکر بکردار دود
 بقلب اندرون جای خود ساز کرد
 ابا سروران گفتن آغاز کرد
 ز ہر سو بر آمد دم کرہ نای
 سوار دلاور بر آمد ز جای
 نخستین سیاوش آمد بچنک
 یکی تیغ ہندی گرفته بچنک
 ہی بر خروشد جون بیل مست
 بہر سوز دشمن سرافکنند و دست
 ز ترکان بکشت او فزون از شمار
 ناستاد پیشش یکی نامدار
 ہی کرز بارید همچون نکرک
 بیفکنند ہر سو سر و پال و ترک

جو رستم بدید آن زمان بارمان
 سپر بر سر آورد هم در زمان
 جو آتش ز بیش تهمتن برفت
 تهمتن بدنیاال او رفت و تفت
 همی زد چپ و راست از بیس و بس
 بر کرز رستم ناستاد کس
 بیفکند جندان سران سرنگون
 که شد روی کیتی جو دریای خون
 عو نای روین بر آمد بماه
 نبد کشته را بر زمین جایگاه
 کمین بر کشاد از دورویه سپاه
 جو بهرام و جون زنکه کینه خواه
 برکان فتادند همچون یله
 جو کرکان که افتند اندر کله
 همی کرز بارید همچون تکرک
 بتوران سپه اندر افتاد مرک
 سر سروان رستم نامدار
 شده جون یکی اژدهای شکار
 همی کوفت کرز و همی کرد پست
 ز کرز جنان نامور کس نجست
 همان زنکه شاوران همچو شیر
 همی کوفت کرز آن دلاور دلیر

شده تیز بهرام همچون پلنک
 که یازد ز کینه بمردم دو جنک
 همان کیو کودرز بر مان ابر
 همی کوفت کرز از بر خود و کبر
 همان طوس شهرزده نامدار (کذا)
 مران رزم بودش جو دشت شکار
 طراقا طراق از بر کرز شان
 همی داد بر جرخ کردان نشان
 تو کفنی که دریا بر آمد بجوش
 شدنش نهنگان همه با خروش
 ز کردون جو خورشید شد سرنشیب
 بتوران سپاه اندر آمد نهیب
 کرازان سوی خیمه باز آمدند
 همه با دل اندر کداز آمدند
 یکی کشت شادان و دیگر نژند
 چنین است کردار جبرخ بلند
 جو شب جاذر قیر بر سر گرفت
 همه جام بیروزه اختر گرفت
 طلا به زهر دو سبه کرد دشت
 همی کشت تا تیره شب درگذشت
 جو شاه خراسان سرتاج خویش
 ز خاور بیفرخت و آمد به بیش

سپہم ہی گفت با بارمان
 کہ بیکار شد کار یکبارمان
 جنین پہلوانی و چندین سپاہ
 کہ ناکہ بیامد بدین رزمگاہ
 کہ یارد شدن بیش ایشان بچنک
 جوروباہ کشتیم و ایشان پلنک
 بکوشیم ناجار و جنک آوریم
 جهان بر بذاندیش تنک آوریم
 بر آشفست کرسیوز بذکان
 یکی بانک برزد بکردن کشان
 کہ این جای رزمست و گفتار نیست
 شمارا بجز جنک گفتار نیست
 سپہ جون ورا خشمکین یافتند
 سوی جنک ناجار بشتافتند
 بر آمد زہردو سپہ بوق و کوس
 رخ خورشید از بیم جون سندروس
 رزم ایرانیان با لشکر توران
 ز بس زخم بیکان و برندہ تیغ
 ہی خون روان شد بر خسار میغ
 بہر سو روان شد یکی جوی خون
 یکی بی سرو دیکری سرنکون
 یکی حملہ کردند ایرانیان
 بکایک بمانند شیر زبان

فلکک ہرجہ کوہر بہ بیشش بریخت
 شب تیرہ در پردہ خود کریخت
 جهان کشت رخشان جور خسار خوش
 ز جای اندر آمد صراسر بہ بیش
 خروش آمد و نالہ بوق و کوس
 باسب اندر آمد سپہدار طوس
 همان پہلوان رستم یلین
 کزو بود نیروی آن انجمن
 نشست از بر رخش و آمد دمان
 بنزد سیاوش آمد دمان
 سیاوش جو از دور او را بدید
 فراوان بدو آفرین کسترید
 ببوشید جوشن میانرا بہ ست
 ہم انکہ باسب سپہ بر نشست
 خرامیدہ آمد سوی رزمگاہ
 نہادہ بسر بر ز آہن کلاہ
 از آوای اسپان بجوشید رخش
 بیاراست لشکر کو تاج بخش
 جو کرسیوز کینہ ور بنکرید
 سپہدار ایران و لشکر بدید
 پت رسید و لب را بدنندان کزید
 نکرد آن زمان راز خود را بدید

تن خود ز کینه بدیشان زدند
 ز ترکان همی داد کین بستند
 هوا تار گشت و زمین نابدید
 یکی رستخیزست کفتی بدید
 بکشند جندانک آنرا شمار
 مهندس نداند بصد روزگار
 طرافاطراق از بر کرزشان
 بهمتم سما داد کفتی نشان
 زمین و اسمانرا بهم برنوشت
 همان بخت ترکان دگرگونه گشت
 جو کرسیوزان دبد بنمود پشت
 بیفکنند آن تیغ هندی ز ممت
 سر بی هنر سوی جیحون نهاد
 کریزان همی رفت برسان باد
 بتاراج کردن پس ابرانیان
 دویدند بسته یکایک میان
 همه دشت پر خرکه و خیمه بوذ
 سپهدار ترکان سراسیمه بوذ
 بتاراج داده همه یکسره
 سلیح و زرو سیم و کتج و بنه
 حنن است کردار چرخ فلک
 نداند همی حق نان و نمک

یکی را دهد تاج و تخت و کلاه
 یکی را دهد بند و زندان و چاه
 نه تخت و نه زندان بود پایدار
 سرانجام هر دو بود درگذار
 جو کرسیوز از پیش لشکر رفت
 بسوی خراسان خرامید و نقت
 رسید انکهی لشکر سرفراز
 بتزدیک کرسیوز رزم ساز
 بیفکنند با او یکایک سخن
 که افراسیاب آن بیفکنند بن
 آمدن کرسیوز در میان لشکر بچنگ
 جو بشنید کرسیوز اندر زمان
 عاترا به سجید و آمد دمان
 به بیوست رزی بناچار سخت
 نبود آکه از کردش روز بخت
 تهنن جوزان کونه بیکار دید
 سپه را برابر صنی بر کشید
 زیبک نیمه طوس دلور دلیر
 همی برخوشید چون نره شیر
 زدشمن فراوان بکینه فکند
 برآورد نهره بجرخ بلند
 همان کیو کودرز همچون تکرک
 همی کرز بارید بر خود و ترک

دکرسوی بهرام جون زه شیر
 همی برخوشید از دارو کیر
 همان زنکه شاوران جون کراز
 ز ترکان همی کرد سرها بکاز
 تهمتن جو پیر دلور شده
 ز کرزش زمین جون معصفر شده
 رزم زنکه شاوران بارستم
 دلیری ز ترکان طغا نام اوی
 بیامد بر رستم کینه جوی
 یکی چرخ چینی گرفته بدست
 زد تیر و بازوی رستم بخت
 عنان بر کرایید رستم جو باد
 سرش سوی ترکان چینی نهاد
 دُم اسب بگرفت و از جای خویش
 بر آورد بر فرق بالای خویش
 بسان فلاخن زمانی بداشت
 بیفکنند بس دست ازو بازداشت
 زد بر زمین کشت با خاک راست
 دل لشکر ترک یکسر بکاست
 کریزان برفتند ناچار زود
 تهمتن هم آنکه بگردار دود
 ب ۶۶۱: (دوم) م: اندرون بدکران؛ م: بیبی
 افزوده :

بگردند درها ببلخ استوار
 بیاده چنان نامور برسوار
 ب ۶۶۲: ط: کرایران سپهرم بدین، قا: سپهدبران،
 م: سپهرم جو دریای آب؛
 (دوم) : م: همی تاخت برسوی
 افزاسیاب؛ قا عنوان دارد : نامه
 سیاوخش به کیکاوس و آکهی دادن
 بهزیمت ترکان، عنوان ط: نامه
 فرستادن سیاوش بکاوس شاه بغیروزی،
 ق: نامه سیاوش بنزد کاوس
 بغیروزی، ل: نامه سیاوش بنزدیک
 کاوس، ح: نامه سیاوش بنزدیک
 شاه کاوس، م: ابیاتی افزوده :
 وزین روی رستم بدنبال اوی
 خلیده همی رفت با کفت و کوی
 همان تیغ هندی بدست اندرون
 بسی سرور انرا فکنده نکون
 عنان بر کرایید و آمد جو باد
 بگردش ازان رزم بر شاه باد
 سیاوش با رستم سرفراز
 همی شاد کشتند بی رنج و آز

کلاب حریرعیر ، مَب بیت را پس از
بیت ۶۷۰ آورده است .

ب ۶۶۵: لن: برداد لر؛

(دوم): لن: کزویست بیروز فروهنر؛

ب ۶۶۶: (دوم) حظ ومب: فروزنده* .

ب ۶۶۷: (دوم) قا و حظ: کمی را ؛ ترتیب اییات

قب: ۶۶۷، ۶۷۱، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۷،

(بیت را در جای خود نیز آورده)

۶۷۲ و ...

ب ۶۶۸: قا و ط ولن: بفرمان او در؛

(دوم): مَب: باید برین؛ قب بیت را

ندارد .

ب ۶۶۹: مَب: بران؛

ب ۶۷۰: ط و قب ولن و حظ: همه، مَب: ازو

آفرین؛

(دوم): قب: سبه بکندرام کم کارزار

(ر. ک به مصراع دوم ب ۶۷۶) .

ب ۶۷۱: مَب: که در بلخ شادان و؛

(دوم): ط و لن: جهاندار بیروزه تخت

[ط: بخت] ، قب و حظ: جهاندار

بیروز بخت [حظ: تخت] ؛

ب ۶۷۲: قا و قب: اندران ، مَب: دوهفته برین؛

(دوم): مَب: بیخشود یزدان پرورد کار؛

نشستند هردو بیزم و برای

جو تیره شب آمد شدند باز جای

کشادند کردان سراسر کمر

بخواب و بخوردن نهادند سر

وزان بس جواز خاور و باختر

برآمد یکی سرخ یاقوت زر

شب تیره شد سر برآمد ز خواب

ز خاور برآمد بلند آفتاب

تهمن بیامد بر شاه باز

بگفتش بمی بودنیا براز

برفتند در بلخ شاه و سپاه

ز ترکان ببلخ اندرون کینه خواه

هرانکس که بد جمله کشتند اسپر

بی بودند اناز درد و زحیر

نامه نوشتن سیاوش بر کاوس به پیروزی

سیاوش بنشست بر تخت گاه

یکی نامه فرمود نزد بک شاه

(ر. ک به مصراع دوم ب ۶۶۳)

جو بر تخت بنشست فرخ دبیر

قلم خواست از ترک و مشک و حریر

ب ۶۶۳: قا: سیاوش جو در؛ مَب بیت را ندارد .

ب ۶۶۴: ط و قب ولن و حظ: نبشند [ط: نوشتند]

نامه بمشک و عیر، مَب: نبش بمشک و

ب۶۷۳: قا: بتر مید - قب: سپید بترمد، مب: سپهرم هزیمت شد؛

ب۶۷۴: (دوم) قب و حظ: زیر بر، قا: زیر ترک؛

ب۶۷۵: (دوم) قب: بران روی، ط: بدین روی، حظ: برین روی، مب: ازان روی، قا: بدان

ب۶۷۶: مب پس از این بیت افزوده:

ب۶۸۵: (دوم) قب: بکام این دل، لن: بکام آن

بیرندند نامه جو باد دمان
بیزدیک کاوس شاه جهان

ب۶۸۶: بم: بیروز کردی، ط: بیروز باشی؛

ب۶۸۷: (دوم) قا و حظ و مب: بیارای، ط: سمای
راه و، قب و لن: راه و بیارای؛

ب۶۸۸: مب: یدکوهرو، حظ: بیشه ور بامنست؛

ب۶۷۷: (دوم) قا و لن: سرو تاج، ط: سرو تاج
و تخت بلندش بدید؛

(دوم): حظ: با نژاد . . . یا تنست، ط:

ب۶۷۸: ط و لن و حظ: بناهید ازو؛ لن عنوان
دارد: باسخ نامه ساوش از کاوس شاه

وقب و لن: با نژادست و اهرمن (لن):

ب۶۷۹: (دوم) قا: جو خرم بهاری در اندر بهشت،
ط و قب و لن و حظ و مب: جو روشن [مب: خورم]
بهار و جو خرم [مب: روشن] بهشت؛

اهرمن (است)؛ ترتیب ابیات در ط:

۶۹۳، ۶۹۰، ۶۹۲، ۶۸۹، ۶۹۴

ب۶۸۰: (دوم) ط و قب: جهاندار بخشنده، حظ:

ب۶۸۹: قا و قب: وهم دستکاه؛

تاج و کلاه؛ ط عنوان دارد: باسخ دادن
کاوس شاه سیاوش را

(دوم): قا و مب: بتابنده، حظ: ارد

ب۶۸۲: (دوم) لن: بزرگی بسر بر نهی؛

بخورشید و ماه، ط و قب و لن: همو

ب۶۸۳: ط و قب و لن و حظ و مب: جنک خود،
قا: جنک آراستی؛

[لن: همان] سر برارد بخورشید و ماه؛

ب۶۹۱: (دوم) مب: همه، ط و لن و حظ بیت را

ندارند. مب عنوان دارد: آگاهی یافتن

افراسیاب از هزیمت تورانیان

ب۶۹۲: ط: نهادش ابرنامه؛

ب۶۹۴: (دوم) مب: سیاوش جو آن نامه شاه

دید؛

ب ۶۹۵: قا ومب : دل کرد شاد؛

(دوم): ط وك وقب ولن وحظ : زبند نمان

[قب وحظ : و نمان] بس دل آزاد؛ قا و

مب : بخندید و نامه بسر بر نهاد (ر.ك به

مصراع دوم ب ۶۹۶)

داستان از این بیت بانسخه ك نیز مقابله شده

است .

ب ۶۹۶: قا و مب بیت را ندارند (مصراع دوم بیت

را در بیت قبل آورده بودند) . ط وك وقب

ولن وحظ نیز بیت را چنین دارند:

ازان نامه شاه دل کرد شاد

بنامه درون نام شه کرد یاد

ب ۶۹۷: قا ومب: داشت ان بند و بیان، ط: نکه

داشتن حکم و فرمان، ك: نکه داشت اندرزو

فرمان ، (اول نکه داشتن حکم نوشته بوده

بعد اصلاح کرده است .) قب ولن : نکه

داشتش رای [لن: حلم] و فرمان ؛

(دوم): قا ومب: ز فرمان ؛ ط وك وقب و

لن جای مصراعها را عوض کرده اند .

ب ۶۹۸: قب ومب: وزان روی کرسیوز ؛

(دوم): تمام نسخه ها : شاه توران؛

ب ۶۹۹: قا و ط وك وقب ولن ومب : ناباك تلخ ؛

ب ۷۰۰: ط وك وقب ولن : سبه بی کران، حظ :

سبید جو رستم سبه بی کران؛

(دوم): ط وك وقب وحظ : نامداران

و، قا: نامداران و کنداوران، مب: همه

نامداران جوشن وران؛

ب ۷۰۱: ك وقب ولن : بهریك، ط: يك بما،

قا: بهر... بود هشتاد، مب: بهر... بود

هفتاد ؛

ب ۷۰۲: حظ: بدید؛

(دوم): ط وك : سبیدار، حظ: بدید؛

ب ۷۰۳: قا: نبرید خود کرد ایشان ؛

(دوم): قا و ط وك وقب ومب : نیامد،

لن : نیارد بخواب؛

ب ۷۰۴: قا: شب جنك بد زینشان؛

(دوم): ط: سراسب، ك: سراسب و،

قا : سر مرد و کردنکشان، مب: سر مرد

کردنکشان، قب: غمی کشت نیزاسب،

لن : غمی کشت براسب، حظ: غمی سر

براسب و؛

ب ۷۰۵: قب ولن: وزایشان، ط وك : وزان بس

کسی (در ك وزان بس به خطی دیگر

خط خورده و رویش نوشته شده :

وزیشان)، مب: ازایشان یکی جو خواب،

(دوم): تمام نسخه ها: زجنك [قب :

- بیامدش خوایکبر و خوان نهاد
ردان و بزركان نشقتند شاد
می آورد و رامشکر و میکسار
بخوردن نشستند با شهریار
حظ عنوان دارد: خواب دیدن افراسیاب
ب۷۱۲: ط: براسان، قب: بدایشان، لن: بدیشان،
ك: وحظ ومب: بریشان؛
(دوم): مب: شد هور؛
ب۷۱۳: تمام نسخه ها: باسایش؛
(دوم): قا: بلرزید درجامه، ط وك و
قب ولن وحظ: برجای آرام و خواب
[ر.ك به مصراع دوم ب ۷۱۵]. قا
عنوان دارد: گفتار در خواب دیدن
افراسیاب وهراسیده شدن او و فرستادن
کرسوز برسالت نزد سیاوش بطلب
مصالحه. عنوان ط: گفتار اندر
خواب دیدن افراسیاب و ترسیدن، ك:
خواب دیدن افراسیاب و ترسیدن، قب
ولن: خواب دیدن افراسیاب، مب:
خواب دیدن افراسیاب و ترسیدن ازان
ب۷۱۴: ط وك ولن: یک بهره، قب: یک نیمه؛
(دوم): حظ: جون یکی، ط وك وقب و
- بچنك، حظ: زخیل [دلیران] مب:
سواران [شتاب؛
ب۷۰۶: ط وك ولن: خفتی و، قب وحظ: بختی و؛
(دوم): قا و ط وك ولن وحظ ومب: زنو [قا
ومب: زسر] باز چنکی بیاراستی [لن:
بر آراستی]، قب: زویان چنکی بیاراستی؛
ب۷۰۷: (دوم) قا وقب: بلرزید برجای آرام؛ ط
وك ولن وحظ بیت را ندارند.
ب۷۰۸: ط وك: کویلتن را چنان [درك عبارت
را خط زده و روی آن بخطی دیگر نوشته اند:
بکرسوزاندر]؛
(دوم): قا: تو کفتی، قب: درید؛
ب۷۰۹: حظ: زد برآمد ز؛
(دوم): تمام نسخه ها: توانا نبود او بران
[قا ومب: اندران] خشم؛
ب۷۱۰: (دوم) قا و ط وقب ولن ومب: بخوانند...
سازند، ك: بخوانند... سارند؛
ب۷۱۱: لن وحظ: دشت اذین، قا و ط وك وقب
ومب: دشت اذین [قا: این] نهند؛
(دوم): قا و ط وك وقب: نهند، حظ:
اندران آرایش، مب: چنن نهند؛ مب
افزوده:

- ب۷۲۲: قا: امد بیامد؛
 لن: بلب، مب: باز کوید بلب؛ قا بیت را ندارد.
- ب۷۱۵: قا بیت را ندارد. مب بیٹی افزوده:
 زتخت اندرافتاد و زورفت هوش
 پرستندگان بر نهادند کوش
- ب۷۱۶: ط و لك: بز شتافتند [ك خط زده و روی
 آن نوشته: برحاستند]، مب: براومه تیز
 بشتافتند؛
- (دوم): ك و قب و لن و حظ: بهرسو یکی
 غلغل، ط: بهرسو یکی غلغلی یافتند؛
- ب۷۱۷: ط و لك و قب و لن و مب: این آکھی؛
 (دوم): ط و لك و قب و لن و حظ: تیره این،
 قا و مب: کی تیره شد این شاهنشهی [مب:
 تخت مهی]؟
- ب۷۱۸: مب: بتندی بیامد بدرگاه؛
 (دوم): قا: درخاك، مب: برآه، حظ: خسته
 برآه، قب و لن: دید خفته بران خاك راه،
 ط و لك: دید خفته بران بارگاه؛
- ب۷۱۹: حظ: بیربر، مب: گرفت و پرسید؛
- ب۷۲۰: (دوم): قا و مب: هیچ، ط و لك و قب و لن
 و حظ: مکوی اندرین وقت با [ك وقت را
 خط زده نوشته: گاه].
- ب۷۲۱: ط: بار یابد یکی؛
- ب۷۲۳: یم: بیامد، قا: شعی برآمد؛
 (دوم): ط و لك: جو بر ك درخت، قا و
 قب و لن و حظ: جوشاخ درخت، مب:
 تنش لرز لرزان؛
- ب۷۲۴: قا: کرسیوز از؛
 (دوم): قا و ط و لك و قب و مب: لب
 ون، لن: لب این، حظ: بکشاب و
 این؛
- ب۷۲۵: ط: اسفندر (روی آن نوشته: افراسیاب)
 (دوم): مب: هرگز نه بیند کس این را
 بخواب؛
- ب۷۲۶: ط و لك و قب و لن و حظ و مب: جنان
 جون؛
- (دوم): مب: هیچ نشیده ام، قب:
 بشنیده ام؛
- ب۷۲۷: ط و لن و حظ: از کرد، قب: از مرز، ك:
 از آب ار؛
- (دوم): قا و قب و مب: زمین بر؛
- ب۷۲۸: ط و لك و قب و لن و حظ: خشك و، مب:
 زخشکی زمین بدکه؛
- (دوم): ط و لك و لن: برو، قا: ننمود مهر،

قب : بررتا ؛
 ب ۷۲۹ : قب : زبرده کران ؛
 (دوم) : قب : کرفته لب آب نیزه وران
 ب ۷۳۰ : لن : برخاست بر ؛
 (دوم) : مب : نکوسار ؛
 ب ۷۳۱ : ط وک ولن : رود خون ، قا : بهر سو بسی ؛
 (دوم) : ط : کشته ، قا و مب : شرع [قا : و]
 سرخیمه ؛ تمام نسخه ها پس از این بیت
 افزوده اند : وزان [قا و حظ : وزین ، مب :
 ازین] لشکر من جو سیصد [قا : فزون از ،
 مب : هزاران] هزار / بریده سران و تن [ط :
 سر] افکنده خوار
 ب ۷۳۳ : قا و ط وک و قب و حظ و مب بجای این
 بیت ، دو بیت زیر را آورده اند :
 همه نیزه هاشان سر آورده بار
 وزان هر سواری سری دور [قا : سر اندر ،
 ط : سری بر ، مب : بری در] کنار
 بر تخت من [ط : ما] تاختندی سوار
 سیه بوش و [ط وک : سبه بود و]
 نیزه وران [مب : ش با نیزه سی] صد هزار
 لن فقط بیت اول را بجای بیت ۷۳۳ بدین
 صورت دارد :
 همه نیزه هاشان سر آورده بار
 وزان هر سواری سری در کنار
 بر تخت من [ط : ما] تاختندی سوار
 سیه بوش و [ط وک : سبه بود و]
 نیزه وران [مب : ش با نیزه سی] صد هزار
 لن فقط بیت اول را بجای بیت ۷۳۳ بدین
 صورت دارد :
 همه نیزه هاشان سر آورده بار
 وزان هر سواری سری در کنار
 بر تخت من [ط : ما] تاختندی سوار
 سیه بوش و [ط وک : سبه بود و]
 نیزه وران [مب : ش با نیزه سی] صد هزار
 لن فقط بیت اول را بجای بیت ۷۳۳ بدین
 صورت دارد :

همه نیزه هاشان سر آورده بار
 وزان هر سواری سری در کنار
 ب ۷۳۴ : حظ : برانکیختندی برجای ، ک :
 برانکیختند ز ؛
 (دوم) : قا و مب : همی تاختندی مرا ؛ لن
 ازبیت ۷۳۳ تا بیت ۹۸۳ افتادگی دارد .
 ب ۷۳۵ : قا و مب : کردی من بهر [مب : زهر] ؛
 (دوم) : مب : زیوندم بیشم ؛ قب بیت را
 ندارد .
 ب ۷۳۶ : قب : بردی دمان ؛
 (دوم) : مب : بیکی پاک دل نامور ؛
 ب ۷۳۷ : مب : تحت دیدم ، حظ : بگردار ماه ، ط و
 ک و قب : بودی سرش نزد ماه ؛
 (دوم) : قا وک و قب و حظ : برو کرد ، قا
 و مب : بدو کرد کاوس ؛ ط وک و حظ
 بیقی افزوده اند :
 جوانی دور خسار [ک : رخساره] مانند ماه
 نشسته بدی نزد [ک و حظ : بنزدیک]
 کاوس شاه
 مب افزوده :
 بیالا جو سرو و جو تابنده ماه
 نشسته جوانی بیک دست شاه
 قب همین بیت اضافی را با ضبط ط

- پس از بیت ۷۳۹ آورده است .
- ب۷۳۸: قا : دوهفتی ، ط وك و قب : دوهفتش
 نبودی مکرسال ، حظ : وراسبان بیش ؛ قب
 جای مصراعها را عوض کرده است .
- ب۷۳۹: ك: دربنده میغ ؛
 (دوم) : حظ : بدونیمه ، ط : میانش ؛
 ب۷۴۰: قا و مب : بدرد ؛
 ب۷۴۱: ط وك و قب و حظ : کرسیوز ای بادشاه
 (دوم) : ك و مب : نباشد یجز کامه ؛
 ب۷۴۲: (دوم) : قا و حظ و مب : سكالانت بخت ؛
 ب۷۴۳: ك: کرازنده ، حظ : کرازنده این خواب ؛
 (دوم) : ط وك و حظ : کزین دانش ، قا و قب
 و مب : کزین دانش اندیشه دارد [مب :
 آرد] ؛
 ب۷۴۴: ط وك و حظ : بخردان ،
 (دوم) : ط وك و حظ : موبدان ، قب :
 ستاره شناسان وهم بخردان ؛
 ب۷۴۵: حظ : آگاه بود ، ط و قب و ك : کسانی
 کزین . . . بوند [قب : بدند]
 (دوم) : حظ : یا بردر شاه بود ، مب : براکنده
 بابر ، ط : نار در . . . بوند ، قب : تا بردر . . .
 بدند ، ك : یا بر در شه شوند ، قا بیت را
 ندارد .
- مب بیستی افزوده :
- جو روز دگر خور بر آورد سر
 بخوانند آنان که داننده تر
 ب۷۴۷: ط وك و سرافراز ، قب : جو آمد سزاوار ،
 مب : سراسر سزاوار ؛
 (دوم) : قا : هر کس از ، مب : راند
 هر کونه از ؛
 ب۷۴۸: قب : جنان ؛
 (دوم) : ط وك و مب : نامور بخردان ،
 قا : زاختر شناسان وز بخردان [ر. ك به
 مصراع دوم ب ۷۴۴] ؛
 ب۷۴۹: قا وك و قب و حظ و مب : کزین خواب
 و ، ط : کزین خواب و گفتار تو ؛
 (دوم) : ك و حظ : نشنوم ، مب : بگوئید
 و دارید از من نهان ؛
 ب۷۵۰: (دوم) : حظ : آرم دم ، ط و مب : ارنند نم
 [مب : اربید] ، قا : اگر این سخن از لب
 اید بدم ؛
 ب۷۵۱: قب : بیخوشودشان ، قا : بیخشید بسیارشان
 زر ، مب : شان پس بسی زر ؛
 ب۷۵۲: قا و ط وك و قب و حظ : وزان ؛
 (دوم) : ط وك و قب و مب : شاه این ؛
 ب۷۵۳: (دوم) : ط وك و قب و حظ : خواب

کم آشکارا بدو برنہان ، و پس از این
بیت ، بیت ۷۶۱ را آورده و سپس دومین
بیت افزوده نسخه ها را مطابق ك ضبط
کرده .

ب ۷۵۹ : (دوم) ط و قب و حظ و مب : یا او ؛
ب ۷۶۰ : قا : طالعش بر کسی ، مب : بدان طالعش
بر کسی ، قب و حظ : کی بر طالعش بر
کسی ، ط و ك : کی بر طالعش بر کسی
نیست شاه ؛

(دوم) : مب : سیاه ، حظ : بما در بر سیاه ،
ط و ك و قب : کند بوم ما را بجا بر سیاه ؛
مب افزوده :

اگر با سیاوش تو جنگ آوری
جهان بردل خویش تنک آوری
ب ۷۶۱ : مب : که کر ؛ [مب بیت را پس از بیت
۷۵۸ آورده است] .

(دوم) : قا و مب : روی کشور ، ط و ك
و قب و حظ : جو دیده [ك کلمه دیده را
خط زده نوشته : دریا] .

ب ۷۶۲ : ط و ك و قب : بادشا ، حظ : نماید کسی
بادشا ؛

(دوم) : قب : بارسا ، مب : آن بادشا ،
حظ : بارشا ، ط و ك : او بوم ما [ك روی

گفتن نیاریم راست ؛

ب ۷۵۴ : (دوم) بم : روان را ، قا و ط و ك و قب و
حظ و مب : زیبا را ؛ ط عنوان دارد : کز اردن
موبدان جواب خواب افراسیاب را

ب ۷۵۵ : قا : ازین ، قب : کزان ؛

(دوم) : ط : با شاه ، قا : وجویم داد ، مب :
و باشیم شاد ؛

ب ۷۵۶ : ط و ك و قب : زمان داد ؛

(دوم) : مب : ان خواب زیشان ، ك : بس
ازیشان نییم ؛

ب ۷۵۷ : (دوم) قا و ك و قب و حظ و مب : کی او
بر ، ط : کی او بر ... چنھا نغز ؛

ب ۷۵۸ : قا و ط و ك و قب و حظ بجای این بیت ، دو
بیت زیر را آورده اند که تلفیق از این بیت
نیز هست :

جنین گفت کای بادشا [قا : کز خواب شاه ،]

جهان

کم آشکارا بتو بر [حظ ؛ در ، قا : درین دم]

نهان

بیداری [حظ : نینداری] اکنون سباهی

کران

از ایران بیاید [ك : بیامد] دلاور سران

مب مصراع دوم بیت ۷۵۸ را چنین آورده :

(دوم): قب: برانم؛ مب بیقی افزوده:
 مرا کرد باید ابا او درنک
 بصلح آوردن مرا نیست ننگ
 ب ۷۷۱: ك: كشته گردد؛
 (دوم): مب: بیاساید، ط وك وقب: از
 جنگ و شور انجمن؛
 ب ۷۷۳: قب: جستن کار زار، قا: جها: نکشتن و؛
 (دوم): مب: بجز راستی، قا وقب: جز از
 راستی؛
 ب ۷۷۴: (دوم) ك: وحظ: هم از، قب: هم از... تحت
 فراوان، قاومب: تحت و کلاه و کمر، ط: هم از
 تحت و تاج فراوان بزر؛ تمام نسخه‌ها
 پس از این بیت دوبیت افزوده‌اند: متوجهر
 کیتی بیخشد راست/ همان [قا: همو، حظ
 ومب: همه] بهره خویشتم کم [قا: خویش
 کمتر، حظ: خویش را کم، قب: خویشتم
 کس، ك: خود کم ازوی] نخواست
 ازان نیز کوتاه کنم دست خویش
 زمینی کی بخشیده بودیم [ط وك: بودند،
 قب و حظ: بودم ز] بیش
 مب بیقی دیگر نیز افزوده:
 سپارم بایرانیان سر بسر
 نباشد بدان بوم ما را کلدر

عبارت نوشته: [بارسا]
 ب ۷۶۳: (دوم) بم: سرتاج، قا وقب ومب:
 سرو تحت و کاه [قا: تحت کاه]، حظ:
 نماید سرو تحت و کاه، ك: کند بوم ما را
 بما برسیاه؛
 ب ۷۶۴: (دوم) مب: سیاوش پراز جنگ و کین؛
 ترتیب ابیات قا: ۷۶۴، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۵،
 ۷۶۶، ۷۶۹ و...
 ب ۷۶۵: مب: کاستی؛
 (دوم): قب: که بران، مب: راستی؛
 ب ۷۶۶: ط وك وقب و حظ ومب: اگر؛
 (دوم): قا وك ومب: بدین، قب: بران، حظ:
 نیاید؛
 ب ۷۶۷: قا ومب: بدین سان، ط: سان بر آشوب
 گردد سپهر، ك: بدین سان بر آشوب گردد
 زمین؛
 (دوم): حظ: خشم و که، مب: زکین و کهی،
 ك: برزکین؛
 ب ۷۶۸: (دوم) قا: کردن شتاب؛
 ب ۷۶۹: ط وقب: این راز؛
 (دوم): قا ومب: بدو کرد؛
 ب ۷۷۰: ط وك: اگر من، حظ: سیاوش شاه،
 مب: کر کر من سخنها سیاوش؛

- بسا شارسانست بیمار؛
 (دوم) : قا و ط و حظ و مب : خارسان،
 لك : بوستان شد همه خارستان ؛ ترتیب
 ابیات مب : ۷۸۴، ۷۸۳
 ب ۷۸۴ : ط و قب و حظ : بسی ، قا : بسی جای
 کان، مب : بسی دشت کان ؛
 ب ۷۸۵ : ط : شهریار جوان ؛
 (دوم) : تمام نسخه ها : نیکو بها شود در ؛
 ب ۷۸۶ : مب : بردشت ؛
 (دوم) : حظ و مب : را چشم کور ، ط
 و لك : را نره کور ، قب : را بر کور ؛
 ب ۷۸۷ : بم : برد رستان بخجیر ، قب و مب : نبرد ،
 لك : نبرد [درها مش صفحه قبل نوشته :
 نبرد]
 ب ۷۸۸ : (دوم) : ط : نبوید بنافه ، قب : نبوید ، لك
 و حظ و مب : ندارد بنافه ، قا : نبوید
 زنافه ؛
 ب ۷۸۹ : مب بیت را ندارد ، تمام نسخ بیقی
 افزوده اند :
 مراسم شد دل زجتك و بدی
 همی جست خواهم ره ایزدی
 ب ۷۹۰ : قا و ط و لك و قب و مب : باز آوریم ، حظ :
 باز آورید ؛
- ب ۷۷۵ : (دوم) : بم : روان فرو ، قا و مب : خردمند
 باشم به از كم [مب : بی] خرد ؛
 ب ۷۷۶ : لك و حظ : بهانه بدوزم ؛
 (دوم) : تمام نسخه ها : ندارد برنج ؛ ترتیب
 ابیات مب : ۷۷۶، ۷۷۵
 ب ۷۷۷ : حظ : بخوام ، مب : رمانی جز ، قا : بخوانم
 زنامه جنان چون نوشت ؛
 (دوم) : مب : جنان رست ، قا و ط و لك و
 قب و حظ : جنان رست شاید [حظ : آید]
 کی کردون بکشت [حظ : نکشت] ؛
 ب ۷۷۸ : قب : کردون ؛ ترتیب ابیات قب : ۷۷۸ ،
 ۷۷۹، ۷۸۰
 ب ۷۷۹ : (دوم) : مب : برستنده و نیکخواه ؛ لك و
 ط و حظ بیت را ندارند .
 ب ۷۸۰ : قا و قب و مب : از بخردان ؛
 (دوم) : قا : هشیوار کار ، حظ : آزموده کان ؛
 ب ۷۸۱ : (دوم) : قا و لك و ط و قب و حظ : همی بر
 [ط : بد] جزاز کار ، مب : همی جزید کار ؛
 ب ۷۸۲ : ط و حظ و مب : بسی ، قب : نامدارا که ؛
 (دوم) : قا و قب : اندرون ، ط و لك و حظ :
 اندران ، مب : برزم اندران ؛
 ب ۷۸۳ : قب : بسا ، مب : شارسان . . . بیمارسان ،
 قا و حظ : بسا شارسان . . . بیمارسان ، ط :

- (دوم) : قا و ط و لك و قب و مب : ناز آوریم،
 حظ : ناز آورید؛
- ب ۷۹۱: مب: بیاساید؛
- (دوم): مب: اید اندر نهان؛
- ب ۷۹۲: لك و مب: بهره جهان؛
- (دوم) : ط و لك و حظ : در ایران ؛ تمام
 نسخ بینی افزوده اند : نكه کن که چندین
 [مب : چندی] ز کنداوران [قا : جنكك
 آوران] / بیارند هر سال باژ [قب: باژی،
 حظ : بار] کران
- ب ۷۹۴: (دوم) ط و لك و قب: زهر کونه جیز؛
- ب ۷۹۵: ط و لك و قب و حظ: سراسر همه باسخ؛
- (دوم) : ط و لك : همه، قا: همه خوشی و ،
 قب و حظ و مب : همه خوبی و آشتی ؛ قب
 افزوده :
- که تو شهر یاری و فرمان تراست
 ز ما کر بخواهی همه جان تراست
- ب ۷۹۶: قا و مب : ما خود رهی، لك: من جون؛
- (دوم) : قا و ط: بدان، لك: فرمان بری ؛
- ب ۷۹۷: مب : دل پر؛
- (دوم) : ط و لك و قب: کسی را نیامد غم؛
- مب : غم و درد ؛
- ب ۷۹۸: قا : آنکه نكه کرد شاه؛
- (دوم): حظ: و بنهای راه، لك: و برارای
 گاه ؛
- ب ۷۹۹: ط و لك و قب و حظ: و بره برمه ایست،
 مب : بساز این سخن برمه ایست، قا :
 بزودی برو کار ساز و مه ایست؛
- ب ۸۰۰: تمام نسخ: بر این خواسته؛
- (دوم): قب: چیزی کنجی؛ مب عنوان
 دارد : آمدن کرسیوز محلمت ساوس
 بطلب آشتی
- ب ۸۰۱: مب: زرین لکام؛
- (دوم) : مب : زرین ستام، قا: توزی
 بسیمین نیام؛
- ب ۸۰۲: (دوم) قا: شتر بار بار؛
- ب ۸۰۳: قا: بیر همجنین ؛
- (دوم): ط : کار نیست، قا : مرا نیست
 کین ؛ دریم پس از این، اییات ۸۰۰ تا
 ۸۰۲ بار دیگر نوشته شده است .
- ب ۸۰۴: (دوم) مب: نداریم روی؛
- ب ۸۰۵: مب : جیحون بخواست ؛
- (دوم) : ط : خداست ؛
- ب ۸۰۶: (دوم) حظ : از کجا، قا : از کجا، مب :
 شد آن کجا؛
- ب ۸۰۷: (دوم) ط و لك و قب : زمغز دلیران ؛

- ب ۸۰۸ : ط وك و قب و حظ : از ایران و توران ،
 م: زایران بتوران ؛
- (دوم) : قا : جویا ، حظ : کین و با جنک ؛
- ب ۸۰۹ : م: بیزدان بدان ، ط وك و قب : از ایران
 بدان [قب : بران] ، حظ : از او آن بران کونه
 داریم ؛
- (دوم) : ك : کی ارد ، ط : کی آید بر من خرام ،
 قا و قب و حظ و م: که آورد روز خرام ؛
- ب ۸۱۰ : قا و حظ : شهریاران ؛
- (دوم) : ط وك و قب و حظ : کند مهربان
 بردلیر ؛
- ب ۸۱۱ : (دوم) قب : شود رنج و ؛
- ب ۸۱۲ : قا و حظ و م: آید به ؛
- (دوم) : حظ : باریک ، قا : ان جان ناریک ،
 م: بیار آید ؛ ط وك و قب بیت را ندارند .
- ب ۸۱۳ : ط و قب : جون براه ؛
- (دوم) : ط وك : جهاز ایشش ، قب : جهانرا
 بحشش ، حظ : بگردان سحشش ؛
- ب ۸۱۴ : (دوم) م: پای ناز ، ط وك و قب : بجای
 غم و رنج ناز [ر.ك به مصراع دوم ب ۷۸۹] ،
 قا : کین جنک باز ، م: سران زیر سر بند ناز ؛
- ب ۸۱۶ : ط وك و قب : همین کوی ، حظ : جنین
 کوی ؛
- (دوم) : حظ و م: بخی بی ، ط و
 ك و قب : بخی بی ؛
- ب ۸۱۷ : قا و ط : رسم غلام ، م: رسم خرام ،
 ك : نشان بر رسم غلام ، حظ : بر رسم
 غلام ؛
- (دوم) : قا و ط : اسب زرین ، حظ و م:
 اسب زرین لکام ؛
- ب ۸۱۸ : قا : همچنان ، م: یکایک زهر کونه
 خواسته ؛
- (دوم) : ك و قب و حظ : کار آراسته ، قا :
 کارت آراسته ؛
- ب ۸۱۹ : حظ : کی جز شاه ؛
- (دوم) : م: سر بهلوان ؛
- ب ۸۲۰ : م : ان ان ؛
- (دوم) : م: زان شد ، حظ : زمین شد
 رو آراسته ، قب : زمین شد بر آراسته ، قا :
 ببرد و شدش کار آراسته ؛
- ب ۸۲۱ : ط وك : دوان تا ، حظ : جهون ؛
- (دوم) : ط وك و قب و حظ : زلشکر ؛
 ترتیب ایات حظ : ۸۲۴ ، ۸۲۵ ، ۸۲۲ ،
 ۸۲۳ ، ۸۲۶ و ...
- ب ۸۲۲ : حظ : رشاه ؛
- (دوم) : ط وك و قب و حظ و م: امد

ابا فرهی

ب۸۲۳: حظ : بکیتی بیک، ط وک: بکشتی بدان
روی ، قب : بیک روی بگذشت ، مب :
بکشتی گذر کرد از رود آب؛

(دوم) : ط وک و قب : بلخ هم درشتاب ،
قا: بلخ بامی شتاب؛

ب۸۲۴: قا و ط وک و قب و حظ : بنزدیک شاه ؛

(دوم) : قا و ط وک و حظ و مب : بگفتش کی

کرسوز آمد ز راه ، قب : بگفت آنک

کرسوز آمد ز راه ؛ قا عنوان دارد: آکهی

یافتن سیاوخش از رسیدن کرسوز و رای

زدن او با رستم درین باب و طلایه فرستادن

عنوان ط : بیغام افراسیاب سیاوش و

آمدن کرسوز برسولی، ک: بیغام افراسیاب

بنزدیک سیاوش بدست کرسوز، قب: آمدن

کرسوز برسولی بنزد کاوس ، حظ : آمدن

کرسوز با هدیه و بیغام افراسیاب بنزد

سیاوش ، مب : مشورت کردن سیاوس با

رستم از بهر آشتی

ب۸۲۵: (دوم) مب: وزان، ط وک و قب: جند با

او براند؛

ب۸۲۷: قا و ط وک: سیاوش را، حظ: دید و؛

(دوم): م: بخندید و بسیار، قا: بخندید

بسیار و عذرش بخواست؛ ترتیب ابیات

ط : ۸۲۷، ۸۳۱، ۸۲۹، ۸۲۸، ۷۳۰،

۸۳۲ و ...

ب۸۲۹: مب: نشاندش سیاوش در زر؛

(دوم): مب: وز افراسیاب؛

ب۸۳۰: قا: ان گاه، ک و حظ: کرسوز و گاه،

مب: کرسوز و شاه نو، ط: جو بشنید

کرسوز و شاه نو؛

(دوم): حظ: بدید اوسر، ط: ماه نو،

مب: سرافسر و گاه نو؛

ب۸۳۱: ط: چنین گفت رستم کی افراسیاب؛

(دوم): مب: از شه؛

ب۸۳۲: (دوم) تمام نسخه ها: فرستاده بودست

[قا: کردست] بامن راه [ک]ه بودست؛

را خط زده و «با من هم اکنون» نوشته

است .

ب۸۳۳: (دوم) ط وک و قب و حظ: به پیش

سیاوش؛

ب۸۳۴: (دوم) قب: غلام سیاه، مب: غلام

جوماه، قا: غلام مان جوماه، ط وک: غلام

وسباه [ک] غلام را خط زده پیش کلمه

اسب نوشته: و دینار].

ب ۸۳۵: (دوم) ك ومب : زدبیا وز، حظ: زدینار
 و تاج وز تخت ؛
 ب ۸۳۶: حظ: باباره، ط: فرستنده، قب: و تخت
 زر، مب: و تاج زر؛
 ب ۸۳۷: ط وك وقب و حظ ومب: سخت و، قا :
 نیکه بکشاد؛
 (دوم): قا: کرد بشنید، قب: بمالید برتخت
 او روی و موی، مب: به نیکی همی ناسخ
 آراست او؛ ترتیب ایات بم و قا و قب و
 مب: ۸۳۷، ۸۴۰، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۱
 ب ۸۳۸: (دوم) تمام نسخه ها: بیاشیم تا ؛
 ب ۸۳۹: قا: بدین کار، ط وك: اندازه باید،
 قب: بدین اندر اندیشه باید همی ؛ ط وك و
 حظ پس از بیت ۸۳۸ بیتی افزوده اند :
 جواکاه کشت از همه [ط: او ازان] کفت و کوی
 بمالید برتخت او روی و موی
 ب ۸۴۰: قا و قب: جو بکزار د کرسوز؛
 (دوم): قا: بیوسید کرد؛
 ب ۸۴۱: (دوم) مب: می و خوان و خوالیکر؛ ط
 وك و قب بیتی افزوده اند :
 سیاوش با رستم بیلتن
 برفتند شاد از در [ك: از بر، قب:
 شادان دل از] انجمن

مب نیز افزوده:
 جنان جون سزیدش یکی انجمن
 وزین روی شاه و کو بیلتن
 ب ۸۴۲: (دوم) قا: از بیش؛
 ب ۸۴۳: حظ: بی کان ؛
 (دوم): قا: دوان؛
 ب ۸۴۴: حظ ومب: به رسو؛
 ب ۸۴۵: (دوم) قا: کشید از، ط ومب: کنیم از،
 ك وقب و حظ: کشیم از؛
 ب ۸۴۶: (دوم) مب: که پا زهر این کار چیست؛
 مب بیتی افزوده:
 بدو کفت رستم کز افراسیاب
 ازو خواستن باشد از ما صواب
 ب ۸۴۷: ط: خون سد نزدیک؛
 (دوم): قب: کدام است، مب:
 جنکجوی؛
 ب ۸۴۸: قب: فرستند نزدیک؛
 (دوم): قا: این کار، ط وقب: این جان؛
 ب ۸۴۹: ط وك وقب: نینبی که [ك نینبی را خط
 زده نوشته: نیاید]، حظ: به بند که ؛
 (دوم): ط وك وقب: کوید بزیر؛
 ب ۸۵۰: قا: باشد بنزدیک، مب: باشد بنزدیک ما؛
 (دوم): قا و ط وك و حظ: فرستاد باید؛

- ب ۸۵۱: ط وك و قب و حظ : برد نیز نزدیک
او، قا ومب : برد نزد او زین سخن آکهی؛
(دوم): ط وك و قب و حظ ومب : مغز او
کردد از؛
ب ۸۵۲: مب : سیاوش بدو گفت کین است؛
(دوم) : مب : روی و، قب : نیابد، ك:
جزین نیز؛
ب ۸۵۳: (دوم) مب : چون بدی، ط وك: بسر
بر کلاه و بیسته کمر، قب : کله بر سر و تنک
بسته کمر؛
ب ۸۵۴: ك: بیامد بنزد؛ ط وك و قب و حظ پس
از این بیت افزوده اند :
سیاوش بدو گفت چون بود دوش
زلشکر که کشن و [قب وك : جنین
(ك: ازین) لشکر کشن] چندین خروش
ب ۸۵۵: حظ ومب: وزان بس جنین گفت، ط وك
و قب : وزان (ط : وزین) بس جنین گفت
کز رای تو،
(دوم): ط و قب : بودم ازان جای تو، ك:
بودیم و ز جای تو؛ مب افزوده :
سیاوش بدو گفت چون بود دوش
سخن بشنو و یکک یکک از من نیوش
ب ۸۵۶: قا و ط: رای هر دو بدان، ك و قب و حظ
- ومب : رای هر دو بر؛
(دوم): قا ومب: دها، ط وك و قب و
حظ : کین همی دل بخوایم؛ قب پس
از این بیت ، ایات ۸۶۳ و ۸۶۴ را
آورده که این دو بیت را در جای خود
نیز عیناً ضبط کرده . مب عنوان دارد:
عهد بستن کرسیوز با سیاوش سپاه
ب ۸۵۷: (دوم) ط وك و قب: کین تهی کن سراندر
شتاب ، حظ : کین تهی را سراندر
شتاب ؛
ب ۸۵۹: ط: ولی کر؛
(دوم): قا و حظ : کنج باشد، مب: کنج
خواهد، ط وك و قب : جو کنجی بود
برزرو خواسته؛
ب ۸۶۰: (دوم) قا : رنج زبان ، مب : زهر زبان
رنج نیست؛
ب ۸۶۱: قب و حظ : همی داشت؛ ط وك بیت را
ندارند اما پس از ۸۶۲ بیقی نظیر این
افزوده اند که مصراع دومش مصراع
اول این بیت است . ترتیب ایات قا و
قب و حظ ومب : ۸۶۲، ۸۶۱
(دوم): قا و حظ ومب: تی چند [مب:
صد ، حظ : کسانی] کی بیوسته خون

تست ، قب : کہ از کین می دل بخوایم
 شست (رک بہ مصراع دوم ب ۸۵۶)
 ب ۸۶۲ : (دوم) قا ومب : نام ایشان براند [مب :
 بخواند] ؛ ط وک بیٹی آورده اند کہ نظیر بیت
 ۸۶۱ است :

کسانی کہ سوخته خون تست
 جو بیجان می داشت خواهی درست
 ب ۸۶۳ : قب : فرستد ، حظ : برستم نوا ؛
 (دوم) : قا : اور ، مب : بدان خوب گفتار ؛
 قب بیت را پس از ب ۸۵۶ نیز عیناً آورده
 بود .

ب ۸۶۴ : ط وک وقب و حظ : ودبکر کز ؛
 (دوم) : حظ : کہ از ؛ قب بیت را پس از
 ب ۸۵۶ آورده بود .

ب ۸۶۵ : (دوم) ط : زمان ز ؛
 ب ۸۶۶ : قا : جذاز ؛
 (دوم) : مب : نہ بندی کمر ، قا : نیندیم یکتن
 میان ، ط وک وقب و حظ : ساند [قب : ناند ،
 حظ : نباید] بدین [حظ : بدن] جون بلنک
 ژیان ؛
 ب ۸۶۷ : حظ : بنزدیک ، مب : فرستم بنزدیک
 شاه جهان ؛
 (دوم) : قب : بازخواهد ، حظ : مکر باشی ،

مب : خواهد نہان ؛
 ب ۸۶۸ : بم : اندر دمان ، مب : بیفکند ؛
 (دوم) : ط وک وقب و حظ : فرستاده ؛
 را جو [حظ : همجو] باد دمان ، قا و
 مب : سواری بگردار باد دمان ؛
 ب ۸۶۹ : حظ : زخواب ؛
 (دوم) : بم : تازان ، مب : تازان سوی ؛
 ب ۸۷۰ : (دوم) ط وک وقب و حظ و مب :
 کتون هر ؛
 ب ۸۷۱ : حظ : همه خواهم از ، ط : خواندار بادشا
 شہریار ؛
 (دوم) : مب : بردارد این کار ؛
 ب ۸۷۲ : مب : رفت و بدادش ؛
 ب ۸۷۴ : قا وقب و حظ : بدل گفت ، ط وک : بدو
 گفت ؛
 (دوم) : مب : کرداز ، ط وک وقب و
 حظ : کزیدہ فرستم بدان [ط : بدین]
 انجمن ؛
 ب ۸۷۵ : ک وقب و حظ و مب : رزمکاه ، ط : آمد...
 رزمکاه ؛
 (دوم) : قا : یکی نیک ، حظ : نباشد بر ،
 مب : نماند بمن بر کسی ، ط وقب : نباشد
 بر ... کینہ خواہ ، ک : نیاید بر ... کینہ

خواه ؛

ب ۸۷۶: (دوم) ط : دریغ ایدش در سخن ؛ (ك به
خطی دیگر در حاشیه بیت را تکرار کرده
است)

ب ۸۷۷: قب و مب : فرستاده ؛ ك بیت را ندارد و
قا و ط وك و قب و حظ و مب بیستی افزوده اند:
مکر کین بلاها ز من [ط: همی] بگذرد
خر دمند باشد [ط و ك و حظ : باشم] به [ط: نه]
از بی خرد

ب ۸۷۸: قا و مب: بدانسان

(دوم): مب: صد تن شمرد؛

ب ۸۷۹: قا و مب: سوی شاه؛

(دوم): مب: همه خلعت؛ مب جای مصراعها
را عوض کرده است .

ب ۸۸۰: ط و قب و حظ و مب: کره نای؛

ب ۸۸۱: قا: بخارا سمرقند و سغد و جاج ؛

(دوم): بم: سبجابه ، ط و حظ: سسحاب،

قب: واین ؛

ب ۸۸۲: (دوم) بم: فریب در نکه؛

ب ۸۸۳: (دوم) قا و قب و مب: زبدها کانیس [قا:
کما بیش] کوتاه؛

ب ۸۸۴: ط و قب و حظ: پیامد بنزد سیاوش؛

(دوم): قا: همی یاد، مب: بدویاد؛

ب ۸۸۵: مب: بشه گفت؛

ب ۸۸۶: مب: کش خلعت؛

(دوم): قا: سلاح؛

ب ۸۸۸: (دوم) ط : مکر در، قب : کفتی بروی
زمین؛

ب ۸۸۹: تمام نسخ: همی بر [حظ: در] نوردد؛

ب ۸۹۰: (دوم) قا : براویخته، حظ: از برعاج،

ط و ك : از برعاج ساج؛ قب: بیاویخت

او از برعاج، مب : براویخته از برعاج

ساج ؛

ب ۸۹۱: قب: زد تا؛

(دوم): قب : ز لشکر فرستد بنزد بیک

اوی؛

ب ۸۹۲: (دوم) حظ : باوی ، قا : دل شهریار؛

قب بیت را ندارد .

ب ۸۹۳: ك و حظ : باوی؛

(دوم): تمام نسخ: کشادن دهن ؛ حظ

عنوان دارد : نامه سیاوش بنزد بیک شاه

کاوس

ب ۸۹۴: (دوم) ط و ك : زبیزی بکااهد، حظ:

زبیزی ، مب : بکااهد بخواهد ، قا: ز

بیزی . . . نهر کز فزود ؛ قب بیت را

ندارد .

ب ۸۹۵: (دوم) مب: بدو در نهان؛

ب ۸۹۶: (دوم) ط و ك: نجوم همی؛

- ۸۹۷: تمام نسخ : شادکشت ؛
 (دوم) : ك وقب و حظ : كشت ، ط :
 باز كشت ، قا : فرستندگان بادكشت ، مب :
 زفكر و زانديشه آزادكشت ؛
- ۸۹۸: (دوم) ك وقب و حظ : سخن گفت هر ،
 ط : سخن گفت هر كونه بر ، قا و مب : سخن رفت
 بسیار از ؛ قا عنوان را چنین دارد : نامه
 سیاوش بکیکائوس و رفتن رستم از بلخ بامی
 ط : نامه سیاوش بکائوس شاه و باز نمودن
 از کار افراسیاب ، ك : رفتن رستم برسولی
 بتزدیک کائوس شاه ، قب : نامه سیاوش
 بتزدکائوس و رفتن رستم برسولی ، حظ عنوان
 را ذیل بیت ۸۹۳ آورده بود . مب چنین
 دارد : نامه فرستادن سیاوش نزد کائوس بر
 دست رستم
- ۸۹۹: مب : نزدش دبیر ؛
 (دوم) : قب : نیشن ، حظ : نیشنش ، ط :
 نوشتش یکی ، قا و مب : برانديشه [مب :
 بانديشه] بامی برآمیخت [مب : بیامیخت]
 شیر ؛ قایقی افزوده :
 نخست آفرین کرد بر کردگار
 سر نامه بنوشت بر شهریار
- ۹۰۰: (دوم) قا : دید بیروز روز هنر ؛ ط و ك
- وقب و حظ و مب بیتی افزوده اند:
 خداوند رای و خداوند داد
 زدانش [مب : دادش] خردمند
 [ك : و] بیروز و شاد
- ب ۹۰۱ : قا و ك و ط و قب و حظ : زمان و توان ،
 مب : و توان و زمان ؛
- ب ۹۰۲ : (دوم) مب : کر بکرده ، قا : کسی
 بر نکرده ؛
- ب ۹۰۳ : ط و ك وقب و حظ : جز از کاستی ،
 مب : بکیتی بچو تو بجز راستی ؛
 (دوم) : ط و ك وقب : بدو شاد افزونی ،
 مب : کزو . . . کاستی ، حظ : بدو شاد
 ارزانی ؛ قاییت را ندارد . تمام نسخ
 بیتی افزوده اند:
- همان [قا و مب : همو] آفریننده هور و
 ماه / فزاینده بخت [قا و مب : ناج] و
 تخت و کلاه
- ب ۹۰۵ : ط و مب : رای تو ؛
 (دوم) : مب : بالای تو ، ك وقب و حظ :
 خرد باد بالا ، ط : باد بالای تو ؛
- ب ۹۰۶ : بم : بیلخ و بخورم ، مب : بیلخ جو خورم ،
 قا : بیلخ آن جو خرم ؛

کز... نیزخاک؛
 (دوم): ط و لك: از جنك وز كينه باك،
 قب: از جنك و از كفت باك؛
 ب ۹۱۴: ط و لك و قب و حظ و مب: رواست؛
 (دوم): مب: جهره او كواست؛
 ب ۹۱۵: نسخه‌ها بیت را ندارند و در عوض
 افزوده‌اند:
 تهمتن بیامد بنزدیک [مب: بدین کار شد
 نزد] شاه/جنان چون سرد بادرفش و سیاه
 [قب: درفش سیاه]
 مب بیقی دیگر نیز افزوده:
 ابا او سرافراز طوس دلیر
 یکی کی نژاد و کو شیر کبر
 ب ۹۱۶: قا: وزان سوی، مب: کرسیوز نامدار،
 ط و لك و قب و حظ: کرسیوز اندر
 شتاب؛
 (دوم): ط و قب و حظ: رسیدش [حظ:
 رسیده] بنزدیک افراسیاب، ك: رسیدند
 نزدیک افراسیاب، مب: بشد نزد
 افراسیاب از کلداز؛
 ب ۹۱۷: مب: سیاوش گفت، ط و لك و قب: همه
 رازهای سیاوش؛

(دوم): حظ: همی شاد، مب: شادی
 آورده‌مان روز کار؛
 ب ۹۰۷: ط و لك و قب و حظ: خبر شد بافراسیاب؛
 (دوم): ط: اندرش روشن آب، ك و قب و
 حظ: بجام اندرش روشن آب؛ قب بیقی
 افزوده:
 بدانست کان کاری سود کشت
 جهان تیره شد کاری دود کشت
 ب ۹۰۸: مب: دشخوار، ط و لك و حظ: کان کار،
 قب: همان نیز آن کار؛
 (دوم): قا: بخت بی کار، مب: همان...
 بختش و خوار؛
 ب ۹۰۹: (دوم): مب: سخن را بدین گونه آراسته؛
 مب بیقی افزوده:
 یکی نامه با لابه و دل پسند
 نبشته بنزدیک شاه بلند
 ب ۹۱۰: مب بیت را ندارد.
 ب ۹۱۱: (دوم): قا: همان بایه و ارز، ط: همه مایه و
 ارز، ك و قب و حظ: همه بایه و ارز؛ مب
 بیت را پس از ب ۹۱۲ چنین آورده:
 بدانست هم پایه و ارز خویش
 سپارد بما نیز از مرز خویش
 ب ۹۱۲: قب: اگر بسپرد، حظ: بسترد، مب:

- ب ۹۱۸: قا و ط و لك و قب و حظ : زجوبی و، م: ب ۹۲۷: قا : زفرزند و ز، م: ب : زكردارو، ط: زخوبی زكفتار و دیدار اوی ؛
- (دوم): ك: رفتار او، ط: زهوس دل و شرم
كفتار، م: ز هوش و ز شرم و زكردار
اوی ؛
- ب ۹۱۹: ط: كوی كرد؛
- (دوم): قا: تو كفتی، ط و لك و حظ: داردش
در، ق: تو كفتی خرد داردش در ؛
- ب ۹۲۰: قا بخندید با ؛ ط بیت را ندارد .
- ب ۹۲۱: قا و لك و قب و حظ و م: دلم كشت ازان
خواب بد برتهیب ؛ ط بیت را ندارد .
- ب ۹۲۲: (دوم) م: نشیب و فراز، م: به بیم نشیبی
فراز، ك و قب: تا نماند تن اندر كداز، حظ :
تا نماندش اندر فراز ؛ ط بیت را ندارد .
- ب ۹۲۳: (دوم) قا: بدانسان؛
- ب ۹۲۴: ك و م: ب : وزین، ط: روی كرسیوزشر
[گرسیوز را خط زده و بالای آن علامتی
گذاشته اما در حاشیه چیزی نیست]
- (دوم): ق: بباید بر، حظ: برآمد بر؛
- ب ۹۲۵: (دوم) ق: بجای، م: شهنشه ز، ط :
سامد . . . بجای؛
- ب ۹۲۶: ق: سپهد كرفتش سراندر ؛
- (دوم): قا: پیوسیدش از ؛
- ب ۹۲۷: قا : زفرزند و ز، م: ب : زكردارو، ط:
ورزم و زكار، ك: زكردارو ز رزم و ز
كارزار؛
- (دوم): ك: زكار، م: چرا كشت باز
او ز شاه؛ م: افزوده :
- تهمتن بیوسید روی زمین
بكاوس برخواند چند آفرین
ب ۹۲۹: م: ب: فروخواند؛
- (دوم) : ط و لك و قب و حظ: رخ شاه
كاوس شده مجو؛ م: عنوان دارد: باسخ
نامه سیاوش از سن شاه كاوس
- ب ۹۳۰: (دوم) قا و قب و حظ : رسیده بدو؛
- ب ۹۳۱: (دوم) ط و لك: مردان هنر؛
- ب ۹۳۲: قا: بدیدی، ط و لك و قب و حظ: ندیدی
تو بدهای ؛
- (دوم): حظ: خور و آرام؛
- ب ۹۳۳: ك و قب و حظ: بایست و، قا : بایست با
وی بچنك ؛
- (دوم) : ق: سری تیرچنك ؛
- ب ۹۳۴: حظ: برقم،
- (دوم): حظ: بسیجد، قا: سپهدار نو؛
- ب ۹۳۶: قا: بدان برده و خواسته، حظ: مردزی ؛
- (دوم): قا: برین كونه، حظ: بر آن، ط

مب: از دانش و کارزار؛	وك و قب و مب : برین [قب : بران، مب :
مب بیتی افزوده :	بدین] کونه بردل شد؛
سیاوش بچنگك رد افراسیاب	ب ۹۳۷: قا و مب: کی او بستند، ط و ك و قب و حظ :
جرا هم بدین سان نشد برشتاب	بمالی کی وی [قب: او] بستند از بی ؛
ب ۹۴۱ : (دوم) ط و قب و مب : دانش بر، قا و ك	(دوم) : مب: بدین سان به ، قا و قب و حظ :
و حظ: با دانش بر؛	ازین [قب: برین، حظ؛ بدین] سان به بیجید
ب ۹۴۲: حظ: بفرمایش، قب : کاشتی؛	[حظ: نیبجید] سرتان ز راه ، ك: بدین سان
ب ۹۴۳: مب: با تاش نه آن خواسته،	سبجد سرتان ز راه ، ط : بران کونه بیجد
(دوم) : بم: تا نیاری؛	سران تان ز راه ؛
ب ۹۴۴: حظ: را سوی ما فرست؛	ب ۹۳۸: قا و ط و قب و حظ و مب : بیجاره* بد؛
(دوم) : حظ : نخواهم ز، مب: همه سر. . .	(دوم) : بم و ط و حظ و قب: نندارید یاد؛ مب
زتها؛ ك و ط و قب بیت را ندارند .	بیتی افزوده :
ب ۹۴۵: مب: خویش شو بچنگك؛	بدادید سرها بکفتار اوی
ب ۹۴۶: قا : بکشا و با، ك: دشت: مب: درکینه	شد از یادتان جمله کردار اوی
بکشای خون بکسره؛	ب ۹۳۹: ط و ك و قب و حظ: همان از، مب: حه
(دوم) : ك و حظ: آیند پیش، ط: آرند	اندیشد؛
پیش، قا: ایدر اید بترد بره ، مب: آید	(دوم) : ط و ك و قب : همان آب جوی ،
میان بره ، قب بیت را ندارد .	حظ و مب: همان آب روی، قا: چشمش نبند
ب ۹۴۷: قا : کبری براویختن ، مب: گیری بخون	اب رو؛
ریختن؛	ب ۹۴۰: بم : بسبجید کار، مب : را ببستید کار،
(دوم) : مب: غارت آمیختن؛ قب بیت	حظ: شمارا کر، قا: خردتان نبندید کار؛
را ندارد .	(دوم) : ط: از بخشش کارزار، ك: از سحش
ب ۹۴۸: حظ: بیامد، مب: درآید،	کارزار، قب و حظ : از بخشش روز کار،

دیدنی نوشته بعدخط زده [بجنک، قا :

بیروز کشتی برزم ؛

(دوم) : لك : برسم (روی کلمه نوشته :

بسان) ، ط و حظ : نهنك ، مب : بسان

دلاور برقی نهنك ، قا : ندیدی ازین

بیشتر روز بزم ؛ قب بیت را ندارد .

ب ۹۵۷ : قا : نیینی جز ، ط و لك و قب و حظ : جه

جویی جز ؛

ب ۹۵۸ : (دوم) ط و قب : روشنت آب [قب

ناخواناست ، ش : از اب] تیره بجوی ، لك :

رفته بجوی (کلمه رفته را خط زده

نوشته : تیره) حظ و مب : دلت روشنت

آب تیره بجوی ؛

ب ۹۵۹ : ط و لك : ار افراسیاب ، مب : وز

افراسیاب ؛

(دوم) : حظ : نحوام ، مب : شکستن

نخواهد ؛

ب ۹۶۰ : حظ : بکشتیم ؛

(دوم) : لك : بجایست جنکال و کوبال ،

قب : بجنکال کرکست بازوی شیر ؛

ب ۹۶۱ : (دوم) : ط و لك و قب : دروغ ایچ کم

درخورد ، حظ : - وانج کم درخورد ،

قا : مکو انجه اندر خورد باکناه ؛ مب :

دروغ ایچ درخورد ناید ز شاه ؛

(دوم) : مب : بدو ، قا : جو آگاه کردد زارام

و ؛ قب بیت را ندارد .

ب ۹۴۹ : قا : گفت ای ؛

(دوم) : قا : دلش را ؛ قب بیت را ندارد .

ب ۹۵۰ : مب : من کشاده نخت ، قا : بشنوی شه

توازم نخت ؛

(دوم) : ط و لك و حظ و مب : ازان [مب :

وزان] بس جهان ؛ قب بیت را ندارد .

ب ۹۵۱ : مب : که در ؛

(دوم) : ط : بران تیز ، مب : بدان ، حظ :

سوی آب ، قا : بدان سوی آب ؛ قب بیت را

ندارد .

ب ۹۵۲ : مب : درآید ؛ قا و قب بیت را ندارند .

ب ۹۵۳ : قا : از جنک ، ط و قب و حظ و مب :

بودیم [مب : بیودند] تا جنک جوید

نخت [قب : نخت ، حظ و مب : نخت]

(دوم) : قب : کشاید نخت ، مب : بما آشتی

کرد و جنک او نخت ؛ لك بیت را ندارد .

ب ۹۵۴ : حظ : و ساز بزم ؛ لك بیت را ندارد .

ب ۹۵۵ : قا و قب و مب : شکن بیشگاه ، حظ :

شکن بیشه گاه ؛

(دوم) : حظ : بسندیده و ؛ لك بیت را ندارد .

ب ۹۵۶ : حظ : بیروز دیدی ، لك : کشتی [ابتدا

حظ: نه بندد درین؟

ب ۹۶۹: مب: هم اکنون؛ قا بیت را ندارد و
ك و قب و حظ و مب آترا پس از بیت
۹۷۶ آورده اند.

ب ۹۷۰: مب: کمر سر ز فرمان،

ب ۹۷۱: (دوم) ك و حظ: خود و بژگان... ز راه،
مب: وز انجا سبک باز، قا: خود و ترك
صد باز گردد ز راه؛ قب بیت را ندارد.

ب ۹۷۲: ط: بیابد ز، حظ: بیابد ز، قا و مب: من
انجه، ك: بیابد... انجه او در (روی
آنجه نوشته هر چه) قب: نیابد زمن انج
او در خورست؛

(دوم): حظ: کی او، مب: که او...
بر سر؛ قا و مب: بیانی افزوده اند:
نخواهم ترا زین سپس (مب: نخواهم

ازین پس ترا) نیز یار

نخواهم کی ما را کنی کارزار

ب ۹۷۴: ط: ترا رستم، ك: طوس نوذر ترا
رستمست؛

(دوم): ط و ك و قب: بکیتی؛ مب بیت
را ندارد.

ب ۹۷۵: (دوم) ط و ك و قب: حشم چشم و بر،
قا: حشم جان و برازرنك، حظ و مب:

ب ۹۶۲: (دوم) بم: به بیان؛ قا بیت را ندارد.
مب پس از ۹۶۲ افزوده:
تو یافه چرا کوئی ای شهریار
همی با دل تو خرد نیست یار

ب ۹۶۳: مب: ازین، قب: درین کار اندیشه؛
(دوم): حظ: آن نامور، مب: بارگاه؛ قا
بیت را ندارد. مب افزوده:
مکن بخت فرزند خود را دژم

نه بینی دل خویش زین پس خورم
ب ۹۶۴: قا: جو بشنید کاوس، ط و قب و حظ:
بشنید سر بر؛

(دوم): مب: ازان کارو بر کرد چشم؛
ب ۹۶۵: (دوم) حظ: نماند هم اندر، ك: کی
ایدون نماند سخن همی، قا: نماید بمادر، مب:
نماید همی در؛

ب ۹۶۶: مب: بر سر؛
ب ۹۶۷: قا: ازین، ط و قب و مب: درین، حظ:
جویش... درین؛ ك: بیت را در حاشیه
آورده و قا بیانی افزوده:

در بی نیازی بشمشیر جوی
بکشور بود شاه را آب روی
[ر.ك به ب ۹۹۵].

ب ۹۶۸: (دوم) مب: بدین، قا: بدین کینه بر،

- ب ۹۷۹: لک: فرستاد کاوس؛
 خشم چشم و بر از رنگ و بوی؛ مب
 افزوده:
 سوی سیستان راه بنمود و تفت
 ابالشکر خویش بر کشت و رفت
 بر آشفتن کاوس بر رستم و طوس را فرستاد
 عنک
 هم اندر زمان طوس یل را بخواند
 شهنشاه با وی سخنها براند
 ب ۹۷۶: مب: جودریش خود طوس؛ ط و لک و
 قب و حظ و مب بیٹی [مب دویت] افزوده اند
 و سپس بیت ۹۶۹ را آورده اند:
 بدو گفت کای [حظ: ای] سرفراز دلبر
 برون رو از ایدر بگردار شیر
 بیت دوم مب:
 برو جنک را ساز کن با سپاه
 بتندی بیر لشکر و رزم خواه
 لک بیت ۹۷۶ را نیز چنین تکرار کرده:
 جو بیرون شد از بیش کاوس شاه
 بفرمود لشکر کشیدن براه
 ب ۹۷۸: (دوم) ط و لک و حظ: وز آرام که رای
 [حظ: روی] کوتاه، قب: وز آرام که دست
 کوتاه، مب: دل و رای و آرام کوتاه، قا: دل
 از خانه آزاده کوتاه؛
- ب ۹۸۰: مب: را شاه خواند؛
 (دوم): تمام نسخ: بر تخت خویشش [ط
 و لک و قب: بییش] بکرسی [قا: بتندی]
 نشاند
 ب ۹۸۱: قا: رخسار جون، مب: روان نیره و روی
 جون؛
 ب ۹۸۳: نسخه لن از بیت ۷۳۳ تا این بیت
 افتادگی دارد که ذیل بیت ۷۳۳ نیز
 یاد شد.

ضبط نشده، ولی اختلافات آن درجای

خود یاد خواهد شد.

ب ۹۹۳: (دوم) بم: سیراز، لن: بخواد؛

ب ۹۹۴: ط و ك و قب و لن و حظ: وزان، قا: بدان

مردری تخت، م: وزان مردری شاه

شاهنشهی.

ب ۹۹۵: لن: زشمشیر؛

ب ۹۹۶: (دوم) حظ: یابد؛

ب ۹۹۷: ط و ك و قب و لن و حظ و م: جای

مصراعها را عوض کرده‌اند. تمام نسخ

دوبیت افزوده‌اند: ازین [م: کزین]

آشتی [لن: آشتی] رای [قا و م: راز]

جرخ بلند / جنانست کابند مجانت کردند.

بایران رسد زین [قا: زان] بدی اکهی

بر آشوبد این روز کار بهی [قا: مهی]

(ر.ك به ب ۲۴۰۰)

ب ۹۹۸: هیچیک از نسخه‌ها بیت را ندارند.

ب ۹۹۹: قا: کینه و تاختن را، م: تور و کینه و

تاختن را، حظ: کین کش آویختن را؛

(دوم): قب و م: وزین؛

ب ۱۰۰۰: قب و م: سازو، قا و ط و ك و حظ:

جنک و

(دوم): ك: رود هامون؛

ب ۱۰۰۱: قب: سبید نهاده سراندر بخواب؛

ب ۹۸۴: م: اوکشت؛

(دوم): قا: ازو باد، ط و ك و قب و لن: وزو،

م: وز باز کستردهر؛

ب ۹۸۶: (دوم) قب: خواب و؛

ب ۹۸۷: قا: شنیدی کی رستم؛

ب ۹۸۸: قب: از رزم؛

(دوم): قا و م: بدین، قب: بدان، ط:

رزمکه بر مبرتاب؛

ب ۹۸۹: قا: منه در، قب: اندر نهیب، لن: اندر

نشیب؛

(دوم): قب: نخواهی نشیب، م: که

از... نشیب، لن: که از... کردون، ط:

کی از... بیای سب، قا: کی اید ازان برنت

بر نهیب؛ تمام نسخ پس از این بیت افزوده‌اند:

کروکان کی داری بدر که [قا: برمن] فرست/

ندیدست کس جفت با بای دست [لن:

بست، حظ: مست، م: که سرشان بخوام

من ازین کسست]؛ ترتیب ابیات قا و ط و ك

و قب و لن و حظ: ۹۹۱، ۹۹۰، ۱۰۰۴،

۹۹۳ و هیچیک بیت ۹۹۲ را ندارند.

ترتیب ابیات م: ۹۹۱، ۹۹۰، ۹۹۲،

۱۰۰۴، ۹۹۳ و...

صنماً بیت ۱۰۰۴ که گاه به اختلاف در اینجا

آمده، در جای خود، در هیچیک از نسخه‌ها

ب۱۰۰۲: ط وک و قب و حظ : اکر ، مب : بدان ،
 قا : ان انجمن ، لن : اکر ... ان انجمن ؛
 (دوم) : لن : خواند بہان ، مب : خوانندت ،
 حظ : بخوای کی خاندت ؛
 ب۱۰۰۳: قا : طوس را وادہ و ، ط وک و قب و لن
 و حظ : طوس را دہ تو خود باز ، مب : سپہ دہ
 بطوس و تو خود باز ؛
 (دوم) : قا وک و حظ : برخاش و ننک و
 نبرد ، ط و قب و لن : برخاش و جنک و
 نبرد ، مب : برخاش و دشت نبرد ؛
 ب۱۰۰۴: ط وک : یا ماہ ، قب و لن : یا ماہ رویان
 پیامیختی ، حظ : نیامیختی ؛
 (دوم) : ط وک و قب و لن و حظ و مب :
 بیازی و از جنک ، قا : ز فرمان من روی
 بر تاختی ؛ این بیت را تمام نسخہ ہا پس از
 بیت ۹۹۰ آورده اند ، بنداری ہم مضمون
 آن را در همان جای سابق دارد .
 ب۱۰۰۵: (دوم) قا و قب : ہیونی بر آورد ، مب :
 ہیونی بیاورد ؛ ط وک و لن و حظ بیت را اندارند .
 مب عنوان دارد : رسیدن نامہ شاہ بش
 سیاوش و رقتن بچشم
 ب۱۰۰۶: (دوم) قب : برین ، حظ : ناخوب گفتار ،
 لن : بدان ... ناخوش بدید ، قا و مب : بدان ؛
 کونہ ناخوب گفتار ؛
 ب۱۰۰۷: قا : خواند برسد ، ط وک و قب : برسد
 وجست ، مب : برسد و گفت ؛
 (دوم) : قب : وزو ، مب : سخن زو نکرد
 ایچ کونہ نہفت ؛
 ب۱۰۰۸: قا : انجہ با ، ط وک و قب و لن و حظ
 و مب : انجہ با ... گفته بود ؛
 (دوم) : قا : آشفته ، ک : ز کاوس وز
 طوس ، مب : کاوس یشفته [روی کاوس
 آگذاشته] ، ط و قب : ز کاوس و با
 [قب : و از] طوس آشفته ؛ مب بیقی
 افزودہ :
 زکار تہمتن کہ با خشم رفت
 سوی زابلستان خرامید و تفت
 ب۱۰۰۹: (دوم) قا : کشت و زرد کرد رو ، ط و
 ک و قب و لن و حظ و مب : واز [ط وک
 و مب : وز] کاراوی ؛
 ب۱۰۱۱: قا و ط و قب و حظ : کرد و سوار ، ک
 و مب : کرد سوار ، لن : صد کرد مرد
 سوار ؛
 (دوم) : قا و مب : جنان ؛
 ب۱۰۱۳: قا و ط وک و حظ و مب : نترسد ،
 قب : نترسد نہ اندیشد کارشان ؛

ب۱۰۰۲: ط وک و قب و حظ : اکر ، مب : بدان ،
 قا : ان انجمن ، لن : اکر ... ان انجمن ؛
 (دوم) : لن : خواند بہان ، مب : خوانندت ،
 حظ : بخوای کی خاندت ؛
 ب۱۰۰۳: قا : طوس را وادہ و ، ط وک و قب و لن
 و حظ : طوس را دہ تو خود باز ، مب : سپہ دہ
 بطوس و تو خود باز ؛
 (دوم) : قا وک و حظ : برخاش و ننک و
 نبرد ، ط و قب و لن : برخاش و جنک و
 نبرد ، مب : برخاش و دشت نبرد ؛
 ب۱۰۰۴: ط وک : یا ماہ ، قب و لن : یا ماہ رویان
 پیامیختی ، حظ : نیامیختی ؛
 (دوم) : ط وک و قب و لن و حظ و مب :
 بیازی و از جنک ، قا : ز فرمان من روی
 بر تاختی ؛ این بیت را تمام نسخہ ہا پس از
 بیت ۹۹۰ آورده اند ، بنداری ہم مضمون
 آن را در همان جای سابق دارد .
 ب۱۰۰۵: (دوم) قا و قب : ہیونی بر آورد ، مب :
 ہیونی بیاورد ؛ ط وک و لن و حظ بیت را اندارند .
 مب عنوان دارد : رسیدن نامہ شاہ بش
 سیاوش و رقتن بچشم
 ب۱۰۰۶: (دوم) قب : برین ، حظ : ناخوب گفتار ،
 لن : بدان ... ناخوش بدید ، قا و مب : بدان ؛

- ترتیب قب : ۱۰۱۴ ، ۱۰۱۳ ، مب بیقی
افزوده :
- ب پذیرقم از پاك يزدان كه من
نكوشم بخون و بجان و بتن
ب ۱۰۱۴ : ك : بوزش كنم ؛
- (دوم) : قا : بدآيدز ، ط وك وقب ولن و
حظ ومب : كار بدر بر ؛
- ب ۱۰۱۵ : (دوم) ط وك وقب ولن وحظ ومب :
جنين ، قا : ابرخيره بر شاه ؛
- ب ۱۰۱۶ : (دوم) مب : برید ؛
- ب ۱۰۱۷ : قا وط وك وقب ولن ومب : بدر كاه
شاه ؛ حظ بيت را ندارد .
- ب ۱۰۱۸ : ك وقب ولن : بر سرم بد ، ط : از او نیز
هم بر سرم ، مب : همان از پدر بر ؛
- (دوم) : مب : بينم بيش ؛ حظ بيت را ندارد .
- ب ۱۰۱۹ : ط وك وقب ومب : هم جز ، لن : سوداوه
جز هم بدی ؛
- (دوم) : قا ومب : خواهد بدن ؛ حظ بيت را
ندارد . ط وقب اين عنوان را دارند : رای
ز دن سیاوش با بهرام و زنكه [قب : زنكه
شاوران] . عنوان مب : اندیشه کردن سیاوش
از بهر حال خود
- ب ۱۰۲۰ : (دوم) قا : بهرام جون ؛ حظ بيت را
- ندارد .
- ب ۱۰۲۱ : قا وقب ومب : بدان ، ط وك ولن :
بدین ؛
- (دوم) : قا ومب : بيرداخت ؛ حظ بيت
را ندارد .
- ب ۱۰۲۲ : ط وك : جوراز ، لن : جه راز ؛
- (دوم) : ط وك وقب ولن : بشلز انجمن ؛
حظ بيت را ندارد .
- ب ۱۰۲۳ : حظ : پایشان ... کی از ؛
- (دوم) : قب ولن : بر سرم ؛
- ب ۱۰۲۴ : قب : جنان مهربانی ؛
- (دوم) : تمام نسخ : از بر ك و ؛
- ب ۱۰۲۵ : (دوم) ط وك ولن وحظ ومب : تو
كوبی ؛
- ب ۱۰۲۶ : (دوم) ط وك وقب ولن وحظ : نعی
كشت ازو بخت [ك : از] ؛
- ب ۱۰۲۷ : (دوم) قا : کی دراب و آتش نیارود بار ،
حظ : مهر و آتش بر آورد یار ؛
- ب ۱۰۲۸ : ط ولن وحظ : بدان [ط : ران] سور
بی [لن : سودی ، حظ : سوزی] آب
چنك ، قب : ان سوی رقتن چنك ؛
مب : بدان روز از شاه چنك ؛
- (دوم) : قب : كه ناورد مانم ؛ قا وك

بجنگک؟

ب ۱۰۳۸ : ك : ناید، مب : جاید، حظ : همه ...

نباید؟

(دوم) : حظ : فراوان نکوهش — ، قا :

باید کشید، مب : جاید کشید؛

ب ۱۰۳۹ : پس از این بیت ، همه نسخه ها بیت

۱۰۷۲ را آورده اند که اختلافاتش در

جای خود یاد می شود ؛ فقط مب پیش

از آوردن آن، بینی دیگر افزوده است :

دل شاه آکه ز آزم نیست

برو و زبانش درون شرم نیست

ب ۱۰۴۰ : (دوم) : قب : نکشتی سپهر بلند از سرم ؛

ب ۱۰۴۱ : (دوم) : قا و ط و قب و لن و حظ و مب :

همه زهر ؛ ط و ك و قب و لن و حظ و مب

بیبی افزوده اند :

درختیست این برکشیده بلند

که بارش همه زهر و برکش کردند

ب ۱۰۴۲ : ط و ك و قب : وزان کونه ، لن : وزین ،

حظ : بران، مب : بدان؛

ب ۱۰۴۳ : ط و ك و قب : که کر سر ؛

ب ۱۰۴۴ : ط و ك و قب و لن : براکنده کردد

بدهراین؛

(دوم) : قا و ط و ك و لن و حظ و مب :

بیت را ندارند و قایم جای آن بیت زیر آورده :

رمیلم ازان سور و جستم رزم

همی دور ماندم ز شادی و بزم

ب ۱۰۲۹ : مب : جندان سوار؛

(دوم) : مب : کرسوز ناملدار؛

ب ۱۰۳۰ : ك : بیلیخ اندرون؛

(دوم) : مب : کینه و تیغ؛

ب ۱۰۳۱ : (دوم) : ط و ك و قب و لن : برجنگک ،

مب : نجسم برجنگک؛

ب ۱۰۳۲ : (دوم) : قب : کروکان و هدیه بسی

ساختند؛

ب ۱۰۳۳ : مب : این نمودند، حظ : آن کزیدند، ط

و ك و قب و لن : موبدان بر کزیدند [ك

بر کزیدند را خط زده بخطی دیگر روی آن

نوشته : آن نمودند] ترتیب ابیات در تمام

نسخه ها چنین است : ۱۰۳۳ ، ۱۰۳۶ ،

۱۰۳۷ ، ۱۰۵۰ ، ۱۰۵۱ ، ۱۰۳۴ ، ۱۰۳۵ ،

۱۰۳۸ ...

ب ۱۰۳۴ : قا و ط و حظ و مب : نباید، ك : نباشد

همان کار؛

ب ۱۰۳۶ : ط و ك و لن و حظ : کراورا زهر ، قب :

که اورا ز ، مب : و گرمان رهبر ؛

(دوم) : مب : جو جنگک آوری کشور اید

بیت ۱۰۵۱ در همه نسخه‌ها پس از ب
۱۰۳۷ آمده است .

ب ۱۰۵۱: (دوم) ط : وزین نیز، لن : وزان بس
همه رفته ؛

ب ۱۰۵۲: (دوم) ك و ط ولن : دل را، قب : سالی تو
دلرا، مب : برارای دل را برنج، حظ :
بیاری - کران

ب ۱۰۵۳: ط و ك و قب ولن جای مصراعها را
عوض کرده‌اند.

ب ۱۰۵۴: ط : و آن ؛

(دوم): ط و ك و قب ولن : تخت نشست،

حظ : تخت و تاج نشست، مب : تخت و
تاج و نشست، قا : وز تخت و جای نشست ؛

ب ۱۰۵۵: قا و ك و قب و حظ و مب : چنین هم همه
باز بریش، لن : یکانک همه باز برش،
ط : چنین هم همه باز بیس ؛

ب ۱۰۵۷: ط و ك و قب ولن و مب : ترا برده [لن :

بدره، مب : پرده] و بیل و کوس، قا : ترا
جله با بوق و کوس ، حظ : سبدم
سر برده و بیل و کوس ؛

(دوم) : قب : جو آید بایدر سپدار ؛
مب بیتی افزوده ؛

شاه توران ، قب : شاه ایران ؛ ترتیب قا :
۱۰۴۴، ۱۰۴۵ مب افزوده :

جو بینند از من ره کاستی

بجا پای دارد ره راستی

ب ۱۰۴۵: ط و ك و قب ولن و حظ : برمن بید؛

(دوم): مب : زهر، ط و ك و قب ولن و
حظ : جایگاهی جنان ؛

ب ۱۰۴۶: (دوم) قب و لن و حظ و مب : آسمان
برزمین ؛

ب ۱۰۴۷: قا و ك : زما ؛

(دوم): قا : بر دهد

ب ۱۰۴۸: (دوم) قا و ط و قب و لن و حظ و مب :
کرد نهان ؛ در ك بیت عو شده است .

ب ۱۰۴۹: بم : کی روشن، ك : کی روشن (لفظ

کی را خط زده) حظ : روش زمانه بدان،

ط : و روشن ، قب : جو روشن ، مب : نه

بآسان ، لن : زروشن . . . بدان ؛

(دوم) : ك و مب : دارای، قا : فرمان و رای

جهانبان ؛

ب ۱۰۵۰: مب : سرش کش ؛

(دوم): قا و ط و ك و قب : هم از، حظ : هم از

بدرتری، مب : هم از ... دارد بهی ؛ چنانکه

بیشتر یاد شد (ر. ك به ۱۰۳۳) این بیت، با

ب ۱۰۶۳ : تمام نسخ : بدو کفت بهرام کین ؛

ب ۱۰۶۴ : حظ : بنویش ؛

(دوم) : حظ : دکربار زو، مب : بارازو،

ط و ك و قب و لن : دکر [لن : کو]

یلتنرا ازو بارخواه ؛ قب عنوان دارد :

باسخ دادن بهرام و زنکه شاوران

سیاوش را

ب ۱۰۶۵ : (دوم) قاومب : سخن کوتاهست ارنگیری

دراز ؛ ط و ك و قب و لن : سخن کوتاهست

ارنگردد [ك : نکرده را خط زده به

خطی دیگر در حاشیه نوشته : نگیری]

دراز ؛ حظ : سخن کوتاهست ارنگردد

دراز ؛ همه نسخه ها پس ازین بیت ،

ایاتی افزوده اند (ك ایات دوم و سوم

و چهارم را ندارد) :

کر آرام گیری سخن تنک نیست / ترا

پوزش اندر بدرنگک نیست [قب : ترا

با بدرآشتی جنکک نیست] .

نوا [قاومب : مرا] کرفرستی بنزدیک

او / قاومب : برافروزم [مب : بیفروزم]

ان جان تاریک او، ط و قب و لن و حظ :

نخندد [قب : بنخندند] دل و جان [حظ :

ورای] تاریک او .

چنین چون سپردمت او را سپار

یکایک همه پیش او برشمار

ب ۱۰۵۸ : (دوم) قا : همین کار ، مب : همه چیزها ،

ط و ك و قب و لن و حظ : همه سر بسر کار

آراسته ؛

ب ۱۰۵۹ : حظ و مب : بدوبر ، ك : یکایک همه بر ؛

(دوم) : قا و ط و ك و قب و حظ : تحت

نشست ؛ مب افزوده :

که با من مکر بخت وارونه کشت

ز فرمان یزدان نشاید کدشت

ندام که فرجام این کار چیست

برین زندگانی بیاید کریست

مب عنوان دارد : رای زدن سیاوش با ایرانیان

از بهر لشکر

ب ۱۰۶۰ : قا و ط و ك و قب و حظ و مب : ز تیار ،

لن : ز کردار اوی ؛ ط این عنوان را دارد :

باسخ دادن بهرام و زنکه شاوران سیاوش را

ب ۱۰۶۱ : مب پس ازین بیت افزوده :

که سوداوه از تخم آن مرزوست

که جز اندهان سیاوش نجست

ب ۱۰۶۲ : قب : بران غم ، قا : هر سه ؛

(دوم) : مب : شروشنده زان کار و کشته

دوم ؛

دلت کرجین رنجه [قب: رنج] کشت از نو
 [قا: کر برنج آمد از بس نوا] / رهاکن
 نوا ورها [لن: بها] کن کوا [قا ومب: کن
 کسی نیست بر تو کوا] ، حظ مصراع دوم
 را ندارد .

بنامه جزاز جنک فرمانش [لن: جزاز جنک
 از شاه فرمانش] نیست / نرقست [قا
 ومب: نکفست] کاری که در مانش نیست .
 بفرمان کاوس جنک آورم / جهان بر
 بداندیش تنک [ط ولن: تنک] آورم .
 مکن خیره اندیشه بر [لن : در] دل دراز
 [قا : مکن خیره آتش بدل در دراز] / سر
 او بچربی بدام از باز

ب۱۰۶۶: (دوم) ط و قب ولن: برآمد؛ پس از این
 بیت نیز نسخه‌ها ابیاتی افزوده‌اند (حظ بیت
 اول و چهارم را ندارد) :

برازخون مکن دیده [قب ومب: و] تاج
 و تخت / خروشان دل [لن : محوشان تن ،
 مب: مجوشان دل] خسروانی درخت .
 نه نیکو [قا : جگونه] بود بی تو تخت و
 کلاه / سپاه و در [ط ومب: دز] و برده
 [حظ : و سر برده] و بارگاه [لن و ندارد].
 سر و مغز کاوس آتش کده‌ست [قا و قب :

کدست، مب : کلشت] / همه نامه و
 [مب و ندارد] جنک او بپنده‌ست
 [قا و قب و حظ : بپدهست]
 و کر [لن: اکر] آسمانی جز اینست [قب:
 جنین است] راز / چه باید کشیدن مهنها
 [قا: سخن را] دراز
 ب۱۰۶۷: ك: بذیرفت ازان ؛
 (دوم): قا: بدرای، ط و لك و قب ولن و
 حظ ومب: دکر بود راز سپهر بلند ؛
 ب۱۰۶۹: تمام نسخه‌ها : بیمان یزدان ؛
 (دوم): مب: ز رویاه با ببر و شیر، قا:
 نباشد که و مه نه بیل و نه شیر ؛
 ب۱۰۷۰: ك: ز فرمان اوسر، حظ: فرمان سرش
 را بتافت ؛
 (دوم) : مب : شد راه یزدان بیافت ؛
 ب۱۰۷۱: ط و حظ : همه ؛
 (دوم): قا : کشور شدن، ك: بخون دو،
 مب : بخون دو کشور شدن ؛
 ب۱۰۷۲: مب: ازان، قا: روز کار، این بیت را تمام
 نسخه‌ها پس از بیت ۱۰۳۹ آورده‌اند .
 ب۱۰۷۳: لن : نوا کر، قب : نیازارد ؛
 (دوم): قا: مهنها دیرینه باز، حظ: مهنها
 کم، ك: کم بوده، مب: کم بود یاد آرد؛

کسی کو نہ بیند ز من کنج من
چرا بر کارد ز من رنج من
ب ۱۰۷۷: تمام نسخه ها : داد باز
(دوم): لن : سؤمرد بر جادو ، مب : به
سجید جان ؛
ب ۱۰۷۹: ط و لك و قب و لن : چشم بد روز کار ؛
(دوم): ط : اندر جهان ، قا و مب : کی راز
جهان چیست ؛ قب پس از این بیت ،
بیت ۱۰۸۲ را آورده ؛
ب ۱۰۸۰: لن : نیز گفتار ، مب : بدن دید دیدار ؛
(دوم): لن : خشم ، مب : خشم کربان از
[کلمه شدرا روی مصراع به خطی دیگر
نوشته] ؛
ب ۱۰۸۱: (دوم): قا : بفرمان و رایت مرافکنده ایم ؛
لن عنوان دارد : بیغام سیاوش با
افراسیاب ؛
ب ۱۰۸۲: (دوم): ط و لك : جنین بود ، قب و حظ :
بود تا بود بیان ؛
ب ۱۰۸۳: مب : زان نیک ، ط : جنین گفت ار ؛
ب ۱۰۸۵: (دوم): بم : نوش و درد تو زهر ؛ مب
عنوان دارد ؛ فرستادن سیاوش زنکه را
بیش افراسیاب

قا و لك و قب و لن و مب پس از این بیت
افزوده اند :
و کر باز کردم ازین رزمگاه
شوم کار ناکرده نزدیک شاه
ب ۱۰۷۴: قا و لن و حظ : باز آورد ، مب : آورد ؛
(دوم): بم : سرشک و غم ، حظ : اندر کداز
آورد ، لن : بدن غم تن اندر کداز آورد ، قا :
سخنهای دیرینه باز آورد ، لن : افزوده :
بگوید ز هر کونه با ما سخن
ز کار تو و کارهای کهن
ب ۱۰۷۵: ط : کر تیره ، لن : مکر ، قا : اگر
سیرتان ، مب : و کر تیره شدتان دل ؛
ب ۱۰۷۶: مب : باشد و ؛
(دوم): قا و لن و مب : بدین ، قب : نمانم ؛
نسخه هاهریک بقی به ترتیب زیر افزوده اند :
قا :
کسی کو نبیند ز من کنج بیش
چرا بر باید بدو رنج خویش
ط و لك و قب و لن و حظ :
کسی کو نبیند همی کنج من
چرا بر کارم همی [لن و حظ : برو]
رنج من
مب :

سپردش بزنگه همان سیم و زر
 غلامان و اسبان زرین کمر
 که افراسیابش فرستاده بود
 بشد زنگه با نامه شاه زود
 ب ۱۰۹۲: قب: زنگه و نامور، ط و حظ: صد هزار؛
 قا و قب و مب بینی افزوده اند :
 بردش همه [مب: همان] خواسته هرجه
 بود / کی از پیش کرسیوز [قب: زجیزی
 که کرسیوز] آورده بود
 ب ۱۰۹۳: (دوم) لن: دیدبانش؛
 ب ۱۰۹۴: مب: پهلوانی بزرگ؛
 (دوم): ك: قب: طبرك؛
 ب ۱۰۹۵: ط و ك و قب و لن و حظ و مب: جو شد
 زنگه شاوران نزد [مب: پیش] شاه؛
 ب ۱۰۹۷: قا و ط و ك و قب و حظ: شاه و نامه
 بداد، لن: شاه نامه بداد، مب: مرشاه را
 نامه داد؛
 (دوم): ط و ك: برو کرد؛
 ب ۱۰۹۸: تمام نسخه ها: بیجید ازان نامه [مب :
 زان کار] افراسیاب؛
 (دوم): قا و ك و قب و لن و حظ و مب :
 برشتاب، ط: دلش بر ز درد و سرش
 برشتاب ؛

ب ۱۰۸۶: ط و ك و قب و لن و حظ و مب: نکردم
 تهی، قا: بیان روانم نکردد؛
 (دوم): قا و ك و لن و مب: و کرجه بمانم ز،
 ط: و کرجه بماندم ز، قب: دورماندم، حظ:
 و کرجه بماندم از ؛ قب عنوان دارد : نامه
 سیاوش بنزد افراسیاب و فرستادن زنگه
 ب ۱۰۸۷: (دوم) مب: سپاه منست ؛
 ب ۱۰۸۸: قا: و دیگر بخیره ز ناکرده؛
 (دوم): قب: نایست ؛ ط و ك و لن بیت را
 ندارند .
 ب ۱۰۹۰: حظ: اندر نهان؛
 (دوم): ط و ك و قب و حظ و مب : گردد
 نهان؛ حظ و ط عنوان دارند: بیغام سیاوش
 بنزد بک افراسیاب ، ك: بیغام فرستادن
 سیاوش بنزد افراسیاب ، قا: رقتن زنگه
 شاوران نزد افراسیاب با کروکان و هدیهها و
 بردن بیغام سیاوخش به افراسیاب
 ب ۱۰۹۱: (دوم) مب: نغتم؛ مب پس ازین بیت
 افزوده :
 نخواهم ایران کتون سربسر
 توای زنگه برخیز و نامه ببر
 که من از پس پشت تو بی سپاه
 پیام بردازم این تخت و گاه

ب۱۰۹۹: (دوم) قا : بود بنشاخند ؛ قا و قب و مب بیتی افزوده اند :	(دوم) : حظ : همی ؛
قا :	ب۱۱۰۴ : مب : کتم ؛
سپهدار خود را بخواندش جو دود بیامد برش بر سپهدار زود	(دوم) : قا و ط و لك و لن و حظ : راه
قب :	جستن ، قب : درین راه جستن ، مب : راه جستن . . . کتم ؛
نشستند برجایکه هرکه بود بیامد بتزدش سپهدار زود	ب۱۱۰۵ : (دوم) قا و لك و قب و لن و مب : انوشه یزی ، ط : انوشه زی نا ، حظ : انوشه بری ؛
مب :	ب۱۱۰۶ : حظ : تو از بهر ماکار ؛
سپهدار خود را بخواندش جو دود بیامد بتزد شهنشاه زود	(دوم) : تمام نسخه ها : بکنج و بمردی توانا ؛
ب۱۱۰۰ : (دوم) قا و ط و لك و قب و لن : سخن راند با ، مب : سخن گفت با ، حظ : سخن ماند با ؛ مب عنوان دارد : نامه نوشتن افراسیاب بر سیاوش	ب۱۱۰۷ : قب و لن و حظ : رای تو ، ط و لك : کمان دل . . . رای تو ؛
ب۱۱۰۱ : ط و لك : ز گفتار و زخام کردار ، حظ : واز جام ؛	(دوم) : مب : اندیشه ارای من ، ط و لك و لن و حظ : نگیرد بدانش کسی جای تو ، قا : چنینست و باشد بدین بای من ، قب : بکیتی نگیرد کسی جای تو ،
(دوم) : لك و قب و لن و حظ : رای بیکار ، مب : و کردار اوی ؛	ب۱۱۰۸ : قا : کی نیکی کند در ، مب : کس بر نیکی بر ؛
ب۱۱۰۲ : ط : همی رفت رخساره ؛	(دوم) : قا : کسی نیست مانند او از مهان [ر. ك به مصراع دوم بیت [۱۱۱۰] ؛
(دوم) : قا و ط و لك و قب و لن و مب : دلش بر ؛	ب۱۱۰۹ : (دوم) ط : زرنج و زکنج انج ، مب :
ب۱۱۰۳ : مب : فرستاده زنگه ؛	

- ب ۱۱۱۶: حظ: نه نیکو بود این ز ؛
 (دوم) : ط و قب و لن و حظ: کشور
 مهتر او بکلرد ؛ لك بیت را ندارد .
- ب ۱۱۱۷: (دوم) : قا: همی برتو، حظ: کردد نهان ،
 لن : همی از تو کردد سرانشان کران ؛
 تمام نسخه‌ها بیت را پس از بیت ۱۱۱۹
 آورده‌اند .
- ب ۱۱۱۸: (دوم) : حظ: زبخت؛ لك بیت را ندارد.
 ب ۱۱۱۹: قا : جوانست با ؛
- (دوم) : بم و قا: آیین تخت ، مب: آیین
 شاهنشهی ؛
- ب ۱۱۲۰: لن و مب : ز رای ؛
 (دوم) : قا و ط و لك و قب و لن و مب :
 بندهمند ، حظ: نامه بند بند ؛
- ب ۱۱۲۱: (دوم): قا: نوازان جوان ؛
 ب ۱۱۲۲: ط: درین ، قا: سازی بدین ؛
 (دوم): لك و لن: سزاوار و ، قا: بداری،
 حظ: برارده ؛
- ب ۱۱۲۳: مب: زبرده دهد ، ط و لك و قب و لن و
 حظ : بایین . . . دخترش ، قا : زبرده
 دهی دختری ؛
 (دوم): قب: با نان و با ، قا : بداریش با
 ناز برابر ، حظ: باسانی و آب ؛
- ز رنج و ز کج ایدر اندر فراز ؛ قا بیت را
 ندارد .
- ب ۱۱۱۰: حظ: کی ایدون ... من اندر نهان ؛
 (دوم): حظ : او در جهان ؛ قا و ط و لك و
 قب و لن بیت را ندارند .
- ب ۱۱۱۱ : (دوم) : قا : بفر و برای و بشایستی ؛
 بقیه نسخ : بفرهنگك و ... بشایستی ؛
- ب ۱۱۱۲ : (دوم) : قا و ط و لك و قب و لن و حظ :
 جنو شاه زاده ز مادر تزا د .
- ب ۱۱۱۳ : مب: بدیدن همان ؛
 (دوم) : قا و لن و حظ و مب: زاده مهست ؛
- ب ۱۱۱۴ : لك و قب: اکر ، لن : اکر ... جزانش ،
 ط : اکر خود جنینش ، حظ : اکر خود مرا
 پیش ؛
- ب ۱۱۱۵ : حظ: بکذاشت و ، ط: تخت بدر ؛
 (دوم) : ط و لك و قب و لن : بکھتر سپارد
 خود اید براه [ط: بدر] ، حظ : بکھتر سپرد
 و خود آمد براه ؛
 مب افزوده :
 بدان کشور اندر بود مهتری
 که باشد خریدار کنداوری
 ز بهر ترا تاج و تخت و کلاه
 بکھتر سپارد بیاید براه

ب ۱۱۲۴: حظ: نماند؛
 ب ۱۱۲۵: حظ: دکر، قا: بر شهریار؛
 (دوم): ط وک و قب ولن ومب: ترا برتری،
 حظ: ترا برتری باشد از شهریار؛
 ب ۱۱۲۶: ط: سباهی؛
 (دوم): قا: بزرگان ایران؛
 ب ۱۱۲۷: مب: بیاساید؛
 (دوم): مب: اگر نزد ما آردش دادگر، ط
 وک ولن وحظ: بدین [ک: برین] آوردش
 مکر [حظ: بما] دادگر، قب: بدین
 آفریدش همی دادگر؛
 ب ۱۱۲۸: (دوم) قا: ازین، لن: برین، مب: بدین
 گونه راست، قب: نکردد؛
 ب ۱۱۳۰: (دوم) لن: و بر بدکان، ک و قب: وید
 بدکان، حظ: بسی کاشت بر؛
 ب ۱۱۳۱: قا: که بیران؛
 (دوم): تمام نسخه ها: این مینها همه؛ تمام
 نسخه ها بیتی افزوده اند:
 زکار از موده کزیده سران [قا و
 مب: مهان، حظ جهان
 همانند [قا: همانند] تو نیست اندر
 جهان
 مب ایات ۱۱۳۰ و ۱۱۳۱ را دوباره تکرار

کرده است .
 ب ۱۱۳۲: ط: ولکن؛
 (دوم): قا ومب: بدان، ط وک و قب
 وحظ: بران؛ لن: بیت را ندارد و ط بیت
 را به خطی دیگر تکرار کرده است .
 ب ۱۱۳۳: (دوم) قا: دندان برارد تو کيفر؛
 ب ۱۱۳۴: ط: بیت را ندارد .
 ب ۱۱۳۵: لن: که اندر خورد؛ حظ عنوان دارد:
 نامه افراسیاب بنزد سیاوش
 ب ۱۱۳۶: قب: کز بدو، قا: کز جهان کزی، لن:
 بدر بند او خوی؛
 (دوم): حظ: ازو خوی بدگی، مب:
 چون سزد؛
 ب ۱۱۳۷: قا: تو بینی، مب: کاومی؛
 (دوم): ط وک و قب وحظ ومب: کشتی
 بیاید، قا: جو دیری بکشت، لن: دیرینه
 شد هم بیاید؛
 ب ۱۱۳۸: قا و ط ولن وحظ ومب: جهان فراخ،
 ک و قب: بکرد جهان؛
 (دوم): قب: بسی رنج بی کنج و؛
 ب ۱۱۳۹: (دوم) حظ: که باید، مب: که باشد؛
 ب ۱۱۴۰: لن: جنن کفت افرسیاب؛
 (دوم): قا و ط وک و قب ولن: بارامش،

نوشته : مخنها) کران ؛ ط بیت را ندارد.

ب۱۱۴۹: حظ: تخمین شد؛

(دوم): قب: ولن ومب: تیره شد؛

ب۱۱۵۰: ط: ولکن... جزاز، قاوک وقب ولن و

حظ: زکیقی جز از تاج؛

(دوم): بم: جه جویند، مب: فیروز

بخت؛

ب۱۱۵۱: لن: ترا ایدر اینها برآراسته، مب: ترا

ایدر این جمله آراسته؛

(دوم): ط: شهریارست وکر، لن: اکر

تاج و تختست اکر؛

ب۱۱۵۲: (دوم): لن: آمد نیاز؛

ب۱۱۵۴: قب: کاوس یکت روز مهر، مب:

کاوس را برتو مهر؛

(دوم): مب: بدان، قب: بدین کونه...

بکشاد، حظ: کونه نکشاد یکت روز

جهر؛ ط وک ولن بیت را نندازند.

ترتیب ایات حظ: ۱۱۵۴، ۱۱۵۳

ب۱۱۵۵: ک: کنج دست، قاوط وقب وحظ و

مب: کنج و دست، لن: دل وکنج و

دست؛

(دوم): حظ: تاج وکاه نشست، قا: بتو

حظ: بارایش؛ قا عنوان را چنین دارد: نامه

افراسیاب بسیاوخش و باز کشتن زنکه

شاوران، عنوان ط: باسخ دادن افراسیاب

سیاوش را، ک: نامه افراسیاب بسیاوش،

قب: باسخ نامه سیاوش از افراسیاب،

لن: باسخ دادن افراسیاب سغام سیاوش را،

مب: باسخ دادن سیاوش نامه را

ب۱۱۴۱: (دوم): حظ: لبان برکشاو، ک: سخن بر

کشاد و همه بر؛

ب۱۱۴۲: قاوط وک وقب ولن ومب: برنامه؛

(دوم): قاوط ومب: نامه را... بست،

ک وقب ولن: بست؛

ب۱۱۴۳: (دوم): قا: ناپش گرفت؛

ب۱۱۴۴: تمام نسخه‌ها: کی او بر؛

(دوم): مب: بزرقی رسد؛ (ط مصراع را

پس ازبیت بعد نوشته وعلامت م گذاشته).

ب۱۱۴۵: حظ: آن و؛ قب بیت را ندارد.

ب۱۱۴۶: قب بیت را ندارد.

ب۱۱۴۷: قا: و خداوند داد؛

(دوم): لن: زسداد کردن دل، قا: دلش

نیست شاد؛

ب۱۱۴۸: ک: شنیدم کی لشکر (روی کی لشکر)

تاج و تخت و کمر، ک و قب: بسازم
 ترا تاج و تخت و کمر، لن: بسازم ترا
 تخت و تاج و کمر، قا: بسازم ترا کنج
 و زرین سبر؟

ب۱۱۶۳: مب: وز ایدر،

(دوم): ک و حظ: برتو، قا: بکرم، مب:
 بیرم، لن: نیندم... برتو، ط: ز کشور
 بکشور پشاهی کلاه؛

ب۱۱۶۴: (دوم) قا و ک و قب و لن و حظ و مب:
 شد مکر کرد؛ ط بیت را ندارد.

ب۱۱۶۵: مب: جو آتش بریزد برشت، قا: جوان
 جون ببیند، لن: کران بس نبیند دی؛
 (دوم): قب: شود آس، قا: بیریش
 ریج، مب: باد تیره، لن: شود اش
 از اب، ک: شود آتش... تزی، ط: بیت
 را ندارد.

ب۱۱۶۶: (دوم) ک و قب: پشاهی کلاه، قا: بکشور
 بیوی براه، لن: ز کشور پشاهی بسر بر
 کلاه؛ ط و حظ بیت را ندارند. مب
 بجای این بیت، بیت زیر را دارد:
 بدر جون بچنو خرامد زکاه
 ترا باشد ایران و تخت و کلاه
 ب۱۱۶۷: ک: از کار؛

کنج و جای نشست، مب: تاج و کنج و
 نشست. ط و لن: بتو جایگاه نشست، ک
 و قب: ترا جایگاه نشست؛

ب۱۱۵۶: قب: بدادست بی؛

ب۱۱۵۷: ک و قب: تو بر کشورم، حظ: تو مر
 کشورم، ط: تو بر کشورم نکندری زن
 جهان، مب: و از... بد جهان؛ لن: بیت
 را ندارد.

ب۱۱۵۸: حظ: ازین، لن: دشخوار، مب: ازین
 روی کشور نیایی؛

(دوم): ط: ایزدب نمشد؛

ب۱۱۵۹: قا: بدان، حظ: ازین راه، ط: رای سدا،
 مب: کزین روی پیدا؛
 (دوم): ط: باید در دریا؛

ب۱۱۶۰: قا: وزین، ک: کنون کرد، ط و قب و لن
 و حظ: اکر کرد؛

(دوم): قا: ایدر بساز و، ط و ک و لن و حظ
 و مب: بخوبی بساز؛

ب۱۱۶۱: ط و لن: درو کنج، قب و مب: دل و
 کنج، قا: دز و کنجها زان، ک: دز و کنج و
 تخت؛

(دوم): قا: بمن بر بهانه؛

ب۱۱۶۲: (دوم) حظ و مب: ترا کنج و، ط:

(دوم) : ط و قب و لن : ازان بس بجا ؛
 ط و ك و قب و لن و حظ و مب ییی
 افزوده اند :

ز دشمن نیامد مکر [حظ و مب :
 بجز] دشمنی

بفرجام هر چند نیکی کنی
 قب ییی دیگر نیز افزوده است :

بران سان که آمد بایست بود
 نبودش همی درد و اندوه سود

قا این عنوان را دارد : نامه سیاوخش
 بکیکاوس و رفتن او بتوران زمین ،
 عنوان ط : نامه سیاوش بکاوس شاه و
 رفتن بتوران زمین ، ك : نامه سیاوش
 بنزدیک کاوس شاه ، قب : نامه سیاوش
 بنزد کاوس ، مب : نامه نوشتن سیاوش
 بر کاوس شاه

ب ۱۱۷۵ : (دوم) قا و ك و قب و لن و حظ : کرد
 اندرودر ، مب : چنین یاد کرد اندرودر ،
 ط : کرد اندران سربسر ؛

ب ۱۱۷۶ : (دوم) قا و ط و ك و لن : تیربشتاقم ،
 قب : تیربشتاقم ، حظ : نیک بشتاقم ؛

ب ۱۱۷۷ : ط و ك و لن و حظ و مب : ان آتش مغز ؛

(دوم) : قا : بجز و بتن ، مب : بکوشم بجان و
 برنج و ؛

ب ۱۱۶۸ : قب : بفرمایم ، حظ : نیازم ؛

(دوم) : حظ و مب : نیارم ، لن : بانندیشه را
 دل نیازم ، قب : بانندیشه دل سازم ، ط :
 بانندیشه بد سازم ، قا : برانندیشه بردل نیارم
 ز بد ؛

ب ۱۱۷۰ : (دوم) قا و ط و ك و قب و حظ و مب :
 بسی ، لن : نقش خلعت ؛

ب ۱۱۷۱ : ط و ك و لن و حظ : و بر سر ستای ،
 قب : و بر تر ستای ، قا : ابراسب وزرین ستام ،
 مب : اسب زرین ستام کوان ؛

(دوم) : ك : دوان ؛

ب ۱۱۷۲ : ك : شهر سیاوش ؛

(دوم) : قا و ط و ك و قب و حظ و مب : و دید
 و شنید ، لن : انج بشنید و کفت و شنید ؛

ب ۱۱۷۳ : قا و ط و ك و قب و مب : شاد کشت ؛

(دوم) : حظ : بیک روی پردرد ، ط و ك و
 قب : بیک روی با [ك و قب : بر] درد و
 فریاد کشت ، مب : بیکروی پردرد و پر باد
 کشت ، قا : زیک روی پردرد و تپار کشت ؛
 لن بیت را ندارد .

ب ۱۱۷۴ : قا و ط و قب و لن و حظ : ز دشمن ،

ب ۱۱۸۵ : قا و ط و ك و قب و لن و حظ : كار
 كردان سپهر ، مب : كار كرد سپهر ؛
 (دوم) : لن و حظ : از جنك و ، قب :
 ايدر از جنك و ، قا : بزير اندرون كين ؛
 مب : پراز اندرين كين ، ط : اندرون
 ازو مهر ؛

ب ۱۱۸۶ : تمام نسخه ها : وزان ؛

(دوم) : تمام نسخه ها : نام را ؛

ب ۱۱۸۷ : قا : بتو تاج ، ط و لن : ترا تخت و ، ك :

ترا رخت و ، قب : سبرده ترا تخت و برده ؛

(دوم) : قا : هماكنج ، مب : همه ، ك و

قب : تخت جاي ، لن : كنج آراسته

تخت ، حظ : زكنج و سلاح وهم از تخت ؛

ب ۱۱۸۸ : قا و ك و لن : بيلان و ، ط و قب و حظ و

مب : درفش سواران و بيلان و ؛

(دوم) : ط و ك و حظ : جوايد باندر ،

مب : جو آيد بدينجا سپهدار ، لن : جو

آيد بايدر سرافراز طوس ؛

ب ۱۱۹۰ : هيچيك از نسخه ها بيت را ندارند .

ب ۱۱۹۱ : (دوم) : قاولن : كرد شايسته ؛ تمام نسخه ها

بيت ۱۱۹۴ را پس از اين بيت آورده اند .

ب ۱۱۹۲ : (دوم) : جم : برستار زرین ، ط و ك و

(دوم) : مب : بي فروخت ، قا : بر اشفت و شد

او بمن بدنهان ؛ قب بيت را ندارد .

ب ۱۱۷۸ : ك و حظ : شبستان تو ، قا : درد و غم شد ؛

(دوم) : قا و ط و ك و لن و حظ و مب :

بخون ، قب بيت را ندارد . ترتيب ابیات

حظ : ۱۱۷۹ ، ۱۱۷۸

ب ۱۱۷۹ : (دوم) : مب : كه بكريست بر من جو

آهو ؛ ط و ك و قب و لن بيت را ندارند .

ب ۱۱۸۰ : قا و قب و لن : وزان ؛

مب افزوده :

بران اوريدم دل و دستكاه

كه بر جنك جستن نيابند راه

ب ۱۱۸۱ : قا : بدان ؛

ب ۱۱۸۲ : لن و حظ و مب : نيامد ، قب : نيامدش

همي ، قا : نيامد همي هر چه كردم پسند ؛

(دوم) : ط و ك و قب و لن و حظ : كشاده ...

همان سريبت ؛

ب ۱۱۸۳ : قب : جو دشمن ز ؛

(دوم) : قا : سير بوده نباشم ، ك و لن و مب :

سير كشته نباشم ، حظ : سير كشته نباشم دير ،

ط و قب : سير كشته نباشم دلير ؛

ب ۱۱۸۴ : قا و حظ : دل او مبادا رها ؛

(دوم) : ك : درد دل ، مب : شدم برميان دم ؛

ب ۱۲۰۰ : ط و ك و قب و لن و حظ : همه، مب :

همه ... یکسر زمین ؟

(دوم) : ط و ك و قب و حظ و مب :

بفرمان سالار، لن : بفرمود سالار، قا :

بیش سیاوش با ، مب پس از این بیت

افزوده :

که ما بند کانیم و فرمان تراست

بهرکار امروز بپان تراست

عنوان ط : اندرز کردن سیاوش ایرانیان را

ورفتن بتوران، ك و قب : رفتن سیاوش

بتوران زمین ، مب : گذشتن سیاوش

از آب جیحون و رفتن بتوران

ب ۱۲۰۲ : بم : سیاوش زسیحون، قا : سیاوش جو

لشکر بجیحون، مب : سیاوشن پرازغم

بجیحون گذشت ؟

(دوم) : ط و ك و قب و لن : از آب دو

دیده رخس نابدید ، قا و حظ : شد از

آب دیده رخس نابدید ، مب : از آب

دودیده رخس پرزدشت ؟

ب ۱۲۰۳ : ط و ك و قب و لن و حظ و مب : دروبام،

قا : درون ناچوری ؟

(دوم) : قا و قب و حظ : بهاران بد از ؟

ب ۱۲۰۴ : ط و ك و لن و حظ : جنان هم همه، قب

مب : ده غلام ؟

ب ۱۱۹۳ : (دوم) حظ : سلاح و ، ك : کمر آورند

[آوردند را به خطی دیگر خط زده و نوشته :

بشمرند] ؛ قب پس از این بیت ، بیت ۱۱۹۶

را آورده است .

ب ۱۱۹۴ : (دوم) قا : زدینا و ؟

ب ۱۱۹۵ : قا و ط و ك و قب و لن و حظ : وزان ؟

(دوم) : حظ : سخنها شایسته ؟

ب ۱۱۹۶ : (دوم) قا و حظ : برین، قب و مب : ازین ؛

ط و ك و لن بیت را ندارند .

ب ۱۱۹۷ : مب : رازو ؟

(دوم) : قا : ازان انجمن، مب : ان انجمن ؛

ط و ك و قب و لن و حظ بیت را چنین

دارند : که بیران بیامد [حظ : نیابد] ازان

[قب : بدان] انجمن / یکی راز [ط و ك :

رازو ، لن : رای و] بیغام دارد بمن

حظ عنوان دارد : گفتار اندر رفتن سیاوش

بترکستان

ب ۱۱۹۸ : (دوم) ط و ك : را سابد هم اندر بدن،

ب ۱۱۹۹ : ط : کردند روی ؟

(دوم) : لن و حظ : دلها، ك و قب : بسجید

دلها ز ، ط : بسجیده دلها ز ، قا : بسجید دلها

بگفتار، مب : متابید سرها ز بهان اوی ؟

ازین آکھی شد رخ شاه زرد
 بنالید و برزد یکی باد سرد
 شش دل پر آتش دودیده پر آب
 ز خشم سیاوش و افراسیاب
 که تاجون شود کشت کردان سپهر
 بود جرخ با او بکین یا بمهر
 چه آیدش خود زان بداندیش مرد
 ز تلخ و ز شیرین زکرم و ز سرد
 دل و جنک و کین را بیکسو نهاد
 وزان پس او نکرد او ز بیکار یاد (کذا)
 پس آگاهی آمد بافراسیاب
 که آمد سیاوش ازین روی آب
 بدین مرز لشکر فرود آورید
 فرستاده او بدرگه رسید
 و این عنوان را دارد: پذیره شدن بران
 و یسه سیاوش را
 ب۱۲۰۷: مب: بفرمود او را پذیره شدن؛
 (دوم): مب: شدن؛ عنوان قا: رقتن بران
 و یسه با استقبال سیاوخش در توران، لن:
 رسیدن سیاوش بتوران زمین
 ب۱۲۰۸: (دوم): مب: بیاراست، قا و ط و لك و
 قب ولن و حظ: را همه با تار، قب این
 بیت را افزوده:

ومب: جنین هم همه، قا: جنان هم همه تا در
 شهر جاج؛
 (دوم): حظ: وعاج، قا: بر تخت عاج؛
 ب۱۲۰۵: (دوم) قا ولن و حظ ومب: خورشها و
 [لن: ز] کسترده کستر دنی، ط و لك و
 قب: خورشها و [ط: ر] هر گونه کستر دنی؛
 مب پس از این بیت افزوده:
 همه مردمان پیش او تازنان
 همان کشتمند و همان مرزبان
 همه با نشاط و همه با سرود
 بکیوان برآمد همی بانک رود
 ب۱۲۰۶: ط: بمعمار باشی، لك و قب: بقحقار
 باشی، لن: بقمجار باشی، قا: بقفجاق باشی،
 مب: بقفجاق بامی، حظ: بقهقار جاحی؛
 مب ایاتی افزوده:
 وزین رو جو طوس اندر آمد ببلخ
 بگفتند با وی سخنها تلخ
 که شد یور فرخنده کاوس شاه
 بتوران زمین در ز آزار شاه
 سپید جواکه شد از پور شاه
 که شد نزد سالار توران سپاه
 سپه را یکایک همه باز خواند
 وزانجا بدرگاه کاوس راند

زی را ، ط وك ولن بیت را ندارند .
 ترتیب ایات قا و قب ومب : ۱۲۱۴ ،
 ۱۲۱۳
 ب ۱۲۱۴ : (دوم) حظ : بیاراسته صد ستر ، قا و قب
 ومب : بزر اندرون چند کونه کهر ؛ ط
 وك ولن بیت را ندارند .
 ب ۱۲۱۵ : قا و قب ولن و حظ ومب : سیاوش جو
 بشنید ، ط وك : سیاوش جو بشنید کار
 سیاه ؛
 (دوم) : ك : بیاراست راه ، قب : شدن
 بیاراست ؛
 ب ۱۲۱۶ : قا : ترکان بدید ، ط وك و قب ولن :
 توران بدید ؛
 ب ۱۲۱۷ : لن : تیز بگرفتش ؛
 (دوم) : قا و حظ ومب : از کشور و
 شهریار ، ط وك و قب ولن : از شهر و از
 [ط وك : وز] شهریار ؛
 ب ۱۲۱۸ : قا : گفت ای ؛
 (دوم) : قا : ز راه ، لن : کردی تو خود
 را ، مب : کردی قدم را ؛ ك پس از این
 بیت ، بیت ۱۲۱۶ را تکرار کرده ؛
 ب ۱۲۱۹ : مب : مرا بردل اندیشه بد کتر نخست ؛
 (دوم) : قب ومب : به بیند ؛ ك بیت را

بیاراسته جارید زنده بیل
 جهان شد بگردار دریای نیل
 ب ۱۲۰۹ : قا : بیاراستش جار ، ك ولن و حظ :
 بیاراست با جار ، قب : بیامد ابا جار ، ط :
 بیاراست با جار بیلان مست ؛
 (دوم) : قا وك و قب ولن و حظ : همه ، ط :
 همه . . . یکسر بدست ؛ مب بیت را چنین
 دارد :
 سپه را همه داد برك و نوید
 بیاراست پس جار بیل سپید
 ب ۱۲۱۰ : ط : نهاده سروزه ، مب : نهادند پیروزه ؛
 (دوم) : قا : درفشان درفشى بسان ، ط وك
 و قب ولن و حظ : بس او درفشى بسان ؛
 مب : درفش درفشان بسان ؛
 ب ۱۲۱۱ : ط وك و قب ولن : زرین غلافش ؛
 (دوم) : مب : بافته بر میان ، ك : رو بافته ؛
 قا جای مصراعها را عوض کرده .
 ب ۱۲۱۲ : ك و قب : سه کرسی بزر ، لن : سه کرسی
 زر ، ط : سیمین سه کرز بزر ؛
 (دوم) : تمام نسخه ها : بدیبا بیاراسته سر بسر
 [ر.ك به مصراع دوم ب ۱۲۱۴]
 ب ۱۲۱۳ : قا و قب : ازان ، مب : بدان ؛
 (دوم) : قب : براراست ، قا : براراست روی

نیایش؛ قایت را ندارد وبقیه نسخهها
جای مصراعها را عوض کرده اند .

ب۱۲۲۳: (دوم) مب: باشند زین، قا: منت بنده
باشم ازین سوی، ك و قب ولن وحظ:
مهان [لن: همان] بنده باشند ازین،
ط: مهان تو باشند ازین؛

ب۱۲۲۴: ط و لك و قب ولن وحظ: مرا هست
بیوسته بیش، قا و مب: مرا نیز بیوسته
بیش؛ ترتیب ابیات ط و لك و قب ولن
وحظ: ۱۲۲۵، ۱۲۲۴؛ مب بیت را پس
از ۱۲۲۶ آورده. قایتی افزوده:

همه کتج من سر بسر بیش تست
تو جاوید شادان دل و تن درست
ب۱۲۲۵: (دوم) تمام نسخهها: جه مرد وجه زن؛
ب۱۲۲۶: قا: کر بستدی ابا؛ مب چنانکه یاد شد
پس از این بیت، بیت ۱۲۲۴ را آورده
و پس از آن افزوده:

جونخواهی شب و روز بیش اورم
جهان بنده و بخت بیش آورم
ب۱۲۲۸: مب: همه شهر ز، قا و ط و لك و قب ولن:
همه [ك: همان] شهر از آواز، حظ: همه
شهر آواز؛
(دوم): ط: سامد بخواب؛

ندارد. قب افزوده:

بدوکفت بیران که ای شهریار
همیشه یزی تا بود روزگار
قا پس از بیت ۱۲۱۹ ابیات ۱۲۳۷ تا ۱۲۴۴
را آورده است.
ب۱۲۲۰: ط ولن وحظ: سرابای، مب: بیران
برویال اوی؛
(دوم): حظ: همه خوب؛ قایت را ندارد.
ط و لك و قب وحظ بیتی افزوده اند:
همی کفت با کرد کار جهان
تو آگاهی از آشکار و نهان
لن افزوده:
همی کفت با کرد کار جهان
همانا سر بر کشتی خوان
مب افزوده:
همی کفت پرورد کار جهان
ترا یاد باد آشکار و نهان
ب۱۲۲۱: تمام نسخهها بیت را چنین دارند:
مرا کر بخواب این نمودی [ط: بدبیدی] روان
همانا سر [مب: هماسر] بر کشتی جوان
[لن: تو آگاهی از آشکار و نهان]
قایت را ندارد.
ب۱۲۲۲: ط و لك و قب ولن وحظ و مب:

ب ۱۲۲۹: ط و حظ و مب: همه، ك و قب: همه ...
 ارسیم وزر، قا: همه خاك رنگین؛
 (دوم): قب: همه تازی اسبان بر آورده بر،
 ط و ك: همه تازی اسبان با زیب و فر؛ لن
 بیت را ندارد.
 ب ۱۲۳۰: (دوم) ط و ك و قب و لن: واز دشمن آمد
 [ك: به خطی دیگر روی کلمه دشمن نوشته:
 ز اندیشه]؛
 ب ۱۲۳۱: قا و ط و ك و لن و حظ: آمدش بزم،
 مب: بیاد آمدش بزم؛
 (دوم): قا: بیاراسته همچنان تا بکابلستان؛
 تمام نسخه‌ها بیقی افزوده‌اند:
 كه [قا: جو] آمد بمهمانی بیلتن
 شده نامداران شهر [ك: نامدار
 اندران، قا: همه] انجمن
 ط و ك و قب و لن و مب بیقی دیگر نیز
 افزوده‌اند:
 بسی زر و کوهر [قب: بر وزر و کوهر، لن:
 کوهر و زر] همی ریختند / زر مشک و عنبر
 همی بیختند
 ب ۱۲۳۳: (دوم) لن: دلش بر، حظ: تنش بر،
 مب: آتش همی بر؛ قا بیت را ندارد.
 ب ۱۲۳۴: قا و ك و لن و حظ: ببوشید و مسجد

روی، قب: به سجید بوشیده [روی
 کلمه اول ر گذاشته و روی دومی م]؛
 (دوم): سپید بدانست درد و غم اوی
 [روی کلمه درد نوشته: تیار]؛
 ب ۱۲۳۶: ط: بمحمار باشی، ك و قب: بقهقار باشی،
 قا و مب: بقفجاق باشی، لن: بقهجار باشی،
 حظ: به قهقار ماهی؛
 (دوم): قا: نشستند یکباره، ط و ك و قب و
 لن: نشستند یکبارو، حظ: نشستند و یکبارو؛
 ب ۱۲۳۷: (دوم) قا: بکتف و بر؛
 ب ۱۲۳۸: مب: برو بردو، حظ: خشمش؛
 ب ۱۲۳۹: تمام نسخه‌ها: چنین گفت؛
 ب ۱۲۴۰: قا و مب: با تو، ك: در تو؛
 ب ۱۲۴۱: (دوم) مب: شاهان نژاد؛
 ب ۱۲۴۲: مب: دوم جون زبانی؛
 ب ۱۲۴۳: مب: کوئی مه از؛
 (دوم): قا: بردم مهر؛ حظ و مب بیقی
 افزوده‌اند:
 همان مادرت خویش کرسیوزست
 بیفروخته راست جون پرورست
 [حظ: نژاد جب و راست -]
 ب ۱۲۴۴: قا: بدو گفت شاه ای کونیکخو؛
 (دوم): بم: بیرو با کیزه و، تمام نسخه‌ها:
 كه ای [قا: توای] بیر با کیزه راست؛

- ب۱۲۴۵: قب: جشیده، حظ: نه مهر؛
 (دوم): ط ومب: زاهر منی، قا: دور دور،
 قب: دوذ و دور؛
 ب۱۲۴۶: قب: بهان تو، مب: بدان سان که، تمام
 نسخه‌ها بیقی افزوده‌اند:
 بسازم بدین بوم [ط ولن وحظ: برین، ك:
 برو بومت [آرامگاه / بمهر و وفا [حظ:
 بمهر و وفا] ی تو ای نیکخواه
 ب۱۲۴۷: قا: بودن من مرا؛
 (دوم): قا وك ومب: بدین، قب: ازین،
 حظ: برین کونه خود را نباید؛
 ب۱۲۴۸: (دوم) قب: تمام؛
 ب۱۲۴۹: (دوم) قب ومب: جوابدر؛
 ب۱۲۵۱: (دوم) قا ولن: جزانست، ك وقب:
 جزانست و، ط: ولکن جزانست و؛
 ب۱۲۵۲: (دوم) ك وقب وحظ: نیارد براه، مب:
 نتازد، لن: نیازد براه، قا: پجاره نتابد، ط:
 نمرد سارد براه؛
 ب۱۲۵۳: (دوم) ط وقب: بهلوانم وهم رهنمون،
 ك وحظ: بهلوانیم وهم رهنمون؛ تمام نسخه‌ها
 پس از بیت ۱۲۵۳ بیقی افزوده‌اند:
 مرا نزد او آب رویست و جاه / فراوان
 مرا کنج و ریج [قا: اسب و کنج، ط وك:
- کنج و راه، حظ: تحت و کنج، مب:
 کنج و تحت [و سباه
 ب۱۲۵۴: قا: بدین بوم ما صد، مب: همانا بفرمان
 من صد؛ تمام نسخه‌ها بیقی افزوده‌اند:
 ده و دو هزار آنک خویشت منند
 جو خواهم شب و روز [قب:
 شب و روز برای [بیش منند
 ب۱۲۵۵: ك: برو بوم و بر، قب وحظ: مرا بوم،
 ط: برو بوم مان هست، قا ومب: هم
 [مب: مرا] هست بوم و برو کوسفند،
 لن: همان ... هست بر کوسبند؛
 (دوم): حظ: سلاح، ط ومب: کلاه و
 کتند؛
 ب۱۲۵۶: (دوم) حظ: جزاین نیست هستم؛ قا و
 مب جای مصراعها را عوض کرده‌اند.
 ب۱۲۵۷: قا: تو کوردم همه؛
 (دوم): مب: ایدونکک ایدریشادی، قا
 وط وك وقب ولن: ایدرکنی توبشادی،
 حظ: اندرکنی توبشاهی؛
 ب۱۲۵۸: قا: یزدان کی من، لن: بذیرقم اکنون
 یزدان؛
 (دوم): مب: پرستش کم از دل و جان
 ترا، قا: برستنده باشم بجان و بقن؛ لن

بیتوران زمین بنزد افراسیاب ، مب بیقی
افزوده :

جو شد نزد افراسیاب آکهی
که آمد سیاوش با فرهی
و این عنوان را دارد : کرهن افراسیاب
وساوش یکدکرا درکنار

ب ۱۲۶۵ : (دوم) مب : بسته سریر ؛ حظ پس از این
بیت ۱۲۶۸ را آورده .

ب ۱۲۶۶ : (دوم) مب : پیاده شد از ؛ ترتیب ایبات
قب : ۱۲۶۹ ، ۱۲۷۰ ، ۱۲۶۸ ، ۱۲۶۶ ،
۱۲۶۷ ، ۱۲۷۱ و ...

ب ۱۲۶۷ : قا : یکدکرا بیر ؛
(دوم) : قا و ط و لك و قب و حظ : بوسه ،
لن : همی بوسه ، مب : همی بوسه دادند
برروی ؛

ب ۱۲۶۸ : تمام نسخه ها : وزان ؛
(دوم) : قا : کی بد درجهان ، قب و لن :
که کرد ازجهان ، حظ : کی رنج ازجهان ،
مب : که بد برجهان ، ط : که کردار
جهان ؛

ب ۱۲۶۹ : حظ : ازان ... آشوب باشد نه ؛
(دوم) : لن و مب : اید کوزن و ؛

ب ۱۲۷۰ : (دوم) قا و ط و لك و قب و لن و مب :

بیت را با ضبط قا نیز تکرار کرده است .
ب ۱۲۵۹ : قا و لن و مب : تمام که یابی ز ؛
(دوم) : قا : جه داند ؛

ب ۱۲۶۰ : (دوم) مب : بر آمیزی ازدور ، ط و لن
و حظ : دور تریاک و ، ك : بیامیزد از دور
تریاک ، قب : بر آمیزی ازدور تریاک و ، قا
بیت را ندارد .

ب ۱۲۶۱ : قا و ط و لك و قب و حظ و مب : رام
کشت ، لن : گفتها شادکشت ؛
(دوم) : قا و ط و لك و قب و حظ : جام کشت ،
مب : بیفروخت ... کشت ، لن : بیفروخت
زاندیشه آزادکشت ؛

ب ۱۲۶۲ : قا و قب و لن و مب : با یکدکر ، حظ :
نشستند و با یکدکر ؛
(دوم) : حظ : بدر کشت و بیران بسر ؛

ب ۱۲۶۳ : قا : برخنده ، ط و لك و مب : خنده دل
شاد ؛

ب ۱۲۶۴ : مب : بر شهر ، قا : رسیدند نزدیک
کنکک ، ط و لك و قب و حظ : رسیدند بهشت
کنکک ، لن : رسیدند بدز هوخب کنکک ؛
(دوم) : قا و ط و لك و قب و لن و مب : که آن ،
حظ : کی آن بوخرم ؛ عنوان قا : گفتار در ملاقات
سیاوخش و افراسیاب ، ط : رسیدن سیاوش

- روی کشور، حظ: بتو روی کشور شد؛
 ب۱۲۷۱: لن: کشور همیشه بر، بقیه نسخه‌ها:
 کشور همه ساله برشور؛
 (دوم): ط و لك و قب و حظ: از راستی، مب:
 دل آشتی؛
 ب۱۲۷۲: قا: زتو، مب: بتوراست؛
 (دوم): مب: وز چند و چون؛
 ب۱۲۷۳: ط و لك: شهرماران، مب: شهرایران،
 حظ: توران بتورنده‌اند؛
 ب۱۲۷۴: ط و لك و قب: مرا نیز با جان همه، قا:
 جان و دل بیش، حظ: مرا نیز تا جان همه،
 لن: مرا خود تن و جان همه، مب: مرا نیز تا
 جان بود بیش؛
 (دوم): حظ: بجای و، لن: همیشه جوان بادی
 و تن درست، مب: که تو شاد دل بادی و
 تن درست؛ تمام نسخه‌ها پس از این بیت،
 دو بیت [مب سه بیت] افزوده‌اند:
 بدر وار بیش تو مهر آورم [قب: آورم]
 همیشه براز خنده [قا: بخندان رخت نیز]
 جهر آورم [قب: آورم]
 همه کنج [لن: در کنج] بی ریغ در بیش تست
 همه شاد دل [قب: شادمان] باشی [لك: بادی]
 و تن [حظ: دل] درست.
- مصراع دوم لن: همه شادمانی بکم بیش
 تست، مب: جو کرسیوز نامور خویش
 تست، مب: بیتی دیگر نیز افزوده:
 فدای تو بادا همه دستگاه
 ز تخت و ز مهر و ز تیغ و کلاه
 ب۱۲۷۵: مب: بدو، حظ: خواند بخت؛
 (دوم): قا: میراد بخت
 ب۱۲۷۶: لن و مب: خداوند جان؛ ط و لك و قب
 و حظ و مب: بیتی افزوده‌اند:
 که [مب: جو] دیدم ترا من همی [حظ:
 همی من ترا، مب: من کنون] تن درست
 شده رزم و کین را کرگاه سست
 ب۱۲۷۷: مب: شهنشاه دست؛
 (دوم): قا: بتخت کبی، حظ: بتخت
 شهبی؛
 ب۱۲۷۸: لن: کرد کفت؛
 (دوم): لن: بکیتی نابند جفت، مب:
 بکیتی ندانیم جفت، قا: کی شه را ز کیتی
 ندانیم جفت؛
 ب۱۲۷۹: ط و قب و لن و حظ: برین کونه، ك و
 مب: بدین کونه؛
 (دوم): قا: جهر مهان؛
 ب۱۲۸۰: قا و ط و لك و حظ و مب: وزان، قب و

(دوم): مب: خرامان بکاخ و نشیند؛

ب۱۲۸۸: قا: کیوان کشید؛

ب۱۲۸۹: قا و ط و لك و قب و لن: زرین نشست،

مب: برآمد... زرین نشست، حظ: بیامد

ابرتمت زرین نشست؛

(دوم): قا و لن: هشیوارو، مب: هشیوار

دل را در؛

ب۱۲۹۰: قب: جو خان، مب: خوان شهنشه؛

(دوم): لن: فراوان برستندگان

خواستند؛ لن بیقی افزوده:

کس آمد سیاوش را خواندند

بران تحت زریش شانند

ب۱۲۹۱: لن: رفت با او سخن، ط: کونه گفتند

هر کس سخن؛

(دوم): حظ: شاد کامی؛

ب۱۲۹۲: (دوم) مب: نشستن کی می، قا: که و

مجلس آراستند، ط و لك و قب: که رود

و می خواستند، لن: که مجلس آراستند؛

ب۱۲۹۳: بم و لن و قب و حظ: با رودرامشکران،

قا: نشستند با رود؛

ب۱۲۹۴: قب: داده؛

ب۱۲۹۵: لك و قب و لن: تیره کشت، مب:

بخوردند می... خیره شد؛

لن: وزان پس چنین گفت پیران رد؛

(دوم): قا: تیزست و، بقیه نسخه‌ها:

پیرست و؛

ب۱۲۸۱: حظ: جو بشکبید؛

(دوم): ط و لك و قب و حظ: برز بالا، قا:

بدین برز بالا، لن: برز بالا و جونین؛

ب۱۲۸۲: قا و قب: دیده در خواب، لك: دید در

خواب، حظ: دیده در خواب و، لن: دیده

جون دید دیدار، مب: در خواب دیدار

اوست؛ ط: ورا دید در خواب؛

(دوم): مب: بمانده دلم خیره در کار

اوست، بقیه نسخه‌ها: بمانده [قب و ط:

بماند، حظ: بماند و] دلم خیره در کار؛

ب۱۲۸۳: (دوم) قا: بگرداند او برزمین؛

ب۱۲۸۴: حظ: ایوانهایش، مب: یکی بنکرید؛

(دوم): لن: زربفت را، مب: زربفت بر

کسترید؛

ب۱۲۸۶: مب: بیاراسته؛

(دوم): مب: خواسته، لن: زهر کونه

سازها خواستند؛

ب۱۲۸۷: ط و لك و قب و مب: تا شود، حظ:

بفرمود تا بس شود سوی، قا: بفرمود تا

زودتر سوی؛

ب ۱۳۰۳: مب: شہنشہ فرستاد بسیار چیز؛
 (دوم): قا وط وک ولن: وزین کونہ،
 قب: برین: حظ: وزین کونہ یک روز،
 مب: ازین کونہ بگذشت یک هفته نیز؛
 ب ۱۳۰۵: لن: اباکوی؛
 (دوم): قا ومب: زمانی بیاشیم، لن:
 بیازیم؛ ط عنوان دارد: کفتار اندر
 کوی زدن سیاوش یا افراسیاب، ک و
 حظ: کوی زدن سیاوش با افراسیاب،
 مب: رقتن افراسیاب و سیاوش بکوی
 بازی؛
 ب ۱۳۰۷: مب: فرزند شاهی و، ط وک وک ولن
 وحظ: تو فرہمائی و؛
 (دوم): ط: توشاہ، مب: کیانی و برجہ
 شاہ؛ تمام نسخہها بیت را پس از بیت
 ۱۳۱۰ آورده اند.
 ب ۱۳۰۸: (دوم) ط وک وک: زدیدار؛
 ب ۱۳۰۹: حظ: ہمہ از؛
 (دوم): قب: زہرکار، مب: کہ باید...
 از تو؛
 ب ۱۳۱۰: قا: بفرمان تست، مب: روی روشن
 بفرمان تست؛ قا وک وک ومب ییقی
 بصورت زیرافزودہ وسپس بیت ۱۳۰۷

(دوم): مب: جبرہ شد، ک وک ولن: خیرہ
 کشت؛
 ب ۱۲۹۶: لن: خرامید تفت؛
 (دوم): قا: زمستی، حظ: از ایوان نیامدش،
 لن: از ایوان مہتر برفت؛
 ب ۱۲۹۷: ط وک وک ولن ومب: وزان بس
 همان شب بفرمود، حظ: وزان شب ہمہشب
 بفرمود؛
 (دوم): ک: بران؛ لن: در بزماک، ط:
 بران... در بزماک، قب: بریارکاہ، مب:
 برانان کہ بودند در؛ قا بیت را ندارد.
 ب ۱۲۹۸: لن ومب: بشیدہ جنین کفت افراسیاب؛
 (دوم): قا: آرد ز خورشید آب؛
 ب ۱۳۰۰: (دوم) قا وط وک وک ولن و حظ:
 بزین؛
 ب ۱۳۰۱: ط وک ولن و حظ ومب: ہمہ؛
 (دوم): حظ: ز دیا و از؛ ک عنوان دارد:
 ہدیہ فرستادن افراسیاب بہ سیاوش
 ب ۱۳۰۲: مب: بدین، قا: برین... برید، ک وک
 ولن: برین... برند، ط: بدین... شود،
 حظ: برین کو بیش... برید؛
 (دوم): ک وک وک ولن: برند، حظ: برید،
 ط: شود، قا: ہشیوار باشید و با ہش برید؛

ب ۱۳۱۴: تمام نسخه‌ها: جنین گفت با شهریار؛
 (دوم): قا: کی کی باشدم کو و ، بقیه
 نسخه‌ها: کی کی باشدم؛
 ب ۱۳۱۵: مب: نیارم زدن من همی با؛
 ب ۱۳۱۶: ط و لك و قب و لن و حظ: ازیرا که همواره
 یار توایم [حظ: توام]؛
 (دوم): قا و حظ: بدین، لن: توایم، ط و
 ك: شکار توایم، قب: بدین... توایم؛
 ب ۱۳۱۷: مب: شهنشه ز؛
 ب ۱۳۱۸: (دوم): قب: هم آورد جفت ، ط: در
 آورد جفت؛
 ب ۱۳۱۹: (دوم): قا: بکویند به برکزید؛
 ب ۱۳۲۰: مب: کند، ط و لك و قب: مردان مرد؛
 (دوم): ط و لك و قب: خندان مرد؛
 ب ۱۳۲۱: قا عنوان دارد: صفت کوی زدن
 سیاوخش در توران نزد افراسیاب ،
 قب: کوی زدن سیاوش با افراسیاب؛
 ب ۱۳۲۲: مب: شهنشه کزین؛
 (دوم): قا و ط و لك و قب و لن و مب:
 جهن و؛
 ب ۱۳۲۳: (دوم): حظ: ازباد کوی، بقیه نسخه‌ها:
 برداشتی زاب؛
 ب ۱۳۲۵: مب: سوم اندر ایمان؛

را آورده‌اند :
 بدو گفت افراسیاب ای بسر
 همیشه بزى شاد و بیروزگر
 [مب: همیشه بشادی بزى کامکر]
 لن پس از ۱۳۱۰ بیت ۱۳۰۷ را آورده
 و سپس افزوده :
 بشبگیر کز خواب برخاستند
 همه روی میدان بیاراستند
 ب ۱۳۱۱: ط: کردان بیدان شوند، بقیه نسخه‌ها:
 کردان بیدان؛
 (دوم): ك و قب و حظ و مب: و باروی
 خندان، ط: و باروی حدان شوند، قا: و
 خندان و شادان شدند، لن: همه باك باروی
 خندان؛
 ب ۱۳۱۲: همه نسخه‌ها: شاه توران؛
 (دوم): مب: برزخم، حظ: یاران توایم در
 خورد کوی؛
 ب ۱۳۱۳: ط و قب و لن: باشی ازان روی، قا: روی
 و این روی، ك: ازان روی ازین، مب و حظ:
 ازین روی وزان؛
 (دوم): ط و لك و قب و لن و مب: نیمه، قا:
 بدو نیمه هم زینشان ، حظ: نیمه زین هم
 نشان؛

ب ۱۳۳۲: (دوم) قا ومب : همه ، حظ : باسمان ؛
 ب ۱۳۳۳: ك : آواز ، قا وط و قب ولن وحظ :
 آواز ... کره نای ، مب : وآواز ...
 کره نای ؛
 (دوم) : مب : تو کفنی که میدان بچنبد
 زجای ؛ لن عنوان دارد : کوی زدن
 سیاوش با افراسیاب ، تمام نسخه ها بیقی
 افزوده اند :
 سبهدار [قب : سبهد ، مب : شهنشاه] کوی
 زیلا بزد / با براندر [قا : بزیراندر] آمد
 چنان [مب : چونان] چون سزد
 ب ۱۳۳۴: (دوم) ط وک : هشتش بکرد ، قب و
 لن وحظ : نهشتش بکرد ، مب : به
 بیشش زکرد ، قا : زیبیشش ببرد ؛
 ب ۱۳۳۵: ط و قب : دکر زد چنان ؛
 (دوم) : قا : بدانسان ، ک بیت را ندارد .
 ب ۱۳۳۶: ک وحظ بیت را ندارند .
 ب ۱۳۳۷: قا ومب : بدان ، ک وحظ بیت را ندارند .
 ب ۱۳۳۸: لن : باسب ، قا وط و قب : براسی ؛
 (دوم) : ط وک ولن وحظ ومب : کوی
 لختی بلمست ، قا و قب : کوی لختی
 ز دست ؛
 ب ۱۳۳۹: ط وک و قب وحظ : وزان ، قا ومب :

(دوم) : حظ : جواخواست ، ک ولن : جو
 اخواست [ک : اخواست] اسب افکن ،
 ط و قب : جواخواست اسب افکن ؛ مب :
 جوار جاسب شیراوژن ، قا : جوار جاسب
 مردافکن شیره کیر ؛
 ب ۱۳۲۶: قا : بدو کفت ای ؛
 (دوم) : ط : از ایران ، لن : نزد کوی ، مب :
 ازینا که ، ک : از ایران ... نزد کوی ، قب : از
 ایران ... پیش اوی ؛
 ب ۱۳۲۷: قا : دکریار ، مب : شاهدتها ؛
 (دوم) : ط وک : انها نم ، قب ومب : تها نم ،
 لن : جوکان و تها نم ، قا وحظ : نکهدار
 جوکان و تها ؛
 ب ۱۳۲۸: (دوم) مب : بمیدان بیارم ز ، قا وک : از
 ایران بمیدان ، ط : از ایوان سوار ؛
 ب ۱۳۲۹: قا وط وک ولن : درزخم ، قب :
 باشد بر ؛
 (دوم) : قا : بدانسان ، مب : بودر و بروی ، ک :
 نزد روی ؛
 ب ۱۳۳۰: مب : شهنشه جو ؛
 (دوم) : مب : بران سان همی کشت ، بقیه
 نسخه ها : بدان ؛
 ب ۱۳۳۱: (دوم) قا وط وک و قب ولن وحظ :
 شایسته اندر نبرد ؛

همان رستمش بود آموزگار
 کش از کودکی بود پروردگار
 مب عنوان دارد : نشاندن افراسیاب
 سیاوش را بر تخت نزد خویش
 ب۱۳۴۳: مب: بمیدان؛
 (دوم): مب: درآمد؛
 ب۱۳۴۴: (دوم) مب : شاه بدشاد ، قا: شاه شد
 شاد بخت ، ط و لك و قب : شادمان بود
 سخت ؛
 ب۱۳۴۵: (دوم) حظ : کی اکنون شما راست
 میدان و کوی ؛
 ب۱۳۴۶: ط و لك و قب و حظ : این دو ، مب :
 ازدو ؛
 (دوم): حظ: بیامد؛ لن بیی افزوده :
 از ن سوی وزان سوی با کفت و کوی
 همی این ازان آن ازین برد کوی
 ب۱۳۴۷: (دوم) حظ : همی بردنی ، ط : بردن کاو
 آراستند؛ قا و قب و مب بیی افزوده اند:
 سواران ایران بر آ و بختند
 بخورشید بر کرد انکیختند [مب :
 یکی کرد تیره بر انکیختند]
 ب۱۳۴۸: مب: ربوده ز توران سپه کوی ؛
 (دوم) : مب: کردان ز ، بقیه نسخه ها

وزان . . . بدو ، لن : بس آنکه بچوکان ؛
 ب۱۳۴۰: ط و لك و قب و لن و حظ بیی افزوده اند:
 بمیدان تکک [قب: یکک ، لن : یکی ، حظ :
 درون] اسب جندان [لن : میدان] نبود /
 کسی را جنان [ط : جنین ، حظ : جنو]
 روی خندان نبود
 ب۱۳۴۱: (دوم) حظ : درآمد؛ مب پس از بیت
 افزوده :
 بمیدان درون مرد چندانکک بود
 کسی را جز او روی خندان نبود
 ب۱۳۴۲: مب: باوای ؛
 (دوم): ط و لك : جنو نامدار ، حظ: جواین
 نامدار؛ تمام نسخه ها دو بیت [مب سه بیت]
 افزوده اند:
 کی [ط و حظ : یکی] نامور کنت ازین سان
 بود / هرانکس [ط و لك و قب: سپهد] که
 با فر یزدان بود
 ز خوبی [مب : بخوبی] و دیدار و فر و هنر
 [قا : فرخ هنر] / ندانم [قا: برانم ، قب:
 ندیدم ، لن: بدانم] که دیدنش بیش از [ط :
 ار] خبر [مب : بمردی ز مردان بر آورده
 سر] ؛
 مب بین دو بیت قبل بیی دیگر نیز افزوده :

بیت را ندارند .	شده اند .
ب ۱۳۴۹: مب: غمی شد ز؛	ب ۱۳۵۷: مب: شهنشه جو؛
ب ۱۳۵۰: تمام نسخه ما: پا کارزار؛	(دوم) : حظ: کیان بر، قا و ط و قب:
(دوم): قا: بدین، لن: بدن بخشش و کردش،	زترکش کان، لن: زترکش کان کیانی
ك و حظ: بدین ... و بیجش، قب: بدین	کشید؛ ترتیب ایات مب: ۱۳۵۸،
بخشش و کردش و کاروبار؛	۱۳۵۷ ك بیت را درحاشیه به خطی دیگر
ب ۱۳۵۱: ط و لن و مب: سرآمد، قب: امدیابند،	آورده است .
حظ: - بتایید روی؛	ب ۱۳۵۸: مب: شهنشه کان؛ ك بیت را درحاشیه
(دوم): ط و لك و قب و حظ: یکباره، مب:	آورده به خطی دیگر و پس از آن دو بیت
پریشان .. یکباره، لن: بترکان... یکباره،	نیز افزوده بوده که بریده شده اند . مب
قا: سیار بدهم دشت و کوی؛	بییی افزوده :
ب ۱۳۵۲: مب: کشیدید باز	جو افراسیاب آن کان را بدید
(دوم): مب: اسب تاز، حظ: از افس یکی	سیاوش را آفرین کسترید
اسب؛	مب عنوان دارد: - گرفتن افراسیاب
ب ۱۳۵۳: (دوم) لن: کز انداختن سر بر افراختند؛	وسیاوش سحرگاه
قا بیت را ندارد .	ب ۱۳۵۹: (دوم) مب: آفرین کنی را، لن: آفرین
ب ۱۳۵۴: قا: اوای، مب: شهنشه جو اوای؛	بزرکان، حظ: آفرین برکرامی، قا بیت
ب ۱۳۵۶: قا و قب و مب: بکیتی، لن: نیست یار،	را ندارد . ك بیت را درحاشیه به خطی
حظ: به نیکی کمی، ط: بکیتی... نیست یار؛	دیگر آورده است .
(دوم): مب: کشاید نهفت، قب: کان در	ب ۱۳۶۰: (دوم) ك و قب و حظ و مب: برآور؛
کشاد و دو، ط: کان و کند و شکار، لن:	ب ۱۳۶۱: ك: اید کان [بیت به خطی دیگر در
کان و بزم و شکار؛ ك بیت را با دو بیت	حاشیه]
اضاف درحاشیه به خطی دیگر آورده که بریده	(دوم) : قا و ط و قب و لن: نیامد بزه

طیره شد، ك و حظ : نیامد بزه خیره شد ،
 مب: نیامد بزه تیر شد ؛
 ب۱۳۶۲: (دوم) ط : کمانرا بمالید خانه بدست ،
 ك : خان کان [بیت به خطی دیگر در
 حاشیه] ؛
 ب۱۳۶۳: قا و ط و لن و حظ و مب: کرد خندان ؛
 (دوم): حظ: جوآمد، مب: جوآید، ك: که
 اینست، ط و لن : توان زد از ن تر رجرج
 ماه ؛ ك بیت را در حاشیه به خطی دیگر
 آورده .
 ب۱۳۶۴: (دوم) حظ : و دیگر شدستم کان، قا:
 شد توان زمان ، ط و ك و قب و لن و مب :
 شد کان [ك به خطی دیگر در حاشیه]
 ب۱۳۶۵: قا و قب و مب: بایران و توران، ك و ط:
 بایران و توران کسی را ، لن: بایران و توران
 کسی ان بجنك ؛
 ب۱۳۶۶: حظ: یال كفف، ط و ك و بشت سیاوس،
 مب : چونین، قب: برو بشت و یال سیاوش ؛
 (دوم): قا و ط و ك و مب: بر بشت زین، لن:
 نخواهد همی نیز ر بشت زین ، حظ : کافی
 نخواهد همین بر کزین ؛ لن و قب عنوان دارند:
 هنر نمودن سیاوش نزد افراسیاب .
 ب۱۳۶۷: ط و ك و قب و لن و حظ و مب : نشانه ،

قا: نشانه نهاده برابر برسر ؛
 (دوم): قا: در کس نظر ؛ ك بیقی در حاشیه
 افزوده که بریده شده است .
 ب۱۳۶۸: قب و لن و حظ و مب: بادبانی، ط و ك:
 بر تازی اسبی جو ؛
 (دوم): قا و قب و مب: بیفشارد، ك و
 ط و لن : بیفشر دران، حظ : بیفشارد
 پای و ؛
 ب۱۳۶۹: قا: در میان ؛
 (دوم): قا و ط و ك و قب و حظ: برو
 چشم ؛ مب بیقی افزوده :
 چنین گفت یکسر همه انجمن
 که اینت سرافراز و شمشیر زن
 [ر. ك به بیت ۱۳۹۴]
 ب۱۳۷۰: قا: دکربار با، لن : بارهم جار، مب:
 بار از چار ؛
 (دوم): حظ : باد ناجار بر، قا و لن:
 بجزخ اندرون راند و ؛
 ب۱۳۷۱: لن: بدان تاختن ، حظ: بدو باریك ؛
 (دوم): قا و ط و ك و لن و مب: مغربل
 بیود، قب و حظ: مغربل نبود ؛
 ب۱۳۷۲: (دوم) قا و حظ و مب: بدان سو ؛ ترتیب
 آیات قب : ۱۳۷۲، ۱۳۷۴، ۱۳۷۷،

طیره شد، ك و حظ : نیامد بزه خیره شد ،
 مب: نیامد بزه تیر شد ؛
 ب۱۳۶۲: (دوم) ط : کمانرا بمالید خانه بدست ،
 ك : خان کان [بیت به خطی دیگر در
 حاشیه] ؛
 ب۱۳۶۳: قا و ط و لن و حظ و مب: کرد خندان ؛
 (دوم): حظ: جوآمد، مب: جوآید، ك: که
 اینست، ط و لن : توان زد از ن تر رجرج
 ماه ؛ ك بیت را در حاشیه به خطی دیگر
 آورده .
 ب۱۳۶۴: (دوم) حظ : و دیگر شدستم کان، قا:
 شد توان زمان ، ط و ك و قب و لن و مب :
 شد کان [ك به خطی دیگر در حاشیه]
 ب۱۳۶۵: قا و قب و مب: بایران و توران، ك و ط:
 بایران و توران کسی را ، لن: بایران و توران
 کسی ان بجنك ؛
 ب۱۳۶۶: حظ: یال كفف، ط و ك و بشت سیاوس،
 مب : چونین، قب: برو بشت و یال سیاوش ؛
 (دوم): قا و ط و ك و مب: بر بشت زین، لن:
 نخواهد همی نیز ر بشت زین ، حظ : کافی
 نخواهد همین بر کزین ؛ لن و قب عنوان دارند:
 هنر نمودن سیاوش نزد افراسیاب .
 ب۱۳۶۷: ط و ك و قب و لن و حظ و مب : نشانه ،

قا و ط و لك و قب : هم از [قا : همان ،

قب : هم] جامه دست وهم ناپريد ؛

(دوم) : ط : ازوكس ؛

ب ۱۳۸۰ : (دوم) قا و لن : پروزه ازبیش ؛ تربیب

ابیات حظ : ۱۳۸۱ ، ۱۳۸۰

ب ۱۳۸۱ : قا : چندین ، لن و حظ : برستار چندی و

چندی ؛ ط و لك بیت را ندارند .

ب ۱۳۸۲ : ط و لك بیت را ندارند .

ب ۱۳۸۳ : حظ : بتوران سپه ، قب : بیش بود ؛

(دوم) : قا : مهر یا وی همی بیش ؛ ط و لك

بیت را ندارند .

ب ۱۳۸۴ : (دوم) حظ : باشید و جمله رمه ؛ قا و قب

و لن بیت را ندارند و ط و لك بیت را چنین

دارند :

جنس گفت انکه بلشکر هم

کی باشند او را بجمله رمه

قا این عنوان را دارد : صفت شکار کردن

سیاوخش در توران نزد افراسیاب ، ط :

هنر نمودن سیاوش بنزدیک افراسیاب

در شکارگاه ، لك : رقتن سیاوش و

افراسیاب به شکارگاه ، قب : به نخجیر

رقتن سیاوش با افراسیاب ، مب : هنر

نمودن سیاوش بیش افراسیاب ، حظ :

۱۳۷۸ ، ۱۳۷۳ ، ۱۳۷۰ ، ۱۳۷۶ ، ۱۳۷۹

و . . . [صیناً علائمی نیز در کنار صفحه و

ابیات گذاشته گویا به جهت تقدیم و تأخیر که

مشخص نیستند] . مب افزوده :

همه خیره کشند ترکان بدوی

همی دید افراسیاب اندروی

ب ۱۳۷۳ : مب : کان بزه را بیازو ؛

ب ۱۳۷۴ : (دوم) مب : بدو ، لن : هنر گفت

بر کوهرت بر کواست ؛

ب ۱۳۷۶ : ط و لن : نشستند و ، حظ : برخوان و

می خواستند ؛

(دوم) : ط و لك و قب : کش سزا ، قا و مب :

کش سزا بود در خواستند ، لن : سزاوار

رامشکران خواستند ؛

ب ۱۳۷۷ : مب : و گفتند شاد ؛

(دوم) : تمام نسخه ها : گرفتند یاد ؛ ط بیقی

افزوده :

بخوان بر یکی خلعت آراست شاه

کی گفتست با من یکی نیک خواه

ب ۱۳۷۸ : (دوم) مب : زاسب ستام و ، لك : زاسب

و لكام ؛

ب ۱۳۷۹ : مب : همه دستها جامه ، لن : همان پوشش

از جامه ، حظ : همان دست جامه که بدناپريد ،

نخجیر کردن سیاوش

ب ۱۳۸۵: قا: بآن؛

ب ۱۳۸۶: قا و ط و ك و حظ و م ب: کی ای، لن :

یا تاکی؛

(دوم): قا: ز نخجیر؛ م ب پس از این بیت

افزوده :

سیاوش بدو گفت فرمان شاه

فزونتر ز خورشید و تابنده ماه

بفرمان شه بسته دارم کسر

بدان ره روم کم نماید سر

دل شاه از گفت او شاد شد

روانش از اندیشه کوتاه شد

ب ۱۳۸۷: حظ: هر که رای، م ب: هر که ناد آیدت؛

(دوم): قا: بدان شو، ط و ك: بران روکی،

م ب: بدان؛

ب ۱۳۸۸: (دوم) لن: با باز و با یوز شاه، حظ :

همی بود با باز و با یوز شاه؛

ب ۱۳۸۹: م ب: سیاوش ز، ط و ك و قب: ز

دو گونه؛

(دوم): قا و م ب: وز ایران؛

ب ۱۳۹۰: م ب: اندرون برکشید؛

ب ۱۳۹۱: قا: رکاب [روی کلمه: رکیب]، ط:

رکاب؛

(دوم): قا: همی راند اندر؛ قب و حظ

بیت را ندارند. م ب یقی افزوده:

بر آهخت تیغ و برانکیخت بور

بدان دشت نخجیر افکند شور

ب ۱۳۹۲: قا و لن: بردو، م ب: زد او دو؛

(دوم): حظ بیت را ندارد و بقیه

نسخه‌ها: ترازو شد و؛ لن عنوان دارد:

رفتن سیاوش با افراسیاب به شکار

ب ۱۳۹۳: ط و قب و حظ: زیگ سو کران، م ب:

بیگمن زیگسو کران؛

(دوم): ط و ك و قب: بنظاره شد لشکر

و [ك: و ندارد]، م ب: نظاره برو لشکر

شاه بود؛ لن بیت را ندارد. قا بیت را

چنین دارد:

کراینده هر چند جست و بسود

بیگ جو ز یک سو کران تر نبود

ب ۱۳۹۴: قب: برفتند؛

(دوم): قا و ط و ك و قب و م ب: افراز

شمشیر، لن: سزاوار شمشیر، حظ: که اینم

سزاوار شمشیر زن؛ م ب بیت را قبلاً نیز

آورده بود. ر. ك به ب ۱۳۶۹

ب ۱۳۹۵: م ب: بآوای، ط و ك و قب و لن: با

یکد کر؛

ب ۱۳۹۶: حظ: به تنگ، لن: که نام سران، ط و

یکسال، لن و حظ بیت را ندارند .
 قا عنوان دارد : گفتار در دامادی
 سیاوخش با جریره دختر بیران ، ط :
 سخن گفتن بیران با سیاوش از بهر زن
 کردن، قب : سخن گفتن بیران با سیاوش،
 ك : سخن گفتن سیاوش با بیران، مب :
 سخن گفتن بیران با سیاوش از بهر وصلت،

ب ۱۴۰۵ : مب : یک روز، ك : روز بیران؛

(دوم) : قاطو : بریش، حظ : هر دو بهم؛

ب ۱۴۰۶ : ط و ك : قب : چنین گفت؛

(دوم) : حظ : خیای کی، ك : که باسی؛

ب ۱۴۰۷ : ط و ك : ومب : برین، لن : ازین؛

(دوم) : ك : قب : برار امکاه، لن ومب :

بارام و گاه ، حظ : جسید بر آرام گاه،

ط : سراز بس هنرها کشیده بماه [ر.ك

به مصراع دوم بیت ۱۴۰۹] ؛ ترتیب

ابیات ط : ۱۴۰۷، ۱۴۱۰، ۱۴۱۱،

۱۴۰۹، ۱۴۰۸، ۱۴۱۲ و ...

ب ۱۴۰۸ : مب : خورم؛

(دوم) : قب : بکارش، حظ : ز کارش—

عمکسارش

ب ۱۴۰۹ : (دوم) ك : قب : کشیده بماه ، حظ :

سرت از هنرها ، ط : بنام تو خسبید

قب ومب : سرکشان، ك : سرکشان ... به

تنکک، قا : سراز همه سر بر آمد؛

(دوم) : ك : نساژم؛

ب ۱۳۹۷ : (دوم) مب : ناخت بردشت افکند

شور؛ بقیه نسخه ها بیت را ندارند .

ب ۱۳۹۸ : (دوم) لن ومب : بساخت، ط و ك و

قب : بتیر و بشمشیر و نیزه بساخت؛

ب ۱۳۹۹ : (دوم) لن : بنخجیر ؛ مب دو بیت

افزوده :

همه دشت و غار و بیابان و کوه

فکنده ز نخجیر هرجا گروه

سراسیمه ماندند ترکان همه

بدو آفرین خواند شاه و رمه

ب ۱۴۰۰ : ط : سوی ایران سیاه، ك : سوی توران

سیاه؛

(دوم) : ط و ك : همه بر گرفتند شادی براه؛

ب ۱۴۰۱ : حظ : شاد وجه ، ط ك و قب ولن :

شادمان بدی چه دژم، مب : شهنشه جه شادان

بدی چه دژم؛

ب ۱۴۰۲ : مب : بجهن و بکرسوزو؛

(دوم) : حظ : شادی نمود؛

ب ۱۴۰۳ : (دوم) مب : وزو؛

ب ۱۴۰۴ : قا ولن و حظ : بدین، مب : برین نیز

ز توران جز او نیست همیاز تو
 نیاید کسی نیز همساز تو
 ب ۱۴۱۵: قا: طلب کن، حظ: سیاوار خویش؛
 (دوم): ك: تپار خویش، ط و قب ولن
 و حظ: بنه... تپار خویش؛
 ب ۱۴۱۶: (دوم) قا و ط: همین کنج و، ك و قب:
 همان کنج و. مب: همه کنج و؛
 ب ۱۴۱۷: (دوم) قا و حظ: ماهد با؛ قا و حظ
 ابیات ۱۴۱۷ تا ۱۴۲۲ را پس از بیت
 ۱۴۴۹ آورده اند.
 ب ۱۴۱۸: مب: سپاه، ط و ك و قب ولن: که کر...
 بودی براه، قا و حظ: اکر [حظ: کی کر]
 ماهشان دیده بودی براه؛
 (دوم): قا و قب ولن و حظ و مب: دیده
 ماه، ط و ك: از ایران نه برداشتی دیده؛
 ب ۱۴۲۰: لن: فرید و فرزند؛
 (دوم): قا: تاج دارند و هم تاجگاه،
 ط: جام دارند و هم بارگاه، قب و لن:
 تاج دارند و هم جایگاه، حظ: تاج دارند
 و هم جاه و کاه؛ قا و حظ یقینی افزوده اند:
 بدینسان [حظ: بدیشان] نکه کن دلت
 رهنمون / کی بیوسته شاه کردی [حظ:
 بودی] بخون

بر آرمگاه [ر.ك به مصراع دوم ب ۱۴۰۷]
 ب ۱۴۱۰: لن: بیرکشت و تو، مب: بیرکشت و
 تو بینا دل؛
 (دوم): لن: نکرتاز،
 ب ۱۴۱۱: (دوم) قا و ط و ك و قب و مب: ز شاهان
 کیتی [مب: بیشی] تویی یادگار، حظ:
 ز شاهان و از برهنر نامدار؛
 ب ۱۴۱۲: مب: بدین؛
 (دوم): ط و ك و قب و حظ: ز شاهان کیتی
 تویی بی نیاز، مب: که از روی کیتی شوی
 بی نیاز؛ قا و لن بیت را ندارند.
 ب ۱۴۱۳: (دوم) قا: داردی بر تو مهرش بسی،
 ط: دارد این مهر بر تو کسی؛ لن یقینی افزوده:
 ز توران سزاوار و انباز تو
 نیام کسی نیز دمساز تو
 ب ۱۴۱۴: مب: برادر نه با تو نه خواهر؛ حظ
 ایاتی افزوده:
 جو بره رنی سرو پیراسته
 ترا خواست از بهر این خواسته
 بخواهد همی گفت این رای نیست
 جو مهتر تو اورا دل آرای نیست
 چنین گفت کین تاجهای بلند
 کند مر ترا نزد او ارجمند

ب ۱۴۳۰ : تمام نسخه‌ها : نهادی [ط : نهاده]

ازین بر؛

(دوم) : قاط : حق این، ک : بسیرم،

حظ : حق این بسیرم، م ب : زنده‌ام من

ازین نکلرم؛ م ب بیقی افزوده :

سیاوش مراورا ز بیران بخواست

بدان تاکه با او بود دلش راست

ب ۱۴۳۱ : (دوم) : حظ : خواهر خویش؛ ط وک و

قب و لن بیت را ندارند و حظ نیز آنرا

پس ازبیت ۱۴۶۸ آورده .

ب ۱۴۳۲ : تمام نسخه‌ها : ززده؛

(دوم) : قا و قب : تا زید تفت، ط وک :

مازید تفت، لن : مازند بعت ؛

ب ۱۴۳۳ : ط : جزیره؛

(دوم) : ط وک : خرم بناز، لن : خسرو

نواز، م ب : سیاوش شه سرفراز ؛ م ب

عنوان دارد : خواستن سیاوش دختر

بیران و بسه را

ب ۱۴۳۴ : (دوم) : ط وک و قب و لن و م ب : باشد

نیره قباد، حظ : داماد ما باشد نیره قباد؛

قا بیت را ندارد .

ب ۱۴۳۵ : (دوم) : حظ : نهاده از؛ ط وک بیت را

ندارند .

ب ۱۴۲۱ : ط : ولکن؛

(دوم) : لن : دردامن ؛ ط وک و قب و لن و

م ب بیت را پس ازبیت ۱۴۴۹ آورده‌اند.

ب ۱۴۲۲ : لن پس ازاین بیقی افزوده :

جرره یکی خوب براسته

ازن هر سه اویست نوحاسته

قب عنوان دارد : خواستن سیاوش جریره را

ب ۱۴۲۳ : ط : حزره ست، لن : جریره ست مهتر

ازیشان بسال ؛ قاط وک و قب و لن و حظ

و م ب ایات ۱۴۲۴ و ۱۴۲۵ و ۱۴۲۶ را

ندارند .

ب ۱۴۲۷ : م ب : بنده است ؛

(دوم) : قا : ایدر، م ب : برستنده است ؛

ب ۱۴۲۸ : (دوم) : تمام نسخه‌ها : مرا همچو فرزند

خود می‌شناس ؛ ط وک و قب و لن بیقی

افزوده‌اند : زخویان جریره [ط : حزره] مرا

درخورست / که بیوندم ازحان تو [قب : خان

تو، ک : جان تو، لن : جان و دل] بهترست

لن عنوان دارد : زن کردن سیاوش دختر

بیران، ک : زن کردن سیاوش جریره دختر

بیرانرا ؛

ب ۱۴۲۹ : تمام نسخه‌ها : مرا او بود نازش ؛

(دوم) : ط وک : درین ؛

کار برخ، قا: سیاوش ز کیتی همی یافت
برخ؛

ب ۱۴۴۳: مب: زمان نزد؛

ب ۱۴۴۴: حظ و مب: پیران به روز کار، ط و لك و

قب ولن: پیران برهیز کار؛

(دوم): ط و لك و قب ولن و حظ: کای

شهریار، مب: کفت که به روز کار؛

ب ۱۴۴۵: (دوم) قا و مب: زجرخ فلک، ط و لك

و قب: برکنارد کلاه؛

ب ۱۴۴۶: ط و لك و قب ولن و حظ: روز انس

روانش، مب: روانش بدی؛ مب عنوان

دارد: رای زدن پیران با ساوسن ارهر

دخت افراساب

ب ۱۴۴۷: (دوم) لن: برافزون: مب بیت را ندارد.

ب ۱۴۴۸: مب: نباشد، ط و لك و قب و حظ: شود

اعتمادش بتو، لن: شود جان او بر بتو؛

(دوم): قب: شدن، ك: او یاد کار،

حظ: جوخواهی بدین بدش بایدار؛ مب

بیتی افزوده:

چه کفتست کین تاجهای بلند

کند مرترا نزد او ارجند

ب ۱۴۴۹: مب: و کر... من بیش؛

(دوم): قب: مرا شادمانی بکم بش؛ قا

ب ۱۴۳۶: قا و قب ولن و حظ: و زر و درم، مب:

بدر و بدینار و زر و؛

(دوم): لن و حظ: و به بیش و بکم؛ ط و لك

بیت را ندارند.

ب ۱۴۳۷: بم: خورم بهار، قب: باغ بهار؛

(دوم): لن: فرستاد نزدیکی شهریار؛

ب ۱۴۳۸: مب: بیاراست با، حظ: مراو به بیوست؛

(دوم): قا: نشاندش بر شاه برکاه نو؛ ط و

ك و قب ولن و حظ: فرستاد او را برکاه نو

[لن: سوی گاه، حظ: سوی ماه نو]؛ حظ

بیت را پس از بیت ۱۴۶۸ آورده است.

ب ۱۴۳۹: حظ: بدانست کش؛

(دوم): قا و لن و حظ و مب: همان تخت زرین

کوهر؛ ط و لك و قب بیت را ندارند و حظ

آن را پس از ۱۴۶۸ آورده است. عنوان ط:

بزن کردن سیاوش جزیره دختر پیران را [ط

همه جا جزیره؛ ضبط کرده است].

ب ۱۴۴۰: (دوم) لن: و خندید؛

ب ۱۴۴۱: (دوم) تمام نسخه ها: کاوس بردلش

یاد؛

ب ۱۴۴۲: (دوم) ط و لك و قب: زهر کار برخ،

لن: را بود ازان کار برخ، مب: سیاوش

بودی به نیکیش، حظ: سیاوش بودی همه

شد ماه بر،ك: جو شد شاه، حظ: شود
 مایه بر مایه، قب: جو شد ماه...
 بیوند او؛

(دوم): قا و ط و لك و لن و حظ: ارونند،
 قب: فزون تر شود فرو ارونند او؛

ب ۱۴۵۵: مب: چه فرمان؛

(دوم): قا: نزد تو؛ عنوان قب: گفتن
 بیان با سیاوش که زنی بخواه

ب ۱۴۵۷: قا: مکر آسمانی؛

(دوم): قا و قب و لن و حظ و مب: سپهر
 از بنه نیست؛ ط و لك بیت را نندازند.

ب ۱۴۵۸: مب: که کمر، حظ: بخوام؛

ب ۱۴۵۹: (دوم): ط و لك و قب و لن: خرم بهار،
 مب: خورم بهار؛

ب ۱۴۶۰: قب: بهرام جون؛

(دوم): قا و ط و لك و حظ: نامداران و،
 قب: دگر نامداران و، لن: جنان نام

داران و، مب: جو کیو و جوشابور و
 کنداوران؛

ب ۱۴۶۱: ط: ایشان نیابد؛

(دوم): تمام نسخه ها: همی خانه؛

ب ۱۴۶۲: قب: توساز، ط: برن باس و،ك: بدین
 باش؛

و حظ چنانکه پیشتر یاد شد پس از بیت
 ۱۴۴۹، آیات ۱۴۱۷ تا ۱۴۲۲ را
 آورده اند. ط و لك و قب و لن پس از ۱۴۴۹،
 آیات زیر را افزوده و در آخر نیز بیت ۱۴۲۱
 را آورده اند:

جریره [ط: جریره] یکی خوب پیراسته
 ترا خواست از بهر آن خواسته

نخواهم همی [ك: همی خواهمت] گفتن این رای
 نیست [قب: فرنگیس هم گفت این رای
 هست] / که جهر تو او را دلارای نیست
 [قب: هست]

مرا گفت کین بایهای [ك و قب: کاخهای،
 لن: تا جهان] بلند / کند مر مرا [لن: مر
 ترا] نزد او [ط: این] ارجمند

ازین پس بیت ۱۴۲۱ را آورده اند. مب
 نیز پس از ۱۴۴۹ بیت ۱۴۲۱ را آورده.

ب ۱۴۵۰: لن: خوبان شاه؛

(دوم): ك: ز کیتی، لن: جنان روی ماه؛

ب ۱۴۵۲: قا: ز دیدار بیش؛

(دوم): قا: ز بیش، حظ: نه بیش؛

ب ۱۴۵۳: قا: سزاست؛

(دوم): لن: که جون او بکشمر؛

ب ۱۴۵۴: قا و مب: شود ماه بر، ط و لن: جو

ب ۱۴۷۰: ط وك : بشادی بیامد به ، حظ : بس
انگاه پیران بشد نزد شاه ؛

ب ۱۴۷۱: قاولن : درپیش ؛

(دوم) : قاقوب و حظ : نیکوکان ؛ مب

یحای این بیت ابیات زیر را دارد :

همی بود نزد شهنشه بیای

جهان پهلوان نامور کلدخدای

جو برپای بد یکرمان پیش اوی

بدل مهربان و بتن خویش اوی

بدو گفت افراسیاب آن زمان

که ای نامور شیر دل پهلوان

و این عنوان را آورده : خواهش کردن

سیاوش ار افراسیاب فرنیکیس را

ب ۱۴۷۲: مب : تو جندین جه باشی بزمدم ،

(دوم) : قاولك و قب و حظ : زکیتی ،

لن : زکیتی جه امد ، ط : خواهی زکینه

جه ، مب : زکیتی ... آدنت [روی

کلمه : مد] ؛

ب ۱۴۷۳: قاقوط و قب و مب : دزوکنج ، لن :

وزر و کنج ، حظ : سیاه من و کنج ؛

(دوم) : تمام نسخه ها : بکم پیش ؛ مب

بیت را پس از ۱۴۷۵ آورده است .

ب ۱۴۷۴: حظ : کسی کر ؛

(دوم) : بم : درد کزند ، لن : کشایش

(دوم) : قب : سخن بوی جز ، مب : سخن بیش

کس جز ؛ قاقو حظ بیته افزوده اند :

ولیکن جریره مرا در خورست

جو [حظ : که] بیوندم از خان

[حظ : جان] تو بهترست

ب ۱۴۶۳: حظ : بس از بخت ؛ ط و قب و لن و

مب بیت را ندارند .

ب ۱۴۶۴: قاقو حظ : آب زرد ، مب : پر آذب زرد ؛

(دوم) : حظ : زدی هر زمان باد ، مب : همی

هر زمان بر زدی باد ؛

ب ۱۴۶۵: لن : چنین گفت ، قاقو : در روز کار ، مب :

از روز کار ؛

(دوم) : ط و قب و لن : بسازد خرد یافته

مرد کار ؛

ب ۱۴۶۷: ک : دوستی ؛

(دوم) : تمام نسخه ها : بیزدان ؛

ب ۱۴۶۸: مب : ترا تحت ، ط و قب : ایران

ببند اندر ؛ لن : ایران ترا در خورست ؛ حظ

پس از این بیت ، ابیات ۱۴۳۱ و ۱۴۳۸ و

۱۴۳۹ را آورده است و این عنوان را نیز

دارد : بزنی کردن سیاوش جریره دختر پیران

ب ۱۴۶۹: مب : آگاه شد ؛ بقیه نسخه ها

بیت را ندارند .

توران؛	و کر خود کزنند؛
(دوم): قا : کشتم از، مب : شاد کشتم	ب ۱۴۷۵: حظ: و کزنند من؛
بدیدار اوی؛	(دوم): قا و ط و لك و لن و حظ: بیکار من،
ب ۱۴۸۱: لن: بسردر، حظ: برکنار؛	قب : بیکار من بازگشت، مب : زمهر...
(دوم): ط: همان، لن: آورد هنگام بار؛	من باد؛
ك بيت را ندارد .	ب ۱۴۷۶: قا و ط و لك و لن و حظ و مب: جه خواهی
ب ۱۴۸۲: ط و لك و قب : تو ساز؛	بخواه، قب: اندك بخوای بخواه ؛ ط و لك و
(دوم): ط: جه نيكك؛	قب دو بیت افزوده اند:
ب ۱۴۸۳: (دوم) لن: و خان مرا؛	فرو بود بیران و بردش نماز
ب ۱۴۸۴: ط: ورا مادرش، لك: فرا کیس خواند	بدو [ك: جنین] گفت کای شاه
ورا؛	کردن فراز
(دوم): مب: بوم شاد، لن: شاد کر؛	مرا حاجت [ك: خواهش] از خواهش
ب ۱۴۸۶: قب: من زنده ام بیش، بقیه نسخه ها: من	خوس نیست [قب: مرا خواهشی از پی
رانده ام بیش؛	خویش نیست] / کس از که تران تو درویش
(دوم): ط و لك: برین، لن: بدین، مب:	نیست
بدان، قا و حظ: بران کونه، قب: برین	ب ۱۴۷۷: ط و لك بيت را ندارند .
کونه همدستان؛	ب ۱۴۷۸: (دوم) مب: به تخت، لن: تیغ و ترو
ب ۱۴۸۷: مب: که کفنت با؛	کلاه، قا: ز تیغ و زمهر و ز تخت و کلاه؛
(دوم): تمام نسخه ها: که جانن ...	ط و لك بيت را ندارند .
رایش بلند؛	ب ۱۴۷۹: حظ: ززد سیاوش، مب: پیای براز؛
ب ۱۴۸۸: قب: تره شیر؛	(دوم): مب: دراز، لن: سپدار باز، لك
(دوم): مب: که هم جان، لن و حظ: که	بيت را ندارد .
هم جان نیاری [حظ: نیازی] بسر، لك:	ب ۱۴۸۰: لك بيت را ندارد و بقیه نسخه ها: شاه

که هم جان ندای بسر، قا: رنجی همی جان
نیاری بسر، ط: رنجی همی جان نیا - بر
قب: که هم جان بازی بزیر؛ تمام نسخه‌ها
پس از این بیت افزوده‌اند:

بکوشی که اورا [قا و ك و حظ: و اورا،
لن: که ویرا] کنی برهنر / تویی بر شوی
جون وی آید پیر [مب بیت را ندارد]
نخستین که آیدش [قب: آمدش] نیروی
جنگک / سر بروراننده کیرد بچنگک [قا بیت
را ندارد]

ب ۱۴۸۹: مب: که از پیر سر موبدان، حظ: و دیگر
کجا بیش ازین موبدان؟

(دوم): قا و حظ و مب: رذان و ستاره،
ط: نکار... شمر سروران؛
مب بیٹی افزوده:

جو صلاب برداشتندی بخور

همین راندندی همه در بدر

ب ۱۴۹۰: حظ: سطرلاب برداشتندی به بر؛

(دوم): حظ: همه راندندی سخن در، ك:
ازین راننده بودش همه، ط: ازین راننده بودس
همه سر بسر، قب: ازین راننده بودند همه،
لن: ازین بود راننده همه سر بسر، مب: همه
راننده بودند خود سر بسر؛ قا بیت را ندارد.

تمام نسخه‌ها دو بیت افزوده‌اند:

مرا با [حظ و مب: از] نپیره شکفتی
بسی / نماید [ك: بماند، قب: نکوید]
همی کار دیده کسی [قا و مب: نمودی
بیش بدر هر کسی]

سر و کنج [قب: سر کنج، لن: وتاج،
حظ: وتخت، مب: سر تخت] وتخت [لن
و حظ و مب: و کنج] و سباه مرا [ط:
سباهی مراست] / همان کشور و بوم و
کاه [لن: بوم کاه، ط: کاهی] مرا
[ط: مراست]

قا و مب بیٹی دیگر نیز افزوده‌اند:

بکیرد همه سر بسر کشورم

ز کارش بد آید همی [مب: دکر]

بر سرم

تمام نسخه‌ها پس از ابیات افزوده، بیت

۱۴۹۳ را آورده‌اند.

ب ۱۴۹۱: تمام نسخه‌ها: ازین؛

(دوم): قا و ط و حظ: کی کیرد، مب: بر
کنار؛

ب ۱۴۹۲: حظ: ز توران، قب: بماند، مب: بوم و؛

(دوم): قب و حظ و مب: اندازه کیرد

نخست، ط و ك و لن: ز کاه من اندازه

ب ۱۵۰۰: (دوم) قب: وراه سیاوش، مب به جای
این بیت، بیقی دیگر دارد:

بگفت کسان دل مکردان ازوی

مرا نیست رای تو ای نامجوی

ب ۱۵۰۱: قا ولن ومب: الزین، ط وقب: ازین...
تاجور؛

(دوم): قب: بیاید که کیرد جهانرا به بر،

بقیه نسخه‌ها: بیاید برارد بخورشید سر؛

ب ۱۵۰۲: مب: شود شهریار؛ تمام نسخه‌ها پس از
این بیت، بیت ۱۵۰۶ را آورده‌اند.

ب ۱۵۰۳: قا: زانشان؛

(دوم): قا: زاندریسه، حظ: بیفزایدت

هم، لك: بیفزایدش... جهر، قب:

بایشه رمهر؛

ب ۱۵۰۴: (دوم) قا وك: برهیز از افزودنی، قب

ولن: نکرده برهیز، ط: نکرده برهیز

از افزودنی، لن بیقی افزوده:

بباشد همه بودن بی کمان

نتایم با گردش آسمان

ب ۱۵۰۵: حظ: کار - بود.

(دوم): ط وقب: برسمت پاسخ، لك:

برمی تو پاسخ، لن: برسیت پاسخ دهد،

مب: زچرخ آنچه پرسیش پاسخ، حظ:

کیرد نخست، قا: کلاه مرا اندازه کیرد
نخست؛

ب ۱۴۹۳: مب: باورم کرد کوا این، حظ: باورم که

این او؛ تمام نسخه‌ها بیت را پس از بیت

۱۴۹۰ آورده‌اند.

ب ۱۴۹۴: (دوم) ط وك وقب ولن ومب: و

برکش کبیت؛

ب ۱۴۹۵: (دوم) در بم و با: بی نقطه است، لك:

تیز با، قا: بیز چون موج، لن: برد نیزه تا

موج؛

ب ۱۴۹۶: (دوم) بم: سوی یزدان، قا: ویا سوی،

مب: ایران کنند، حظ: ایران کشد؛

ب ۱۴۹۷: قا وط وك: مرا بر؛

(دوم): لن: جیاید، قب: نباید برید،

مب: جیاید مکید، لك: بیاید؛ تمام نسخه‌ها

بیقی افزوده‌اند:

بدارمش جندانک ایدر بود

مرا او [قب: مرورا] بجای برادر بود

مب بیقی دیگر نیز افزوده:

جوز یدر کند سوی ایران کنر

بخونی بیاریم او را سفر

ب ۱۴۹۸: (دوم) لك: دلت اندرین؛

ب ۱۴۹۹: (دوم) قب: باهش بود؛

را خط زده اما چیزی نوشته]، قب و
 لن : را جرخ کردان بر ، حظ : جو
 خرشید را - بر ، ترتیب ایات لن :
 ۱۵۱۳، ۱۵۱۲

ب ۱۵۱۳: قا: سپهدار توران ؛

(دوم): ط و قب و حظ و مب : نیز تک

بر، قا: یکی تازی تیز ؛

ب ۱۵۱۴: لن: نهادند روی ؛

(دوم): ط و لك و قب و لن: آفرین کرد،

مب: بریاد اوی، مب بیتی افزوده :

ستایش بسی کرد و بردش نماز

بدو گفت کار عروسی بساز

ب ۱۵۱۵: ط و لك و قب و لن و حظ و مب : چنین

گفت، قا: چنین گفت برخیزو بر ساز؛

قا عنوان دارد : گفتار در دامادی

سیاوخش با فرنکیس دختر افراسیاب

و اسباب کی بیران مهیا کرد .

ب ۱۵۱۶: (دوم) تمام نسخه ها : بیندم بتیار؛

ب ۱۵۱۷: لن: آزر م شد، مب: آزر م کشت ، قا:

براز شرم بود ، قب : براز رزم بود؛

(دوم): ط و لك و قب: رخس را بر، حظ:

زخانش ، لن : رخ او براز شرم شد،

مب: رخ او براز شرم کشت، قا: ز بیران

ز جرخ آنچه برسیت - بود ؛ قا بیت را
 ندارد .

ب ۱۵۰۶: (دوم) قب : جه باشد ؛ تمام نسخه ها
 بیت را پس از بیت ۱۵۰۲ آورده اند.

ب ۱۵۰۷: (دوم) قا : نتابد ، قب : دلت را بدین

کار نمکین مدار [ر.ك به مصراع دوم

؛ [۱۴۹۸

ب ۱۵۰۸: لن: بفرمان رای، قب: کرد سخن؛

(دوم): مب : تو روهر ، قا : تو شوهر ،

حظ: تو هرجت بیاید، ط و لك: تو شوهر چه

خواهی بخوبی ، لن : تو روهر ج خواهی

بخوبی ، قب : تو شوهر چه خواهی آنرا

بکن ؛ مب عنوان دارد : کار ساحس کردن

بران ار هر دامادی سیاوش

ب ۱۵۰۹: (دوم) لن: آفرین و بر [با علامتی در

حاشیه به خطی دیگر: کرد و] ؛

ب ۱۵۱۰: (دوم) لن: بدو بر، ط: شمران؛

ب ۱۵۱۱: ط و لك و قب و لن : شادان همه شب ،

مب: دل آراسته ؛

(دوم): قا: دلرا، مب: پیاده غم از جان شان

کاسته ، لن عنوان دارد: بز ن کردن سیاوش

فرنکیس را .

ب ۱۵۱۲: ط و لك: با جرخ کردان بر [ك عبارت

- و رویش برآزرم بود ؛ ط و ك و قب و لن و
 مب بیٹی افزوده اند :
- که داماد او بود بر [لن : کجا بود داماد بر ،
 مب : بود و با] دخترش / همی بود چون
 جان و دل در برش [لن و مب : درخورش]
- ب ۱۵۱۸ : قا و قب و لن : جه خواهی بساز ، مب :
 جه دانی بساز ، ط و ك و حظ : شوهر جه خواهی
 بساز ؛
- (دوم) : حظ : کی بر تو ، لن : که از من ترا ،
 مب : که بی تو مرا هیچ کون نیست ، قا :
- بسی آفرین کرد و بر کشت باز ؛
- ب ۱۵۱۹ : حظ : شوی ؛
- (دوم) : ك و قب و لن و حظ و مب : کار
 تفت ، قا : کار سخت ، ط : اندر اندسه نفت ؛
- ب ۱۵۲۰ : لن : دو خانه ؛
- (دوم) : قب : بسپرد یکسر کلید ، مب :
 بسپرد و دادش کلید ؛
- ب ۱۵۲۱ : لن و حظ و مب : که او بود ، قا و ط و
 ك و قب : کی او بود مه بانو ؛
- (دوم) : قب زنی بود با رای و روشن ؛
- ب ۱۵۲۲ : ط و ك : آنک بد ، حظ : اندرون کنج ؛
 (دوم) : قا و ط و ك و لن : کزیدند زربفت ،
 قب : کزیدند زربفت ... چهار ، مب به جای
- این بیت دوییت زیر آورده :
- بکنج اندرون آنچه پرمایه بود
 ز دینار و ز کوهر نابسود
 هم از جامها آنچه بد نامدار
 کزیدند زربفت جینی هزار
- ب ۱۵۲۳ : (دوم) : ك : وزعود ، لن : وازعود ، ط : -
 ز نانه مشک و زعود ، ط این عنوان را
 دارد : بزین کردن سیاوش فر نکیس دختر
 افراسیاب را
- ب ۱۵۲۴ : حظ : بر آن کوهر ؛
 (دوم) : حظ : باره ... دو کشور ، لن :
 طوق زرین نکار ؛
- ب ۱۵۲۵ : (دوم) : جم : زربفت و ، قا : ز زربفت
 کستر دنیا دو دست ؛
- ب ۱۵۲۶ : قب : همان ، حظ : بیکر سرخ ؛
 (دوم) : ط و قب و مب : درو ، قا : برو
 چند گونه نهاده کهر ؛
- ب ۱۵۲۷ : قا و حظ : شتروار ، مب : ز زرین و سیمین
 شتروار ، ط و ك و قب و لن : ز شمشیر زرین
 شتروار ؛
- (دوم) : قا و لن و مب : جام ده پارسی
 [مب : پارسی] ؛
- ب ۱۵۲۸ : (دوم) : قا و مب : دوتعلین ؛

ترتیب ایات قا : ۱۵۳۴، ۱۵۴۲، +
 ۱۵۳۵، ۱۵۳۹، +، +، ۱۵۴۴، ۱۵۳۶،
 ۱۵۲۷، ۱۵۴۵، ...

ترتیب ایات ط و ك و قب و لن : ۱۵۳۴،
 ۱۵۴۲، ۱۵۴۳، +، ۱۵۴۴، ۱۵۳۶،
 ۱۵۳۷، ۱۵۴۰، ...

ترتیب ایات حظ : ۱۵۳۴، ۱۵۴۲، +
 ۱۵۳۵، ۱۵۳۸، ۱۵۳۹، ۱۵۴۳،
 ۱۵۴۴، ۱۵۳۶، ۱۵۳۷، ۱۵۴۵، ...

ترتیب ایات مب : ۱۵۳۴، ۱۵۴۲، +
 ۱۵۳۵، ۱۵۳۸، ۱۵۳۹، ۱۵۴۳، +
 ۱۵۴۴، ۱۵۳۷، ۱۵۳۶، ۱۵۴۵، ...

ب ۱۵۳۵: (دوم) حظ : برزتاب؛ ط و ك و قب و
 لن بیت را ندارند. قا و حظ و مب پس
 ازین بیت، یقی افزوده‌اند :

بدادند دختر بآیین خویش

جانان چون بود در خوردین و کیش

[مب: دین خویش].

ب ۱۵۳۶: لن: در مرغ، قا و ط و ك و قب و مب :
 هفته مرغان و ماهی، حظ : یکی هفته
 مرغان و ماهی؛

ب ۱۵۳۷: حظ: کشت باغ از؛

(دوم) : قا و ط و ك و قب و لن و حظ :

ب ۱۵۲۹: (دوم) ط و ك : صد ناغزواه، لن : صد
 سش کاه؛

ب ۱۵۳۰: ط و ك و لن و حظ و مب : دویست، قا:
 فرستاد با ... دویست؛

(دوم) : قا: بکلشهر کفتا کی اکنون مه‌ایست،

ط و ك و لن و مب : تو کفتی پانوان جزان
 [لن: جنان] جای نیست، حظ : کی اکنون
 جنان نیز یک جام نیست؛ قب بیت را
 ندارد.

ب ۱۵۳۱: لن: همان ده، قا: وهم زعفران؛

(دوم) : تمام نسخه‌ها : همی رفت [قا: برد]

کلشهر با خواهران [حظ : جوهران]؛ قب
 بیت را ندارد.

ب ۱۵۳۲: مب: بزری، ط: عماری دیا؛

(دوم) : مب : با خواهران خیل؛ قا و قب
 بیت را ندارند.

ب ۱۵۳۳: (دوم) ط و قب و حظ و مب: صد هزار،
 ك و لن و بنداری : ده هزار، قا : زدینار و
 زخواست صد هزار؛

ب ۱۵۳۴: قب: فرنکیس را برد جیز، ط: بردش
 سه جیز؛

(دوم) : قا و ك و لن: زبانها بر، حظ و مب :

زبانشان، ط و قب : زبانها بر... داشت نیز؛

اواز؛

ب۱۵۳۸: بم: برك را ساختند، حظ: برك را خواستند، مب: عهد بر ساختند؛

(دوم): حظ: شرط و بیان؛ قا و ط و لك و قب و لن بیت را ندارند. متن مطابق چاپ پاریس است.

ب۱۵۳۹: مب: فرستاد کلمهر زود؛

(دوم): قا و حظ و مب: بکلشمر تازی فرنگیس؛ ط و لك و قب و لن بیت را ندارند. قا و حظ و مب بیانی افزوده اند:

شود تارساند سوی شاه زاد [حظ: رساندش زی شاه زد، مب: سزد تا رساندش زی شاه زاد] / بگفت آن زمان با فرنگیس شاد

قا بیانی دیگر نیز افزوده:

همی هفت روزش بیاراستند

سر مشک بر کل بیاراستند

مب عنوان دارد: سقام فرسادن سران سش

کلمهر ارهر عرومی

ب۱۵۴۰: هیچیک از نسخه‌ها بیت را ندارند.

ب۱۵۴۱: هیچیک از نسخه‌ها بیت را ندارند.

ب۱۵۴۲: قا و حظ و مب بیانی افزوده اند:

خجسته بر و بوم [حظ و مب: بوم و]

بیوستکی / باهتکی هم بشایستکی [مب:

باهتکی و بشایستکی، حظ: و بیایستکی]

ب۱۵۴۳: ط و لك و قب و لن: بیاید هم امشب

شدن، مب: که باید شدن امشب نزد،

حظ: کی باید شدن امشب نزد؛ قا بیت

را ندارد. ط و لك و قب و لن و مب بیانی

افزوده اند:

همی [مب: همان] هفت روزش بیاراستند

سر [لن: بسر] مشک بر کل بیاراستند

ب۱۵۴۴: (دوم): قا: شاه کو، مب: بایوان آن

نامور؛

ب۱۵۴۵: ط و لك و قب و لن و مب: برین؛

(دوم): مب: شهنشه بیاراست، قا:

سپهدار بیران بیاراست چیز؛

ب۱۵۴۶: (دوم): حظ: و خود و زرین کند، قا و

ط و لك و قب و لن و مب: هم از [قب:

و کر [جوشن و خود [مب: تیغ] و

کرز و کند

ب۱۵۴۷: بم: زدیبا وز؛

(دوم): قا: ول بیش، لن: هم از، ك:

وهر بیش؛

ب۱۵۴۸: لن و مب: وزان، قا: روی تا، ط و لك:

روز را خط زده به خطی دیگر نوشته :

هفته]

ب ۱۰۰۰: (دوم) حظ : شاد شد بخت، قاولن و

مب : روز و او، ط و قب : شادمان

شاه و ، ك : شادمان و او نیز ؛ ترتیب

ابیات ط و ك و قب و لن : ۱۰۰۶ ،

۱۰۰۰

ب ۱۰۰۶: قاولن و ك و قب و مب : بیامد سیاوش؛

ب ۱۰۰۷: مب : دوبدو؛

(دوم) : قا : کای نامور شهریار، حظ و

مب : کای مهربان شهریار؛ ط و ك و قب

ولن بیت را ندارند .

ب ۱۰۰۸ : هیچیک از نسخه ها بیت را ندارند .

قا و مب بیتی افزوده اند :

بسا رنج کز من تو برداشتی

بنیک و بید روی برتافتی [مب :

روزی بگذشتی]

مب بیتی دیگر نیز افزوده :

تنت تا جهانست پاینده باد

زمانه همیشه ترا بنده باد

ب ۱۰۰۹: (دوم) قب : ازو شادمان او و او نیز شاد

[ر.ك به مصراع دوم بیت ۱۰۰۰]؛

ط و ك و قب و لن بیت را ندارند .

تا مرز دریا ، قب : وزان مرز تا مرز؛

(دوم) : قاولن و حظ و مب : همه ، قب : همه

نام او بود شهر ؛ ترتیب ابیات مب : ۱۰۴۹ ،

۱۰۴۸

ب ۱۰۴۹: ط و قب بیت را ندارند و ك نیز به خطی

دیگر آن را در حاشیه آورده است .

ب ۱۰۵۰ : ط و حظ و مب ؛ نشینند ، قب : نشینند

منشوا بر ؛

(دوم) : مب : بادشاهی و رسم ؛

ب ۱۰۵۱ : ط و ك و قب : یکاخ سیاوش ، لن :

بیش سیاوش ؛

(دوم) : قاولن و ك و قب و لن و مب : ابا تخت ؛

ب ۱۰۵۲: قاولن و قب و لن و حظ و مب : وزان ؛

(دوم) : مب : که آمد ز ؛

ب ۱۰۵۳: ط و قب و لن و حظ و مب : می و خوان ،

قا : می و خوان ... خواستی ؛

(دوم) : بم : بخوردی هر ، قب : بخوردی و

جندانک بر ، ط و ك : برقی و جندانک بر ،

قا : بخوردی و جندانک برخاستی ؛

ب ۱۰۵۴: مب : کرفتی و رقی ، ط : کرفتی و بردی

سوی ؛

(دوم) : قا : یک جند ، مب : ده روز مهان ،

ط و ك و قب و لن و حظ : یک روز [ك

- ب ۱۵۶۰: مب: برین نیز، حظ: یکجند کردان؛
 (دوم): حظ: همی بود، مب: بیداد و باداد؛
 ط وک و قب ولن بیت را ندارند .
- ب ۱۵۶۱: قب: بنزدیک، حظ: فرستاد و آمد
 بنزدیک؛
- ب ۱۵۶۲: ط وک و قب: همی مرترا؛
- ب ۱۵۶۳: لن و حظ: نکیرد؛
 (دوم): ط ولن: برنشت، قب: برنشته،
 مب: هم نشستن، حظ: ورایدر نشستن کر زرد؛
- ب ۱۵۶۴: لن: کرایدر؛
 (دوم): حظ: بر کرو نیکو بین؛
- ب ۱۵۶۵: (دوم) قا و ط وک: همه، قب و مب:
 همی، لن: بجان اوزوهای رای آمدت؛
 مب عنوان دارد: خلعت فرسادن افراسیاب
 از سر سیاوش
- ب ۱۵۶۶: (دوم) قب ولن: زخوشی، ک: پرداز،
 قا: محوبی پرداز، مب: زخوشی به پرداز؛
 مب بیت را دوباره تکرار کرده با تعویض
 جای مصراعها و مصراع دوم: ز خوشی مه
 پرداز؛
- ب ۱۵۶۷: لن: سیاوش جو بشنید ازو؛
- ب ۱۵۶۸: ط وک و قب و مب: سپاه و سلیح و،
 لن و حظ: سلیح [حظ: سلاح] فراوان و
- زرین کلاه؛
 (دوم): ط وک ولن و حظ و مب: بیردند
 با کنج با، قا: بیردند با او هم انکه براه،
 قب: بیردند با کنج او را براه؛ قب
 عنوان دارد: ساختن سیاوش سیاوشن
 کرد
- ب ۱۵۶۹: (دوم) مب: خوبانش برخاستند،
 حظ: بس - به پیراستند؛
- ب ۱۵۷۰: (دوم) لن: و عماری براند؛
- ب ۱۵۷۱: مب: وزو، حظ: باز بس گشت پیران؛
 (دوم): حظ: بشادی همی راه با او سپرد،
 مب: همی رفت و با خویش لشکر به برد؛
 ط وک و قب ولن بیت را ندارند.
- ب ۱۵۷۲: ط وک و قب: برقتش بسوی، حظ:
 شوی؛
- (دوم): مب: شده انجمن؛
- ب ۱۵۷۳: ط وک: کی پیران سالاران؛
- (دوم): قا و حظ: کما بیش؛
- ب ۱۵۷۴: (دوم) ط وک و قب ولن و حظ و مب:
 بدان، قا: بدان سو؛
- ب ۱۵۷۵: حظ: یکک ماه؛
- (دوم): ط وک و قب: کهی بودی؛
- ب ۱۵۷۶: ک و قب: آواز؛

سوز؛
 (دوم) : ط وک : بیک سوز [ک:سوی]
 نخچیر و دور از گروه، قب : بیکسوی
 نخچیر دور از گروه ، لن : بیک روی
 نخچیر دور از گروه ، قا و حظ و مب :
 بیک روی بر کوه نخچیرگاه؛ ط عنوان
 دارد: راز گفتن سیاوش بایران و ساختن
 سیاوش سیاوش کرد
 ب۱۵۸۵: حظ: بایران زبان بر؛
 (دوم): حظ: کی اینت و بر، ط: فرخ
 نژاد؛
 ب۱۵۸۷: مب: شارسان، قا: شارسانی؛
 (دوم) : ط و قب : بدو اندرون باغ و
 ایوان و کاخ، فا وک و حظ: فراوان بدو
 اندر ایوان و کاخ ، لن و مب : فراوان
 بدو اندرون باغ ؛ مب عنوان دارد :
 تدر کردن سیاوش از بهر کنک دژ ؛
 ک : سخن گفتن سیاوش بایران
 ب۱۵۸۸: ط وک و قب بیت را ندارند . مب بی
 افزوده :
 زهر تو خواهم همه بوم و کنج
 ندارم دریغ از تو من خیر و رنج
 ب۱۵۸۹: مب: نیک رای، لن: کزین خوب جای؛

(دوم): تمام نسخه‌ها : بدانکه؛
 ب۱۵۷۷: قا: بادشایی ؛
 (دوم) : قا و مب : بیرانش بیش، لن : به
 بیش، قب: و بیروان ز ؛
 ب۱۵۷۸: قا و ط وک و قب و حظ و مب : بدان ،
 لن: بدان مرز چون مردم آکه ؛
 (دوم): ط وک و قب و لن: بذیره براه ، قا:
 بزراکان بنزد؛
 ب۱۵۷۹: قا: برداشتند،
 (دوم) : قب و حظ : جهازا بآیین ، قا :
 جهازا ... بیراستند، مب : جهازا بدیبا؛
 ط وک بیت را ندارند .
 ب۱۵۸۰: (دوم) ط وک و قب و لن: که کفتی ؛
 ب۱۵۸۱: قا: کره‌نای، ک: زبس غلغل و، ط و قب:
 زبس غلغل و ... کره‌نای ، مب : زبس
 شادی و ... کره‌نای، لن: ناله جنک و نای،
 حظ: زبس ناله رود با جنک و نای؛
 (دوم): قا: همی دل بچنید زجای، لن : همی
 دل بیجد زجای، مب: همی دل برآمد
 زجای؛
 ب۱۵۸۳: ط و قب: بیکسوی ... سوی کوه ، قا:
 بیک ... بیک روی راه، حظ و مب: دریا
 بیک روی راه، ک: بیک سوز دریا و یک

این عنوان را دارد : راز کفتن سیاوش
با ببران و افزوده :

زلنکک سیاوش بکوم سخن
وزان شهر و آن داستان کهن
مب افزوده :

اگر عمر یام من از دادگر
بکوم من این داستان در بدر
سپس بیت ۱۶۵۳ را به صورت زیر آورده
و پس از آن نیز بیی افزوده :

بدان آفرین کو جهان آفرید
ابا آشکارا نهان آفرید [این بیت
۱۶۵۳ را در جای خود نیز آورده]

خداونده دارنده هست و نیست
همه چیز جفتست و ایزد یکیست
ازین پس ابیات ۱۶۵۶ و ۱۶۱۲ را
بترتیب آورده است .

ب ۱۵۹۶ : مب : وزان ،

(دوم) : ک : یا او ؛ لن بیت را پس از
بیت ۱۶۵۸ و مب آرا پس از ۱۶۵۵
آورده است .

ترتیب ابیات لن : ۱۵۹۵ ، + ۱۶۵۵ +
، ۱۶۵۶ ، ۱۶۱۲ ، ۱۶۰۹ ، ۱۶۰۸ ،
، ۱۶۱۰ ، ۱۶۱۱ ، ۱۶۱۳ ، ۱۶۱۴ ، ۱۶۱۷ ،

(دوم) : حظ : یا ماه ، قا و ط و مب : یکی مایه
ور جای راست ، قب : یکی مایه در جای
راست ، لن : یکی دز برین جای راست ؛ ک
بیت را ندارد .

ب ۱۵۹۱ : لن : بخوام ، حظ : که ناسد ؛

(دوم) : لن : دارم برنج ؛

ب ۱۵۹۲ : قا : شارسان ، لن : سازم اکنون ؛

(دوم) : لن : اندرون باغ و کاخ ، قا : براز
باغ و میدان و ایوان ، قب : براز باغ و ایوان و
میدان و کاخ ؛ ک و حظ و مب بیت را ندارند .
حظ بجای این بیت بیت زیر را آورده :

بسازم بکام تو این شهر من

نخواهم جز از کام تو بهر من
قا عنوان دارد : کفتار در صفت کنک
سیاوخش در توران

ب ۱۵۹۳ : مب : بدو کفت خسرو که ای ؛ قب پس

از این بیت ۱۶۰۰ را آورده است .

ب ۱۵۹۴ : لن و مب : همه ان ؛

(دوم) : قا : بینم درست ، ط : جای انج از تو ؛

ب ۱۵۹۵ : (دوم) : ک : بماند بدین انجمن ، قب : بماند

بدان ، مب : بماند بدو ، حظ : بماند درو
انجمن ، قا : بمانند ازو انجمن ، ط : بمانند ازان
انجمن ، لن : خیره شود دیده انجمن ؛ لن

خسته آموزگار؛ ط وك وقب ولن بیت
را ندارند .

ب۱۶۰۳: (دوم) قب: دیده خوباب؛ ترتیب ابیات
قب: ۱۶۰۴، ۱۶۰۵، ۱۶۰۳، ۱۶۰۶،
۱۶۰۷، ۱۶۲۲، ۱۶۵۳، ۱۶۵۶، ۱۶۱۲،
۱۶۰۹، ۱۶۰۸، ۱۶۱۰، ۱۶۱۳، ...

ب۱۶۰۴: (دوم) ط: کی بودی جنن؛

ب۱۶۰۵: (دوم) لن: جان برکزند؛

ب۱۶۰۶: (دوم) قب: واز کاخ آراسته، ط وك: از
کاخ وزکنج آراسته، قا: همان کنج و ان
کاخ آراسته، حظ ومب: همان کنج وهم
کاخ آراسته؛ لن بیت را ندارد .

ب۱۶۰۷: (دوم) قا: بدی خود بود، حظ: جنن
داد تو هرچند مردم زند، لن بیت را
ندارد. قب عنوان دارد: داستان کنگک
دز؛ ترتیب ابیات قا: ۱۶۰۷، ۱۶۲۲،
۱۶۵۳ + ۱۶۵۴، ۱۶۵۵، ۱۶۵۶،
۱۶۱۲، ۱۶۰۹، ۱۶۰۸، ۱۶۱۳، ...

ک پس از بیت ۱۶۰۷ بیت ۱۶۲۲ را
آورده و پس از آن نیز بترتیب ابیات
۱۶۵۷ و ۱۶۵۸ را و پس بدین ترتیب
از داستان گنگک دز جز همان دوسه بیت
مذکور در بالا را ندارد، البته کاتبی دیگر

۱۶۱۵، ۱۶۱۶، ۱۶۱۹، ۱۶۱۸، ۱۶۲۰ و ...

صنفاً ابیات ۱۵۹۶، ۱۶۰۰، ۱۶۰۳، ۱۶۰۴،
۱۶۰۵ را پس از ۱۶۵۸ آورده است و ابیات
۱۵۹۷، ۱۵۹۸، ۱۵۹۹، ۱۶۰۱ و ۱۶۰۲ و
۱۶۰۶ و ۱۶۰۷ را ندارد .

ب۱۵۹۷: (دوم) قا: کی سازیم ایدر، مب: که
می سازم؛ بقیه نسخه ها بیت را ندارند . مب
ابیات ۱۵۹۷ تا ۱۶۰۸ را پس از ۱۶۵۸
آورده است .

ب۱۵۹۸: (دوم) قا: و یا کار، مب: و یا دل
زکرده بشیمان بود؛ بقیه نسخه ها بیت را
ندارند . مب عنوان دارد: پرسدن سیاوش
حال خود را از منجنجان

ب۱۵۹۹: (دوم) قا: فرجام این؛ ط وك وقب و
لن و حظ بیت را ندارند .

ب۱۶۰۰: حظ: همی داشت خشم؛

(دوم) قب: برزاب، ط: دلش رزرد و
راراب؛

ب۱۶۰۱: (دوم) قا: کی جون یابدت جرخ،
حظ: جون یابدت جرخ و بر، مب: جون
کردد این جرخ؛ ط وك وقب ولن بیت را
ندارند .

ب۱۶۰۲: (دوم) مب: بزشتی بود، حظ: شود

- درحاشیہ: ابیات منظور را ملحق کرده است.
ب۱۶۰۸: موب: وخوانندگان؛
- ب۱۶۱۷: قا ولن ومب: درجهان، قب: جو...
درجهان؛
(دوم): موب: از تو؛
- ب۱۶۱۸: قب ومب: جواز نامداران؛
(دوم): قب: جرا برنہی تاج شائشی؛
ترتیب ابیات قا و قب ومب: ۱۶۱۹،
۱۶۱۸
- ب۱۶۱۹: قا و قب: بدین نیز، لن: نباشی برین نیز،
مب: بدین بند؛
(دوم): موب: یکی خوش بخوان، لن:
بدین داستان باش ہمدستان؛ موب عنوان
دارد: ساحس سیاوش شہرستان کنک
در را
- ب۱۶۲۰: قا و قب: از ایشان؛
ب۱۶۲۱: لن ومب: کتون بشنو؛
(دوم): قب ومب: برین؛
- ب۱۶۲۲: (دوم): قا: بدینسان، مب: بران، ط وک:
کتون سارستانرا دل، قب: کتون
شارستانرا برارای نیست، حظ: کتون
شارستانی جنان اندکیست، لن بیت را
ندارد۔ چنانکہ پیشتر نیز یاد شد ط وک
و حظ از کل ابیات ۱۶۰۸ تا ۱۶۵۷ یعنی
روایت الحاقی گنگک دز فقط ہمین بیت
را دارند۔
- ب۱۶۰۹: قا ولن: سرو تاج، مب: سروکاه، قب:
سرو تاج شہنشان؛
(دوم): موب: دلاور کزیدہ مہان؛
- ب۱۶۱۰: قب: کہ از شرم و طرم، لن: بتان براز
طرم و شرم؛ قا بیت را ندارد۔
- ب۱۶۱۱: لن: در کوه؛ قا و قب بیت را ندارند۔
- ب۱۶۱۲: لن: کہ کیتی نماند ہم از، مب: کہ
کیتی... داستان؛
- ب۱۶۱۳: قب ومب: سوی خاک، لن: زخاکی و...
سوی خاک؛
- ب۱۶۱۴: قب ولن: نماند؛
(دوم): قا: نداندش باز، قب: نداردش باز؛
- ب۱۶۱۵: لن: حکمت وغیرتست؛
(دوم): قا و قب: جرا بہرہ من ہمہ غفلتست،
لن: جرا بہرہ ازو ہمہ غفلتست، مب: جرا
بہرمن زو ہمہ غفلتست؛
- ب۱۶۱۶: لن: بر شصت جارہ؛
(دوم): قا: وز آرز برتاب؛

دریا و سنک ؛	ب ۱۶۲۳ : قب : که آنرا فریدون بر ؛
ب ۱۶۳۲ : قا : جنن بنج فرسنک ، قب : بدین بنج	(دوم) : مب : اندرون رنجها ؛ ط وک و حظ از
فرسنک ، لن : برین بنج ، مب : مرین	بیت ۱۶۲۳ تا ۱۶۵۷ ندارند .
بنج ؛	ب ۱۶۲۴ : قا و قب و لن : بیگ ماهه ؛
(دوم) : قا : بناه از ، مب : بیاشند ، قب :	(دوم) : قب : نام کشت آن ، قا : کی بر نام
بیابد بناه از ؛	کشت از زمان ، لن : کیان نام کشت آن زمان
ب ۱۶۳۳ : قا : بدیشان ، قب : بدایشان ، لن : کذر	را زمین ؛ مب بیت را ندارد .
یک سوار ؛	ب ۱۶۲۵ : لن : سپایان ؛
(دوم) : قب : بر کستوان و سوار ، مب :	(دوم) : لن : بنتکی یکی ، مب : بینی یکی ، قا و
وز سوار ؛	قب : بهن بالا و دشت ؛
ب ۱۶۳۴ : لن : کزین ؛	ب ۱۶۲۶ : قا : کزان ، مب : جوزان بکذری ؛
(دوم) : قا و قب : و میدان و کاخ ؛	ب ۱۶۲۷ : لن و مب : وزان ؛
ب ۱۶۳۵ : (دوم) قا و قب و لن و مب : برزنی	ب ۱۶۲۸ : قا : مران ؛
رامش و ؛	(دوم) : قب : نباشد زیان ، لن : نیامد زیان ،
ب ۱۶۳۶ : مب : همش کوه نخبیر و آرام دشت ؛	مب : زد آتش نیاهد ؛
(دوم) : قا و قب : جنین شهر ، مب :	ب ۱۶۲۹ : قا و قب و لن : صد کرد بر کرد ، مب :
جوان ، لن : این سود بینی نیاهد ؛	جو صد بود فرسنک بر کرد ؛
ب ۱۶۳۷ : (دوم) لن : که از ، قا : جوزان کوهها ،	ب ۱۶۳۰ : لن : که بینی برو ؛
مب : جو بر کویها ، قب : جوزان کوها ؛	(دوم) : قا و قب و لن و مب : او بر ؛
ب ۱۶۳۹ : قب و لن : دران ؛	ب ۱۶۳۱ : قا : بدین کونه بینی ، قب : بدین کونه سی و
(دوم) : قا و مب : بوستان از بهشت ،	دو ، لن : برین کونه سی و دو ، مب : بدین کونه
قب : بوستان از بهشت و ، لن :	سی و سه فرسنک ؛
بوستانی ... و بس ؛	(دوم) : قا و لن : وان روی ، قب : وان روی

(دوم): مب: سی و شست، قب: پیخ و

سی کرد ہنا، قا ولن بیت را ندارد.

ب ۱۶۴۹: بم: بخشم؛

(دوم): مب: جو کوئی، قا ولن بیت را

ندارند.

ب ۱۶۵۰: قا و قب: بدو، مب: نباید ورا منجنیق؛

ب ۱۶۵۱: (دوم): لن: همی؛ قا بیت را ندارد.

ب ۱۶۵۲: قب: دیده و زتیغ، مب: نه بیند زین؛

(دوم): قب: نیز گردد؛ قا بیت را

ندارد.

ب ۱۶۵۳: قب: کوچھان، مب: بران... کوچھان،

قا: بران... کوچھان، لن: بران آفرین

کن کہ آن آفرید؛

(دوم): قب: زمین و بلند آسمان، لن:

زمینا ابا آسمان، مب: زمین و آسمان

بلند آفرید؛ قب و مب بیت را دوبار و

لن سه بار آورده اند. قا و قب ولن پس از

آن بیقی افروده اند:

خداوند دارندہ [قا: و] هست و نیست

[لن: بکیست] / همه چیز جفتند [لن:

جفتست] و ایزد بکیست

ب ۱۶۵۴: قا: نه یارست با او نه، مب: نیابدش

یارو؛

ب ۱۶۴۰: (دوم): لن: او برہار؛

ب ۱۶۴۱: لن: درازاو. قا و قب: و پھنیش سی،

مب: پھنای او پارسی؛

(دوم): مب: به پھاندت باری؛

ب ۱۶۴۳: قا: هامون بیاید، قب: هامون؛ لن بیت

را پس از ۱۶۵۲ آورده و اینجا بیت ۱۶۵۳

را به صورت زیر ضبط کرده کہ در جای خود

نیز آورده است:

بران آفرین کو چھان آفرید

زمین و بلند آسمان آفرید

ب ۱۶۴۴: (دوم): لن: کہ ایواتھا، مب: کشته

ایواتھا سر؛

ب ۱۶۴۵: مب: برقتن سیارش جو انجای، قب:

بشد شه سیاوش و آنرا بدید، لن: برقتش

سیاوش و آنرا بدید؛

(دوم): قب: زتوران، مب: زتوران همه،

لن: مرورا زتوران همی؛ قا بیت را ندارد.

ب ۱۶۴۶: (دوم): لن: فروئی برو نیز؛ قا بیت را

ندارد.

ب ۱۶۴۷: قب: بود چندان رخام؛

(دوم): لن: کوهری، مب: وزین کوهری؛

قا بیت را ندارد.

ب ۱۶۴۸: قب: فزون کرد با؛

کنون من بدو در بکار آورم
بدو در فراوان نکار آورم
لن پس از بیت ۱۶۵۸، ایات ۱۵۹۶،
۱۶۰۰، ۱۶۰۳ و ۱۶۰۴ و ۱۶۰۵ را
آورده است.

مب پس از بیت ۱۶۵۸، ایات ۱۹۵۷ تا
۱۶۰۸ را آورده و پس از ۱۶۰۷ بیتی
افزوده:

سیاوش به پیران بگفت آن زسر

همه قصه کنک دز سر بسر

ب ۱۶۵۹: مب: که من ای، بقیه نسخه‌ها بیت را
ندارند. مب ایاتی افزوده:

جهان آفرین یار باشد مرا

دل و بخت بیدار باشد مرا

ز خوبی شود داستان برجهان

کنند آفرینش کهان و مهان

که چون کنک دز درجهان جای نیست

کنون شارسانم جزین رای نیست

[رک به بیت ۱۶۲۲]

بفر و بکوشیدن و رنج سخت

به بیداری و رای فرو ز بخت

بدین سان یکی شارسان ساختم

سرش را به پروین برافراختم

(دوم): قا: هرا و همه، مب: توانا و دانا وهم

کرد کار؛ لن بیت را ندارد.

ب ۱۶۵۵: قا و لن و مب: نخوان کرد کار؛

(دوم): قا و لن و مب: میدان آشکار، قب:

خواستار نهان؛

ب ۱۶۵۶: قا و مب: به بیغامبرش بر؛

(دوم): قا و قب و مب: بریک بیگ همجنین،

لن [به خطی دیگر]: ابر شاه مردان علی

همجنین؛

ب ۱۶۵۷: مب: ورافر؛

(دوم): حظ: و خرد؛ ط وک و حظ از این

بیت به بعد را، که پایان روایت گنگک دژ

است، دارند.

ب ۱۶۵۸: لن و قب: بران سان، قا: بدینسان...

شارسان، حظ: بر آن یکی شارسان، ط وک:

بدان شارستان من یکی ساختم، مب: جو

زین... شارسان ساخت او؛

(دوم): ط و قب و لن: را بابر اندر افراختم،

مب: افراخت او، ک: را سروتن بر؛ قا و

ط وک و قب بیتی افزوده‌اند:

کنون اندرین [قا: ایدراین] هم بکار آورم

پروبر فراوان [قب: فراوان پروبر] نکار آورم

حظ افزوده:

[ر.ك به ۱۶۵۷]

ب ۱۶۶۰: (دوم) ط وك ولن : جه نازی بكنج و
 جه نازی [ك : نازی] برنج ، قب : كه هم زو
 نیایی جزاز در دور رنج ؛ تمام نسخه ها بیت را
 به همراه بیت ۱۶۶۱ پس از بیت ۱۶۹۱
 آورده اند .

ب ۱۶۶۱: ط وك ولن ومب : كزان رنج ، قب :
 وزان رنج ، حظ : جواز رنج تو دیگری بر ،
 قا : کی دیگر كس از رنج تو بر ؛
 (دوم) : تمام نسخه ها : جهاندار ؛

ب ۱۶۶۲: بمومب : جوخورم ، قاوك وقب وحظ :
 خرم شود ، ط : کی خرم شود ، لن : خرم شود
 جای و ؛

(دوم) : ط : بدیدارد ، مب : فراز آید ، لن :
 همان كنج و هم كاخ و هم خواسته ؛

ب ۱۶۶۳: لن : مرا شاد بودن بسی ، قا وحظ ومب :
 نباید مرا [مب : نباید بدو] شاد بودن بسی ؛
 (دوم) : لن : بدین ، حظ : بران ، قا : بدین كاخ
 دیگر ، مب : نشستند بدانجای ؛ ط وك وقب
 بیت را ندارند . مب افزوده :
 بر اشوبد این بخت ناسازگار
 جفا پیشه كردد مرا روزگار

ب ۱۶۶۴: حظ : شادمانم نه ؛

(دوم) : قب : نه كردی ز بر مایه بیوند ،
 حظ : نه مایه ؛ ترتیب ابیات مب : ۱۶۶۵ ،
 ۱۶۶۴

ب ۱۶۶۵: (دوم) ط : سود بی نیاز ، مب : وز كلشن
 بوم بی نیاز ؛ مب عنوان دارد : محس كفتن
 سیاوش با بیران از حال خود .

ب ۱۶۶۶: حظ : من جای ، قب : بخت من كام ، قا :
 شود كاخ من بخت ؛
 (دوم) : مب : مرگ بر [اول بخت نوشته
 و خط زده] ؛ ترتیب ابیات لن : ۱۶۶۷ ،
 ۱۶۶۶

ب ۱۶۶۷: ط : رسم سپهر ، ك وقب ولن : راز سپهر ؛
 ب ۱۶۶۸: (دوم) قا وط وك وقب ولن : اندیشه
 بردل ، حظ : خیره و اندیشه بردل ، مب :
 اندیشه بردل فراز ؛

ب ۱۶۶۹: لن : از جهان ، حظ : از بدی دل بشت ؛
 (دوم) : حظ : ز شادی بکین خراستن
 كشت مست ؛
 ب ۱۶۷۰: حظ : درد تم ؛
 (دوم) : ط : بکوسمی کی ؛

ب ۱۶۷۱: حظ : نخواهم كه ، ك : بتو بر بزد ؛ قا
 بیت را ندارد .

ب ۱۶۷۲: (دوم) قب ولن ومب : بجز نیک ، حظ :
 بجز نیکیت هیچ کام ؛

- حظ بیت را ندارد .
- ب ۱۶۸۰ : ط و لك و قب و مب : شوم كشته من زار بر ، حظ : زاز كشته ابري ، قا : كي من زار كشته شوم بي ، لن : كند زار كشته مرا بي ؛
- (دوم) : قا و ط و لك و لن و حظ و مب : ديكر ايد بدین ؛ ط و لك جای مصراعها را عوض کرده اند .
- ب ۱۶۸۱ : قا و لك و قب و لن و حظ و مب : بد كوی و ، ط : بد كوی و زخوی بد ؛
- (دوم) : حظ : بر تم بد ، لن : بمن رجنان بي كنه بد ؛
- ب ۱۶۸۲ : ط و لك و قب و لن و حظ و مب : ز كینه ؛
- (دوم) : حظ : ترا شويد ؛ تمام نسخهها جای مصراعها را عوض کرده اند .
- ب ۱۶۸۳ : ط : از كنج ، لك : از جنك ؛
- (دوم) : قا و ط و قب و لن و حظ و مب : زمانه شود ، لك : زمانه شود ... و كین ؛
- ب ۱۶۸۴ : قا : و كيو دوينفش ، لن : زميس زردوسرخ ؛
- (دوم) : قا و مب : از ايران بتوران ، ط : ز ايران سوران ، لك و قب و لن : كز ايران بتوران ، حظ : از ايران بتورا يینی ؛
- ب ۱۶۸۵ : ط و لك و قب و حظ : بردن و ، لن :
- ب ۱۶۷۳ : قا : همین داری ، ط و لك و قب : همی داری ، لن و مب : همی داری و راه ، حظ : بجان داری ؛
- (دوم) : ط : جزین نیست ، مب : را جنین است ، قا : وليكن زمانه جزاین را بنخواست ؛ تمام نسخهها بیت را پس از بیت ۱۶۸۰ آورده اند .
- ب ۱۶۷۴ : تمام نسخهها : آشكارای تست ؛
- (دوم) : قا و ط : باشی و تن ؛
- ب ۱۶۷۵ : (دوم) : مب : كه از ؛
- ب ۱۶۷۶ : ط : بگویم بتو ؛
- (دوم) : مب : و باغ اندر آرم ؛
- ب ۱۶۷۷ : مب : جزینی جهان ، قب : تاه بینی جو ، ط : ما جو بنی نكوی جهان ؛
- ب ۱۶۷۸ : (دوم) : مب : برین ، حظ : باك بكشا ؛ مب دوییت افزوده :
- بدان كاندرین بوم جون نو بهار
يكي كاخ سازم جو خرم بهار
همه رای و دانش بكار آورم
برین بر فراوان نكار آورم
- ب ۱۶۷۹ : مب : برین بگذرد ، قب : برین بگذرد ، لك : بگذرد ، قا : فراوان نكردد بسی روز كار ؛
- (دوم) : تمام نسخهها : كه بي كام بيدار ؛

ب ۱۶۹۳: لن: همی گفت، قا: همی گفت بر من،
 مب: همی گفت ... زبُن، حظ: بدل
 گفت کرهست این زمن؛ ط وك وقب
 بیت را چنین آورده اند:
 کی کر این سخن راست گوید همی
 وزین نیز [قب: گفت] کژی
 نجوید همی
 ب ۱۶۹۴: لن: بلا من، قا وقب ومب: من اورا
 کشیدم، ط وك وحظ: زمانه کشیدش؛
 (دوم): ط: براکندهام در، حظ: اندر
 زمان؛ تمام نسخه ها بی بی افزوده اند:
 کی [قا: جو] اورا بتوران کشیدم [مب:
 من اورا کشیدم بتوران] برنج / سبردم
 بدو کشور [مب: دختر] و تاج و کنج
 ب ۱۶۹۵: مب: همی یاد، لن: شنودم همی باک گفتار،
 ط وك وقب: نکرد همی یاد گفتار [ط:
 کردار]، حظ: من این هم شنیدم ز گفتار؛
 (دوم): مب: او همی، لن وحظ: براه،
 لك: کرد با من نگاه؛ مب بی بی افزوده:
 کنون کین شنیدم درستست این
 بجز راز با من نکفتست این
 ب ۱۶۹۶: ط: ازان، قا: با خود بجهر، لن: با ار
 بجهر، مب: با وی بجهر؛

ورده و، مب: بمی برده وغارت وخواسته؛
 (دوم): قب: براکندن و؛
 ب ۱۶۸۵: مب: بسم ستور؛
 (دوم): حظ: کردد بخوناب، ط: بکرنند و
 کردد بدل آب، مب: و کردند بدشت آب؛
 تمام نسخه ها پس از این بیت، ابیات ۱۶۸۹
 و ۱۶۹۰ را آورده اند.
 ب ۱۶۸۸: حظ: خرخ جونین نبشت؛
 (دوم): مب: بردمد؛
 ب ۱۶۸۹: لن و حظ: توران ز، قب: توران
 بگردار، مب: شهنشاه ترکان، ط وك: توران
 ز گفتار خویش؛
 (دوم): ط وك: ز کردار، لن: زبیکار؛
 ب ۱۶۹۰: لك: نداردت؛
 ب ۱۶۹۱: یم: خوریم و دهیم؛
 ب ۱۶۹۲: قا: بیران بس اندیشه، لن: بیران یکک
 اندیشه، حظ: جهاندار بیران جو اندیشه،
 ط وك وقب: بیران بسیار هوش؛
 (دوم): مب: ازان گفت او، ط وك وقب:
 بدل گفت با رنج و با درد [لك وقب: با درد و
 با رنج] و جوش؛ مب بی بی افزوده:
 شده خیره بیران ز گفتار اوی
 دلش جفت غم شد ز تپار اوی

روزجین تا درمرز؛
 (دوم): قب: کذرتا بدریا، حظ: وز آنجا
 پروتا بدریا، قا: وز آنجا پروتا بدریند
 سند؛
 ب۱۷۰۷: لك: همی؛
 (دوم): لن: خزریر؛
 ب۱۷۰۸: (دوم) قا و ط و لك و قب: زكوس و
 تیره، حظ: زكوس و تیره... شد
 رنوان، مب: زكوس و تیره جهان شد،
 لن: زكوس و تیره برآمد فغان؛
 ب۱۷۰۹: قا و مب: شد بدو؛
 (دوم): لن و مب: لشکر کشن؛ تمام
 نسخه‌ها بی‌تی افزوده‌اند:
 جوآمد بدرگاه [قا: بنزدیک] [بیران
 [لن: توران] سیاه / همی رفت [قا: راند]
 ازان سوکی فرمود شاه
 ب۱۷۱۰: ط و لك و قب: سیاوش یکی؛
 (دوم): قا و ط و لك: زدیا و؛
 ب۱۷۱۱: (دوم) حظ: بفرمان - سبه را؛
 ب۱۷۱۳: ط و لك و قب و لن: نامه نزد، مب:
 بُمهر؛
 (دوم): ط و لك و حظ: روشن سپهر، قب
 و لن: نبشته بگردار روشن، مب: فرستاد

(دوم): مب: جنبش راز، بقیه نسخه‌ها
 و رسم کردان؛
 ب۱۶۹۷: لك: که کشاد، قب: پرو رازها که، ط:
 جه‌آمد بدو رازها که، حظ: داند وی این
 رازها برکشاد، لن: فلک رازها را بروکی،
 قا: جنبش رازها را کی بروی کشاد، مب:
 جهان آفرین راز بروی کشاد؛
 (دوم): ط و لك و قب و لن و مب: همانا که،
 حظ: همانا که ایرانش - بیاد؛
 ب۱۶۹۸: (دوم) قا و ط و قب و لن و حظ: بهی؛
 ب۱۶۹۹: لن: ازین گفته، قب: خود بدین گفته،
 مب: زین گفته خورسندکن؛
 (دوم): بم: آهنگ و رای، مب: هم آهنگ
 رای خردمندکن؛
 ب۱۷۰۱: قا: فرو آمدند؛
 (دوم): ط و قب و لن: یک باره، مب:
 زکفتار بیکار دم، قا و حظ: زکفتار و
 بیکار دم؛
 ب۱۷۰۲: ط: یکی خان؛
 ب۱۷۰۴: (دوم): مب: بنزد سهدار ایران؛
 ب۱۷۰۵: (دوم): تمام نسخه‌ها: سیاهی ز جنک
 آوران [لن: کنداوران] برکزین؛
 ب۱۷۰۶: قا و ط و لك و قب و مب: تا در، حظ:

۱۷۲۰، ۱۷۲۱	بکر دار روشن ؛ مب عنوان دارد : نامه
ب ۱۷۲۱ : تمام نسخه ها : اشترماده ؛	بوسن افراساب بزد سیاوس
(دوم) : قب : بازنک، ک : همه بر ؛ حظ	ب ۱۷۱۴ : حظ : کی من تا برقی ؛
روی بیت ۱۷۲۱ (م) و روی بیت ۱۷۲۳	(دوم) : ط وک و قب و مب : بی اندیشه و غم ،
خ گذاشته و بیت ۱۷۲۳ را قبل از ۱۷۲۱ آورده است .	حظ : اندیشه فارغ نیم ؛
ب ۱۷۲۲ : مب : وز ایران ؛	ب ۱۷۱۵ : بم : اندر خور و رای ، ط وک و قب :
(دوم) : ط و مب : صد هزار ؛	زنیکی من ؛
ب ۱۷۲۳ : (دوم) : قب : واسبان آراسته ؛	(دوم) : ط وک : سحشم همی ، لن : نجستم ؛
ب ۱۷۲۴ : تمام نسخه ها : و بیروزه شاهوار ؛	قا بیت را ندارد .
(دوم) : ط وک و قب : طوق [قب : و]	ب ۱۷۱۶ : مب : خورم است ، لن : که رقی خوش ،
با تاج و با کوشوار ؛ قا و لن : تاج کوهر	حظ : که بودی خوش ؛
نکار ، حظ : طوق و تاج وجه از کوشوار	(دوم) : قب : دل بی ، مب : دلت خورم
مب : صد از طوق و از تاج و صد کوشوار ،	است ؛
حظ عنوانی دارد که اصلاً خوانا	ب ۱۷۱۷ : هیچیک از نسخه ها بیت را ندارند .
نیست ؛	ب ۱۷۱۸ : ط و قب و لن و حظ و مب : کنون باز ،
ب ۱۷۲۵ : ط وک و قب : ز کافور و ز مشک و عود ،	ک : بدین ... کنون باز ، قا : بادشایی کنون
قا : ز کتان و مشک و ز عود ، حظ : چه	در بگرد ؛
عبر چه مشک و چه عود ، لن و مب : چه	ب ۱۷۱۹ : حظ : سیاوش ره بر ، لن : سبید بنه بر
عبر چه عود وجه مشک و عبیر ؛	نهاد و برفت ؛
(دوم) : مب : چه دینار ، لن : دیبا چه	(دوم) : حظ : بر آن ، مب : سالار و ، ط وک
از نختمای ، ط و قب : زدیا و ز نختمای ،	و لن : بران سان کی سالار فرمود ؛
قا وک : زدینار و ز نختما ؛	ب ۱۷۲۰ : مب : ز زر و درم ؛
	(دوم) : حظ : را همی ؛ ترتیب ابیات لن :

ب ۱۷۲۳: بم این بیت را در حاشیه آورده و قسمتهای

از آن بریده شده . قب: ودبکر؛

(دوم): مب: کرسیوز نیکخواه ؛ تمام

نسخه ها بیتی با ضبطهای مختلف

افزوده اند:

بايران و توران شد آن [ط: کران، ك:

ازان، قب: شد این] شارستان [قاومب:

سان] / میان بزرگان یکی داستان [ط و

ك و قب: کی بد پیش ازان سر بسر

(قب: ازین خود یکی) خارستان]

لن بیت را چنین دارد :

بايران و توران براراست آن

شد آن شهر خرم یکی داستان

قا عنوان دارد : کفتا - درعیش کردن

سیاوخش در سیاوش کرد

ترتیب ابیات ط و ك: ۱۷۳۳+۱۷۴۷ تا

، ۱۷۴۶، ۱۷۴۵، ۱۷۳۷، ۱۷۳۶، ۱۷۵۱

، ۱۷۳۴، ۱۷۳۵، ۱۷۵۲ و ...

ب ۱۷۳۴: (دوم) لن: سرش تا بر اندر؛ قب بیت

را ندارد .

ب ۱۷۳۵: قا و قب: نشست و سراینده؛

(دوم): قا و قب: سرای سران، ط:

نبرده سران، ك: بردان سران، حظ:

ب ۱۷۲۶: قب و حظ: وازجینی وبارسی؛

(دوم): تمام نسخه ها: شتروار؛ تمام نسخه ها

بیتی افزوده اند [مب جای مصراعها را

عوض کرده است]:

نهادند سر سوی خرم بهار

سپهدار [مب: شهنشاه] و آن [ط و

ك و قب: این] لشکر نامدار

ب ۱۷۲۷: ط و قب: بدان، حظ: دست باحت،

ك: بدان ... باحت، قاومب: بدان شارسان

اسب تاخت؛

(دوم): قا و لن و حظ: بهنا بساخت، قب:

سنک اندر دوبالا بساخت، ط و ك: سنک

آمد دو بالا بساخت؛

ب ۱۷۲۸: (دوم) مب: واز کلین؛

ب ۱۷۳۰: قا و ك و لن و مب: باپوان، حظ:

بکارید؛

(دوم): مب: شاهان و باطوق و باکشوار؛

ب ۱۷۳۱: بم بیت را ندارد و از نسخه ها وارد متن

شد . قا و قب: نکارو، ك: سرتاج، لن: سر

شاه، حظ: نکارو برو، مب: نکارش همه

تاج؛

(دوم): قب: بیستند ... و کرده کاه، مب:

نوشتند با تاج و تخت و کلاه؛

ب ۱۷۳۹: حظ: وز کاخ، لن: وکتید زبالیز، قب:

ایوان واز کاخ با کیز باغ؛

(دوم): قب: وز دریاو زدشت و زراغ،

لن و حظ و مب: زرود و زدشت و زکوه

و زراغ؛ قا و ط وک بیت را ندارند.

ب ۱۷۴۰: (دوم): لن: ان مایه ور، حظ: بیشکاه؛

ط وک بیت را ندارند.

ب ۱۷۴۱: حظ: آواز در،

(دوم): قا و قب: بدان بوم، لن: بدان

بزم با، مب: بران بزم با، حظ: بدان

بزم با او بر آواز بود، ط وک بیت را

ندارند.

ب ۱۷۴۲: قا و قب و لن و حظ و مب: هزاران [حظ:

فراوان، مب: هزاری] خردمند [قب:

و] مردان کرد؛

(دوم): لن: هنگام رفتن آمد، مب:

هنگام رفتن آمد بیامد ببرد؛ ط وک بیت

را ندارند.

ب ۱۷۴۳: ط وک بیت را ندارند.

ب ۱۷۴۴: ط وک بیت را ندارند.

ب ۱۷۴۵: ک و لن و حظ و مب: بیل رنک، قا:

فرو آمد از بیل؛

(دوم): حظ: را در آغوش بگرفت

تنک، بقیه نسخه ها: پیاده کرفتش

سرای مهان، مب: پس اندر ستاده سرای

نشان، لن: بهرجا ستاده کوان و سران؛

ب ۱۷۳۶: (دوم) قا و مب: شارسان، حظ: جهانی

ازان شارسان، لن: همه مردمان زان بدل

شاد؛ مب عنوان دارد: صعب کردن

میران سهرسانی که سیاوس کرده بود

ب ۱۷۳۷: (دوم) قب: رفت از شهر، مب: زان

شارسان آفرین؛

ب ۱۷۳۸: (دوم) لن: اختر جنین کرده، قب: که

زاختر بی خویش را بیش برد، مب: که زهر

کز اینده را نوش کرد؛ قا و ط وک و حظ

بیت را ندارند (ط وک ابیات ۱۷۳۸ تا

۱۷۴۵ را ندارند). قا و قب و حظ و مب

افزوده اند:

جو پیران ازان نامور شارسان

شنید از لب هر کسی [قب: یکی]

داستان

لن افزوده:

جو پیران رد را ازان شارستان

خبر شد ازان نامور کارستان

حظ بیقی دیگر نیز افزوده (پیش از بیت بالا):

خنیده شده نام آن شاه زاد

وزان شارسان هر کسی کرد یاد

کز فر؟	باغوش [مب: در آغوش]؛
(دوم) : بم : نبودست با دانش اندر	ب۱۷۴۶ : مب : شارسان، ط وک و قب : بکشند
جهان، لن : نبودند با؛	برکرد ان ، قا: بکشند برکرد آن شارسان؛
ب۱۷۵۰ : لن و مب : که آغاز، قب : که ... کونه	(دوم) : قا و قب : که بد بیش ازان شارسان
کار، قا: بدین کونه آغاز کردی توجه؛	خارسان [قب: شارستان خارستان]، ط وک
(دوم) : قب : می و خوان و خوالبکر و	و مب : که بد بیش ازان سر بسر خارستان ؛
می کسار [ر.ک به بیت ۱۷۵۸]؛	حظ بیت را ندارد . لن بجای بیت ۱۷۴۶
ب۱۷۵۲ : قا و قب و حظ : شاه باد، ط وک و لن :	دو بیت زیر را دارد :
شاه و شاد ، مب : سراسر جنین هم ازین	بکشند هر دو بدان شهر باز
شاه زاد؛	سیاوش و بران کرد نغراز
(دوم) : لن : فرخ نهاد، ط وک : جهاندار	بکشند برکرد آن شارستان
سرور فرخ؛ مب بیقی افزوده :	خوش آمد و را آن جنان کارستان
بسر بر بسر همچنین شادمان	ب۱۷۴۷ : قا و حظ و مب : کاخ و میدان و باغ،
ماناد بر تو جنین جاودان	ط و قب : کاخ و میدان اوی ، لن : کاخ و
ب۱۷۵۳ : ط وک و قب : بهره زان شهر، قا و لن	ایوان و باغ؛
و حظ : بهرازان شهر؛	(دوم) : قا و لن و حظ و مب : همی رفت [لن :
ب۱۷۵۴ : ط وک : بکاخ ساوس؛	تافت] هر سو جو روشن [حظ : خرم]
(دوم) : قا و قب و حظ : جنین، لن : جنین	جراخ ؛ ط : همی کرد هر سو کی می ساخت
خرم و شاد و دیهم؛	روی، قب : همی تافت هر سو که بنهاد روی؛
ب۱۷۵۵ : (دوم) لن : می و خوان و رامشکر و	ک بیت را ندارد .
می کسار [ر.ک مصرع دوم بیت ۱۷۵۸]؛	ب۱۷۴۸ : لن : بهر سو، ط : زهر سو سهدار توران
ط وک بیت را ندارند .	براند؛
ب۱۷۵۶ : (دوم) قا و قب و حظ و مب : برستنده	ب۱۷۴۹ : ط وک و قب : کین فر، لن و مب :

— ٹنک

(دوم): لن : جناح خدنک ، حظ : و
 جناح خدنک ، قا : جه زرین ...
 وجه حیات رنک، قب : جه زرین ...
 وجه عناب رنک، مب : جو زرین ...
 وجنای خدنک ؛ ط و ک بیت را
 ندارند.

ب ۱۷۶۳ : قب : را کور شاهوار ؛ ط و ک بیت
 را ندارند.

ب ۱۷۶۴ : حظ : بداد بیامد ؛

(دوم) : قا و ط و ک و قب و لن و حظ :
 شاه با، مب : همی راند شادان ابا انجمن ؛

ب ۱۷۶۵ : (دوم) تمام نسخه ها: بدیدار شد ؛

ب ۱۷۶۶ : مب : آنکه خورم ؛ مب افزوده :
 به بیند مران شهر فرخنده جای
 بهشت برینست کاه و سرای

ب ۱۷۶۷ : قب و لن : بر کاخ ، قا : نو کفتی کی بر ؛

(دوم) : قا و مب : ابا فر ، قب و لن :
 بآیین و یا ، حظ : نشستند بآیین ؛ ترتیب
 ابیات قب ۱۷۶۸ ، ۱۷۶۷

ب ۱۷۶۸ : قب : بکوبش بیبای ؛

(دوم) : قا و حظ و مب : شارسان ؛ لن
 بیقی افزوده :

[مب : پرستار] بسیار برای دید ؛ ط و ک
 و لن بیت را ندارند.

ب ۱۷۵۷ : ط و حظ : بران ، مب : برین ؛

(دوم) : مب : ستایش گرفت ؛ لن بیت را
 ندارد .

ب ۱۷۵۸ : قا و مب : وزان ، قب : وزانجا بخوردن ،
 ط و حظ : وزان پس ز خوردن ، ک : وزان
 پس ز خوردن گرفتند ساز ؛

(دوم) : حظ : ورامشکر وی کسار ؛ لن بیت
 را ندارد .

ب ۱۷۵۹ : (دوم) بم : کهی خورم و ، لن : کهی
 شاد و خرم دل و کاه ، قب : شاد و خرم کهی
 خفته مست ؛

ب ۱۷۶۰ : (دوم) ک : هم از ، مب : شارسان ، ط
 و قب : هم از هدیه شارستان ، لن : هدیه شهرها
 جون ، حظ : همه هدیه اجنان جون ، قا : شارسان
 جون رسید [روی کلمه نوشته : مزید] ؛
 حظ جای مصراعها را عوض کرده است .

ب ۱۷۶۱ : قا : کور نابود ؛

(دوم) : مب : وز کور کوشوار ؛ قا : وز
 هر چه بر مایه بود ؛

ب ۱۷۶۲ : قا : بزین خدنک ، مب : زدینار و ، قب :
 بزین خدنک ، حظ : زدینار و ... بزین

افزوده :

جو این گفته شد شهریار بلند
 برسید زو در بدر جون و جند
 ب ۱۷۷۴: مب بیت را ندارد. ط و ك جای مصراعها
 را عوض کرده اند. لن بیٹی افزوده:
 برسید ازو شهریار بلند
 ز حال سیاوش ز خون و ز جند
 ب ۱۷۷۵: لن: یکایک همه باز برسید؛
 (دوم): ط و ك و قب و حظ: ازان، قا و
 لن: شهر و [لن: واز] کشور، مب:
 ازان کشور و شهر و ز جایگاه؛ لن جای
 مصراعها را عوض کرده و دو بیٹی
 افزوده:
 بدو گفت بران که ای شاه دهر
 ز فرت همه خلق را هست بهر
 سیاوش یکی جایگاه ساخت نغز
 بستندیده مردم باك مغز
 ب ۱۷۷۶: ط و ك و قب: چنین گفت؛
 (دوم): بم: کونه بیند؛ لن بیت را
 بدین صورت آورده:
 کسانی که هنگام اردیبهشت
 بدیده بینند خرم بهشت
 ب ۱۷۷۷: قا و ط و ك و مب: نداند، حظ: بدانند؛

برو- شارسان سیاوش بین
 درو شاد رنخت شاه کزین
 ب ۱۷۶۹: قا و حظ: خداوند ازان، مب: خداوند
 از شهر؛
 (دوم): ط: تو کفتی، لن: انورست، حظ:
 تو کفتی فروزنده، اخترست؛
 مب بیٹی افزوده:
 به بیش فر نکس با جاه و آب
 جو ماه دو هفته بر آفتاب
 ب ۱۷۷۰: مب: جایگاه سوی؛
 (دوم): ط و ك و قب: رفت جوانان که
 کشتی؛ لن بیٹی افزوده:
 جو بران از انجامی بر کشت شاد
 بیامد بر شاه توران جو باد
 ب ۱۷۷۱: مب: جو آمد، لن: سپید بگفت، ط و ك
 و قب: برفت و بگفت؛
 (دوم): قا و قب و مب: باز کز کشور آورده،
 حظ: همان نیز از کشور آورده، لن: همان
 نیز کز کوشش آورده؛ مب عنوان دارد:
 حال رسیدن افراسیاب از سهر سیاوش
 ب ۱۷۷۲: مب: بیش اندرون سر؛ بقیه نسخه‌ها
 بیت را ندارند.
 ب ۱۷۷۳: (دوم): مب: چنین تا به در بند روم؛
 بقیه نسخه‌ها بیت را ندارند. مب بیٹی

فرزندتست،
 (دوم): قب ولن: بخوبی؛ تمام نسخه‌ها
 بیت را پس از بیت ۱۷۸۴ آورده‌اند.
 ط بیت را ندارد.
 ب ۱۷۸۳: ط وك وقب ولن ومب: بکیتی؛
 (دوم): ط وك وحظ ومب: ز چیزی
 کله، قب ولن: بجیزی کله؛ ط جای
 مصراعها را عوض کرده و بیت را هم
 پس از ۱۷۸۰ آورده است
 ب ۱۷۸۴: مب: ورایدونکک؛
 (دوم): حظ: نماند بدان، لك: فروآین
 و، قب: از آن فروآین و؛ ط بیت را ندارد.
 ب ۱۷۸۵: قب ولن وحظ ومب: و دیگر که دو
 کشور از جنکک وجوش، قا: کشورکی از
 جنکک وجوش؛
 (دوم): بم: آمد بجوش، قا وقب ولن و
 حظ ومب: برآسود [مب: بیاسود] و
 چون بیبش؛ ط وك بیت را ندارند.
 ب ۱۷۸۶: حظ: برجا... جاوردان؛ ط بیت را
 ندارد.
 ب ۱۷۸۷: (دوم) تمام نسخ: که [قا: جو] شاخ
 برومند؛
 ب ۱۷۸۸: هیچیک از نسخه‌ها بیت را ندارند.

(دوم): ط: نه خورشید وان، قا: زخورشید
 ای مهتر، حظ: ان مهر بیشش فراز؛ ترتیب
 بم: ۱۷۷۷، ۱۷۷۸،
 ب ۱۷۷۸: هیچیک از نسخه‌ها بیت را ندارند.
 ب ۱۷۷۹: (دوم) قب ولن: جنان کس، قا وط وك:
 جنان [لك: جنو] کس بتوران زمین، مب:
 نه بیند کسی آن بتوران زمین، حظ: ندیدست
 کس اندر ایران و؛
 ب ۱۷۸۰: قا وقب: و میدان و، حظ: ز باغ و ز
 میدان و، لن: ز باغ و ز ایوان و، لك: باغ و
 میدان و ایوان او؛
 (دوم): مب: بیامیخت، لك: بیامیخت کوی
 خرد جان او؛ ط بیت را بدین صورت دارد:
 ز باغ و زمینان و ایوان او
 بیامخت کوی خرد نکک خوی
 ط پس از این بیت، بیت ۱۷۸۳ را آورده
 است. ترتیب ك ولن: ۱۷۸۰، ۱۷۸۳،
 ۱۷۸۱، ۱۷۸۴، ۱۷۸۲، ۱۷۸۵...
 ب ۱۷۸۱: (دوم) ط: جوکنجی، مب: بمیدان و،
 قا: کهر بود و جون دشت سور، لن وحظ:
 کهر بود میان سور؛ ترتیب قب: ۱۷۸۱،
 ۱۷۸۳، ۱۷۸۴، ۱۷۸۲
 ب ۱۷۸۲: مب: بران، لك: فروآین، حظ: کی

ب۱۷۸۹: تمام نسخه‌ها: بکرسبوزآن [ط و ك و
 حظ ومب: این] داستانشا بگفت؛
 (دوم): قب: نهفته سخن بر، لن: نهفته برون
 آورید از؛ در تمام نسخه‌ها این بیت تلفیقی
 از دو بیت ۱۷۸۸ و ۱۷۸۹ است .
 ب۱۷۹۰: قا و ك و قب و مب: کی رو شادمان تا
 [قب: با]، ط: نکی سادمان با ، لن: برو
 شادمان تا؛
 (دوم): ك: و بر کرد، قب و لن: چه کردست
 بر، قا: چه بایست، مب: به تا چه جایست و؛
 حظ: نکر تا چه جایست و کردش بکرد؛
 ب۱۷۹۱: (دوم) ط و ك و لن و حظ و مب: همی هیچ،
 قا و قب: نکبرد همی نیز یاد؛
 ب۱۷۹۲: قا و ط و ك و قب و مب: جنو کرد ،
 لن و حظ: جو او کرد؛ مب دو بیٹی افزوده:
 همان رستم زال و سام سوار
 که جون او نه بینی یکی کامکار
 همان کیو و کودرز کرد دلیر
 جو فرهاد و شابور جون زره شیر
 مب عنوان دارد: رفتن کرسبوزبیش سیاوش
 ب۱۷۹۳: حظ: بدان ، قا: بدان ... خارسان ، ك
 و قب: بدان خری در ، مب: بدان خوری
 از ... خارسان، ط: بدان خری در ...
 شارستان، لن: بدان ... کارستان ؛
 (دوم): مب: شارسان ، قا: همه ...
 شارسان ؛ قا و ط و ك و قب و لن جای
 مصراعها را عوض کرده‌اند .
 لن افزوده :
 بجای که بد بوم آن خارسار
 بسازید شهری جو خرم بهار
 ب۱۷۹۴: لن: بشادی دران کاخها ؛
 (دوم): حظ: وی داردش ارجمند، لن:
 نشاند فرنکیس را ارجمند ؛ مب بیٹی
 افزوده :
 تو بر خیز و بساز کار و برو
 بنزد سیاوش آزاده شو
 و درحاشیه نیز آورده به خطی دیگر:
 برو تا به بینی سر تاج او
 همان تخت پیروزه و عاج او
 ب۱۷۹۵: قا و حظ و مب: جوینیش جربی [مب]:
 خوبی]، ط و ك و قب: جو پیش رسیدی
 فراوان ، لن: جو بر تخت بینی فراوان؛
 (دوم): قا و ط و قب و لن و حظ: بدوی ،
 ك: دروی ؛
 ب۱۷۹۶: (دوم): لن: فراوان کرده ، ط و ك: نشیند
 بیشت ، حظ: سب بست از ، مب:

ب۱۷۸۹: تمام نسخه‌ها: بکرسبوزآن [ط و ك و
 حظ ومب: این] داستانشا بگفت؛
 (دوم): قب: نهفته سخن بر، لن: نهفته برون
 آورید از؛ در تمام نسخه‌ها این بیت تلفیقی
 از دو بیت ۱۷۸۸ و ۱۷۸۹ است .
 ب۱۷۹۰: قا و ك و قب و مب: کی رو شادمان تا
 [قب: با]، ط: نکی سادمان با ، لن: برو
 شادمان تا؛
 (دوم): ك: و بر کرد، قب و لن: چه کردست
 بر، قا: چه بایست، مب: به تا چه جایست و؛
 حظ: نکر تا چه جایست و کردش بکرد؛
 ب۱۷۹۱: (دوم) ط و ك و لن و حظ و مب: همی هیچ،
 قا و قب: نکبرد همی نیز یاد؛
 ب۱۷۹۲: قا و ط و ك و قب و مب: جنو کرد ،
 لن و حظ: جو او کرد؛ مب دو بیٹی افزوده:
 همان رستم زال و سام سوار
 که جون او نه بینی یکی کامکار
 همان کیو و کودرز کرد دلیر
 جو فرهاد و شابور جون زره شیر
 مب عنوان دارد: رفتن کرسبوزبیش سیاوش
 ب۱۷۹۳: حظ: بدان ، قا: بدان ... خارسان ، ك
 و قب: بدان خری در ، مب: بدان خوری
 از ... خارسان، ط: بدان خری در ...

بیت را ندارد و حظ جای مصراعها را
عوض کرده است .

ب ۱۸۰۲ : مب : آب دریا بود میزبان ، بقیه نسخه ها :
آب دندان بود میزبان ؟

(دوم) : بم : خورم ، قا و ك و حظ : بدان ،
ط و قب : بدان شهر خفته دو ، لن : بدان
شهر خرم بمان شادمان ، مب : بدان شهر
فرخ دو ؛ مب یقی افزوده :

دو هفته بیاشن و بیارای روز

نیکک اختر و قال کیتی فروز

ب ۱۸۰۳ : (دوم) ط و لن و حظ : توران کزیده ،
مب : سوران توران ؟

ب ۱۸۰۴ : بم : خنید سپاه ، قا و لن : خنیده سوار
اندر ، ط : بفرمان ساه اندر ؛

(دوم) : حظ : با سیاوش ، قا : بشد تازنان
تا ، لن : بشد تا بتزد سیاوش ، مب : بشد

تازیشان تا ؛ قا این عنوان را دارد : آمدن
کرسبوز با هدایا افراسیاب به سیاوش
کرد نزد سیاوخش و مژده رسیدن به
سیاوخش به بسری کی از دختر بیران
آمد . قب : آمدن کرسبوز بنزد سیاوش ،
ط و ك و لن و حظ عنوان ندارند و مب
نیز عنوان را پیشتر آورده بود .

نشستن به پشت از ؛ قا بیت را ندارد .

ب ۱۷۹۷ : قب : هرانکه ، حظ : که جام می آید ، لن
و مب : بدشت ، ط و ك : هرانکه کی می نام
[ك : یاد آید ؛

(دوم) : لن : ساند گذشت ، حظ : بیازی نیاید ،
ط : خوردی با سب اندر اند نشست ؛ قا بیت
را ندارد .

ب ۱۷۹۸ : ط و ك و قب و لن : هدیه ساز بسیار ؛

(دوم) : ط و قب و مب : وتاج و کر ، لن :
واسب و سلیح و کر ، حظ : واسب و ز تاج و
کهر ، قا : زدینار و اسب و کلاه و کر ، ط و
ك و قب پس از این بیت و لن پس از ۱۷۹۹ و

مب در حاشیه به خطی دیگر یقی افزوده اند :
زدینار باید نثار [قب : نثاری] کران
به بردن زهر [لن : شمرند هر ، مب : شمرده
زهر] کونه کوهران

ب ۱۷۹۹ : مب : هم از ، قا : همه ... تحت دیبا ، لن :
همان تاج با فرش دیبا ، حظ : همان طوق و هم
تحت دیبا ، ط و ك و قب : هم از دیبه [قب : و]
تحت [ك : و] زربفت چین ؛

(دوم) : قا و ط و ك و مب : هم از ، قب : جه از
پاره ، لن : همان افسرو تیغ و کرز ؛

ب ۱۸۰۰ : (دوم) قب : ز کنجت به بین تاجه ؛ قا

ب ۱۸۰۵: لن: آمد براه؛

(دوم): ط: بازمان ما ، حظ: تازیان، لن:

بذیره شدن، قب و مب: شدش شادمان؛ قب
پس از این بیت، بیت ۱۸۰۸ را آورده است.ب ۱۸۰۶: حظ: یکدکرا ، ط و لن: یکدکرا در
کنار؛

(دوم): لن و مب: برسدش از؛

ب ۱۸۰۷: ط: از انجایکه، مب: بایوان گذشتند از؛

(دوم): ط: جای سبه؛ قا بیت را ندارد.

ك این بیت را پس از بیت ۱۸۰۹ آورده
است.

ب ۱۸۰۸: ك و لن: آمد براه؛

(دوم): حظ: کی خلعت بیاورد و بیغام شاه،

قا و ط و ك و قب و لن: بیاورد با هدیه بیغام

شاه، مب: ابا خلعت و خوب بیغام شاه؛

ب ۱۸۰۹: قا: ازان، ط و ك و قب: بدان هدیه؛

(دوم): لن: و چون کل شد اندر؛ تمام نسخه‌ها

بیتی افزوده‌اند:

نشست از بر [قا: نشسته ابر، حظ: از بره]

باره کام زن / سواران ترکان [لن و مب:

سواران ایران، ط و ك: ز توران و ایران،

قب: ز ایران و توران، حظ: سواران لشکر]

شدند [مب: شده] انجمن

ب ۱۸۱۰: ط: برزن سراسر نکوی، ك و قب و مب:

برزن سراسر بدوی، لن: برزن پیر زن

بدوی، حظ: شهر برزن نمودش بدوی؛

(دوم): حظ: بدید و سوی؛

ب ۱۸۱۱: قا و ط و ك و قب و مب: آنکاه نزد،

حظ: آنکاه نزدیک پیران جو، لن: هم

آنکه نبرده سواری جو؛

(دوم): لن: بیامد سیاوش را، مب:

عنوان دارد: مؤده دادن جرره از ولاده

فرود؛

ب ۱۸۱۲: ط و ك و قب: مهرماه، لن و مب: بهلوان

سباه، حظ: که از کوچک [کلمه را

خط زده] بهلوان مهرماه؛

(دوم): مب: بمانند ماه، بقیه نسخه‌ها:

آمد جو تابنده ماه؛

ب ۱۸۱۳: (دوم) قب: شب تیره آمد، قا و لن و

حظ: شب اندر جو، مب: شب اندر جو

اورا شوند؛

ب ۱۸۱۴: قا و ط و ك و لن و حظ و مب: هم آنکه

مرا [حظ: ورا]؛

(دوم): قا و ط و K و حظ: اینک رو،

لن: بگفتا که رو شاه، مب: - کفت، که

روشاه؛ قب بیت را ندارد.

مصراعها را عوض کرده است . مب در
حاشیه بیٹی افزوده :

جو چشم فرنکیس او را بدید
تو کفتی روانش همی بردمید
ب ۱۸۲۳: قاوڪ وقب ولن وحظ: وكردش، مب:
بردش نماز، ط: وكردش نگاه؛
(دوم): قا: از شاه وز، ط: واز نادشاه،
مب: از رنج و راه دراز، حظ: پیرسید
ازان شهر و آن شهریار؛
ب ۱۸۲۴: قا: دل وجان کرسیوز؛

ب ۱۸۲۵: مب: همی کفت، لن وحظ: سالی دکر؛
(دوم): قا ولن وحظ: مب: کس را؛
ب ۱۸۲۶: ط وڪ: بادساهی و هم، قا وحظ: هم
تخت گاه، لن: بادشاهی و هم تخت گاه،
مب: بادشاهی و هم تخت و گاه؛
(دوم): قا ولن: هم بوم و برهم، ط وڪ:
هم بوم و بر ناسباه، مب: کنج و بوم و
بروم، حظ: کنج و هم - هم سباه؛
ط وڪ جای مصراعهای را عوض
کرده اند . قب بیت را بدینصورت
دارد:

همش کنج و هم بوم و بر با سباه
همش بادشاهی و تخت و کلاه

ب ۱۸۱۵: حظ: مادر کوجک؛

(دوم): ط: حزره، حظ: ناثوان؛
ب ۱۸۱۶: قا و مب: بفرمود آنکه، ط وڪ و فب و
لن وحظ: بفرمود خفته؛
(دوم): قب: خرد در؛
ب ۱۸۱۷: حظ: آن نامه؛
(دوم): ط وڪ و قب ولن و مب: که نزد؛
ب ۱۸۱۹: ط وڪ و قب: جنین کفت؛
(دوم): لن وحظ: ازین بجه؛
ب ۱۸۲۰: ط: حندی درم؛

(دوم): ط: کشیدن ستم؛ تمام نسخه ها
بیٹی افزوده اند:

جو بشنید کرسیوز آن [قب: این] مژده
کفت / که پیران [ط: پیران، لک: بروین،
حظ: نتوان] شد امروز با شاه جفت

ب ۱۸۲۱: (دوم) تمام نسخه ها: ورا نیز ازان [قا
و لن: ازین] داستان مژده [حظ: هدیه] داد؛
قا ولن وحظ و مب بیٹی افزوده اند:

فرنکیس را دید [لن: فرنکیس بنشست]
بر تخت عاج / نهاده بسر برز بیروزه تاج

ب ۱۸۲۲: قا وحظ: جندان، قب: جندین؛

(دوم): قا: فرنکیس بر تخت بریشکاه، لن:
استاده همه ماه رخ بیش ماه؛ قب جای

کرسوز با یکدیگر

ب۱۸۳۶: (دوم) حظ: تو کوی، مب پس از این
ایباتی افزوده:

چنین گفت با لشکر نامجوی

که میدان شمارا و جوکان و کوی

جو کردن بمیدان نهادند روی

به تندى ز ترکان بپردند کوی

سیاوش ز ایرانیان شاد شد

بسان یکی سرو آزاد شد

ب۱۸۳۷: (دوم) ط: بمیدان و، ك و حظ: بمیدان

و برحاس روین [ك: برخاش]؛ قایت

را ندارد.

ب۱۸۳۸: این بیت دریم نیست و در هفت نسخه*

دیگر هست و برای ارتباط معنی لازم

بنظرمی رسد. قب: سواران میدان؛

مب: سواران میدان و مردان مرد [بیت

را در حاشیه به خطی دیگر آورده است]

ب۱۸۳۹: لن: نشسته بران محت؛

(دوم): لن و مب: برفرازد، حظ:

برفروزد، قب: برزود روهر؛ مب ایباتی

افزوده:

یکجای کردن برآویختند

ز توران و ایران برآمیختند

مب به خطی دیگر در حاشیه:

بدل گفت سالی بدن بگذرد

کلاه کیانی بکیوان برد

ب۱۸۲۷: لن: نهانی؛

ب۱۸۲۸: ط: بر کردی از، لن: از کنج؛

(دوم): قاط و لك و مب: همه ساله، لن: همه

ساله ... ازرنج، حظ: ساله شادان ری از؛

ب۱۸۲۹: قاط و مب: بر کاخ؛

ب۱۸۳۱: حظ: سرور، قاط و لن: نای ورود، مب:

و بانك سرود، ط و لك و قب: رود و نای و

سرود؛

(دوم): قاط و لك و قب و لن: زشادی؛

ب۱۸۳۲: ك: خورشید رخشنده؛

(دوم): ك و حظ: بنمود تاج از؛

ب۱۸۳۳: مب: بمیدان برفت؛

(دوم): قاط و حظ: بشادی همی؛

ب۱۸۳۴: (دوم) قاط و لك و قب و لن: سوی

کوی، حظ و مب: سیاوش سری کوی؛

ب۱۸۳۵: قاط و مب: جواوکوی، لن و حظ: جو

اوکوی درخم، ط و لك: جنان کوی رزخم؛

(دوم): قب: آورد را خاک؛ قب و لن

عنوان دارند: هنر نمودن سیاوش بنزد

کرسوز، مب: کوی نازیدن سیاوش و

جیاشد کر امروز از بهر من
 بمیدان نسی رنج بر خویشتن
 ب۱۸۴۳: ط و حظ: بران، لن و مب: بدین؛
 (دوم): قب و مب: ز تحت اندر آمد
 بزین برنشت؛
 ب۱۸۴۴: مب: بهم در؛
 ب۱۸۴۵: لن: بر طرف آوردگاه، حظ: بر تخت
 آوردگاه؛
 (دوم): حظ: نهاده برور بهر، ك: زهر
 سو برو برسباه [اول براه نوشته و خط
 زده]؛ قایت را ندارد.
 ب۱۸۴۷: مب: كه بر، ط و ك: كی در دست، لن:
 داشت اوی؛
 (دوم): ط: بنخهرو بر، لن: بگذاشت
 اوی، حظ: بزنجیر برنیزه بگذاشتی؛ قا
 بیت را ندارد. ط و ك و مب عنوان
 دارند: هتر نمودن سیاوش بنزدیک
 [مب: پیش] کرسیوز؛
 ب۱۸۴۸: ترتیب ابیات ط و ك: ۱۸۴۸، ۱۸۵۳،
 ۱۸۵۱، ۱۸۵۲، ۱۸۵۰، ۱۸۵۴، ...
 ب۱۸۴۹: (دوم) مب: تاب و کوه؛ ط و ك بیت را
 ندارند.
 ب۱۸۵۰: ط و ك: در آورد، قب: در آورد نیزه
 باورد، قا: بر آورد نیزه برافراشت، مب:

هسرنند بودند ایرانیان
 بتندید کرسیوز اندر میان
 بگردش بدو آشکارا نهان
 رخ آورد بر شاه کردنکشان
 ب۱۸۴۰: مب: ای نامدار؛
 (دوم): حظ: خردمند و از، ط و ك: ور
 نخردان؛
 ب۱۸۴۱: قا و لن و مب: هنر برهنر، ط و ك و قب
 و حظ: بر کهر؛
 (دوم): حظ: کر برتر کان نمایی؛
 ب۱۸۴۲: حظ: ستان کر به تبر؛
 (دوم): ط و ك و قب و مب: زمین گیر و
 [قب: کردو] آورد کن یک، لن: عنان تاب
 و آورد کن یک؛ مب افزوده:
 سیاوش بدو گفت کای نیکیخت
 سزاوار میدانی و تاج و تخت
 بایران و توران جو تو یک سوار
 ندیدست کس در صف کار زار
 بدو گفت کرسیوز ای شاه زاد
 جوانمرد و بیروز و هم کرد و راد
 شوم همحنن چون تو کفتی بمهر
 بکام تو گردد بمن بر سپهر

اسپر دو جوشن دکر؛	برآورد نیزه برافراخت؛
(دوم): لن: کرد تیر شه نامور؛	(دوم): قا: بینداخت آن، لن: بینداخت
ب ۱۸۵۷: بم وط وقب: دوجوبه، مب: نه جوبه	هرسو؛
(روی نه نوشته ده)؛	ب ۱۸۵۱: قا و حظ: جنک ساز، ط: کرسیوز
(دوم): لن و حظ: آفرین خوانند، مب:	جنکجوی، مب: سواران و... جنک ساز،
بدو آفرین خوانند؛	لن: سواران و... رزم ساز، ك وقب:
ب ۱۸۵۸: قا وك: یکی در کذاره، قب: یکی دو	سواران و کرسیوز کینه جوی؛
کذاره، ط: در یکی در کذاره، لن: از	(دوم): ط: نرها زرد روی، ك وقب:
آنها یکی بی کذاره، مب: کزان نه یکی	نیزهای دوروی؛
بی کذاره؛	ب ۱۸۵۲: (دوم) قا و حظ: زره را کره، لن:
(دوم): قا وط وك وقب ولن: همی هر؛	زمیدان زره برنشد؛
حظ بیت را ندارد.	ب ۱۸۵۳: مب: زره خواست،
ب ۱۸۶۰: (دوم) حظ: بیاریم هر، مب: بکردیم	(دوم): حظ: حوبین دواز، قا: سه جوبین
هر، قب: بکردیم یک بادکر بی سیاه؛	یکی ز آهن، ط وك: دوجوشن هم از آهن،
ب ۱۸۶۱: (دوم) قا: بکردیم جنکی، مب: بکردار	مب: دوروبین و دو آهن، لن: دوجوشن
چنکی؛	دکر ز آهن، قب: دوجوشن هم از آهن تابدار؛
ب ۱۸۶۲: قا و مب: همتا یکی؛	ب ۱۸۵۴: (دوم) ط وك وقب ولن و مب: بجنک،
(دوم): قا: ایشان یکی، مب: نیایی باسیان	قا: بس اندر، حظ: میان و سه و خوبه بجنک؛
یکی، ط وك: کرایند بیشم از ایشان بسی،	ب ۱۸۵۵: ط وك وقب: و بکشادران، مب: یکی بر؛
لن: کرایند از ایشان به بیشم بسی، قب:	(دوم): ط وك وقب: نظاره برو برسیاهی؛
و کرجند آیند بیشم بسی؛	ب ۱۸۵۶: قا و حظ: بدان، مب: بدان جار روبین
ب ۱۸۶۳: مب: بایران کسی، قب: بمیدان تو نیست،	و آهن، ط وك: جارحوش بران هم سبر،
لن: بمیدان همان نیست، حظ: بمیدان ما	قب: جارجوشن بران شش سبر، لن: جار

نیست، ط وک: بمیدان تو نیست همتای من؛
 (دوم): قب و مب: توهم بیالای، لن: تو من
 بیالای، ط وک: تو ما بیالای من، قا: آورد
 بازور و بالای؛
 ب۱۸۶۴: حظ: بر کیم از، لن: دارمت من
 ززین؛
 (دوم): قا و ط وک: برنهم بر؛
 ب۱۸۶۵: (دوم) قب: زاسب، قب: بمردی
 تواناتم؛
 ب۱۸۶۷: (دوم) قا و ک: شیر برخاشجو، قب:
 مهتری نیز و، حظ: مهتری کرد و، مب:
 کرد برخاشجوی، ط بیت را ندارد.
 ب۱۸۶۸: ک: قب: توماه، ط بیت را ندارد.
 ب۱۸۶۹: مب: جزازتو، قا وک: قب و حظ: از
 توز ترکان کمی، لن: ازتو زتوران کمی؛
 (دوم): حظ: رای کین، مب: نه از روی
 کین، قا: بکردد بمیدان کین، ک: قب:
 بکردد برسم و بکین؛ ط بیت را ندارد.
 ب۱۸۷۰: (دوم) قا وک: قب و لن: نمائد بروی،
 ط: نمائد بدوی، حظ: کی ما جون بروی
 اندر آرم روی، مب: تو زین کونه با من
 سخنها مکی؛ ط بیت را پس از بیت ۱۸۷۴
 آورده است. ک: قب و لن: افزوده اند:

که آورد گیرند یک با دکر [لن]:

با یکدکر]

بگیرند هردو دوال کمر

حظ و مب افزوده اند:

زمانی بیازی نبرد آوریم

نه بر کینه و روی زرد آوریم

مب دو بیت دیگر افزوده:

سیاوش بدو گفت کرنیست راست

نبرد سواران بمیدان سزاست

ولیکن جو خشم آورد ناچجوی

بکردد ازو رنک و برخاشجوی

ب۱۸۷۱: مب: بنه عذر ازین زانک این رای

نیست؛

(دوم): ط: بمیدان نبرد مرا جای، لن:

مرا با نبرد تو خود پای، ک: قب: نبرد

ترا در جهان جای، حظ: بمیدان بنزد

منت جای؛

ب۱۸۷۲: لن: جنک میدان، مب: دو کس جنک

میدان، حظ: بنزد... جنک مردان؛

(دوم): لن: خشم اگر جهره، مب: خشم

تر جهر خندان، حظ: خشم و جهره

خندان، قب: برن بشکم رای و بیان

بود [ر. ک. به مصراع دوم بیت ۱۸۷۴]؛

(دوم) : حظ : همانا که خوش ؛
 ب ۱۸۷۸ : لن : بترکان چین ، حظ : کفت کز سر ؛
 (دوم) : حظ : بکشتی نشان ؛
 ب ۱۸۷۹ : قا : کسی با ؛
 (دوم) : ط : سیاوش را زیر ؛
 ب ۱۸۸۰ : ک و قب : سراینده بودند و ، لن :
 سراینده ، حظ : سراینده می بود لب ،
 م ب : سراینده بود بر لب کره ، ط :
 سراینده کفت و بر زد کره ؛
 (دوم) : م ب : نیامد ؛
 ب ۱۸۸۱ : م ب : کار کرد ؛ قا و حظ بیت را ندارد .
 ب ۱۸۸۲ : (دوم) : ط : حین رخان بر ، ک و قب :
 برو بر زحین و رخان بر ، لن و م ب :
 برو بر زحین کرد و رخ بر ؛ قا و حظ
 بیت را ندارند .
 ب ۱۸۸۳ : ط و ک و قب و لن و م ب : ای شهریار ؛
 (دوم) : یم : ز ترکان لشکر ، قا : لشکر
 کسی نیست خوار ؛ حظ بیت را ندارد .
 ب ۱۸۸۴ : (دوم) : قا و حظ : بزرگان مرا ، لن :
 بزرگان مرا باد ؛ ط بیت را ندارد .
 قا عنوان دارد : نبرد سیاوش با کروی
 زره و دمور بحضور کرسیور ، م ب : رزم
 دمور با سیاوش شاه و کروی زره ؛

قا و ک بیت را ندارند . ترتیب ابیات ک و
 قب : ۱۸۷۵ ، ۱۸۷۴ ، ۱۸۷۳ ، ۱۸۷۶ و ...
 ب ۱۸۷۳ : م ب : بکتی ؛
 ب ۱۸۷۴ : (دوم) : قا : بدین ، قب : بران ، حظ : عهد
 و بیان ، ک : نشکتم نیز بیان ، م ب : بشکتم ؛
 ط بیت را پس از ۱۸۷۰ آورده و پس از آن
 بیتی افزوده :
 سیاوش بدو کفت کای نیک نام
 کرایدونک رایت چنین است کام
 و عنوان دارد : کردیدن سیاش در میدان با
 دمور و کروی زره ، عنوان ک : آزمون کردن
 سیاوش بر کروی زره و دموی ترک ؛
 ب ۱۸۷۵ : (دوم) : لن : تیز رو بارکی ، حظ : ترو
 باد بابر ؛ ط پس از این افزوده است :
 کی با من بمیدان بگردد درون
 بینی یکی دسب بردم کی جون
 ب ۱۸۷۶ : حظ : بتزد منست ؛ ط بیت را ندارد .
 بقیه نسخه ها بیتی نیز افزوده اند [م ب پس
 از بیت ۱۸۷۵] :
 بگو شم کی تنکی [لن : تیکی ، حظ : نیکی]
 نکردم بکار / بنزدیک آن [قا و م ب : تو]
 نامور شهریار
 ب ۱۸۷۷ : ک : جنکجوی ؛

- ب ۱۸۸۵: لن: دوتن، حظ: دویک، مب: آراستن؛
(دوم): مب: خواستن؛
- ب ۱۸۸۶: حظ: یکی تیرکش بود، مب: دکمرسکشی
بود؛
- (دوم): حظ ومب: بتوران، قا و ط وک و
قب ولن بیت را ندارند.
- ب ۱۸۸۷: هیچکے از نسخه ها بیت را ندارند.
حظ ومب بینی افزوده اند؛
جو کفت سیاوش شنیدش جو دود
بیامد بزدش بسیجید زود
- ب ۱۸۸۸: قب: باواز بنهاد، حظ: سیاوش بدان
هر دو بنهاد؛ تمام نسخه ها جای مصراعها را
عرض کرده اند.
- ب ۱۸۸۹: بم: بقندی میان، مب: به بستش میازا
کروی؛
- (دوم): حظ: جنکال بر، مب: فرو کرد؛
مب بینی افزوده؛
سیاوش کرفتش دوال کسر
نمودش ز بازوی فرح هنر
- ب ۱۸۹۰: ط: کرفتش زمین را فکند؛
(دوم): ط: نیامد بجم کند، حظ: به بند کنند؛
- ب ۱۸۹۱: ط: دموی، قا و قب: کرد دمور؛
(دوم): قا و قب ولن ومب: کرفتش بر،
- ط: کردن و کف او، حظ: کرفتش
بن کردن؛ ک بیت را ندارد.
- ب ۱۸۹۲: (دوم) قا و ط وک ومب: کی کردن
بماندند زو [ک: ازو] در، قب و حظ:
که کردن بماندند یکسر [حظ: دروی]
شکفت، لن: که ماندند کردن کشان
زوشکفت؛
- ب ۱۸۹۳: ط: جوش، قب: بیش، حظ: کرسیوزش
برد خوش؛
(دوم): قب: کیش، مب: کفتی یکی
مرغ دارد بکش، حظ: تو کوئی یکی
مور دارد بکش، ط: کفتی بشه
دارد اندر بکوش؛ ک ولن بیت را
ندارند.
- ب ۱۸۹۴: قا و ط و حظ ومب: از اسب و بکشاد،
ک و قب: از اسب و بفشاند، لن: از
اسب و بفشارد؛
(دوم): ط: تحت شد برنشست؛
- ب ۱۸۹۵: (دوم) قب: بر آژنک، ط: براژنک
روی، حظ: براژنک، قا: براژنک،
ک: بدش دل بر آژنک، لن: نمین شد
دلش زرد رخسار او؛
- ب ۱۸۹۶: ط: ازان؛

- ب ۱۹۰۱: قاط و موب: با یکدگر، حظ: رفت
 با همدگر، ك و قب ولن: فراوان بگفتند
 با یکدگر؛
- (دوم): حظ: وزان بوم، قب: ازین بر
 هنر شاه با یال و بر، ط: آن نامور شاه
 و آن برز و فر؛
- ب ۱۹۰۲: مب: جنین کرمیوز [«گفت» را در
 حاشیه نوشته]؛
- ب ۱۹۰۳: حظ: شاه توران، ط: شاه از اندر
 بخواند؛
- (دوم): مب: بخون بر؛
- ب ۱۹۰۴: حظ: دمور کروی، ك: دموی، ط:
 حوشیر... دموی؛
- (دوم): قا: کی هستند، ك: شیران و
 برخاشجوی، قب: که بود شیران
 برخاشجوی؛
- ب ۱۹۰۵: ط ولن: جنان، ك و قب: زار و بیجاره،
 حظ: زار و بدکار، مب: جنان زار و
 بیجاره، قا: جنان زار ل بیکار کشتند
 خوار؛
- (دوم): مب: ناپاک دل، لن: ناپاک دل،
 قاط و لك و حظ: زجنکال ناپاک دل،
 قب: زجنکال بیدار دل یک؛
- (دوم): ط: بگفتار کردان ایران، حظ:
 بگردار کردان ایران، ك و قب ولن: تو
 کفتی که براوج کیوان شدند؛
- ب ۱۸۹۷: ط و لك و قب ولن: با رود می؛
 (دوم): حظ و مب: می آورد و رامشکران،
 ط: می ونای و رامشکر نکئی، قا: می آورد
 و رامشکرانرا سرود، ك و قب ولن: همه
 بهلوانان [لن: نامداران] فرخنده بی؛ مب
 جای مصراعها را عوض کرده است.
- ب ۱۸۹۸: لن: برفتند و کردند ساز، حظ: بهشتم
 برمن گرفتند بار؛
- (دوم): مب: کرمیوز رزم ساز، حظ:
 کرمیوز کینه ساز، ك و قب ولن: سیاوش
 همه هرجه بودش براز؛ مب مصراع دوم را
 به خطی دیگر و در حاشیه نیز چنین آورده:
 سیاوش هم هرجه بودش براز؛
- ب ۱۸۹۹: (دوم): بم: برشش و نیکه خواه، ك و
 قب: و بوزش نیکخواه، قا: و بوزش از
 نیکخواه؛
- ب ۱۹۰۰: قاط ولن و حظ: وزان، ط و لك و قب و
 مب: وزان... را یکی؛
- (دوم): ك و مب: آباد و، ط و حظ: شهر
 چون باد؛

- ب ۱۹۰۶: لن ومب: بگذرانم، ك: ازان بگذرانم؛
 (دوم) : حظ: كار را ونه ، لك وقب: كار
 بيدانه ، ط: نه سرمهتران كار راونه ، لن:
 سراسر بيذا مرين را، مب: نه بس باشدش
 شهر توران نه بن ؛ مب: مصراع دوم را در
 حاشيه به خطی ديگر چنين آورده : نه سرم
 اين كار سدا نه بن .
- ب ۱۹۰۷: (دوم) قا ومب : اندرين ، ط : برفت
 اندرين جوی خون تیره، حظ: برفت اندرين
 خوی حر، لك وقب ولن : برفت و زد ايج
 [لن: نكرد، قب: هيچ] آرام و خواب ؛
- ب ۱۹۰۸: لك: ترکان رسيد؛
 (دوم) قب: و پرسيد هر كونه راه، لك: و پرسيد
 و هر كونه ديد، مب: رسیده پرسيد هر كونه
 شاه، قا: و بر كفت هر يك ز راه ؛ مب عنوان
 دارد : باز كشتن كرسبوز ار زد سیاوش
 بخدمت افراسياب
- ب ۱۹۰۹: حظ: سخن رفت ؛
 (دوم) : حظ: بچند يدازو، لن: بچند يد بركشت؛
- ب ۱۹۱۰: ط : كينه جوی ، قا وك وقب ولن :
 نامدار؛
- ب ۱۹۱۱: (دوم) : ط: بدان ماركي شاه وآن سرح روی؛
 ب ۱۹۱۱: قا وك وقب ولن: رفت پك، ط و حظ
- ومب: همی بود پك؛
 ب ۱۹۱۲: لن: بيبيجد چون روز، لك وقب: سيجلدو
 جون روز؛
 (دوم) : لك: همی جامه، قب: همی جادر
 قيركون ، قا : جامه روز را كرد، ط و
 حظ: جامه تيره را كرد، مب : جا در
 تيره را كرد؛
- ب ۱۹۱۳: قا: كيني درآمد، حظ: مرد كراندر آمد
 بخواب ؛
- ب ۱۹۱۴: ط وك وقب و حظ: بردخت؛
 (دوم) : ك وقب : و گفتند هر ، مب :
 كونه جای؛
- ب ۱۹۱۵: (دوم) ط : جزاين ، قا : سیاوش دكر
 دارد، لك وقب ولن : سیاوش ازان شد
 كه دیدی تو بار ؛ ط وك وقب عنوان
 دارند: بد كردانیدن كرسبوز افراسياب
 را بر سیاوش [ط: با سیاوش] .
- ب ۱۹۱۶: حظ: بكاوس؛
 (دوم) : قا ولن و حظ ومب: چند راه؛
- ب ۱۹۱۷: لن: نيز آمد، حظ: جين آمد؛
 (دوم) : لن: همه، قا و حظ: كيرند جام؛
- ب ۱۹۱۸: حظ ومب: بدو؛
 (دوم) : بم وك : بيبيجد ازو ، مب :

- ببیچید ازو ناکهان، حظ: مسجد ناکاه ازو
جان، ط: همی فرق کیوان بسابد کلاه؛
ب۱۹۱۹: حظ: بکشتی، ط: اکرزان ترا دل؛
(دوم): ط وک وخط: برابرچ، مب: بکیتی،
لن: بکیتی برابرچ. قا: برابرچ نرقی، قب:
نکردی زکیتی بایرج ستم؛
ب۱۹۲۰: ک وقب: دولشکر، ط: دولشکر جنان
آتش تیروآب، حظ: ومب: کشور که جون
آتش و نیزآب؛
(دوم): لن: بدل نیز باهم نکیرد شتاب؛
ب۱۹۲۱: قا وک وقب ولن: که برخیره؛
(دوم): مب: همه، لن: مکر باد؛
ب۱۹۲۲: ط: وکر، حظ: می راز برتونهان؛
(دوم): قب: مرا نام زشتی بدی؛
ب۱۹۲۳: (دوم) ط وقب ولن: نژند، مب:
براندیشه از؛
ب۱۹۲۴: (دوم) لن: مرمرآ، مب: شد دلت را،
ط: واو بد ترا، حظ: ببیچید واین بد ترا؛
ب۱۹۲۵: ط وخط: این نامه؛
ب۱۹۲۶: مب: کورین، ک وقب ولن: این کار؛
(دوم): ک وقب: سرکار آنکاه بابت، لن:
سر راه آنکاه بابت؛
ب۱۹۲۷: ط: چهارم کی؛
- ب۱۹۲۸: تمام نسخه‌ها: توران ورا، مب: شهنشاه
توران؛
ب۱۹۲۹: لن وخط: کفت ای؛
(دوم): قا وک: زکیتی، قب: زکیتی
جه دارم جز، حظ: دارم یجز تو بکیتی
بچنک، مب: دارم جز از تو زکیتی
بچنک، ط: دارم جز از تو یکی را بچنک؛
ب۱۹۳۰: لن: همان راز؛
(دوم): ط وک وقب: بزودی بین؛
ب۱۹۳۱: ک: وزان، ط: وزان ... دلش بد نمی،
قب: بدهم دلم بر نمی، لن: بد شد دل
من نمی؛
(دوم): لن: آورد یک ره کمی؛
ب۱۹۳۲: قب وخط: به بستم؛
(دوم): مب: وزو، قا وک ولن وخط:
نیامد ازو نیز ما را زیان؛
ب۱۹۳۳: قا وک وخط: جوان تخت، لن:
جنان تخت؛
(دوم): مب: و هنر بود، حظ: خود؛
ب۱۹۳۴: حظ: بتافت؛
(دوم): حظ: جز از ... نیافت؛
ب۱۹۳۵: مب: بدو کوهرو؛
(دوم): قا: و سنج خویش [ظ: رنج که
در رنج چسبیده]؛

- ب ۱۹۳۶ : قا و قب و حظ و مب : ساختیم ؛
 (دوم) : یم : تباہ از ، ک : ساه از ، ط : بناہ
 و کرد ، قب : مرغزارش بنام از ، حظ :
 بسد کند دام و ددرا کزند ؛
- ب ۱۹۳۷ : یم : از چنک و ، ط : نسجیدم از ، قب :
 نہ بیجیدم ... فرزنداوی ، ک : از روی فرزند ،
 لن : نسجیدم از رای او نیز روی ؛
 ب ۱۹۳۸ : لن : صدکونہ ، ک : پس آن ؛
 (دوم) : ط : فدا کردمش ؛
 ب ۱۹۳۹ : حظ : از ایدونک
 (دوم) : لن و مب : بکتی بر آید [لن : اند]
 بسی ؛
- ب ۱۹۴۰ : قا و قب و لن و حظ : پرو بر ، ک : برین بر ،
 ط : بدین بد بہانہ ؛
 (دوم) : قا : کی از ؛
 ب ۱۹۴۱ : قب : من نہان ؛
 (دوم) : قب : بر میان ، قا : شوم من بدین در
 جہان ؛
 ب ۱۹۴۲ : لن : نیاید بسند ؛
 (دوم) : لن : نہ آن بزرگان ، ک : ایران زمین ؛
- ب ۱۹۴۳ : ک : قب : بچہ از بلدر دردمند ، ط : بچہ از
 بد بود دردمند ، حظ : بچہ زان خرد دردمند ،
 لن : بچہ بیند بلدر دردمند ، مب : جو از ہر بچہ
 شود ؛
- ب ۱۹۴۵ : حظ و مب : اکر ، قب و لن : سزد کرید
 آید [قب : کرندارذ] بدو از بناہ ، ط :
 سزد کرندارذ از او بر گاہ ، ک : سزد کر
 بدارندش اندر کنار ؛
 (دوم) : یم : (بہ اصلاح متأخر) : نپسندد ،
 ک : جنین تا سر آید برو برش کار ؛ قا
 بیت را ندارد .
- ب ۱۹۴۶ : قب : جزانکس ، مب : بلدر ، لن : بسر ،
 ط : جزانکس ... بلدر ؛
 (دوم) : لن و حظ : سوی بلدر ، مب : نزد
 پسر [روی کلمہ نوشتہ : بلدر] ، ک : فرستم
 بسوی بلدر ، ط : فرستم بنزد بسر ، قب :
 فرستم بسوی بسر ، قا بیت را ندارد .
 ب ۱۹۴۷ : (دوم) : یم : نکسلد ؛
 ب ۱۹۴۸ : (دوم) : ک و لن : مکن این ، مب : مدار این ؛
 قا بیت را ندارد .
- ب ۱۹۴۹ : ط : اکر سوی ، مب : کرایدونک او ،
 قا : بگفت از زایدلر بایران ؛ ط بیت را
 تکرار کردہ است .
 ب ۱۹۵۰ : حظ : ہرنکہ ؛

ودرد، قب: نه بینی تو از وی جز اندوه
 و درد، ك: نبینی ازو تو جز از باد سرد؛
 (دوم): مب: و درد و کنج، ك: وقب:
 بمانی ابا سجش و باد سرد [ك: و درد]؛
 ط و حظ بیت را ندارند .
 ب ۱۹۵۷: قا و ط و قب و حظ و مب: نه بینی که،
 لن: تودانی؛
 (دوم): لن: درد جنک، مب: درد و
 رنج (روی کنج نوشته: جنک)
 ب ۱۹۵۸: (دوم) ط و ك: همی گفت، مب: بشد
 گفت کرسیوز او را درست؛
 ب ۱۹۵۹: لن: بشمائی از، قا و مب: و گفتار خویش؛
 (دوم): قا و ط و ك: و لن و حظ: همی
 تیره: قب و مب: همه تیره دانست؛
 ب ۱۹۶۰: قب و حظ: من این؛
 (دوم): ط: نكك دالم، قا و لن: بینم بدید
 و نین، حظ: نه سرباز بینم مر او را، ك:
 نه سرباز بام مرین را، قب: نه سرباز بینم
 به نكك و نه بن؛
 ب ۱۹۶۱: ط: تا راز، قا: تا باز، ك: قب: به بینم تا
 باز کردان، لن: بینم تا کار کردان،
 حظ: نباشم آزار کردان؛
 (دوم): حظ: برین، ك: خوب جهر؛

(دوم): قا: زار و کم؛
 ب ۱۹۵۱: (دوم) مب: کتی رهنمونی و دیوانگی؛
 قا و ط و ك: وقب و لن بیت را ندارند .
 ب ۱۹۵۲: مب: دشمنی باید؛
 (دوم): حظ: را مبرکن تور، مب: را برکن
 تو بر؛ قا و ط و ك: وقب و لن بیت را ندارند.
 مب افزوده:
 برانکه بیایدت - ئید ازوی
 که چون دوستانت نهد بر تو روی
 ب ۱۹۵۳: قب و لن و حظ و مب: برین، قا: یکی
 داستان زد بدین رهنمون؛
 (دوم): حظ و مب: که آبی که؛ حظ و مب
 بینی افزوده اند:
 ندانند درمان او را به بند
 اگر بدخواهی تو بنیوش بند] مب:
 ببوشش به بند [؛
 ب ۱۹۵۴: مب: بستن بد روز کار؛
 (دوم): مب: اگر... بگذرد؛ بقیه نسخه‌ها
 بیت را ندارند. مب بینی افزوده:
 نشایدش بستن بفرهنگ و رای
 چنین داد ما را نشان رهنمای
 ب ۱۹۵۵: هیچیک از نسخه‌ها بیت را ندارند.
 ب ۱۹۵۶: لن و مب: نبینی ازو، قا: نبینی ازو جز غم

جو زو این بدی آشکارا شود
 بناچار دل را مدارا شود
 ب۱۹۶۷: لن: نیاید زکس، حظ: نماند زکس،
 قاومب: نیام زکس، ک: نیام زکس،
 ط: نماندکس، قب: ازین ... نام
 زکس؛
 (دوم): قب: ویس؛
 ب۱۹۶۸: قا: کینہ ور؛
 (دوم): ط وک و قب ولن و حظ ومب:
 دل راست، قا: شاه با دانش و رای و فر؛
 ب۱۹۶۹: قا و قب ولن و حظ ومب: بدان، ط وک:
 بدان آلب فر؛
 (دوم): قا: ایزدی یال و، لن: ایزدی
 دست و، مب: ایزدی تاج و، ک: آن یال
 و کرز، قب: آن دست برد، ط: و آن
 دست -
 ب۱۹۷۰: ط: نماند، حظ ومب: کرآید؛
 (دوم): قا و ط و حظ ومب: برخیرہ
 خور، ک: برکز خورشید، قب: شود
 تیرہ تر برتو خورشید؛
 ب۱۹۷۱: (دوم) قا ولن ومب: یاسمان بر فرزند،
 ک و قب: آسمان بکنرانند کلاه؛
 ب۱۹۷۲: بم: بدانی تو؛

ب۱۹۶۲: (دوم) ط وک و قب ولن و حظ ومب:
 تا بتابد [حظ: نتابد] برین [ک: بدو، مب:
 برو] آفتاب؛ ط بیت را تکرار کرده است.
 ب۱۹۶۳: ک: کی راز؛
 (دوم): ک و قب: رخ تیرہ جرخ، قا: شمع
 رخشان کنون سوی، ط: رخ جرخ کردندہ
 را سوی؛
 ب۱۹۶۴: مب: اکر، حظ: اکر ... خواهیش،
 ط: من اورا بدر کاه؛
 (دوم): بم و حظ: بکوم سخن، قا: جہ سازد،
 ط: داردش راز؛
 ب۱۹۶۵: قب: من نیم، مب: من بسی بی؛
 (دوم): ط: جہ آرد، ک: کردد حران، قب:
 نہ بینم تا برجہ؛
 ب۱۹۶۶: قب ومب: زو این کژی، قا: جو کزی
 از و آشکارا، ط: بکزی جنان آشکارا، لن:
 جو این روزکز آشکارا، ک: زو این بدی
 آشکارا کنم؛
 (دوم): بم: کہ باجارہ، قا: کی بیجارہ، لن:
 بناچار دل، حظ ومب: کہ ناجار دل، ط:
 رناچار دل بر مدارا، قب: بناچار بی دل مدارا،
 ک: بناچار دل را مدارا کنم؛ ک بیت را
 بدینصورت نیز آورده:

(دوم): حظ: کی کوپی؛

ب۱۹۷۳: (دوم) ك: کر بیابد دمه، لن: کرنباشی

رمة، قب: رمة کونابد دمه، مب: رمة

او جو باد دمه، ط: کی شاهان شانند بیش

رمة، حظ: بترسم که مانند شبان بی رمة؛

قائیت را ندارد.

ب۱۹۷۴: قب ولن و حظ: جو اوی، ط: نینند،

مب: که بینند شاهی جنوی؛

(دوم): بم: رای آن، مب: آن خوب

روی، قا: بچش وان رای، ك: ویال و

آن، لن: بدان نکوی روی وان رای اوی،

قب: بدان آلت و فرو آن رنک و بوی؛

تمام نسخه‌ها دو بیت افزوده‌اند:

نخوانند [قا: نخواهد، ك: نخوانند، لن:

نخواند] ازان بس بشاهی ترا / حمل کردد

او [ط: بره کاو او، قب: حمل باشد او، لن:

سرکاه او، حظ: بر کاو او، مب: شود کاو

او] را و ماهی ترا

و دیگر که از [ك و قب و مب: کزان] شهر

آباد اوی / جتان بوم [قا و ط و لن: بوم و]

فرخننده بنیاد اوی

ب۱۹۷۵: ك: بخوانی، قب: بخوانی که آید مرا؛

(دوم): لن: دلت را برای من، قب: بخواری

و زاری سرافکننده، مب: بخواری

به بیشم سرافکننده؛

ب۱۹۷۶: لن: نبودست، حظ: بیل و شیر؛

(دوم): ط: جتان آتشی از بر؛

ب۱۹۷۷: ط و قب: بجه سیر، مب: کر کر بجه؛

(دوم): مب: بر میان، قب و حظ:

به بیجد؛

ب۱۹۷۸: بم: شد سترک؛

(دوم): قا: بترسد، حظ: بترسد از، بم:

بیل بزرک؛

ب۱۹۷۹: ط: اندر اندیشه شد؛

(دوم): قا: غمی شد در اندیشه، ط:

اندیشه‌اس بیشه شد، مب: و با درد

بیوسته؛ قب بجای این بیت، بیت زیر

را آورده است:

بس افراسیاب این سخن باز جست

همه گفت کرسیوز آمد درست

[رک به بیت ۱۹۵۸]

حظ پس از بیت ۱۹۷۹ بیت ۱۹۸۲ را

آورده. مب درحاشیه بیٹی افزوده:

بدو گفت ان رای ماند بسی

نکردن شتاب اندرن بدکسی

ب۱۹۸۰: لن: شتابش به آید، ط و قب: شتابش

زمانی در نکت آوریدی بجای
مکر باقی خیره زو دست و بای
مب بیت را در حاشیه نیز به خطی دیگر
چنین آورده :

که کر باد خیره بجستی ز جای
مکر باقی جهره و برّ و بای
ب ۱۹۸۳: حظ: نه ولا؛

(دوم): قاولن: جه کوی سرو، طووب:
اگر جه کوی سرو، حظ: اگر جه کوی
سرو؛ ک وقب بیت را ندارند. ترتیب
مب: ۱۹۸۳، ۱۹۸۲ قب بیٹی افزوده:
وزانجایکه بر دمور و کروی
بشد نزد کرسیوز کینه جوی
ب ۱۹۸۴: قب: همی بود بیجان، لن: بیجان لبان
بر؛

ب ۱۹۸۵: (دوم) ک: بر اندیشه، قب: به اندیشه،
قا وط و حظ و مب: بدانیش، لن:
بدانیش... بدانان؛

ب ۱۹۸۶: (دوم) تمام نسخه ها: شاه توران؛
ب ۱۹۸۷: مب: بدین؛

(دوم): ط: درد و غم شد، ک: سر
شهریار؛

ب ۱۹۸۸: ط و قب ولن: جنان دید، مب: شهنشه

نیامد، مب: همی از ستایش بر آمد، حظ: هم
از ساه بس به آمد؛

(دوم): حظ: جو بیروز، قا: خداوند جنک،
ک: برین داستان زد یکی مرد سنک؛ ک دو
بیت افزوده:

کی جون بجه شیر ز پروری
جو دندان کند تیز کيفر بری [ر.ک]
به بیت ۱۱۳۳]

وزانجایکه جون دموی و کروی
بنزدیک کرسیوز کینه جوی

ب ۱۹۸۱: حظ: نباشد بدین بادسار، بم: نباشد سر
پاده شار؛

(دوم): قب ولن و مب: برین؛ ک بیت را
ندارد.

ب ۱۹۸۲: بم: بجستی، مب: و کر، حظ: اگر باد...
بجستی؛

(دوم): لن و مب: مکر باقی جهره و دست
[مب: جهره دست] و بای، حظ: مکر باقی

جهره و برّ و بای؛ قا وط و قب بیت را
ندارند. قب در عوض دو بیت افزوده:

که بادی که از خانه آید برون
اگر بودی او را خرد رهنمون

چنان دید؛

(دوم) : قا وك وقب ولن ومب : بردخته،

ط: کی در بادساهی محبذ زجای؛

ب ۱۹۸۹: قا ومب: آن داستان؛

(دوم): تمام نسخه‌ها: همی کرد؛

ب ۱۹۹۰: یم: نباید شدن، قا وط وقب ولن وحظ

ومب: ترا [ط وقب ولن: ورا] گفت؛

(دوم): ط: ساند، قب: بیاید، حظ: بیاید،

مب: بروی ... بیاید، قا: فراوانت باید؛ ك

وقب عنوان دارند: فریفتن کرسیوز سیاوش را

ب ۱۹۹۱: ط وك وقب ومب: کوپی ازان، لن:

کوپی ازین، حظ: نبرسی؛

(دوم): یم: کس را بکاه، قب: کن را نگاه؛

مب عنوان دارد: بد کوپی کردن سیاوش را

نش افراسیاب؛

ب ۱۹۹۲: ط: بمستی همانا بچنید، ك وقب: همانا

به است ارچنپی ز، لن: سزد کر چنپی همانا

ز؛ حظ مصراع اول را ندارد.

ب ۱۹۹۳: (دوم) قا: هشیار تو؛

ب ۱۹۹۴: قا وك وحظ ومب: بدین، ط: بدین

کهنه مان نر؛

(دوم): تمام نسخه‌ها: بیام؛

ب ۱۹۹۵: ك وقب ولن وحظ: کرازیم، ط: کرازیم

و یکجند با؛

(دوم): قا وط وك وقب وحظ ومب:

ازان شهر؛ مب بیٹی افزوده:

تھی کن تو این جایگاه کیان

برفتن کر سخت کن بر میان

ب ۱۹۹۶: حظ: بیا و بشادی؛

(دوم): لن: برمن، حظ: با ماجرا؛ ك و

قب ولن بیٹی افزوده اند:

تھی کن دل از جایگاه کیان [ك: نشست]

برفتن کر سخت کن بر میان

ب ۱۹۹۷: (دوم) مب: پرنیاز، قا وط ولن: زکینه

سری، حظ: زکینه سری بر زیاد، قب:

سری بر زکینه دلی بر، ك: سری بر

زکینه دلی دام ساز؛

ب ۱۹۹۸: (دوم) ك: فرستاده از میان برکزید؛

قا عنوان دارد: رفتن کرسیوز بسیاوش

کرد بطلب سیاوخش و آغاز مکر و حیل

و ترور کردن، ط: بیغام افراسیاب

بسیاوش و رفتن کرسیوز و فریفتن سیاوش

را، لن: آمدن کرسیوز نشن سیاوش

بمکر؛

ب ۱۹۹۹: (دوم) ك وقب: که ای شاه زاده کر

ناججوی، لن: که ای نامور زاده ناججوی،

و او ؛
 ب ۲۰۰۵: (دوم) ط وك وقب ومب: كشت اندر،
 جم: كشت وا بدر، حظ: همی كشت اندر،
 لن: بدل كشت با درد جفت ؛
 ب ۲۰۰۶: (دوم) قا و ط وك وقب ولن وحظ:
 بدل كفت ؛ حظ بیئی افزوده:
 جو كرسبوز آمد بدرگاه اوی
 نتام ر تیغ و ز الماس اوی
 ب ۲۰۰۷: (دوم) مب: بدان بیشکاه؛ بقیه نسخه‌ها
 بیت را ندارند. حظ از ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۲
 را ندارد.
 ب ۲۰۰۸: تمام نسخه‌ها: آمد بدرگاه اوی ؛
 (دوم): قا و ط وك وقب ولن: بیاده
 بیامد، مب: بیاده بیامد بایوان ؛ حظ
 بیت را ندارد.
 ب ۲۰۰۹: ط: برسید از، ك: راه و كار سباه، قا:
 برسید از راه و كار سباه ؛
 (دوم): لن: زحال، ك: ز رسم و ...
 تحت وز شاه ؛ حظ بیت را ندارد.
 ب ۲۰۱۰: ط: بیامد سهدار، مب: بیامد شهنشاه، قا:
 سهدید بدیشان ؛
 (دوم): ط: سیاوش بیامد ؛ حظ بیت
 را ندارد.

مب: كه ای نامور مهتر ناجوی . حظ: كی
 ای با كهرمهتر ناجوی، قا: كی ای نامورزاده
 نیکخو، ط: كی ای نامور شیر آزاده خوی ؛
 ب ۲۰۰۰: ك: شاه كاوس شاه ؛
 (دوم): قا: بتحت و سرو تاج كاوس، ط و
 قب وحظ: بچان و سر شاه كاوس، لن: بچان
 و سرو تاج كاوس، مب: كه از بهر من بر
 نخیری زكاه [ر.ك به مصرع اول بیت
 ۲۰۰۱]، ك: بچان جهاندار توران سباه،
 مب روی مصرع اول علامتی گذاشته و در
 حاشیه نوشته: بتحت و سرو تاج كاوس شاه
 و در حاشیه جدول پس از مصرع دوم نوشته:
 به سش من آئی بدیره براه [ر.ك به مصرع
 دوم بیت ۲۰۰۱] بدینگونه بیت ۲۰۰۱ را
 با ۲۰۰۲ و حاشیه تلفیق کرده است.
 ب ۲۰۰۱: (دوم) ك: به بیش، ط ولن: بیشم
 نیانی ؛
 ب ۲۰۰۲: قب: بفر و بیخت، لن: فرهنگ بخت ؛
 (دوم): ط: بفر و بداد و، قب: برای و نژاد ؛
 ب ۲۰۰۳: قا و حظ: بار را، ط: كی از بهر من بست،
 ك: را تو بچنی ز جای ؛
 (دوم): ك: جایگاه و سرای ؛
 ب ۲۰۰۴: (دوم) ك: ببوسید و كو، حظ: ببوسید

- ب ۲۰۱۱: (دوم) قا : نتایم ز تیغ بران ماد او، ط :
نتایم ز تیغ و زالماس روی ؛ حظ بیت را
ندارد .
- ب ۲۰۱۲: ط : بیشت کر ، قا و حظ : اینک کر
بر میان بسته ؛
- ب ۲۰۱۳: ک: وقب: زرنهاد، حظ: کلشن نو بهار،
ط: این کامس نو نهاد ؛
- (دوم) : قا و حظ: کیریم کار، ط ولن : باده
کیریم یاد ، قب : واز شاه کیریم یاد ، ک :
نتازم و ز شاه کیریم یاد ، مب: بکیریم یاد از
می خوشکوار ؛ ک جای مصراعها را عوض
کرده است .
- ب ۲۰۱۴: حظ: و با درد، ط : است وما بر کذر ؛
(دوم) : قا و حظ: غم زید، ک: وقب ولن : بر
[ک: بد، قب نیز در حاشیه: بد] آنکس که
با غم زید در، مب: بر آنکس که در غم زید
در، ط: بر آنکس کی با غم بد انده نخور ؛
- ب ۲۰۱۶: یم: بدو گفت، مب: بکفتا کراید ونک ؛
(دوم) : قا: بیاید سیاوش نزدیک ؛
- ب ۲۰۱۷: مب: برین ؛
- (دوم) : قب: کفانی مرا، ط: مرا زین سبب
شمرد ؛
- ب ۲۰۱۸: مب: همه گفتن ؛
- (دوم) : قا و حظ : بیش وی، ک: وقب
ولن: بیش شه ؛ ترتیب مب: ۲۰۱۹،
۲۰۱۸
- ب ۲۰۱۹: قا: باید دکر ؛
- (دوم) : ط : براه اندر انداختن، ک: دل
او براه اندر ؛
- ب ۲۰۲۰: (دوم) مب: بسوی سیاوش ؛
- ب ۲۰۲۲: ط و ک: وقب ولن ومب: آب چشم، قا:
سیاوش جودیدش براز آب چشم ؛
- (دوم) : قا و ط و ک: وقب ولن : بیجد
زخشم ، مب: به بیجد زخشم ؛
- ب ۲۰۲۳: مب: ای خداوند زود ؛
- (دوم) : قا و ک: ولن: نشاید، قب: شاید،
حظ: نشاید ستود، ط: بیاند بسود، مب:
- ت کورا نشاید بسود ؛
- ب ۲۰۲۴: تمام نسخه ها : شاه توران ؛
- (دوم) : قب: از دیده نم، ک: درد هم ،
مب: بیوردی از دیده نم ؛
- ب ۲۰۲۵: ط: همی با تو آیم من اینک براه ؛
(دوم) : قب: جنک شاه ؛
- ب ۲۰۲۶: ط: تا جگونه بیازاردت، لن : تا بهره
نیازاردت ؛
- (دوم) : قب: کتر، ک: بیت را ندارد .

- ب ۲۰۳۱: قا وک و قب ولن و حظ و مب: کرمیوز
ای نامدار؛
- ب ۲۰۳۲: (دوم) قا و ط و ک ولن و حظ و مب:
که از؛
- ب ۲۰۳۳: قا ولن و حظ: دردل، ط و ک و قب
و مب: بردل؛
- (دوم): قا و قب ولن: امدم آن، ط
و حظ: جو یاد آمدم آن؛
- ب ۲۰۳۴: ک و قب ولن و حظ و مب: اندر آمد؛
(دوم): قب: خاست از فره، مب: جو
بیرید از فره؛
- ب ۲۰۳۵: ک و قب: که بر ابرج، مب: شنیدم که؛
(دوم): ط: کی افکند؛
- ب ۲۰۳۶: قا: زکاه منو جهر تا با فراسیاب؛
(دوم): ک: آب ایران و توران خراب،
لن: شد این بوم ایران و توران خراب،
حظ: کز ایشان شد ایران و توران خراب،
ط: مکر دند ایران و توران خراب،
قا: آتش این و آن بر خراب؛
- ب ۲۰۳۷: (دوم): ط: ز بند خرد زود بگریختند،
ک و قب و لن و مب: ز بند خرد دور
بگریختند؛
- ب ۲۰۳۸: ط و ک و قب و لن: سپه دار توران،
- ترتیب حظ: ۲۰۲۶، ۲۰۳۰ + ۲۰۲۹، ۲۰۲۷، ۲۰۲۸، ۲۰۳۱ و ... لن دو بیت
افزوده:
- همان تاجرا جوید آزار نو
جرا خواری آرد بدیدار تو
جرا آورد بر تو رنج و محن
شمارد ترا کتر از خویشتن
ب ۲۰۲۷: لن: اگر، قب: آملست؛
(دوم): حظ: نباید، قب: تیار آن بد بیاید؛
ک بیت را ندارد.
- ب ۲۰۲۹: (دوم) قب: مرا تیره، قا: شلمست اب
ایوان توران خراب؛
- ب ۲۰۳۰: (دوم) ط: بر تواز؛ ک بیت را ندارد.
قا و قب ولن و حظ و مب افزوده اند:
- همه راز این کار [قب: کار این راز]
بامن بکوی
که باشم ترا [لن: که من باشم،
حظ: کی تا باشم] زین نعمان
چاره جوی [قا: تازه رو، و روی
آن نوشته: چاره جو]
مب بیتی دیگر نیز افزوده:
بیایم من این کار آسان کنم
دل بدسکالت هراسان کنم

- قا: توران ازان بدتر، مب: شهنشاه ترکان...
 بدتر، حظ: توران ازان برتر؛
 (دوم): حظ: کاو بیسه، ک: کزو کاو بیسه،
 مب: که او کاو بیسه، قب: کزو کاو بیسه
 بجرم، ط: کی جون کاو کینه بجرم؛
 ۲۰۳۹: (دوم) حظ: بدی بی کان، ک: تا نماید،
 قب: تا بدی را سر آید زمان، ط: ما بر آند
 برین یکک زمان، مب: بیاید بدید آن زمان،
 لن: تا براید برین بر زمان؛
 ب ۲۰۴۰: (دوم) قا و ط و ک و قب و حظ: خیر خیر؛
 ب ۲۰۴۱: قا: بدان کالبد، ط و حظ و مب: برادر هم
 از، ک و قب و لن: برادر زیک کالبد بود و
 بشت [قب: خشت]؛
 (دوم): قب: بی خرد؛
 ب ۲۰۴۲: قا و ط و ک و قب و لن و مب: وزان،
 حظ: وزان... بسی برهنر؛
 (دوم): مب: بر بی کناهی تباہ؛
 ب ۲۰۴۳: مب: مرا خود ازین ویژه؛
 (دوم): لن: باشی و؛
 ب ۲۰۴۴: لن و حظ: برین؛
 (دوم): تمام نسخه‌ها: نیامد ز تو بد بسر؛
 ب ۲۰۴۵: لن و مب: همی، حظ: مردی جستی؛
 (دوم): قا و حظ: جهاترا؛
- ب ۲۰۴۶: قا: خیر اهرمن؛
 (دوم): ط و ک و قب و لن و حظ و مب:
 برداغ دل؛
 ب ۲۰۴۷: ط: از داغ و کین؛
 ب ۲۰۴۸: مب: دوستار؛ ط و ک بیت را ندارند.
 ب ۲۰۴۹: مب: مبادا که؛
 (دوم): قب و لن و حظ: آکه ازین، قا
 و مب: بوده‌ام اندرین؛ ط و ک بیت را
 ندارند. مب افزوده؛
 به بندیش و این را یکی چاره جوی
 سخنها ی خوب باندازه کوی
 و عنوان دارد: آمدن کرسیوز بیش
 سیاوش و بد کوی کردن
 ب ۲۰۵۰: ط و ک بیت را ندارند. ک و قب و لن
 افزوده‌اند؛
 بس آنکه جنین داد باسخ بدوی
 کهای نیک دل مهتر راست کوی
 ب ۲۰۵۱: قا و حظ: جنین کرد، مب: شهنشه نه این؛
 (دوم): ک: برما؛
 ب ۲۰۵۲: ط و حظ، بر دل، لن: زمن [گویا اول
 بُن نوشته سپس: من]، مب: کر آراز...
 بر دل، ک: بودی زمن در دلش؛
 (دوم): حظ: برانجمن، ک: از کشورش؛

خردمند را کرد باید فسون؛
 ب ۲۰۶۲: حظ: بدان، مب: برین؛
 (دوم): قب: برز و بالا، بقیه: نسخه‌ها:
 برز بالا؛
 ب ۲۰۶۳: بم: مهرناز، مب: همی کینه از؛
 (دوم): بم: بیاید که، مب: میاداکه؛
 ب ۲۰۶۴: قا و ط و ك و قب و حظ و مب: همه؛
 (دوم): ط و ك و قب و لن: بخار و دو چشم،
 مب: بنیرنك چشم، قا: بدان تات چشم،
 حظ: بدان تاب چشم؛
 ب ۲۰۶۵: ط: کردد بنام، ك و لن: کردت بنام؛
 (دوم): مب: زین سخن، حظ: کی خیره
 شدی زین؛
 ب ۲۰۶۶: ك و قب: دوم انکت، ط و مب: دوم
 انکت از؛
 (دوم): حظ: - یکی سورکرد؛
 ب ۲۰۶۷: ط و ك و قب و حظ: کشتی بلوی،
 مب: بروی؛ قا بیت را ندارد.
 ب ۲۰۶۸: ط و ك: همجو اغریرث، قا و حظ و مب:
 اهریرث هوشمند؛
 (دوم): قب: فرو نیست، ط: سوند و
 خویشی و بند، مب: ابا او فرون نیست
 خویشی و بند؛

ب ۲۰۵۳: ك: مراکشور؛ مب بیت را یکبار مطابق
 بم و یکبار نیز بصورت زیر آورده:
 ندادی بمن کشور و تاج و کنج
 همان شهر آباد بی درد و رنج
 ب ۲۰۵۴: لن: کتون تا توأم بدرکاه؛
 (دوم): ك و قب: درفشان؛
 ب ۲۰۵۵: قا و ط و ك و قب و لن: روشن شود،
 مب: که پیدا بود، حظ: هرانکه که روشن
 شود؛
 (دوم): مب: فروغ و؛
 ب ۲۰۵۶: تمام نسخه‌ها را با فراسیاب؛
 (دوم): ك و قب: درفشان، حظ: درفشان...
 برشهر، لن: ازماه و از آفتاب؛
 ب ۲۰۵۷: لن: تو در دل بجز شادمانی؛
 (دوم): ك: ز بد، لن: کانی مدار، قب: ز بد
 بد کانه، قا: بسند کانه؛
 ب ۲۰۵۸: ط و ك و قب و لن و حظ: بسپرد، قا:
 کردم... بسپرد؛
 ب ۲۰۵۹: ط و ك: کرسیوز مهربان، مب: ای
 بد کان؛
 (دوم): قب: برین سان؛
 ب ۲۰۶۰: (دوم) مب: و خون اندر؛
 ب ۲۰۶۱: ط و ك و لن و مب: نداند، قا و قب و حظ:

- ب ۲۰۶۹: (دوم) قا وط وقب ولن و حظ و مب :
بکر دار بد، ک: ز کردار بد؛
ب ۲۰۷۰: حظ: نهانش کنون؛
(دوم): ط: جنان، مب: همین دان؛
ب ۲۰۷۱: لن: هرج در دل از اندیشه بد؛
ب ۲۰۷۲: ک: همه آزمایش، مب: هم از آزمایش
هم از؛
(دوم): مب: وزان، قب: تیره دل، حظ:
ازان ... تیره دل، لن: ز کین از پیری دل
از شهریار؛
ب ۲۰۷۳: ط: راندم، مب: بک بیک بیش تو
راندهام؛
(دوم): ط: خواندم، مب: خواندهام، قا:
جنان روز روشنت بر، مب: دوییت افزوده:
هم ان نیز شاهی جو نوذ بکشت
ندانند همی روی را باز بشت
درختیست حنظل ورا برک و بار
که نوشش همه زهر باشد بخار
ب ۲۰۷۴: مب: از ایران؛
(دوم): ط: همه، مب: بتوران زمین شارسان،
قا و حظ: بتوران زمین جایکه ساختی؛
ب ۲۰۷۵: (دوم) حظ: همه، قب: نکشتی، مب:
کشیدی همه درد و تبار اوی؛
- ب ۲۰۷۶: قا وط وك وقب ولن و حظ: این خود
نشانده، مب: درختیست این خود
نشانده؛
(دوم): قا: کی بدبار، ط وك وقب ولن:
همه بار... و برکش، حظ: کی بد بار...
و بزکش، مب: همه برک او زهر و
بارش؛
ب ۲۰۷۷: ط وك وقب ولن: اب کرد؛
(دوم): ک: باد کرد، ط: بانسون لب و
دل براز تاب کرد؛ قب بیقی افزوده:
نشسته به تبار و کرم اندرون
لبی بر زیاد و رخی بر زخون
ب ۲۰۷۸: (دوم) حظ: بدیده، قب: رخ بر نهاده
دو، حظ جای مصراعها را عوض کرده.
قا بیت را ندارد.
ب ۲۰۷۹: ط وك ولن و مب: بیاد آمدش، قب: بیاد
آمدش... نژند؛ قا بیت را ندارد.
ب ۲۰۸۰: قب: بدو بر، مب: بسی پایدار؛ قا
بیت را ندارد. لن بیت را چنین دارد:
سرایدش روز جوانی بزار
بسی بر نابد رو رورکار
ب ۲۰۸۱: ط وك: دلش بر ز درد و دو رخساره؛
(دوم): ط وك وقب ولن و حظ: غم

جیست خود درد شاه؛ حظ بیت را ندارد .

ب ۲۰۸۷: ط وك وقب ولن : کرسوز ای ناچجوی،
 مب: کینهجوی، قا: کرسوز ای نامدار؛
 (دوم) : ط وقب ومب: نزد او، ك: ترا
 نزد او آمدن نیست، قا: آمدن نیست هم
 روی کار؛ حظ بیت را ندارد .

ب ۲۰۸۸: ط: بیای، قب ولن وحظ ومب : بیای
 ... نباید؛

(دوم): ط وقب وحظ ومب: بیش بلا
 [ك: یلان] داستاها زدن؛

ب ۲۰۸۹: مب: خیره زی بد؛

(دوم): ك: بای آوری، قا: بتاب آوری
 (روی بتاب نوشته : بخواب)

ب ۲۰۹۰: قب: من این را همانا؛

(دوم): ك وقب وحظ: باد سرد، لن:

مکر برزم باد سرد؛ ط بیت را ندارد .

ب ۲۰۹۱: (دوم) حظ: همی خوب؛ ط بیت را ندارد .

قب بیت را پس از ۲۰۸۱ آورده بود .

ب ۲۰۹۲: لن: اربینم، قب: نه بینم؛

(دوم): ك وقب ولن : درفشان، قا :

درفشان کم روز، مب: تمام بتوروز کار؛

قب بیت را پس از ۲۰۸۱ آورده . ط

روان لب؛ قا بیت را ندارد . قب پس از این
 بیت ابیات ۲۰۹۱ و ۲۰۹۲ را آورده .

ب ۲۰۸۲: قا وط وك وقب وحظ : جون همی،
 لن: من بنکرم؛ قب [درحاشیه نیز بیت را
 آورده] : هر جندی؛
 (دوم) : قب: کسی نیست از غم کنون
 غمخورم؛

ب ۲۰۸۳: ك: وز بیش، قب: کردار از بیش،
 حظ: کردار و از بیش، ط: بگفتار ... در

سش، لن: بگفتار و کردار و از بیش، مب:
 کردار و از بیش و کم؛

(دوم): لن: هرج ناخوب، مب: ندیدست
 کس در زمانه الم؛

ب ۲۰۸۴: (دوم) ك وقب: به سجد مانا، حظ:
 همانا ش از، مب: سراز، ط: بسجد مانا دل

از؛

ب ۲۰۸۵: مب: وکر؛

(دوم): لن: من از، ط: فرمان تو، حظ:
 زرای و ز فرمان؛

ب ۲۰۸۶: مب: من کنون، قا ولن: بیایم کنون با تو
 من بی، ط وك وقب: بیایم کنون با تو من نزد

شاه؛

(دوم): قا ولن: که تاجیست، ط وك وقب:

بیت را ندارد .

ب ۲۰۹۳: (دوم) ط : کم روی ، قا : درخشان کم
جان ، مب : درخشان کم روز ؛ ک بیت را
ندارد .

ب ۲۰۹۵ : ط وک ولن و حظ : که این باز ، مب :
اگر باز ، قب : که این بار کرد ؛
(دوم) : مب : از کژی ؛ مب یقی افزوده :

ورا زین سخنها پشیمان کم

بنوی ز سر باز بهمان کم

ب ۲۰۹۸ : قا : بروراست از ایدر ، ط وک و قب
ولن و مب : نه دورست از ، حظ : بدرست از ؛
ب ۲۰۹۹ : ط و قب و حظ : بیست دارند از ، ک :
بیست باشد از ؛

(دوم) : تمام نسخه ها : میصد و جل ؛ لن
بیت را ندارد .

ب ۲۱۰۰ : ط : وزن ، حظ و مب : دوستار ، قب :
وزان ، ک : وزین سوهمی ؛

(دوم) : قا : اگر بنده و ر شهریار ، ط وک :
اگر بنده کر شهریار ، قب : اگر بنده و شهریار ،
حظ : و کر بنده و شهریار ، مب : همه مهتران
نیک خواه تواند ؛ لن بیت را ندارد .

ب ۲۱۰۱ : مب : ازان ؛

(دوم) : ط و حظ : بنده و شهر بیوند ، مب :

بنده و خویش بیوند ، قب : مهان بنده
و شهر بیوند ، ک : بزرگان آن شهر بیوند ؛
لن بیت را ندارد . مب بیت را به خطی
دیگر و در حاشیه آورده است .

مب افزوده :

و کر نیز از خاور و باختر

فرستی بخوانی سپه سر بسر

بیابند و کیتی کنند زیر بی

همه خون ترکان بریزی جوی

ب ۲۱۰۲ : ط وک و قب و مب : بهرسو ، حظ :
بهرسو ... نامه کن ؛ قا و لن بیت را
ندارند .

ب ۲۱۰۳ : قا و ط وک و قب و لن و حظ : بنکرید ؛

(دوم) : قب و مب : نعنوید ، حظ : بغنوی ،

ط : جنان خون بسندار او نعنوید ، لن :

جنان چون بکفتار او بکرود ؛

ب ۲۱۰۴ : مب : ازین در ، لن : که راندی ، حظ :

ان سان کی دانی ؛

(دوم) : قا و ط وک و قب و لن و مب :

ز کفتار و ، حظ : بکفتار و رایت بکردم ؛

ک این عنوان را دارد : نامه نوشتن

سیاوش با فراسیاب

ب ۲۱۰۵ : قب : مرا نزد شاه ؛

ب ۲۱۱۲: قا وک و قب و مب : همه ، لن : همان ، حظ : جوی و فرمان شاه ؛ قا عنوان را بدان زمان ؛

(دوم) : قا : ناتوان (روی کلمه نوشته : همان) ، حظ : باجران و بن باجهان ، قب : بن ناجان و بلب ناجران ؛ تمام نسخه ها افزوده اند :

بخفت و مرا [لن : بخفته مرا] بیش بالین [لن : بستر] بیست [حظ : نشست] میان دو کیش بینم نشست

ب ۲۱۱۳: ط وک و قب و لن و حظ : رای دیدار ، مب : رای دیدار اوست ؛

(دوم) : لن : و کردار نست ، ط وک و قب : کی کشور ... رنج کردار ، قا : کی کشور براز کنج و کردار ، مب : که کشور پراز کنج و کردار اوست ، حظ : کی کشور ... رنج دیدار ؛

ب ۲۱۱۴: (دوم) لن : فدای تن ، حظ : فدای تو ای شاه ، مب : بزیر پی شاه بستر شود ؛ مب افزوده :

به پویم هر دو بدان بارگاه
بنیروی یزدان و فرمان شاه
ب ۲۱۱۵: قا : مرا بیم ، حظ : نیز آن بار او ، قب : نهانه ... نیز از آزار ؛

(دوم) : ط وک و قب و لن و مب : نهانی

(دوم) : قا و ط وک و قب و مب : همه ، لن : همان ، حظ : جوی و فرمان شاه ؛ قا عنوان را چنین دارد : نامه سیاوخش بافراسیاب و مراجعت کرسیوز ، ط : نامه فرستادن سیاوش بزدیک افراسیاب ، قب : نامه سیاوش بنرد افراسیاب ، لن : نامه سیاوش بافراسیاب ، مب : باسخ نامه افراسیاب از پیش سیاوش ، حظ عنوان ندارد و عنوان ک ذیل ۲۱۰۵ آورده شد .

ب ۲۱۰۶: قب : دبیر نویسنده ؛ قا بیت را ندارد . ط وک و قب و لن پس از این بیت بیقی افزوده اند : بفرمود از [ک : کز] وی بافراسیاب [لن : بافرسیاب] / یکی نامه روشن جو در خوشاب ب ۲۱۰۷: (دوم) ط : زقام خرد ، حظ : زنام خرد ، ک : خرد کردن ، مب : زقام ... آباد کرد ، لن : که او بنده را از غم آزاد ؛

ب ۲۱۰۸: ط وک و قب و مب : وزان ؛ (دوم) : قا وک و قب و لن و حظ و مب : شاه توران ، ط : بر شاه توران ؛

ب ۲۱۰۹: قا : پیروز به ، ط وک و قب : شاه فرخنده به [قب : بی] روز ، لن : شاه فرخنده روز ، حظ : شاه برداد بر روز کار ؛

ب ۲۱۱۱: (دوم) قا وک و حظ و مب : بمهر وفا ؛

انکه نیاید بکار؛	مرا درد؛
ب ۲۱۲۲: ط وک و قب: در کس، لن: در من نگاه؛	ب ۲۱۱۶: (دوم) قب و مب: بد نهاد؛
(دوم) : ط وک: مرا خود بذیره نیامد	ب ۲۱۱۷: قا: بیامد سه، قب: دلاور براسب ...
براه؛ حظ بیت را ندارد .	بخاست؛
ب ۲۱۲۳: بم: نامه بخواند، ط و قب: و باسخ	(دوم): قا: همی رفت، لن و حظ: همی راند؛
بخواند، ک: و باسخ نداد؛	ط بیت را ندارد . ک و قب افزوده اند:
(دوم): مب: مرا زیر، ط و لن: بیابان	ب سه روزه [ک: روز] بیمود راه دراز
نشانند، ک: تحت انکهی بار داد؛ حظ	چنان سخت راهی نشیب و فراز
بیت را ندارد .	ب ۲۱۱۸: مب: در آمد، لن: بتزدیک شاه؛
ب ۲۱۲۴: ط و قب و مب: بیوسته کشت، لن: از	(دوم): لن: زبان و روان، حظ: روان زبان،
ایران بوی؛	ک: جگونه سپردی بدو گفت راه [ر. ک
(دوم): مب: بما بر در مهر... کشت، قا	به مصراع دوم بیت [۲۱۲۰] ، ط بیت را
و لن: بما بر در شهر او، ط و قب: بما بر	ندارد .
در شهر او . . . کشت؛ حظ بیت را	ب ۲۱۱۹: بم: نبر سیدش؛
ندارد .	(دوم): قا و مب: و دل بر شتاب، لن: بر زتاب،
ب ۲۱۲۶: قا و ط و ک و حظ: تو بر کار، قب: به	حظ: بر زرنج و دل بر، ط و ک بیت را ندارند.
بر کار، لن: کاروی؛	ب ۲۱۲۰: (دوم) قا: زود راه، قب و لن و مب:
(دوم): حظ: و کر... زانها بچنک، قا:	دور راه، حظ: سپردی بدین دور راه؛ ط
مکر باز بیکار و چنک؛	وک بیت را ندارند .
ب ۲۱۲۷: قا: اکر، لن: تو کر... کیریش چنک،	ب ۲۱۲۱: حظ: و را گفت، مب: روز کار، قا و ط
حظ: اکر... کیری بچنک؛	وک و قب و لن: و را گفت... روز کار؛
(دوم): حظ: بمردی دو کشور؛ ک بیت	(دوم): قا و ک: سپردن بید، قب: شهر دن بد،
را ندارد .	ط: سپردن بد کار زار، لن: شدن ساکن

عوض بیٹی دیگر افزوده اند :
ط وك وقب ولن وحظ :
برون آمد [لن : رفت] از كنگك خندان
[ط : خرم] بهشت / درختی ز كینه بنوی
[ط : بدل بر ، ك : بدل در ، قب : برور ،
ودرحاشیه : بنوی] بکشت
قا ومب :

از آن نیکوی و ز خوبی [مب : وزان رای
نیکوی پیشین] بکشت / درختی بنوی
ز کینه [مب : ز کینه بدل در] بکشت

ب ۲۱۳۴ : تمام نسخه ها : بر فریب ؛

(دوم) : مب : بران ، ط و حظ : رکاب ؛

ب ۲۱۳۵ : قب : ز درد ، قا : ز برده بر آمد ، مب :

سیاوش در آمد بخانه بدرد ؛

(دوم) : ط و قب و لن و حظ و مب : تنش

لرز ، قا : تنش کشت لرزان ؛

ب ۲۱۳۶ : لن : تیز جنگك ، مب : گفتش که ای

شیر ؛

ب ۲۱۳۷ : مب : چنین گفت ، قب : ماه روی ، قا :

خوب کو ؛

(دوم) : حظ : بتوران سبه ، ك و مب :

بتوران سبه ، قا ز توران سبه ، ط : بتوران

سبه ... جوی ، قب : بتوران سبه مرمر ؛

ب ۲۱۲۸ : (دوم) : مب : شدن نزد او ؛

ب ۲۱۲۹ : ك : ز کردار ، مب : ز کردار اوی ، لن :

تو که نداری ز کردار خویش ؛

(دوم) : قب : ب کردار ، ط : نسجی ، مب :

کردار اوی ، قا : ازین بیش بسجی ، لن :

وزان ... زبازار خویش ؛ مب افزوده :

و کر دیر یابی تو گفت مرا

حل کردد او را و ماهی ترا

لن عنوان دارد : رفتن افراسیاب با لشکر

مخنگ سیاوش

ب ۲۱۳۰ : ط : آن سخن ؛

(دوم) : مب : بدو ؛

ب ۲۱۳۱ : بم : جشم ، لن : حشم ؛

(دوم) : مب : بر آتش ، لن : دلش شد بر از

آتش و سرز باد ، حظ : دلش بر آتش سرش

برزباد ، قا : بر آتش و سرباد ، ط و ك و قب :

کشت جون اتش و تند [قب : سرد] باد ؛

لن جای مصراعها را عوض کرده است .

مب عنوان دارد : آمدن کرسیوز سش

افراسیاب و آوردن سیاوش را

ب ۲۱۳۲ : لن : تا در میدند نای ؛

(دوم) : قب : صنع روین و هندی ؛

ب ۲۱۳۳ : هیچیک از نسخه ها بیت را ندارند . در

لن بیٹی افزوده :

ندامم که باسخ جه رانم همی

درن کار خیره بمانم همی

ب ۲۱۳۸: قا: ازینسان، قب: برین، لن: اگر راست

کفتار؛

(دوم): بم: زبیکار، ط وک: بهر مرا، حظ :

زبرکار کارمرا؛

ب ۲۱۳۹: مب: فرنکیس بر کند؛

(دوم): مب: کل ارغوان، قا: کل ارغوان

... بیست [روی کلمه نوشته: نخست]،

قب: بترکس رخ ارغوانرا نخست؛ ط و

ک و قب و لن پس از این بیت، بیت ۲۱۴۲

را آورده اند.

ب ۲۱۴۰: ط: شده بسد، مب: شدش بسد، قا

و لن: آن سنبل؛

(دوم): قا و حظ و مب: بگفت و بر از آب

و نم [حظ: آب و خون، مب: اندهان] کرد

روی، ط وک و قب: بدو رخ بر از دیده

بکشاد جوی، لن: دلش شد بر آتش بر از آب

روی؛ مب: بیت را پس از بیت ۲۱۴۲

آورده است.

ب ۲۱۴۱: ط وک و قب: همی مشکک، حظ: همی

مشکک بارید از، قا و لن: همی مشکک باشید

بر؛

(دوم): لن: بردونیم، حظ: جولاله، قا:

زخوناب... بردونیم؛

ب ۲۱۴۲: قب: همی کردنفرین بر افراسیاب؛

ط وک و قب و لن بیت را پس از ۲۱۳۹

آورده اند و لن اینجا هم آتزا ضبط کرده.

ب ۲۱۴۳: قا و حظ: کفت ای، مب: بگفتا که ای؛

حظ عنوان دارد: خواب دیدن سیاوش

ب ۲۱۴۴: ط: سارد همی یاد، ک و قب:

همی یاد؛

ب ۲۱۴۵: بم: سوم روم، ط: سوی بزم، قب:

سوم روزره، حظ: روم بوی درنک؛

لن بیت را ندارد. مب: بیٹی افزوده:

سوی باختر نیز ننکی شوی

بخاور بمانی درنکی شوی

ب ۲۱۴۶: مب: بکیتی، حظ: کر کبری؛

ب ۲۱۴۷: ط: جان این، ک و قب: جان آن، قا

و مب: سال و ماه؛

(دوم): لن: بر تو بد کرد آن بد، قا

و مب: کی خواهد کی بیند ترا جان تباہ؛

قا عنوان دارد: کفتار در خواب دیدن

سیاوخش و عرض اسرار با فرنکیس

ب ۲۱۴۸: لن: بر اه، مب: بدو کفت؛

ب ۲۱۵۷: ط وک و قب ولن: تیز کرد، مب: تیره کرد، حظ: بیکسو ... تیره کرد، قا: تیز زود؛

(دوم): ط وک و قب ولن و حظ: افروختی زو، مب: افروختی بر، قا: برافروخت و سوی من آمد جو دود؛ [ک در حاشیه به خطی دیگر: برافروختی زو یکی دود کرد]

ب ۲۱۵۸: حظ: بیک ... بیک؛

(دوم): حظ: بیل افراسیاب؛ قا بیت را ندارد، قب ولن جای مصراعها را عوض کرده اند. ک بیت را در حاشیه نیز به خطی دیگر آورده است. قب بیت را پس از ۲۱۵۵ آورده.

ب ۲۱۵۹: ط و قب ولن و حظ و مب: کردی؛

(دوم): مب: بدان؛ قا بیت را ندارد. ب ۲۱۶۰: هیچیک از نسخه ها بیت را ندارند.

ب ۲۱۶۱: قب: کفتی بجز، بقیه نسخه ها: این جز از؛

(دوم): تمام نسخه ها: نباشد بک امشب مکر بغنوی [ط: مکر بسوی، قب: دکر بغنوی، لن: بغنوی]؛
لن افزوده:

(دوم): ک: بیامد، مب: دراید، لن: همانا بیاید، قب: همانا بیاید زدر گاه شاه؛

ط عنوان دارد: خواب دیدن سیاوش و راز گفتن با فرنگیس، ک: خواب دیدن سیاوش، قب: خواب دیدن سیاوش و گفتن با فرنگیس، مب: خواب دیدن سیاوش و برسیدن ازان

ب ۲۱۵۰: ک و قب ولن و مب: خواب نوشین، ط: بلرزید در خواب نوشین محست؛

ب ۲۱۵۱: (دوم) قا و ط و ک و قب ولن و حظ: بمهر؛

ب ۲۱۵۲: قب: بیغروختند؛ ک روی مصراع اول با خطی ریزتر نوشته: فروزنده شمی برافروختند؛

ب ۲۱۵۴: حظ: جنین گفت کر؛

ب ۲۱۵۵: تمام نسخه ها جنان؛

(دوم): ط وک و قب: کی هستی یکی؛ قب: پس از این بیت، بیت ۲۱۵۸ را آورده است.

ب ۲۱۵۶: (دوم) حظ: تیره روان، قا: گرفته برو آب تیره روان؛ مب بیت را ندارد. ترتیب

حظ: ۲۱۵۷، ۲۱۵۶؛

حظ افزوده:

بیکسو شدی آتش تیز و دود

برافروخت و سوی من آمد جو دود

ندیدم مکر تیره ، قا : نیامد بجز تیره ،
 لن : نیبم مکر تیره ؛
 ب ۲۱۷۰ : تمام نسخه‌ها: ندانست بازار ؛
 (دوم) : قا و ط و ك و قب و حظ : راست
 دانست گفتار ، لن و مب : راست بندداشت
 گفتار ؛
 ب ۲۱۷۱ : (دوم) ط : بمن در ، حظ و مب : بما بر ؛
 ب ۲۱۷۲ : (دوم) حظ : هیچ ، ط : ایچ پیدا
 بتوران ؛
 ب ۲۱۷۳ : قا و ط و قب و لن و حظ و مب : زنده
 باید که ، ك : براندازه باید کی ؛
 (دوم) : حظ : و زمانی مای ، قا و ط و ك
 و قب و لن : خویشتن کبر و کس را ؛
 ب ۲۱۷۴ : ط : کر خواب ، ك : کر خواب ؛
 (دوم) : ط : و تر سذآب ؛
 ب ۲۱۷۵ : قا و ط و ك و لن و حظ : غم [لن و حظ :
 و] روز تلخ اندر ، مب : کنون روز تلخ
 اندر ، قب : غم روز مرک اندر ؛
 ب ۲۱۷۶ : لن : کردار جرخ بلند ؛
 ب ۲۱۷۷ : حظ : ایوان ما ، ط و ك و قب : ایوان ما
 سر یکیوان برست ؛
 (دوم) : لن : زهر مرکم بیاید ، ط و ك و
 قب : ازو بهره ما یکی جادرست ؛ قا

کنون شادمان باش و انده نخور
 بجز نیکوی خود نباشد مکر
 ب ۲۱۶۲ : ط و قب و لن : همه ، حظ : مکر بخت ،
 مب : آمد همه فال شوم ، قا : آید نخست این
 جنین ؛
 (دوم) : قب و حظ و مب : خاقان روم ، لن :
 شاهان روم ، ط : سالار روم ، قا : دست خاقان
 چین ؛
 ب ۲۱۶۳ : لن : را یکایک ، قب : سر سر ؛
 (دوم) : حظ : نشاند ، مب : براند ؛
 ب ۲۱۶۴ : ط و ك و قب و مب : بسیجیده بندست ،
 قا : و بگرفت خنجر ، حظ : خنجر بدست ؛
 (دوم) : حظ : سوی بست ؛ مب در حاشیه
 جدول به خطی دیگر افزوده :
 همی دید کفتی بچشم خرد
 که بر وی ز کردون همی بد رسد
 ب ۲۱۶۵ : قا : برگذشت ؛
 (دوم) : قا و ط و ك و قب و لن و مب : سوار
 طلایه بیامد ، حظ : سوار طلایه بیامد بدشت ؛
 ب ۲۱۶۶ : (دوم) ك : ز راه ، قا : آمدند اسب
 تازان ؛
 ب ۲۱۶۷ : (دوم) مب : جاره بان ؛
 ب ۲۱۶۸ : (دوم) قب و حظ : بجز تیره ، ط و ك :

ب ۲۱۸۲: (دوم) تمام نسخه‌ها: اورا دل، لن، عنوان دارد: اندرز کردن سیاوش فرنکیس را ترتیب نسخه‌ها غیر از مب : ۲۱۸۲ ، ۲۱۸۹ [ط وک و قب و لن : +] ، ۲۱۸۷ ، ۲۱۸۳ و ... ترتیب مب : ۲۱۸۲ ، ۲۱۸۹ ، + ، ۲۱۸۳ ، ۲۱۸۷ ، ۲۱۸۴ و ...

ب ۲۱۸۳: (دوم) ط وک: نحواسم نو؛

ب ۲۱۸۴: حظ: وزین ... فرمان اسباب؛ (کذا)

(دوم): قب: ابدرآمد، حظ: مرا نیز

بخت، لن: مرا بخت خندان در؛

ب ۲۱۸۵: لن و مب: بی‌کناهی سرم، حظ: این

سرم؛

(دوم): حظ: برنهد؛

ب ۲۱۸۶: (دوم) قا: بکریند کس ز، ط وک:

بکریند زار انجمن، حظ: نه کرید

کسی برمن - انجمن؛ تمام نسخه‌ها بیتی

افزوده‌اند:

بمانم بسان غریبان بجاک

سرم کردد [ک و حظ: کرده،

مب: کشته] از تن بشمشیر جاک

ب ۲۱۸۷: قا: نهال من از خاک؛

(دوم): تمام نسخه‌ها: کی کوید کی خاکم

[قا: حیاتم، مب: زخاکم] بایران [مب:

بیت را ندارد .

ب ۲۱۷۸: ط وک: وکر؛ قب: وکرسال باشد هزار؛

لن: اگر عمر باشد هزار؛

(دوم): قا: ترا جای، حظ: جز از خاک،

مب: تیره دگر جای؛ تمام نسخه‌ها بیتی

افزوده‌اند:

یکی سینته [ک: بیسه] شیر باشدش جای؛

یکی [ط و قب: دگر، ک: وکر] جنکک

[قب: بر] کرکس بود با همای [قا: رهنمای،

لن: یکی کرکس و دیگری را همای]؛

حظ عنوان دارد: بازگفتن سیاوش از

بودنیا؛ مب درحاشیه بهخطی دیگرافزوده:

جو تاج بزرگی بجنکک آیدش

. بکین دست یازد که ننک آیدش

ب ۲۱۷۹: محویدهمی؛

(دوم) ط وک و لن و مب: نامور بجه رستی،

قا: نامور تخمه رستی، حظ: ازین بجه

نامور رستی، قب: ازان نامور بجه رستی؛

ب ۲۱۸۱: ط وک و قب و لن: درخت [قب:

درختی] کزین تو بار، قا: تو آنکه کی بار،

حظ: تو فرخنده بار، مب: اگر نو درخت

تو بار؛

(دوم): مب: جها ترا یکی شهر؛

زایران [بود

ب ۲۱۸۸: قا ولن: بدین؛

(دوم): حظ: باما؛ تمام نسخه‌ها بیت را پس

از ۲۱۹۷ آورده‌اند و پس از آن نیز بیتی

افزوده‌اند:

بسا لشکرا کز بی کین من

بیوشند جوشن بر آیین [ك ولن:

باین] من

مصراع ۲ مب: بکیتی کند تازه آیین من

ب ۲۱۸۹: قا: زکردنده خورشید تا، حظ: -

خورشید؛

(دوم): ط وک: برداد، قا: از حکم، قب: از

بخش؛ ط وک و قب ولن و مب بیتی افزوده‌اند:

ز بریشه [مب: مکس] تا بی زنده

بیل

همان چشمه آب و دریای نیل [ط:

دریا نیل]

ب ۲۱۹۰: مب: رود بانان؛

(دوم): مب: سرو با، قا: سرورخ برهنه،

حظ: تن برندت برهنه؛

ب ۲۱۹۱: ط: نماند، حظ: بیامد؛

ب ۲۱۹۲: مب: بیمان مر ترا خواهد او زینهار؛

(دوم): بم و مب: خویشش، مب: زار خوار؛

ك: زار وار، لن بیت را چنین دارد:

نکرده کنایه عمان زینهار

نخواهد بکاخت برد زار وار

مب درحاشیه افزوده به خطی دیگر:

در ایوان آن پرهنر بیر سر

بزایی یکی خسروی دادگر

عمان مرا غمگسار آیدت

درخت بزرگی بیار آیدت

ب ۲۱۹۳: تمام نسخه‌ها: ازایران؛ لن به خطی

دیگر درحاشیه: اندرز کردن سیاوش

فرنگیس را

ب ۲۱۹۴: ط وک و قب ولن و حظ و مب: در

نهان؛

(دوم): ط وک و قب ولن: برد ناکهان،

قا: برد بی گمان، حظ: شود رود...

ناکهان، مب: سوی شهر ایران برد

ناکهان؛

ب ۲۱۹۵: قا: نشاند ابر؛

(دوم): قا و ط وک: بفرمان شود؛

ب ۲۱۹۶: تمام نسخه‌ها: برآید؛

(دوم): قب: بکی خسرو، قا: جهانی ز

مرک آید بچوشن (کذا)، مب بجای

مصراع دوم درحاشیه جدول آورده:

لن سه بیت افزوده است :
 جهاننا ندانم چرا پروری
 جو پروردیش می چرا بشکری
 وزان بس سیاوش آزاد مرد
 رخان را بسوی فریکس کرد
 ورا کرد بدرود و با او بکفت
 که من رفتی کشم ای نیک جفت
 حظ بینی دیگر نیز افزوده است :
 بسی سرخ و زرد و کبود و بنفش
 بینی ز توران با یران درفش
 ب ۲۲۰۰ : (دوم) قا وک و قب و موب : دل از ناز و
 زتخت بردخت، لن : و از تخت بردخت،
 ط : ناز و اندیسه بردخت، حظ : سر از ناز
 و از تخت بردخت ؛ موب عنوان دارد :
 وصیت کردن ساوس فرنیکیس را و وداع
 کردن . تمام نسخه ها ایاتی افزوده اند :
 خروشن مغانی [حظ : و فغانی] و دل
 [موب : دلی] برز درد / برون رفت از
 ابوان دور خساره [حظ : و رخساره، ک :
 رخسار] زرد
 جهاننا ندانم چرا [حظ : ندا - را]
 پروری / جو پرورده خوبش را [قا :
 باشی چرا] بشکری

جهانی ز مرک من آید بجوش ؛ موب بینی
 افزوده :

تهمن بیاید بدین کین من
 بیوشند جوشن بآین من
 ط وک و قب و لن افزوده اند :

بسا سرخ و زرد و سیاه و بنفش
 کز ایران بتوران بینی [لن : بتور
 اندر آید] درفش

ب ۲۱۹۷ : ط وک و قب و حظ : لشکر آید، قا و لن
 و موب : از [موب : وز] ایران بسی لشکر آید ؛
 ترتیب ایات تمام نسخه ها : ۲۱۹۵، ۲۱۹۷،
 ۲۱۸۸، +، ۲۱۹۶، +، ۲۱۹۸، . . . فقط
 موب بیت ۲۱۹۶ را پس از ۲۱۹۸ آورده
 است .

ب ۲۱۹۸ : لن : رخش رسم، بقیه نسخه ها : رخش
 روی ؛

(دوم) : تمام نسخه ها : ز توران ؛

ب ۲۱۹۹ : قا : ز کین، حظ : ز خون من، ط وک و
 لن : بکشم از امروز ؛

(دوم) : ط : بدنی بجز کرز، قب : بجز کرز
 شمشر ؛ قا و ط وک و قب و موب و حظ بینی
 افزوده اند :

فرنیکیس را کرد بدرود و کفت
 که من رفتی کشم ای نیک جفت

یکی اسب آسوده تر بر نشست
رخ ازخون دیده شده چون نخست
بفرمود آنکه بایرانیان
کی بر راه ایران ببندید میان
ب ۲۲۱۰: لن: توران کشید؛

(دوم): قا: ز ایوان بشهر دلیران کشید؛
مب بیت را درحاشیه آورده .

ب ۲۲۱۱: ط و ك: يك نیمه، مب: يك ونیم، لن:

جو برنیم، حظ: بپرید شاه؛ مب بیت را
درحاشیه نیز آورده است و در متن بیت
را پس از ایات افزوده زیر آورده:

ز دیا و دینار و درو کهر

ز تاج و ز تیغ و کلاه و کمر

بکنج اندر آکند چیزی که بود

وز ایوان و کلشن بر آورد دود

جو این کرده شد سازرقن گرفت

ز بخت بد خویش مانده شکفت

یکی اسب آسوده را بر نشست

رخ ازخون دیده شده چون کبست

بفرمود آنکه بایرانیان

که بر راه ایران ببندند میان

قب عنوان دارد: جتک افراسیاب با

سیاوش

لن این بیت را پس از بیت ۲۱۹۹ آورده
فرنکیس رخ کنده [حظ: خسته] و کنده
موی [لن: رخ را همی کند و موی]
دلش بر زدرد و [قا و مب: بس اندر همی
شد (مب: همی رفت)] بر از آب [حظ
و مب: بر آب] روی [لن: روان کرد بر رخ
زدیده دو جوی] .

ب ۲۲۰۱: مب: سیاوش با؛

(دوم): حظ: باو اندر؛

ب ۲۲۰۲: حظ: خون و دل و؛

(دوم): حظ: آخر اسبان تازی گذشت؛

ب ۲۲۰۳: (دوم) ط و ك و قب و حظ: روز تک؛

ب ۲۲۰۴: (دوم) ط و ك و قب و لن: عنان و، قا:

عذار و فسارشن، حظ: عنان و... سردر؛

ب ۲۲۰۶: (دوم) حظ: عنان ترا؛

ب ۲۲۰۷: (دوم) مب: ز دشمن بنعلت زمین را

بروب؛ ترتیب مب: ۲۲۰۸، ۲۲۰۷ بقیه

نسخه ۵ بیت را ندارند .

ب ۲۲۰۸: (دوم) قب: باشی کزین؛

ب ۲۲۰۹: لن: همی کرد، حظ: دگر بارگی را؛

(دوم): مب: بیفروخت... بینی، لن:

افروخت آتش ز آخر جونی، قا: شمشیر برید

برسان نی؛ حظ افزوده:

- ب ۲۲۱۲: حظ: دید و با خود و ترك و، لن: با تیغ
و كرز کران؛
(دوم): مب: سراسر زده بر زره ده کره،
لن: سیاوش زره بر زده بر میان؛ ط عنوان
دارد: جنک کردن افراسیاب با سیاوش بسر
کاوس شاه، ك: جنک افراسیاب با
سیاوش، لن: گرفتار شدن سیاوش بردست
افراسیاب، مب: دیدن افراسیاب لشکر
سیاوش را .
- ب ۲۲۱۳: مب: همی گفت، ك: بدو گفت؛
(دوم): قا: زینشان، بقیه نسخه ها: جنین
راستی را نشاید [لن و حظ: نباید] نهفت؛
مب ایاتی افزوده:
سیاوش گفت آنکھی با سپاه
جو زان کونه آمد بنزدیک شاه
که زنهار هرکز نباید شکست
کر آغاز با من گرفت دست
که هرکز برویش نیالزم به تیغ
ز بهان نکردم بگاہ سفیع
در اینجا بیت ۲۲۱۶ را آورده و سپس
افزوده:
جو افراسیاب اندر آمد بمخمش
ز خشم سیاوش نکشاد جشم
- ب ۲۲۱۴: مب: بیرسیدش از؛
(دوم): لن: ولیکن نمی خواست کشتن
نهان؛
لن افزوده:
باستاد تا زدش آمد سپاه
ستادند پیش سیاوش شاه
ب ۲۲۱۵: مب: بران آن برین، لن: آن بدین این
بدان؛
(دوم): قا: بدلشان نید پیش، لن: که در
دل نید پیش ازین کینه شان؛
ب ۲۲۱۶: (دوم): قا: ندیدند جای فسون و درنک؛
سب بیت را ضمن ایات افزوده ذیل
بیت ۲۲۱۳ آورده. قا پس از این بیت،
ایات ۲۲۲۷ تا ۲۲۳۱ را آورده و قب
ولن و حظ و مب ایات ۲۲۲۷ تا ۲۲۳۵
را دارند (هیر از ب ۲۲۳۲) ترتیب
ط: ۲۲۱۶، ۲۲۲۷ تا ۲۲۳۴، ۲۲۱۷،
۲۲۱۸، ۲۲۱۹، ۲۲۲۴، ۲۲۲۱،
۲۲۲۲، ۲۲۲۰، ۲۲۲۶، ۲۲۲۵،
۲۲۳۵... ترتیب ك: ۲۲۱۶، ۲۲۲۹،
۲۲۳۰، ۲۲۲۷، ۲۲۲۸، ۲۲۳۱ تا ۲۲۳۴،
تکرار ۲۲۳۰، ۲۲۱۷، ۲۲۱۸، ۲۲۱۹،
۲۲۲۴، ۲۲۲۱، ۲۲۲۰،

جو گفتار کرسیوز بد نهان
 بکوش سیاوش رسید آن زمان
 ب ۲۲۲۳: (دوم) موب : شاه بازار ؛ بقیه نسخه ها
 بیت را ندارند . موب پس از این بیت
 افزوده :
 از انبیس که بشنید آن زشت خوی
 بدو گفت کای ناکس کینه جوی
 تو زین [کرده] فرجام کیفربری
 ز تخمی کجا کشته بر خوری
 هزاران هزاران سر بی کناه
 بگفتار تو کشت خواهد تباه
 بگفتار تو خیره کشم ز راه
 تو کردی که آزرده کشتست شاه
 ب ۲۲۲۴: تمام نسخه ها بیتی افزوده اند (ط و
 ک پس از بیت ۲۲۲۶) :
 بلشکر بفرمود تا تیغ تیز
 کشند و خروشند [ط و قب و لن] :
 کشید و خروشید ، موب : کشیدند
 آن روز] چون رستخیز
 موب ایاتی دیگر نیز افزوده :
 جهان پر خروش و هوا پر زکرد
 یکی با نبرد و یکی بی نبرد
 کشته شدن ایرانیان بردست افراسیاب

... ۲۲۲۶، +، ۲۲۲۵، +، ۲۲۳۵ و ...
 ب ۲۲۱۷: (دوم) قا و موب: هنرمرد با؛ موب مصراع
 دوم را در حاشیه آورده است .
 ب ۲۲۱۸: موب مصراع اول را در حاشیه آورده .
 لن پس از این بیت افزوده :
 چرا گشت خواهی کمی را که تاج
 بگرید بدو زار و هم تخت عاج
 (ر. ک به بیت ۲۲۴۷)
 موب در حاشیه به خطی دیگر افزوده :
 من از تخمه ایرج باک زاد
 تو از تخمه تور جادو نژاد
 چگونه بود در میان آشتی
 ولیکن مرا بوذ بنداشتی
 ب ۲۲۲۰: (دوم) قا: کزینسان سخن ، حظ : ازین سان
 سخن تا کی ، قب و لن و موب : ز تو این سخنم آکی ،
 ط و ک : ز تو این سخنم کجا در ؛
 ب ۲۲۲۱: ک: کز ایدر ، موب: کز ایدونکک تو بی ؛
 (دوم) : قا: چرا ساخته نژد ؛
 ب ۲۲۲۲: قا: زینشان ، لن: رای نیست ؛
 (دوم) : ط و موب: کمان و سبر ، ک: کمان و کمر
 هدیه ، قب: کند و کمان هدیه ، لن و حظ :
 کمان و زره هدیه ؛ موب افزوده :

چورزم بلان سخت بیوسته شد
سیاوش بچنک اندرون خسته شد
بکشتند جندان بران دشت کین
که کفتی بیست آن کوانرا زمین
گرفتند مر کرد ایشان جو کرد
همه کشته کشتند مردان مرد
بکشتندشان خیره بر بی کناه
جه فرمودشان شاه توران سپاه

ب۲۲۲۷: (دوم) مب: نیستند؛

ب۲۲۲۸: (دوم) ط و حظ: فسوس و درنک،
لن: سکون و درنک، قا: کی هنگام
رزمست و آشوب جنگ؛ مب جای
مصراعها را عوض کرده است.

ب۲۲۲۹: حظ: خیره ما را (کذا)؛

(دوم): قا و ط و قب و لن و حظ:

کی برخاک [ط: برجاره] تنها کشتند؛

ب۲۲۳۰: (دوم) لن و حظ: سیند مشمر؛

ب۲۲۳۱: قب: کار نیست؛

(دوم): ط و قب و لن: و جای نیست،

ک: همه جنگ ... و جای نیست، مب:

جنگ ما را پرو پای، حظ: کی با کرد کار

جهان پای؛ قا و قب و لن و حظ و مب

بینی افزوده اند:

سیاوش از بهر بهان که بست
سوی تیغ و نیزه نیازید دست
نفرمود کس را زیاران خویش
که آرد کسی پای در جنگ بیش
بد اندیش افراسیاب دژم
همی کرد بر شاه ایران سم
ب۲۲۲۵: تمام نسخه ها: همی کفت یکسر بجنجر
دهید؛

(دوم): حظ: درو دشت، قا: بدین ... در

نمید، قب: درو دشت کفتی بخون، مب: درو

دشت کیتی بخون، لن: درو دشت کیتی بخون

ط و ک: درو دشت یکسر بخون در؛ ط و ک

پس از ب ۲۲۲۵ و قب و لن پس از ۲۲۲۶

افزوده اند:

یکایک گرفتندشان در میان

همه کشته کشتند ایرانیان

ب۲۲۲۶: حظ: سبه مرد بودی؛ مب ابیات زیر را

افزوده:

جو شیران جنگی بر آویختند

همه خاک با خون بر آمیختند

ز ترکان بکشتند مردی هزار

همه جنگجوی و همه نامدار

گرفتند کرد اندر ایشان [حظ :
اندرونشان] جو کرد
همه کشته کشتند مردان مرد
مب ایات زیر را افزوده:
جفاجاف تیغ از بر ابر بست
بگردون زکیل بر یکی کبر بست
زمین سربسر کشته خون روان
هم از خون ایران و توران سران
هر آنکه که کردندی آهنگک شاه
مران ناپکاران توران سپاه
دلیری از ایران سپه اندروی
دویدی و افکندی اورا بروی
جنین تا که بد اندران رزمگاه
بدند زنده یکتن از ایران سپاه
نیارست یکک ترک بر روی شاه
نیازید دست اندران کینه‌گاه
جو بخت سیاوش بر کشته شد
دلیران او یکسره کشته شد
گرفتند هر کس ابر شاه دست
بینداختند تیر پنجاه و شصت
ب۲۲۳۶: لن و حظ: بتیر و بنیزه بید، قاط و ط و لك
وqb و مب: بتیر و بنیزه بشد [qb :
نشد، مب: جوشد] خسته ؛

بگوهر بران [لن و مب: بدان] روز ننك
آوریم [لن و مب: آورم] / که در بیش
شه [qb: که بشن هنر، مب: نزد شه] هدیه
جنك آورم [لن و مب: آورم]
حظ مصراع دوم بیت افزوده را ندارد .
ب۲۲۳۲: لن: خردمند با رای و هوش؛ دریم این
بیت پس از ب۲۲۱۵ آمده است . بمناسبت
موضوع و بنا بر ترتیب نسخه بدما موضع آن
را تغییر دادیم .
ب۲۲۳۳: ط و لك و qb: کردندگه کر ، حظ :
کردند بری، مب: مرجر خ کردندگه کر؛ قا
بیت را ندارد .
ب۲۲۳۴: ط و لك و qb و حظ: بمردی مرا زور،
لن: بمردی مرا زور آهنگک ، مب: بمردی
مرا روی آهنگک؛ قا بیت را ندارد .
ب۲۲۳۵: مب: همه روز کار، لك: آن کار زار، لن:
بدیشان جنان، ط: ایشان همه کارزار؛
(دوم): ط و لك و qb و لن: بر کشت ، مب:
کشته و خسته بر ؛ ط و لك و qb و لن و مب
جای مصراعها را عوض کرده اند .
قا و حظ بیت را ندارند و در عوض بیتی دیگر
افزوده اند :

(دوم): لن: بکرز اندر؛ مب ایاتی افزوده:

جیاشد ازان خوارتر بر کسی

که زخمی نیارد زدن بر کسی

سیاوش پتیر و بنیزه بخت

از اسب اندر افتاد و اسبش بخت

در حاشیه:

جو کرسیوز بدنشان و کروی

بسوی سیاوش بردند روی

ب ۲۲۳۷: قا و ط و ك و قب و مب: خاك نیزه؛

ب ۲۲۳۹: حظ: خون از آن، لن: روان خون

بدان؛ مب: روان خون ازان؛

تمام نسخهها افزودهاند:

همی تاختندش پیاده کشان

جنان روز بانان [ط و قب و حظ:

و] مردم کشان [لن: جو آمد

بران جایگاه نشان]

قب پس از بیت اخیر آیات ۲۲۴۹ تا ۲۲۵۳

را آورده است. مب آیات زیر را نیز

افزوده است:

وز ایران سپه زنده بگتن نماند

جو شد کشته یکسر سپه را براند

هرانکس کز ایران سپه بارکی

بدش نیز تک روی بکبارکی

بایران نهاد و همی تاخت اسب

شب و روز تازان جو آذر کشب

سیاوش را دست بسته جو سنک

بپردند بر کردنش بالهنک

(ر.ك به بیت ۲۲۲۷)

ب ۲۲۴۰: (دوم) ك و قب: ویشش سبه، مب: پس

یشن جمله سبه، لن: پس و شس هر سو

سبه بود و کرد. قا بیت را ندارد.

ب ۲۲۴۱: (دوم) قب: کز ایلدن... بیگ روی راه،

مب: کز ایلدن... بیگسوی راه، لن:

کز ایلدن بیگ سو کشیدش ز، حظ:

کز ایلدن کشیدش پیاده براه، ط: کزو

شهر بارا جه دیدی کنه (ر.ك به مصراع

دوم ب ۲۲۴۴) قا: بشخی کی هرکز

زروید گیاه (ر.ك به مصراع دوم ب

۲۲۴۲)؛

ط بیٹی افزوده:

جه کردست نا تو نکوی همی

کی بر خون او دست شوی همی

ك و قب و لن و مب نیز این بیت را پس

از ب ۲۲۴۴ افزودهاند

ب ۲۲۴۲: حظ: کتندش؛

(دوم): حظ: گیاه، لن: بیجای که؛ قا و

- ط وك بيت را ندارند .
- ب ۲۲۴۳: قا ولن وحظ ومب: بدان ؛ ط وك بيت را ندارند .
- ب ۲۲۴۴: ك : شاه توران ؛ ط بيت را ندارد .
(ر.ك به ب ۲۲۴۱)
- ب ۲۲۴۵: حظ: خواهی سری را؛
(دوم): ط وك ولن: بر تخت، مب: بدو زار؛
مب عنوان دارد: كشتن كروی زره سیاوش را بر بی کنانه
- ب ۲۲۴۶: حظ : سری یجا (كنا) ، قا بيت را ندارد وبقیه نسخه ها آنرا پس از بیت ۲۲۵۹ آورده اند .
- ب ۲۲۴۷: (دوم): ط: او در کنار؛ مب پس از این بیت ایات ۲۲۸۳ تا ۲۲۹۰ را آورده است .
- ب ۲۲۴۸: لن: بد کمان ؛
(دوم): مب : به یهودکی، لن : میان بسته برسان مردم؛
- ب ۲۲۴۹: قا وك ولن: ز درد، ط: سیاوش ریزد ز درد؛
(دوم): تمام نسخ: در [مب : بر] دل بروز [ك ولن: ز روز] نبرد؛
- ب ۲۲۵۱: (دوم) ط وك وقب: بود روشن، مب: کوی بر، قا ولن: کوی برهنر بود روشن،
- حظ: کوی برهنر بود روشن؛
مب افزوده:
بمردی بران یوم بد بی همال
قراوان خرد بود و اندك بسال
ط عنوان دارد: بنددادن بیلم افراسیاب را از بهر سیاوش
- ب ۲۲۵۲: قا ولن وحظ ومب: گفت بس نامور بیلم ، ط وك وقب : گفت با تاجور بیلم؛
(دوم): ط وك وقب وحظ ومب: را درد بارست، لن: شاخ بار آورد درد و غم؛ مب افزوده :
که بیخش زخون و ز کین کاشتی
پس کینه برافراختی (کنا)
- ب ۲۲۵۳: (دوم) قا وحظ: بدان نیز، قب: خرد بد بدان، لن: خرد بد بدین کار همدستان؛ ط وك بيت را ندارند .
- ب ۲۲۵۴: قا: بشپان بود، لن: کر بشپان بود؛
(دوم): مب: جو آشفته، قا ولن: درمان بود، قب: که آهسته را ؛ ط وك بيت را ندارند .
- ب ۲۲۵۵: ط وك بيت را ندارند .
- ب ۲۲۵۶: قب وحظ: برو ، ك ولن: باشد بدو،

به بینی به فرجام) ؟ لن افزوده :	قا: باشد همی باذ شاه ؛ (دوم) : ط وك: بدبدم روا، لن: نباشد روا ، حظ: به بینم، قا: نشاید برید ای خردمند شاه (ر.ك به ب ۲۲۴۶)
نیچی بفرجام ازین روزگار (ر.ك به مصراع دوم ب ۲۲۶۱)	ب ۲۲۵۷: (دوم) یم: برین بد، مب: بدین بد ، ط وك: بدن مرترا، لن: برین مرترا، قب: جه بندد برن بند ناستوار؛ قا بیت را ندارد .
حظ ومب افزوده اند:	ب ۲۲۵۸: ك: بریزد، حظ: جو -
بیاد آور آن تیغ الماس کون کزان تیغ کردد جهان برز خون ازان نیزهٔ جون فرسب دوشاخ کی هامون کند رخمش ورده شاخ وزان نامداران ایران گروه کی از زخمشان کشت کیتی ستوه مب بیت دوم را ندارد .	(دوم) : ط وك: وقب وحظ: بس آنکه ورا، قاییت را ندارد .
ب ۲۲۶۲: مب: وفرهاد و طوس ، ط وك: وقب و لن وحظ: و کرکین و فرهاد و طوس ، قا : جو کرکین و کودرز و فرهاد و طوس ؛ مب افزوده :	ب ۲۲۵۹: ط وك: وقب ولن وحظ ومب: مفرمای [قب وحظ: بفرمای] اکتون و تیزی مکن ، قا : مفرما و اکتون تو تیزی ؛ (دوم) : ك: کی تیزی ... اردت بن ، بقیهٔ نسخه ها : کی تیزی ؛
جو کرکین و جون زنکهٔ شاوران جو بهرام کودرز و ناماوران	ب ۲۲۶۰: قا : پیری ، ط وك: وقب ولن: بری همی تو سر [ك: ولن: سری] بی گناه، حظ: پیری همی تو سر بی گناه ؛
ب ۲۲۶۳: ك: وقب: دمنده تهمتن کو، لن: جو بیل دمنده کو؛	(دوم) : مب: رسم شود ؛ ب ۲۲۶۱: لن: برورده است ؛
(دوم) : قا و ط: وقب ولن: خوارست بر؛ ترتیب آیات لن: ۲۲۶۴، ۲۲۶۳ مب	(دوم) : حظ: ازین کار زار، لن: بنیکوی او را برآورده است ، (مب در حاشیهٔ جدول:

ب ۲۲۶۸: ط وک و قب: نباشد بدن؛
 (دوم): ط: بکستر، لن: مکستر بکینی
 جنین فرش کین، مب: مکستر بکینی یکی
 تخم کین؛ قا افزوده:
 سپید ز گفتار او نرم شد
 ولیکن برادرش بی شرم شد
 مب افزوده:
 که ایدون شیلیم ز کار آکهان
 که از ره رسد ناکهان پهلوان
 جو از روز یک نیمه بگذرد
 سپهدار بیران بدینجا رسد
 شهنشه بگفتار او نرم شد
 ولیکن برادر بی آرم شد
 ب ۲۲۶۹: ط وک و قب: بشه گفت؛
 (دوم): قب: خرد را؛ حظ بیت را
 ندارد.
 ب ۲۲۷۰: (دوم): بم: بدست، قا و حظ: ترمی،
 مب: اکرزین ترمی، لن: ترمی همانا
 بسست؛ قب و حظ افزوده اند [مب
 نیز بیت دوم را افزوده]:
 سپید ز گفتار او نرم گشت [حظ: شد]
 ولیکن برادرش بی شرم گشت
 [حظ: شد]

بیت را در حاشیه به خطی دیگر آورده که
 قسمتی از مصراع دومش نیز پاک شده است.
 قب پس از این بیت بیت ۲۲۶۷ را آورده.
 ب ۲۲۶۴: (دوم): ک: از رزم، حظ: کی آید بخون
 برادر دلیر؛ قا و ط بیت را ندارند.
 قب افزوده:
 بشمائی آیدت ازین کارش
 به سچی ازین سخت کردار خویش
 مب افزوده:
 جو رهام و کستم کرد سوار
 جو کرکین که باشد و رازم خوار
 ب ۲۲۶۵: ک و مب: بدین، قب: کین به بندند، لن:
 کین بیند یکسر (کذا)؛
 (دوم): لن و حظ: از نزهه ور؛ قا و ط بیت را
 ندارند.
 مب افزوده:
 مفرمای کردن برین برشتاب
 که توران شود سربسزین خراب
 ب ۲۲۶۶: ک و قب و لن و حظ: نه مانند من؛
 (دوم): مب: نه پرمایه کردی ازین؛ ط
 بیت را ندارد. ترتیب ک: ۲۲۶۶، ۲۲۷۰،
 ۲۲۷۲، ۲۲۷۱، ۲۲۶۷ و...
 ب ۲۲۶۷: (دوم): حظ: وزان بشنود؛

(دوم) : ط ومب : شاه توران، ك وقب :
 توران براژنك روی، لن : توران نهادند
 روی، حظ : ایران براژنك روی ؛
 ب ۲۲۷۷ : ط وك وقب ولن وحظ : زخون ؛
 (دوم) : لن : خواب آرد اندر ؛
 ب ۲۲۷۸ : (دوم) قب ولن ومب : بیارای، قا وحظ :
 بیارای ... زبای، ط : بیارای و بند از
 دشمن زبای ؛
 ب ۲۲۷۹ : لن وحظ : بروی ؛
 (دوم) : قا : مكش دست خیره میر آب رو،
 ط وقب ولن وحظ ومب : بكش تیز و
 خیره میر آب روی، ك : مكش تر و
 خیره مرداز روی ؛
 ب ۲۲۸۰ : مب : را كه داری بدست، ط وك وقب
 ولن وحظ : سراپست از ایران كه داری
 بدست ؛
 (دوم) : ط وقب ولن : نیاید، حظ : بیاید
 كست، مب : نشاید شكست ؛ قا بیت
 را ندارد .
 ب ۲۲۸۱ : ط وقب ولن وحظ : برن، مب : ازین ؛
 (دوم) : قا وط وك و حظ ولن ومب :
 بود با توشاه، قب : كزومن بدیده
 ندیدم كناه (ر. ك به مصراع دوم ب

جنین گفت باشاه [حظ : كای شاه] توران
 خدای [سپاه] / كه از ییلم هیج مشنو تورای
 [راه]، مب در حاشیه افزوده :
 از ایرانیان دست بر كشته است
 كراز كین بترسی سرت كشته است
 وعنوان دارد : آمدن پیران سن افراساب
 و در خواستن كردن (كذا) فرنگیس را
 ب ۲۲۷۱ : قا : ترا اینت بس ؛
 (دوم) : قا ولن وحظ : رای كس، ط وك
 وقب ومب : گفت كس ؛ ترتیب قا وط وقب
 ولن : ۲۲۷۲، ۲۲۷۱
 ب ۲۲۷۲ : (دوم) قا : كرز بینی سراسر زمین ؛
 ب ۲۲۷۳ : قا وك وقب : سبردی دم، لن : ستردی
 دم ؛
 (دوم) : قا وك وقب ولن وحظ : بیوشید
 خواهی بدیبا برش ؛ ط بیت را ندارد .
 ب ۲۲۷۴ : ك وقب : این را ؛
 (دوم) : حظ : دی من ؛ ط بیت را ندارد .
 ب ۲۲۷۵ : قا : به بیغوله ای باشم اندر جهان، لن :
 روم كوشه كیرم اندر جهان ؛
 (دوم) : قا : آید جهان، مب : سر آید بزودی
 روان ؛ ط بیت را ندارد .
 ب ۲۲۷۶ : ط وك : دموی ؛

(۲۲۸۴ -

ب ۲۲۸۲: قا: نیازده* از، ط: نیازدی از، لن:

نیازده بود از، ك: نیازدنی، مب: اكر

كش نیازدی از؛

(دوم): مب: مكركان كنه؛ حظ بیت را

ندارد.

ب ۲۲۸۳: حظ: کی او در، ك وط بیت را ندارند.

ب ۲۲۸۴: مب: پایشان؛ مب از این بیت تا بیت

۲۲۹۰ را پس از بیت ۲۲۴۷ آورده بود.

اما بیت ۲۲۸۴ را آنجا بصورتی که ضبط

شد و در اینجا بصورت زیر آورده: مصراع

دوم: جگونه کم بی کناش تباہ؛ و پس از

آن ایاتی افزوده است:

جو از وی کناهی نیامد بدید

جگونه ورا سر بیاید برید

کروی زره کفت کای شهریار

نیاست کردن کتون کارزار

جو کردی جنین جنک و خستی ورا

همی بایدی زود کشتن ورا

جنین باسخ آورد شاه دلیر

کنه زو ندیدم بزودی و دیر

بیت ۲۲۸۶ را آورده است:

که خورشید ازان کرد تیره شود

هشیوار ازان روز خیره شود

بیت ۲۲۸۸ را آورده است

نیارم رها کرد و کشتن ورا

که کشت ورها بیش غم شد مرا

خرد نیست با مردم بد کمان

نداند کمی راز چرخ روان

[ر.ك به ب ۲۲۸۹]

ب ۲۲۸۵: ك وقب ولن وحظ: بكفت، ط: ولکن

بكفت؛

(دوم): تمام نسخه‌ها: آید بسر؛

ب ۲۲۸۶: قا وك ولن ومب: ورایدونك، ط:

بریزی، حظ: ورایدونك ... بریزد؛

(دوم): قب ولن وحظ: زتوران، مب:

بتوران زمین؛ مب پكبار نیزبیت را ذیل

بیت ۲۲۸۴ آورده بود.

مب بیقی افزوده:

ور او را فرستمش نزد پدر

پر آشوب کردد زمین سربر

ب ۲۲۸۷: قب: بدتر، حظ: نیز از؛

(دوم): ط وك وقب ولن ومب: کشتن

نیزرنج تن است؛ ترتیب قا وط وك وقب

ولن وحظ: ۲۲۸۸، ۲۲۸۷

- ب ۲۲۸۸: قب: ز ایران کزنند، مب: زما در کزنند،
 حظ: کر بڈ مرا، قا: کزنند من آید نخست؛
 (دوم): ك وقب ولن ر حظ ومب : غم و
 رنج و بند [مب یکبار نیز بیت را ذیل ۲۲۸۴
 با این اختلاف آورده: درد و رنج] ، ط: غم
 و رنج و کنج مرا ، قا : درد و رنج من آید
 درست؛
- ب ۲۲۸۹: حظ: یا مردم، ط وك وقب ولن ومب:
 با مردم، قا: خرد نیست با مردم؛
 (دوم): مب: نداند همی؛ مب یکبار نیز بیت
 را ذیل بیت ۲۲۸۴ آورده بود .
- ب ۲۲۹۰: ط وك ولن: بشنید و؛
 ط عنوان دارد: زاری کردن فرنکیس از بهر
 سیاوش بنزد افراسیاب ، ك : زاری کردن
 فرنکیس بنزد بدر از بهر سیاوش ، قب :
 بند دادن فرنکیس افراسیاب را ، مب :
 فریاد کردن فرنکس بس افراسیاب از بهر
 سیاوش
- ب ۲۲۹۱: حظ: غریوان بیامد ؛
 (دوم): قا وط وك وقب ولن وحظ : رخسار
 ماه؛
- ب ۲۲۹۲: لن: از ترس و؛
 (دوم): قا وط وقب وحظ: بر بر اکنند خاک،
- ك: بر بر اکننده خاک؛
 ب ۲۲۹۳: مب: بگفتا که ای، ط بیت را ندارد .
 ب ۲۲۹۴: (دوم) قا وقب: بیینی، مب: ندانی نشیب؛
 ط وك بیت را ندارد .
 ب ۲۲۹۵: ط وك وقب ولن وحظ: تاجداری مبر؛
 (دوم): قا: داوری هور؛
 ب ۲۲۹۶: قا وط وك وقب: جو بکنناشت؛
 (دوم) : لن: همی بر تو کرد از جهان
 آفرین؛
 ب ۲۲۹۷: قب، بیازارد، قا: بیازاردش از، حظ:
 آن بهر؛
 (دوم): ط وك وقب: و بنگاه را، لن:
 افسر تحت باکاه ، مب : بماند افسر و
 تحت و بنگاه را ؛
 ب ۲۲۹۸: (دوم) قا وط وك وقب : چه خواهی
 کی، حظ: چه خواهی کی بردی ز؛
 ب ۲۲۹۹: تمام نسخه‌ها: سرتاج داران نبرد کمی؛
 (دوم): قا: تاج و با تحت، لن: که بر تاج
 و بر، حظ: که بر تحت با تاج ماند؛
 ب ۲۳۰۰: ط: بر سر، حظ: مکر بی . . . تن
 وی؛
 (دوم): قا وط وك ولن ومب: بر باد،
 حظ، سبنجیست با داد و دم؛

... نیزد (کلا) ؛ ط وک و قب جای

مصراعها را عوض کرده‌اند .

ك ولن وحظ ومب بیی افزوده‌اند :

جو کوردز کز کرز او [کشواد کو] روز

جنک / بدرذ دل شیر و جرم [ك و

حظ: همی جرم روباه بوشد [بلنك

ب ۲۳۰۷ : (دوم) قا و ط وک و قب : از جنک

کنداوران؛ ترتیب قا و ط و قب: ۲۳۰۸،

۲۳۰۷ ط و قب افزوده‌اند :

همان کیو کز جنک [قب: کرز]

او روز جنک

بدرذ دل شیر و جرم بلنك

ب ۲۳۰۸: قا: جو کوردز کز، ط و قب: جو کوردز

کز کرز او، لن: کیو کوردز کوروز،

مب: کز چنک او، حظ: همی کیو کز

جنک او؛

(دوم): قا: بدرذ دل شیر و جنکی بلنك،

حظ: بدرذ دل شیر و جرم بلنك، لن:

جرم شیران بدرذ بچنک ؛

قا پس از بیت ۲۳۰۸ افزوده :

همان کیو کوردز کو روز کین

بچنبد ز سهمش سراسر زمین

ب ۲۳۰۱: (دوم) ط ولن : باکنه بر، حظ: یکی را

برکنه بر، قا: یکی بی کله بر نشیند، مب: با

کنه بر نشاند بخاک (در حاشیه: بگاه)

ب ۲۳۰۲: ك ومب: اندرست؛

(دوم): ك ومب: اندرست، قا: پدام مفاك،

لن: بتاریك دام مفاك ؛ تمام نسخه‌ها بیی

افزوده‌اند :

بگفتار [حظ: زگفتار] کرسیوز پدنهان

[حظ: بدگان] / درفش مکن خویشتن در

جهان [مب: برجها] (ر.ك به مصراع دوم

ب ۲۴۱۰)

قا و قب و مب بیی دیگر افزوده‌اند :

کی تا زنده بر تو نفرین بود

بس از زلنکی دوزخ آیین بود

(ر.ك به ب ۲۴۱۱)

ب ۲۳۰۳: ط وک و قب: شنیدی کجا ز افریدون،

قا: کی اول فریدون، لن و مب: کجا

افریدون؛

(دوم): حظ: سرانجام خفاك؛

ب ۲۳۰۴: (دوم) ك و قب و حظ: بتور و بسلم ؛

ب ۲۳۰۵: تمام نسخه‌ها: برگاه ؛

ب ۲۳۰۶: قا: زمین از ؛

(دوم): مب: چه ارزد همی، حظ: که توان

مب افزوده :

همان اشکش تند شمیر (کذا) زن
 که رویش ندیدست هر کز شکن
 جو کرکین کرک سترک بزرک
 که در جنک پیشش جه مردوجه کرک

جو بیژن جو بهرام و کردان کار

فرامرز و رستم یل نامدار

جو شابور شیر اوژن نامدار

جو فرهاد و کستم کرد و سوار

زواره همان زال سام سوار

بیابند یکسر بدین کارزار

جو ایرانیان جمله بیر و جوان

برین کینه بندند یکسر میان

فریبرز کاوس با صنج و نای

تپیره زند طوس با کره نای

جو شیدمسب و نو شاه زاده شیم

بخون برادر پدر جون تهم

بجوشند و بر کین کر بر میان

به بندند هر یک جو شیر ژیان

ب ۲۳۰۹ : ط و قب و لن : همی در ،

(دوم) : حظ : برک جون ، ط و قب و مب :

آرد و بار ، لن : آورد روز کین ؛ لن بیت را

پس از ۲۳۱۱ آورده .

ب ۲۳۱۰ : قا : بسوک سیاوش ؛

(دوم) : ط و ک و قب و لن و حظ : کند

روز نفرین بر افراسیاب ، قا : کند ماه

نفرین بر افراسیاب ، مب : کند چرخ

نفرین بر افراسیاب ؛

ب ۲۳۱۱ : قا : ستمگر شدی بر ، حظ : ستمکاری

بر ؛

(دوم) : حظ : آرد ز ، قا : آیدت باد

کفتار ؛

ب ۲۳۱۲ : (دوم) : قا : ویا آهو ، حظ : ویا آهو بی را ؛

ب ۲۳۱۳ : حظ : در آری زکاه ؛

(دوم) : تمام نسخه ها : کی نفرین کند بر تو

تخت و کلاه ؛

ب ۲۳۱۴ : ط و ک و قب : مده مرز ، لن : مده

خالک ؛

(دوم) : ط و ک و حظ : مبادا کی ، قب

و لن : که بند من آیدت ، مب : مبادا که

پند من آیدت ؛

ب ۲۳۱۵ : لن پس ازین افزوده :

جو کفتار فرزند بشنید شاه

جهان کشت ، درسش چشمش سیاه

مب افزوده :

جو زین بد بایران رسد آکهی
 برآشوبد این روزگار بیسی
 زکرسپوز آمد ترا بد بروی
 که نفرین دادار بادا بروی
 هرانکس که یازد بیدزی تودست
 بریده سرش بادو افکنده دست
 جهاندار این بر تو آسان کناد
 دل بدسکالت هراسان کناد
 مرا کاشکی دیده کشتی تباه
 ندیدی بدین سان کشتانت پراه
 مرا از پدر این کجا بد امید
 که پردخته ماند کنارم زشید

ب ۲۳۱۶: قا: بدو بر، حظ: بران بر؛

(دوم): قا: همه خیره؛

ب ۲۳۱۷: (دوم): قب: بد ترا، قا ومب: که ایlder

مرا؛ حظ افزوده:

هرانکس کی یار - بر تو دست
 بر نیزه سرش باد افکنده بست
 مرا از پدر این کجا بد امید
 کی پردخته - کنارم رسید
 مب پس از ۲۳۱۷ بیت ۲۳۵۴ را با
 این اختلاف در مصراع دوم آورده:
 بنفرید با دیده کرده پر آب، و آنرا در

که شاها دلیرا کوا سرورا
 سرافراز کردا و کنداورا
 یلا شیر دل بچه شهریار
 نپرورد جون تو دکر روزگار
 همی از چه ایران تو بکذاشتی
 سپدار را باب پنداشتی
 کتون دست هسته بیاده کشان
 کجا افسرو گاه کردن کشان
 کجا آن همه عهد و سوکند شاه
 که بررنده بد جرخ کردنده ماه
 کجا شاه کاوس و کردنکشان
 بدان تا به بیند ترا زین نشان
 کجا کیو و طوس و کجا بیلتن
 فرامرز و دستان و آن انجمن
 کجا بور کشواد و بهرام شیر
 جورهام و جون زنکه کرد کبر
 کجا بیژن کیو کشوادکان
 کرازه که هست ازدهای دمان
 کجا کرد شابورو فرهاد و کیو
 جو کرکین و اشکش دلیران نیو
 دلیران کابل همان سیستان
 شنوده بیاشند این داستان

لن قبل از ایات یاد شده بیتی دیگر نیز
افزوده :

بفرمود تا روز بانان کشان

مرورا بردند چون بهشان
قب بیتی افزوده :

بکفتار کرسیوز افراسیاب

که بردار از دیدگان شرم و آب

ب ۲۳۲۰: (دوم): قب: کین خاموش، مب: شاه

با داد خاموش، قا: جنان شاه بی کین

خاموش، ط و لك و لهر و حظ بیت را

ندارند.

ب ۲۳۲۱: (دوم) قا و قب و مب: نباشد جو کوید

که فریاد، ط و لك و لن و حظ بیت را

ندارند.

مب افزوده :

بکفتا بکرسیوز افراسیاب

که بردار از دیدگان شرم و آب

ب ۲۳۲۲: قا و قب و مب بیت را چنین دارند :

سر دشمن من ز تن دور کن

ننش [مب: وزو] کرکسان را

یکی سورکن

ط و لك و لن و حظ بیت را ندارند.

ب ۲۳۲۳: (دوم) بم: سوید نروید، قا و قب و مب:

جای خود نیز ضبط کرده است.

ب ۲۳۱۸: مب: بکاخ اندرونش، قا: بایوانش اندر
یکی؛

ب ۲۳۱۹: مب: بدان، قا و ط و لك و قب و لن: بدان
[قا: دران] تیرکیش اندر انداختند؛

(دوم): حظ: خانه بند؛

قا عنوان را چنین دارد: کفتار در کشته شدن

سیاوخش بحکم افراسیاب و سعابه کرسیوز

بر دست کروی زره، ط: کشته شدن سیاوش

بر دست کروی زره، ك و قب: کشته شدن

سیاوش بتوران زمین، لن: کشتن افراسیاب

سیاوش را، مب: کشتن سیاوش را بر دست

کروی زره. حظ عنوان را ندارد. ط و لك

و لن و حظ پس از بیت ۲۳۱۹ ایاتی افزوده اند:

نکه کرد کرسیوز اندر کروی

کروی ستمگر مسجد [ط و لك:

ستمکاره مسجد] روی

بیامد جو پیش سیاوش رسید

جو انمردی و شرم شد نابدید

بزد دست و موی سرش را [لن: وان موی

شه را، حظ: و آن موی شاهان] گرفت

بخواری کشیدش به پیش [ط: کرقتش بر، لن:

بروی، در حظ کلمه اخیر پاک شده] ای شکفت

(دوم) : قا : کند تازه در کشور آیین
من [ر.ك به مصراع دوم بیت ۲۳۲۷]،
ط بیت را تکرار کرده است .

ب ۲۳۲۷ : ط وك وقب ولن ومب : کین من ، حظ :
دشمنان خون مرغ ؛

(دوم) : ط وك وقب ولن : آیین من ،
مب : کند در همین کشور آیین من ، حظ :
کشور - من ؛ قا بیت را ندارد . لن
بیتی افزوده :

جهان سر بسر زیر بای آورد

هنرهای مردی بجای آورد

ب ۲۳۲۹ : (دوم) قا : تار تا جاودان ، لن ومب : تو
در میان ؛

ب ۲۳۳۱ : (دوم) قا : همه بند ، لن ومب : همه ...
باد شد ، ط وك وقب : همه بند من باد
شد او جو ، حظ : همه نیک او باد ومن
برك بید ؛ لك عنوان دارد : سخن گفتن
سیاوش با بیلمس

ب ۲۳۳۲ : مب : که تا ؛

(دوم) : قب و حظ : برکستوان و سوار ؛

ب ۲۳۳۳ : قا : کرد آن روز ، حظ : چنین گفت با
من کی یار ؛

ب ۲۳۳۴ : حظ : کنو بیش ، قب : اندر دمان ؛

رسد زو بروید ؛ ط وك ولن و حظ بیت را
ندارند . قا وقب ومب ابیاتی افزوده اند [ك
نیز بجز بیت اول ، بقیه را افزوده] :

جو بشنید کرسیوز از وی سخن

جنان کرد [قا : گفت] کوخواست

سر تا بین

نکه کرد کرسیوز اندر کروی

کروی [قب : که از وی] ستمگر

بیچید [ك : ستمکاره بیچید] روی

[مب : پراز کینه جان و پراز چین

روی

بیامد جو بیش [قب : به بیش]

سیاوش رسید

جو انمردی و شرم شد نابدید

زد دست و ریش شهنشه [ك وقب : وموی

سرش را ، مب : ومجمد سیاوش] گرفت

بخواری کشیدش بروی [ك وقب : به بیش]

ای شکفت

ب ۲۳۲۴ : هیچیک از نسخه ها بیت را ندارند .

ب ۲۳۲۵ : حظ : بنالید و ، قا وط وك ولن ومب :

بر کرد کار ، قب : سیاوش چنین گفت با ؛

(دوم) : ط وك ولن و حظ : از جای واز [ك :

وز] روز کار ؛

ب ۲۳۲۶ : حظ : شاه بیداد کن ؛

(دوم) : ك : رش ، لن : سجید جون
كوسفندانش روی ؛ لن پس از این بیت
افزوده :

جدا کرد از ان سرو سیمین مرش

همی رفت در طشت خون از رش

[ر.ك به بیت ۲۳۳۹]

ب ۲۳۴۰ : ط و ك و قب : فرمود شه ؛ ط و ك و قب
بیت را پس از ۲۳۴۱ آورده اند.

تمام نسخه ها پس از بیت ۲۳۴۰ ایاتی
افزوده اند که چون اختلاف ضبطها
زیادست هر نسخه جداگانه نقل می شود:
قا :

بساعت کیایی برامده ز خون

جواز طشت کردند آن خون برون

کیا را نشانت دم [من] کنون

کی خوانی ورا بر سیاوش خون

بسی فایده خلق را هست ازو

کی هست آن کیا اصلش از خون او

ط و ك و قب :

بساعت کیاهی [قب : کیایی]

برامد ز [قب : جو] خون

از انجا کی آن [ط : ان] طشت شد

سر [ك : خون شد] نکون

ب ۲۳۳۵ : ك و قب و لن : با من ، قا : نیینی همی ...

با من ، ط : یار اندر کسی ، مب : یار من با

کسی ، حظ : نیینم جنین یار با من کسی ؛

(دوم) : حظ : زار با من کسی ؛

ب ۲۳۳۶ : ط و ك و قب : جو از شاه و ، حظ : واز

کشور اندر ؛

(دوم) : لن : برین دشت ، قا و ط و ك و حظ :

بپردند هر دو بدشت ، قب : بپردند هر دو

کشانش بنشت ؛

ب ۲۳۳۷ : تمام نسخه ها یقی افزوده اند :

بیاده همی برد مویش کشان

جو آمد بدان [قب : بران] جایگاه

نشان [حظ : کشان]

مب دو بیت دیگر نیز افزوده است :

که آن روز افکنده بودند تیر

سیاوش و کرسیوز شیر کبر

جو پیش نشانه فراز آمد اوی

کروی زره آن بد زشت خوی

ب ۲۳۳۸ : (دوم) قا و مب : زان شه نشه ، حظ : زان

نه ترس نه باك ؛

ب ۲۳۳۹ : ط : بنهاد زیر برش ، لن : زرین کروی ،

ك : بنهاد زیر سرش ، حظ : طشت زرین نهاد

از برش ؛

کیارا دهم من کنوت نشان
 کی خوانی [ك: که خواهی] می
 خون سیاوشان
 بسی فایده خلق را هست ازوی
 که هست اصلش از خون [قب:
 آن کیا اصل] آن ماه روی

لن:

فرو ریخت خون سر بر بها
 به شخی که هرکز زروید کیا
 بساعت کیایی برآمد ز خون
 بدانجا که آن طشت کردس نکون
 کیارا دهم من کنوت نشان
 که خوانی می فراسیاوشان
 بسی فایده خلق را هست ازوی
 که هست اصلش از خون آن ماه روی
 حظ:

فرو ریخت خون سر بی بها
 بشخی که هرکز زروید کیا
 کیارست برسان یک لخت خون
 بکوم ترا من کی جونست نون
 کیا را دهم هم کنوت نشان
 کی خوانی می خون سیاوشان

بسی خلق را فایده است اندر اوی
 که هست این کیا اصلش از خون اوی
 حظ پس از این ابیات ۲۳۴۳ و ۲۳۴۴
 را آورده است .

مب:

فرو ریخت خون سر بی بها
 به شخی که هرکز زروید کیا
 بعد دو بیت ۲۳۴۳ و ۲۳۴۴ را آورده
 است و سپس:

بساعت کیایی برآمد جو خون
 بکوم ترا خون که جونست نون
 کیارست برسان یک لخت خون
 برانجا که کردند آن خون نکون
 کیا را دهم من کنوت نشان
 که خوانی تو خون سیاوشان
 کیایی برآمد ازان تابناک

همه بیخ او زرو سر تا بخاک
 بسی فایده خلق را هست ازوی
 کرفتنند نفرین همه برکروی
 [ر.ک به مصراع دوم بیت ۲۳۴۲]

ب ۲۳۴۱: حظ: ابری سیاه، مب: یکی سهمکن
 باد و کردی؛

(دوم): قا: پیامد، ط: کی بوشید، ك:

ایچ بیداد با جان ہمہ ؛
 (دوم) : قا : بکی مکن ، لن : مدہ جان و
 دلرا بغم ، مب : بکزی مکن ... راستم ؛
 ط وک وقب : بغمہا مکن جاودان جان
 دژم ، ط وک وقب و لن و مب بیقی
 افزوده اند :

یکی دان ازو ہرجہ آید [لن : زاید ، مب :
 داند] ہی / جو [لن و مب : کہ] جاوید
 با تو نباید [مب : نماند] ہی
 مب بیقی دیگر نیز افزوده :
 کہ تا پایدارست و ناسازگار
 چنین بود تا بود خود روزگار

ب ۲۳۵۰ : لن : زخون ، ک : زجان ؛
 ب ۲۳۵۱ : ط وک : سرمایہ ؛
 (دوم) : حظ : روی بماندہ ؛ قا بیت را
 ندارد . ط وک وقب و لن و مب بیت را
 پس از ۲۳۵۴ (و حظ پس از ۲۳۵۳)
 آورده اند .

ب ۲۳۵۲ : لن بیقی افزوده :
 دو زلفین مشکین چون دو کند
 برید از ماہ و سرو بلند
 ب ۲۳۵۳ : ط وک وقب : بکند و ، مب : و بکیسو
 میازا ، لن : میازا بدان ہر دو کیسو ؛

بیامدگی پوشید ، لن : برآمد سبہ کرد خورشید ؛
 حظ : برآمد سبہ کشت خورشید ؛ ترتیب
 لن : ۲۳۴۳ ، ۲۳۴۴ ، ۲۳۴۱ ، ۲۳۴۲
 مب افزوده :
 بکرسیوز بد ہنر گفت رد
 تو کردی کہ ہرگز مبادت خرد
 ب ۲۳۴۲ : قا و ط وک وقب و لن و حظ : کمی
 یکدگر ؛ مب فقط مصراع دوم ابن بیت را
 ضمن ایبات افزوده یاد شدہ آورده است .
 ب ۲۳۴۴ : قب : جہ خوانی ، حظ : چندین شان بر ،
 قا : زمانہ گذشت ؛
 (دوم) : حظ : نجیبید ، قا : نجیبید بیدار ؛
 ب ۲۳۴۵ : ط وک وقب و مب : شد تحت و ، لن
 و حظ : شد تحت شاہی نمی ، قا : جو ار نخت
 و تاج آن سرش شد تہی ؛
 ب ۲۳۴۶ : (دوم) لن و حظ : سرا بای ؛
 ب ۲۳۴۷ : (دوم) قب : تحت خویش ؛
 ب ۲۳۴۸ : قا : زمی نسپرد ، ط وک وقب و مب : زمین
 نسرد ؛
 مب افزوده :
 چنین است کردار چرخ از نژاد
 زمانہ نہ بیداد داند نہ داد
 ب ۲۳۴۹ : قا و ط وک وقب و لن و حظ : با جان ، مب :

- (دوم): قا وک و حظ: بناخن کل و، ط و قب: بناخن کل ارغوان، لن: بنر کسن کل ارغوان؛
 مب عنوان دارد: زاری کردن بر سیاوش
 فرنکیس دختر افراسیاب
- ب ۲۳۵۴: (دوم) ط وک و قب: نفرین همی، قا و
 حظ: بنفرید با نر کس و کل بر آب؛ مب
 بیت را پس از ۲۳۱۷ آورده بود و در اینجا
 نیز آورده است. مب ایاتی افزوده:
 که شاهنشها نامور مهترا
 جهانگیر و بر سروران سرورا
 شه تور بادا جو تو زار زار
 سرازتن جدا کرده و زار و خوار
 کجا رستم زال و سام سوار
 بدان تا به بیند ترا شهریار
 زواره فرامرز و کردان نیو
 فریبرز و طوس و سراقراز کیو
 کجایست بهرام کشوادکان
 همان زنکه نامور شادکان
 کجا شاه کاوس کردنکشان
 بدان تا به بیند ترا زین نشان
 مه و سال برجان افراسیاب
 ز کردوش نفرین برو درشتاب
- ز مردم ز مرغان و ماهی بر آب
 شب و روز نفرین بافراسیاب
 مباداش تخت و مه تاج و مه گاه
 غم و درد و نفرین برو سال و ماه
 ب ۲۳۵۵: (دوم) بم: ناله و زار، ک: حنان ناله؛
 ب ۲۳۵۶: ط وک و حظ و مب: بدنهان، قا: کفت شاه؛
 (دوم): ط وک و قب و لن: کی این را، حظ:
 را برون آورید، قا: آوریدش ز گاه؛
 ب ۲۳۵۷: قا: بدر که کشیدش، ک: بر ندش؛
 (دوم): ط وک و لن و حظ: روز بانان و،
 مب: رود بانان، قا: ابا روز بازان و؛
 ب ۲۳۵۸: (دوم) ط وک و قب و حظ: برتن همه،
 لن و مب: بر سر، قا: درتن همه؛
 ب ۲۳۵۹: (دوم) مب: بدین، ک: همی بوم، حظ:
 ایران زمین؛
 ب ۲۳۶۰: مب: ز تخم سیاوش؛
 (دوم): ک و قب: و نه بار و نه تاج،
 حظ: و نه بیخ و نه تاج، ط: و نه بار و
 نه برک درخت، لن: نه برک و نه بار و
 نه تاج؛
 ب ۲۳۶۱: لن: شدند انجمن؛
 (دوم): قا و ط وک: نفرین همه تن،
 مب: بدوتن؛

- براندست باییل و خیل و حشم
 همی تاخت برغم خو شیر دزم
 مکر کو رسد نزد آن شهریار
 بود تا بگرداند آن رفته کار
- ب۲۳۶۸: (دوم) لك وقب ولن: خون و روان برز
 خار، قا و حظ ومب: خون دیدگان برز
 خار، ط: روان برز خون و رخان بر
 زخار؛
- ب۲۳۶۹: ط: بدو بر، لك: بدو در شردند؛
 (دوم) لن: که شاه از؛
 ب۲۳۷۰: قا و ط و لك و قب و لن و حظ: زاری
 رفت، مب: زاری افکنند؛
 (دوم): حظ: کس اندر کهان، قب:
 کسی در میان مهان؛ مب بینی افزوده:
 بدو کفت کای پهلوان سپاه
 ز شاه و برادرش دولت نخواه
 ب۲۳۷۱: (دوم) مب: فکنده بگردنش بر بالهنک،
 بقیه نسخه ها: فکنده بگردن درش
 [قا و حظ: برش] بالهنک؛
 ب۲۳۷۲: لن: بی آب؛
 (دوم): قا و ط و لك و قب و لن و حظ:
 همی شد بیاده به بیش [حظ: ز بیشش،
 قا: به بیشش بیاده] کروی، مب: بیاده
- ب۲۳۶۲: (دوم) ط و لك: ازان، لن: بدین، حظ:
 برین؛
 ب۲۳۶۳: مب: در آمد، قا: بیامد دورخ بر
 زخون؛
 (دوم): لك و لن: برزغم، ط: برزخم، قا:
 نهان بر... زغم، قب: رخان برزداغ و روان،
 حظ: نهان برزداغ و درون، مب: و دلش
 پرزغم؛
 ب۲۳۶۴: حظ: لهاك فرشید؛
 (دوم): قا و ط و لك و قب و لن و حظ: بیامد
 سخنها، مب: گذشته سخنها؛
 ب۲۳۶۵: قا و ط و لك و قب و لن و مب: از تخت؛
 (دوم): قا: نشاید، قب و لن و حظ: نشاید
 برین؛
 ب۲۳۶۶: قا: بتازیم نزدیک؛
 ب۲۳۶۷: (دوم) ط و لك و مب: روی زمین، حظ:
 هر سه زمین، قا: کی می برنوشتند هر سه زمین؛
 مب ایبائی افزوده:
 جهان بد قضای جهانیان فرد
 که پیران بمنزل فروریخت کرد
 که بسنیده بود او که افراسیاب
 بچنک سیاوش شد برشتاب

ا بریش بدکر کروی؛

ب ۲۳۷۳: قا: آن خاك كرم ، لن وحظ ومب :

بدان خاك كرم؛

(دوم): قا ولن وحظ ومب: وشستند رخ را

ز شرم ، ط وك وقب : فكنند [قب: و]

شته رخ از شرم باك؛

ب ۲۳۷۴: قا ولن : بنهاد زرين كروي ، ط: بنهاد

بی بر کروی، ك: قشت افتاد بیش؛

ب ۲۳۷۵: تمام نسخه‌ها: سرتاج دارش؛

(دوم): مب: فكنده جو، قا: از جن؛ نسخه‌ها

ایبانی بطریق زیر افزوده‌اند :

قا :

همانا کی جوانان نبرد کلو

و کر ساتکینی نیارد قلو

بقیه نسخه‌ها :

ستمکاره [قب: ستمکار] جوانان بزرگ [حظ:

بی دین ، مب : خون خواره بی دین] قلو

همانا نبرد بران [لن ومب: بدان] سان کلو

قا وحظ وقب ومب :

جنان کو [مب وحظ: جون] سر

شاه ایران برید

کسی آن ندید و نه هرگز شنید

قا وقب :

برید آن سر تاج دار از تنش

نکشت ایج [قا : هیچ] آلوده

بیراهنش

ب ۲۳۷۶: لن: همه بوم، قا : همه شارسان زاری،

ك: برناله و ژاله کشت، مب: همه شارسان

زاری و ناله است؛

(دوم): مب: ژاله است ، ك : اندرون

آب - کشت؛

ب ۲۳۷۷: (دوم) قب: زاسب اندر، قا: افتاد زو؛

ب ۲۳۷۸: ط وقب ولن : همه جامها بر، قا : همه

جامه برتنش بر کرد، مب: همه جامه بر

برش می کرد ، ك: همه جامها برتنش،

حظ: همه جامها بر برش کشت؛

(دوم): مب: موی و پراکند خاك؛ مب

بیتی افزوده :

همی گفت زار ای سزاوار تاج

که چون تو نه بیند دگر تحت عاج

ط عنوان دارد : گفتار اندر رهانیدن

پیران ویسه فرنگیس را ، ك : رسیدن

پیران بنزدیکت افراسیاب

ب ۲۳۷۹: قا وك وقب ولن ومب : بدو گفت

روپین که بشتاب، ط: بدو گفت هومان

کی بشتاب، حظ: بدو گفت لهاك بشتاب؛

که دخت شهنشاه از بیس تخت
 بردند لرزان بسان درخت
 [حظ این بیت را ندارد.]
 ب ۲۳۸۱: قا: بردند آنکه کشان، ط و لك وقب: بردند
 او را کشان، مب: بردند و پراکشان؛
 (دوم): ط و قب و حظ: روز بانان و،
 مب: جنان رود بانان، قا: ابا روز بانان
 و، لك: بر روز بانان و؛ لن بیت را
 ندارد. مب ایاتی افزوده:
 نه ترس از خدا و نه شرم از گناه
 به بیکاره کم کرد آیین و راه
 زدندش شنیدم بیله و پشت
 بدان سان که دزدان بخواهند کشت
 جو بشنید بیران چنین گفتگوی
 خروشان و جوشان درآمد بکوی
 ب ۲۳۸۲: تمام نسخه ها: همه دل براز درد و دیده؛
 (دوم): ط و لك و قب: زبان بر ز نفرین
 افراسیاب؛ تمام نسخه ها آیات ۲۳۸۲ و
 ۲۳۸۳ و ۲۳۸۴ را پس از ۲۳۸۹
 آورده اند.
 لن پس از ۲۳۸۲ افزوده:
 بگفتند هر کس همی با دگر
 زن و مرد و کودک بدرگاه بر

(دوم): قا: ورنجی فزود، لك و قب و مب:
 درد خواهد فزود، ط: جو دردی . . .
 درد خواهد فزود، حظ: کی رنجی برین رنج
 خواهد فزود؛ لن دو بیت افزوده:
 بردند کیس فری را ز تخت
 تنش بود لرزان بسان درخت
 فرنکیس را بز مردم کشان
 بردندش از تخت بر مو کشان
 ب ۲۳۸۰: (دوم) مب: بدین؛ قا و ط و لك و قب
 بجای این بیت، بیت زیر را آورده اند:
 فرنکیس را کوید [قا: نیز] از بیش تخت
 بردند [لك: بگردند] لرزان بسان [قا: جو
 بر لك، ط: جو شاخ] درخت
 لن بیت را ندارد. حظ و مب ایاتی
 افزوده اند:
 که افراسیاب آن ابی [حظ: بی]
 مغزسر
 فرنکیس را برد [مب: کرد] بر
 ره گذر
 فرنکیس را نزد درگاه شاه
 فکنده نکونسار در ژرف جاه
 همی رای دارد بکردن تپاه
 کراکتون نجنی بدین [مب: تو
 اکتون بران تیز زین] جایگاه

- ب ۲۳۸۳: ط و قب ولن و حظ: با ترس و، قا: همی
گفت هر کس بدرد و به بیم؛
- (دوم): قا: برد و، ط و ك و مب: بریدن
فرنکیس، قب ولن: فرنکیس را بر زدن
بر دو، حظ: فرنکیس را تن زدن بدو؛
- ب ۲۳۸۴: ط ولن: زندی شود، ك و قب و حظ و
مب: زندی شود؛
- (دوم): لن: همورا، حظ: یکی نیز، قا:
نخواهد کسی؛
- ب ۲۳۸۵: لن: بیردند بس؛
- (دوم): حظ: دواسب، ط: سوار و آزموده،
قا: اسب کزین آزموده، لن: ز اسبان تازی
دوده را روان، مب: اسب کرانمایه خوبش
عنان
- ب ۲۳۸۶: مب: کرد پیران و، حظ: فرشد کرد،
ك: کردو روس -
- (دوم): حظ: ناکاه از آن راه؛
- ب ۲۳۸۷: (دوم) قا: در شاه را بر؛ قا این عنوان
را دارد: کفتار در آگاهی یافتن پیران از قتل
سیاوخش و آمدن وی نزد افراسیاب و
خلاص فرنکیس و بردن او را
- ب ۲۳۹۰: (دوم) ط و ك و قب ولن: خردبد [قب:
بر] دلش کشت شاد؛
- ب ۲۳۹۱: قب: دو چشم، حظ: فرنکیس پیران
بدید؛
- (دوم): لن و حظ: آب دیده؛ مب
عنوان دارد: بردن فرنکیس بخانه
پیران
- ب ۲۳۹۲: لن: کفت جه بد؛
- (دوم): قا و قب ولن و مب: جرا زنده ام
باتش، ط و ك: مرا زنده در آتش؛ حظ
بیت را ندارد. مب بیٹی افزوده:
همی کفت کین کارها نغز نیست
- ب ۲۳۹۳: (دوم) قا و ك: کرد جاك، لن: بتن
جامه، بهلوی کرد، حظ: جامها بهلوی
کرد؛ مب بیٹی افزوده:
بس آنکاه سرو سهی را فکند
که بر شاخ کل نیز آرد کزند
- ب ۲۳۹۴: مب: رود بانان؛
- (دوم): حظ: نتابند، ط: ساینده سر، قا
ولن و مب: زفرمان زمانی، قب: زفرمان
زمانی نتابند؛
- ب ۲۳۹۵: مب: دمان نزد؛
- ب ۲۳۹۶: قب: انوشه بزی؛
- (دوم): قب: توشه بری، لن: جهازا تو

- جاوید توشه ؛
 ب۲۳۹۷: مب: نیکخواه ؛
 (دوم): ط و لك : این اخبر و آرزوی ، قب :
 این قال بد ، لن : آوردت از اختر این آرزوی ،
 مب : که آورد روز بدت را بروی ، حظ :
 کی آورد این اخترت آرزو ؛
 ب۲۳۹۸: بم : خیره شد ، قا و لن : شد خیره دیو ،
 قب : خیره دیو ، حظ : جرا جیره بردلت رای
 (کذا) ؛
 (دوم): قا : از دلت ، ط و لك و قب و لن و مب :
 از دلت نرمس کیهان ، حظ : بپرداخت از
 شرم ؛ مب افزوده :
 که آموخت این کار ناسازگار
 که بادا دژم بخت و بد روز کار
 ب۲۳۹۹: (دوم) حظ و مب : انداختی تاج و کاه ،
 قب : بجاك اندراختی تاج و کاه ؛ (کذا)
 ب۲۴۰۰: (دوم) قا و لن : بگریند بر تحت شاهنشهی ،
 ط و لك و قب و حظ و مب : بگرید [مب :
 بگرم] برین [حظ : برو] تحت شاهنشهی ؛
 ب۲۴۰۱: مب : بسی ، قا : نامداران ، ط و قب :
 تاجدارا کتر ایران ، لك : تاج داران کتر ایران ؛
 (دوم): قب و مب : ابا لشکر ، ط و لك : ابد بر
 از درد ، لن : ایند ایدر بکین ؛
 ب۲۴۰۳: (دوم) قا و مب : شاه توران ، ك و لن
 و حظ : شاه ازین سان ، قب : دل شاه
 توران بیامد بخت ، ط : بدین کار بر خیره
 جسمت بیست ؛
 ب۲۴۰۴: قا و ط و قب و حظ : بران ، لك : بران ...
 نفرین شود ، لن : بران ... نفرین بود ؛
 (دوم): قا و ط و لك و قب و لن و مب :
 بیجید رایت ، حظ : به بیجید راهت
 سوی ؛ ط بیت را پس از ۲۴۱۱ آورده .
 ب۲۴۰۵: حظ : شوی این ؛
 (دوم): قا : همانا بگرم ، ط و لك و لن :
 نشینی نهائی بگرم ، قب : نهائی نشینی
 بگرم ، حظ و مب : به بینی زمانه بگرم ؛
 ب۲۴۰۶: لن : بدانی که ؛
 (دوم) : بم : آفریننده رای تو (« تو »
 بالای سطر به خط متأخر افزوده شده) ،
 حظ : آفریننده راه چیست ؛
 ب۲۴۰۷: قا : تو دیوانه ؛
 (دوم) : قا : همان کوهر بد بیارستی ؛
 ترتیب تمام نسخه ها : ۲۴۰۷ ، ۲۴۰۶ ،
 ب۲۴۰۸: حظ : بفرمان خویش ؛
 (دوم): ط و لك و قب : به بیان و بیوند ،
 لن و مب : به تیار و بیوند ، حظ : به تیار

بیوند ؟

ب ۲۴۰۹ : ط : همانا نجوید فرنکیس تخت ، لن :

نجوید فرنکیس بر کشته بخت ؟

ب (دوم) : ط : نه بخت ؟

ب ۲۴۱۰ : (دوم) مب : برجھان ؟

ب ۲۴۱۱ : لن : زنده بر ؟

ب (دوم) : حظ : بس زندگی کشتن آیین ، قب

بیت را ندارد .

ب ۲۴۱۲ : (دوم) ط وک : فرستد مر اورا سوی

خان، قب و مب : مرورا فرستد سوی خان ؟

ب ۲۴۱۳ : ط و قب : ورایدونکک ، لن و مب :

اندیشه از کودکت ، قا و حظ : زان

کودکت ؟

ب ۲۴۱۴ : ط وک و قب : جدا ماند از ؟

ب (دوم) : قب : بروساز ؟

ب ۲۴۱۵ : قا : از انسان که خواهی بساز ، لن : از

انسان که دانی بساز ؟

ب ۲۴۱۶ : لن : از ان شادکشت ، مب : بران شاد

کشت ، بقیه نسخه ها : شادکشت ؛

ب (دوم) : ط وک و قب : آزادکشت ، مب :

وز اندیشه ... کشت ، حظ : وغم دل آزاد

کشت ، قا : وز اندیشه وغم دل آزادکشت ،

لن : روانش از اندیشه آزادکشت ؟

ب ۲۴۱۷ : قب : بدرکاه اورا سبرد ؟

ب (دوم) : مب : رودبانان ، لن : برروزبانان

بسی برشرد ؟

ب ۲۴۱۸ : (دوم) مب : همی درکه ، لن : خروشا

همی ؛

ب ۲۴۱۹ : ط وک و قب : ایوان کلشهر ؛

ب ۲۴۲۰ : حظ : بیش آن ، قا : تو در ... نامور

بانوی نامدار ، مب : تو در ... نامور

شهریار ؛

ب (دوم) : لن : بیای ایستاده برستار ، مب :

همی باش اورا برستار ، قا : بیاش و بیاشن

برستار ؛

حظ افزوده :

بدان تا ازو باز کردد جدا

نسازد برو دشمنی کیمیا

مب افزوده :

جو بیران بکلشهر چونین سرود

فرنکیس و کلشهر و مام فرود

بدان تا ازو باز کردد جدا

بدان تا بسازد یکی کیمیا

ب ۲۴۲۱ : ک : بدین ، لن : بران ، قا : یکجندکاه ؟

ب (دوم) : لن : فرنکیس را دل بسوز ، قا :

شد ز کودک فرنکیس شاه ؛ مب بیت را

- ندارد .
- قا عنوان را چنین دارد : گفتار در خواب دیدن پیران سیاوش را و تولد کیخسرو بن سیاوش در توران، ط: زادن شاه کیخسرو از مادر بغیروزی، ک: زادن کیخسرو بغیروزی، قب و لن : زادن کیخسرو از مادر، حظ : زادن کیخسرو ، مب : بخواب دیدن پیران سیاوش را ؛
- ب ۲۴۲۲ : حظ : شب قبر کون ؛
- (دوم) : ط و قب : ویل و دده ، قا : اندرون بیل و مرغ و دده ، ک : مرغ و بیل و [روی کلمه نوشته : مار] دده ؛
- ب ۲۴۲۳ : حظ : چنین ، قا : سالار توران ؛
- (دوم) : مب : بیفروختی ، حظ : افروخت ز ؛
- ب ۲۴۲۴ : (دوم) ط و لن : باید نشست ؛
- ب ۲۴۲۵ : بم : کزین خواب ، لن : زفر جام کیتی سر ؛
- (دوم) : قب : بسی یاد ، لن : ازین خواب نوشتن یکی ؛
- ب ۲۴۲۶ : قا : روزی ، بقیه نسخه ها : جشن نو ؛
- (دوم) : ط و ک و قب و لن و مب : شب زادن شاه کیخسرو ؛
- ب ۲۴۲۷ : قا و ط و ک و قب و لن : در خواب ، حظ : سپیدار پلرزید در ؛
- (دوم) : حظ : به بیجید ، مب : بچیانند ؛
- ب ۲۴۲۸ : (دوم) ط و ک و لن و مب : خردمند نزد ؛
- ب ۲۴۲۹ : قا : دیدم اینک ، بقیه نسخه ها : دیدم امشب ؛
- (دوم) : قا و حظ : درفشان ، لن : درفشان از و چون سپهر ؛
- ب ۲۴۳۰ : قا : چند خفتی ؛
- (دوم) : قا و قب و لن و حظ و مب : جهاندار ، ط : بچشن نو آیین ؛
- ب ۲۴۳۱ : لن : بشد زود کلشهر نزدیک ماه ؛
- ب ۲۴۳۲ : ط و ک : بشادی دوان باز ؛
- ب ۲۴۳۳ : مب : جو آمد ، قا : پیران بشادی ؛
- (دوم) : بم : خور ماه ، لن : نو آیین ؛
- حظ : بآیین یکی ماه ، ک : اینت همی با خور ، ط : اینست کوی خور ، مب : نو آیین کوشاه ، قا : اینک کوی شاه با ماه ؛
- ب ۲۴۳۴ : قا : اندر آ این شکفتی ، قب و لن و حظ و مب : آی این شکفتی ؛
- ب ۲۴۳۵ : حظ ، کی کوئی ، مب : جز از تاج ، قا و ط و ک و قب : کی کوئی نشاید بجز [قا : جزاز] ؛
- (دوم) : قا و مب : و با جوشن ، لن : جوشن و خود و ، حظ : جوشن و اسب و ؛

- ب ۲۴۳۶: (دوم) لن : کرد بر کرد کار ، ط و ك
 وقب: آفرین خواند بر کرد کار، قا و حظ :
 بدید و بخندید و کردش ، مب : همی آفرین
 خواند بر کرد کار؛
- ب ۲۴۳۷: مب: بدان، قب : برز بالا، قا و ط و ك
 ولن: بدان برز بالا، حظ: بیدار و بالا؛
 (دوم): ط و ك و قب و حظ و مب: تو کفتی،
 قا ولن: تو کفتی بدو بر؛
- ب ۲۴۳۸: (دوم) قا و ط و ك و لن و حظ و مب:
 برافراسیاب، قب: همی کفت [در حاشیه
 کرد] نفرین برافراسیاب؛
- ب ۲۴۳۹: قا: بس نامدار، لن: با ناهور؛
 (دوم): ط و ك و لن و مب: که کر زین سخن
 بکسلد جان؛
- ب ۲۴۴۰: قب و حظ: برین، مب: بدوشاه؛
 (دوم): ط و ك : جنک بلنک، قا: و کراو
 سیارد؛ مب بیی افزوده :
 تمام که بادی بدو بر جهد
 بخواش مکر جانش ما را دهد
- ب ۲۴۴۱: یم: خورشید جهر، حظ: بدنکه ...
 خورشید؛
 (دوم): یم : سرتیره مهر، لن: مرتیغ
 میغ؛
- ب ۲۴۴۲: قا: جو آگاه شد بهلوان و؛
 (دوم): قا و لن و حظ : دوان اندر، ط
 و ك و مب: بیامد دمان تا بنزدیک، قب:
 بیامد همی تا بنزدیک؛ مب عنوان دارد:
 گفتار اندر مولود کیخسرو؛
- ب ۲۴۴۳: لن : هو بود ، مب : باستاد تا جای
 پرداخته؛
- ب ۲۴۴۴: قب: خورشید ور، حظ : خورشید فشن
 مهتران؛
- (دوم): ك: بیدار افسون، حظ: جهاندار
 بیدار و افسون کران؛
- ب ۲۴۴۵: قا و ط و قب و حظ و مب : افزود، ك :
 افزوده؛
- (دوم): قا: کی کیتی ورا، حظ: کی کوی
 ورا ماه، قب: دادش سروش، مب :
 تو کوی ورا مایه بودست نوش؛ ط و ك
 پس از این بیت ، بیت ۲۴۴۹ را
 آورده اند .
- ب ۲۴۴۶: ط و ك و قب و لن و مب: بخوبی بجز تو،
 قا : بخوبی ز کیتی بکس ، حظ : نماند
 بکیتی ز خوبی بکس؛
- (دوم): قا و مب: شاهست بس، حظ :
 ماهست؛ حظ جای مصراعها را عوض

آورده بود [قا: بد] ؛ قا و قب بیٹی
افزوده‌اند:

ز تیزی [قب: ز بیری] بشپانی
آمدش سود

مران درد را هیچ درمان نبود
ب ۲۴۵۴:م: برمن نوآمد، قا: برمن برآمد؛

(دوم) : قب و حظ: شنیدم از ، مب :
شنیدستم این داستان از کسی ؛
ب ۲۴۵۵:م: جنکست وز، لن: آشوب کردد ازو،
مب: که خیزد ز آشوب از ؛

(دوم): مب : دارم ز از آموزگار ، ط
و ك و قب و حظ بیت را ندارند .

ب ۲۴۵۶: حظ: تو و از ؛

(دوم): ط و ك: برکند با ، لن: برکشد
با ، قا : شاه را برکشد با ، مب : شاه
خیزد ز هر دو نژاد ؛ لن پس ازین بیت
۲۴۶۲ را آورده . مب ایاتی افزوده:

ز خون سیاوش شب و روز خواب
تبه کشت بر جان افراسیاب
نباید دگر باره کز خون این
روان دور کردد دل اندوهکین
و کروزو مرا رنج خواهد فزود
قلم رفت و این بودنی کار بود

کرده است .

ب ۲۴۴۷ : قا: و کر، حظ: تورا روان باز ؛

(دوم) : حظ : بدیدار و ، ك و قب : بدیدار
شاهش، ط : بد - ز آمدی ؛

ب ۲۴۴۸ : حظ بیت را ندارد . ترتیب لن :
ب ۲۴۴۸، ۲۴۴۹

ب ۲۴۴۹: قا و ط و ك و لن و مب : بایوان ؛

(دوم): قا و قب: برو تازه بر [قب: کن]
فره ؛ حظ بیت را ندارد .

ب ۲۴۵۰: مب: اندیشه او ؛

(دوم) : قب و لن و مب : بیفروز ، حظ :
برافروز ؛ ط و ك بیت را ندارند .

ب ۲۴۵۱ : قب : جهان کرد ؛

(دوم): قا: شد جورو، ط و ك بیت را ندارند.
مب بیٹی افزوده:

جو بشنید زین کونه افراسیاب
ز دردش بچهر اندر آورد آب

ب ۲۴۵۲: ك: رخانش ز ؛

(دوم): حظ: بر آورده بر ؛

ب ۲۴۵۳ : قا و لن و حظ و مب: شد از بدکی خود
کرده بود [قا: بد] ، ط و ك و قب : بشپان
ازان بدکی خود کرده ؛

(دوم) : تمام نسخه‌ها : دم از شهر توران بر

(دوم) : قا : درازست و بردام شست ،
 ط وك و قب و لن و حظ : درازست [ط
 وك و حظ : و] ماه اورمزد تو ، مب : در
 است ماه او زیزد تو ؛
 ب ۲۴۶۴ : قا : ار ایدون کی ؛
 ب ۲۴۶۵ : قب : شاد کام ، قا : ز بیشش بشد شادمان
 بهلوان ، حظ : بیامد بر بهلوان جهان ؛
 (دوم) : قب : همان نیک بودش کان و
 بیام ، بقیه نسخه ها : همه نیک بودش
 زمان و [قا : بدل در ، لن : زمان را]
 کان ؛ قب بیٹی افزوده :
 بشادی بیامد بدر بهلوان
 تو کفتی که با بیر سرشد جوان
 ب ۲۴۶۶ : قب : ستایش گرفت ؛
 (دوم) : مب : بشاه زمین ، قب : ابر شاه
 توران نیایش ؛ قا بیت را ندارد .
 ب ۲۴۶۷ : قب و لن : تا بدر که ، ط وك و مب : شد
 تا بدر که رسید ؛
 (دوم) : ط و قب و لن : کی تا برز رنجش
 چه آید [لك : آمد] ، مب : که تا بذرنجش
 چه آرد ، قا : کی تا برک و بیخش کی آید ؛
 حظ بیت را ندارد . مب پس از این بیت
 افزوده :

فکندم بینی دهش باز پشت
 نکردد مکر روزکارم درشت
 ب ۲۴۵۷ : (دوم) قا و لن : شهرایران ؛
 ب ۲۴۵۸ : (دوم) قا و ط وك و قب : غم و درد و ، حظ :
 غم و اندیشه را هیچ سود ؛
 ب ۲۴۵۹ : مب : مدارش تو اندر ؛
 (دوم) : قب : بنزدش شبانان ؛
 ب ۲۴۶۰ : حظ : من زو ؛
 (دوم) : مب : بریشان ، ط وك و لن : بدن سان ،
 حظ : بدینها سبرده ، قب : سبرده بدین کونه
 پهر ؛
 ب ۲۴۶۱ : قا : خرد یا ، بقیه نسخه ها : نیامزدش
 کس خرد یا [لك و قب و لن : یا] ؛
 (دوم) : ط و قب و لن و مب : نیایش ازان
 [مب : نیاید ازن] کار و کردار یاد ، حظ :
 نیایش ازن کار بیکار یاد ؛
 مب عنوان دارد : بدر کردن مران و
 فرسادن کمخسرو را بکوه .
 ب ۲۴۶۲ : لن : بکفت و یاد آمدش این ؛
 (دوم) : لك و قب و لن و حظ : همی نو ، قا :
 همی برشرد از ؛
 ب ۲۴۶۳ : لن : جو جاره ، قب : بزد تو ، حظ :
 جو جاره بزد تو ؛

برین ... جندی سپہر ؟
 (دوم) : بم : بخشود چہر، قا : سرانجام
 ازان راز، حظ : باواز اوراز ، مب :
 باوای این راز، قب : باوارد این راز،
 لن : باواز ازین کار بکشاد؛ ط وک بیت
 را ندارند .
 ب۲۴۷۴ : مب : شه سرفراز ؛
 (دوم) : حظ : همی داشت راز ؛ ط وک
 بیت را ندارند .
 ب۲۴۷۵ : قب ولن : روده ، مب : کرد وزو
 روده ؛
 (دوم) : مب : افکنده ؛ قاییت را ندارد .
 ب۲۴۷۶ : (دوم) لن : بدشت آمد ؛ قاییت را
 ندارد .
 ب۲۴۷۷ : قا و حظ : کرد و سترک ، لن : شد آن
 جوان سترک ؛
 (دوم) : مب : بچنک کراز، قا : بحرب
 کراز... وچنک کرک، ط وک : بچنک
 کراز... و زخم کرک ، لن : بچمش
 کراز... و زخم کرک، حظ : بخرس و
 کراز... و زخم کرک ؛ قب بیت را
 ندارد .
 ب۲۴۷۸ : (دوم) لن : هم از، قب : هم از... شد

بپاشید تخم نکوی بخاک
 زمانه فکندش همان در مفاک
 تقو باد براین کزیده جهان
 بتر ز آشکاراست او را نهان
 ب۲۴۶۸ : قا و قب : قلا را ، لن : کلانرا ، ک :
 قلان (زیر قلان نوشته : قلو)
 (دوم) : ط وک : وزان درد ؛ مب پس ازین
 بیت ۲۴۷۱ را آورده است . قب عنوان
 دارد : حال کیخسرو با شبان
 ب۲۴۶۹ : (دوم) لن : اب و خاک ، ک : کرد و
 خاک ؛
 ب۲۴۷۰ : قا : اید از روزگار، ط و قب : نکش
 بود روز ؛
 (دوم) : قا و ط وک و قب : و کر ؛ مب بیی
 افزوده :
 بگفتند یکسر که فرمان بریم
 ز فرمان تو یکرمان نکدریم
 ب۲۴۷۱ : (دوم) قا : با وی ، ط وک و حظ بیت را
 ندارند .
 ب۲۴۷۲ : مب : بدیشان سپردش دل ؛
 (دوم) : مب : مران نیکخواه پسند ؛ بقیه
 نسخه ها بیت را ندارند .
 ب۲۴۷۳ : قا : جندی سپہر ، قب ولن و حظ و مب :

زیر بند؛	ساز ، قا : زجوب ... بدی ساز ، حظ : هم
ب ۲۴۸۵ : لن : بختدبد کفت؛	از ... خنده شد ، مب : برین جوب خمیده
ب ۲۴۸۶ : (دوم) قا : برشیر خورشیدفش ، ط وک	برسان حنکک ؛ ط وک بیت را ندارند [ک
وqb وln و حظ : بر شاه خورشید [حظ :	به خطی دیگر در حاشیه آنرا آورده که بریده
خرشید [فشن ؛	شده است .]
ب ۲۴۸۷ : ط : تا شد براو جوان ، بقیه نسخه ها :	ب ۲۴۷۹ : (دوم) مب : بیامد ، لن و حظ : پرورد کار ،
شد جوان ؛	قب : بیامد . . . پرورد کار ؛ ط بیت را
(دوم) : لن : بیران بدان پهلوان ، بقیه	ندارد .
نسخه ها : کرد بالای او پهلوان ؛ تمام	ب ۲۴۸۰ : (دوم) حظ : بیامد بنزدیک ؛ ط وک
نسخه ها دو بیت افزوده اند :	بیت را ندارند .
بیفکنند [قب و لن و حظ : برافکنند]	ب ۲۴۸۱ : ط : افرازو ؛
سالار رشیر ماد [قا و حظ : باد ، لن :	(دوم) : قا : بر کله ، ط : پهلوانان آمدم ،
یاد ، مب : برسیده ناد] / بیامد جوان	مب : سوی با پهلوان ؛
[قا : پرو ، حظ : ابر] دست او بوسه داد	ب ۲۴۸۲ : قب : نجست ، لن : نجست ؛
نکه کرد بیران بدان [حظ : بران] فرو	(دوم) : قب : بجست ، ک : بجست ، لن : ره
جهر (ر.ک به مصراع دوم ب ۲۴۸۷)	شیر ، حظ : همی جنکک شیران و بلنکان
رخش کشت بر آب و دل بر ز مهر	نجست ، قا : بخون کوزنان همی دست شست ؛
[حظ : رخش بر ز آب و دلش بر ز مهر]	ب ۲۴۸۳ : مب : ژیان ؛
ب ۲۴۸۸ : حظ : به بر کرفتش ؛	(دوم) : حظ : و تیهو و آهو ؛
(دوم) : حظ : همی داشت او با دل باک ؛	ب ۲۴۸۴ : قا : بدوبر ، مب : میادا که ... بدوبر ؛
ب ۲۴۸۹ : مب : کیخسرو ای باک ، قا : کفت ای	(دوم) : ط وqb و مب : بر آویزدم ، ک : من
خسرو ، حظ : همی کفت ای خسرو ،	اویزدم ، حظ : من آویزدم ای پهلوان ، قا : ز
ط وک وqb وln : کفت خسرو کی ای باک ؛	من بینی ای پهلوان ، لن : تو ناکه مرا آوری

قب ومب : اسب وکالای ، قا : شبان
اسب بالای ؛ ط وک بیت را ندارند .

ب ۲۴۹۷: قب: بچانه خرامید؛

(دوم): حظ : زهر سیاوش روانش ،
لن : زهر سیاوش ، قا: زرد سیاوش ؛
ط وک بیت را ندارند .

ب ۲۴۹۸: ک: بروراندش ، مب : کردش از
روزکار؛

(دوم): ک: ولن و حظ: شادمان بود و به
روزکار، قب ومب : وزو [مب: ازو]
شادمان بود و به روزکار ، قا : دلش
بر زترس از بد روزکار ؛ ط بیت را
ندارد . قا وک و قب ولن و حظ و مب
افزوده اند :

ازو دورشد [ک: ولن: بد] خورد و آرام
و خواب / بدان [قا: ازان، مب: بران]
کودک [لن: خردی] از بیم [حظ: ز:
کردار بدکوه] افراسیاب
مب بینی دیگر نیزافزوده :

شهنشاه توران بینداخت کین

ب ۲۴۹۹: قب: برین؛

(دوم): قب: برشاه، لن و حظ: ازشاه ؛
ط و مب بیت را ندارند . ک بیت را

(دوم): ط وک ولن: روی زمین ؛

ب ۲۴۹۰: قا و حظ : از ایران؛

(دوم): ط و قب ولن و حظ: بجز مهربانت ؛

لن و حظ بیتی افزوده اند :

بدو کفت کیخسرو ای سرفراز

بدیدار من چون کت آمد نیاز

ب ۲۴۹۱: ط وک و قب و حظ: برکنار، لن: زاده

را، قا: زاده را چنین بر؛

(دوم): قا: بداری و زکس، ط وک: نوازی

و ازمن، مب: بداری و ازوی، لن: بداری

همی و نیایدت ، حظ : بداری همی خود

نیایدت ، قب: بداری و ازمن نیایدت یاد ؛

مب بیتی افزوده :

همی کفت خسرو که ای سرفراز

بدیدار من چونت آمد نیاز

ب ۲۴۹۲: قا: بدوبر، قب: بران بر؛

(دوم): حظ و مب: دلش بر؛

ب ۲۴۹۳: قا: کفت ای ؛ حظ بیت را ندارد .

ب ۲۴۹۴: هیچیک از نسخه ها بیت را ندارند .

ب ۲۴۹۵: ط: از تخمه تو ؛

(دوم): مب: ازین ، ط: داستان یاد دارم

بسی ؛ ک بیت را ندارد و ط آن را در حاشیه

آورده است .

ب ۲۴۹۶: لن : اسب بالای ، حظ: جوانست و،

- ب ۲۵۰۷: قا: بدآید، مب: وکرخوی بد هیج ،
 لن: وکر زانک خوی؛
- ب ۲۵۰۸: (دوم) حظ: نباید کسی؛
- ب ۲۵۰۹: قا و قب و حظ و مب: کودك؛
 (دوم): ط و ك: جه داند ، حظ: جه
 آرد؛
- ب ۲۵۱۰: ط و ك: تو این خود ، لن: وزینسان
 مكوش، حظ: زین میندیش و بدر را،
 قب: تو این خود میندیش و خود را ،
 قا: زین میندیش و بازار هوش؛
 (دوم): قا و حظ: خردمند کوهر
 فروش؛
- ب ۲۵۱۱: (دوم) قا: بر مادر، حظ: کی آزاده،
 ط و ك: همان زاده ... بر مادر، لن: که
 آزاده را مهربان مادر، قب: جوزاینده
 را مهربان مادر؛
- ب ۲۵۱۲: قا: زیبان؛
- ب ۲۵۱۳: قا: فریدون بگاہ و، ط و قب: فریدون
 بماه و، حظ و مب: فریدون بتاج و، ك:
 فریدون بماه و (روی ماه نوشته: بداد)،
 لن: فریدون با فروتخت؛
 (دوم): قا: داشت هر راستی؛ نسخه‌ها
 دو بیت افزوده‌اند:
- بمراه ب ۲۵۰۰ پس از ۲۵۰۲ آورده .
- ب ۲۵۰۰: ط و ك و قب و لن و حظ: شبی تیره، مب:
 شبی تیره نزدیک آرام ؛ لن جای مصراعها
 را عوض کرده .
- ب ۲۵۰۱: قا: بدان، ك و قب و لن: شه نامور بهلوان،
 مب و حظ: یکی (مب: مران) نامور بهلوان ،
 ط: - نامور بهلوان؛
 (دوم): ط: بگذشته فراوان سخنها، لن و حظ:
 برور براند؛ مب بیتی افزوده:
 بدو گفت بشنو ز من یک سخن
 تو دانی که کینه نکردد کهن
 ب ۲۵۰۲: قا و مب: بد همیشه دلم؛
 (دوم): قا: بیجد همی و زغم بکسلم؛
- ب ۲۵۰۳: (دوم) تمام نسخه‌ها: تو کوی؛ قب
 عنوان دارد: خواندن افراسیاب کیخسرو را؛
- ب ۲۵۰۴: (دوم) قا و قب و لن و حظ: زرای بلند،
 ط و ك: سری را بلند این؛
- ب ۲۵۰۵: لن: بدست؛
 (دوم): قا و حظ و مب: نکردد برهیز کان،
 ط و ك و قب: نکردد [ك: نکاهد] برهیز
 اگر [قب: کر، لن: کاز] ایزدیت،
- ب ۲۵۰۶: قب و مب: ندارد بیاد؛
 (دوم): قا: شادما، قب: بود شاد؛

مب دو بیت از زوده اند :
 بروی زمین بر جو تو شاه نیست
 بخوبی رخت بر فلک ماه نیست
 بینی خرد رهنمای تو باد
 زمین و زمان [مب: زمان و زمین]
 خالك بای تو باد

ب ۲۵۱۹: حظ: بدین؛

(دوم): حظ: جان در تم؛ قا و ط و لك و
 قب و لن بیت را ندارند .

ب ۲۵۲۰: قا: بنزدیکی خسرو ، بقیه نسخه ها :
 بنزدیک کیخسرو [ك به خطی دیگر
 روی عبارت اخیر نوشته است : وز انجا
 بر خسرو]؛

(دوم) : ط : ولہی شادمان ، لن : برخ
 ارغوان و بدل ، حظ : دورخ ارغوانی و
 دل ؛

ب ۲۵۲۱: قب: از دل؛

(دوم): ط و لك و قب: جو بزم [ك به خطی
 دیگر روی کلمه بزم نوشته : رزم] ،
 مب: آردت پامخش ؛ لن عنوان دارد:
 رقتن کیخسرو بکوجکی نزد نیا ؛ ك نیز
 عنوان دارد : بردن پیران کیخسرو بنزد
 افراسیاب ؛

همان تورکش تخت و [قا : بدون و ، قب :
 فرو ، حظ : بخت] اورنک [لن : اروند ،
 حظ : بلند ، مب : کز تخم اورند] بود
 بدادار کهانش سو کند بود
 نیازادشم را [لن : هم ، حظ : بیارای بجان]
 بدیهم [مب : بشمشیر] و زور / بدادار
 [مب : و] بهرام [حظ : هر مزد] و کیوان و
 هور

ب ۲۵۱۴: (دوم) بم : ز خواب ، ط و لك و قب و
 حظ : برآمد ز خواب ، لن : سنگی برآمد ز
 خواب ، مب : برآمد سر مرد چنگی ز خواب ؛
 ب ۲۵۱۵: ط و لك و قب و لن و حظ : شاهان بخورد ؛
 ب ۲۵۱۶: قا و حظ : بدان دادگر کین [حظ : کش]
 جهان ؛

(دوم) : ط : مکان و زمین و زمان ، ك و قب :
 مکان و زمان و زمین آفرید ، لن : زمین و
 زمان و مکان ؛

ب ۲۵۱۷: قب و حظ : برین ، قا : بدان ؛

(دوم) : قا و مب : بدو بر ، قب : تیردم ؛

ب ۲۵۱۸: حظ : رابو بران ؛

(دوم) : مب : پرهنر شاه ، قا : شاه بادادجفت ،
 قب : شاه با رای جفت ، ك : بی با یار ؛
 حظ : شاه بیدار جفت ؛ ط و لك و قب و لن و

[مصراع دوم را با بیت ۲۵۲۶ تلفیق کرده] . ق ا و ط و ق ب و ل ن و م ب ی ت ی
افزوده اند:

وزان بس [لن : ازان ، م ب : برویش]
نکه کرد و خیره بماند / وفا را بخواند و
جفا را براند

ب ۲۵۳۰ : ق ا و ط و ق ب و ل ن : بدان ، م ب : جهر
و آن ، ح ظ : خسروی جنک و آن یال ؛
(دوم) : ق ا و ط و ق ب و ل ن و م ب :
بدان [م ب : بران] رفتن شاخ [ق ب : و
یال ، ل ن : راه] و اورنکک ، ح ظ : بر آن
رفتن و شاخ آن بال او ؛ ترتیب ک : ۲۵۳۱ ،
۲۵۳۰

ب ۲۵۳۱ : ق ا و ط و ق ب و ل ن و ح ظ و م ب : و او را
بدید ، ق ب : جو نیکو نکه کرد و او را
بدید ؛

ب ۲۵۳۲ : (دوم) ط و ق ب و ل ن و ح ظ و م ب :
ز کیخسرو آمد دلش ناامید [ط : بر امید] ،
ک : - کس بر نامید ؛

ب ۲۵۳۳ : ق ا و م ب : چنین بود ، ط و ق ب و ل ن :
چنین بود و ، ح ظ : نمین بود و ؛

(دوم) : ط : آورد جهر ، ح ظ : زمانی
بدلش ؛

ب ۲۵۲۲ : ق ا و ط و ق ب و ح ظ : به بیکانکی ،
م ب : مرو نزد او جز به بیکانکی ؛
(دوم) : تمام نسخه ها : به دیوانکی ؛ ق ب
عنوان دارد : آمدن کیخسرو بنزد افراسیاب ؛
ک در حاشیه به خطی دیگر ابیاتی افزوده که
محو و بریده شده .

ب ۲۵۲۳ : (دوم) : ح ظ : تو مکذر بکنزد ؛

ب ۲۵۲۵ : (دوم) بران بر ، م ب : بران بر نشست
آن شه ؛

ب ۲۵۲۶ : (دوم) ح ظ : نیارارخ از شرم او شد بر
[ر . ک به مصراع دوم ب ۲۵۲۹] ؛ ح ظ
بیتی افزوده :

وز آن بس نکه کرد و خیره بماند
وفا را بخواند و جفا را براند
ط عنوان دارد : بردن پیران شاه کیخسرو
را بنزد افراسیاب ، م ب : بردن کیخسرو
را پیش افراسیاب

ب ۲۵۲۷ : (دوم) ق ا : آیین شه تاج خواه ، بقیه
نسخه ها : آیین کو تاج خواه ؛ ح ظ بیت را
ندارد .

ب ۲۵۲۸ : ح ظ بیت را ندارد .

ب ۲۵۲۹ : م ب : جو آمد ؛
(دوم) : ک : شد جو آب ؛ ح ظ بیت را ندارد

- ب ۲۵۳۴: قب: بدو کفت کای، بقیه نسخه‌ها: بدو کفت کای [لن ومب: ای] نورسیده
شیان؛
- ب ۲۵۳۸: (دوم) ك وقب: سك كار زاری نماید
بجنك؛
- ب ۲۵۳۹: مب: چهارم بیرسید؛
- (دوم): ط وك ولن ومب: از ایران،
حظ: از ایران وتوران و از خورد، قب:
ز ایران و از شهر و آرام و؛
- ب ۲۵۴۰: (دوم) ط وقب ولن ومب: نیارد، حظ:
سك كار زاری نیارد بزیر؛
ط وك وقب ومب اییاتی افزوده‌اند:
بجندید شاه و جوکلین [مب:
كل بر] شكفت
- بنری بکیخسرو آنکاه کفت
مخوامی [مب: که خواهی] دبیری
[قب: دبیر] تو آموختن / زدشمن مخوامی
تو کین توختن [ك: دوختن]
- بدو [مب: جنین] کفت در شیرروهن
نماند / شبانرا بخوام [مب: شبان نیز
خواهم] من از دشت راند
- ب ۲۵۴۱: مب: شهنشه بجندید از کفت اوی؛
- ب ۲۵۴۲: لن ومب: جنین کفت؛
- ب ۲۵۴۴: قا وط وك وقب: شو این، لن وحظ:
شو او را؛
- ب ۲۵۴۵: ط وك وقب: کسی کنش سوی، لن:
- ب ۲۵۳۵: بم ومب: بز و کوسفندان، لن: تو با
کوسفند؛
- (دوم): حظ ومب: جگونه نوردی، قا: بز و
میش را چون شمردی همی؛
- ب ۲۵۳۶: (دوم) حظ: ودل تیر، قا: ودل وتیر،
ط وقب: وزه و تیر، لن: کانرا زه و تیر،
مب: مرا جز کان و دل تیر، ط وك وقب
ومب افزوده‌اند:
- بیرسید و [مب و ندارد] کفتا [قب: بدو
کفت دیکر] با بران شوی / بتزدیک [قب:
همی نزد] شاه دلبران شوی
جنین داد پاسخ که بر کوه ودشت
سواری بر بدوش شب بر [مب:
بر بدوش برما] کنشت
- ب ۲۵۳۷: (دوم) قب: بد کردش، قا ولن وحظ
ومب: بدو نیک واز [قا: وز] کردش؛

- فرستش بسوی، حظ: کسی کش برد ری
سیاوش؛ مب جای مصراعها را عوض کرده.
ب ۲۵۴۶: (دوم) قا و ط و ك: كنجی درم، لن
و حظ و مب: كنج و، قب: بدو هر...
كنج و؛ تمام نسخه‌ها جای مصراعها را
عوض کرده‌اند. حظ بیقی افزوده:
همه بیش کبخسرو آورد زود
بداد و دهش آفرین بر فرود
ب ۲۵۴۷: لن و مب: بدو کرد، قا: بران کرد؛
(دوم): مب: کردش از، قا و ط و ك
و قب و لن: برون آمد از؛ حظ بیت را
ندارد.
ب ۲۵۴۸: مب: خود بردش افروخته؛
(دوم): قا: چشم بدان، ط و ك و قب و لن:
چشم خرد؛ حظ بیت را ندارد.
ب ۲۵۴۹: قا: کز داور، بقیه نسخه‌ها: کای داور
کرد کار؛
(دوم): قا و ط و ك و قب و لن: درختی نو؛
حظ بیت را ندارد.
ب ۲۵۵۰: تمام نسخه‌ها: باز کرد؛
(دوم): تمام نسخه‌ها: ساز کرد؛ حظ بیت را
ندارد.
ب ۲۵۵۱: قا: تیغ و کمر، ط و ك: وتاج و کهر،
لن: و درو کهر؛
(دوم): ط: و سلاح، لن: و سلاح و زجاج
و، قا: و ستام و کهر؛ حظ بیت را
ندارد.
ب ۲۵۵۲: لن: و هم بدره؛ حظ بیت را ندارد.
قا و ط و ك و لن و مب افزوده‌اند:
همه شش (مب: نزد) کبخسرو
آورد زود
بداد و دهش آفرین بر فرود
ط و ك بیقی دیگر نیز افزوده‌اند که قب
هم آن را دارد:
کسی کرد با مادر [قب: کرد
مادر هم] آنجایگاه
که کرده بدان خسرو نیکخواه
مب باز افزوده:
یکی موبد تیز هس را بخواند
سخنهای بایسته با او براند
جنین گفت کین کودك تیزو بر
بیکسال باید که گردد دلیر
مب عنوان دارد: آبادان کردن پیران
کنك در را و بردن کبخسرو را آنجا
ب ۲۵۵۳: قا و حظ و مب: شارسان، ط و ك و قب:
فرستادشان، لن: آنجایگاه؛

بخت، حظ و مہم بیٹی افزودہ اند :
 نو کفتی کی دیگر سیاوش اوست
 کی بارای [مب: داد] و بادانش و
 ہوش اوست
 ب ۲۵۵۸: تمام نسخہ ما: زشاہ جهان؛
 ب ۲۵۵۹: ط و لك و قب: شاد کشت، حظ و مہم :
 شارسان شاد کشت، لن : ہمی خاک آن
 بوم و بر شاد کشت، قا: آن شہر شمشاد
 کشت؛
 (دوم): ط و لك و لن و حظ و مہم: آزاد
 کشت، قب: درجن... کشت، قا: کیا و
 سن سرو آزاد کشت، ط و لك و قب و حظ
 بیٹی افزودہ اند :
 دد و دام آن [قب : ازان] شارستان
 کشت [حظ: ازو شاد کشتند] نیز
 رخان [حظ: روان] سیاوش بہر کس
 عزیز
 مہم ابیات زیر را افزودہ :
 جہانی ز خسرو شدہ شادمان
 بزرگان بفرمانش بستہ میان
 ہمی ہر کسی ہدیہ آورد نو
 بزدیک آن شاہ فرخندہ کو

(دوم) : قا و حظ و مہم: کجا کشتہ بد باز
 جون خارسان، ط و لك و قب: کجا کشتہ بد
 سر بسر خارستان، لن: کہ سازیدہ بد خسرو
 نیکخواہ ؛ مہم افزودہ :
 برقتند ہر دو بدان جایگاہ
 کہ کردہ بد آن خسرو نیکخواہ
 ب ۲۵۵۴: ط و لك و قب : فرنگیس و خسرو جو
 آتجا ؛
 (دوم): ط و لك و قب و لن: زہر سومی مردم
 آمد بدید؛
 ب ۲۵۵۵: حظ : یکسر زمین، ط و لك و قب و لن:
 روی زمین، قا: بیش زمین، مہم : ستردند
 بیش زمین؛
 (دوم): ط و قب: برزافرین، حظ : زبان ہمہ
 شہر بر، مہم : زبانها و دلها براز، لن: زبان
 ہمہ شہر برزافرین؛
 ب ۲۵۵۶: ہیچیک از نسخہ ہا بیت را ندارند .
 مہم بیٹی افزودہ :
 مہم کفت ہر کس مہم کرد یاد
 کہ شکر از خدای کہ او کرد داد
 ب ۲۵۵۷: (دوم): ط و لك و قب و لن و مہم: کہ از
 بیخ ؛
 (دوم) : قا و ط و لك و قب و مہم : آورد

مکر دیو بد کوهر بد نژاد
 سمندون که از کس نیابدش یاد
 حصاری بنزدیک آن بوم و بر
 بجرخ برین بر برآورده سر
 بذو انجمن کشته دیوان بسی
 بمردی زرقی بدان دز کسی
 همی هر زمان برخروشید دیو
 ز دیوان جنگی جهان پر غریو
 یکایک بگفتند نزدیک شاه
 ازان نره دیوان و آن جایگاه
 که کس را بدیشان نبودست دست
 گرفتند از ما جو پنجاه و شصت
 سیاوش جو کشت از جهان نابدید
 همی دیو بذرا بذی برکزید
 بران دز کتون کامکاری کند
 همی دعوی شهریاری کند
 بریشان سمندون پشاهی سرست
 ببالا جهل رش بافزون ترست
 ده و شش هزارند دیو سترک
 درنده یکایک بکردار کرک
 جوبشید خسرو غمی کشت سخت
 نیامدش باک از بزرگی و بخت

درعیش و شادی بخود بریست
 به تپار و اندیشه اندر نشست
 جوشب چادر قیرکون بر گرفت
 فلکک جام مینا بکوهر گرفت
 جهانرا باسایش آمد شتاب
 بکاخ اندرون رفت خسرو بخواب
 رفتن کی خسرو محصاری که دیوان بودند
 بخواب اندرون بود فرخ سروش
 بذوکفت شاها بمن دارکوش
 جهانی بشادی سراسر تراست
 بیای هرانچت مراد و هواست
 ز دیوان چه اندیشی ای شهریار
 تنت را به تپار رنجه مدار
 زمن نام یزدان بیاموز هان
 بر آن نره دیوان بی دین بخوان
 شود بسته زبن نام آن اهرمن
 پس آن باره دز سراسر بکن
 جو آن نامهارا سراسر بخواند
 [درحاشیه: بگفت]
 ز شادی شهنشه جوکل بر شکفت
 بشاه جهان داد بجای دگر
 بذوکفت کای خسرو دادگر
 جو باشد مرا سال بنکر برین
 همه حال کیتی سراسر به بین

ز هر سو می دود آتش بجاست
 کزو نورخورشید روشن بکاست
 چکاچاک سنک اندر آمد ز کوه
 جهان کشت از هول دیوان ستوه
 جو خسرو بدان کونه دیوان بدید
 رخس کشت مانده شنبلید
 ز یزدان پیروز کر کرد یاز
 بس آن نامهارا بکف بر نهاد
 باواز خوش نامها را بخواند
 بنزدیک دز رفت و لشکر براند
 جو آواز خسرو بدیوان رسید
 سراسر شدند از جهان نابدید
 رزم کمخسرو بادیوان و کشادن حصار را
 هوا کشت روشن زمین کشت پاک
 ز روی زمین کم شد آن دودو خاک
 بدرگاه دز رفت پس شهریار
 بفرمود کنند سراسر حصار
 حصارش سراسر جو کردند بست
 بفر رفت خسرو بشادی نشست
 ز دیوان ندیدند بجای نشان
 خروشی بر آمد ازان سرکشان
 هزاران هزاران کهر یافتند
 بتاراج کردندش بشتافتند

بکف بر نه این جام و این نام نیز
 بخوان تا بیای ز هر کونه چیز
 همه بودی تا سر سال نو
 بدانی تو ای شاه فرخنده کو
 جواز خواب فرخنده بیدار کشت
 ز شادی رخس همچو کلنار کشت
 بدست اندرون نام و هم جام بود
 بماند آتش دلش بر دمید (کذا)
 شکفتی بدان کار فرخ بماند
 همی هر زمان نام یزدان بخواند
 بیوشید جامه سرو تن بشت
 به پیش جهان آفرین شد نخست
 بدادار کیتی گرفت آفرین
 فراوان بمالید رخ بر زمین
 وزان پس بسازید مر جنک را
 همان کنندن کوه و آن سنک را
 کزین کرد مردی دلاور هزار
 شتابان بیامد بتزد حصار
 جو دیودمان آکهی یافت زود
 ز جا اندر آمد بکردار دود
 خورد و لشکرش سوی جنک آمدند
 یکایک بسان پلنک آمدند

ب ۲۵۶۲: قا و ط و لن و حظ و مب: مه بسان، قب:

مه بسان باران؛

(دوم): مب: نشستن که؛ حظ و مب

بیئی افزوده‌اند:

کسی کو لهر سیاوش [مب: کز سیاوش

نباید] کریست / بزیر درخت بلندش

بزیست

ب ۲۵۶۳: ط و ك و قب و لن و حظ: این جرخ بیر

[حظ: نیز]؛ مب بیت را ندارد.

ب ۲۵۶۴: مب: بیوست، قا: مهر نویر، ك: مهر او

در جهان؛

(دوم): قا و حظ: آرد همی ناکهان،

بقیه نسخه‌ها: اندر آید [ك: آمد] همی

ناکهان؛

ب ۲۵۶۵: قا و ط و ك و قب و لن: ازو تو بجز، حظ

و مب: ازو تو جز از شادمانی؛ مب

بیت را تکرار کرده.

ب ۲۵۶۶: مب: که کر، قا: اگر کنج، ط و ك و قب

و لن: داری اگر کفش تنک؛

(دوم): قا و ط و لن و حظ: نیبم، ك:

ابتدا نه بیبم نوشته و بعد آن را تبدیل به

نه بیبم کرده، قب: نه بیبم ترا روز؛

ب ۲۵۶۷: حظ: مرنجان دلت کین؛

جو آن باره کردند یکسر خراب

سوی شارسان کرد خسرو شتاب

بیامد بشادی بجای نشست

درم داد و دینار و بکشاد دست

هر آنکس که بشنید احوال دیو

شکفتی شد از کار کیهان خدیو

زهر بذر بوذ خسرو بدرد

همی هر زمان از بذر یاد کرد

ولیکن کشادن نیارست راز

بغم برهمی زیست آن سرفراز

دد و دام از ان شادمان کشت نیز

رخان سیاوش بهر کس عزیز

ب ۲۵۶۰: (دوم) ك و قب و مب: آمد یکی سبز

کرد، ط و حظ: آمد یکی سبزر، لن: آمد

یکی شیر مرد، قا: بیار اندر آمد یکی شیر مرد؛

ط و ك و قب و لن و حظ و مب بیئی افزوده‌اند:

درختی برآمد از ان [مب: بران]

جایگاه

ز خون سیاوش فرخنده شاه

[حظ: راه]

ب ۲۵۶۱: قا: نکارید بر کاخها؛

(دوم): ط و ك و مب: بوی مهر، حظ:

آید از، قب: بوی مهر آید از جهر او؛

زخون سیاوش گذشتم بکین
 بآوردن شه ز توران زمین
 حظ :

کسی را که سالش بدوسی رسید
 امیدش ز کیتی بیاید برید
 مب ایاتی دیگر هم افزوده است :
 زکین سیاوش در آرم سخن
 که خون چنان شه نکرده کهن
 سخن را در آرم به بیوند خویش
 بکار آرم رای و اورند خویش
 ز ما بروان محمد سلام
 که آورد زی ما از ایزد پیام
 ز دوزخ رها کنید ما را به دین
 برو باد ز ایزد هزار آفرین
 کسی را که سالش بدوسی رسید
 امیدش ز ماندن بیاید برید
 قا عنوان را چندین سطر بعد چنین دارد :
 خبر یافتن شاه کیکاوس از قتل سیاوش
 و آمدن رسم از زابل و کشتن سودابه و
 با بهلوانان بتوران آمدن بحرب .
 ط عنوان را چنین دارد : آگاهی یافتن
 کاوس شاه از کشته شدن سیاوش
 بتوران زمین ، ک : گفتار اندر آگاهی

(دوم) : حظ : جز از تنکک ؛

ب ۲۵۶۸ : قا و قب و حظ و مب : نهادن نیاید ؛

(دوم) : مب : برامید ؛ نسخه ها بغیر از قا ایاتی
 افزوده اند [مب این ایات را پس از ۲۵۶۷
 آورده] :

ز کیتی [مب : بکیتی] ترا شادمانیست [ط
 وک : و ، مب : شادمان بیست] بس / که او
 هیچ مهری [ط وک : هیچ کس را] ندارد
 بکس

یکی را سرش برکشد تا [ط وک و حظ : بر
 کشیده] بمه / فراز [قب : فرود] آورد
 زان سبدن [لن : ناکهش] زیر جاه [ط وک :
 کاه]

چنین است کردار جرخ برین

کهی این بران و کهی [حظ : آن

بود و کاه] آن برین

ط وک و قب بیقی دیگر نیز افزوده اند :

جو شد داستان سیاوش بین

ز کیکسرو آرم [قب : آرایم]

اکنون سخن

قا و لن و حظ و مب هم بیقی افزوده اند [حظ

دو بیت افزوده] :

(دوم): قا وط و قب: همان لحن، حظ:
هم از لحن، مب: هم از لحن ... اواز شیر،
لك: همان لحن ... آوای شیر؛
ب ۲۵۷۵: مب: بنجاه و شصت؛

(دوم): قا ولن: ودشت، مب: مکر یاد
... وطشت، ط: جزاز یاد ... ودشت،
قب: جز از یاد تابوت دست، حظ: مکر
یاد تابوت شست؛

ب ۲۵۷۶: قا وط و قب و مب: مشک خوشاب،
حظ: در یفاکل و مشک خوشاب؛

(دوم): حظ: همان روز برنایی و سال سی؛
ب ۲۵۷۷: (دوم) قب: خواهم و، قا: نارون جوید
و، حظ: کل باریسی دارد و شاخ؛
ب ۲۵۷۸: قا و مب: از داور، حظ: از ایزد؛

(دوم): مب: کذریام، حظ: که خندان
کنریام؛

ب ۲۵۷۹: لن و مب: نامه نامور؛

(دوم): حظ و مب: بماند؛

ب ۲۵۸۰: مب: اندر جهان؛

(دوم): لن: ازو جز، قب: زمین جز،
حظ: نیارند یاد؛

ب ۲۵۸۱: لن: بیمبر مرایار و خواهشگر؛

(دوم): ط و لك: تیغ و دارست و؛

یافتن کاوس شاه از کشته -

قب: خبر یافتن کاوس از کشته شدن
سیاوش، لن و حظ: آگاهی یافتن کاوس از
کشتن سیاوش، مب: آگاهی یافتن کاوس
از کشته شدن سیاوش.

ب ۲۵۶۹: (دوم) قب: بمی ده که، مب: نکیرم
مکر یاد تابوت و تشت؛ در حاشیه بم بیتی
به خطی دیگر افزوده شده:
بگاہ بسیجیدن مرک می

جو پیراهن شعر باشد بدی

ب ۲۵۷۱: ط و لك: کرسر، قب و حظ: از سر؛

(دوم): ط و لك و مب: ببیند، قا ولن و حظ:
لشکر بی شمار، قب: به ببیند ... لشکر بی شمار؛
ب ۲۵۷۲: ط و لك و لن و قب: کشیدن نداند ز دشمن
[قب: ز لشکر]؛

(دوم): قا وط و لك و قب و لن و مب: و کر

[مب: اکر] بیش؛

ب ۲۵۷۳: مب: کراینده دو تیز، حظ: کز ارنده
تیز، لن: کز ارنده آن تیز، قا: کراینده دو تیز
رو بآه نوند، قب: کز ارنده تیر یای تواند؛
(دوم): ط: کرده ببند؛

ب ۲۵۷۴: قا و مب: اواز بر کشت، بقیه نسخه‌ها:

سراینده ز اواز بر کشت سیر [لك: نیز]؛

ب ۲۵۸۲ : (دوم) ط و ك و ق ب و ح ظ و م ب : جو
 دراج ، ق ب : نبوذ همی کرد نسرین
 تلو و ؛ م ب در اینجا بیت ۲۵۸۸ را چنین
 تکرار کرده :

که بر بی کتاهش بخنجر بزار
 بکشتند و برکشت یکباره کار
 ب ۲۵۹۰ : ط و ك و ق ب و لن : همه بوم ؛

(دوم) : ح ظ : پشهر اندرون ؛ تمام نسخه ها
 بیقی افزوده اند :

یکی طشت [ط و ك : تخم] بنهاد زرین
 [ط و ك و ق ب : بی بر] کروی / به بیجید
 چون کوسفندانش روی

ب ۲۵۹۱ : قا و ح ظ و م ب : بریدند [م ب : برید]
 سر زان تن شاهوار ، لن : بریدند ازان
 تن سرشهریار ، ط و ك و ق ب : بریدند زار
 آن سرشاهوار [ق ب : شهریار] [ر . ر . ك
 به مصراع دوم ب ۲۵۸۸] ؛

ب ۲۵۹۲ : (دوم) بم : سر نامداران ، ط و ك و ق ب :
 سر تاجدارش ، لن : سر تاجداران ؛

ب ۲۵۹۳ : قا و ح ظ : همه جامه ، لن : سبک جامه ؛
 ب ۲۵۹۴ : ط و ك و ق ب و لن و م ب : بامویه ، ح ظ :
 بامومه ؛

(دوم) : لن : بران ، ح ظ : براز سوک ،

ب ۲۵۸۳ : (دوم) م ب : خاك كف ؛ بقیه نسخه ها
 بیت را ندارند .

کتم لعنت او را که بیداد کرد
 درود از من آنرا که او داد کرد
 ب ۲۵۸۳ : (دوم) م ب : خاك كف ؛ بقیه نسخه ها
 بیت را ندارند .

ب ۲۵۸۴ : (دوم) ط و ك : بدین در مرا هیچ ، ق ب :
 برین در مرا هیچ ، قا و لن و ح ظ بیت را ندارند
 و م ب آنرا چنین آورده :

بجز مهر یاران مرا کار نیست
 ابا دامنانش مرا کار نیست (کذا)

ب ۲۵۸۵ : (دوم) بم : کویند ؛
 ب ۲۵۸۶ : ق ب : که آگاهی ؛
 ب ۲۵۸۷ : قا بیت را ندارد ؛

ب ۲۵۸۸ : قا و ط و ك : کتاهیش نخبیر زار ،
 ق ب و ح ظ : کتاهیش نخبیروار ، م ب :
 کتاهش بکشتند زار ، لن : ازین بی کتاهیش
 نخبیروار ؛

(دوم) : قا : بکرید بصحرا و بر کوهسار ،
 بقیه نسخه ها : گرفتند شیون بر کوهسار
 [ر . ك به مصراع اول بیت ۲۵۹۱]

ب ۲۵۸۹ : م ب : بنالید بلبل هم از ؛

سیاوش را سر بریدند زار
 بخاك اندر آمد سر شهریار
 ب ۲۶۰۲: تمام نسخه‌ها: بانگشت رخساره بر کند
 [ك: رخسار، حظ: بر کند رخساره]
 زال؛
 (دوم): تمام نسخه‌ها: برا کند خاك از بر
 تاج و؛
 ب ۲۶۰۳: قا ولن: بیك، حظ: یكى هفته، ط وك
 وقب: بیك ... می بد دژم، مب: هفته
 بود او بسوك و دژم؛
 ب ۲۶۰۴: تمام نسخه‌ها: سبه سر بسر بردر بیلتن؛
 (دوم): مب: شده انجمن؛
 ط عنوان دارد: آمدن رستم بایران زمین
 بنزد کاوس شاه و کشتن سودابه .
 ب ۲۶۰۵: (دوم) تمام نسخه‌ها: از خون و؛
 ب ۲۶۰۶: (دوم) لن: دگر جابه، حظ: خسروی
 بر؛
 ب ۲۶۰۷: (دوم) قا و حظ: تم بی سلاح، ط: نیم
 بی سلاح؛
 ب ۲۶۰۸: قا: بنشم و نه رخ را بشویم ز خاك، ط
 وك: بدن سوك من سر [ك: سوك را
 تن [بشوم ز خاك، قب: برین سوك رخ
 را بشویم ز خاك، لن و حظ و مب: نباشد

ط وك: بران سوك بر جمله بسته میان: مب:
 بران سوك بستند هریك میان: قب: همه
 سوك را باك بسته میان؛
 ب ۲۵۹۵: ك: رخسار؛ قا بیت را ندارد .
 ب ۲۵۹۶: مب: كودرز و جوکیو بیر؛
 (دوم): ط وك ولن: و بهرام شیر، قب: و بهرام
 و فرهاد شیر، حظ: و رهام و بهرام شیر، قا
 و مب: جو فرهاد و شاپور و بهرام شیر؛
 ك این عنوان را دارد: آمدن رستم بنزد بیك
 کاوس، مب: آگاهی یافتن رستم از کشته
 شدن سیاوش
 ب ۲۵۹۷: قا پس از این بیت ۲۶۰۰ را آورده است.
 ب ۲۵۹۸: (دوم) قب: بنزد سپه دار؛
 ب ۲۵۹۹: لن: براند؛
 (دوم): مب: همه خاك، لن: براند، حظ:
 زمر ك سیاوش جهان شد بچوش؛ قا بیت
 را ندارد .
 ب ۲۶۰۰: قب ولن و مب: بر تاج، قا: برا کنده
 کاوس بر تخت، ط وك و حظ: برا کنده
 کاوس بر تاج؛
 (دوم): ط وك: کرده، لن: كرجاك؛
 ب ۲۶۰۱: ترتیب قب: ۲۶۰۲، ۲۶۰۱، مب: بیت
 را ندارد و در عوض افزوده:

کشتن رستم سودابه دختر شاه هاماوران؛

ب ۲۶۱۳: قا و قب: نه بینی، حظ: هنوز آشکارا

نه بینی؛

ب ۲۶۱۴: قا و موب: خرد شاه، لن: اندیشه خوی

شاه: ط و قب: اندیشه و خوی شاه،

حظ: خرد شاه بزرگ؛ مصراع اول

ك پاك شده.

(دوم): ط و ك و لن: درآمد بایران زیانی،

قب: بایران درآمد زیانی، قا: بماند زمان

بی زیانی، حظ: بماند چنین بی زبان و

سترک؛

ب ۲۶۱۵: ط: سزدکو بود؛

ب ۲۶۱۶: قا و ط و ك و قب: زکفتار؛

(دوم): ط و ك: کمی کو [ك کمی را

خط زده در حاشیه به خطی دیگر نوشته:

زنی]؛ تمام نسخه‌ها افزوده‌اند:

ز شاهان [قب: بکیتی] کمی جون

سیاوش [ك: جون تو - ش، نسخه

تاخورد] نبود / جنو [لن: جو او]

رادو آزاد و خامش [قب: باهش]

[ط و ك: دلرو خردمند و باهش] نبود

لن و حظ بیقی دیگر نیز افزوده‌اند:

دریغ آن سرو بازو [حظ: برو بازوی]

[حظ: نباشم] نه رخ را بشویم زخاک [مب:

بخاک]؛

(دوم): قا: سزدکر باشم همی سوزناك،

ط و ك و قب و لن و حظ: سزدکر نباشم

بدین [حظ: برین] سوك ناك، مب: سزد

کرنندارم برین سوك ناك؛

ب ۲۶۰۹: ط و ك و قب و لن: کله خود و؛

(دوم): لن: خام نام، ك: باورده که دام خام

[عبارت را خط زده روی آن نوشته: بیازو

خم]، ط: باورده که جام دام من است؛ ط و ك

و لن و قب و موب [قب پس از ۲۶۰۷] بیقی

افزوده‌اند:

مکر کین آن شهریار جوان

بجویم [قب و موب: بخوام] ازان

ترك تیره روان

ب ۲۶۱۰: تمام نسخه‌ها: آمد بر تخت کاوس؛

(دوم): حظ: و در خاک بی، قا و قب

و موب: سرش بر زخاک و بر از خاک؛

ب ۲۶۱۱: بی و قا و ط و ك و قب و موب: بد شهریار؛

(دوم): قا و ط و ك: تخلص، قب: براکتدن

و تخلص؛

ب ۲۶۱۲: تمام نسخه‌ها: ترا عشق؛

(دوم): مب: افسر بدخوی؛ ك عنوان دارد:

کنون من (مب: این) دل و مغزنا زندهام
 بکین سیاوش [قا و حظ: بدین کینه
 زانش، مب: بران کینه از آتش]
 برا کندهام [لن: بیا کندهام، حظ و مب:
 آکندهام]

مب بیٹی دیگر افزوده:

دریغ آن برو بال و بازوی اوی

بجنگ اندرون زخم کوبال اوی

ب ۲۶۲۰: مب: همه رزم با، بقیه نسخه‌ها: همه
 جنگ؛

ب ۲۶۲۱: قا و ط و ك و قب و لن و حظ: در جهر؛

(دوم): قا و ط و ك و مب: جنان اشك،

حظ: بدان اشك جونین، قب: جنان

اشك خونین بران جهر، لن: جنان

اشك خونابه از مهر؛

ب ۲۶۲۲: (دوم) حظ: دیده خوناب، قب: ز دیده

فروریخت خوناب؛ مب بیت را ندارد.

ب ۲۶۲۳: (دوم) یم: سوی خانه، حظ: سوی

جان؛

ب ۲۶۲۴: لن: بیکسوش؛

(دوم): ط و قب: بزرگی بهامون، ك: -

بهامون کشید؛ لن عنوان دارد: کشته

شدن سودابه بردست رستم، مب:

و یال اوی / دریغ آن برو [حظ: دل و]
 جنگ و کوبال اوی

ب ۲۶۱۷: ط و قب: برز بالا، قا و لن و حظ: رخ و

[حظ بدون و] برز بالا، ك: سرو برز بالا؛

(دوم): لن: خسروی بای، ك: خم و خسروی

بای، قب: خم بهلوی بای، حظ: رکیب خم

خسروی بای، ط: رکاب خم و خسروی

بای، قا: عثان و خم و خسروی باه؛ مب بیت

را ندارد.

حظ جای مصرعها را عوض کرده است.

ب ۲۶۱۸: هیچیک از نسخه‌ها بیت را ندارند جز

مب. ترتیب مب: ۲۶۱۸، ۲۶۱۷، +

۲۶۱۹ و ...

ب ۲۶۱۹: حظ و مب: جو برکاه بودی؛

(دوم): قا: افسر شهریاران، لن: جو در جنگ

بودی سرافشان بدی؛ قا و قب افزوده‌اند:

جو برکاه بودی زر [قب: در]

افشان بدی

جو در رزم [قب: جنگ] بودی

سرافشان بدی

تمام نسخه‌ها بیٹی افزوده‌اند [مب بیت را

پس از ۲۶۱۸ افزوده]:

ب ۲۶۳۱: تمام نسخه‌ها: کاوس [مب: و کاوس] ورھام شیر؟	کشتن رستم سوداوه را به سرا پرده ب ۲۶۲۵: ط و ك و قب: نیمه؛
(دوم): لن: كه بد، قب: كرازه بود، حظ: كرازه كه بد اژدها؛	(دوم): تمام نسخه‌ها: بر تخت؛
ب ۲۶۳۲: هیچیک از نسخه‌ها بیت را ندارند. مب بیقی افزوده:	ب ۲۶۲۶: (دوم) ط و ك و قب: دل و هر دو رخساره [ك: رخساره]، قاولن و حظ: خون دو دیده دو رخساره [حظ: و رخساره]؛
جو شیدسب پور فریبرز شاه شم شاه زاده ابا دستکاه	ب ۲۶۲۷: (دوم) قب: بران درد، حظ: دلیران بدرکاه رستم، قا: برازغم بنزدیک؛
ب ۲۶۳۳: تمام نسخه‌ها: بدیشان [لن: بایشان] جنین؛	ب ۲۶۲۸: یم: باب چشم، قاولن و حظ: وب: بیک هفته، ط و ك و قب: بیک ... و با درد و خشم؛
(دوم): لن: کین نهادم، قا: بدین کینه دارم، ط و ك و حظ: بدین کین نهادم، قب: بران کین نهادم، مب: کین نهاده دل، ط عنوان دارد: رفتن رستم بالشکر بثوران زمین به کین خواستن سیاوش.	(دوم): مب: با درد، ط و ك و قب: بنشست با آب چشم؛ ك و قب عنوان دارند: رفتن رستم بکین خواستن سیاوش
ب ۲۶۳۴: (دوم) حظ: بیند، مب: نه بیند مکر، ط و ك و قب: نیز در کارزار؛ ترتیب حظ: ۲۶۳۴، ۲۶۳۵	ب ۲۶۳۰: حظ: جو خراد و، ط و ك و قب: ولن: فرهاد با کرد بهرام و کیو، مب: فرهاد و کستم و شیدوش و کیو؛
ب ۲۶۳۵: (دوم) قا و قب: ولن و حظ: كه این، ط و ك و قب: کی این کینه را خوار؛ لن: جای مصراعها را عوض کرده.	(دوم): ط و ك و قب: ولن: جو کر کین میلاد و شاپور، قا و مب: و شاپور و خراد نیو، حظ: و فرهاد و شاپور و نیو؛ مب افزوده:
ب ۲۶۳۶: (دوم) قا و ط و ك و لن و مب: بخون؛	جو کر کین و جون زنکه شاوران
ب ۲۶۳۷: مب: برین قادر، بقیه نسخه‌ها: بدین	دلیران و کردان و نام آوران

(دوم): تمام نسخه‌ها : برجان مرغ جام

[ك ولن وحظ: و] بزم؛

ب ۲۶۴۴ : قا وحظ ومب : کنارنك با بهلوان

هرکی؛

(دوم): حظ : كزان ، قا: كونه آوای ،

لن: كونه كفتار، مب: ازان كونه آوای ،

ط وك: كزان كونه كفتار، قب: كزین

كونه كفتار؛

ب ۲۶۴۵ : قا وط وك و قب و لن ومب : يكسر

خروش؛

(دوم): لن: درامد، قب: كفتی میدان:

حظ ومب: كه كیتی بر؛

ب ۲۶۴۶ : قا : ازایشان یکی ، قب وحظ ولن : ز

[لن: از] ایران یکی، مب: بایران یکی،

ط وك: از ایران یکی ... برابر؛

(دوم): قا: كشت كام ، بقیه نسخ: شد

كنام ؛ ك عنوان دارد: آغاز داستان.

ب ۲۶۴۷: حظ: بیلان رام؛

(دوم): مب: سبه تیغ بر كشید از، بقیه

نسخه‌ها: سبه تیغ کین بر كشید از؛

ب ۲۶۴۸: (دوم) لن وحظ: نای سرعین روینه ؛

مب بیقی افزوده:

[قب: برین] کینه تا؛

(دوم): ط وك و قب و لن و حظ ومب :

بدرد؛

ب ۲۶۳۸: قا و قب و لن و حظ : بدان طشت ، ط:

ازین طشت، ك: ازین تشت؛

(دوم): حظ: ناركار؛

ب ۲۶۳۹: حظ : یکی روی چشم ، ط وك و قب

ولن: چشم و روی؛

(دوم): قا: کین و خشم ، لن: درد اوی، ط

وك: شود خشم اوی، قب وحظ: مکر کم شود

بر [حظ: در] دلم درد اوی [حظ: و خشم]

حظ این عنوان را دارد: رفتن رسم بترکستان

به کین خواستن سیاوش؛

ب ۲۶۴۰: قا: مکر، ط وك: و کر نه جنانم ، لن:

بود بسته؛

(دوم): ط وك و قب: بکردن برم، قا وحظ

ومب: بکردن یکی، لن: نهادن بکردن یکی؛

ب ۲۶۴۱: تمام نسخه‌ها: بخاك افكند خوار؛

(دوم): تمام نسخه‌ها: دو دستم ببندد [قب

ولن: بیسته] بچم؛

ب ۲۶۴۲: حظ: و کر نه بکرز و بشمشیر؛

(دوم): مب: برانکیختن برجهان؛

ب ۲۶۴۳: حظ: مکر خاك؛

- ب ۲۶۵۶: قب: توران سیاہ؛
- (دوم): ق ا و ط و ك و ح ظ و لن: جواز دیدہ کہ [لن: جواز بد کمان] دیدہ باناش بدید، قب: جواز دور دید دید باناش براہ [قب بیت را تکرار کرده و مصراع دوم چنین: جواز ترجمان دیدہ باناش بدید]؛
- ب ۲۶۵۷: ق ا و ط و ك و قب و لن و ح ظ: ورازاد شاه سبجباب [ط و ح ظ: مسحاب]، م: ورازادہ شاه سبجباب؛
- (دوم): تمام نسخه‌ها: میان کوان در خوشاب؛ تمام نسخه‌ها دو بیت افزوده‌اند: جو آمد بکوش اندرش [ط: اندرون] کره نای / دم بوق [ك و قب: نای] و آوای [ط: نای روئین و، قب و ح ظ: آواز] هندی درای (ط و ك جای مصراعها را عوض کرده‌اند)
- بزد کوس و لشکر برون آورید ز هامون بدریای خون آورید
- ب ۲۶۵۸: هیچیک از نسخه‌ها بیت را ندارند.
- ب ۲۶۵۹: ك: سب بود۔
- (دوم): ط و ك و قب و لن و ح ظ: رزمجوی و همه نامدار؛
- زمین و سما کفتی آمد بهم
ز بیم سپہدار کرد ہم
- ب ۲۶۴۹: قب و لن: جهان شد براز، ح ظ: جنان شد براز؛
- (دوم): قب: تو کفتی بدریا؛
- ب ۲۶۵۰: ح ظ: نبد بای؛
- (دوم): قب: مانده، ط و ك: اندر زمین؛
- ب ۲۶۵۱: قب و لن: نجست، ط: آمد نجست؛
- (دوم): ح ظ: دست بدرا، ق ا: زمانرا بلندی پشت، ط و ك و قب و لن: زمان و زمین دست بدرا، م: زمانرا بلندی نجست؛
- قا عنوان دارد: رقتن رسم و بهلوانان ایران بتوران بکین خواستن و در بیش افتادن فرامرز و کشته شدن ورازاد، ط: آغاز داستان، م: لشکر کشیدن رسم بتوران بکین خواستن.
- ب ۲۶۵۲: م: کردان لشکر؛
- ب ۲۶۵۳: ط و ك: کرد برستم؛
- ب ۲۶۵۴: (دوم) ق ا: برو بر شده ده هزار انجمن، بقیه نسخه‌ها: شدند [م: شده] از یلان ده [لن: صد] هزار انجمن؛
- ب ۲۶۵۵: (دوم) ق ا و ط و ك و لن و ح ظ و م: فرزند او، قب: فرزند او بود سالار؛

- ب ۲۶۶۰: حظ: كز قلب؛
- برارند ... مردی؟
- ب ۲۶۶۱: (دوم): حظ: بیامد بسوی؛
- ب ۲۶۶۲: (دوم): لن: این رزم؛
- ب ۲۶۶۳: (دوم): قاب و ط و قب: بینی بدین، لن و
- ب ۲۶۶۴: (دوم): قاب و ط و قب: ک: نه بینی بدین؛
- تمام نسخه‌ها بیت را پس از ۲۶۶۴ آورده‌اند.
- ب ۲۶۶۳: (دوم): مب: وراز؛
- ب ۲۶۶۴: لن: نداری از؛
- ب ۲۶۶۵: (دوم): حظ: و آن تاج، مب: از اورنگ و
- ز تخت شاهنشاهی؛
- ب ۲۶۶۶: قاب و ط و قب: ای بد، قاب: شیربخت؛
- ب ۲۶۶۷: (دوم): لن: آن بهلوانی؛
- ب ۲۶۶۷: تمام نسخه‌ها: که بردست او؛
- ب ۲۶۶۸: (دوم): مب: شیر بیجان، ک: بنهان شود؛
- ب ۲۶۶۸: قاب: مکر با، قاب و حظ و مب: کوهر
- بدنژاد؛
- ب ۲۶۶۹: (دوم): ط و قب: اندرزمین؛
- ب ۲۶۷۰: (دوم): ط: بیست او و آمد، ک: ولن:
- بیست و آمد، حظ: همی بست و آمد؛
- ب ۲۶۷۱: قاب و ط: بر آرند، ط: براریم از، قب:
- ب ۲۶۷۲: (دوم): قاب: خواربنداشت، ط و قب
- و حظ و مب: همی خام، لن: همه خام
- دانست؛ ط عنوان دارد: جنگ فرامرز
- رستم با و رازاد شاه سیجاب.
- ب ۲۶۷۳: قاب و ط و قب و لن و حظ: کاندر نهد
- (مصراع اول ک پاک شده).
- ب ۲۶۷۴: (دوم): قاب و ط و قب و مب: کاترا، لن:
- کاترا سراسر برین بر؛
- ب ۲۶۷۵: (دوم): قاب و ط و قب و مب: کاترا، لن:
- ک و قب عنوان دارند: جنگ فرامرز با
- شاه سبجباب.
- ب ۲۶۷۴: قاب: کشیده دور رور سپاه؛
- ب ۲۶۷۵: (دوم): قاب و ط و قب: نهاده از آهن؛
- ب ۲۶۷۵: تمام نسخه‌ها: آمد سراسر خروش؛
- ب ۲۶۷۶: (دوم): مب: شده کر هم از؛ مب
- افزوده:
- تو کفتی مکر مستخیزست راست
- دل بد دلان در بدیها بکاست
- ز غریدن کوس با کره نای
- زمین و آسمان کفتی آمد بجای
- ب ۲۶۷۶: قاب: جو آوای؛ تمام نسخه‌ها (غیر از حظ)
- افزوده‌اند:

ط و قب ولن : را بای رقتن بیست ، لك :
- رقتن بیست ؛

ب ۲۶۸۲ : نسخه‌ها بجای این بیت چنین آورده‌اند :
درفش سبهدار ترکان [حظ : توران ،
مب : ایران] بدید [ط وك و قب ولن :
سبهد جو روی ورازاد دید] / خروش
از میان سبه بر کشید [لك : بردمید]
لن بینی دیگر نیز افزوده :

درفش سبهدار ترکان بدید
جو شیر از میان سبه بردمید
ب ۲۶۸۳ : (دوم) : قا و قب ولن ومب : بیفشارد ،
حظ : بیفشارد نیزه برو ؛
ب ۲۶۸۴ : (دوم) ط وك و قب ولن : بکست
خفتان و بیوند ؛
ب ۲۶۸۵ : ط ولن و حظ ومب : بلنك [لك : پاك
شده] ؛

(دوم) : حظ : که کوپی ، قا : تو کفتی
مکر بشه ؛ قب بیت را ندارد .
ب ۲۶۸۶ : (دوم) لك : جندان ؛ قب بیت را ندارد .
ب ۲۶۸۷ : (دوم) قا : بخون در بیالود ، لن و حظ :
بکینه بیالود ، ط ومب : بخون اندرالوده
[مب : الود] ، قب بیت را ندارد .
ب ۲۶۸۸ : مب : همی کفت ؛

درآمد [مب : بیامد] بگردار بیل [ط وك
ومب : شیر] ژیان / بیازوکان [قا ومب :
کند] و کر بز میان

ب ۲۶۷۷ : ط وك و قب و حظ : بیکه بر کرفتن ز ،
قا ولن : بتك بر کرفتن ز ، مب : بیکه
فکندند زیشان هزار ؛
(دوم) : قا وك ولن : بر کاشت . مب : فکندند
زیشان فزون از شمار ؛ ترتیب ط وك و قب :
۲۶۷۷ ، ۲۶۸۰ ، ۲۶۸۱ ، ۲۶۷۸ ، ۲۶۷۹ ،
۲۶۸۲ و ...

ب ۲۶۷۸ : قا : دکر بر کرفتن ، حظ : بدیکر برقتن
هزار ، بقیه نسخه‌ها : کرقتند از [مب : ز]
ایشان هزار ؛
(دوم) : مب : ورازاد کفت ، حظ : ورازاد
کفتا بلشکر ؛ لن بیت را پس از ۲۶۸۲
آورده .

ب ۲۶۷۹ : قا و ط وك و قب و حظ : کی این روز ؛
لن بیت را ندارد .
ب ۲۶۸۰ : قا : جندان سوار ، بقیه نسخه‌ها : جنان
لشکر کشن و جندان ؛
(دوم) : تمام نسخه‌ها : سراسیمه کشتند [قا :
بر کشت] از کارزار ؛
ب ۲۶۸۱ : (دوم) : قا و حظ ومب : را بای یزدان ،

ب ۲۶۹۳ : قا: بیمود راه، حظ ومب: وزان بس
 [مب: سر] نوندی برآمد ز راه ، ط وك
 وقب ولن : سو برون شد نوندی براه ؛
 ب ۲۶۹۴ : (دوم) قا : ز ایران بزرگان ، ط وك
 وقب : از ایران بزرگان ، لن : بایران
 بزرگان ، مب : وز ایران بزرگان
 شده ؛

ب ۲۶۹۵ : تمام نسخه‌ها: بریدند خوار؛

(دوم) : قا و قب ولن ومب: برآورد از ،
 ط وك : برآورد ازان مرز ؛

ب ۲۶۹۶ : (دوم) حظ: بیوم و بدشت آتش؛

ب ۲۶۹۷ : (دوم) تمام نسخه‌ها : نغمی کشت ازان

[ط و قب و مب : از] گفته‌ای ؛ تمام
 نسخه‌ها دو بیت افزوده‌اند :

کی [قب: جو] بشنیده بود از لب بخردان

از اختر شناسان و از [حظ: وهم] موبدان

ز کشور سراسر مهاترا [قا: سران و مهاترا،

قب: همه موبدانرا ، حظ: سبهر سراسر]

بخواند / درم داد و روزی دهاترا بخواند

[قا: نشاند، لن: و کنج کهن برفشاند].

ب ۲۶۹۸ : ط وك و قب ولن: دردشت اسپان، قا:

از ایشان یله ، حظ: نماند بردشت ابج

از ؛ قا ومب جای مصراعها را عوض

(دوم) : مب: برخاش رست ، حظ: براکنده

نخم ، بقیه نسخه‌ها: نخم و برخاش رست ؛

ب ۲۶۸۹ : ط وك و قب ولن: بیوم و برش آتش؛

(دوم) : حظ: یکی دود ، ك: با بر بلند ، ط

وقب: شد برابر بلند ؛ مب افزوده:

بغارت بیستند ایران نیان

ز ترکان ببردند سود و زیان

چه برده چه بدره گرفتند و سیم

بیوشید بس جامهای کلیم

لن عنوان دارد: نامه فرامرز بنزدیک رستم

ب ۲۶۹۰ : (دوم) حظ: وز آزار برخاش کر؛

ب ۲۶۹۱ : قا وك و قب ومب: کی ایدر (ك: اندر)

کشادم ، ط ولن : کی اندر کشادم در کین

بچنک ، حظ: کی اندر کشادند در؛

(دوم) : ط وك و قب ولن ومب: زین بلنک،

حظ: بر گرفتند ز زین بلنک، قا: و رازادرا

بر گرفتیم ز زین بلنک ؛ مب عنوان دارد:

کشتن فرامرز و رازادرا بکین سیاوش

ب ۲۶۹۲ : قا : بخون سیاوش ، ط وك : بریدمش

سر ؛

(دوم) : قا و قب ولن و حظ ومب: برانکیختم،

ط وك: برانکیختم آتش از بوم و بر؛

ندارد .	کرده اند .
ب ۲۷۰۳ : قا : بزندان رویین ؛	ب ۲۶۹۹ : ط : همه تیغ و تیر و کند و کان ؛
ب ۲۷۰۴ : قا : سبه را جواز ، ط و قب و لن و حظ :	(دوم) : ط : در کنج کوبال و برکستوان ،
سپید جواز ، مب : شهنشه جواز شهر	قا و قب و لن : همان تیغ و تیر [قا : تیر و کرز]
بیرون ؛ ک بیت را ندارد .	و کمان کوان ، ک و مب : همان تیغ و تیر [مب :
ب ۲۷۰۵ : تمام نسخه ها : ز کنداوران سرخه ؛	تیغ تیز] و کند و کمان ، حظ : در کنج تیر و
(دوم) : تمام نسخه ها : ز رستم فراوان	سنان و کان ؛
بمبنا ؛ ک بیت را ندارد . مب عنوان	ب ۲۷۰۰ : قا و ط و ک و لن و مب : و زر و کهر ،
دارد : فرستادن افراسیاب سرخه را	حظ : کنج و دینار زر و ، قب : دینار و
بچنک ایرانیان .	برکستوان ؛
ب ۲۷۰۶ : حظ : ده هزار ؛ ک بیت را ندارد .	(دوم) : حظ : طوق و تیغ و کر ، مب : و ترک
ب ۲۷۰۷ : مب : از بر ، قا و قب : جان باش از بور ؛	و کر ، قا : و تاج و تخت و کر ، ط : همه افسرو
(دوم) : قا و ک و لن و مب : بچنک ، قب :	تاج و طوق و کر ، اب : همان تیغ و کرز و
بچنک جزا و کس نباشد ، حظ : بچنک	کند و کان ، ک : - کر ؛ ترتیب حظ :
نباشد جز او را همال ؛ تمام نسخه ها	۲۶۹۹ ، ۲۷۰۰
افزوده اند :	ب ۲۷۰۱ : ط و ک و قب و حظ : زدستور و ، مب :
بجایی که برخاش جوید بلنک	ز کنجور دستور ، قا : ز کنجور و دستور
سک کار زاری نیاید بچنک	بستد ؛
ب ۲۷۰۸ : بم : نیک خواهی ؛	(دوم) : ط و ک : سبه گسترد ؛ مب افزوده :
(دوم) : قب : و شاه منی ، ط و ک : و گاه	بدادش بلشکر هر آنچه نوا
منی ، قا : سیاه و بناه ؛	که بودند جمله کزیده کوا
ب ۲۷۰۹ : قا : و رزم جو ؛	ب ۲۷۰۲ : (دوم) مب : بریشان شد ^۷ خواسته [در
(دوم) : حظ : نیارد نهان ، ط و ک و لن :	حاشیه : ^۷ : آن کنج و آن] ؛ قا بیت را

بسوی تو؛

ب ۲۷۱۰: (دوم) لن: را ز رستم؛

ب ۲۷۱۱: (دوم) حظ: درفش سبه، قب: سبه

سوی هامون، ط و لك و لن: درفش سبه

سوی هامون؛

مب افزوده:

طلایه برون کرد هرسوی براه

که دارند خود را ز دشمن نگاه

همی راند لشکر بسان بلنک

بایران سپه تا رسیدند تنک

قب عنوان دارد: جنک رسم با سرخه

افراسیاب؛

ب ۲۷۱۲: قا و قب و لن: دید رفت؛

(دوم): لك: بیجید سوی، لن: بیجید سوی

فرامرز تفت، قا و قب: بیجید [قب:

بیجیده] نزد فرامرز تفت، مب: سواری

بنزد فرامرز؛ مب بیتی افزوده:

که آمد ز ترکان یکی لشکری

به پیش اندرون شیردل سروری

ب ۲۷۱۳: ط و لك: آواز، قا و مب: بر کشیدند

کوس؛

(دوم): قا و لن و حظ و مب: شد جهان،

ط و لك و قب: شد زمین؛

ب ۲۷۱۴: قا: ز جوش؛

(دوم): قا و مب: شب کشت، لن: کیتی

ز کرد سیاه، حظ: شب کشت کفتی

جهان شد سیاه؛ ط و لك و قب بیت را

چنین دارند:

برآمد یکی تیره کرد سیاه

جوش کشت کیتی ز کرد سیاه

ب ۲۷۱۵: قب: درفشیدن؛

(دوم): لن: آغار داده؛ لك عنوان

دارد: جنک فرامرز [با سرخه

افراسیاب] و کشته شدن سرخه بردست

فرامرز؛

ب ۲۷۱۶: قا و لن و حظ: ز کیتی؛

(دوم): مب: بی فروخته آتش، ط و قب

و لن و حظ: بر فروخت ازان [ط:

زان، حظ: زو] آتش؛ مب افزوده:

ز کرد سواران ایران و چین

ندیدند پیدا سما و زمین

ب ۲۷۱۷: ط و لك: ز بس کشته افکنده هرسو،

قب: ز بس کشته هرسو فکنده سران؛

ب ۲۷۱۸: قا و لن: بدان، مب: ازان کونه، ط و لك

و قب: کونه بر کار؛

(دوم): ط و قب: ستان فرامرز، لن:

بقیہ نسخہ‌ها: تاخت [قب: تاج] با تیغ

هندی بدست ؛

ب ۲۷۲۶: مب: سواران دیوان ؛

(دوم): ك : از بس و ، ط و قب و لن :

بس و برکشیده ؛ مب عنوان دارد :

کشته شدن سرخه بردست فرامرز

ب ۲۷۲۷: مب : یافت تنک ؛

(دوم) : تمام نسخہ‌ها : بیازید برسان

یازان بلنک ؛

ب ۲۷۲۸: تمام نسخہ‌ها: کربند بکرفت واز [مب:

وازیبش] ؛

(دوم) : ط : واسان بزد بر، لن : و ناکه

بزد بر، مب: زد سرخه را بر ؛

ب ۲۷۲۹: (دوم) ط و حظ : کفش برد از ؛ قب

بس ازین بیت ۲۷۳۲ را آورده .

ب ۲۷۳۰: قا و لن و حظ و مب : و بانک بیل ، ط :

کرد و بانک سپاه ، ك و قب : و بانک

و کرد سپاه ؛ قا عنوان دارد : کرفتار

شدن سرخه بسر افراسیاب بدست فرامرز

و رسیدن رستم به فرامرز و کشتن سرخه

به کین سیاوخش .

ب ۲۷۳۱: قا: بدر همجو ؛

(دوم): ط و لك و حظ : بیروزی روز کار ؛

عنان فرامرز ؛ ط عنوان دارد : رزم فرامرز

با سرخه افراسیاب و کرفتار شدن سرخه ،

لن : رزم فرامرز با سرخه

ب ۲۷۱۹: (دوم) ط و ك و مب: آمد بگردار باد ؛

ب ۲۷۲۰: (دوم) قا و لن و حظ : سوی سرخه ،

ط و ك و قب: سوی سرخه بانیزه کینه ، مب :

سوی سرخه شد با دلی کینه ؛

ب ۲۷۲۲: ك: زتوران ، قا و حظ و مب : زترکان

سران سوی او ، ط و قب و لن : زتوران سران

سوی او ؛

(دوم): قا و ط و قب و لن و حظ : از کین و ،

مب: همه جلگی کینه جوی ؛

ب ۲۷۲۳: قا و ط و مب : ز نیروی اسبان وز ، ك

و لن : ز نیروی ایشان و از ، قب : ز نیروی

ایشان و از رحم سخت ، حظ : ز نیروی مردان

وز زخم سخت ؛

ب ۲۷۲۴: مب : جودانست ... با تاب ، ك :

ندانست سرخه - ؛

(دوم) : قا و ط و ك و لن و حظ و مب : نمی

شد بیجید روی ، قب: ندارد کریان زبس

کرد روی ؛

ب ۲۷۲۵: تمام نسخہ‌ها : فرامرز چون بیل مست ؛

(دوم) : مب: تاخت جون باد تیغی بدست ،

- ب ۲۷۳۲: (دوم) ط و لن: بریده و رازاد، ك و قب
 و حظ: بریده و رازاد را یال و، م: دریده
 و را جامه و یال پست؛
- ب ۲۷۳۳: قا و قب و لن و حظ: کشته دید؛
 (دوم): ط و ك و م: از جنكك، قا و قب
 و لن و حظ: از جنكك بر کشته دید؛
- ب ۲۷۳۴: (دوم) م: بدان، لن: که جاوید زی
 شاد و روشن روان؛ م: بیت را همراه بیت
 ۲۷۳۵ پس از ۲۷۳۹ آورده .
- ب ۲۷۳۵: قا: همی آفرین؛
 (دوم): قب: برویش به بخشید؛ لن بیت را
 ندارد .
- ب ۲۷۳۶: حظ: بران بیلتن؛
 (دوم): قا: کی او بر، حظ: برزند ز ؛ لن
 بیت را ندارد .
- ب ۲۷۳۷: تمام نسخه ها: هنر باید؛
 (دوم): قا: خردیار، بقیه نسخه ها: خرد
 یارو فرهنگ آموز کار؛
- ب ۲۷۳۸: تمام نسخه ها: جو این چار کوهر بجای ؛
 ب ۲۷۳۹: (دوم) م: که بیش، حظ: جهانی به
 بیش اندرش ؛
- ب ۲۷۴۰: (دوم) ط: را سر بر، ك: را سر [روی
 کلمه نوشته: دل] بر؛ م: بیت را ندارد .
- ب ۲۷۴۱: م: بیت را ندارد .
- ب ۲۷۴۲: (دوم) لن: آزاد بند، حظ: آزاد بن بر؛
 ب ۲۷۴۳: م: بریل و، قب: - همچو شیرو
 رخش جون ؛
- ب ۲۷۴۴: قب و حظ: تا پس ؛
 (دوم): م: رودبانان ؛
- ب ۲۷۴۵: ط: بیستند، حظ: بیندند بر هر دودستش
 کند؛
- ب ۲۷۴۶: (دوم) قا: بجا بند بر، قب و حظ: بمالند
 بر، ط: بخوانید رخواب خون ؛
- ب ۲۷۴۶: (دوم) ك: ببرید، لن: کرکش، قا: وز
 خاك بوشد، قب: وهم تن بیوشد؛
- ب ۲۷۴۷: (دوم) قا و ط و ك و قب و حظ: بنهاد
 تفت، لن: رحمتن نبر بنهاد تفت؛
- ب ۲۷۴۸: قب: سرفرار؛
 (دوم): قب: ریزی تو خون تن؛
- ب ۲۷۴۹: (دوم) قا و قب و م: و تیار اوست،
 حظ: و آزار اوست ؛
- ب ۲۷۵۰: حظ: بذر روز؛
 ب ۲۷۵۱: قا: بدان، لن: پشت خنجر؛
- ب ۲۷۵۲: (دوم) قا: بدان؛ لن: جای مصراعها را
 عوض کرده .
- ب ۲۷۵۲: (دوم) ط و ك و قب و حظ و م: كم

- نکوسار؛
 ب ۲۷۵۹: لن: برانکمت خاك؛
 (دوم): قا: به شمیری کرد جاك، بقیه
 نسخه‌ها: همی کرد جاك؛
 ب ۲۷۶۰: قب: همانا، مب: چهارا چه؛
 (دوم): مب: دل بندکان؛
 ط عنوان را چنین دارد: آگاهی یافتن
 افراسیاب از کشته شدن سرخه، مب:
 خیر یافتن افراسیاب از کشته شدن
 پسرش، قا وك و قب و لن و حظ
 عنوان ندارند.
- ب ۲۷۶۱: ط: بدشت، قب: برآمد بدشت؛
 (دوم): قا: رخان برزخون، ط: رخان
 برزکرد؛ حظ و مب سه بیت (وقب
 دو بیت دوم را) افزوده‌اند؛
 گروهی بتزدیك افراسیاب
 شدند و همه کرده [مب: برفتند
 ازان کار] دیده برآب
 بگفتند کای شاه توران و جین [مب:
 ترکان، حظ: ترکان زمین] / یکی رای
 راهم [حظ: رای نیکو] کتون برکزین
 که آمد سباهی جو ابر سیاه
 بکین [قب: بخون] سیاوش همه
- بوده بخت، قا و لن: بدان نامبردار کم بوده؛
 حظ عنوان دارد: کشته شدن سرخه بسر
 افراسیاب
 ب ۲۷۵۳: قب و حظ و مب: آن سخن؛
 (دوم): قا: کی افکنده بود آن سپدار بن؛
 ب ۲۷۵۴: (دوم) ط وك و قب و لن و حظ: داغ
 دل، قا: داغ دل باشد و، مب: داغ دل
 باید و؛ مب افزوده؛
 مکش این جوانرا و آزاد کن
 دل و جان تورانیان شاد کن
 ب ۲۷۵۵: مب: وکر نه دل؛
 (دوم): لن: بادا دو، حظ: بادا و دیده،
 مب: باشد دو؛
 ب ۲۷۵۶: مب: زواره همان طشت و خنجر ببرد؛
 (دوم): تمام نسخه‌ها: جوانرا بدان روز
 [مب: رود] بانان سبرد؛
 ب ۲۷۵۷: تمام نسخه‌ها: بریدند زار؛ تمام نسخه‌ها
 پس ازین بیت ۲۷۶۰ را آورده‌اند.
 ب ۲۷۵۸: قا و حظ: سرش تنش، ط و قب و لن:
 سراز تن جدا کرد و [قب: کرده] بردار؛
 ك:—
 (دوم): لن: بای زر، ط وك و قب: دوبای
 از برو [ك: و ندارد]، مب: پایش برسر

- ب ۲۷۶۷: قب و مب: گفت زارا دلیرا کوا؛
 (دوم): قب و مب: سرا نامدارا [مب:
 سر نامداران] یلا خسروا؛ بقیه نسخه‌ها
 بیت را ندارند.
- ب ۲۷۶۸: قب و مب: دریغ آن رخ ارغوانی
 جوماه؛
 (دوم): قب: برز بالا، مب: آن پرو برز
 بالا؛ بقیه نسخه‌ها بیت را ندارند. مب
 بی‌افزوده:
- همی گفت وموی و سروریش خویش
 همی ریخت خاک از پرو بال خویش
- ب ۲۷۶۹: قا و لن: خروشان و بر سر بر افکنند، قب:
 خروشید و بر سر بر افکنند؛
 (دوم): تمام نسخه‌ها: جامه خسروی
 کرد [ک و قب و لن: کرده] جاک؛ قا
 و قب و حظ و مب جای مصراعها را
 عوض کرده‌اند.
- ک عنوان دارد: رزم رستم با افراسیاب
- ب ۲۷۷۰: قب: همی گفت، لن: گفت ازان
 بس رد افراسیاب؛ ط و ک بیت را
 ندارند.
- ب ۲۷۷۱: مب: روشن کنیم؛
 (دوم): مب: جهان برز... کنیم، ط:
 تان یکسره زیر جوشن، ک: - زیر
 جوشن، حظ: برابرانیان جمله تفرین
- [قب: همی] کینه خواه
 ب ۲۷۶۲: قب: شد بنزدیک افراسیاب؛
 (دوم): قب: که پی کام بخت؛ بقیه نسخه‌ها
 بیت را ندارند.
- ب ۲۷۶۳: تمام نسخه‌ها: بگفتند کان نامور؛
 (دوم): قا و حظ: جنین، ط: جوآن؛ قب
 و مب افزوده‌اند:
 سر سرخه ببرید کرد دلیر
 همه لشکر از رزم کشتند [مب:
 از جنک بر کشت] سیر
- ب ۲۷۶۴: (دوم): ط: سر از تن جدا کرده بر، ک:
 سر از تن جدا کشته بر، قب: تن از سر جدا
 کرده بر؛ لن بیت را چنین دارد:
 بریده سرش را ابر دار کرد
 دو پای از بر سر نکونسار کرد
 (ر. ک به ب ۲۷۵۸)
- حظ و مب بیت را ندارند.
- ب ۲۷۶۵: تمام نسخه‌ها: ایران کمر بسته‌اند؛
 (دوم): مب: سیاوش جگر خسته‌اند، بقیه
 نسخه‌ها: زخون سیاوش جگر خسته‌اند؛
- ب ۲۷۶۶: ط و لن و حظ: سرو، قب: جو بشنید این
 گفته افراسیاب؛ قا بیت را ندارد. مب
 پس ازین بیت ۲۷۶۹ را آورده.

ب ۲۷۷۸: قا و ط و قب و لن: از نعل، حظ: از بانک؛

(دوم): ك و قب: آمدستان و، حظ: آمد سراسر خروش، ط: آمد زهر سو خروش، قاومب: آمد زکردان خروش، لن: برابر اندر آمدستان و، حظ جای مصراعها را عوض کرده است. مب ایبائی افزوده:

همه مرد باشید در کارزار
که کوهر دهمتان ابا کوشوار
بگفت این ولشکر براندش چودود

ز کرد سپه شد جهانی کبود
خروش آمد و ناله کاو دم
دم نای روپین و روپنه خم
ز ترکان برآمد بیکره نفیر

بگفتند کای شاه دانش پذیر
با بر اندر آمد سراسر خروش
زمین آمد از نعل اسبان بچوش
(ر.ك به ب ۲۷۷۸)

ب ۲۷۷۹: (دوم) ط و ك و حظ: رستم کینه خواه، تمام نسخهها (هیر از قا) ایبائی افزودمانند:

کنید (ر.ك به مصراع دوم ب ۲۷۷۶)؛
لن بیبئی افزوده:

همه رزم با دل براز کین کنیم
تن دشمنان حای زوبین کنیم
ب ۲۷۷۲: مب: آواز؛

(دوم): قب: بردست بر لشکرش؛ قا و ط و ك و لن و حظ بیت را ندارند.

ب ۲۷۷۳: قا و ط و ك و لن و حظ بیت را ندارند.
ب ۲۷۷۴: قب: بگردان لشکرش آواز؛

(دوم): قب و مب: نامداران و مردان مرد؛
بقیه نسخهها بیت را ندارند.

ب ۲۷۷۵: لن: برخاست آوای، ط و ك: برخاست آواز کوس [ك: کین]، حظ بیت را ندارد.
ترتیب قب و مب: ۲۷۷۶، ۲۷۷۵

ب ۲۷۷۶: ط: با دل، قا: کین کنیم، ك: —

(دوم): قب: برابر انیان جمله نفرین، ط و ك و مب: تن دشمنان جای زوبین، قا: سیر بستر و ترك بالین کنیم؛ حظ و لن بیت را ندارند
(لن بیبئی نظیر این پس از ب ۲۷۷۱ افزوده.)

ب ۲۷۷۷: ط و ك و قب و لن: ناله کاو دم؛

(دوم): حظ: نای سرعین و، ط و ك و قب: روئین و روئینه خم، لن: نای سرعین و روئینه

خم؛

بس بشت کودرز کشوادکان
 همه پهلوئان [حظ: و] آزادکان
 فقط حظ:
 تهنق بسیجید مر کینه را
 برآشت از کین دل و سینه را
 موب ایاتی دیگر نیز افزوده است:
 خروش سپاه اندر آمد بابر
 سپدار کشته جو غران هزبر
 جو شب چادر قیر برسر گرفت
 فلک جام مینا بکوهر گرفت
 طلایه برون شد زهر دو سپاه
 همی کشت بر کرد هردو سپاه
 جو خورشید از خاور و باختر
 برآمد جهانرا بکسترد خور
 زهر دو سپاه اندر آمد خروش
 جهان سر بر کفتی آمد بجوش
 شهنشان ترکان بیاراست جنک
 گرفتند کوبال و نیزه بجنک
 (ر.ک به ب ۲۷۸۴)
 ب ۲۷۸۰: هیچیک از نسخه‌ها بیت را ندارند.
 ب ۲۷۸۱: قا: کی از تیغ ترکان؛ ط و ک جای
 مصراعهارا عوض کرده‌اند. موب عنوان
 دارد و ایاتی هم افزوده:

که آمد سپدار [مب: شهنشاه]
 افراسیاب
 سیاهی دمان [ک: جنان] همجو
 کشتی بر آب
 همه ساخته [مب: خاسته] کینه و
 جنک را
 همه تیز کرده بخون [ط و ک ولن]:
 بذی [جنک را
 سپید کو بیلتن جون شنید
 که آمد سپدار [مب: شهنشاه]
 ترکان [لن: توران] بدید
 حظ و موب ایاتی دیگر نیز افزوده‌اند:
 بیاراست بر قلب که جای خویش
 زواره بس اندر فرامرز پیش
 فقط حظ:
 جو طوس سپدار بر میمنه
 سیاهی همه یک دل و یک تنه
 فربرز کاوس بر میسره
 همه خویش و بیوند او یکسره
 فقط مب:

سوی میمنه طوس نوذر نژاد
 همه لشکر نوذری بود شاد

- لشکر کشیدن ایرانیان بتوران و رزم ایشان
سپاهی بدی همچو کوه کران
همه جنک جوین کنداوران
جو ایران سپه آن بدیدند ازوی
بدل هرکوی گشت پر خاشجوی
تهمن بسیجید مر کینه را
بفراخت از کین دل سینه را
ب ۲۷۸۲: (دوم) قب و حظ و مب : کینه جوی ؛
قا و لن و حظ و مب پس از این بیت ۲۷۹۱ را
آورده اند .
- ب ۲۷۸۳: لن : اندرند ، مب : جو زو ماه ، قا و ط
و ک و قب : بچنک اندر ؛
(دوم) : ط و ک و قب : بکام نهنک ، لن :
بکام نهنک انا رند ؛
- ب ۲۷۸۴ : ط و ک و لن و قب و حظ : سهدار
توران ، مب : بیاراست ، قا : توران بیاراست ؛
(دوم) : قا و ط و ک و قب و لن و حظ : و
زوبین بچنک ، مب : همه کرز و کوبال و نیزه
بچنک ؛ (مب بیت را ذیل بیت ۲۷۷۹ نیز
آورده است .)
- قب عنوان دارد : جنک افراسیاب با رستم
ب ۲۷۸۵: مب : برآمد سوی ؛
(دوم) : قب و مب : دمان و دوان ؛
- ب ۲۷۸۶: لن : سوی میمنه ؛
(دوم) : قا و ط و قب و حظ و مب :
اندرون خسرو انجمن ، لن : اندرون
سرورانجمن ، ک : اندرون خسرو تیغ زن ؛
قب و ط و ک و لن افزوده اند (ک بعداً
بیت را خط زده) :
تهمن بسیجید (قب : به بیجید)
مر کینه را
برافراشت از کین دل [لن : و]
سینه را
لن بیٹی دیگر نیز افزوده (ط و ک و قب
نیز همین بیت را پس از ۲۷۸۸ آورده اند) :
بسازند بر قلب که جای خویش / زواره
بس اندر [ط و ک : بس اندر زواره]
فرامرز بیش [قب : سبید بدو لشکر
آرای خویش]
(لن این دو بیت افزوده را در حاشیه
جدول نیز به خطی دیگر تکرار کرده
است .) ک عنوان دارد : آغاز داستان
ب ۲۷۸۷: مب : وزین سوی ، ط و ک : سپه کسترید ؛
(دوم) : تمام نسخه ها : زمین شد ز کرد
یلان ؛ حظ بیت را ندارد .
ب ۲۷۸۸ : قب و حظ بیت را ندارند . ترتیب

ط وك ولن: ۲۷۸۸، ۲۷۸۹
 ب ۲۷۸۹: (دوم) قا: زلشكر كرا نمايكان ، حظ
 بيت را ندارد .
 ط عنوان دارد: رزم رستم زال با افراسياب
 و تورانيان
 ب ۲۷۹۰: (دوم) مب: زره پوش با خنجر ؛ بقيه
 نسخه ها بيت را ندارند . مب افزوده :
 پس پشت رستم فريرز شاه
 ابابيل و باكوس و با كينه خواه
 ب ۲۷۹۱: (دوم) حظ: رخشنده كيتي ؛ قا و لن
 و حظ و مب بيت را پس از ۲۷۸۲ آورده اند
 و ط وك پس از ۲۷۹۳ ، قب آن را پس از
 ۲۷۹۴ آورده است .
 ب ۲۷۹۲: ط وك و حظ: نيل رنك ، قب: زمين
 رنك سنك ؛
 (دوم) : ط و قب و مب: هوا شد جو ؛ لن
 افزوده :
 جنين بود هر دو سبه هم گروه
 نه زن ستوه و نه زن سو ستوه
 ب ۲۷۹۳: ط وك و قب و لن و حظ و مب : جهان
 كوه ؛
 (دوم) : مب: ترك جوشن ، ط: رمال جوشن ،
 لن: برنوك و ؛ ط وك افزوده اند:
 درخشيدن تيغ الماس كون
 سنانهای آهار داده بخون
 (ر.ك به ب ۲۷۱۵)
 ب ۲۷۹۴: قا و لن و مب : ستان درفش ؛
 (دوم) : حظ و مب: درخشيدن ؛ قب
 ولن جای مصراعها را عوض کرده اند.
 ط وك بيت را ندارند . مب بيتي
 افزوده :
 زمين و آسمان كفتي آمد بهم
 دليران ايران ب كينه دژم
 ب ۲۷۹۵: ط وك و قب و لن و حظ: بقلب، مب:
 درامد بقلب ؛
 (دوم) : تمام نسخه ها: دلی برز کین [ط
 وك: رخی برزجین] جهره [مب: روی]
 کرده دژم ؛
 ب ۲۷۹۶: (دوم) تمام نسخه ها : برخرد نامبردار
 شاه ؛ مب عنوان دارد : رزم بیل سم
 با بهلوانان ایران
 ب ۲۷۹۷: (دوم) حظ : و ترك و تيغ ، قب و لن :
 يكي جوشن و باره و ترك و ؛
 ب ۲۷۹۸: ط و قب: كي با رستم ؛
 (دوم) : قا: همان نام، مب: سر نام ؛
 ب ۲۷۹۹: (دوم) قب و لن : همان كرز و ، مب :

ط وك ولن: ۲۷۸۸، ۲۷۸۹
 ب ۲۷۸۹: (دوم) قا: زلشكر كرا نمايكان ، حظ
 بيت را ندارد .
 ط عنوان دارد: رزم رستم زال با افراسياب
 و تورانيان
 ب ۲۷۹۰: (دوم) مب: زره پوش با خنجر ؛ بقيه
 نسخه ها بيت را ندارند . مب افزوده :
 پس پشت رستم فريرز شاه
 ابابيل و باكوس و با كينه خواه
 ب ۲۷۹۱: (دوم) حظ: رخشنده كيتي ؛ قا و لن
 و حظ و مب بيت را پس از ۲۷۸۲ آورده اند
 و ط وك پس از ۲۷۹۳ ، قب آن را پس از
 ۲۷۹۴ آورده است .
 ب ۲۷۹۲: ط وك و حظ: نيل رنك ، قب: زمين
 رنك سنك ؛
 (دوم) : ط و قب و مب: هوا شد جو ؛ لن
 افزوده :
 جنين بود هر دو سبه هم گروه
 نه زن ستوه و نه زن سو ستوه
 ب ۲۷۹۳: ط وك و قب و لن و حظ و مب : جهان
 كوه ؛
 (دوم) : مب: ترك جوشن ، ط: رمال جوشن ،
 لن: برنوك و ؛ ط وك افزوده اند:

- همان شهره تیغ ، حظ: برازخون و تیغ ، قا :
همان تیغ و ترك جهان، ط وك : همان تیغ و
كرز جهان ؛
ب ۲۸۰۰: ط وك و قب : تازه شد؛
(دوم): مب: شب تیره بگذشت از؛
ب ۲۸۰۱ : قا و لن : كفت ای ، حظ: جنین كفت .
ك: كفت ایا نامبردار؛
(دوم): حظ: بیلش ، ط وك: همانا بلنكت ؛
ب ۲۸۰۳: (دوم) قب : و بمهر و كلاه ، ط وك
و حظ: بتیغ و بمهر و بتخت ، قا و لن: بتخت و
بتیغ و بمهر و كلاه ، مب : بتخت و بمهر و
بتیغ و كلاه؛
ب ۲۸۰۴: (دوم) قا: دختر و افسرم ، بقیه نسخه ها:
بتو دختر و افسرم ؛
ب ۲۸۰۵: ط وك و قب: زتوران و ایران ، قا: بهره
تراست ؛
(دوم): لن و مب و حظ: همه گوهر ، قب :
همان کشور و ، قا: آن تراست ؛
ب ۲۸۰۶: (دوم) ط وك : برنخت خورشید ، لن :
فیروز بخت ، قا: بلرزید برسان برک درخت ؛
ب ۲۸۰۷: قا : جنین كفت ، قب و لن: برنای تیز ،
مب : بشه كفت این ، حظ: این مرد برنای
تیز ؛
- (دوم): قا و ط و لن و مب : با تن ، ك:
سازد ستیز ، قب و حظ : با تن خویش
سازد ؛ ط وك و لن و قب پس از این
بیت ۲۸۱۰ را آورده اند .
ب ۲۸۰۸: ط: همان در ، حظ: گمان آورد نام؛
(دوم): ك: از نام و فرجام ، قب و لن :
نبیند همی کار و ، حظ: نه بیند همی کام و
فرجام ، ط و مب: بیند همی نام و فرجام ،
قا: نداند همی راه و فرجام بیش ؛
ب ۲۸۰۹: (دوم) مب: و یا خیره ؛ بقیه نسخه ها
بیت را ندارند . مب افزوده :
یل زابلی پور دستان سام
کسی رزم او را نجوید بنام
ب ۲۸۱۰: مب: کز این با ؛
(دوم): لن: خویشتن زیر ، ط وك : را
سوی کرد [ك: سوی را خط زده نوشته:
زیر] ؛
ب ۲۸۱۱: تمام نسخه ها : دل سبه را ؛
(دوم) : ط وك و قب و لن و حظ: بود
زین ، مب : بود زان ؛ ط و قب و لن
جای مصراعها را عوض کرده اند :
ب ۲۸۱۲: ط: مهتر بود ؛
(دوم) : لن : بدو ، مب: فزونی برو ؛

را نه ؛
 ب ۲۸۱۷: لن: زدست؛
 (دوم): قا: نکرده دلت تنک اندر نبرد؛
 ب ۲۸۱۸: ک: جو بشنید - (بقیه بیت)
 ب ۲۸۱۹: قب: تیغ کرز کران، ط وک ولن: تیغ و
 کرز کران؛
 (دوم): قا و حظ و مب: همان جوشن و
 خود [مب: ترک] و کرز کران [قا:
 کوان]، ط وک و قب ولن: همان جوشن
 و ترک [ط: تیغ] و برکستوان؛ لن
 عنوان دارد: رزم بیلم با کردن
 ایران، مب: رزم بیل سم باکیو کودرز،
 قا: نبرد بیلم برادر بیران بارستم و
 کشته شدن او
 ب ۲۸۲۰: قب: بر آراست، قا و مب: مرجنک؛
 (دوم): قا و ط ولن: بر باد، قب: شیر
 شرزه دژم؛
 ب ۲۸۲۱: (دوم) ط وک ولن: کی کویندکو، حظ:
 کی کویندکو، قب: که کویند در روز؛
 مب افزوده:
 بکویید تا بیشم آید بجنک
 که برجنک او کرده ام نیز جنک
 ب ۲۸۲۳: حظ: بیبک برک؛

لن و مب هر یک بیی افزوده اند:
 لن:
 اکر من کنم جنک سل آرزوی
 همانا ندارم بی و تاب اوی
 مب:
 بکوبند ایرانیان مان بنعل
 شود خاک از خون ترکان جولعل
 ب ۲۸۱۳: مب: گفت کر؛
 (دوم): قا وک و ط: ندارد بغم، لن:
 نداری بغم، حظ: کران... نیارد بغم،
 قب: نیارم بمخت تو بر دوده تنک [رک:
 به مصراع دوم ب ۲۸۱۴]
 ترتیب قب: ۲۸۱۳، ۲۸۱۸، ۲۸۱۶، ۲۸۱۹،
 ۲۸۱۷، ۲۸۲۱، ۲۸۲۰، ۲۸۲۲ و ...
 ب ۲۸۱۴: ط وک ولن و حظ: اکر من، مب:
 جنک دیو و نهنگ؛
 (دوم): حظ: بتخت تو؛ قب بیت را
 ندارد.
 ب ۲۸۱۵: (دوم) تمام نسخه ها: بیرخاش دیدی؛
 قب بیت را ندارد.
 ب ۲۸۱۶: ط و قب: روزم، لن: همانا کنم زور؛
 ک: همانا کنون - (بقیه بیت)
 (دوم): قب: دل من شکستن نه، قا: دلم

- (دوم): ك: نشاید همانا. حظ: آیدش تنك؛
 ب ۲۸۲۵: حظ: را از؛
 (دوم): ط: بای ار ركاب؛
 ب ۲۸۲۶: (دوم) قاط و ولن: همان بار. مب: كه هم
 یار؛
 ب ۲۸۲۷: لن: بز تیع؛
 (دوم): مب: زد و نیزه، ط و ك: بز زد
 [ك: نیز] و شد نیزه او قلم، لن: از ان تیغ شد
 نیزه او قلم؛
 ب ۲۸۲۸: قاط و قب و لن: سرو، حظ: دكر زد
 یکی بر سرو؛
 (دوم): قب و لن: كسته شد؛
 ب ۲۸۲۹: مب: با هر دو؛ بقیه نسخه ها بیت را
 ندارند.
 ب ۲۸۳۰: تمام نسخه ها: جورستم ز؛
 (دوم): تمام نسخه ها: دلیر کرامتیه؛
 ب ۲۸۳۱: (دوم) جم: اندر آورد، حظ: آورده
 با باد؛
 ك عنوان دارد: جنك رستم با بیلم و كشته
 شدن بیلم.
 ب ۲۸۳۲: ط و ك و لن: بدل كفت رستم، قب:
 بدل كفت رستم بجز؛
 (دوم): قب: این زور، ك و لن: کسی زور،
- حظ و مب: آن باد و دم، ط: کسی را
 زور و دم؛
 ب ۲۸۳۳: قا: از بیر سر، بقیه نسخه ها: از بیر سر
 موبدان؛
 (دوم): قا: زاختر شناسان و هم موبدان،
 ط و ك: ستاره شناسان وار بخردان، قب
 ولن و حظ و مب: از [لن: ز] اختر شناسان
 و از بخردان؛
 ب ۲۸۳۴: مب: بدو نیک ان مرز بشنوده؛
 ب ۲۸۳۵: حظ: اکر؛
 (دوم): قا و قب و حظ و مب: کذریابد،
 ط و ك و لن: کذریابد از بند؛ مب: افزوده:
 بدست تهمتن زمان آیدش
 و کر نه نبرد کسی بایش
 ط عنوان دارد: جنك رستم زال با
 بیلم و كشته شدن بیلم
 ب ۲۸۳۶: مب: بر جهان؛
 (دوم): قب: بتوران و ایران؛
 ب ۲۸۳۷: (دوم) مب: كه ایدر برزم؛
 ب ۲۸۳۸: تمام نسخه ها: بلشكر جین كفت كز،
 ك: - (تمام بیت)
 (دوم): قاط و قب و حظ: میاریدكس
 [ط و قب: خود] بیشتر بای، لن و مب:

برآویختند آن دو جنگی بهم
 یکی پهلوان و دگر بیل سم
 یکی کرد تیره برانکیختند
 شب و روز را برهم امیختند
 تو کفتی نه شب بود پیدا نه روز
 برزم اندرون تند کیتی فروز
 ب ۲۸۴۴: قا: سبک نزد او تاخت ؛ ط وک و قب
 ولن و حظ بیت را ندارند و غیر از حظ
 بقیه بیٹی افزوده اند:

بینی کنون زخم [قب: جنک] جنگی
 نهنک [ک: بلنک] / کزین [قب: ولن]:
 کزان [بس نیجی] [قب: نه بینی] عنان
 سوی جنک
 لن بیٹی دیگر نیز افزوده:
 بکفت و برانکیخت از جا نوند
 درآمد مکن چون سپهر بلند
 ب ۲۸۴۵: حظ: کر بند اوی؛ مب بیت را ندارد
 ب ۲۸۴۶: حظ: ایران سپاه ؛
 (دوم): حظ: برقلب، مب: خوار نزدیک
 شاه ، ط وک : بینداخت خوار از بر
 قلب گاه ؛
 ب ۲۸۴۷: (دوم) حظ: بیوشد، قا: کز خاک ؛ مب
 ایاتی افزوده :

میارید کس بیشتر بای خویش؛
 ب ۲۸۳۹: ک: یکی بیلم؛
 (دوم): ط و قب: شاخ و نم، ک: بی شاخ و نم،
 مب: به بیند چه دارد پی و پای و سم ؛
 مب افزوده :
 برانکیخت اسب از بر انجمن
 درآمد بر بیل سم بیل تن
 ب ۲۸۴۰: (دوم) ط وک و قب و لن و حظ :
 بیفشد ؛
 ب ۲۸۴۱: ط: رکاب و، حظ: رکابش سبک؛
 (دوم): حظ: بخشم، قب: نوک ستان ؛
 ب ۲۸۴۲: مب: کشت بر... آورده، قا: همی کشت
 و بس برلب آورده ، لن: همی کشت بر لب
 بر آورده ؛
 (دوم): حظ: همی رفت؛ قب عنوان دارد :
 کشته شدن بیلم بردست رستم
 ب ۲۸۴۳: مب: کفت نانامور؛ مب ایاتی افزوده:
 کنون آمدم تا به بینی مرا
 ز کردن کشان بر کزینی مرا
 ز نام خود افتاده در کمان
 سنانت هم اکنون سرارد زمان
 بسوزد دلم بر جوانی تو
 دریغا بر پهلوانی تو

بزد بر زمین کردنش را شکست
 زد اذرد پیران بدل در دودست
 در اینجا بیت ۲۸۴۹ را آورده و سپس
 افزوده :

تہمتن ستادہ همان بیش صف
 ز خون جگر بر لب آورده کف
 دلیران جو دیدند ورا دژم
 بران سان فکنده تن بیل سم
 ازان غم بماندند حیران بچای
 ہمہ سرکشان بی دل و ہوش وروی
 جو رستم بریشان یکی بنکرید
 میانشان درون کینہ جوی ندید
 ب۲۸۴۸: لن و حظ: ازان رزمکاہ ؛
 (دوم): مب: تا با بران سیاہ ؛
 ب۲۸۴۹: مب: جو پیران جنان دید خونین
 سرشک ؛
 (دوم): حظ: در گذشت از بز شک، ط وک
 و قب و لن: بر گذشت از ز شک [لن :
 بز شک] (کہ بر گذشت، را خط زده بہ خطی
 دیگر نوشته: دور دید) ؛
 مب افزوده :
 سبک زد او تاخت پیران جو کرد
 بدان تاکہ زندہ ست یا خود ببرد

مخن گفت هر چند باسخ نکفت
 از وماند توران سبہ در شکفت
 بیازید پیران سبہ در شکفت
 تن بیل سم در گذشت از بز شک (کذا)
 در اینجا دو نسخه قب و مب داستانی
 افزوده اند کہ بر مبنای مب تلفیق می شود:
 عنوان: رزم رستم با قباد جینی [مب :
 کشته شدن بیل سم بر دست رستم]
 دلیری دگر بود نامش قباد
 جهانگیر و [قب : جهان کرد]
 کرد نکش و دیوراد
 جوانی سرافراز و شیری دژم
 کہ رزم جستی [قب : جستن]
 دو صد بیل سم [قب: تن]
 ز ما جین بر شاه جین آمده
 بر شہریار کزین آمده
 ز تخم کوان بد بنام آوری [قب : بود
 کنداوری] / کہ شیر زیان بود و کنداوری
 [قب: بند بکنداوری]
 جو در رزم کہ پیلم کشته دید
 بخاک و بخونش تن آغشته دید
 ز مردی بپوشید خونش بتن
 خروشی بر آورد [قب: و] [کفتا کہ من

بروشن روان دلور بشنک
 که کر تیغ هندی بکبری بچنک
 سر زابلی را بدام آوری
 بس آن تیغ کین در نیام آوری
 ز شاهی مرا نام و دیگر تراست
 همه شهر ایران [قب: توران]
 سراسر تراست
 بکنجور کفت آنچه خواهد بده
 ز اسب و سلج و ستان و زره
 نباید که دارید چیزی دریغ
 ز خفتان رومی و برنده تیغ
 هم آنکه [قب: همانا که] بر تازی
 اسبان گذشت
 بکنج شهنشاه یکسر بکشت
 یکی اسب بر مایه تر بر کزید
 همان درخور رزم چیزی که دید
 بر آمد [قب: بیامد] باسب اندر
 آورد بای
 منم کفت در رزم سنکزی [قب:
 سکزی] بجای
 بران [قب: بدان] کویکی ترک
 جنکی بکشت
 چنین غره شد باد دارد به مشت

بوم زنده و دیگران در نبرد
 بجوشید خونش بدان [قب: دران]
 تیره کرد
 من این [قب: آن] زابلی را
 سر آرم کنون
 سرش را بخاک اندر آرم کنون
 [قب: نکون]
 در آمد [قب: بیامد] بنزدیک
 افراسیاب
 سری بر ز کینه دلی بر شتاب
 بدو کفت کای شاه ماجین و جین
 سرافراز ترکان توران زمین
 اکر زانک فرمان دهد شهر بار
 بر [قب: سر] آرم بدین زابلی
 روز کار
 [دوبیت آنی را فقط قب دارد]
 برآم سر و بال او من به تیغ
 ز خاک سیه خون فشام به میغ
 بدو کفت شاه ای کو سرفراز
 بزودی کنون کار سازی بساز
 اکر زانک یاری دهد بخت ما
 جو خورشید روشن کنی [قب:
 کند] تحت ما

که رویاه در بیش شیر دلیر
 چه ارزد باورد با دار و گیر
 فرامرز چون دید شد خشمگین
 به بیش بدر رفت ابرو بچین
 بدو کفت کای باب چندین سخن
 چه باید که رانی ز سر تا به بن
 بمان تا من این ترک بیجان کنم
 باورد که زار و بیجان کنم
 جو بشنید رستم بر اشفت سخت
 بفرزند کفت ای کو شور بخت
 به بیش بدر رهنمونی کنی
 برزم همانا فزونی کنی
 بیزدان دادارو تحت بلند
 بخورشید رخشان و بیجان کند
 [بیت آتی را فقط مب دارد]
 بدادار کو این جهان آفرید
 پی مور و بیل دمان آفرید
 که کرسر به بیچی ز جنک قباد
 در آیم [قب: بیایم] بزدیک تو
 همچو باذ
 بکافم جو سرخاب [قب: سهراب]
 خسته جگر
 بدشنه جگر کاه تو سر بسر

نه او بر گرفت از بنه کوه قاف
 ندارد ز مردی مکر ناف [قب:
 نام] و لاف
 جو رستم بدان کونه آوا شنید
 نکه کرد و آن ترک جنکی بدید
 بدو کفت کای ترک ناساز کار
 همانا سر آمد ترا روز کار
 به نیزه جنانت بر آرم [قب: بر آرم
 جنانت] به ماه
 که چون بیلسم بر تو کرید سباه
 قبادش چنین کفت کای بیلتن
 بدان سان گذارم [قب: کزارم]
 سرت راز تن
 که آهوی دشتی براغ اندرون
 همان مرغ دای بیاغ اندرون
 مب عنوان دارد: رزم رستم با قباد چینی
 نهمن بخندید و کفت ای قباد
 بترکان [قب: ز ترکان] جو نو
 خوار مایه مباد
 تو نشیدی آن داستان کهن
 که با شیر جنکی دلیری مکن
 [بیت آتی را فقط مب دارد]

برادر ورا بود جنگی چهار
 که هر یک از ایشان زدی بر
 [قب: با] هزار
 جو دیدند کار برادر جنان
 دويدند هر يك جو شیر ژيان
 پس شیر جنگی همی تاختند
 بسی تیر کز شست بنداختند
 جو باران بارنده وقت بهار
 همی تیر بارید برنامدار
 فرامرز جون دید کامد سوار
 بگردید و آمد برهر چهار [قب:
 برهوشیار]
 گرفته بيك دست يال [قب :
 باي] قباد
 بدست دکر داد مردی بداد
 دوم را عمودی بزد آن جنان
 [قب: یکی را جنان زد عمودی کران]
 که برهم شکستش بروبشت و ران
 رها کرد کرز کران را به مش
 [قب: بیش مش]
 سوم کس از ایشان بزخمی بکشت
 چهارم در آمد بکردار دیو
 از ایشان برآمد سراسر غریو

فرامرز جون دید بابش بخشم
 زکینه بجوشید خونش بچشم
 ولیکن بدان کار جاره نبوذ
 پیامد برترك جنگی جو دود
 به نیزه فراوان برآویختند
 ز یکدیگران خون همی ریختند
 [قب: فرور ریختند]
 جو نیزه قلم کشت و کردان ستیز
 [قب: کردار نیز]
 کشیدند ناکام بس تیغ نیز
 همی تیغ زد این بر آن آن برین
 نکشتند سیر آن دلیران ز کین
 [بیت آتی را فقط مب دارد]
 جهان کشت چون روی زنگی سیاه
 از آورد دو کرد لشکر بناه
 سرانجام یور جهان بهلوان
 سرافراز [قب: و] نامی وبشت کوان
 بیازید جنگ و بیفشارد ران
 بینداخت از دست تیغ بران [قب:
 بکردن بر آورد کرز کران]
 ز زین بر گرفتش [قب : گرفت
 آن] یل ناجوی
 سوی لشکر خویشتن داد روی

جهان را جنین است رسم و نهاد
 که آرد همه رنج مردم بیاد
 بآزار مردم مکوشید هین
 که مرکت همیشه بود در کین
 قباد دلاور بکین سر بداد
 همی کفت هرکس دریغا قباد
 دل لشکر شاه توران سیاه
 شکسته شد و تیره شد رزمگاه
 یکی بانک برزد بکردنکشان
 که از نام مردی نداری نشان
 زهریک از ایشان شما [مب: زما]
 صد تن ایند
 بیک حمله خود را بدشمن زیند
 که کر [قب: اکر] کوه باشد نه
 استد بجای
 اکر سیل باشد نمجند [مب: وکر]
 بیل باشد بیفتد [زبای
 بیستی درون [قب: بستی همه] نام
 رسم برید
 جگرگاه شیران [مب: دشمن]
 بناخن درید
 بهشیاری از خود ندارید تنک
 بدینسان [مب: ازینسان] کر بزیند
 یکمر بچنک [مب: زچنک]

بیازید جنک و کوفتش کر
 یل بهلوان کرد برخاش خر
 برآورد و زد بر زمین همجوباد
 که اینست مارا که رزم یاد
 بزیر بیاسب خویش بریخت
 بسی خاک برفرق ایشان بییخت
 تهمتن برایشان نظاره زدور
 که خود چون بود رزم ایران و تور
 [مب: ترکان و تور]
 فرامرزا دید چون شیر ز
 قباد دلاور گرفته کر
 بیاورد بیش بدر همجو باذ
 زد بر زمین کرد جنکی قباد
 [بیت آفری را فقط مب دارد]:
 جورستم جنان دید دلشاد شد
 بمانده سرو آزاد شد
 بیوسید رویش جهان بهلوان
 زشادی جوکل بشکفیدش روان
 قباد دلاور فتاده نکون
 بدست فرامرز کشته زبون
 سرش را همانکه زتن دوو کرد
 وز اندام او کر کسان سوو کرد

برخش دلاور بیفشارد [قب:]
 تکاور برآورد [ران
 بکردن برآورد کرز کران
 همی زد جب و راست برسان کوه
 نیامد ز کینه زمانی ستوه
 بجا کرز زد کرد کیتی درخش
 [قب: فروز]
 همی کرد ترکان [قب: ترکی] ابا
 خاک بچش [قب: بور]
 بیک حمله بفکنند [قب: برکنند]
 مردی هزار
 ز ترکان برآمد سراسر دمار
 گرفت آن زمان نیزه یل فکن
 بمانند مرغان که بر باب زن
 ز روی زمین شان به نیزه فراشت
 بسان فلاخن بهرسو [قب: برآن
 سر] که خواست (کذا)
 به نیزه بیفکنند نهصد دلیر
 همی برخروشید برسان شیر
 بس آن جرخ [قب: تیغ] کین بر
 کشید از شرع [قب: نیام]
 فلکک بر گرفت ار روانش طماع
 [قب: روان بداندیش شد باکنام]

جو ترکان شنیدند آواز [مب:]
 آوای [شاه
 خروش دلیران برآمد بماه [مب:
 هردو سپاه]
 یکی حمله کردند ناچار سخت
 بدایشان [مب: برایشان] بدیار
 بیروز بخت
 کشیدند صفها در آن [مب: بدان]
 رزمکاه
 خروشی برآمد ز هردو سپاه
 برزم از دلیران برون رفت هوش
 [مب: هش]
 برآمد ده و کیر و آویز و کوش
 [مب: کش]
 خروشید [قب: بفرید] کوس و
 بنالید نای
 دل پهلوانان برآمد ز جای
 تهمتن جوان جنگ و بیکار دید
 جهان پر ز ترکان ناهار دید
 بکین دست زی تیغ بیکار [قب:
 ناهار] برد
 بیک حمله بفکنند هشتاد [قب:]
 برکنند هفتاد [کرد

بزد تیر [قب: نیزه] بهلوی درنبرد

کذر بردو پنج ویکی [قب: دکر]

خسته کرد

جنین گفت هر کو سیاوش کشد

ز بازوی من تیر و خنجر جشد

[قب: نیزخنجر کشد]

[۸ بیت آتی را فقط مب دارد]

به تیر اندر انداخت مردی هزار

بترکان جهان کشت کفتی جو قار

خروشنده زان پس بر آورد کف

جو دیوانگان تاخت در بیس صف

بزد دست و برداشت کردی ز زین

بیالای سر بردش اندر بکین

به پنداختش شش دگر در بکشت

شش ایشان وان هفتمین نیز کشت

بیازید دست و سر سروری

بکند و بینداخت بر دیگری

ز نیروی رستم از آهنک سر

سوار اندر آمد نکون از زیر

بغلنید و غلناند او بردو ده

ز بر شد روان از دوده یازده

همی کند سرها و میزد جنین

دوباره هزار از دلیران کین

بکشت این جنین پهلو ان دلیر

بکشتند ترکان از آن جنگ سیر

ز ترکان بر آمد سراسر غریو

رمیدند هر یک بگردار دیو

همی هر کسی زاری انکیختند

ز دیده بسی خون دل ریختند

ز کشته زمین کشت [قب: بود]

برسان کوه

فتاده ز ترکان هر سو گروه

دل شاه ترکان [قب: توران]

ز کینه بخت

ندید اندران رزم جای نشست

ب ۲۸۵۰: بم وقا وط وقب ولن: لشکر شاه؛

(دوم): ط: شد هور و ماه، ك: (اول)

کلمه روی نوشته سپس رزمگاه، مب

بیت را ندارد وقب آرا پس از ۲۸۶۲

آورده است.

ب ۲۸۵۱: ط و ك وقب: دوروی، لن و حظ و مب:

لشکر هر دوروی؛

(دوم): قب: دار کیران، حظ: دار

ترکان؛ قایب را ندارد.

ب ۲۸۵۲: ط: عوکوس و - از بشت، ك:

غوکوس -؛

و خواب؛	(دوم) : قب و مب : برجند، حظ : بهر ...
ب ۲۸۶۱: قب: بکیتی بچنک؛	برجند؛ قا ولن بیت را ندارند .
(دوم): تمام نسخه‌ها: مرا جایگاه دزنک	ب ۲۸۵۳: (دوم) تمام نسخه‌ها: همی کوه؛
ب ۲۸۶۲: (دوم) حظ: سر نیزه اندر، قب و مب:	ب ۲۸۵۵: قب ولن و مب : هم؛
زهر سو برانید و کین؛ قا بیت را ندارد .	(دوم): مب : سر ویز کان شد ، قب : سر
ط وك ولن وحظ بیی افزوده‌اند:	فرازان نکون ، قا وحظ : بسی سروران را
یک امروز راه [لن وحظ: رای]	سران، ط وك ولن: بسی سرور انرا سر آمد
بلنک آورید	نکون ؛
زهر سو برانید و جنک آورید	ب ۲۸۵۶: ط: از هر دو حمدان گروه، ک: بکشتند —
لن عنوان دارد: رزم رستم با افراسیاب	(دوم): قب و مب: خاك هامون و دریا جو؛
قب و مب داستانی افزوده‌اند، که بر مبنای	تمام نسخه‌ها بیی افزوده‌اند:
قب تلفیق می‌شود:	تو کفتی همی خون خروشد سپهر
یکی سرکشی بود آغوش نام	بدر [لن: بسر] را نبدر [قا: ندارد
بمردی بهر جای گسترده کام] مب:	بدر [لن: بسر] جای مهر
بهر جا بمردی بگسترده دام]	ب ۲۸۵۷: حظ: یکی بانک؛
فکنش تن اندر میان سپاه	(دوم): قب: کرد سپاه؛
بسی کرد از آن [مب: از] نامداران	ب ۲۸۵۸: (دوم) قا : کی از یکدگر باز ، ط وك
تباه	ولن وحظ: یکی ازدگر باز؛ قب و مب بیت
سبر کرد تن بیش افراسیاب	را ندارند .
بخنجر همی راند [مب: ریخت]	ب ۲۸۵۹: حظ: شب تار تاریک؛
خون همجو آب	(دوم) : ط و قب ولن وحظ و مب : هانا
زبان داد کز رستم بیلتن	شب ؛
برآرم [مب: آرد] روان اندر آن	ب ۲۸۶۰: (دوم) قا: کی ما را بر آمد سر از خورد
انجمن	

جوشنید آغوش آواز [مب :
 آوای] طوس
 بفرید [مب : خروشید] مانده
 زخم کوس
 [دویت آتی را فقط قب دارد]
 برافکند بر طوس بر میمنه
 ہم بر فکند آن سبه یک تنه
 بس افراسیاب اندر آمد بدشت
 جوطوس آن جنان دید بنمود بشت
 بر رستم آمد یکی جاره جوی
 که امروز از این کار شد زنک و بوی
 بر ستم بگفت آنچه [مب : آنکه]
 آغوش کرد
 ز لشکر بر آورد امروز کرد (کفنا)
 همه میمنه شد جو دریای خون
 درفش سواران ایران نکون
 تهمتن جو بشنید برزد خروش
 دل کینه جویش بر آمد بجوش
 [۳ بیت آتی را فقط قب دارد]
 زجا اندر آشت جون بیل مست
 گرفته یکی تیغ رخشان بدست
 بر آمد یکی ترک ناکاه برش
 بزد کرزو و یک نیمه سرتا برش

بیامد در افکند خود در [مب : در
 آمد بیفکند خود بر] میان
 زهر سو در افتاد [مب : همی کرد]
 بانک و فغان
 که کردان کد امند و سالار کیست
 برزم اندرون نامبردار کیست
 سر سروران رستم شیردل
 که در رزم بستاند از شیردل
 کنون کر بیاید ببیند مرا
 ز جنک آوران بر کزیند مرا
 کرش یک زمان اندر آرم بجنک
 کم روی کشور همه [مب : بدو]
 تار و تنک
 دل شاه ترکان از آن شاد کشت
 از اندیشه رستم آزاد کشت
 جوطوس سپید شنید آن خروشن
 دل جنک جویش بر آمد بجوش
 به آغوش گفت این چه آشفتن است
 میان پلانت سخن گفتن است
 تهمتن بیگ ترک بیکار و [مب و
 ندارد] جنک
 نسا زد همانا که آبدش تنک

فروکوفت وزن بزیر آورید

که هر کس که دید آفرین کسترید

جو آغوش دید آنکه رستم چه کرد

بکردن بر آورد کرز نبرد

یکی بانک برزد بگردار شیر

که ننجیر بیند بفرود [مب: خروشد]

دلیر

بدو کفت برکوی [مب: کو که]

نام تو چیست

تن بی قرارت [مب: بی سرت را]

که خواهد کربست

جنین کفت رستم که ای شور بخت

منم بار آن خسروانی درخت

سر سروران بور دستان سام

که از سروران جهان برده [مب:

برد] نام

بکوش تو نامد بهر انجمن

کمان و کنند کو ییلتن

بدانست آغوش کان [مب: کو]

رستم است

سرافراز و از تخمه نیرم است

بزد ترك [مب: کرز] بر قارک

جنکجوی

تهمتن بحشم [مب: زخشم] اندر

آمد بدوی [مب: بروی]

گر بند بگرفت و از [مب:

بگرفتش از] بشت زین

بمردی بر آورد و زد بر زمین

بدو رخس می راند تا کشت خرد

بکرز کران آن زمان دست برد

[۳ بیت آتی را فقط قب دارد]

دل لشکر شاه توران سپاه

شکسته شد و تیره شد رزمگاه

خروش آمد از لشکر از هر دوروی

برفتند کردان بر خاشجوی

غوبوق و کوس آمد از بشت بیل

زهر سو همی رفت بر جند میل

فقط مب:

جو افراسیاب آن سرافراز مرد

بدید آنک رستم به ترکان چه کرد

مب عنوان دارد:

رزم رستم با افراسیاب

- ب۲۸۶۳: قب بیت را ندارد
- ب۲۸۶۴: ط ولن : سرانرا، حظ: وز ایران . . .
سرانرا ؛ (درك قسمتی از بیت پاك شده)
(دوم): قا ومب : طوس بنمود؛ قب بیت را
ندارد .
- ب۲۸۶۵: ط وك ولن : راه جوی ، حظ : یکی
ناججوی؛
(دوم) : قا وط وك ولن و حظ: ازین کار؛
قب بیت را ندارد . مب ایاتی افزوده:
بیامد بر رسم جنکجوی
بگفتا که ای سرور ناججوی
نداریم ما تاب افراسیاب
که بادی توفرخنده با جاه وآب
بیامد همه میمن و میسره
بهم برزد و قلب و بیل و بنه
شکست اندر آمد بایران سباه
تومان دستگیری بدین رزمگاه
جو بشنید زو پهلوان ان سخن
برو کرد برجین ز کین کهن
ب۲۸۶۶: قا وط وك ولن و حظ: همه میمنه؛
(دوم): لن و حظ : درفش سواران ایران؛
قب و مب بیت را ندارند .
- ب۲۸۶۷: مب: در آمد بقلب ؛
- (دوم): مب: سواران ترکان شده انجمن،
بقیه نسخه ها: سباه فرامرز [قا: فراوان]
وان انجمن؛ قب بیت را ندارد .
- ب۲۸۶۸: ط وك و حظ ومب: سپه دار؛
(دوم) : ط وك : براندس؛ قب بیت
را ندارد .
- ب۲۸۶۹: (دوم) قا وط وك ولن ومب: همه دل...
وسربر، حظ: همه دل براز خون و دیده
برآب؛ قب بیت را ندارد .
- ب۲۸۷۰: حظ: وز ایشان فراوان تمیق؛ قب بیت
را ندارد .
- ب۲۸۷۱: (دوم) تمام نسخه ها: کرد با [مب :
کردوان] کاویانی درفش؛ قب بیت را
ندارد . مب افزوده :
بدید و سیاست برو کار کرد
از اندیشه وز روز کار نبرد
قا عنوان دارد: گفتار در محاربت افراسیاب
با رسم زال زر
ب۲۸۷۲: قب بیت را ندارد .
- ب۲۸۷۳: (دوم) ط وك ولن: بیفشرد، مب: ران
زد، حظ: بیفشرد ران اندر آمد؛ قب
بیت را ندارد .
- ب۲۸۷۴: ك: را ندید، قا و حظ ومب: سپه دار دید؛

ب ۲۸۷۵: مب: خروشید آن ، حظ: بخوش ؛
(دوم): قا و حظ و مب: باره دست کش را ،
لن: عنانرا برخش تکاور سپرد ؛ تمام نسخه ها
جای مصرعها را عوض کرده اند .

ب ۲۸۷۶: (دوم) قب: جون جوی ، مب : زییکار
... جون جوی ، ك و لن : زسكانش خون ...
جون جوی ، قا : زییکار ... رفت در جوی
آب ، حظ : زییکان ... رفت در جوی آب ،
ط : زییکانش خون رفت بر جویبار ؛ ط و لن
و ك یبئی افزوده اند :

خدنکی کی بیکانش بد بید و [ك و لن : و
ندارد] بر ك / فرودوخت [لن : ریخت] بر
تارك ترك [و] ترك

ب ۲۸۷۷: (دوم) مب: بز سرستم ؛

ب ۲۸۷۸: تمام نسخه ها غیر از حظ: بچرم کر ؛

(دوم): بم: بهر بریان بر ، قا: بهر بریان بر نشد ،
قب و لن : به بریان بر ، در ك مصرع پاك
شده .

ب ۲۸۷۹: (دوم) تمام نسخه ها غیر از قا: بر براسب ؛

ب ۲۸۸۰: حظ: آمد بروی ، مب : زدست اندر
آمد بروی ؛

(دوم): قب: جداگشت ازو ، مب: زو مرد
پر خاشجوی ، حظ: بیفتاد آن کرد بر خاشجوی ؛

ب ۲۸۸۱: (دوم) قب و حظ: از رنج ، قا: از رنج ...

جای اوی ، مب: از جنك ... رای اوی ،
ط: کی بی رنج کوتاه ، ك و لن: که بی رنج
کوتاه کند جاه اوی ؛

ب ۲۸۸۳: قا: بز دکرز بر شانه ؛

(دوم): لن: زلشکر ... آمد و انجمن ؛

ب ۲۸۸۴: (دوم) تمام نسخه ها : بتایید رخ بهلوان
سباه ، تمام نسخه ها جای مصرعها را
عوض کرده اند ، ك -

ب ۲۸۸۵: مب: شیر اوژن تاج ، بقیه نسخ بیت را
ندارند .

ب ۲۸۸۶: (دوم) مب : جو بد زندگی مانده و بر ا ،
بقیه نسخ بیت را ندارند . ترتیب ابیات

مب: ۲۸۸۴ ، ۲۸۸۷ ، ۲۸۸۵ ، ۲۸۸۶ ،

+++ ، ۲۸۸۹ ، ۲۸۹۷ تا ۲۹۰۰ ،

۲۸۸۸ ، ۲۸۹۳ و . . . مب سه بیت

افزوده که ابیات دوم و سوم را نسخه های

ط و ك و قب و لن نیز دارند منتهی پس از

بیت ۲۸۸۷ و ط نیز بیت را پس از ۲۸۸۴

آورده :

شدند آن دلبران سپه پیش اوی

بدان تا نیاید کربدش بروی

درآمد از ایران سبه بیش اوی
 بذان تا نیاندگزنندش بدوی [لن]:
 تهمتن همی بود برخاشجوی [ب
 ب ۲۸۹۱: ط وک بیت را ندارند، سایر نسخ: سراسر
 سبه [حظ: همه] نمره؛
 ب ۲۸۹۲: قب: خسته بد، لن: خسته شد؛
 (دوم): مب: کل و لاله بر، حفظ: براز
 ارغوان، قب: ویا... بد، لن: ویا لاله
 بر ارغوان رسته شد؛ ط وک بیت را
 ندارند. مب عنوان دارد: هزیمت شدن
 افراسیاب ارشش رستم
 ب ۲۸۹۳: لن: سترند؛
 (دوم): قا: شده جای تنکک از، حفظ:
 از تن خسته لعل، لن: همی بای بیلان
 زخون کشت لعل، قب: پرودست کردان
 بخون کشته؛ ط وک بیت را ندارند.
 ب ۲۸۹۴: (دوم): قا: جورستم؛ ط وک ولن و حفظ
 بیت را ندارند.
 ب ۲۸۹۵: (دوم): قا و ط وک و قب ولن و مب: همی
 شد تهمتن؛
 ب ۲۸۹۶: (دوم): ط وک و قب و حفظ: سلیح [ط]:
 سلاح [و بر [حظ: تن] و باره بی [قب
 و حفظ: بد] ساز، لن: سلیح کوان نیز بد

بصد حیلہ [قب: حیلت] از جنکک آن
 ازدها / ورا [مب: برون] کرد هومان و بسه
 [قب: زدستش، لن: رحنکش، مب: ربوده]
 رها
 جوشدرسته از جنکک برکاشت روی / تهمتن
 همی بود [ط وک: رفت] برخاشجوی
 [لن: بذان تا نیاندگزنندش بروی]
 ب ۲۸۸۷: ط: سد، ک ولن: توران، قب: توران
 بشد، قا: ترکان ز جنکش بچست، مب:
 شهنشاه ترکان ز جنکش بچست؛
 (دوم): قا و قب ولن: باره کامزن، ط وک
 و حفظ: یکی اسب آسوده تر؛
 ترتیب ابیات قا و ط وک و قب ولن و حفظ:
 ۲۸۸۷، ۲۸۹۰، (لن و قب +)، ۲۸۹۷ تا
 ۲۹۰۰، ۲۸۸۸، ۲۸۹۱ و... [برخی از
 نسخ بیت اخیر را ندارند که در جای خود
 یاد خواهد شد].
 ب ۲۸۸۸: ط وک: بتابید روی؛
 (دوم): حفظ: کریران بشد بیش برخاشجوی؛
 ب ۲۸۸۹: مب: زبس نمره و ناله کره نای، سایر
 نسخ بیت را ندارند.
 ب ۲۸۹۰: قب ولن پس از این بیتی افزوده اند:

۲۹۰۶ و مب پس از ۲۹۱۴ روایتی را

افزوده‌اند که بر مبنای ط تلفیق می‌شود:

بدانکه بجا خواست [قب: که

اخواست] بکذاشت آب

به پیران چنین گفت افراسیاب

کی درکار این کوزک شوم تن

هشیوار با من یکی رای زن

کی کرستم او را بچنگ آورد

مراورا سوی شهر ایران برد

ازین [مب:ازان] دیو زاده یکی

شاه نو

نشانند با تاج بر گاه نو

مراورا بیازده بذرین [قب:بیاور، لن:بیاور

رن، مب:بیارو درین] روی آب / در

افکن [مب:بیفکن] وزین رای من سر

[قب ومب: سر بر] متاب

چنین گفت پیران بافراسیاب

که بر کشتن او نباید شتاب

من این [لن: او] را یکی جاره سازم

که شاه

بسندد ازین بنده نیکخواه

ساز، قا ومب: جو با دشمنش جرخ بندساز؛

ب۲۸۹۷: مب: جورستم؛

(دوم): قا: بیل از، ط وك و قب ولن ومب:

بیل از تک کور، حظ: یافت از بد نیک

کور؛

ب۲۸۹۸: (دوم) بم: جو باد، قا: جو باذ اید

از کف کنداوران، ط وك و قب ولن:

جو بارذ ز بازوی کنداوران، مب: جو باد

آورد دست کنداوران، حظ: جه باذ اراد از

دست کنداوران.

ب۲۸۹۹: تمام نسخ غیر از مب: نماند دل سنک و

سندان درست، مب: جو کو بزد کمی سنک و

سندان درست؛

ب۲۹۰۱: ط وقب ولن: رفتند باز، قا: خویشتن

کشت باز، حظ، خویشتن رفت باز؛

(دوم) لن: کشته از؛ مب بیت را چنین

دارد:

بلشکر که خویش باز آمدند

سپه سر بر سر بی نیاز آمدند

ب۲۹۰۲: قا: برالت و؛

(دوم) ط و حظ: سلاح و کور، ك و قب ولن:

سلیح و کور؛

قب وط وك پس از این ولن پس از بیت

بدید [قب: مر اورا بدان فر و اورنک
 دید، م: بدان فر و اورنک او پنکرید]
 فراوانش بستود و بردش نماز
 همی بوذ [قب: کفت] بیشش
 زمانی دراز
 جو بشنید خسرو سراسر سخن
 نہ سردید آن گفتا [لن: دید یذا
 مر این] را نہ بن
 بیامد دمان [قب و لن: دوان] و بمادر
 [م: بنزدیک مادر] بکفت / سراسر
 بر آورد راز از نہفت
 بس [لن: ہم] آنکہ بکفت آج [ک:
 انک] بذکفتنی [م: کفتنش] / همان
 [لن: همه] در بدبرفت بذکفتنی [م:
 بذکفتنش]
 بمادر چنین کفت کافر سیاب [لن: کفت
 افر سیاب] / فرستاد خواهد مرا نزد
 باب [لن: فرستاد و خواند مرا نزد آب]
 جہ سازیم و این را جہ درمان کنیم
 بدانش مکر جاره جان کنیم
 فراوان بکفتند [م: بکشتند] و
 انداختند
 مران کار را جاره نشاختند

مر اورا بیاریم با [م: بیارم ابا]
 خویشتن
 بریم و نشانیمش [م: بمانیمش]
 اندرختن
 نباید کی یکبارہ از [م: م: کہ
 یکبارہ مان از بد] بذکفتش
 بود شاه را جاودان سرزنش
 بذوکفت شاه ای خداوند رای
 مرا بر نکوئی توئی رهنمای
 بزودی برین [قب و م: بدین]
 کار کردن بسیج
 نباید درنک اندرین کار هیچ
 بس آنکہا بیران فرستاده
 یکی دانشی مرد آزاده
 فرستاد تا آورد شاه را
 فرستاده بفرید آن [قب: بیران
 بدان] راه را
 همی رفت تازان بگردار دود
 جانان چون سپیدش فرموده بود
 [ط با عوض کردن جای معسرا عها بیت را
 تکرار کرده است].
 بیامد جو نزدیک [لن: بنزدیک] خسرو
 رسید / بدان برز [لن: فر] و اورنک او را

[مب: بر] دانش زودیاب [لن: وجاه و
آب]
من این [لن: مرن] کوزك [مب: مران
کوزکی] خرد با [لن : بی] فرهی /
بیاوردم اکنون چه فرمان دهی
جو بشنید گفتش بافراسیاب
مراين را برد [قب: به پیران کران]
سوی دریای آب
لن ومب بجای بیت بالاچنین آورده اند:
چنین گفت بس شاه توران زمین
به پیران کزین روی [مب: کران
سوی] دریای چین
فرستاد بایدش تا [ط وک : باید
بر] سرکشان
نیابد [قب و مب : نیابند ، له:
نیابد] ازوهیج گونه نشان
لن ومب ایاتی دیگر نیز افزوده اند. لن:
جو خورشید برزد سراز کوهسار
بکسترد یاقوت بزبشت قار
[ر.ك به ب ۲۹۰۳]
وزانسو جو رستم بدين روی آب
بیامد برفته بد افراسیاب

جز از رفتن انجا [مب : اترا] ندیدند
روی / برقتن نهادند ناکام روی [لن :
بناکام رفتند بس بوی بوی ، مب : برفتند
ناکام دیده جوجوی]
همه راه غمگین و دیده برآب
زبان بر ز نهرین افراسیاب
چنین [مب: جنان] تا بنزدیک
پیران رسید
جو پیران ویسه مراورا بدید
فروذ آمد از تخت وشد پیش باز
بیرسیدش ازرنج [ك وقب ومب:
و] راه دراز
فراوانش بستود و بناوختش
بنزدیک خود جایکه ساختش
بسازید جیزی کی بد [لن ومب : هرانجش
بیایست از] خوردنی / زبوشیلنی وز [مب:
هم ز] کستردنی
همان خیمه وخرکه [لن ومب : زخرکاه و
ازخیمه] و بارکی / بسازید پیران بیکبارکی
جوهرجش بیایست [مب: هرجنس شایسته]
شد ساخته / وزان ساختن کشت [لن :
ساخته شاه] برداخته
بیامد بگفتش بافراسیاب / کی ای شاه با

جنین کفت من رفت خواهم کنون
 دلم را خرد شد جنین رهنمون
 که آمد سباهی از ایران کران
 همه سر فرازان و کنداوران
 ب۲۹۰۳: حظ: سر برزد از؛
 (دوم) قا: بردشت قار، ط وك و قب
 ولن: بر بشت قار، حظ: بردشت و غار،
 مب: بکسترد کافور و بنوش قار؛
 ب۲۹۰۴: نسخه‌ها بیت را ندارند.
 ب۲۹۰۵: قا و قب ولن و حظ و مب: کره‌نای؛
 ب۲۹۰۶: (دوم) ط وك و قب ولن: ز خون،
 حظ: همه دل ... به تاب؛ تمام نسخه‌ها
 دو بیت افزوده‌اند [حظ و مب بیت
 دوم را ندارند]:
 جو بشنید کامد ز ایران سباه
 تهمتن به بیش اندرون کینه خواه
 [ط وك و قب: خود و نامداران
 پیامد براه]
 بیاورد لشکر بدریای چین
 [رک به مصرع ۲ ب ۲۹۱۶]
 برو تنک شد بهن روی زمین
 قا این عنوان را دارد: کفتاردر باذشاهی
 رسم بتوران زمین، ط وك: باذشاهی

جنان شد کرزان که کس را ندید
 بخود زار کریان و رخ نابدید
 بیاورد لشکر بدریای چین
 بدو تنک شد بهن روی زمین
 عنوان دارد: نشستن رسم بیادشاهی توران
 مب:
 فرستاد بیران مرو را جو دود
 بدانجا بجا شاه فرموده بود
 بس آنکه از آنجاییکه برگرفت
 سوی چین و ماچین ره اندر گرفت
 بیاورد لشکر بدریای چین
 بروتنک شد بهن روی زمین
 وزانجای بیران بسوی ختن
 خرامید و با او یکی انجم
 نه پای دوقش و نه پرده سرای
 سد خواه مانده یکایک بجای
 هرانکس که بوذش زیوند و خویش
 زهر کشوری بردشان زد خویش
 فرنکیس و کیخسرو نیکبخت
 که او بد سزاوار دیهم و تخت
 فرستاد کس نزد خود خواندشان
 برخویش بر تخت بنشانندشان

ببردندشان تا بدریای جین
 برو تنک شد بهن روی زمین
 ب۲۹۱۶: نسخه‌ها بیت را ندارند. حظ این
 عنوان را دارد: نشستن رسم بتخت
 افراسیاب بتور زمین؛
 ب۲۹۱۷: (دوم) بم وقا ومب: سرو بخت، قاطوط
 وك وقب ولن از بیت ۲۹۰۷ تا این
 بیت را (چنانکه پیشتر اشاره شد)
 ندارند.
 ب۲۹۱۸: قاطو ومب: داستان زدکوی از، ط وك
 وقب ولن وحظ: داستان زد برین بر
 [حظ: تهمتن] نخست؛
 (دوم): حظ: کراغایه، مب: که فرخ‌تر
 آن؛ مب افزوده:
 بگفتند مر شاه را سر بسر
 ازان مردی رسم زال زر
 ازان کندن و کشتن مرد و زن
 که چون خواست کینه کویلتن
 جگوتنه بخان رد افراسیاب
 زد آتش زکینه هم اندر شتاب
 همان شهرها را که آتش زدند
 برو بوم را چون بهم برزدند

رسم بتوران زمین هفت سال بود، قب:
 باذشاهی رسم بترکستان هفت سال بود؛
 ب۲۹۰۷: نسخه‌ها بیت را ندارند. قاطوط وك
 وقب ولن از این بیت تا ۲۹۱۶ را ندارند.
 ب۲۹۰۸: (دوم) حظ ومب: بیستند یکسر بندی
 را میان.
 ب۲۹۰۹: حظ ومب نیز بیت را ندارند و در عوض
 افزوده‌اند:
 بترم که این بوم ویران کنند
 زمین و زمان زود ویران [مب]:
 ویران [کنند
 ب۲۹۱۰: (دوم) مب: کوزک شیر با فرهی؛
 ب۲۹۱۱: مب: هم اکنون برند؛ حظ ومب افزوده‌اند:
 کنتلش بکردار فرزانه
 یکی ناسزایی و [مب: جو] دیوانه
 ب۲۹۱۲: مب: برانکیز هم در؛
 ب۲۹۱۴: مب: بیامد نوند و؛
 (دوم) مب: بدان تانیبند زیشان نشان؛
 ب۲۹۱۵: (دوم) حظ: ابا درد؛ مب نیز بیت را
 ندارد. حظ افزوده:
 هم آنکه به ویران سبردندشان
 بدان تا نیابند ازیشان نشان

- ب ۲۹۲۶: تمام نسخه‌ها: بدو کفت ؛
- (دوم): قا: و کر یاذ، ط وک ولن: و کر رسم ، قب: و یا رسم افراسیاب ، حظ: و یا رسم افراسیاب ؛
- ب ۲۹۲۷: (دوم) قا و ط و قب ولن: وزو ، حظ: وزآن کر کسان ؛
- ب ۲۹۲۸: (دوم) قا : نئابذ سوی ، ط : بارذ ره کیش ، لن: نیابذ... اهریمنی ، ک: سبارد ره کیش و اهریمنی .
- ب ۲۹۳۰: قا و ط وک ولن و حظ: توبی [حظ: نی] رنج را ، قب : توبی رنج را ایچ منهای رنج ؛
- (دوم): حظ: همه مردی و داد، قا : همه مردی داذ و داذن، ط وک و قب ولن : سراز داذ و ز [قب ولن: واز] راست کاری میبج ؛
- ب ۲۹۳۱: لن: سبنجست جاوید ؛
- ب ۲۹۳۳: (دوم) لن: یکی تخت با طوق و ، قب و حظ : یکی تخت با طوق و با کشور ، ط وک: یکی تخت با طوق و منشور نار ، قا: یکی طوق با تخت کوهر نکار ؛
- ب ۲۹۳۴: قا: سبنجاب و دز ، ط وک و قب ولن : سبنجاب و آن دز به ، حظ: سبحاب و
- ازان شاد شد شاه کاوس کی
بیاراست بزم و بیاورد می
همی خورد با سرفرازان بهم
زیباشان براز آفرین بهم
- ب ۲۹۱۹: قا: جودشمن به بیش ؛
- (دوم) : قا و قب ولن و حظ: از جنک بر ، ط: از رزم بر ؛ مب از این بیت تا بیت ۳۰۰۴ را ندارد .
- ب ۲۹۲۰: لن: وی باز ؛
- (دوم) لن: با وی ؛
- ب ۲۹۲۱: ط وک و قب: غلام و برستار و برورد کان ؛
- (دوم): لن : همان نامور ، ط و قب : رخ برد کان ؛
- ب ۲۹۲۲: (دوم) قا و قب ولن و حظ: همان جامه^۱ دیبه ، ط وک: همه جامه^۲ دیبه ؛
- ب ۲۹۲۴: لن: تونکر ، ک و قب و حظ: زو تونکر ، ط: زو تونکر ، قا: همه سروان زو تونکر ؛
- (دوم) : قا و حظ : جه با یاره و طوق و ، ط وک و قب ولن: جه با یاره و تاج و [ک : و ندارد] ؛
- ب ۲۹۲۵: لن: داذان ، حظ: از آن طوس را داد آن ؛
- (دوم): لن و حظ: منشور و تاج ؛

دیبا و جندی کهر؛
 ب ۲۹۴۱: لن: سالارمهتر؛
 (دوم): ط و حظ: سیاوخش، قب:
 سیاوش را خود برادر؛
 ب ۲۹۴۲: (دوم) ط و ك و قب و لن و حظ: هرگز
 کند، قا: بکشای بیجان کند؛
 ب ۲۹۴۳: نسخه‌ها بیت را ندارند.
 ب ۲۹۴۴: لن: برکن؛
 (دوم): تمام نسخه‌ها: زدل؛ ط و ك
 و قب و لن یقیناً افزوده‌اند:
 همه داژ کن تو بکیتی درون
 که از داژ هرگز نشد کس نکون
 [ط و ك: زبون]
 قب یقیناً دیگر نیز افزوده:
 جهاندار توران تویی کدخدای
 بجای بکیتی همیشه بجای
 ب ۲۹۴۶: ط: ساختن و؛ ط و ك و قب و لن یقیناً
 افزوده‌اند:
 بگفتند ما بنده و جا کریم
 زمین جز بفرمان تو نسبریم
 ب ۲۹۴۷: ط و ك و قب و لن و حظ: سبید بجان؛
 (دوم): حظ: جو دید، قا: جو دید...
 روانها بیدار؛

سغدش به، بنداری هم: اسقیجاب والسغد؛
 (دوم): ط و ك و قب و لن و حظ: منشوران
 مرز، قا: بند و اندرز آن مرز داد؛
 ب ۲۹۳۵: حظ: فراوان کرد؛
 (دوم): ك و قب: تو نه بیند کس اندر، ط:
 تو سبید کس اندر، لن: بذان برهنر بهلو باك
 دین؛ قا بیت را ندارد.
 ب ۲۹۳۶: تمام نسخه‌ها: بذو کفت مهر [قا: مهر،
 لن: مهتر] بزرگی و داژ؛
 (دوم): ط و ك و قب: دارند؛ ط و ك و قب
 و لن و حظ یقیناً افزوده‌اند:
 هنر بهتر از کوهر نامدار
 هنرمند را کوهر آید بکار
 ب ۲۹۳۷: قا بیت را ندارد.
 ب ۲۹۳۸: (دوم) ط و ك و قب و لن: که خود
 یادکار؛
 ب ۲۹۳۹: قا و ك و قب: سبجابه تا، ط: سبجابه
 نا، حظ: سبجابه تا، لن: سبجابه با مرز
 کل؛
 (دوم): ك: —
 ب ۲۹۴۰: قا: تخت زر؛
 (دوم): بم: فرستاد دینار، قا و ط و ك و لن:
 دینار و جندی کهر [ك: و ندارد]، قب و حظ:

زواره جو بشنید ازو رفت هوش
 جو کفتار آن ترکش آمد بکوش
 [رک به ب ۲۹۵۷]

ب ۲۹۵۶: ط و قب: بجوش آمدش مغز و دل
 زان سخن ؛

ب ۲۹۵۷: ک و قب: زواره جو بشنید ازو رفت
 هوش ؛

(دوم): ک و قب: جو کفتار آن ترکش
 آمد بکوش ، لن و حظ: فروز آمد از
 اسب و زو ؛ ترتیب ک و قب: ۲۹۵۷ ،
 ۲۹۵۶

ب ۲۹۵۸: قا و لن و حظ: بدست انلرون ؛
 (دوم): قا و ط و ک و لن و حظ: شدش بر
 ز خون ؛

ب ۲۹۵۹: قا و ط و ک و قب و حظ: یاران و ؛
 (دوم): ط و ک: همی یافتند ؛

ب ۲۹۶۰: ط و قب: برین ؛
 (دوم): لن: کرفتند هر یکک سای ، قا
 و ط و ک و قب: فکندند هر کس [قا :
 یکک] بزخمش زبای ؛

ب ۲۹۶۱: حظ: زواره بدآذار سو کند ؛
 (دوم): تمام نسخ: ریخت آب از دو
 دپنه بلرد ؛

ب ۲۹۴۸: قا: بنخجیر با ، سایر نسخ: همی کرد
 نخجیر با ؛

ب ۲۹۴۹: (دوم) قا و قب و لن: خرامید تفت ،
 حظ: بنخجیر کردن ، ط و ک: بنخجیر کاه
 سیاوش تفت ؛ ط و ک و قب عنوان دارند ؛
 حال زواره با ترک درنخجیر [قب: شکار]
 کاه سیاوش [قب: افراسیاب]

ب ۲۹۵۰: (دوم) قا: زجای ؛

ب ۲۹۵۱: (دوم) قا: بدو بر ، حظ: بران خود
 نشاید ؛

ب ۲۹۵۲: قا و حظ: زبس رنک و زبو [حظ: و
 از بوی] و آب ، ط و ک و قب و لن: زبس
 رنک و بوی و برآب ؛

(دوم): ط و قب: کزو توشه آورد کفتی ، لن:
 کزو توشه آورد کوی ، ک: — روان ؛

ب ۲۹۵۳: لن: بس این ، ط و ک و قب: کویا زبان ؛
 (دوم): ط و ک و قب و لن: سخن کرد ؛

ب ۲۹۵۴: (دوم) ط: بدین ، قب و حظ: زتوران ،
 قا و لن: بدین ... زتوران ، ک: بدین —
 زمین ؛

ب ۲۹۵۵: لن: بدینجایکه ، قا: شاد خرم ؛
 (دوم): ط و ک و قب و لن و حظ: همه روز با ؛
 ط بیقی افزوده ؛

- ب ۲۹۶۲: حفظ: نخجیر خواهم، قا: نه آب ؛
- ب ۲۹۶۳: ط و لك و قب ولن: بیاساید؛
- (دوم): ط و لك و قب ولن: همه [لن: همی]
- جنكك را، حفظ: همه كنج را، قا: همه ساله
- در جنكك باید؛
- ب ۲۹۶۴: ط و لك و قب ولن: كه نزد، حفظ:
- جو بیش؛
- ب ۲۹۶۵: قا: آمزی؛
- (دوم): ط و لك و قب ولن: ویا، قا: ویا...:
- آمزی؛
- ب ۲۹۶۶: قا بیت را ندارد .
- ب ۲۹۶۷: (دوم) لن: بدین، قا بیت را ندارد .
- ب ۲۹۶۸: حفظ: خون آن؛
- (دوم): ط و لك و قب ولن و حفظ: نبینی بصد
- روز کار، قا: او نیاید بصد روز کار؛
- ب ۲۹۶۹: قا و حفظ: آن شیردل را، ط و لك و قب
- ولن: برانکیخت ارمیده دل را؛
- (دوم): قب: جنان کرد، حفظ: چنین کرد؛
- ب ۲۹۷۰: ط و لك و ولن: همه غارت؛
- ب ۲۹۷۱: یم: بسلامت روم، ط و لك و قب: بتوران،
- قا: زترکان؛
- (دوم): یم: آباد بوم، ط و لك و قب ولن
- و حفظ: ندیدند... آباد بوم؛
- ب ۲۹۷۲: قا و ط و قب و حفظ: همه؛
- (دوم): حفظ: بردند اسیر، لن: برده
- اسیر، قا: کشته اسیر؛
- ب ۲۹۷۳: قا و ط و لك: بدین؛
- (دوم): حفظ: سراسر ز کشور برآمد؛
- ط و لك و قب و لن جای مصراعها را عوض
- کرده اند.
- ب ۲۹۷۴: قا: مهتر با، ط و قب و حفظ: مهتر و با،
- ك: — مهتر و با؛
- ب ۲۹۷۶: حفظ: وزان؛
- (دوم): حفظ: رای راه، لن: نبد اندران
- رای، ط و لك و قب: نبد اندران رای
- [قب: و] جاه؛
- ب ۲۹۷۷: (دوم) ط و لك و قب و حفظ: تو سر بسر
- بنده ایم، لن: تو یکک بیکک بنده ایم، قا:
- همه سر بسر بیش تو بنده ایم؛ حفظ: بیتی
- افزوده:
- نه تخم [روی کلمه نوشته: این]
- ما برا کنده ایم
- کی ما خود ترا یکک بیکک بنده ایم
- ب ۲۹۷۸: ط و لك و قب: خیره؛
- (دوم): حفظ: کردن، ط: مکن خیره؛
- ب ۲۹۷۹: تمام نسخه ها: نداند کسی کان سبید

بکاست ؛
(دوم) : ط وک و قب : بوم آباد، لن : همه

بوم آباد را ؛

ترتیب ابیات تمام نسخ : ۲۹۸۸، ۲۹۸۷،

++، ۲۹۸۹، ۲۹۹۳، ۲۹۹۲، ۲۹۹۰،

۲۹۹۱، ۲۹۹۴ و ...

ب ۲۹۸۷ : تمام نسخ دو بیت افزوده اند :

بايران برستنده [قا و حظ : و] تخت

و [لن بدون و] گاه

هم آنجا نکین و هم آنجا کلاه

جنین [قا : ابا] برده [حظ : خیره] کشتم

[قا : و، لن : جستیم و] برخواسته / دل

[حظ : جو دل] آراسته شد روان

کاسته

ب ۲۹۸۸ : ک : -

(دوم) : تمام نسخ : رزم آیدش هر کسی

[قا : باز از، حظ : آنکھی] نو ؛

ب ۲۹۸۹ : (دوم) قا : ناز و بر تو بیوشد ، ط : کند

رار و بر تو بیوشد، قب : کند راز برنو

بیوشد ، لن : کند راز و بر تو بیوشد ،

حظ : ناز و از تو نیوشد ، ک : - تو

بیوشد ؛

ب ۲۹۹۰ : قا : بدین، حظ : برین ؛

(دوم) : قا : موبد بزد داستان ، ط وک

(دوم) : قا : اکر بردم ، قب : برابرست یا . ط

وک و لن : براسب است یا ، حظ : درستست

اکر ؛

ب ۲۹۸۰ : (دوم) لن : بیدار دل ؛

ب ۲۹۸۱ : قا : قفجاق باشی ، ط وک : قفقار باشی ،

قب : قفقار باشی ، لن : قفقار تاشی ، حظ :

قفقا باشی ؛

(دوم) : قا و ط وک و قب : سراسر سران را

زلشکر بخواند ، لن : سران را زلشکر سراسر ،

حظ : سران را زلشکر همه بازخواند ؛ حظ

جای مصراعها را عوض کرده است .

ب ۲۹۸۳ : قا : بی زور و کم فر ، ط : بی فرو بی دست

و بای ، ک : کاوس - ت و بای ، قب و لن :

بی فرو بی [قب : پی] برو بای ، حظ : بی فرو

نی دست و بای ؛

ب ۲۹۸۴ : (دوم) تمام نسخ : بايران یکی لشکر آرد

پینکک ؛

ب ۲۹۸۵ : قا : بیدان ، ک : -

(دوم) : ط وک و قب و لن و حظ : ما باک ، قا :

همه کرده ما شوذ باک بست ؛

ب ۲۹۸۶ : قا : وام کین ، قب : نام کین ، لن : بوم

کین ، حظ : نام و کین ؛

بزد کاوس بفیروزی، حظ : باز کشتن

رستم بایران زمین

ب ۲۹۹۷: حظ: غلام بر برستند کان، ك: -

(دوم): قا و حظ: بیوسته شهریار، لن:

شایسته کارزار؛

ب ۲۹۹۸: لن: تافه مشک؛

(دوم): قب: کیمال بور، ط وك: زكر ك

سینه و ز کیمال بور، قا: دکر بازاسیندو

کیماک بور، لن: زسنجاب و قائم ز کیماک

کور، حظ: زکر کایح و رکس و کیمال

و بور؛

ب ۲۹۹۹: ط وك و قب و لن و حظ: بموی و بموی

و بدینای زر؛

(دوم): قب: بیلان بر؛ قایت را ندارد.

ب ۳۰۰۰: ك و قب و حظ: کنج و، لن:

ز پوشیدنیهای زر و درم؛ قا بیت را

ندارد.

ب ۳۰۰۱: قا وك و قب و حظ: ز کنج و، ط و لن:

ز کنج و سلاح؛

(دوم): قا: کشیدند بر بسته، حظ:

کشیدند بر پشت رخت؛

ب ۳۰۰۲: تمام نسخ فعل قافیه را شدند [لن دوم:

شد] آورده اند.

وقب: موبد زند داستان، لن: موبد زدش

داستان؛

ب ۲۹۹۱: (دوم) ط وك و قب: که خوشی، حظ:

کی خوشی، لن: که خوشی کزید زن، قا:

کی خوشی کزید از سبنجی؛

ب ۲۹۹۲: حظ: بیوی و بناز، ك: بیوی و بناز،

ط: بیوی و بیاز، قب: بیوی و بیال، قا:

بکوش و بناز و نبوش، لن: بیوی و نماز و

بوش؛

(دوم): لن: برره کذر؛

ب ۲۹۹۳: قب و لن: تومنکر سوی او که او، ط

وك: تومنکر شوی آنک او؛

(دوم): قا: برده و جای، ط وك و قب و لن:

کرت دل نه با رای اهرمن، حظ: روانش

برستار اهرمن، ك عنوان دارد: باز آمدن رستم

از توران بایران زمین؛

ب ۲۹۹۴: حظ: خفت؛

(دوم): قا: بدین؛

ب ۲۹۹۶: قا و حظ: کرد اسبان، ط وك: کرد

اسبان زهر؛

(دوم): ك و قب و لن: توران یله، حظ: دشت

کرده یله، قا و ط: در دشت توران؛ قب

عنوان دارد: باز آمدن رستم از ترکستان

ولن: شاداب ایوان نه برک ؛
 ب ۳۰۰۹: حظ : ز آتش، قا ولن : بر آتش، مب :
 جهانی پر از آتش افروخته ، ط وک
 وقب: جهان زیر آتش بد افروخته ؛
 (دوم): ط: همان کاخ ؛
 ب ۳۰۱۰: قا و ط وک و حظ: خوناب ؛
 (دوم): مب: همی گفت ؛
 ب ۳۰۱۱: ک: کی هر -، ساینس: این بد ؛
 (دوم): ط وک ولن و حظ: بیدار بیش،
 مب: جان کرینده، قا و قب: همه ... بی
 هس کند ؛
 ب ۳۰۱۲: قب: بیگ را بر، قا: همه دل یکایک
 بر ؛
 (دوم): قا و ط وک و قب ولن و مب: و
 ترک بالین، حظ: سراسر همه خاک بالین ؛
 ب ۳۰۱۳: قا و حظ و مب: بایران زمین ؛
 (دوم): قا و حظ و مب: بچنک آسمان
 بر زمین ؛ ط وک و قب ولن بجای این
 بیت، بیت زیر را آورده اند :
 بچنک آسمان بر زمین آورید [ط: برزیند،
 ک: زمین -] / بایران زمین رزم دشمن
 کنید [قب: رسم کین آورید، لن: رزم
 و کین آورید]

ب ۳۰۰۳: قا و ط وک: شد [ک: ندارد] کیو و
 کودرز و طوس ؛
 (دوم): قب و لن و حظ: جنان لشکری [قب:
 لشکر] نامبردار نیو، قا: جنان لشکری جمله
 با بوق و کوس، ط وک: سپه دار ایران ابا
 بوق و کوس ؛
 ب ۳۰۰۴: قا: جنان نامداران و، ساینس: جنین
 نامداران ؛ چنانکه پیشتر اشاره شد مب از
 ب ۲۹۱۹ تا این بیت را ندارد .
 ب ۳۰۰۵: تمام نسخ: جو بشنید بد کوهر
 افراسیاب .
 (دوم): ط وک و حظ: که شد طوس ورسم،
 لن: که شد طوس ورسم بدان، قا و قب
 و مب: که شد طوس ورسم بدان [مب:
 ازان] سوی ؛
 ب ۳۰۰۶: حظ: دریا کنک، ط وک: دریای
 حن، قا: شتایید با جتر سوی ؛
 (دوم): قب و لن: کین و سر، حظ: سری بر
 ز کینه دلی، ط وک: زحکنک و سری برز
 کین ؛
 ب ۳۰۰۷: (دوم): مب: همان کشته ؛
 ب ۳۰۰۸: (دوم): قا و حظ و مب: شاداب برشاخ
 برک، ط: شاداب ایران نه برک، ک و قب

حظ عنوان دارد: خواب دیدن کودرز؛
 ب ۳۰۱۵: قا ولن: ازهر، ط و حظ: پیاراست،
 قب: بهرسوی، مب: بکردند هرسو
 یکی تاختن؛
 (دوم): قا: هیچ، مب: ندیدند هنگام؛
 ب ۳۰۱۶: ط و ك و قب ولن: سوخت جای [لن]:
 شاخ] و همی زد درخت؛
 (دوم): قا: بر ایرانیان، قب ولن: بر
 ایرانیان... این، ط و حظ: بر ایرانیان
 بر بند کار، ك: بر ایرانیان -؛ مب بیت
 را ندارد.
 ب ۳۰۱۷: (دوم) قب: و بکشت؛
 ب ۳۰۱۸: ط و قب: بی نیاز، مب: رنج تنگی جهان
 بانیا؛
 (دوم): ط و ك و قب ولن و مب: روز
 کاری، حظ: پیامد؛ درك مصراع
 به خطی دیگر است.
 مب افزوده:
 پس آنکه یکی روز افراسیاب
 بدیده بیورد از درد آب
 به پیران بفرمود کای هوشیار
 تو کیخسرو شوم را ایلر آر

ط و ك و قب ولن و حظ ۳ بیت افزوده اند
 [حظ بیت دوم و سوم را مقدم و مؤخر
 دارد]:
 ز بهر بر و بوم و بیوند [ط و ك: فرزند]
 خویش / همان از بی کنج و فرزند [ط و ك:
 بیوند] خویش
 همه کاخهاشان بجای آورید [لن و حظ: بیای
 آوریم] / بجنک آسمان زیر بای آورید [لن:
 جو شران سوی جنک رای آوریم، حظ:
 بکوشیم و این را بجای آوریم]
 زهرسو سلیح و [ط: سلاح و، لن: سلاح]
 سباه آوریم [ط و ك و مب: آورید] / بنوی
 یکی تازه راه [حظ: رای] آوریم [ط و ك:
 آورید، مب: بر ایرانیان بریدی با آورید]
 قا و مب نیز بیت اخیر را افزوده اند. ضمناً
 تمام نسخ غیر از لن بیت اخیر را پس از
 ۳۰۱۴ آورده اند.
 مب بینی افزوده:
 بسازید یکسر سوی تاختن
 مدارید هنگام پرداختن
 ب ۳۰۱۴: مب: بیکره اکر؛
 (دوم): لن: نشاید، قا و ك: کرد اندیشه،
 حظ: جیابند چنین دل در اندیشه بست؛

جنان شاه زاده جواترا بکشت
 ندانست جز کروز و شمشیر پشت
 هم از بشت او روشن کرد کار
 درختی بر آورد نازان بیار
 که با او بگفت آنکه جز تو کس است
 که اندر جهان کرد کار او پس است
 [۸ بیت اخیر همان ابیات ۳۰۸۳ تا
 ۳۰۹۰ است که با تغییری اندک در اینجا
 آورده و در جای خود دیگر نقل نکرده
 است . ر . ک به ب ۳۰۸۳]
 خداوند کیوان و خورشید و ماه
 کز بویست پیروزی و دستکاه
 خداوند هستی و هم راستی
 نخواهد ز تو کژی و کاستی
 عنوان قا : گفتار در خواب دیدن کودرز
 کشواد و فرستادن کیو بترکستان بطلب
 شاه کیخسرو ، ط : بخواب دیدن
 کودرز سروش را و بشارت دادن از
 کیخسرو ، ک : خواب دیدن کودرز و
 بشارت دادن از کیخسرو ، قب : بخواب
 دیدن کودرز سروش را ، لن : دیدن
 کودرز سروش را بخواب و خبر دادن

زماجین بیاور بمادر دهش
 زهرسو همی دار بسته رهش
 فرستاد پیران هم اندر زمان
 فرستاده برهیونی دمان
 بیارورد پور سیاوش را
 جوان خردمند با هوش را
 سپردش بمادر بدان جایگاه
 بجا ساخته بد سیاوش شاه
 زکین سیاوش به پرداختم
 بآوردن شاه پرداختم
 درآرم ز کودرزو از خواب اوی
 جنان چون شنیدم ابا رنک و بوی
 گفتار اندر قحطی که بایران افتاده بود
 زهستی نشانست بر آب و خاک
 ز کردن چرخ پر تابناک
 هوا و زمین آتش و آب و خاک
 ز دانش مفش را مکن درمغاک
 توانا و دانا و دارنده اوست
 خرد را و جانرا نکارنده اوست
 جهان آفرید و مکان و زمان
 پی پشه خرد و بیل کران
 چو سالار ترکان همی گفت من
 به پیشی برآرم سراز انجمن

- ب ۳۰۲۶: قا : کند لشکر ، مب : کشور
ترك؛
- ب ۳۰۲۷: مب : زدريا ، قا : زدريا قلمز بخوارذ
آب ، ط و قب : بجوشد بدریای قلمز در
آب ، لك : بجوشد بدریا - ؛
(دوم) : تمام نسخ : نخارد سر [ك : -
سر] ؛
- ب ۳۰۲۸: قب : جوشن ارکین ؛
(دوم) : مب : برکین بود ؛ حظ جای
مصراعها را عوض کرده .
- ب ۳۰۲۹: (دوم) مب : ازوی نشان ، ك و حظ :
کیوکس زو نشان ، ط و قب و لن : بجز
کیوکس زو نشان ؛ قا بیت را ندارد .
- ب ۳۰۳۰ : قا و ط و ك و قب و لن و مب : فرجام
کردان ؛
(دوم) : قا : پرو ، مب : ازاده کسترده ،
حظ : پرو... کسترده مهر ؛
- ب ۳۰۳۱: (دوم) لن و حظ : ستایش ؛
ب ۳۰۳۲: (دوم) قا : جهان دل شده بر ، حظ :
جهان شد دلش بر ، ط و ك و قب و لن
و مب : جهان دل شده ناامید ؛
- ب ۳۰۳۳: ك : از دشت ، لن : از برزاغ ، حظ : برزد
سراز... زراغ ؛
- از کیخسرو ، مب : بخواب دیدن کودرز
کیخسرو را و رفتن کیویطلب او ؛
ب ۳۰۱۹: قب : جنین ؛
(دوم) : حظ : بر ایران ، ك : زدریای آب
[مصراع به خطی دیگر] ، ط بیت را ندارد .
ب ۳۰۲۰ : قا : ابر یازان ، قب : ابر تازان ، لن : ابر
بران ، حظ : نشسته سروش ، مب : بدان ...
نشسته سروش ؛
(دوم) : مب : کفتاکه ؛
- ب ۳۰۲۱: قا و ط و ك و قب و لن و حظ : زتنکی جو
[ك : کن] خواهی [قب : خواهی ، حظ :
نخواهی] که یابی رها ؛
(دوم) : حظ : ازین ؛
- ب ۳۰۲۲: مب : نامدار نو ، ط و ك و قب و لن : یکی
شهریار نو ، حظ : یکی شهریار ؛
(دوم) : قا و ط و ك و لن و حظ و مب : نام او ؛
ب ۳۰۲۴: تمام نسخ : کوهر از نمحه ؛
مب بیتی افزوده :
- فرنکیس مادرش بارنک و بوی
که پور سیاوش رد باشد اوی
ب ۳۰۲۵: حظ : کر آید ، ك : -
(دوم) : ط و قب و لن و مب : آنچه خواهد ،
حظ : زحمت آنچه خواهد دهد ، ك : - ؛

- ب ۳۰۴۴: مب: کرد قسمت ؛
 (دوم) ط وک و قب و مب : چراغ ، لن :
 زین چراغ ، قا و حظ : روشن چراغ ؛
 ب ۳۰۴۴: لن و حظ : تخت ساج ؛
 (دوم): حظ: ایران بکرسی عاج، لن : ایوان
 بکر دار عاج ؛
 ب ۳۰۴۵: حظ : براندیشه کیو ، قا و ط وک و قب
 ولن : براندیشه دل کیو ، مب : براندیشه شد
 کیو ؛
 (دوم): لن: ازن ، حظ: چندین ؛
 ب ۳۰۴۶: حظ : فرج ؛
 ب ۳۰۴۷: لن: ماذر پاک دین ؛
 (دوم) حظ: شد جهان آفرین ، ط وک و قب
 ولن: سراسر زمین شد براز آفرین ؛
 ب ۳۰۴۸: (دوم) حظ: مرا خواب بنمود ؛
 ب ۳۰۴۹: ط وک: یاد و دم ؛
 (دوم): قا و ط و قب و لن: شدی [قا: شده]
 شسته کینی سراسر، ک: - ؛
 ب ۳۰۴۱: مب: از ابرانه با فر ؛
 (دوم) ط وک و قب و مب: همی رای ؛
 ب ۳۰۴۲: ط وک و قب و لن: بایران زمین ؛
 (دوم) لن: رزم و کین ؛
 ب ۳۰۴۳: (دوم) قا و ط وک و قب و حظ و مب :
 جز از نامور ؛
 ب ۳۰۴۴: مب: کرد قسمت ؛
 (دوم) قا و لن: رنج و ، مب : و درد و
 بند ، حظ : کشاید در بند و رنج، قب :
 نو شود بسته راه کزنند، ط وک : بدست
 توخواهد کشاخن کند [ر. ک به مصراع
 دوم ب ۳۰۴۷] ؛
 ب ۳۰۴۵: مب: نام جوئی ؛
 (دوم) قب : نام باکامت آمد ؛ ط وک
 بیت را ندارند .
 ب ۳۰۴۶: قا: کجا در ، مب: تا بر ، ط وک بیت را
 ندارند .
 ب ۳۰۴۷: یم و قا: همان با ، مب: را سراسر سپهر ،
 لن : زمین و آسمان با ؛ ط وک بیت را
 ندارند .
 ب ۳۰۴۸: مب: بنامست کنج ، سایر نسخ : برنجست
 و بارنج نامست [ط: تاج است] و کنج ؛
 (دوم) حظ: نه آید ، ط وک و قب و لن :
 زرنج ، قا : نامت بر ایلد زرنج ؛
 ب ۳۰۴۹: ط وک و حظ و مب: جاودانی ؛
 (دوم) قا و ط وک و قب و حظ و مب :
 همان نام ، لوی: ترا نام ؛
 ب ۳۰۵۰: ط وک: همانا یکی ؛
 ب ۳۰۵۱: (دوم) مب : بنام تو، لن: بفرمانت تا ؛

لن افزوده :
 همه دل بر از کن افرسیاب
 دورخ را بر از خون و دل چون کباب
 مب افزوده :
 بنو کفت کودرز کام بو چیست
 براه اندرون با تو همراه کیست
 ب ۳۰۵۶ : (دوم) قا : دلیر سر، ك : -
 ترتیب ابیات ط و ك و قب : ۳۰۵۶ ،
 ۳۰۶۳ ، ۳۰۶۲ ، ۳۰۶۴ ، ۳۰۶۵ ،
 ۳۰۵۷ و ...
 ب ۳۰۵۷ : (دوم) ط و ك و قب : بران ؛
 ب ۳۰۵۸ : ط و قب : که مردم ، لن : که مردم برو
 خواستار ؛
 (دوم) ط و قب و لن و حظ : وزان ، مب :
 آن سان کمر ، تمام نسخ افزوده اند :
 کندی [قب : کند] بقتر اك [لن : بیازو]
 واسی دوان [قا : روان ، مب : دمان]
 برنداوری و [ك : و ندارد ، مب : آور
 و [جامه هندوان] قا : خسران ، مب :
 جامه بهلوان]
 حظ و مب بیتی دیگر نیز افزوده اند که
 ذیل ب ۳۰۵۹ یاد می شود .
 ب ۳۰۵۹ : (دوم) حظ : بچنک آورم شاه بی رهنای ؛

ب ۳۰۵۲ : (دوم) قا : بفرخنده رای و ، حظ : نام
 تویی ، مب : نام تو ای ؛
 ب ۳۰۵۳ : مب با علامتی در حاشیه افزوده :
 مهین جهان بانوی کیو بوذ
 که دخت کزین رسم نیو بود
 خبر شد هم آنکه بیانو کشب
 که مرکبورا رفتن آراست اسب
 بیامد خرامان بنزدیک اوی
 چنین گفت که ای مهتر ناجوی
 شنیدم که تو رفت خواهی بتور
 جو خسر و بچوئی بردیک و دور
 حو دسور باشد مرا بهلوان
 که باشی همه سال بشهر کوان
 بفرمان سالار بانو برفت
 سوی سسان روی بهاد و تفت
 همه برد با خود دو صد نیو را
 بمهر اندرون برون کیو را
 بردیک رسم شد آن ماد نیو
 همی راه تورا بسجید کیو (کندا)
 ب ۳۰۵۴ : حظ : خرشید ؛
 (دوم) یم و قا و ط و قب و حظ و لن : کل
 شنبلیله ، قب : جهان شد ؛
 ب ۳۰۵۵ : مب جای مصراعها را عوض کرده .

ب ۳۰۶۲: مَب: کہ پیروز باشد؛
 (دوم): حَظ: داند کسی چن، مَب: داند
 یقین؛ ترتیب قانون و حظ و مَب: ۳۰۶۳،
 ۳۰۶۲ مَب افزوده:
 به بیش جهان بان شب تیره کون
 همی خواه پیروزی و رهنمون
 ب ۳۰۶۴: حَظ: جوشوی؛ لَن و مَب افزوده اند:
 کہ او یست برتر ز هر برتری
 همان بنده اوست هر مهتری
 نه بی امر او گردد این زود [مَب]:
 روز [کرد
 نه بی رای او باشد این خواب و خورد
 زمین و زمان [زمان و زمین] و
 مکان آفریند
 توانای و ناتوان آفریند
 بدویست [مَب: برویست] امیدو
 بدو [مَب: ازو] یست باک
 خداوند آب و گل و باذ و خاک
 ب ۳۰۶۵: تمام نسخ: باشلم یاور و؛ حظ افزوده:
 کی او هست برتر ز هر مهتری
 همانا کہ مهتر ز هر بهتری
 ب ۳۰۶۶: حَظ: بر آراست؛
 (دوم) مَب: پذیر جان بر... و دل پر،

ط وک و قب و لن و حظ و مَب افزوده اند:
 نشاید کہ در شهرها [حظ: بر
 راهها] بگذرم
 مرا باز دانند و [حظ و مَب بدون
 و] کیفر برم
 ب ۳۰۶۰: (دوم) قانون: نیام بجز، قب: شاذ
 روشن، مَب: بیام یکی شاد، حظ: دلیر و
 سرافراز و روشن روان.
 ب ۳۰۶۱: حَظ: بر کنار؛ قا بپت را ندارد.
 ط وک و قب و لن و حظ و مَب افزوده اند:
 بیاموزش آرایش رزم را
 نشاید [قب: بشاید] مکر [مَب]:
 بجز [رزم یا بزم را
 بدین کودکی آن ازو دیده ام
 ز مردی کی از کس بنشیده ام
 [قب: نه بشنیده ام، حظ: کی او را
 پسندیده ام، مَب: کہ از مهتران
 باز نشنیده ام]
 ط وک و قب بینی دیگر نیز افزوده اند:
 تو از رفتن من روان شاذ [ک به خطی
 دیگر: به پدرش باش و مرا یاد]
 دار
 بکاه برستش مرا یاد دار

دگر ، قا و مب : و دیکر کس آسان
خورد؛

(دوم): مب: بتکرد، قب ولن : سوی
خاك و، ط : سوی ننگ تابت، حظ :
سوی خاك و . . . بتکرد ؛ حظ و مب
افزوده اند :

که کر جند مانی بیاید شدن
جنان رفتنی کش نبوذ آمدن
ب ۳۰۷۵: لن: بذو، حظ بیت را ندارد .

ب ۳۰۷۶: لن: جای مصراعها را عوض کرده .
ب ۳۰۷۷: ط: وك و قب: به نیکی کرای و میازار ؛
قا ولن و مب بیت را ندارند . ط وك
وقب افزوده اند:

مه هیچ دل بر جهنده جهان
کی با تو نماند همی جاوژان
اگر جند مانی بیاید شدن

بس این شدن نیست باز آمدن
ز خون سیاوش گذشتم بکین
بآوردن شه ز توران زمین
لن نیز پس از بیت ۳۰۷۶ دو بیت نخست
را بترتیب ۲ و ۱ افزوده است .

ب ۳۰۷۸: تمام نسخ: باکیزه دل ؛

(دوم): قا و ط وك و قب ولن: برکش،

قا: بدل تنگ ور خساره اش بر ؛

ب ۳۰۶۷: (دوم) ط وك: رهی خنک، حظ :
دهان ... باز داده، مب: بیسته میا را بکردار
شیر ؛

ب ۳۰۶۸: ك ولن: کش باز، حظ: کش باز بیند
دگر، قا و ط و قب: کش باز بیند بذر ؛
(دوم): قا و ط وك و قب ولن: دلش کشت،
حظ: دلش کشته، مب: برقتن دلش کشت ؛
مب افزوده :

همی گفت کای برتر از برتری
بفرمان تو دیو و مرغ و پری
سبردم بتو هوش و جان روان
چنین نام برده ستوده جوان
مکر کش بر آید ز تنگی رها
بمن باز بخشش تو ای باذشا

ب ۳۰۷۰: قب: بستر بجز ؛

(دوم): قا و ط: ست تریاک؛

ب ۳۰۷۲: قب ولن: را درمغاك، ط: آرزو در
مغاك، ك: همان آرزو - ؛

(دوم): مب: سرش با، ط و قب ولن: را
همی زیر خاك، ك: - آوری ؛ حظ بیت را
ندارد .

ب ۳۰۷۴: حظ: نو رنجور و ، لن: رنجی بری او

جو از خواب کودرز برداختم
 کتون جستن شاه را ساختم
 رای زدن ایرانیان از بهر آوردن شاه
 کیخسرو
 یکی انجمن ساخت پشت کوان
 وز ایرانیان هر که بد پهلوان
 بران انجمن جمله کرد آمدند
 همی هر کسی رای دیگر زدند
 چنن گفت کودرز با سرکشان
 که مارا ز کیخسرو آمد نشان
 مرا گفت در خواب فرخ سروش
 سپرده بکفتار او کوش و هوش
 که این کار جز درخور کیو نیست
 که در مرز او کرد تر نیو نیست
 اگر چه بسی رنج و سختی کشد
 امیدش سوی نیکبختی کشد
 بدست آورد خسرو نیو را
 بآخر جو سختی کشد کیو را
 جکوئید و این را چه پاسخ دهید
 مرین خواب را رای فرخ نهد
 همه پهلوانان ایران زمین
 بخواندند کودرز را آفرین

حظ ومب: برکان بای بر!
 ب ۳۰۷۹: قب: کرد کاریست؛
 (دوم) ط وک وقب: توفی بی گمان کرده، قا:
 تو هستی همی کرده، مب: نه پرده و کرده
 روز کار؛
 قا ومب عنوان ندارند. عنوان ط: داستان
 رفتن کیو بترکستان با آوردن شاه کیخسرو،
 ک: رفتن کیو بتوران زمین بطلب شاه
 کیخسرو، قب وحظ: رفتن کیو بترکستان
 بطلب کیخسرو، لن: رفتن کیو بطلب
 کیخسرو بتوران.
 ب ۳۰۸۰: لن: کردان... پیش آوری؛
 (دوم) ط وک وقب: برسرش داوری، مب:
 زبستی مکر؛
 ب ۳۰۸۱: بم وقا ولن: خواب با آن، قب وحظ:
 با او، مب: با وی، ک: -
 (دوم): قب: خستو نیامد، ط: ساند که دادار
 هست، لن: که خشنود باید، ک: -
 ب ۳۰۸۲: (دوم) حظ: -
 مب افزوده:
 کلشتم بکفتار ز آغاز کین
 با آوردن شه ز توران زمین

باسب اندر آمد سرافراز کیو
 کمر بست کرد سرافراز نیو
 بتنها برون رفت و کس را نبرد
 تن نام برده بیزدان سپرد
 ب ۳۰۸۳: ط وک و قب: خاک و آب؛
 (دوم) لن: کنش راه در هر مغالک، ط
 وک و قب: کنش [ط: لبش] را مکن تو
 خراب؛ مب از این بیت تا ۳۰۹۴ را
 ندارد. این ابیات را ذیل ۳۰۱۸ همراه
 ابیاتی دیگر آورده است که در جای خود
 اشاره شد.
 ب ۳۰۸۵: نسخه‌ها بیت را ندارند.
 ب ۳۰۸۶: ط وک ولن و حظ: توران؛
 (دوم): قا: بهستی بر، ط: سرش ز
 انجمن، قب: سر -- انجمن
 ب ۳۰۸۷: قا: جوان شاه؛
 (دوم): قب ولن: جز جنک و، ط وک:
 جز جنک و شمشر حست؛
 ب ۳۰۸۸: ط وک و قب ولن: داور کرد کار،
 حظ: روشن کار؛
 (دوم): حظ: باران بیار؛
 ب ۳۰۸۹: لن: آنج جز؛
 ب ۳۰۹۰: ط وک: کیهان و خورشیدو، حظ: کیوان

که خواب تو ای پهلوان جهان
 نباشد بجز راست همچون نشان
 بکیو آنکهی گفت کودرز بیر
 که بیسیج کارو برو ناکریر
 بنو کیو گفتا که فرمان کنم
 روان بیش با تو کروکان کنم
 وزان بزمکه برسوی خانه رفت
 از اندوه بیژن روانش بگفت
 بیاراست عرم شدن را بسیج
 بنجم کمنند اندر افکنند بیج
 بروزی کترین کیو بسته میان
 به بیش بذر شد جو شیر زیان
 فروذ آمد از باره کیو دلیر
 بیوسید دست سرافراز شیر
 بذر تنک بکرفنش اندر کنار
 بیوسید روی و سر نامدار
 فرستادن کودرز کیو را بطلب شاه کیخسرو
 فراوان همی داشت اندر برش
 فراوان بیوسید روی و سرش
 بگفتا بروکت خدا باد یار
 همان رهنمای تو پروردکار
 بیزدان سپردم ترا ای پسر
 بکیخسروت باد او راه بر

قاوط : زدور از ... بر ریختی، حظ :
زدوراز ... خاک ریختی، مب : وزان
بس بدو خاک بر ریختی؛

ب ۳۰۹۸ : (دوم) حظ : کسی نشود، مب : نشود
نیز او از اوی، قا : همان نیز نشود او از او ؛
مب بیت را پس از ۳۱۰۸ آورده و در
عرض اینجا دو بیت افزوده :

چنین هفت سال اندر آن کوه و دشت

بدو رنج و سختی همی می کشت
ز نخجیر بودی مرو را خورش

هم از جرم کوران و لباس برش
ب ۳۰۹۹ : (دوم) قا : بد ازان، لن : که اورهنمون،
حظ : راه بر بود از آن ؛

ب ۳۱۰۰ : مب : هشیار با ؛

(دوم) : مب : بدو، حظ : بکشاذ ؛

ب ۳۱۰۱ : حظ : بیک روز کاندر ؛

ب ۳۱۰۲ : (دوم) قا : بنوشی ز دانش، ط و لك و قب

ولن : بشوی دل از [لن : زد دل] کزی و
کاستی ؛

ب ۳۱۰۳ : ط و لك و قب : بتوهر ؛

(دوم) : مب : تو من جان من ؛

ب ۳۱۰۴ : قب : بیست ؛

(دوم) : قب : هر کیست ؛

و خرشید ؛ قا و ط و ك و قب و له و حظ
افزوده اند :

خداوند هستی و هم [حظ : وزو]

راستی

و کر [حظ : اکر] نیستی خواهد

[لن : نخواهد ز تو کزی] و کاستی

ب ۳۰۹۱ : ك : رای نیست ؛

(دوم) : ط و قب : جز از وی ازین ؛

ب ۳۰۹۲ : نسخه ها بیت را ندارند . قب ایاتی

افزوده [که لن و مب ذیل ۳۰۶۴ آورده اند] :

نه بی امر او گردد این روز کرد

نعمی رای او باشد این خواب و خورد

توانایی و ناتوان آفرید

زمان و زمین و مکان آفرید

خداوند باذ و خور و آب و خاک

بدویست امید و زویست باك

ب ۳۰۹۴ : تمام نسخ : تا شهر ؛

(دوم) : ط : از راه ؛

ب ۳۰۹۵ : (دوم) قا و حظ : خبر خواستی، ط و لك

و قب و لن : ز خسرو بخوبی [لن : بخوبی] خبر

خواستی ؛

ب ۳۰۹۶ : (دوم) قا و مب : کیو کردی ؛

ب ۳۰۹۷ : (دوم) ك و قب : زدور از، لن : بر ریختی،

بروهر کسی گفت برکوی راست
 چه مردی و بوم و نژادت کجاست.
 بدین گونه تنها بسان خدیو
 چنین شکل و پوشش بگردار دیو
 چنین باسخ آورد کرد دلیر
 غریب زمن بخت یکباره سیر
 پیاسب خویش آمدم جاره جوی
 چنین در بیابان و گه داده روی
 که ترکان بغارت زمن بستند
 تو کوئی مرا جان ز تن بستند
 ازو باز جستند جندی نشان
 نشانش نبد راست با سرکشان
 بگفتند کین بدرکی پیش است
 که تنها بدین مرز مردم کشت
 یکی خام کاو آوریدند زود
 کرفتنند و پرا بدان همجو دود
 مانند اندران رنج و سختی بسی
 همی کرد خواری بدو هر کسی
 یکی روز ترکی بدان مستمند
 بیخشود و آزاد کردش ز بند
 جوانمرد را نام الماس بود
 هنر پیشه ترکی خوش انفاس بود

ب ۳۱۰۵ : قا و ط و قب و لن و حظ : اکرزانک،
 مب : اکرزانک پرسم و ؛
 (دوم) مب : زبانم نیایی، ط و ك و قب و لن
 و حظ : نیایی زبانم تهی، قا : زبانرا زیاسخ
 ندانم تهی ؛
 ب ۳۱۰۶ : قا و ك و قب و لن و حظ و مب : ابذر
 کجاست ؛
 (دوم) : قا : نخواهم کی کوئی بجز گفت راست ؛
 ب ۳۱۰۷ : مب افزوده :
 ندانم کسی را ازین نام من
 ز ترکان و از چین و از انجمن
 ب ۳۱۰۸ : (دوم) مب : و بنداختش، حظ : سر
 برون ؛
 ب ۳۱۰۹ : قا و مب : همی کشت، ط و ك : همی
 راند ؛
 (دوم) : مب : ازوی بجایی، مب افزوده ؛
 کرفتار شدن کیو بردست ترکان
 یکی روز برکوشه خفته بود
 ز رنج دل آزرده و آشفته بود
 ز ترکان بنو لشکری باز خورد
 ورا خفته دیدند برخاک و کرد
 بیستند دستش بگردار سنک
 فکندند در کردنش بالهنک

ب ۳۱۱۱ : حظ: جرم بور؛

(دوم) : لن : خوردن و باذه اش آب؛
مب جای مصراعها را عوض کرده و
بعد علامت م و خ گذاشته است .

ب ۳۱۱۲ : ط و ك و قب و لن ایبائی افزوده اند :

بدانکه که [ك: بدانکه -] رسم [ط:
ماذر] ازین روی آب / بیاورد لشکر
هم اندر [ك: - اندر] شتاب
سپدار توران بکنک آمدش

دگر باره توران بچنک آمدش
بیران جنین [ك: جنا -] گفت بس
شهریار [لن: بفرمود کای هوشیار]
کی [لن: نو] کیخسرو شوم [ك: -
سوم] را ایلر آر [لن: بیار]
زماجین بیاور بماخر دهش
برو [ك: بذو] هرسوی دار بسته

رهش

فرستاد بیران هم اندر زمان
فرستاده برهیونی جان [ط و ك:
هیون دمان]
بیاورد بور سیاوش را
جوان برومند با هوش را

بخدمت برترك جندی گذاشت

به بیکاری آنکاه خود را بداشت
وزان بس شی چون فرورفت هور

شدا زرنک شب همجو بشت سمور
فلک را بانجم بیاراستند

جو زربفت روی به پیراستند
براندیشه بنشست کیو سترک

جو آهو کوزان ز چنکال کرك
بشب در نهان رفت سوی کله

که نزدیک شهر بودی بله
سبک باره خود بلمست آورد

کزان کله بانان کس او را ندید
بمالید و راو پس برنشست

هرانکس که پیش آمدش کرد بست
جو بروی جنان ریج کوتاه شد

دگر در پی جستن شاه شد

ب ۳۱۱۰ : مب: جنان؛

(دوم) : ط و قب : از ریج و ، ك : از ریج
بند، لن : تیغ بند و دوال، مب : از بند تیغ
و دوال ، حظ : میان خسته از تیغ و بسته
دوال؛ مب افزوده :

جو کیو دلاور بتوران زمین
بران سان همی کشت اندوهکین

و کر بی مرادی بایران شوم
 سزاوار طعن دلیران شوم
 و کر نه شوم قهر در اندهان
 نشام نداند کسی در نهان
 باندیشه می رفت چون بنکرید
 بران پهن صحرا یکی بیشه دید
 ب ۳۱۱۵: مب: وجوئی پر، ساینسرخ: سبزه و
 جوی [حظ: جای] بر آب؛
 (دوم): قا و حظ: همان جای، مب: همه،
 ط و ك و قب و لن: جهان جای؛ ط و ك
 و لن و قب و مب افزوده اند؛
 همی [لن و قب: دکر] گفت بادل
 [مب: مانا] کی از چند گاه / شدستم
 بدین مرز جو یای [ط: جوینده] شاه
 ب ۳۱۱۶: قب: در گذاشت، مب: اسب آنجا
 گذاشت، لن: آمد از اسب و اندر
 گذاشت؛
 (دوم): لن و حظ و مب: همی دل بر
 اندیشه، قب: همه دل بر اندیشه؛ قا و ط
 و ك بیت را ندارند.
 ب ۳۱۱۷: قب: گفت بادل که، ط و ك: دکر گفت
 بادل کی؛
 (دوم): ط و حظ: کی این، مب: بود

کسی کرد با مادر [لن: سیردش بمادر هم] [آنجا بیکاه / کی بد جای کی خسرو] [قب: آن خسرو] [نیکخواه] [لن: برآمد برین نیزیک جندگاه]
 جو کیو دلاور بتوران زمین
 همی کشت یکجند [لن: برانسان
 همی کشت] [اندوهکین
 ب ۳۱۱۳: قا: باندیشه، قب: اندیشه شد.
 (دوم): ط و لن و مب: بیش، حظ: یکی
 یاره ور، قب: به بیش ... شد؛
 ب ۳۱۱۴: حظ: بران؛
 (دوم): لن: و کیورا، مب: جهانرا غم و کیو
 را، مب افزوده:
 ددن کو کمخسرو را و شناختن کمخسرو
 او را
 جو ننمود کام دلش روی بخت
 کو پهلوان تنک دل کشت سخت
 همی گفت با خود در یفا که رنج
 بسی بردم و نیست امید کنج
 در یفا که شد هرزه بر باد عمر
 در شاد کامیم نکشاد عمر
 در یفا که شد روز کارم بیاد
 بدل در نکشتم یکی روز شاد

بدان مرغزاران همی بشکریند
 بران پهن صحرا یکی خیمه دید
 بنزدیکی خیمه آمد فراز
 که تاجیست در زیر آن خیمه راز
 زنی دید چون ماه ناکاسته
 ازو کریمه و نوحه برخاسته
 بتنها بدان خیمه باسوک و درد
 رخ لاله کون کرده چون لاجورد
 بدو پهلوان گفت حال تو چیست
 چنین نوحه و کریمه از بهر چیست
 فرنکیس بشناخت کو هست کیو
 که دیده بدش با سیاوش نیو
 سیاوش جو در بیش افراسیاب
 بمهانی آمد همی برشتاب
 فرنکیس از طارمه کیو را
 بدیده بدش هم شه نیو را
 بیاسخ پری رو زبان برکشاد
 بنو قصه خویشتن کرد یاد
 که کیخسرو راد پرورده ام
 روان بیش مهرش فلنا کرده ام
 سر هفته آید بنزدیک من
 که روشن کند روز تاریک من

کان؛ قایت را ندارد. ترتیب مب: ۳۱۱۸،
 ۳۱۱۷
 ب ۳۱۱۸: مب: ایدر نیام، قا: بکفتا زشه می نیام
 نشان؛
 ب ۳۱۱۹: قا و ط و ل و ن و م ب: کنون یا، ق ب
 و حظ: کنون تا؛
 (دوم): ط و ق ب و حظ: می کساران؛
 ب ۳۱۲۰: قا و ق ب و ل ن: و د ک رشاد؛
 (دوم): حظ: کنبد و آورد کوز؛
 ب ۳۱۲۱: ط و ل و ن: برفشاند، ق ب: بخیره زیان، ل ن:
 بخیره زمان، حظ: زمان؛
 (دوم): قا و ق ب و ل ن و حظ: خمیده روانم
 جو، ط و ل و م ب: خمیده روانم جو بشت
 کان؛
 ب ۳۱۲۲: (دوم) حظ: داده زمانش یاذ، ل ک:
 داش د زمانه؛
 ق ب عنوان دارد: رفتن کیو و ماندن هفت
 سال.
 ب ۳۱۲۳: مب: ز کیتی مرا؛
 ب ۳۱۲۴: حظ: سری بر، مب: بدل بر؛
 (دوم): قا و ط و ل و ن و م ب: کشت
 نآدل [ل ن: شه] کند خواستار؛
 مب ایاتی افزوده:

که کر تو یکی سخت بیان کنی
 که رازم زهر خلق پنهان کنی
 بگویم ترا یکسره راز خویش
 نهویم سوی کزی از کم و بیش
 هم اندر زمان ماه سوکند خورد
 جنان کش بفرمود شیر نبرد
 بدو گفت کیو دلاور منم
 کیازا بهرکار یاور منم
 هم از تخم کودرز کنداورم
 کتون هفت سالست تا ایدرم
 به بیمودم از بهر شاه جهان
 همه مرز توران کران تا کران
 کتون آخر رنج و سختی رسید
 امیدم سوی نیکبختی رسید
 سمن رخ ز گفتار او شاد شد
 وز اندیشه کیتی آزاد شد
 بدو گفت روز تو فرخنده باد
 رکیب ترا آسمان بنده باد
 وزان بس ورا جایگاهی نشان
 همی داشت کامد چراغ مهان
 ز ترکان تنی چند با او براه
 ز بهر پرستش بهر جایگاه

سر زلفش از کرد شانه کنم
 برو نام یزدان روانه کنم
 بوقی بجای بدرك افراسیاب
 بخون سیاوشش آمد شتاب
 فرستاد کس تا که او را بخواند
 سیاوش بدانست خیره بماند
 جو جاره ندید از نشان شد نژند
 فرنکیس را داد بسیار پند
 که از تخم کودرز کشوادکان
 بیاید سواری از آزادکان
 شما را بمردی بایران برد
 وز ایذر بمرز دلیران برد
 نشانند خسرو بشاهنشهی
 بسر برنهدش کلاه مهی
 بگفت پذیر خسرو تیز هوش
 سوی راه ایران نهادست کوش
 پری رخ جو این داستانا بگفت
 رخ پهلوان همجو کل برشگفت
 ز شادی خروشش بکیوان رسید
 نشاطش برین هفت ایوان رسید
 وزان بس بدان کلرخ خوب جهر
 چنین گفت کیو دلاور بمهر

جشمه و شناختن شاه کیخسرو اورا
 ب۳۱۲۷: (دوم) لن: آئندہ رایت، مب: بتایید زو
 رایت ؛ لك ایات ۳۱۲۵ و ۳۱۲۶ را
 تکرار کرده .
 مب افزوده :
 رخی همچو خورشید و قندی جو سرو
 دو رخسار مانند خون تلرو
 بدیدن جو ماه و برقتن جو کبک
 رهی شد ورا عرعرو سرو کبک
 بکرد مهش طوق از مشک ناب
 جو شب تاختن کرد بر آفتاب
 ط عنوان دارد : رسیدن کیو بنزد شاه
 کیخسرو
 ب۳۱۲۸: تمام نسخ: کفتی کی با طوق بر ؛
 (دوم): ط وک و قب: ز بیجاذه تاج ،
 حظ: و برسرز بیجاذه، قا و لئ و مب :
 و برسرش بیجاذه [مب: بناذہ] تاج
 ب۳۱۲۹: لن: آید ، قا و حظ: از بوی او ، ط:
 مشک آمد ار توی، قب: مشک آمد
 از موی ، مب: بوی فراز آمد از مهر
 اوی، لك: بوی مشک - ؛
 (دوم): یم: از بوی او، لن: آید، قا و ط
 وک و قب: از روی ، مب: همی تافت

بلو کفت مادر نھان کای دلیر
 بیامد کو نامبردار شیر
 همه هر چه او کفته بد باز کفت
 که اکنون همی دارمش در نھان (کذا)
 جهان چوی ازان خوب کفتاروی
 بختدید و شد تازه رخسار اوی
 بمادر بکفتا که از من سلام
 بکیو دلاور رسان هم پیام
 بکویش کزین بار تنها برت
 پیام به بینم رخ انورت
 همانکاه خورشید نام آوران
 بکفت ابن و برکشت با آن سران
 دکر هفته تنها شه کامکار
 بیامد بدیدار آن نامدار
 جو کیو سرافراز شه را بدید
 بر ایزد بسی آفرین کسترد
 ب۳۱۲۵: مب: بنزدیکی جشمه تابان ؛
 (دوم): مب: پور، سائر نسخ: دلارام بور ؛
 ب۳۱۲۶: قا و لن و مب: جام می بر کرفته ؛
 (دوم): ط: در زده، لن: دسته رنک رنک،
 حظ: در زده دسته کل برنک ؛ قا این
 عنوان را دارد : رسیدن کیو به کیخسرو و
 شناختن یکدیگر را ، مب : رسیدن کیو به

خورشید از جهر اوی؛

مب افزوده :

ملک از فلک کفتی اندر زمین

بیامد بران شاه کرد آفرین

نظاره خور و ماه بر روی اوی

پرازمشک شد دست از بوی اوی

ب ۳۱۳۰: ط وک و قب : این جز از، مب : همی

کفت، لن: کفت کین را بجز؛

(دوم): لری و مب: جهر جز، حظ: جرار

درگاه؛ مب پس از این بیت ۳۱۳۲ را

آورده است.

ب ۳۱۳۱: قا: بیاضه شد و؛

(دوم): ط وک و قب ولن: دل شاه، قا:

جو بیل اندر، حظ: جو نیک... یل شاه،

مب: آمد یل ناجوی؛

ب ۳۱۳۲: قا بیت را ندارد. مب افزوده :

شده خیر کیو از هر جهر اوی

ازان شادمان شد دل مهر جوی

ب ۳۱۳۳: حظ: از دور او، مب: جو کیخسرو

اورا شتابان بدید؛ قا بیت را ندارد.

ب ۳۱۳۴: ط وک و قب: کین مرد، مب: همی

کفت، قا: کفت شه این جز از کیو؛

(دوم): ط وک: درین، لن: برین، قا:

زینشان، حظ: خود نشان؛

ب ۳۱۳۵: (دوم) لن: تا بوئم؛ مب افزوده :

جو تنک اندر آمد کو نامدار

برآمد ز دل خسرو شهریار

همی خواست کوبد ابا کیو راز

که تو کیو کودری ای سرفراز

که کیو سرفراز خسرو پرست

بذو کفت کای شاه یزدان پرست

لن عنوان دارد: رسیدن کیو بکیخسرو

بتوران زمین

ب ۳۱۳۶: نسخه ها بیت را ندارند و در عوض

افزوده اند [غیر از مب]:

بدو کفت کیو ای شه [قا و حظ: کو]

سرفراز / خرد را [لن و حظ: جهاترا]

بنام [لن: بمهر] تو آمد [قا: باذا] نیاز

ب ۳۱۳۷: لن: بذانم، قا: بزرگی و بور؛

(دوم): ط وک و قب ولن: ویا هس تویی؛

مب افزوده :

خرد را بنام تو آمد نیاز

ابا شاه با دانش و سرفراز

بدو کفت کیخسرو آری منم

جهاترا یکی خسرو نو منم

- ب ۳۱۳۸: مب افزوده:
- که با کبر و با خود کین آمدی
 ز دیدار تو دور بادا بدی
 چگونه سردی مرین دور راه
 ز طوس و ز کوردز و کاوس شاه
 چه داری خبر تن درستند و شاد
 ز خسرو همی بردل آرند یاد
 جهانگیر رستم کو بیل تن
 چگونست دستان و آن انجمن
 جو بشنید کیو این سخن خیره ماند
 زیازرا بنام جهان بان براند
 یقین کشت اورا که جز شاه نیست
 همان خواب کودر ز کم راه نیست
 بدو گفت شاها تو کی خسروی
 که اندر جهان شهربار نوی
 ب ۳۱۳۹: مب بیت را ندارد.
- ب ۳۱۴۰: (دوم) مب: خوری، حظ: بادی و
 فرهی؛
- ب ۳۱۴۱: ط و لك: خسرو کی ای، حظ: چنین
 گفت؛
- (دوم) مب: ما ذرم از پندر؛
- ب ۳۱۴۳: (دوم) ق و ط و لك و قب و حظ و مب:
 کی ایندر؛
- ب ۳۱۴۴: (دوم) لن و مب: بدید آورد؛
- ب ۳۱۴۵: (دوم) حظ و مب: سپه دار کیو، لن:
 بیاید بتوران سرافراز؛ قا بیت را
 ندارد.
- ب ۳۱۴۶: مب: شما را، حظ: بر تخت؛
 (دوم): مب: سوی نامداران، ط و لك
 و قب: بنزد دلیران و، قا بیت را ندارد.
- ب ۳۱۴۷: ق و ط و قب و مب: جهانی بمردی؛
 (دوم): قا: همین؛
- ب ۳۱۴۹: قا: نشان بزرگی؛
- ب ۳۱۵۲: لن: از کی کیقباد، مب: بداز که از کیقباد،
 حظ: بدآنکه از کیقباد؛
- (دوم): حظ: بران، لك: — ترا نژاد؛
- ب ۳۱۵۳: مب: جنان دید؛
- ب ۳۱۵۴: (دوم) مب: بشادی، ط و لك: برو
 خواندش آفرین، قب: برو خواندند
 آفرین، قا: برو خواند جند آفرین؛
- ب ۳۱۵۵: قا: تخت کاه، سایر نسخ: تخت شاه؛
 (دوم): ط و لك و قب: رستم کینه خواه،
 لن: رستم رزمنخواه؛ مب پس از این
 بیت ۳۱۶۳ را به صورت زیر آورده و آن
 را در جای خود نیز ضبط کرده است:

برسیذی، حظ : برسیذی، مب : بدین
تازه روی نکریدی [

ب ۳۱۶۱ : ك : -

(دوم) : ط وك ومب : بر آورد؛

ب ۳۱۶۲ : ط : ازان راه ، مب : از پیشه؛

(دوم) : مب : همی گفت هر کونه با پور

شاه ؛

ب ۳۱۶۳ : مب : درد خود، ك : هفت -

(دوم) : ط وقب و حظ : کستردن

خواب، مب : کستردن خواب وز خورد

خود، قا : کستردن راه وز جهاو، ك :

- ن و آب، مب بیت را ذیل ۳۱۵۵ نیز

آورده است .

ب ۳۱۶۴ : تمام نسخ : شاه کیو این [حظ : آن]

مخن ؛

(دوم) : مب : که دارای ، قب : کبان

جه ؛

ب ۳۱۶۵ : (دوم) قا ولن و حظ ومب : و درد و

آرام ، ط وك : بوشش و ریج و کرم و

کذاز ؛

ب ۳۱۶۶ : قب : بفکنند بر، حظ : بفکن فر؛

(دوم) : قا : باو بر، مب : پا و سر، لن :

کشته بی ؛

وزان هفت ساله غم و ریج اوی

ز کستردن خواب و رکنج اوی

ب ۳۱۵۶ : ط وك و قب : ای سرافراز کی ؛

(دوم) : حظ : سرافراز بیذار فرخنده ، قب :

جهاندار و ، ط : جهاندار بیذار فرخنده ،

ك : - بیذار ؛ مب بیت را ندارد .

ب ۳۱۵۷ : حظ : جهاندار و ، ط وك : جهاندار

جوینده ، قب ولن : داننده ، مب : بکفتا که

داننده ؛

(دوم) : تمام نسخ : کرسبردی ؛

ب ۳۱۵۸ : تمام نسخ : بشاهی جهان ؛

(دوم) : لن : مهان ، حظ : وجای مهان ، قا

وك و قب : بزركان و تاج [قا : جای] مهان،

ط : بزركان و تاج شان ؛ مب بیت را

ندارد .

ب ۳۱۵۹ : مب : خوری، حظ : مرادل بدین ؛

(دوم) : مب : زمین ؛

ب ۳۱۶۰ : ط وك و قب ولن : بایران که ؛

(دوم) : حظ : محکم و کربایش ؛ قاییت را

ندارد . ط وك و قب ولن و حظ ومب

افزوده اند :

سیاوش [حظ : سیاوخش] را زنده کر

دیذی / ز تیار و ریجش نبرسیذی [ك و قب :

ده و هشت تن بر کزید از سپاه
 زخویشان خود جندی از تخم شاه
 فرستاد با او بنخجیرگاه
 بتنگی رسیدند شاه و سپاه
 بدان تنگ بی بن تها ن بود کیو
 که او را نشان داده بد شاه نیو
 سرتنگ بکرفت شاه دلیر
 خروشید کیو دلاور جو شیر
 دو شیر دژم در میان رمه
 فتادند چون کرك روز دمه
 جهانجوی با تیغ الماس کون
 بهر زخم ترکی فکنندی نکون
 ازیشان کسی کر بسر درز داشت
 پجان زخمی از کیو کودرز داشت
 ز ترکان نشانی بیکدم نماند
 وزان خستکان خسته جایی نماند
 بکرد آنکهی خسرو پاک دین
 جهان آفرین را بمی آفرین
 بخون پدر کفت زابین من
 هینست کین نخستین من
 ب۳۱۷۱: قاوط وک و قب و لن و حظ : سپهبد
 نشست؛
 (دوم): تمام نسخ: همی رفت پیش اندرون

ب۳۱۶۷: مب: وز ایران؛ ط وک پس از این بیت
 ۳۱۷۰ را آورده اند.
 ب۳۱۶۸: ک و قب: درد رنجش، حظ: از رنج
 دینده بسوخت؛
 (دوم): حظ: دلش بر؛
 ب۳۱۶۹: قا و حظ: کفت اکنون، مب: همی کفت
 نمها و رنج؛
 (دوم): قب و لن و مب: بخت و، قا: بردمذ
 بخت و؛ حظ: زور و آرام؛ ط وک بیت
 را ندارند.
 ب۳۱۷۰: (دوم) مب: بدان تا؛ مب افزوده:
 کتون تا نیابد کسی آکهی
 بیاید شدن سوی تخت مهی
 کی تاجور کردن افراخته
 بشد تا کند کار ره ساخته
 کین ساحین کو رلشکر برادر بران و
 کشتن ایشان را
 بساخن که او بد نکهبان اوی
 روان بود بر مرز فرمان اوی
 برادر بد او را ز پیران یکی
 فرستاد و درخواست زواندگی
 که تنها خود و جندی از سرکشان
 ز نخجیر کوپی کند خون فشان

[قا: اندرش] کیونیو؛

ب ۳۱۷۲: مب: وزان تیغ؛

(دوم) قا: ولن: آمدش بی؛

ب ۳۱۷۳: (دوم) ك: وقب: كل وخار، مب: كل

اندر فکندی تنش؛

ب ۳۱۷۴: (دوم) ط: وقب: دوتن را جو آمد دل،

مب: که آترا سیاوش بنیاد کرد: ك: -، مب:

افزوده:

سوی بویخان راند باکین و درد

جو آمد دوتن را دل وهوش کرد

[ر.ك به مصراع ۲ ب ۳۱۷۴]

بیامد بر ماذر مهر جوی

زکریه دو چشمش بکردار جوی

سوی کاخ رفتند هر دو بم

فرنکیس برجست دل پر زهم

بگفتند با او ز حال و خبر

وزان داستان گذشته بسر

ط و ك این عنوان را دارند: آمدن شاه

کیخسرو [ك: کیخسرو] و کیو از مرغزار

بزد فرنکیس؛

ب ۳۱۷۵: (دوم) مب: برین؛

ب ۳۱۷۶: (دوم) ط: نهان دلیران، قا: جنان جون

بوذ مردم راه جوی [ر.ك به مصراع ۲

ب ۳۱۶۹]؛

ب ۳۱۷۷: (دوم) قا: برتن، ك: وقب: ولن: برسر؛

ب ۳۱۷۸: حظ: وزین، ط و ك: وقب: زما آکهی،

مب: که کر آکهی؛

(دوم) بم: ننازد بخواب، قب: و نیازد،

مب: و ننازد، قا: و ننازد، ط: بیارد بخورد

و ننازد، ك: - رذ بخواب؛

ب ۳۱۷۹: مب: در آید؛

(دوم) حظ: ومب: شده نا امید؛

ب ۳۱۸۰: (دوم) ط: وقب: نبینند نیز آشکار، حظ:

نبینند بیش آشکار، مب: نه بینند از

آشکار، لن: نماند نه نیز آشکار، ك: -

را نهان؛

ب ۳۱۸۱: قا: خواه بر؛

(دوم) ط و ك: وقب: ولن: و حظ: مرز

ما، قا: همین مرز ما جای؛

ب ۳۱۸۲: حظ: باك: فرزند، قب: بافرین فرو

فرزند، مب: کتون ای جهانجوی

فرزند؛

(دوم) حظ: ومب: تابکوم یکی، قا: و ط

و ك: ولن: بیت را ندارند؛ ترتیب قب

و حظ: ومب: ۳۱۸۲، ۳۱۸۳

ب ۳۱۸۳: ط و ك: وقب: اکر اکهی، لن: و کر

(دوم) : بم : کھی خواب ، قا و ط وک
 وقب و حظ : در خواب راه [ط وک
 وقب : رای] سپید ، مب : زید خواه راه
 سپه بد ، لن : در خواب راه سپید کشد ؛
 ب ۳۱۸۸ : حظ : اندرین ؛ ترتیب مب : ۳۱۸۸ ،
 ۳۱۹۰ ، + ۳۱۸۹

ب ۳۱۸۹ : (دوم) قب و حظ : تو بردار ، قا و لن :
 جنورام ... بردار کام ، ط وک : جو
 آرام گیرد تو بردار ، مب : جو آرام گیرد
 تو بردار جام ؛

ب ۳۱۹۰ : حظ و مب : تنک ، لن : پرو بیش او
 تنک ، قا : - برش تنک بکشای جهر ،
 ط و قب : پرو بیش او نیک [قب : تنک]
 و ، ک : پرو بیش او تنک و بردار جهر ؛
 (دوم) : قا : بیسا و ، مب : بخواری تو
 بیسای ، ط وک و قب و لن : وزان بس
 [لن : بخوان و] برو مال دستت بجهر ؛
 مب افزوده :

یکی اسب بینی که اندر جهان
 ندیدمست کس آشکار و نهان

ب ۳۱۹۱ : مب : نابدید ؛

(دوم) : مب : بدو ، ط وک : رای روز ؛
 ب ۳۱۹۳ : قا و ط و لن و حظ : در کوه ، قب : بر

آکھی ، حظ : مکر کا کھی ؛

(دوم) : ط و لن و مب : از آباد ؛

ب ۳۱۸۴ : (دوم) حظ : به بینی بگردار خرم بهار ؛
 ب ۳۱۸۵ : ط وک و قب و لن : یکی جویبار ، حظ
 و مب : یکی مرغزارست ، قا : یکی جویبارست
 روشن روان ؛

(دوم) : بم : دیدنش دیده ، ط وک و قب و لن
 و حظ و مب : زدیدار او تازه ، قا : زدیدار او
 بپر کردد جوان ؛ ترتیب قا و ط وک و قب
 و لن و مب : ۳۱۸۵ ، ۳۱۸۶

ب ۳۱۸۶ : قا و ط وک و قب و لن و مب : تو باکیو
 [ط وک و قب : و] زین ؛

(دوم) : ط و قب و لن : مرغزاران راه ، مب :
 پرو تا سر مرغزار ، ک : مرغزاران - ، حظ
 بیت را ندارد . قا و ط وک و قب و لن و مب
 افزوده اند :

بیلا برای یکی مرغزار

به بینی بگردار خرم [مب : خورم]

بهار

لن پیش از این بیت ، بینی دیگر نیز افزوده :

بینی یکی کوه سر بر سبهر

که بروی نساید همی ابر جهر

ب ۳۱۸۷ : قا و لن : کنبه کشد ؛

(دوم) : قب : و سیراب کشتند ؛ لن
افزوده :

شتابان بشد خسرو سرفراز
بزدیک آن چشمه آمد فراز

ب ۳۱۹۸ : حظ : بهزادکی ، قا : بهزاد ویرا ، مب :
بهزاد و شه را ؛

(دوم) : مب : بانک سرد ، ط وک بیت
را ندارند . ط وک ولن [لن پس از
ب ۳۱۹۷] افزوده اند :

بهزاد بنمود زین و لکام

بران [قب ولن : بدان] تا برآید

بر [قب : آیدش بر ، لن : آیدش

از] آن کار کام

ب ۳۱۹۹ : بم : قا : سیاوش حد نک ، حظ : نشان
سیاوش ، ط : سیاوش بکنک ، ک :
سیاوش - ؛

(دوم) : بم : جناح بلنک ، ک ولن : جناح ،

ط : رکاب ... جناح ، مب : رکاب ..

جنا ، قا : و جناغ - ک

ب ۳۲۰۰ : لن : بر آنجور ، قا و ط وک و قب و مب :

بر آب خور جای ؛

(دوم) : قا و مب : وزانجایکه بای تنها ،

لن : که زا که [روی عبارت نوشته به

مرغزار ، مب : بردشت و بر مرغزار ؛

ب ۳۱۹۴ : مب : کیتی بسوز ، قا : - بارکی ؛

(دوم) : مب : بنعلت زمین را بدشمن بدوز ؛
لن افزوده :

کجا یابد او مر ترا بی کمان

جو بشنید خسرو جو شیر زیان

مب افزوده :

جو آید بتوران بکین خواستن

عنانش ترا باید آراستن [رک

به ب ۲۲۰۶]

ب ۳۱۹۵ : ک : -

(دوم) : قا و ط و قب ولن و مب : در بیش ،

حظ : از بیش ؛

قا عنوان دارد : رسیدن کیخسرو به شب

رنک بهزاد و شناختن اسب او را و مطاوعه

نمودن بموجب وصیت سیاوخش ، لن : کرقتن

کیخسرو اسب به زاد را ، مب : کرقتن

کیخسرو شیر نک بهزاد را .

ب ۳۱۹۶ : حظ و مب : بران ، ط وک و قب : برزبالا ؛

(دوم) : ط وک و قب و مب : راه جوی ،

حظ : بودم مردم ؛

ب ۳۱۹۷ : ط و قب : کله چون بیامد ، ک : کله

جون -

- خطی دیگر: جنان]، حظ بیت را ندارد.
 ب۳۲۰۱: (دوم) قا: و باز - ی او؛ لن و مب
 افزوده اند:
 همی بوذ برجای شبرنک زاد
 زدو چشم خود [لن: او] چشمها
 بر کشاذ
 شهنشاه [لن: سپه دار] با کیو کریان شده
 [لن: شدند] / بر آتش تو کوئی که بریان
 شده [لن: جو بر آتش تیز بریان شدند]
 کشادند از دیده ها [لن: دیدگان]
 هردو آب
 زبان بر کشاده با فرسیاب [لن:
 بر ز نفرین افرسیاب]
 ب۳۲۰۲: حظ: او روی و موی، لن و مب: بمالید
 دستش ابر [مب: بران] چشم و روی؛
 (دوم): قب و حظ و مب: بشخود روی،
 لك: و محسود روی؛
 ب۳۲۰۳: قا و لن: لکامش بسر کرد و؛
 (دوم): قا و ط و لك و قب و لن و مب: همی از،
 حظ: همی از... بسیار یاد؛
 ب۳۲۰۴: قا و لن: برزین و بفشارد، ط و لك و قب:
 برزین بیفشرد، مب: برزین بیفشارد، حظ:
 جو بشتید برزین بیفشرد؛
- ب۳۲۰۵: (دوم) قا: ببویذ و، حظ: بتازید و بر
 کیو؛
 ب۳۲۰۷: حظ: کفت اهرمن، ط و لك: کین
 اهرمن؛
 (دوم): حظ: کشت درزیراوی، لك:؛
 ب۳۲۰۸: (دوم) لن: همه رنج؛ مب افزوده:
 برین بود تا خسرو آمد بیدید
 ازو رایت مهتری کسترید
 ب۳۲۰۹: مب: از کوه، حظ: کوه راه، لك: نیمه
 زان راه پیرید شاه، ط: نیمه زان کوه
 پیرید راه؛
 (دوم): حظ: کران بار کرد آن رکیب
 سیاه، لك:؛ مب افزوده:
 ابر جایکه باز آرام یافت
 ابر پشت به زاد شه کام یافت
 ب۳۲۱۰: ط و لك: همی رفت با؛
 (دوم): ط و لك و قب: بنین کفت، قا:
 همی آفرین خواند بر شاه؛ ترتیب ابیات
 قا: ۳۲۱۰، ۳۲۱۸، ۳۲۱۹، ۳۲۱۵+،
 ۳۲۱۶، ++، ۳۲۱۳، ۳۲۲۰ و...
 ب۳۲۱۱: قا بیت را ندارد.
 ب۳۲۱۲: (دوم) حظ: شود بر؛ قا بیت را ندارد.
 ب۳۲۱۳: ط و لك: بدین ازدی، قب: بدان ازدی،

برامیخت زیبا هنر با [حظ: نا]، مب:

بیامیخت زیبا هنر با، ك: - زیبا هنر؛
قا افزوده:

بذوگفت کیخسرو ای بهلوان

بگویم چه اندیشه کردی روان

ب ۳۲۲۰: ط و ك: بیالای ایوان، قا: زبیشه
بایوان؛

(دوم): قا: جاره جو، حظ: شاه جوی؛
لن بیت را ندارد.

ب ۳۲۲۱: مب: بنزد؛

ب ۳۲۲۲: مب: سازشان؛

(دوم): بم: کسی آکه از رازشان، قا:
ز اسرارشان؛

ب ۳۲۲۴: (دوم) قا و مب: همی کرد، ط و ك و قب:

روان سیاوش را کرد، لن: روان سیاوش
همی؛ مب افزوده:

همی کرد نفرین بافراسیاب

دلی پر ز حسرت لبی پر ز باد

زبس خون که از دیدگان راندودل

همه خاك زیر بیش کشت کل

ب ۳۲۲۵: ط و ك و قب و لن: ازدو، مب: ازین سان
همی بود با سوک و درد؛

(دوم): حظ: سوی کوه؛

لن: بدین ایزدی برز و فر؛

(دوم): بم: اندر آری، ك و حظ: به بینی
روان، مب: بمردی در آئی به بندی میان؛

ب ۳۲۱۴: (دوم) قب: آیدت، قاییت را ندارد.

ب ۳۲۱۵: قب: اندیشه ای، قا و لن و حظ و مب:
جنین کردی اندیشه ای؛

(دوم): مب: بنزد جوان، ط و ك و قب: آمد
ببرد آن، لن: بچنك جوان؛

ب ۳۲۱۶: قا و ط و ك و قب و لن: کرد باذ؛

(دوم): قا و ط و ك و قب و لن: بر از غم روان
من و دیوشاذ؛ قا افزوده:

شد این رنج من هفت ساله بیاد

و دیگر کی عیب آورم بر نژاد

[ر.ك به ب ۳۳۲۴]

جوکیو آنجان دیند بردش نماز

جنین گفت کای مهتر سرفراز

[ر.ك به ب ۳۱۳۶]

ب ۳۲۱۷: حظ: از آب اندر؛ قاییت را ندارد.

ب ۳۲۱۸: (دوم) تمام نسخ: دل بد؛

ب ۳۲۱۹: ط و ك و قب: ارونندی، حظ: اورنکی،

لن: اورنکی و جاه و فر، مب: تونی پرورانیده
رای و فر؛

(دوم): لن: داذه، قا و ط و قب و حظ:

- ب ۳۲۲۶: (دوم) ك : نبدآن ، قب : كس آگاه
اندر، قا : ازان كس نیوز آكه ؛
- ب ۳۲۲۷: (دوم) قا : كهر بود، مب : درم بود ؛
ب ۳۲۲۸: قب : كنج و ؛
(دوم) : قا : كرز كوان، مب : تیر و كرز، ط :
و كرز و تیغ كوان، قب : كرز و كان ؛
- ب ۳۲۲۹: قا و ك و قب و حظ : سر كنج، مب : سر
بیش كنج بكشاد بسر ؛
(دوم) : مب : دردو، لن : خون دل از ؛ ط از
این بیت تا بیت ۳۴۱۳ را ندارد . ترتیب
صفحات درست است و بیت ۳۲۲۸ در
پایان صفحه ۱۳۰ و بیت ۳۴۱۳ در اول
صفحه ۱۳۱ است . منتهی در حاشیه صفحه
۱۳۰ راده ۱ سر كنج را آورده است كه
نمودار كلمه اول بیت اول صفحه بعدست .
- ب ۳۲۳۰ : مب : كای دیده ، قا : کیو ای دیده
رنج ؛
(دوم) : ك : آنچه خواهی بران ز كنج ؛
- ب ۳۲۳۲: (دوم) قا : ای شاه روشن روان، ترتیب
ایات در تمام نسخ : ۳۲۳۳، ۳۲۳۲
ب ۳۲۳۳: لن : كه ما با سبانی ؛
(دوم) : قا و قب و حظ و مب : فدا كردن ؛
- ب ۳۲۳۴: قا : چهارو، ك و قب و لن و حظ : بهاران
بهشت ؛
(دوم) قا و مب : راند همه، ك : تو یابذ ؛
ب ۳۲۳۵: (دوم) لن : بدسكالانت، قب : بدسكال
تو افكنده، قا و ك و مب : بدسكالان تو
كنده، حظ : بدسكالان توافكنده ؛
ب ۳۲۳۶: مب : جو بفكنده بر ؛ حظ عنوان دارد :
ردن كیخسرو و مادرش با بران زمین .
ب ۳۲۳۷: حظ : زهر سوگی ؛
(دوم) : حظ : بیردند چیزی کی ؛
ب ۳۲۳۸: ك و مب : ترك بر ؛
(دوم) : قا : سلاخی، قب : همان خنجر و
تیغ و كرز کران [ر.ك به مصراع ۲ بیت
۳۲۲۸]
ب ۳۲۳۹: قا : را باز كرد ؛
(دوم) : مب : بیاراست ؛
ب ۳۲۴۰: (دوم) لن و مب : بدان ؛ مب عنوان
دارد : روی نهادن كیخسرو و فرنگیس
و کیو با بران .
ب ۳۲۴۱: مب افزوده :
شتابان با بران نهادند روی
نهانی زهر كس همی پوی پوی
ب ۳۲۴۲: قا : نهادند روی ؛
(دوم) : حظ : نهانی جون بو ذكرم نرم ؛

جکوم کتون سش افرسیاب
 مرا کشت نزدیک او تیره آب
 مَب افزوده :

چه عنر آورم بیش افرسیاب
 همی کفت و دو دیدگان پر ز آب
 ندانم چه آید بدین بوم و بر
 ز جکی که کرد او که یابد گذر
 ز کفتار اخترشناسان نشان
 بدید آمد ای فخر کردنکشان
 ب۳۲۴۸م: بم: زترکان ؛

(دوم): قا وک و قب ولن و حظ: کردو،
 مَب: نستین و ؛ حظ بجای مصراعها را
 عوض کرده است.

ب۳۲۴۹م: (دوم) قا و قب ولن و حظ و مَب: برفتند
 کرد از درکارزار، ک: - ؛ قا وک و قب
 ولن و حظ افزوده اند :

سپید جو نستین و بارمان
 کجا بیل را کفت بیکارمان
 مَب افزوده :

جو نستین و کرد کلباد نیز
 کجا بیل را کفت برکار حز
 لن و مَب بیتی دیگر افزوده اند :

قا: جنان جون بوذ مردم بجاره جوی [ر. ک
 به ب ۳۱۹۶] لن عنوان دارد : رفتن کیو
 و کیخسرو و فرنگیس بایران ؛

ب۳۲۴۳م: قا و مَب: جو شد، ک: همه شهر، قب:
 جو شد... کفت و، لن: همه شهر... کفت
 و، حظ: جو شد... بران کفت و؛
 ب۳۲۴۴م: حظ: نماند آن .

(دوم): مَب : بنزدیک بماخن یکفت، ک:
 - ؛ مَب افزوده :

بساخن رسید آکهی ناکهی
 که از مرز ایران بشد فرهی
 بخون بلر خسرو کینه جوی
 زخون سران راند بر جاره جوی
 شتابان بنزدیک بیران دوید
 ورا آکهی داد زانج شنید
 ب۳۲۴۵م: حظ: ز توران؛ ک بیت را ندارد .
 ب۳۲۴۶م: حظ: سوشهر؛ ک: نهادست ؛

(دوم): لن: شاه و بل، قب: کینه جوی؛

ب۳۲۴۷م: (دوم) قا و قب ولن و حظ: شاخ درخت،
 ک: -، لن افزوده [بیت اول را مَب نیز
 دارد] :

همی کفت با دل [مَب: خود] که
 آمد بدید

نخن هرجه کوشم ز مهر شنید

ارغندہ و تن نہادہ ، مَب : دل اکنده و
دل نہادہ ، حظ : دل آن عدہ و تن نہادہ ؛

ب ۳۲۵۸ : حظ : کرد سواران بدیدہ ؛

ب ۳۲۵۹ : (دوم) قا وک و مَب : وجان ہزبر ، حظ :
و کام ہزبر ، قَب و لن : کنار نکک شد مغز
وجان ؛

ب ۳۲۶۰ : لن : در آمد ، قَب : مہان سواران ، قا :
بتنک سواران ؛

(دوم) حظ : ز بیکار او ، مَب : او دشت
شد ؛ ک و قَب عنوان دارند : جنک کیو
[قَب : کیو کودرز] با ترکان ؛

ب ۳۲۶۱ : (دوم) لن : ز بولا درز ، قا : آتش ز بولا ذ
کرز ؛ حظ بیت را ندارد .

ب ۳۲۶۲ : قا : زخم بولا ذ ؛

(دوم) قا وک و قَب و لن و حظ : ہمہ سر شد
از ، مَب : ہمہ کرد از ؛ قا وک و قَب و لن
و حظ افزوده اند ؛

دل کیو جونان بذی [ک و قَب : خندان شد
از ، لن : خندان شد از ، حظ : خویان
شدی] روز خشم / کہ جون جشمہ
بوذیش دریا بچشم

ب ۳۲۶۳ : قا و لن و حظ و مَب : وزان ؛

(دوم) ک و قَب و حظ : لشکری کشن و

جین [مَب : همی] کفت پیران

بلشکر کہ ہین

مخارید سرہا ابر بشت زین

مَب عنوان دارد : لشکر فرستادن پیران دنیا لہ
کیو و کیخسرو .

ب ۳۲۵۰ : ک : کیورا نیزہ ؛

ب ۳۲۵۱ : (دوم) قا : اختر بندست او ، مَب : اختر
بدو او این بر ؛ نسخہ ہا افزوده اند :

اگر [مَب : کہ کر] آب بکنار دآن بدنشان
جہ ارذ [مَب : بد آمد] بدین مرز [حظ :
برن مرزو] بر سر کشان [حظ : این ، مَب :
کردن کشان]

ب ۳۲۵۲ : قا و قَب و لن : بدین ، مَب : ازین ؛

(دوم) ک و قَب و مَب : برقتند و ، قا : بیدار
سہ ؛

ب ۳۲۵۳ : حظ : فرکیس را ؛

ب ۳۲۵۵ : قا : کیو را دل محشم ، ک : خفته - ؛

ب ۳۲۵۶ : (دوم) قا : اسب مردان ، مَب : ساز
کردان ، لن : بو ذ رسم سالار نیو ؛

ب ۳۲۵۷ : قَب و لن : سرش شرتک ، حظ : در

سرش خود و ترک ، مَب : زره بر تنش بود و
بر سرش ترک ، ک : در بر - ؛

(دوم) قا : تن بر نہادہ ، ک و قَب و لن : دل

(دوم) یم: یال سفت، قا و قب و لن و مب:
با یال، ك: با یال، حظ: کربالفت؛
ك و قب و لن افزوده اند:

یکی حمله کرد [لن: حمله کردند]

برسان شیر

ابا [لن: بران] لشکر کشن و [لن:

بدون و] با دارو کبر

خروش آمد و ناله کره نای

همی کوه را دل بر آمد ز جای

لن پیش از دو بیت بالا سه بیت دیگر

نیز افزوده [بیت اول را مبنی بر افزوده]:

بذان کن همه فر کخسروست

نه از تیغ و کوبال [مب: از کوشش

و کرز] کیو کوست

ندانم چه آید برین بوم و بر

ز حکم خداوندمان برکنم

ز گفتار اختر شناسان شان

بدآید بدین نامور سرکشان

مب افزوده:

دل کیو جندان بدی روز خشم

که چون چشمه بودیش دریا بچشم

ب ۳۲۶۸: حظ: خسته و کشتند، مب: و کشته

کشتند؛

[حظ بدون و] شیر، مب: لشکر کشن

شیر، لن: سر لشکر کشن و شیر؛

ب ۳۲۶۴: (دوم) قا: ز خون شد نیستان همه دست

و راه؛

ب ۳۲۶۵: حظ: غمین شد؛

(دوم) ك و قب و مب: کشت جون، لن:

جون کلستان؛ قا بیت را ندارد. مب

افزوده:

بر آورد نیزه یل شیر کبر

بیوشید رخسار خورشید و تیر

همی زد جب و راست و زیش و پس

بر نیزه او ناستاد کس

به نیزه یکی را ز زین خدنک

ر بود و بیندختی زیر چنک

همی این بران آن برین برسفت

نو کفتی ز ترکان روانها بکفت

ب ۳۲۶۶: مب: ازین سان، ساینسغ: ازایشان

فراوان بیفکنند کیو؛

(دوم) قا و ك و قب و لن و حظ: سواران نیو؛

حظ افزوده:

خروش آمد و ناله کره نای

همی کوه را دل بر آمد ز جای

ب ۳۲۶۷: ك: کردو، قا: کرد بولاذ؛

(دوم) حظ: یال او بر؛ مب افزوده:
 بزخم کران و بکویالشان
 همی خرد شد بست بایالشان
 ب۳۲۷۶: لن: چیزی که دریافتند؛
 ب۳۲۷۷: (دوم) قاومب: همه خسته، ق: بریان
 شدند، لن: بزمان شدند، حظ: زار
 ویران؛
 ب۳۲۷۸: (دوم) حظ: بیاید نهفت؛
 ب۳۲۷۹: ق: وحظ: کیوخسرو؛
 (دوم) ك وقب ولن و حظ: سان رفت
 بر؛
 ب۳۲۸۰: (دوم) حظ: توکه برکشاید؛
 ب۳۲۸۱: قاوك وقب ولن ومب: بگردان، حظ:
 دلاور بران؛
 (دوم) بم وك: بدشت، مب: زروزنبرد؛
 ب۳۲۸۲: (دوم) حظ: مرا بس؛ لن افزوده:
 برانسانش آوردم اندر رکیب
 که کتم نینم هم اکتون نشیب
 ب۳۲۸۳: (دوم) حظ ومب: کرفتش ز، قا: زدم
 من بران تارك ترك دار؛
 ب۳۲۸۴: ك: -
 (دوم) ق: ساعد ییل، ك: - ییل؛
 ب۳۲۸۵: (دوم) قا و حظ: نشیده ام، ق: نیز

(دوم) مب: سوی کرد پیران؛ ترتیب ك
 وقب ولن: ۳۲۶۹ + ۳۲۶۸
 ب۳۲۶۹: ق: کشته دید. ك ولن: کشته شد:
 (دوم) ق: کشته دید. لن: شد. قا: جون
 زعفران، ك: - ن کشته؛ ك وقب ولن
 افزوده اند:
 کریزان برفتند یکسر سیاه
 زکیو سرافراز لشکر بناه
 مب افزوده:
 خروش آمد و ناله کره نای
 همی کیورا دل برآمد ز جای
 هرانکس که او را بدش بارکی
 بسوی ختن شد یکبارگی
 ب۳۲۷۰: تمام نسخ: بنزدیک؛
 (دوم) ك: خون دل و؛
 ب۳۲۷۱: قا وقب ومب: کفت ای، حظ: شاذ دل
 شاذ؛
 (دوم) قا و حظ ومب: خرد یارداروتن آزاد
 [حظ: آباد]، ق: ولن: خرد یاز دار و دل
 آباد، ك: خرد -؛
 ب۳۲۷۲: تمام نسخ: بس ما؛
 ب۳۲۷۳: ك وقب ولن و حظ ومب: هرکس، قا:
 بریکشند هرکس؛

برسیده‌ام؛

ب ۳۲۸۶: قب ولن وحظ: جنان، مب: بچنکش،

قا: بچنکش... جنان، ك: بزخمس -؛

(دوم) قب ولن وحظ: نه در بیجش و کردش

روز کار، قاومب: نه در بچشش و کردش

روز کار، ك: - کردش؛ ك وقب ولن وحظ

ومب افزوده‌اند:

کران کرزها موم [حظ: کور] بوذی

به سنک [ك ولن: بسنک، حظ و

مب: بچنک] / ستان سواران ز جرم

بلنک

نبوذی شکفتی [حظ: به بوذی شکفت از،

مب: نبودی شکفت از] برو یال او [ك:

نبودی -] / شدی کوفته خرد [مب:

سرز] جنکال او

لن میان دو بیت بالا بینی دیگر نیز افزوده:

کنون خیره اهرمن دلکسل

ورا از تو بر کرد و شد داغ دل

ب ۳۲۸۷: حظ: شدی، ك وقب ولن ومب: نیز

[لن: تیز] جوشان شدی؛

(دوم) ك وقب ولن ومب: بیل خروشان

شدی، حظ: ببوذی جو بیل و خروشان شدی؛

قا بیت را ندارد.

لن افزوده:

از افکنده شذ روی هامون حوکوه

ز یک تن شدند آن دلبران ستوه

مب افزوده:

من آن ديلم از کيو کز بیل مست

نه بیند بهندوستان بت پرست

[ر. ك به ب ۳۵۶۱]

ب ۳۲۸۸: (دوم) حظ: ننکست این؛

ب ۳۲۸۹: (دوم) ك وقب ولن وحظ وب: کردان

مکن؛

ب ۳۲۹۰: مب: نامدار، قا: نستین و بارمان؛

(دوم) قا: شیردمان، مب: شیرشکار؛

ب ۳۲۹۲: قاومب: ازین؛

ب ۳۲۹۳: ك: دلیرسوار، قاومب: سوار دلیر،

حظ: - دو؛

(دوم) قاومب: سرافراز هر یک بگردار

شیر؛

ب ۳۲۹۴: لن: نمودید، قاوقب ومب: نمودند،

حظ: سواران بوذند بشت؛

(دوم) قاوقب: توران بکشت، لن و

حظ: ایشان بکشت، مب: دلبران لشکر؛

ك بیت را ندارد.

ب ۳۲۹۵: قا: کوازه، حظ: باشدش؛

براکندہ بی تار؛ لن افزوده:
 برقتند نرکان جو باذ روان
 بفرمان آن نامور پہلوان
 وزان روی کیو و فرنکیس وشاه
 شدندی شتابان بدان شاه راه
 جنیں تا بنزدیکی ژرف روذ
 رسیدند با جوشن و درع و خود
 مب عنوان دارد: کنشتن کیخسرو از
 جیحون بی کشتی
 ب ۳۳۰۴: ک وقب ولن: مغی ژرف، قا: همی ژرف
 بہنیش، حظ: میان ژرف و بہنیش جون
 ماہ ؛
 (دوم) حظ: برو، مب: کم راه، قا: بدر
 رقتن، ک وقب ولن: برو [لن: بلو] بر
 رقتن دژا کاه ؛
 ب ۳۳۰۵: مب: فرنکیس در بیش شاه ؛ تمام نسخ
 جای مصراعها را عوض کرده اند.
 ب ۳۳۰۶: حظ: بتکریت، قا و مب: جواز دور
 زان، ک وقب: جواز دور آن ؛
 (دوم) قا و ک وقب ولن: توران، حظ:
 پیران بدید ؛
 ب ۳۳۰۷: حظ: دمان، ک: بر - اکاہ ؛
 (دوم) حظ: راه کوتاہ، مب: بدان ...

(دوم) قا و قب ولن و حظ: مرد درفشى ،
 مب: نہ مرد درفشى و کو پاک ؛
 عنوان قا: آمدن پیران و یسہ در عقب کیخسرو
 و فرنکیس و کیو و محاربت او با کیو کو درز
 کشواد ، قب: جنک کیو با پیران و گرفتار
 شدن پیران، ک: گرفتار شدن پیران بردست
 کیو، لن و حظ و مب عنوان ندارند.
 ب ۳۲۹۶: قا: ازایشان کرین، مب: زرکان کرین؛
 ب ۳۲۹۷: قب: بدایشان، حظ و لن: بایشان؛
 (دوم) حظ: نباید، لن: سایدت سوذ، ک: -
 سوذ ؛
 ب ۳۲۹۸: ک وقب ولن و حظ و مب: روز برسان
 شیر، قا: روز برسان شیر دمان ؛
 (دوم) تمام نسخ: زرقتن نباید کشادن [حظ:
 کشادن نباید] میان ؛
 ب ۳۲۹۹: قا: اکر ؛
 (دوم) ک: - شیران ؛
 ب ۳۳۰۰: (دوم) حظ: ازین ؛
 ب ۳۳۰۱: حظ: ز گفتار ؛ قا بیت را ندارد.
 ب ۳۳۰۲: (دوم) ک: اکھی یاقت افراسیاب ؛ قا
 بیت را ندارد. ترتیب لن: ۳۳۰۳، ۳۳۰۲
 ب ۳۳۰۳: ک وقب و حظ و مب: برآمد ؛
 (دوم) قا: براکندہ بی تار ، حظ و مب:

فلک روشن از نامور بخت اوست	راه کوتاه، ك: - کان؛
زمین بنده بایه تخت اوست	ب۳۳۰۸: لن: ای مرد؛
گر ایدونک خواهد جهاندار ما	(دوم) قب ولن: روز کارستیز؛ قب و حظ
بخوبی و نیکیست بیکار [حظ: بر	افزوده اند:
کار] ما	یکی لشکر آمد بس [حظ: بر] ما
به نیروی یزدان و دیهم شاه	دمان
ترسم من از جنگ توران سباه	بترسم که تنک اندر آید زمان
ب۳۳۱۳: مب: بالای بند، ك: شاه -؛	درفش سپهدار ببران بین [حظ: بین]
(دوم) حظ: هیچ تند، ك: - لشکر؛	شده تیره از کرد روی زمین
ب۳۳۱۴: لن: افزوده:	ب۳۳۱۰: قا و قب ولن و حظ و مب: کرده بر؛
بنیروی یزدان جان آفرین	(دوم) ك و قب ولن و حظ: بسته نزدیک
سواری تمام برافراز زن	افراسیاب، مب: برد تا نزدیک افراسیاب،
ب۳۳۱۵: مب: ای سرفراز؛	قا: بدارند نزدیک افراسیاب؛
(دوم) لن: کنون کار من بر تو گردد	ب۳۳۱۱: قا و قب ولن و حظ و مب: اند زبند، ك:
دراز، مب: کنون کار برشد بتو بردراز؛	وز -؛
ب۳۳۱۶: حظ: دام باقم، قا: یاقی تورها، مب:	(دوم) ك و قب ولن: جه داند؛
یافتستی رها؛	ب۳۳۱۲: قا و ك و قب و حظ و مب: ای سربانوان،
(دوم) لن: توخیره؛	لن: کفت ای سربانوان [روی کلمه سر
ب۳۳۱۷: (دوم) بم و قا: برشیر، قب: ز شمشیر،	به خطی دیگر نوشته: ور]
ك و مب: ز شمشیر برشیر [ك: ابتدا شید	(دوم) حظ: برین، ك: رنجه داری؛ قب و
نوشته بعد آن را خط زده و شیر نوشته]	حظ افزوده اند:
لن: ز شمشیر بر جرخ خون؛	مرا این همه از بی خسروست
ب۳۳۱۸: مب: ای سرافراز شاه؛	که او از بزرگان کیتی نوست

جو بیروز باشم ہم از فرست
 جهان دلدہ در سایہ برقت
 ب ۳۳۲۷: حظ ومب : سو سپیدوزان ، قا : سو
 سپیداروزان ، ک وقب : ازان سو سپید
 ازان [قب : وزین] سو - لن : ازان رو
 سپیدوزین روسباہ ؛
 ب ۳۳۲۸: (دوم) قا : ز بالای لشکر ، حظ ومب :
 ہی خواست ؛
 ب ۳۳۲۹: تمام نسخ : راشفت بیران ودشنام ؛
 (دوم) ک وقب : رک بدنژاد ، مب : بدن
 بدنژاد ، حظ : کای بدین بد ، قا ولن :
 کفت ای بدن بدنژاد ؛
 ب ۳۳۳۰: قا وک ولن وحظ ومب : تو تنہا ، قب : تو
 تنہا بہ پیش سباہ ؛
 (دوم) مب : بہ پشت سباہ ، قب : دلاور
 بدین رزمگاہ ؛
 ب ۳۳۳۱: حظ : کنون دردلت ؛
 (دوم) ک وقب ومب : تنت را ؛
 ب ۳۳۳۲: مب : شوی یک ، قا : کر از کوه آہن
 بوی ، حظ : اگر کوی از آہنی یک ،
 ک وقب ولن : اگر ز [قب : کراز ، ک
 ز را خط زدہ] آہنی کوی [ک : کوی]
 ای یک ؛

(دوم) قا وک وقب ولن : بتاج تو : مب : مرا
 رفت باید بدین رزمگاہ ؛
 ب ۳۳۱۹: (دوم) ک وقب ومب : نہ بیجد نژاد و .
 لن : نیجد نژادی روان . قا : نیجد نژاد
 کوان ، حظ : نیجد براذر روان ؛
 ب ۳۳۲۰: حظ : هست وهشتاد و ؛
 (دوم) قا : بلنکان کوی و شیران دشت ،
 مب : بلنکان کوی و سواران دشت ؛ مب
 افزودہ :
 برمدی جہانی ز بن برکنند
 جو بر چرخ کردان کنند افکنند
 ب ۳۳۲۱: حظ : وشہ خود یکی ؛
 (دوم) ک وقب ولن : جہ اندک کہ [لن : جہ]
 یینا نینم یکی ، قا ومب : جہ اندک کی جز تو
 نینم یکی ، حظ : جہ اندک یینا نینم اندکی ؛
 ب ۳۳۲۲: (دوم) قا وک وقب : تاجور باید ؛
 ب ۳۳۲۳: قا وقب ولن وحظ ومب : وکر ، ک :
 وکر دور از ایدر تو کردی تباہ ؛
 (دوم) قا ومب : یکی ازدر ؛
 ب ۳۳۲۴: قا وک وقب ولن وحظ : ودیکر کی عیب
 آورم ؛ مب بیت را ندارد .
 ب ۳۳۲۵: مب بیت را ندارد . لن افزودہ :

که چندان بزرگان هم از ترك و جین
 که شد کشته بردست من روز کین
 بتاراج دادم خان تو (کذا)
 کردند آمد از من ابر جان تو
 دو مهتر زنت بود در انجمن
 اسیر آوردم کشان از ختن
 یکی خواهرت بوذ و دیگر زنت
 که لرزان بدنندی بجان و تنت
 دو ترك دژم چونك من دیدمش
 بکهرت یکی بنده بخشیدمش
 من اندر فراز و تواندر نشیب
 تواندر شباب و من اندر شکیب
 نمودی بمن بشت همچون زنان
 برقی غریوان و مویه کتان
 ترا خود همی مرد باید جو زن
 میان یلان لاف مردی مزین
 بسان زنان مرد باید ترا
 بجا مرد دانا ستاید ترا
 کزین ننك تا جاودان مهتران
 بکویند با روذ رامشکران
 که تنها همی کیو خسرو پرد
 همی نامتان ننك باند شمرد

(دوم) قا: بکردت هزار، قب ولن وحظ
 ومب: ایند کردت هزار، ك: -ت هزار؛
 ب۳۳۳۳: قب وحظ: شوی؛
 (دوم) قب: بوشیده مرد و ستور، حظ:
 بوشیده کرد و ستور؛ قا وك ولن ومب بیت
 را ندارند.
 ب۳۳۳۴: مب: برنت، ك وقب ولن: زره در
 برت، قا: كند... برنت، حظ: آن زره بر
 برت؛
 (دوم) قا ومب: کردی کشندت، ك وقب:
 مرداری برکشندت، لن: مرداری اندر
 کشندت، حظ: مرد از بی برکشیدن زخاك؛
 ب۳۳۳۵: (دوم) مب: سرآرد، ك: - زمان؛
 ب۳۳۳۶: قا: زمانه بی او همی، قب: زمانه براو همی،
 حظ: نشمرد، لن: زمانه نفسهاش را بشمرد؛
 (دوم) مب: دوان، قا ولن: بیاید بر [لن:
 که بر] شیرز بگذرد؛ لن افزوده:
 ازان بس بغرید کیو سترك
 سر سرکشان بهلوان بزرگ
 که ای ترك نذکوهر دیوزاد
 که جون تو سبهد بکتی مباد
 بکیں سیاوش مرا دیده
 همانا که رزم بسندیده

و دیگر بزرگان روی زمین
 چه ففورو قیصر چه خاقان چین
 بزرگان و خویشان کاوس شاه
 دلیران و کردان زرین کلاه
 همه دخت رستم همی خواستند
 همی بردلش خواهش آراستند
 بدامادیش کس فرستاد طوس
 نهمین برو کرد جندی فسوس
 نهمین ز بیانشان سر بتافت
 ازرا سزاوار خود کس نیافت
 بکیتی نکه کرد رستم بسی
 زکردان بستدش نیامد کسی
 ببردی و دانش بفرو نژاد
 بخورد و ببخشش مرا کرد یاز
 بمن داد رستم کزین دخترش
 که بودی کرای تر از افرش
 مهین دخت بانوکش سوار
 بمن داد کردن کش نامدار
 زجندان بزرگان مرا برکزید
 سرم را بمرخ رین برکشید
 سیردم رستم یکی خواهرم
 مه بانوان شهرمانو ارم

بجز بیلتن رستم شیرمرد
 زکیتی ندارم کسی هم نبرد
 جو بارستم آیم بکین خواستن
 بیاید ترا نوحه آراستن
 مرن رزمکه بزماکه منست
 کرانما به مغفر کلاه منست
 هم اکنون بدن خنجر آبکون
 کم پش جشمت جهان قیرکون
 اگر زنده مانم کسی زن سیاه
 زمن نام مردی بکیتی غواه
 شهنشاه خسرو بایران برم
 بنزدیک شاه دلیران برم
 نشامش بر نامور تخت عاج
 نهم بر سرش بر دلفروز تاج
 وزان بس بوشم کرانما به کبر
 کم شهر توران کتام هزبر
 پیام بتوران جو شیر زیان
 بیندم بکین سیاوش میان
 نه توران بمانم نه افرسیاب
 کم شهر توران جو درنای آب
 منم نور کودرز کشواذکان
 سر سرکشان کیو آزادکان

ومب: سران شان همه، ك: سران را - ؛
 ب۳۳۴۲: ك: چشم ؛
 (دوم) قا و حظ ومب: بردرد و بر، قب
 ولن: برجوش و بر، ك: برجوش و سر بر
 زخشم ؛
 ب۳۳۴۳: حظ: بیفشرد، مب: بیفشاراد ؛
 (دوم) ك: درآورد - ؛ مب پس از این
 بیت ۳۳۴۹ را آورده است .
 ب۳۳۴۴: بدشت... زرود ؛
 ب۳۳۴۵: حظ: کیو آرزو را، ك: نکرد ایچ - ؛
 (دوم) مب: بران تا، قا و قب: تا سپهبد
 بر آیدز ؛
 ب۳۳۴۶: قا و قب ولن: زجنکش بیستی، حظ: ز
 جنکش بیستی ، مب: ز بیس بیستی ؛
 ك: زجنکش بیجید درجنك کیو ؛
 (دوم) ك: شد ببالای نیو ؛
 قا عنوان دارد: کرقتن کیو کودرز بران
 و سه را
 ب۳۳۴۷: (دوم) ك: - آورد کرز ؛ قا ومب
 بیت را ندارند. لن افزوده:
 یکی حله آورد بر پهلوان
 تو کفتی که بوذ ازدهای دمان
 ب۳۳۴۸: بم و ك: کریزان ازو، لن: نهانی ازان،

توی ترك بدبخت پیران شوم
 که مه تاج بادت مه تخت و مه بوم
 بدین تیغ هندی بپرم سرت
 بگرید بتو جوشن و مغفرت
 که خم کندم کنون مرگ تست
 کفن بی گمان جوشن و ترك تست
 جو سران زکیو این! سخنها شنید
 دلش کشت ربیم و دم درکشید
 بلرزید برسان لرزنده بید
 هم از جان شیرین بند ناامید
 فغان کرد ازان بس که ای شیرمرد
 جهان کمر و شیراوژن اندر نبرد
 یا تا بگردیم هر دو جو شیر
 بدان تا که بشت که آرد بزیر
 ب۳۳۳۷: لن بیت را ندارد.
 ب۳۳۳۸: قب: سراقراز شیر ؛
 ب۳۳۳۹: قب: کزان بر ، ك ولن ومب: کترین
 نامور ؛
 (دوم) مب: ترا ای یل نامدار ؛
 ب۳۳۴۰: ك و قب: هزارند ؛
 (دوم) قب: اندر آمد ؛
 ب۳۳۴۱: حظ: من نیزه سر ؛
 (دوم) حظ: همی، قا ولن: سراتان همه، قب

- مب: ازان نامدار بلند ؛ لن افزوده :
 بینداخت آنکه بسالار کیو
 یزان تا بیند آورڈ کرد نیو
 ترتیب ایات درك وقب ولن وحظ: ۳۳۴۹.
 ۳۳۴۸
- ب ۳۳۴۹: قا بیت را ندارد. مب آن را پس از ب
 ۳۳۴۳ آورده.
- ب ۳۳۵۰: (دوم) حظ : افکند کردش ؛ مب بیت
 را ندارد.
- ب ۳۳۵۱: (دوم) قب : به بیجان کند ؛ مب بیت
 را ندارد و افزوده:
 به ینداخت کیو دلاور کند
 میان سپهبد بیامد به بند
 ز زین کوهه اندر فکنندش بخاک
 جهاندار کرد از جهانجوی باک
- ب ۳۳۵۲: (دوم) ك وقب ولن وحظ: پردش بدور
 ازلب، قا ومب: پردش بدور از لب جویبار ؛
 لن عنوان دارد: گرفتار شدن پیران بردست
 کیو
- ب ۳۳۵۳: (دوم) قا: سلاحش ؛ ك پس از این بیت
 ۳۳۵۸ را آورده.
- ب ۳۳۵۴: یم : درفتی ، قا وك وقب ولن : گرفته
 بدست ؛
- (دوم) حظ: برفت تا ؛
 ب ۳۳۵۵: (دوم) مب: بدیلندو... ناکام ؛ ك بیت
 را ندارد.
- ب ۳۳۵۶: قب ولن وحظ ومب: کره نای ؛
 (دوم) قا: نای سرعین و ، قب ولن: نای
 سرعین و ، حظ : نای هندسی و سرعین
 درای ؛ ك بیت را ندارد.
- ب ۳۳۵۷: قا وقب ولن وحظ: جوان [قب: این]
 دید کیو ، مب : چنان اندر آمد سپهبد
 بتاب ؛
 (دوم) حظ: کشتی بموج اندر آرذشتاب ،
 مب : کجا اندر آید بآب ، قب ولن: جو
 کشتی ز آب اندر آمد بتاب ، ك بیت را
 ندارد.
- ب ۳۳۵۸: قا: بکف ؛
 (دوم) ك وقب : مانده از ، مب: سپهبد
 شد آنجاییکه در ؛
 ب ۳۳۵۹: قا وحظ: رکاب ؛
 (دوم) لن ومب: خیره شد، قا: از نهاب ؛
 ك وقب ولن وحظ افزوده اند:
 بتیغ و رکیب و بکرز و [حظ: بسفت و
 بکرز و بیال و] باذ / همی ترک را [ك]:
 سرس رکشان [خاک بر سر نهاد

- ب ۳۳۶۰: نسخه‌ها بیت را ندارند.
- ب ۳۳۶۱: (دوم) ك وقب ولن: زكرزش شدند؛
حظ بیت را ندارد.
- ب ۳۳۶۲: قاك وقب ولن ومب: او بد، حظ:
قفایلان... او بد؛
- (دوم) ك وقب ومب: به بشت رمه، لن
و حظ: آمد میان رمه؛
- ب ۳۳۶۳: لن: کریزان برفتند از؛ قاك وقب
و حظ ومب بیت را ندارند. لن جای مصراعها
راعوض کرده. ترتیب لن: ۳۳۶۴، ۳۳۶۳
- ب ۳۳۶۴: لن: ویکنشت از اب، ك ومب: خیره
یکنشت و؛
- (دوم) قاك ومب: تو کفتی، حظ: تو کفتی کی
لشکر ندیده بخواب؛
- ب ۳۳۶۵: مب: دوان تا؛
- ب ۳۳۶۶: (دوم) قاك وقب ولن ومب: دوان و؛
لن افزوده:
- بر شاه بردش دل افکار و خوار
دور خساره زرد و در افکنده زار
بیاده بنزدیک خسرو زمین
بوسید و بر شاه آفرین
- ب ۳۳۶۷: قاك ومب: بدتن بی، قب: بدرك بی، لن:
کفت کین بننی وفا، حظ: بدین بی وفا؛
- (دوم) حظ: شدم در؛
- ب ۳۳۶۸: (دوم) قب: کرو باذکشت این، لن:
جو او باذکشت، قا: جو او باذکشت او
شود؛ مب: سزد کر دهد این دکر جان
بیاذ؛
- ب ۳۳۶۹: (دوم) قب ولن: خروشید و بوسید،
ك: — بد روی؛
- ب ۳۳۷۰: قاك ومب: چنین کفت، حظ: آن شاه؛
- ب ۳۳۷۱: مب: رنج و تیار؛ لن افزوده:
اگر بنده بوذی بدرگاه شاه
سیاوش خسرو نکشتی تباہ
همان کر نبیوستمی ناکهان
فرنکیس را خاک بوذی نهان
ك عنوان دارد: رهانیدن کی خسرو پیران
را از دست کیو
- ب ۳۳۷۲: ك: از دست؛
- ب ۳۳۷۳: قاك وقب ولن: آنکه نکه؛
- ب ۳۳۷۴: (دوم) قا: نفرین بر افراسیاب؛
- ب ۳۳۷۵: ك و حظ: انکهی کفت، لن: بکیو این
چنین کفت؛
- (دوم) قا: کشیدی چنین، حظ ومب:
کشیدی چنین رنج و، ك: کشیده چنین
رنج، قب ولن: جشیدی چنین رنج؛

- ب ۳۳۸۴: قا: جوزان خنجر؛ لن افزوده:
 دل شاه خسرو بدو کرم دید
 رخانش راز آب و آرم دید
 بدو کفت کای شاه دل شاد دار
 روازا از ن کار آزاد دار
 جو او صد هزاران فدای تو باذ
 خرد زافرینش ردای تو باذ
 ز کفتار اورخ بر افروخت شاه
 بخندید و رخشنده شد سش کاه
 بدو کفت کای نیکی پهلوان
 بوی شاد و دل شاد تا جاوژان
 ب ۳۳۸۵: (دوم) حظ: بکفت، قا: درستی بچست،
 مب: درستی نجست، ک: برتر [ابتدا برتن
 نوشته بعد اصلاح کرده] درستی گرفت،
 قب: برتن درستی گرفت، لن: برتن
 درستی نرفت؛
 ب ۳۳۸۶: حظ: جنان، ک: -
 (دوم) قا: کی اکنون بشد بی کان آن
 سیاه، ک و قب و لن: کی بالاشدی از کان
 سیاه، مب: که باشی همی بی کان بادشاه؛
 ب ۳۳۸۷: (دوم) حظ: بخشیده جان؛ لن افزوده:
 بکیو آنکھی کفت شاه دلیر
 که اسبش مرا بخش ای نره شیر
 قب و حظ [قب ذیل ۳۳۸۸] افزوده اند:
- قب عنوان دارد: رهاییدن کی خسرو پیرانرا
 ب ۳۳۷۶: مب: جنین، حظ: این برهنه؛
 ب ۳۳۷۷: قا: بس ازداد کر بوذ اورهنمون؛
 (دوم) ک: بدان کین؛
 ب ۳۳۷۸: مب: زدل مهر پرورده؛ لن افزوده:
 بما بخش ای نامور تو کتون
 که هرگز ند بر بنی رهنمون
 حظ افزوده:
 سزد کر تو بخشایش آری بدوی
 ز بهر منش بد نیاری بدوی
 ب ۳۳۷۹: قا و حظ و مب: ای شه بانوان؛
 (دوم) قا: باذ شاه جهان [روی جهان نوشته:
 جوا]، ک و قب و لن: که نوشه [لن: کاتوشه]
 روان باذ شاه جهان؛ حظ: که روشن روان
 باذ شاه جهان، مب: که شادان بزى شاد و
 روشن روان؛
 ب ۳۳۸۰: (دوم) تمام نسخ: بتخت سرافراز شاه؛
 ب ۳۳۸۱: قا: یام بدو؛
 (دوم) ک و قب و حظ و مب: بخونش، لن:
 ز خونش کم لعل روی زمین؛
 ب ۳۳۸۲: قا: خسرو کای؛
 (دوم) لن: روازا، قا: سوکند شاهان؛
 ب ۳۳۸۳: تمام نسخ: کتون دل بسو کند؛

(دوم) ك: خواهم بس، قا: باشدت و
 بس، مب: باشدت بس؛
 ب۳۳۹۱: لن: بند ترا، حظ: ازو نیست بنهان ترا؛
 ب۳۳۹۲: ك: ومب: بران؛
 (دوم) قاوك و قب ولن ومب: اسب و،
 حظ: بخیرید جان و روان؛
 ب۳۳۹۳: لن: این بند، ك: قب: بند کس را، حظ:
 بکشاید؛
 (دوم) ك: خواهد وی، حظ: وی این
 بایکاه، قا: ز کله شهر باشد ورا دستگاه؛
 مب بیت را ندارد.
 ب۳۳۹۴: (دوم) قا و قب و حظ و مب: وزان؛
 لن افزوده:
 برفت و همی خواند او آفرین
 ابر شاه و بر بهلوان زمین
 فر نکیس و کی خسرو خوب جهر
 پیر در گرفتند او را بمهر
 بذو گفت خسرو که بدروذ باش
 جهان جاوذان تار و تو بوذ باس
 اگر دادگستر ده دمان توان
 نباشد دریغ از تو چیز و روان
 عنوان: قا: آکهی یافتن افراسیاب از توجه
 کی خسرو و ما ذرش با یران بدلات کیو و

تو آتی که گفتی [حظ: کوی] [حظ: کوی]
 بکتی جومن
 سواری نباشد بصد انجمن
 سبهدار ترکان و شیران [حظ: ایران
 و ترکان] توی
 برزم اندرون بیم ایران توی
 کنون پیش من برده [حظ: بسته]
 بر آب چشم
 نه نام و نه تنک و نه زور و نه خشم
 همی لابه سازی بسان زنان
 بر از تنک با شاه لابه کنان
 ب۳۳۸۸: (دوم) قا: جز اینست کیتی باوردگاه؛
 لن افزوده:
 اگر خواهی این ماذمای دوان
 دو دستت سندم سند کوان
 یکی سخت سو کند را یاذ کن
 بیجان تن بسته آزاد کن
 ب۳۳۸۹: قا: جویی مکر، قب ولن: خری مکر،
 ك: ومب: بخری مکر، حظ: بسو کند خوردی
 تازه باز؛
 (دوم) قا ومب: کی دست؛
 ب۳۳۹۰: لن: بند من، مب: آن بند را، قا و قب:
 آن بند من، حظ: بکشاید... بند من، ك:
 کی نکشا - کس؛

- ب ۳۴۰۲: لن: این دیو ؛ در عقب ایشان تاختن ، ك : باز گفتن بیران
 (دوم) قا: دل و بند، ك و لن و حظ: دل و بیش افراسیاب از حال کیو ، مب : کرهار
 رأی ؛ شدن بران ر دست کیو و رها کردن او را ،
 قب و لن و حظ عنوان ندارند.
- ب ۳۴۰۳: لن: بودیش آموزگار ، حظ بیت را
 ندارد.
 ب ۳۴۰۴: ك و قب و لن و حظ و مب: گفت آسان ؛
 (دوم) قب و لن: و کر ؛
 ب ۳۴۰۵: قا و ك و لن: بودست و ؛
 (دوم) ك و قب و لن و مب : ندیدیم
 [ك روی کلمه به خطی دیگر نوشته :
 نبودست] ، قا: اون بودست کس ، حظ:
 سیاه... نبودست کس ؛
 ب ۳۴۰۶: قب: جنک و کین سیاه ؛
 (دوم) قا: همی برد [روی کلمه نوشته :
 رفت] ، لن : جنان رفت ؛ ك بیت را
 ندارد.
- ب ۳۴۰۷: قا و قب و حظ: سپهرم جو گفت و [قب:
 گفت] سپهبد ؛
 (دوم) ك و قب و لن: به بیش ؛ مب بیت
 را ندارد. قب پس از این بیت ۳۴۱۰ را
 آورده.
- ب ۳۴۰۸: (دوم) قب : روی یالش ، قا و ك :
 سروریش و یالش ، مب: سروریش و
- ب ۳۳۹۵: (دوم) قا: بندو ؛
 ب ۳۳۹۶: قا: کوس و بوق و . لن: کوس روین
 سبه ، مب: بزد بوق و کوس و سبه ، حظ: و
 بوق و بنه بر نشاند ؛
 (دوم) حظ: از آتش بگردار ؛
 ب ۳۳۹۷: قا و قب و لن و حظ: دمان ؛
 (دوم) ك و قب و لن : همی جست بر ، مب:
 برسان باد دمان ؛
 ب ۳۳۹۸: قا و قب و لن و مب : بدان ، حظ: جو
 آورد... بدان ؛
 ب ۳۳۹۹: مب: همه لشکر خود بر اکنده ؛
 (دوم) ك: کشته افکنده ؛
 ب ۳۴۰۰: قا: پهلوان و سیاه ، حظ و مب : پهلوان
 سیاه ؛
 (دوم) حظ: برین ، ك: امدن - ن ؛
 ب ۳۴۰۱: قب: بچنك ، ك و لن و حظ: نبود آکهی ،
 قا: نبذ آکهی... ز کردن کشان ؛
 (دوم) قا : سیاهی دمان ، حظ : از ایران
 سیاهی ؛ مب بیت را ندارد.

یالش بخاک و بخون؛

ب ۳۴۰۹: (دوم) قا: از جنک؛

ب ۳۴۱۰: حظ: نزدیک شد؛ قب بیت را پس از
ب ۳۴۰۷ آورده و در این جایز تکرار کرده است.

ب ۳۴۱۱: قا: دید بسته بزین همجو، قب و حظ
و مب: دید بسته بزین بر [حظ: در] جو،
ك: ورا دید -، لن: دید بسته همجو سنك
بزین [روی همجو و بزین علامت خ و م
گذاشته].

(دوم) قب و لن: بر بالهنك، حظ: بشت
بالهنك، ك: - بر بالهنك؛

ب ۳۴۱۲: قا و ك و قب و لن: پرسید ازو؛

ب ۳۴۱۳: حظ و مب: که بیل، قا: گفت کای ژنده
بیل ژیان؛

(دوم) م: درنده شیر، مب: نه دیو و نه شیر؛
ط از این بیت بعد را دارد.

ب ۳۴۱۴: حظ: نیاید؛

(دوم) قا: جنان کیو، مب: کیو کودرز ای؛

ب ۳۴۱۵: لن: ازوی که از كرك و شیر؛ سایر نسخ
بیت را ندارند.

ب ۳۴۱۶: ط و ك و قب و لن: که او بر، قا و مب:
بدان سان کی او بر؛

(دوم) قا و ك و ط و قب و لن و مب: زیمش؛

حظ بیت را ندارد.

ب ۳۴۱۷: ط و ك: نخست از دلیران بکرز؛

(دوم) قا و قب و لن و حظ و مب: همی
گفت؛

ب ۳۴۱۸: ك و قب: و بیال و بیای، لن: و بیای و
سال و رکیب، ط: و سال و بیای و
رکاب، حظ: و بکوش و بیای و رکاب؛
(دوم) قب: نشیب، ط و ك: سوار سر
افراز اندر نشیب [ك: نشیب]، حظ:
کهی در فراز و کهی در نشیب؛ قا و مب
بیت را ندارند.

ط و ك و قب و لن و حظ افزوده اند:

همی زد همی کشت کردان ما

نه اندیشه بودش ز مردان ما

[حظ: زدنش همی تیز مردان ما]

ب ۳۴۱۹: (دوم) مب: زان ببارید، حظ: فروزان

کی ببارید؛ مب افزوده:

ستوهی نیامد ز شمشیر تیز

سواران گرفتند راه کربز

ب ۳۴۲۰: لن: بزین در، قب: نخت، حظ: برین بر

نخت؛

(دوم) قا: یا باره، ط و ك و لن: یا کربز،

قب: یا باذ؛ مب بیت را ندارد.

هم می رو بجای ؛ مب بیت را ندارد و
درعوض افزوده:

که نکشاید این بند من هیچ کس

کشاینده کلشهر باشد و بس

[ر.ك به ب ۳۳۹۰]

بیسته سرو بایم اندر کنند

بدل در کمان زیر سوکند و بند

ب ۳۴۲۹ : ط و ك و قب و لن و حظ : نزد سپهر .

مب : رازست کردان سپهر ؛

(دوم) حظ : نخواهد، لن : باك جهر، ك :

برید - باك جهر، قاییت را ندارد . ط

و ك و قب و لن پس از این بیت ۳۴۲۵ را

آورده و پس از آن افزوده اند :

یکی تن به آید ز حندی [لن : جندی]

سوار [ك : هزار] / همانا که بردارد

[لن : برکشت] این روز کار [ك : - ن

روز کار]

قب بیتی دیگر نیز [پیش از بیت اخیر]

افزوده :

بگفتش بدين كرزه كاوسار

کینه بر آرم از ایشان دمار

حظ نیز بیت زیر را افزوده :

ب ۳۴۲۱ : مب : کرد سپاه ؛

(دوم) ق ا و مب : جزا زمن : ط و ك و قب و لن

و حظ : جزا زمن نید ؛

ب ۳۴۲۲ : (دوم) ق ا و ط و ك و قب و لن : آمد سر

من ببند، حظ : بینداخت و آمد سر من ؛

ب ۳۴۲۳ : ق ا : و توش من ؛

(دوم) حظ : سرو کوش، ط و ك و قب و لن :

تن و توش من ؛

ب ۳۴۲۴ : (دوم) ق ا و مب : بیفکند ، ط و ك و قب

و لن و حظ : برزین و ؛

ب ۳۴۲۵ : حظ : و بای اندر ، ط و ك و قب و لن : سر

و یالم ؛

(دوم) ط و ك و قب و لن : زیر سوکند، حظ :

زبان زرو سوکند ؛ ق ا و مب بیت را ندارند .

ط و ك و قب و لن بیت را پس از بیت ۳۴۲۹

آورده اند و حظ پس از ۳۴۲۸ آورده است .

ب ۳۴۲۶ : مب : شاه توران سپاه ؛

(دوم) ق ا و ط و ك و قب و لن : بدادار هر کام

و، حظ : بدادارو دیهم و، مب : بدادار کیهان

و ؛

ب ۳۴۲۸ : حظ : کس نکوفی ؛

(دوم) ق ا : روی همجنین تا، قب و حظ : جنین

هم روی تا، لن : همیدون برو تا، ط و ك و جنین

حظ افزوده :

بسوی ختن رفت پیران نژند
 وزین سو همی تاخت شاه بلند
 ب ۳۴۳۷ : (دوم) قا : همه ، حظ : برو دامن ؛
 ب ۳۴۳۸ : قا و ط و ك و م ب : بهومان چنین گفت
 کاندر ؛
 (دوم) ق ب و لن : بکش ، ط و ك : را
 بکش از ؛
 ب ۳۴۳۹ : ط و ك : کی کر ، حظ : بچیحون ، ق ب : -
 کر کیو ، لن : جوایذ خبر کوز ؛
 (دوم) قا و م ب : همه رنج ؛
 ب ۳۴۴۰ : (دوم) م ب : دکر کونه از گفته باستان ؛
 ب ۳۴۴۱ : (دوم) ط و ق ب و لن و حظ : شاه سر
 برزند با نژاد ، ك : - ند با نژاد ؛
 ب ۳۴۴۲ : قا و ك و م ب : خارسان . حظ : خواستان ؛
 (دوم) : قا و ك : شارسان . ق ب : پیران ،
 لن : نماند همی بوم ، م ب : پیران ...
 شارسان ، ط : برخارستان ؛ لن افزوده :
 دل او بایران کراذد بمهر
 بتوران نماید براز کینه چهار
 و عنوان دارد : گذشتن کیخسرو و
 فرنکیس و کیو از آب جیحون
 ب ۳۴۴۳ : قا و ط و ق ب و حظ و م ب : و باب ؛

کی یک تن به آید ز توران هزار
 همانا که کین خواهد این روزگار
 ب ۳۴۳۰ : (دوم) حظ : ز چشم ؛
 ب ۳۴۳۱ : (دوم) قا و م ب : بترسید پیران ، ك : -
 خامش بماند ؛
 ب ۳۴۳۲ : تمام نسخ : وزان ؛
 ب ۳۴۳۳ : تمام نسخ : کیو کودرزو [ق ب بدون و]
 آن [لن : این] دیو ؛
 (دوم) قا : ویا تیز ، لن : غرنده و تیز ، ط :
 کرتند ، م ب : غرنده برسان باد ، حظ : شوذ
 ... غرنده و تیز ، ك : - کرتند باد ؛
 ب ۳۴۳۴ : حظ : رجرج بلند ؛
 (دوم) ط و ك و ق ب : وز تیغ ، لن : دست و از
 تیغ ، م ب : کنمشان سرو پای یکسر به بند ؛
 لن افزوده :
 فرنکیس را جون بجنک آورم
 بچشمش جهان تار و تنک آورم
 حظ افزوده :
 بگفتش بدین کرزه کاوسار
 بکینه برآرم از ایشان دمار
 ب ۳۴۳۵ : ط و ك و لن : میانش بپریم ؛
 (دوم) م ب : ریزه ریز ؛
 ب ۳۴۳۶ : (دوم) لن : باوی ، م ب : چه جوید ؛

جویشید ازو ما زبان کفت و کوی
 سوی کیو کرد آنکھی تیز روی
 ب ۳۴۴۹: قا و ط وک ولن و حظ: تو کفت باز .
 م ب: نحو اہم بدو کفت باز اندکی ؛
 (دوم) لن: باید یکی ؛
 ب ۳۴۵۰: حظ: تو یا آب شاه ؛
 (دوم) م ب: برستار یا یوررخشنده ماه ؛
 ط وک و قب ولن: و کرا این برستار افسر
 زماہ ، قا و حظ: برستار ما تاج رخشنده
 [حظ: واورنک] شاه ؛
 ب ۳۴۵۱: حظ: کشته خرد ؛
 (دوم) ط وک و قب: کوی ، لن : زن
 نشانت کی اندر ، حظ و م ب: سخن را جنان
 کوی [م ب: کوک] ؛ عنوان قب :
 بر کشتن کیو با کیخسرو و فرنکیس بر
 آب جیحون بی کشتی ، م ب: جنک کردن
 کیو با کشتی بان و کشتن از آب .
 ب ۳۴۵۲: قب: باز کر ، ط وک : پھر باز اگر باز
 شہری ، لن : اگر با شہنشاہ شہری ؛ قا
 و حظ و م ب بیت را ندارند . قا و قب ولن
 و م ب افزوده اند ؛
 کی باشی کہ شہ را [قا: کی تاجش] کنی
 خواستار / جنین باذ بیائی ای خاکسار
 [قب: بادسار]

(دوم) حظ : در کشتن ؛ ک عنوان دارد ؛
 بر کشتن کیخسرو و کیو و فرنکیس از
 جیحون ؛
 ب ۳۴۴۴: قا و ط وک و حظ: باز [ط: باز] خواه ؛
 لن: برابر خواه . م ب : یکبار یا باز ، قب :
 برفتند . . . باز خواه ؛
 (دوم) م ب: با پایکاه . لن: کشتی کنار دیاید
 برآه ؛
 ب ۳۴۴۵: تمام نسخ: نوست ؛
 (دوم) تمام نسخ: نشستی کہ زیبای کیخسروست ؛
 م ب بیت را ندارد .
 ط عنوان دارد: کشتن کیخسرو و فرنکیس
 و کیو بی کشتی از رود جیحون .
 ب ۳۴۴۶: حظ: باز خواه ، قب ولن : بس کیو را
 باز ، ط وک : مرکیو را باز [ک: بار] ، قا:
 بکیو آنکھی کفت بس باز ؛ م ب بیت را
 ندارد .
 ب ۳۴۴۷: قا وک: باید از آب رود ، قب: بایدت
 آب رود ، ط : باید از آب رود ؛ م ب بیت
 را ندارد .
 ب ۳۴۴۸: ط وک و قب و حظ: آنج باید بخواه ؛
 (دوم) قا: بزودی کی تنک ؛ لن افزوده :

ب ۳۴۵۳: لن: اکر، قاومب: ویا مادر؛ حظ جای
مصراعها را عوض کرده است.

ب ۳۴۵۴: حظ: که شب رنک؛

(دوم) حظ: دارد تک؛

ب ۳۴۵۵: قاومب: کی جستی، طوقب ولن و حظ:

که جستی بکشتی زره، ک: کی جستی -؛

(دوم) قا: کره از، مب: ندانی کشادن کره،

ط وقب ولن و حظ: زره باید [حظ: یابند]

از هر کسی با کره، ک: - ما کره؛

ب ۳۴۵۶: حظ: جامه از؛

ب ۳۴۵۷: (دوم) قاوط وقب ومب: همی باز،

لن و حظ: همی باز خواهی درین [حظ:

برین]، ک: -؛

ب ۳۴۵۸: (دوم) قاوقب ولن و حظ: بدین مایه، ط

وک: بدین مایه شادی درشتی، مب: برابر

زیانی بود مر ترا؛

ب ۳۴۵۹: قب ولن: بشه گفت، ط وک: بشه گفت

ار اینونک کیخسروی؛

(دوم) مب: جز از آب؛

قا عنوان دارد: کذشتن کیخسرو با مادر و

کیو از جیحون براسب.

ب ۳۴۶۰: ط وک وقب ولن و حظ: بکذشت از

اروند [قب: اورند]؛

(دوم) ط وک ولن و حظ: همی دا ذتخت؛
مب بیت را ندارد.

ب ۳۴۶۱: ط وک: جهانی سراسر بند آوری، حظ:

جهانی بشادی شد اورا رهی؛

(دوم) ک ولن و حظ: باذی و فرهی، ط:

روشنی باذی و سروری؛ مب بیت را

ندارد.

ب ۳۴۶۲: قا: اندیشه کر؛

(دوم) قاوط وک ولن و حظ ومب: بناه

دلیران و، قب: سوار دلیران و؛

ب ۳۴۶۳: قاوط وک ولن و حظ ومب: بند [حظ:

بند] آب، قب: بند آب... با تو؛

(دوم) حظ: ویا بایکاه؛

ب ۳۴۶۴: قب: غرقه ار، مب: غرقه یا، ط وک و

لن: شوم کشته نا؛

(دوم) قاوط وک ولن و حظ ومب:

کراتی نباید [حظ: نباید]، قب: کراتی

نباید که بیند؛

ب ۳۴۶۵: مب: بودی سبب در، حظ: بهانه تو بودی

مرا در جهان؛

ب ۳۴۶۶: قب: بهر زاد؛

(دوم) قا: ازین بار. ط وک ولن و حظ:

ازین باره بر، قب: ازین کونه بر، مب:

توزین بردل خود مکن؛

بر-قب : برستش تمام ترا من نخست ؛
 مب بیت را ندارد . ترتیب آیات لن :
 ۳۴۷۴+۰۳۴۷۳ ط وك وقب ولن
 افزوده اند :

بکمت این و بر پشت شبرنگ شد

[ك: بر-]

بجهره بسان [ك: -ن] شباهنك

شد

ب۳۴۷۴: قا: دلفروزم تویی ؛

(دوم) قا: همان زور و روزم تویی ؛ ط

وك وقب ومب بیت را ندارند .

ب۳۴۷۵: حظ: بدلیا اندر ؛

(دوم) ط وك ولن وحظ : بازگاہ . قا:

تا بایکاه . مب: راند با پایکاه ؛

ب۳۴۷۶: (دوم) قا وط وك وقب ولن: وزآب ،

حظ ومب: نه ترشد زجیحون و [مب:

نه] ازآب سیر ؛

ب۳۴۷۷: ط وك وقب ولن: بران ؛

ب۳۴۷۸: لن: نیستان بر ، قب: بران فیستان بر ،

قا: بدانجایکه برنیایش: مب: برانجایکه

برنیایش . حظ: بران داستان بر ، ط وك:

بران نیستان برستایش ؛

(دوم) ط وك: نیایش ؛ قب افزوده :

ب۳۴۶۷: قب: کنون بی کامم . حظ: درکامم .

ب۳۴۶۸: حظ: برکند ؛

(دوم) مب: برتو ؛

ب۳۴۶۹: قب: تا خورند ، حظ: ماهایمان خورد ،

ط وك ولن: افکندتان وماهی خورد ؛

(دوم) قب: اندرت ، مب: و یا زیر . حظ:

بسپرد . ط وك ولن: ویا . . . بسپرد ؛ قا بیت

را ندارد .

ب۳۴۷۰: مب: اینست راه ؛

(دوم) مب: فریاد خواه ؛

ب۳۴۷۱: (دوم) قب: بمالید برخاک و بنهاد . قا

وط وك ولن وحظ : بتالید و برخاک بنهاد .

مب: - و برخاک بنهاد ؛

ب۳۴۷۲: (دوم) قا ولن: نماینده داد و . قب: راه

و دادم ، حظ: نماینده برداذراهم ، مب: راه

و دادم [روی دو کلمه علامت خ وم گذاشته

است] ، ط وك: بخشکی همان رهنمایم [ر.ك

به مصراع ۲ بیت ۳۴۷۴] ؛

ب۳۴۷۳: لن: وکزی مرا ، حظ: درشتی و نری

مرا بر . ط وك: درستی وکزی من از فر .

قب: بدلیا و خشکی مرا . قا: بخشکی و نری

مرا ؛

(دوم) حظ: مایه فر . قا وط وك ولن: سایه

- این رود ؛
- ب ۳۴۸۸: ط وك ولن وحظ ومب: باکهرشهریار -
- قب: جنین بانو و بر: قا: جنین نامور
باکهر ؛
- (دوم) ط: جو آمد بنزدیکی روز بار
[ر.ك به مصراع دوم ب ۳۴۸۵]؛ ط
افزوده:
- جنس برهنه خسرو ناج دار
همی از تو کشتی کند خواستار
[ر.ك به مصراع دوم ب ۳۴۸۸]
- ب ۳۴۸۹: مب: ندانی کنون ؛
- (دوم) ط وك: رسد روز [ك بعد آرسد
را خط زده نوشته بود]، لن: رسد کین
[روی عبارت نوشته به خطی دیگر:
روز] ؛
- ب ۳۴۹۰: قا: کشت آن روز: قب: ازان روذبان؛
- ب ۳۴۹۱: حظ: بارگاه ؛
- (دوم) قب: برآمد ز توران، مب: بیامد
همانگاه توران سیاه ؛
- ب ۳۴۹۲: قا ومب: بنزدیکش ؛
- (دوم) قا وط وك وحظ: در آب. لن
ومب: کشتی نه مردم در؛
مب عنوان دارد: آمدن افراسیاب
- بران بوستان بر گرفت آفرین
بران بوم آیاد و فرخ زمین
ب ۳۴۷۹: ط وك: از آب ؛
- ب ۳۴۸۰: (دوم) تمام نسخ: برتر اندازه ؛
- ب ۳۴۸۱: (دوم) قا: اسب برکتوان. ط وك:
اب و برکتوان، لن: سه اسب و سه جوشن
سه برکتوان. قب: سه اسب و بر و بسته
برکتوان ؛ مب بیت را ندارد.
- ب ۳۴۸۲: قب ولن: برین، ط وك: همی بگذرد،
مب: بدین رود دریا ؛
- (دوم) مب: خرد این جنین مردمان ؛
- ب ۳۴۸۳: تمام نسخ: از خام گفتار؛
(دوم) مب: دید آن روز بازار؛
- ب ۳۴۸۴: قب: بر آراست... به تیری گذاشت ؛
(دوم) قا وط وك ولن ومب: بر فراشت ؛
- ب ۳۴۸۵: قا وقب: از بر. مب: از پی، ط وك ولن:
بیامد بر شهریار ؛
- (دوم) ط وك: بیامد بنزدیکی ؛
- ب ۳۴۸۶: قب: بسی هدیه ؛
- ب ۳۴۸۷: قا: ای کو کم خرد، ط وك ولن: ای کم
کم خرد. حظ: ای بلقی خرد. مب: ای کو
پر خرد ؛
- (دوم) لن وحظ: نکفتی. مب: نکفتی...

بین تا بجا یابی آن رفتگان [ك : تا -]	بزدیک رود جیحون . ب ۳۴۹۳ : قب : سخت بر باژ . قا : بانک بر زد بر باژ خواه ؛ (دوم) قا و ط : آن دیو ؛
شدستند یا [ك : - یا] مانده اند [قب و حظ : از] خفتگان مکرشان بیایم تو [ط و وک و لن : بدان (لن : بران) تا بیایم شان] زود باش بیاور تو کشتی [حظ : کیتی] و بدرود باش	ب ۳۴۹۵ : (دوم) حظ : کس از آب ، لن : کسی آب ، قا و مب : کسی آب دریا زمین ، قب : که بر آب باشد کذر همچنین ؛ ب ۳۴۹۶ : قب : وز هراب ، قا : این موج با باذ تیز ؛ (دوم) قب : شذی . ک : جوایدر ؛
ب ۳۴۹۹ : (دوم) قب : بیندیش ؛ ب ۳۵۰۰ : قا و مب : در دل و ؛ ب ۳۵۰۱ : (دوم) قب : کر کین آن ، حظ : کر کین ازان ، لن : کر کین لشکر شکن ، مب بیت را ندارد . ب ۳۵۰۲ : مب بیت را ندارد . ب ۳۵۰۳ : لن و حظ : رود تا ، ط : ازان روز تا . ک : ازین روڈ - ؛ مب بیت را ندارد . ب ۳۵۰۴ : (دوم) قب و حظ و مب : بیم و ؛ ب ۳۵۰۵ : لن : از درد ، حظ : دل و درد کشتند ، ط وک : همه دل براز درد کشتند ؛ (دوم) لن و حظ : روز کاری . قا و ط و وک و مب : برین نیز روزی [ط و وک : روز] دراز . قب : نیامد برین روز کاری ؛ عنوان قا (چند بیت بعد) : آکھی یافتن	ب ۳۴۹۷ : (دوم) ط و وک و لن و حظ : کی کفتی ... در کنار ، قا و قب و مب : هوا داشتشان کفتی اندر ؛ ط و وک و قب و لن و حظ افزوده اند ؛ ویا [قب : و کر] خود زباذ بزبان [ط : هوا ، لن : وزان] زاده اند [ك : خود ز -] بمردم زیزدان فرستاده اند لن بیقی دیگر نیز افزوده : جو بشنید ازین سان رخس کشت زرد بر آورد از انده یکی باذ سرد ب ۳۴۹۸ : لن و حظ و مب : وزان ؛ (دوم) مب : بیفکن ، قب و حظ : در افکن ، ط و وک : تو بشتاب ، قا : بیفکن در آب ، ط وک و قب و لن و حظ افزوده اند :

و حظ افزوده‌اند:

دل افروز کیخسرو نیک بخت

که شد آب کردن [حظ :

جیحون] بزیرش جو تخت

قب بیی دیگر نیز افزوده:

برو انجمن شد سباهی کران

زهر شهر و مرزی ز کنداوران

ب ۳۵۰۹: قا و حظ: فرستاده نامدار، ط و لك ولن:

فرستاده جست کرد و سوار . قب :

فرستاده را گفت بس شهریار ؛

(دوم) ط و لك: و نامدار، قب: و رادی و

هم دوستدار: حظ: و بیدار دل و هوشیار؛

مب بیت را ندارد. ترتیب قب: ۳۵۱۰-

۳۵۰۹

ب ۳۵۱۰: قب: سواران رزم؛

(دوم) قا و ط و لك ولن: انج بیش آمد از،

حظ: آنج بایست از: قب: انج بیش آمد

از رزم و بزم ؛

ب ۳۵۱۱: (دوم) قا: یکی راه یازان بسوی مهان ،

ط و لك ولن : بدان جای [لن : مرز]

شاهان و جای مهان، قب: بفر جهانجوی

شاه جهان ، حظ : مکن راز بیذا بنزد

مهان، مب: بنزدیکی نامور پهلوان ؛ تمام

کودرز و کاوس شاه از آمدن کیخسرو و کیو

و آرایش اصفهان و ایران جهت آمدن

ایشان.

عنوان ط: رسیدن شاه کیخسرو و فرنکیس

و کیو بایران زمین ، ك: رسیدن کیخسرو با

کیو و مادر بایران زمین، قب: مژده فرستادن

کیو از آمدن کیخسرو بایران زمین ، لن :

آگاهی دادن کیو از آمدن کیخسرو ایرانیان

را ، حظ : آگاهی یافتن ایرانیان از کار

کیخسرو، مب: مژده دادن کیو بایرانیان از

آمدن کیخسرو.

ب ۳۵۰۶: قب: که با کیو، مب: برم. حظ: هم نگاه

کیخسرو ؛

(دوم) قب: جندی بغم، ط و لك: جندشادان

و جندی . مب : جهان شد از و . . . جندی

بغم، لن: که با ذی نجست از بر او دژم [ر. ك

به ب ۳۵۱۲]

ب ۳۵۰۷: قب و لن و حظ : زهر . قا : زهر سو

نوندی بر: مب : نوندی بر افکنند هر سوی

کیو، ط و لك: فرستادگان بس بر؛

(دوم) قا و مب: نامه بنوشت از شاه نیو؛

ب ۳۵۰۸: قا و ط و لك و لن و حظ: سپهدار شاد، قب:

جهانجوی شاد ، مب : سرافراز شاد ؛ قب

نسخ افزوده‌اند:
 بکودرز کوی ای جهان بهلوان
 بختی [مب: توختی] و بیذار بوذت
 [قا: بخت] [روان] [قا: جوان]
 قب و حظ بینی دیگر نیز افزوده‌اند:
 سروشت نمود از سر [حظ: غم]
 انجام خواب
 که آمد بخیره زمین باز آب [حظ:
 خیره زمین زافتاب]
 ب ۳۵۱۲: قب: آمد ز راه، لن: آمد جو باد ؛
 (دوم) حظ: بخت، قب: به پیش آر بیل و
 ستان و سپاه ، لن: جهان جند خندان شد و
 جند شاد ؛
 ب ۳۵۱۳: قب: نامه بنوشت نزدیک شاه ؛
 (دوم) قا و حظ و مب: فرستاده برجست و ؛
 ط و لن: فرستاده برجست و آمد براه: قب:
 فرستاده برجست و بگرد راه ، ك: شادی
 خروش آمد از بارگاه [روی مصراع
 علامت خ مؤخر گذاشته . ر. ك به مصراع
 ۲ ب ۳۵۱۹] .
 ب ۳۵۱۴: قا و مب: کف افکن ، لن: افکن و .
 قب: کتف افکن ؛
 (دوم) قب: بچینید بر ؛ حظ جای مصراعها

را عوض کرده است.
 ب ۳۵۱۵: قب: فرستاده شاه ؛
 (دوم) قب: نخش ؛
 ب ۳۵۱۶: حظ: همه، قا: نیایش همی، قب: بدادش
 پیام آنکهی نامه؛ ط و ك بیت را ندارند.
 ب ۳۵۱۷: لن: سیاوش دودینده بر آب ؛
 (دوم) قا و قب و لن و حظ: برافراسیاب ؛
 ط و ك بیت را ندارند.
 ب ۳۵۱۸: قب: وزانجا بشد، قا و مب: کاوس شاه ؛
 (دوم) حظ: بتالیذ خوی، قا: بتالیذ راه.
 مب : زشادی خروش آمد از بارگاه
 [ر. ك به ب ۳۵۱۹] ؛ ط و ك بیت را
 ندارند .
 ب ۳۵۱۹: لن: بدرگاه کاوس ؛
 (دوم) ط: بشادی، حظ: ازدینده گاه،
 قب: جهانجوی کیخسرو آمد ز راه، ك:
 فرستاده برجست و آمد براه [روی
 مصراع علامت م مقدم گذاشته . ر. ك
 به مصراع ۲ ب ۳۵۱۳] ؛ قا بیت را
 ندارد.
 ب ۳۵۲۰: قا: زفرزند، مب: که فرخنده شاه ؛
 (دوم) ط و ك و حظ: براه ، قا: زشادی
 خروش آمد از بارگاه [ر. ك به مصراع

۲ ب ۳۵۱۹] ؛ قب بیت را ندارد . لن
 بیت را پس از ابیات افزوده ذیل بیت
 ۳۵۲۲ آورده است .
 ب ۳۵۲۱: حظ: فرستاده بیش ؛
 (دوم) مب: بلدان ؛
 ب ۳۵۲۲: قب: جهانی بآدین ؛
 (دوم) قب: زهر ؛ لن افزوده :
 وزین آکهی شد سوی نیمروز
 بغیروزی کو کیتی فروز
 که آمد خرامان بایران زمین
 بیروزی خسرو باک دین
 ببخشید رستم بلدویش زر
 که نامذ کزندی ران شیرز
 وزان بس کسی کرد بانو کشب
 اباخواستہ همچو آذر کشب
 هزار و دو صد نامور مهتران
 ابانخت و با جامهای کران
 برستنده سیصد غلامان دوشست
 همان هریکی جام زرین بدست
 برون رفت نانو زرش بلذ
 برکیو شد همچو مرغی ببر
 فرستاد کیوش سوی اصفهان
 براکنده نامش بکرد جهان
 ب ۳۵۲۳: قا و قب و لن و حظ: وزان روی یکسر
 [حظ: دیکر] مهان . ط و لك: وزین روی

کیتی مهان . مب : وزان سوی یکسر
 سوی اصفهان ؛
 (دوم) مب: برقتند جمله مهان جهان ؛
 ب ۳۵۲۴: مب: کاخی ؛ لن پس از این بیت ۳۵۲۷
 را آورده .
 ب ۳۵۲۵: (دوم) ط و لك و قب و لن و حظ : بز
 اندرون ؛ قا و مب بیت را ندارند .
 ب ۳۵۲۶: قا و مب: با طوق و با کوشوار ، حظ :
 یکی یاره با تاج و با کوشوار ؛ قب: یکی
 باره و تحت با کوشوار . لن: یکی یاره با
 طوق با کوشوار ؛
 (دوم) قا: یکی جامه بر . قب و لن : یکی
 تاج بر ، مب : یکی تخت پر ؛ ترتیب قا
 و مب: ۳۵۲۷، ۳۵۲۶
 ب ۳۵۲۷: مب: بدینا و کوهر ؛
 (دوم) مب: جهان، حظ: بیامد سرافراز
 شاه ؛
 ب ۳۵۲۸: قا و ط و لك و قب و لن و مب: اذین ؛
 (دوم) تمام نسخ : میدان و خود [لن :
 و بس] برنشت ؛
 ب ۳۵۳۰: ط و لك: هفتاد ؛
 (دوم) حظ: شدن را بآئین ، ط و لك: جه
 بیگانه مردم جه هشیار خویش ، قب: بر
 شاه کیخسرو خوب کیش ؛

- قاو لن ومب بیت را ندارند.
- ب ۳۵۳۱: (دوم) ط و لك و قب و حظ : شلدنش
سواران. قا: بذیره شلدنش سواران ؛ مب
بیت را ندارد . ترتیب بم : ۳۵۳۲، ۳۵۳۱
[متن ترجمه بنداری هم با ترتیبی که در متن
خود داده ایم مطابق می آید.]
ب ۳۵۳۲: ط: براه، ك: - ؛
(دوم) ط: دینو با او سپاه، لن: کیو کو درز
با ؛ قب عنوان دارد : استقبال رفتن کو درز
با بزرگان.
ب ۳۵۳۳: (دوم) قب: زروی سیاوش ، حظ: بی
یاذ ؛ لن افزوده:
فروذ آمد از بارکی پهلوان
گرفتش بیر شهریار جهان
ب ۳۵۳۴: تمام نسخ افزوده اند:
تو بیدار دل باش و بیروز [لن ومب: بیدار]
بخت
جای تو کشور نخواهم نه تخت
ط و لك این بیت را پس از ب ۳۵۳۵ افزوده اند
وقب و حظ پس از ب ۳۵۳۳ .
ب ۳۵۳۵: مب: ز چشم تو بد خواه ؛
ب ۳۵۳۷: (دوم) حظ: برین کونه، قا: کونه خرم
نکر دیدی ؛ مب بیت را ندارند.
- ب ۳۵۳۹: ط و لك و قب: ازان ؛
(دوم) حظ: تخت، قب: فروزنده تخت و
کردن ؛
ب ۳۵۴۰: قا و ط و لك و قب و لن و حظ: کیو و ؛
ب ۳۵۴۱: لن: خواب جنکی، قب: کرازنده کرز
جنکی توئی ؛
(دوم) قب: که در جاره ؛ مب بیت را
ندارد.
ب ۳۵۴۲: مب بیت را ندارد.
ب ۳۵۴۳: حظ: نبودند ؛
(دوم) قا و ط و لك و لن: بزمگاه نشست،
قب: بزم و گاه نشست، حظ: بوم و گاه
نشست ؛ قاعنوان دارد: گفتار در ملاقات
کیخسرو و کیکاوس را .
ب ۳۵۴۵: قب: امد سوی ؛
(دوم) بم: بوی رنگ و، ك: - ی و
رنگ ؛
ب ۳۵۴۶: قا و ط و لك و حظ: بآئین. قب و لن: بآذین:
(دوم) ط: درد بام، قب: برو بوم و
دیوار ؛ مب بیت را ندارد.
ب ۳۵۴۷: مب بیت را ندارد.
ب ۳۵۴۸: (دوم) حظ: ریخته در زیر، قب: شکر
بو نشان ریخته ؛

ب ۳۵۵۴: حظ ومب: چند برسینو، لن: زهر جای
برسیند و هر چیز گفت؛ ترتیب لن:
۳۵۵۵، ۳۵۵۴ لن افزوده:

ز سر کر برسند کفتم ز نای
ز خورد ار برسند کفتم ز جای
بردش ورا هوش و رایش خدای
مرانی خرد یافت آن پیره رای
جو بی مایه ور یافت مغز سرم

ر عمزی فرستاد زی مادرم
ب ۳۵۵۵: قا و قب: کار و بیکار، حظ: آزارای و
کفتار، مب: پرسید از کار و بیکار؛
(دوم) ط و ک: از درد و لن: از خشم و
آزارای، حظ: آزارای و کردار اوی،
مب: به بحید از درد و؛
قا و مب افزوده اند:

چنین گفت کاوس کای سرفراز
جهان را بتاج تو یازا [مب: آمد]
نیاز

کنون از تو سو کند خواهم یکی
که خرسند کردم بدان اندکی
بکوئی بدادار خورشید و ماه
بازد کشب و بتخت و کلاه

مب عنوان دارد: بذیره شدن کاوس کی خسرو
و کیورا.

ب ۳۵۴۹: (دوم) حظ: سرکش زدیده برخ؛
ب ۳۵۵۰: (دوم) ط و ک و قب و مب: بر روی او؛
ب ۳۵۵۱: قا: جو آمد جهانجوی؛
ب ۳۵۵۲: حظ، زلشکر؛
ب ۳۵۵۳: تمام نسخ: چنین داد باسخ کی آن [ط:
ای]؛

(دوم) لن: رو کیتی، قب: همه، مب: ببند
روز، ط: کسی نبرد، ک: — ی کیتی؛
لن افزوده:

سببند چه برسد از ان شوم بخت
که مه کام با دش مه تاج و مه تخت
بند را بدان زار واری بکشت

زنان مادرم را بزخم درشت
که تا من شوم کشته اندر شکم
که او را رهائی مبادا زغم

جو کستم من از باک مادر جدا
بگوهم فرستاد با ناسزا
میان یز و کاو و میش و ستور

سبدم شب و روز کردند هور
سر انجام بران بیامد ز کوه
مرا برد نزدیک آن کین پژوه

بدادار دارنده سوکند خورد
 روز سید و شب لاجورد
 بخورشید و شمشیر و تخت و کلاه
 بمهر و بتیغ و بدیم شاه [مب:
 وکاه]

که هرگز نیجم [مب: سراز]
 مهر او
 نیم بخواب اندرون جهر او
 فقط قا:

یکی خط نوشتند بر پهلوی
 بمشک از بر دقتر خسروی
 وز انجایکه خوان و ی خواستند
 دگر کونه مجلس بیاراستند
 ب۳۵۵۶: ط وک و قب و لن و مب: ابری بود:

(دوم) حظ و مب: دوستار؛ قایت را
 ندارد. مب افزوده:

و کر سر به نیجم من از مهر و تاب
 کنم مهربانی با فراسیاب
 ب۳۵۵۷: حظ: بخواند، مب: نخواهد؛ قایت را
 ندارد. لن افزوده:

دگر گفت خسرو نکاوس شاه
 که ای شهریار جهان دیده گاه

که بر کین کنی دل ز افراسیاب
 دم آتش اندر نیاری بآب
 بخوشی مادر بدو [مب: همی]
 ننکری

زدل [مب: بدل] مهر او را همی
 بستری [مب: نشمری]

بکنج و [مب: زکنج] فزونی
 نکبری فریب
 همی کرفراز آبدت کر نشیب

بگویم که بنیاد سوکند چیست
 خرد را و جازا نکارنده کیست

بفرآ و بنیک اختر ایزدی
 که هرگز نیجی بسوی بدی
 بکنج و بتخت و بتیغ و کلاه

بگفتار او بر نکردی ز راه
 میانجی نخواهی بجز تیغ و کوز
 منش برز داری و بالای برز

جو بشنید از او شهریار جوان
 سوی آتش آورد روی و روان
 فقط مب:

بیاورد داننده استا و زند
 همی خورد سوکند شاه بلند

زخونشان زمین کرد چون لاجورد
 به تنها ز تنها بر آورد کرد
 همه خسته و کشته کشتند زار
 به بیچارگی کشته از کارزار
 دگر باره سرسوی ایشان نهاد
 بتیغ او همی داد مردی بداد
 فراوان بکشت و بیفکند زار
 دگر زندکان باز کشتند خوار
 هزیمت گرفتند لشکر همه
 جهان چون ز شیری کبری زدرمه
 مکرهم که پیران و سه نژاد
 به پیشش درآمد بگردار باد
 جهان بهلوان کیو با او بهم
 ز جنگش نکرد ایچ خود را دژم
 لن افزوده:

جین لشکری کشن و دو بهلوان
 هزیمت گرفتند سرو جوان
 سباهی ساورد بران کرد
 نمودش بیبران همان دست برد
 ب ۳۵۶۳: قا و ط و ک ولن و حظ: وزان، مب:
 وزان سان که... بیامد دلیر؛
 ب ۳۵۶۴: (دوم) قا و حظ و مب: کی کفتم؛ قب
 بیت را ندارد. ط و ک بیت را پس از

ز کیو اریکوم بخسرو سخن
 همانا چه جایست از وی سخن
 عجب ماند و هست جای شکفت
 کترین برتر اندازه نتوان گرفت
 ب ۳۵۵۸: حظ: کیو بسختی جندی: قا: بکفت
 او کی این کیو سختی نمود؛
 (دوم) ط و ک: مرا بود ورنج، قا و مب:
 ورزم از نمود؛
 ب ۳۵۵۹: رنجش، ک: رنجی بردی، ط و حظ:
 رنجی بردی، مب: و کورنیز رنجش؛
 (دوم) ط و مب: بتوران؛ قب بیت را ندارد.
 ب ۳۵۶۰: قا و لن و حظ و مب: بهلوان سیاه؛
 (دوم) حظ: بس من، ک: برما، مب: جو
 آتش سامد؛ قب بیت را ندارد.
 ب ۳۵۶۲: قا و مب: هر کر پنچک؛
 (دوم) قا: بر آید نهنگ، ط و ک ولن: زدریا
 بیاید بران سان [لن: بذانسان]، مب: زدریا
 بر آید بذانسان نهنگ؛
 قب افزوده:
 نخستین پنچکش سامد سه ضد
 همه بهلوانان روز نبرد
 جو نستین بارمان بهلوان
 دگر رزم جویان و کنداوران

ب: نیفکند جهر؛ لن پس از این باز ب
۳۵۶۴ را آورده است.

ب ۳۵۷۰: (دوم) م: همیشه بود شاد، ط وک ولن:
همیشه جوان باذ و روشن، قا و حظ:
همیشه جوانست و روشن، قب: همیشه
جوان باذ و فرمان روان؛
قا و م: افزوده اند:

همان نامداران و مردان مرد
کی هستند از بشت این شیر مرد

[م: ازوساز جویند روز نبرد]

همانکاه کودرز و کودرزیان
کشادند بر آفرینها زبان
نهادند سر یکسره بر زمین
همی خواند هرکس بدو آفرین
لن پس از ب ۳۵۷۰ افزوده است:

جو کاوس گفتار خسرو شنید
رخانش بگردار کل بشکفید
سر کیو بگرفت اندر کنار
بیوسید روی و برش بیشمار
بکودرز بر شه گرفت آفرین
بر آن کشور و بوم و بر همین
یکی خلعتش داد کاندز جهان

نبد دیده کس از کهان و مهان

بیت ۳۵۶۹ آورده اند.

ب ۳۵۶۵: ط وک و قب ولن: یال و ترکش کند،
حظ: برو یال و برکش کند، قا: بینا خت
از باذ خم کند؛
قب افزوده:

کشانش بیاورد در شش من
سختو ذ بروی دل ریش من
ب ۳۵۶۶: (دوم) قب: و کرفی سرش کنده بودی
ز بار؛

ب ۳۵۶۷: م: درد بسر، حظ: ازان کو بدرد؛
(دوم) تمام نسخ: گفتن من؛ لن افزوده:
مرورا رهانید و مادر بهم
ز جنکال آشفته شیر دژم
اگر نه مرا هم سان بذر
همی خواست از تن جدا کرد سر

ب ۳۵۶۸: قا و حظ: ز جنک، ط وک ولن: همی
تا... ز جنک، قب و م: کنون تا...
ز جنک؛

(دوم) حظ: بر کرزه، ط: نیاسوده با،
م: کاوستک، قا: نیاسوده بد کرزه؛
ب ۳۵۶۹: قا و قب: دریا بخشم، م: بکنداشت
دریا بمهر؛

(دوم) لن: بدریا نیفکند، حظ: بیفکند،

نیشند منشور بر برنیاں
 خراسان و روم و قم و اصفهان
 ورا داد سالار جمشید فرّ
 دلاور بخورشید بر برد سر
 کشیدی ورا گفت بسیار رنج
 کنون برخورای رنج دیده زکنج
 هم آن گاه کودرز و کودریان
 کشادند بر آفرینها زبان
 نهادند سر یکسره بر زمین
 همی خواند هرکس برو آفرین
 فرنکیس را کلشن زرنکار
 بیاراست با طوق و با کوشوار
 در ایوانها گاه زرین نهاد
 فرازش همه دیبه چین نهاد
 بدو گفت کای بانو بانوان
 مبادی زانده هرگز نوان
 برو بوم و بیوند بکذاشتی
 فراوان بره رنج بر داشتی
 کنون شهر ایران سرای تواست
 مرا رهناینده رای تواست
 منم مهربانتر ز افرسیاب
 بروی تو بینم مه و آفتاب
 جز از طوس؛

مراجیز وکنج وروان آن تست
 دراین مرزفرمان روانتست (کذا)
 مه بانوان خواندش آفرین
 که بی تو میادا زمان و زمین
 جو کاوس هر روز برخاستی
 نخستین فرنکیس را خواستی
 برقی و دیدی و کردی سلام
 فراوانش دادی درود و خرام
 سپدار کیخسرو و مهتران
 نشستند و خواندند رامشکران
 دوهفته شب و روز بودند مست
 کهی جام پاده کهی جامه دست
 جو کاوس کی خورد جندی نید
 بیاورد بر کنجهارا کلید
 به بیش جهانجوی خسرو نهاد
 همان هر زمان هدیه نو نهاد
 ب ۳۵۷۱: ط و حظ: سطر، م: بر سطر؛
 ب ۳۵۷۲: قا: از کاخ، م: از گاه؛
 (دوم) حظ و م: بابوان او؛
 ب ۳۵۷۴: قا و م: باورنک؛
 (دوم) تمام نسخ: بشاهی برو آفرین؛
 ب ۳۵۷۵: (دوم) قا و ط و ک و قب و لن و حظ:
 جز از طوس؛

نیشند منشور بر برنیاں
 خراسان و روم و قم و اصفهان
 ورا داد سالار جمشید فرّ
 دلاور بخورشید بر برد سر
 کشیدی ورا گفت بسیار رنج
 کنون برخورای رنج دیده زکنج
 هم آن گاه کودرز و کودریان
 کشادند بر آفرینها زبان
 نهادند سر یکسره بر زمین
 همی خواند هرکس برو آفرین
 فرنکیس را کلشن زرنکار
 بیاراست با طوق و با کوشوار
 در ایوانها گاه زرین نهاد
 فرازش همه دیبه چین نهاد
 بدو گفت کای بانو بانوان
 مبادی زانده هرگز نوان
 برو بوم و بیوند بکذاشتی
 فراوان بره رنج بر داشتی
 کنون شهر ایران سرای تواست
 مرا رهناینده رای تواست
 منم مهربانتر ز افرسیاب
 بروی تو بینم مه و آفتاب

بکفتند باطوس کن حوی تو
 کہ آمد سرافراز بیدار کیو
 بذره شد اورا ماورد شاذ
 یل نیو بیغام مہتر بداذ
 ب۳۵۸۴: حظ: بلر روی پنموذ ؛
 ب۳۵۸۵: (دوم) مب: رازرا، لن: رای تو باخرد
 نیست جفت، قا: همانا کسی نیست باداذ
 جفت ؛
 ب۳۵۸۶: قا و مب: جنس داد باسخ سہدار [مب]:
 سرافراز] طوس ؛
 (دوم) قب: برسن ؛
 ب۳۵۸۷: قا: از ایران، مب: وزیران ؛
 (دوم) لن: سرافراز لشکر منم ، قا:
 سرانجام لشکر منم ؛
 ب۳۵۸۸: ط و ک: قب: نیرہ جهاندار شاہ ؛
 (دوم) ک: آورده زیر، قا و مب: بزور
 اندر ؛
 ب۳۵۸۹: ط و ک: ہم از شیر، حظ: ہرانکہ کی
 برخاش ؛
 (دوم) حظ: دل شیر و ، ط: دل ببر و
 جنکی بلنک، ک: دل و جنک جنکی
 بلنک، قا: دل شیر و جرم نہنک ؛ لن
 و مب: دل شیرو جرم بلنک ؛

ب۳۵۷۶: مب: باکاوایی درفش ؛

(دوم) قا و ط و قب و لن و حظ: ہم اورا
 بندی کاویانی ، مب: ہم اورا بندی کوس و
 زربنہ کفش ؛ قب عنوان دارد: دوکروہی
 کردن طوس و کودرز در باب کیخسرو ،
 مب: سرکشی کردن طوس از بہر بادشاہی
 کیخسرو

ب۳۵۷۷: (دوم) قا: برور بیامی ؛

ب۳۵۷۸: مب: بدست سر، حظ: بیامبرجہانجوی
 کیو، لن: بدست جہانجوی کیو، قا و ط و ک
 و قب: بیامذ جہانجوی کیو [ط: کرد] ؛
 (دوم) حظ: کی یال، قا و لن و مب: واہنک
 شیر ؛ عنوان قا: رقتن کیو بنزد طوس و بیغام
 کودرز ادا کردن .

ب۳۵۷۹: حظ پس از این بیت ۳۵۷۵ را تکرار
 کردہ است .

ب۳۵۸۰: تمام نسخ: و شیران ایران ؛

ب۳۵۸۱: مب: سرکشیدی یفرمان ؛

ب۳۵۸۲: قب و مب: اکر سز بہیچی، لن: اکر
 زانک سچی، ک: اکر بیچی تو زفرمان ؛
 ب۳۵۸۳: ہم و ط و لن و قب: کیوست بیغام ،
 حظ: و فرزند من ؛

(دوم) قب: نامور ؛ لن افزودہ :

جو بینی ستاهای کودرزیان
 ازین سودجستن سراری زبان
 بمی رنج بردیم هردو بهم
 کنون داذی آرا باذو بدم
 تراکر بذی فرّو رای درست
 زالبرز شاهی نیایست جست
 زافسر سر تو ازان شد تپی
 که نه مغز بوذت نه رای بهی
 بکفتنش سخنها ازین سان درشت
 بتندی ازانجای بنمود بشت
 ب۳۶۰۰: ط وک و قب و حظ و مب افزوده اند:
 بایران [قب: بایران] نباشد جو خسرو
 سوار / نه بر [ط: بر، ک و مب: ابر]
 تخت با تاج و باکوشوار
 لن افزوده:
 بر ایوان نباشد جو خسرو مکار
 نه بر زین زرین جنو شهریار
 بایران نیامد جو خسرو سوار
 نه بر تخت با طوق و باکوشوار
 ب۳۶۰۱: قا و ط و قب و حظ: کودرزو، مب:
 و کفت آن زمان؛
 (دوم) مب: بجاطوس کم باد، ک و قب
 ولن و حظ: کم باذ اندر؛ لن افزوده:

ب۳۵۹۰: حظ: همی بر مع، قب: این روی و
 رای؛
 ب۳۵۹۱: قب و حظ: برین؛
 ب۳۵۹۲: قب: از تخم؛
 (دوم) بم: نشانیم و بخت، ک: — آمد بخواب؛
 ب۳۵۹۳: (دوم) حظ: نه نکو، ط و ک و قب:
 نه خرم بود، مب: نه خورم بود، قا و لن:
 نه خرم بوذ با نهنگ؛
 ب۳۵۹۴: ط و قب و لن و حظ: رنجها را که، ک:
 رنجها —؛ مب بیت را ندارد.
 ب۳۵۹۵: (دوم) قا: و باک دین؛ حظ بیت را
 ندارد.
 ب۳۵۹۶: (دوم) بم: سرافرازتر، مب: تراو
 بتخت، ط و قب و لن و حظ: ترزو بتخت،
 ک: — تخت؛
 ب۳۵۹۷: مب: زکوهر بدشمن، قب: سوندارد
 زدشمن؛
 (دوم) ط و ک: هم کام و، حظ: هم رای و،
 لن: فروزیست و، مب: هم مهر و؛
 ب۳۵۹۸: لن افزوده:
 بذو کفت کای نامور نیو طوس
 نیاند که بیحی که زخم کوس

- ب ۳۶۰۷: بم: کوه ء ؛ ط وک بیت را ندارد .
- ب ۳۶۰۸: حظ: جهانجو کیخسرو ؛
- (دوم) قاولن: بران بیل و ؛ مب: بران بیل بسته ؛ ط وک بیت را ندارند .
- ب ۳۶۰۹: لن: بگردش درون ؛
- (دوم) قب: جزاین، حظ: بکیتی درون جای، لن: کفتی که اندر زمین جای ؛
- ب ۳۶۱۰: لن: بران تحت می تاخت خسرو ؛
- (دوم) ط وک: رخشان بسر بر کلاه ؛ قب افزوده :
- ابا یاره و طوق و با کوشوار بدست اندرون کرزه کاوسار
- ب ۳۶۱۱: (دوم) قب: امروز کر ، حظ: کی اکروز (کذا) ، لن: اکرسازم اینجانبرد ؛
- ب ۳۶۱۲: قب: هر سو ، مب: کشته کردد، ک: کینه آید، قا: همی کشته... هر سو سوار ؛
- (دوم) قا: این کارزار ، مب: از ایران نخیزد مرین ؛
- ب ۳۶۱۳: مب: بجز کام ؛
- (دوم) مب: سرو، ط: برآمد، قا: همی شب همه این ببیند بخواب [ر.ک به مصرع ۲ ب ۳۶۱۷] ؛
- ب ۳۶۱۴: قب: بدایشان، لن: بتوران رسد ؛
- نایم که اورا بفرمان و تحت کرازبید و فر و اورنک و بخت
- ب ۳۶۰۲: حظ: هشتاد ؛
- (دوم) ط وک و قب و حظ: وز [قب: از] ایوان بهامون، قا: وز ایوان پیامد بدشت ؛
- ب ۳۶۰۳: (دوم) قاولن و مب: برفتند بر کستوان؛ قب افزوده :
- کس آید بطوس سپهبد بکفت که کودرز با کوس رفت از نهفت
- ب ۳۶۰۴: قا و ط وک و قب و حظ: وزان سو، لن: وزان بس، مب: وزین سو ؛
- (دوم) بم: کوه ء ؛ قب افزوده :
- کترین کرد هفتاد تن نوذری همه کرز دار و همه لشکری عنوان مب: رفن کودرز و طوس سش کاوس از بهر بادشاهی
- ب ۳۶۰۵: قا و ط وک و لن: کردان فراوان؛ (دوم) مب: به بیش اندرون اختر ؛ ترتیب حظ: ۳۶۰۵، ۳۶۰۶
- ب ۳۶۰۶: بم و ط وک و لن: دید جندان ؛ (دوم) قا و ط وک: همی خیره شد، قب و حظ: همی تیره، مب: کزان تیره، لن: پندو تیره شد کردش هور و ؛

شما بهلوانان این انجمن؛

(دوم) ط و لك ولن: ساینده [ط: بیابند]

هر دو بنزدیکه؛ قا و قب و حظ و مب بیت

را ندارند. ط و لك ولن ایات ۳۶۲۰ و

۳۶۲۱ را پس از بیت ۳۶۲۳ آورده‌اند.

ب ۳۶۲۱: (دوم) لن: سخن بر. قا و مب: سخن بر

کشادند در. حظ: کشادید ذر؛

قا و قب و حظ و مب بیت را پس از

۳۶۲۳ آورده‌اند.

ب ۳۶۲۲: قا: چنین گفت، ط و لك: ای جهان‌دیده،

مب: ای جهان‌دار، قب و حظ: گفت

نرم‌ای جهان‌دیده، لن: که کاوس می‌گوید

ای نره شیر؛

(دوم) قا: درجام؛

ب ۳۶۲۳: لن: بکشای بند از میان؛

(دوم) قا، سود خیزد، قب: سود آید،

لن: که این سود گردد، ط و لك: مبادا

کرن سود ناند، مب: مبادا کزین سود

خیزد؛

ب ۳۶۲۴: قب: طوس ای جهان‌دیده شاه؛

(دوم) قا و ط و لك ولن و حظ و مب: از

تاج و، قب: اگر... از تاج و؛

ب ۳۶۲۵: (دوم) لن: و کنج مهان، مب: تخت

(دوم) ط و قب و لن و حظ: ایدهمه [قب:

همی] روز کار بهی؛ قا: بیت را ندارد.

ب ۳۶۱۵: حظ: جویای راه، قا: خردمندی و مرد

جوینده، لن: خردمندی و جوینده؛

ب ۳۶۱۶: لن: بدن، قا و مب: ماکسی کربدن؛

(دوم) مب: برز تیر، قا و حظ: برش تیر، لن:

کمان چوب سر؛

ب ۳۶۱۷: (دوم) ط و لك و قب: همه شب، حظ:

همه شب آن، مب: همه شب همی بیند آنرا

بخواب، لن: شب و روز بیند مرین را

بخواب، قا: سر بخت ترکان برارذ ز خواب

[ر.ك به مصراع ۲ ب ۳۶۱۳]؛

تمام نسخ افزوده‌اند:

فرستاده از نزد [قا: آمدز]

کاوس شاه

بیامد بر بهلوان سپاه

ط و لك و لن پیش از این بیت و قب پس از آن

بیتی دیگر افزوده‌اند:

جو بشنید کاوس گفتار راست

فرستاد کس هر دو اترا بخواست

ب ۳۶۱۸: نسخه‌ها بیت را ندارند.

ب ۳۶۱۹: نسخه‌ها بیت را ندارند.

ب ۳۶۲۰: ط و لك: همه [ك: شما] بهلوانان این لن:

کیان، ط وک و قب و حظ و مب افزوده اند:

فربرز یا فرو برز کیان
 میان بسته دارد جو شیر ژیان
 ب۳۶۲۶: حظ: فربرز باشد؛ لن افزوده:

فربرز یا فر و برز کیان
 نباشد نپیره ببندد میان
 میان بسته دارد جو شیر ژیان
 که فرزند شاهست و بشت کیان
 ب۳۶۲۷: حظ: برخوردار؛ لن افزوده:

جرا می کنی برتن خود فوس
 نترسی جو ر بیل بندند کوس
 ب۳۶۲۸: (دوم) لن: و بیدار و خامش؛
 ب۳۶۲۹: حظ: جهانپذیده؛

(دوم) مب: کوئی بمغزو، حظ: بفرو
 برای و بجهر، ط وک: بفرو بجهرو باروند
 اوست؛

ب۳۶۳۰: قب: توژ دارد همانا نژاد؛
 (دوم) ط وک و لن و حظ: از تخم؛ مب بیت
 راندارد.

ب۳۶۳۱: حظ: چنین نیز، قاولن و مب: جنو
 [قا: جو او] [مرد کیست] [لن: نیست]؛
 (دوم) قب: کفتاراز؛

ب۳۶۳۲: قب: چشمش، قا و مب: ندیدست

جون جهر؛
 (دوم) قا و ط وک و قب و لن و مب: برز
 بالا، حظ: برز بالا و دیدار او؛
 ب۳۶۳۳: (دوم) قا و قب و حظ: کیان و برای،
 مب: بفرو کیان و برای؛
 ب۳۶۳۴: قا: کاروند رود، ط وک: جو شاه
 آفریدون، لن و قب و حظ: جو شاه
 آفرینون زاروند [قب: زاروند،
 حظ: باورند]؛ مب: فریدون گذارید
 رود؛
 ب۳۶۳۵: ط وک: مردی و آن فره؛
 (دوم) لن: بتدد دل و دست و حشم
 بیدی؛ لن افزوده:

دگر کو بخون بدر بر میان
 ببندد بگردار شیر ژیان
 از ایران بگرداند این رنج و تاب
 بود بر کفش هوش افرسیاب
 مرا کفت در خواب فرخ سروش
 که فرش نشاند از ایران خروش
 جو آراید او تاح و تحت مهان
 بر آساید از رنج و سختی جهان
 ب۳۶۳۶: (دوم) قا و ط وک و لن و حظ و مب:
 بذر تند؛

ب۳۶۳۷: (دوم) قا و ط وک و لن و حظ و مب:
 ب۳۶۳۸: (دوم) قا و ط وک و لن و حظ و مب:
 ب۳۶۳۹: (دوم) قا و ط وک و لن و حظ و مب:
 ب۳۶۴۰: (دوم) قا و ط وک و لن و حظ و مب:
 ب۳۶۴۱: (دوم) قا و ط وک و لن و حظ و مب:
 ب۳۶۴۲: (دوم) قا و ط وک و لن و حظ و مب:
 ب۳۶۴۳: (دوم) قا و ط وک و لن و حظ و مب:
 ب۳۶۴۴: (دوم) قا و ط وک و لن و حظ و مب:
 ب۳۶۴۵: (دوم) قا و ط وک و لن و حظ و مب:

(دوم) ك و حظ : بسوزد ، لن : بدرز
 سنم دل ؛ ترتیب ایات لن : ۳۶۴۱ ،
 ۳۶۳۹ ، ۳۶۴۰ ، + ، ۳۶۴۲ و . . . لن
 پس از ۳۶۴۰ و حظ و ك پس از ۳۶۴۲
 افزوده اند :
 مرا و ترا كمت بیکار [لن :
 كمت و] جیست
 شهنشاه داند که خود شاه کیست
 ب ۳۶۴۱ : ط و ك و لن و حظ : اکر ؛
 (دوم) ط و ك و لن : نوذر شه شاه ، حظ :
 نوذر شه شه نژاد ؛
 ب ۳۶۴۳ : لن : جهان دیده ؛
 (دوم) لن : دل برمگردان ؛
 ب ۳۶۴۴ : (دوم) تمام نسخ : کاهند هر ؛
 ب ۳۶۴۵ : (دوم) ط : شهنشاه داند که خود شاه
 کیست ، ط در اینجا ایات ۳۶۴۳ و
 ۳۶۴۵ را تکرار کرده و مضراع دوم
 بیت اخیر را طبق ضبط هم آورده است .
 لن افزوده :
 سزاوار محسن کنج و کلاه
 اکر سرکشی ز تحت و سپاه (کذا)
 ب ۳۶۴۶ : (دوم) ق و ط و ك و لن و حظ و م ب :
 کی فرزندان ؛

ط عنوان دارد : مناظره طوس و کوردز از
 بهر بادشاهی کیخسرو ؛
 ب ۳۶۳۷ : ق و ط و حظ : سلاح ؛
 (دوم) ق و ط و ك و قب و لن و حظ : یال
 کشتیت غرقه بخون ؛ م از این بیت تا بیت
 ۳۶۴۳ را ندارد . ط و ك و لن و حظ
 افزوده اند :
 بقیع نبردی ترا خستمی [حظ :
 جستمی]
 وزین گفت بیهوده وارستمی [ك
 و ط : کی رستمی]
 میان کیان دشمنی افکنی
 وزین خویشتن درمنی [لن : برزی .
 حظ : را -] افکنی
 شهنشاه داند بدانکش هوا [حظ :
 سزا] است
 دهد تحت شاهی کی او بادشاست
 ب ۳۶۳۸ : ط و ك و حظ : ای سرافراز بیر ، لن :
 ای خردمند بیر ؛ ق و قب از این بیت تا بیت
 ۳۶۴۳ را ندارند .
 ب ۳۶۳۹ : لن : و کر ، ط و ك : اکر تیر ؛
 ب ۳۶۴۰ : ط و حظ : اکر ، لن : یا کوه تاب ، ك :
 اکر . . . سنک تاب ؛

- ب۳۶۴۷: مپ: راه نیست ؛
 (دوم) قب: دو بر من یکبست، لن: مرا اردو
 فرزند بردل یکبست ؛
 ب۳۶۴۸: (دوم) قا: بدل ؛
 ب۳۶۴۹: قا و قب: چاره سازم ، ط و لك و حظ :
 كتون چاره سازم ، لن : یکی چاره دانم که،
 مپ: یکی چاره... بمن ؛
 ب۳۶۵۰: ط و لك و قب و لن و حظ و مپ: با دو ؛
 (دوم) حظ: اردویل، ط و لك: بیاید گرفتن
 ره اردویل ؛
 ب۳۶۵۱: مپ: بمرزی کجا آن دز ؛
 (دوم) قب: اهرمین ؛
 ب۳۶۵۲: لك: برنجند از، ط: برنجید از، قا و لن
 و مپ: ایزد پرست ؛
 (دوم) ط و لك و قب و حظ: نیارد بدان مرز
 موبد نشست ، قا: نیاید دران مرز موبد
 بدست ، لن: که نتواند ایمن بکنید نشست،
 مپ: نیارد بدان مرز موبد پرست ؛ ط و لك
 جای مصراعها را عوض کرده اند.
 ب۳۶۵۳: (دوم) حظ: ازو تیغ ، قا و لن: نداریم
 ازو کتج و [لن بدون و] . مپ: ازو کتج و
 کوهردیغ ؛
 ب۳۶۵۴: لن: شنیدند کودرز ؛
- (دوم) ط و لك و قب و لن و حظ و مپ :
 سالار بیدار ، قا: کی سالار بیدار افکند
 بن ؛
 ب۳۶۵۵: قا و ط و لك و حظ و مپ: بدین ، لن :
 بدان ؛
 (دوم) لن : نزد زان نکوتر کسی ؛ قب
 بیت را ندارد .
 ب۳۶۵۶: قا و قب و حظ : برن هم سخن ، مپ :
 بدین هم سخن ، ط و لك: برن هم نشان دل ،
 لن: بران همکنان دل ؛
 (دوم) لن: بیش سپهدار ؛
 ب۳۶۵۷: حظ: خرشید ؛
 ب۳۶۵۸: لن: فریبرز را طوس ، ط و لك و مپ :
 نوزدهمان ؛
 (دوم) قا و لن و مپ: بیامد [مپ: در
 آمد] بنزدیک شاه جهان [قا: زمان] ؛
 ب۳۶۵۹: ط و لك و قب و حظ: شاه بیدار ، لن :
 شاه کاوس ، قا و مپ: با شه سپهدار ؛
 (دوم) لك: با سبه جون برم ، قب: كتون
 با سبه من برم ، لن و مپ: کجا با سبه من
 برم ، ط: با سبه جون برم بوق و ، قا: کجا
 با سبه من برم بوق و ؛
 عنوان قا: رفتن فریبرز و طوس بگرفتن

بر [قب: از] کم و بیش، ط وک: نکرد
 سخن هیچ بر کم و بیش، حظ: نکرد
 شما را شود کم و بیش؛

ب ۳۶۶۵: یم: خداوند و؛

(دوم) قا: ساختن پیروزی، حظ: پیروی
 و، مب: توان یافت، لن: یافت پیروزی
 و تخت و گاه، ط وک: بود تاج [ک: -
 تاج و] [بروز و تخت و سپاه؛

ب ۳۶۶۶: حظ: فریبرز را کر؛

(دوم) قا: و چندین مای؛ قب بیت را
 ندارد. قا و ط وک و لن و حظ و مب
 افزوده اند:

به پیشی نباشد [ط وک: نجوید، حظ: به
 بینی ز پیشی] سخن کم و بیش / زمانه
 نکردد ز آئین خویش [ر. ک به مصرع
 دوم ب ۳۶۶۳]

ب ۳۶۶۷: ک و قب: با کوس و گاه [ک: گاه و
 کوس] و درفش؛

(دوم) لن: ز لشکر جهل مرد زرینه؛

ب ۳۶۶۸: قب: بر قلب؛

(دوم) قب: بیل و کوس و سپاه؛ ترتیب

لن: ۳۶۶۹، ۳۶۶۸

عنوان قب: رقتن طوس و فریبرز بجنک

دق: بهمن و نو میزد آمدن، لن: رقتن طوس و
 فریبرز بجنک حصن بهمن.

ب ۳۶۶۰: ط: همان بر کشم، قا و لن و مب: من
 برم، حظ: همایون همان کاویانی؛

(دوم) ک و ط: کم من، قب و حظ: کم زو،
 لن: کم لعل رخشان رینگ بنفش؛ قب پس از
 این بیت ۳۶۶۳ را آورده.

ب ۳۶۶۱: ط وک: همچنان، لن: بکتون در زمان
 من؛ قا و حظ و مب بیت را ندارند. یم و ط
 بیت را پس از ۳۶۶۲ تکرار کرده اند.

ب ۳۶۶۲: قب: فریبرز کوس؛

(دوم) لن: جهانی شده سرخ و زرد و بنفش؛
 قا و حظ و مب بیت را ندارند.

ب ۳۶۶۳: قب: فرزندان با؛

(دوم) ط و قب: نباشد... ببندد: حظ

و مب: نباشد... به بندد؛ قا: نباشد ببندد
 نیره، ک: - نیره ببندد؛ لن: بیت را ندارد
 و در عوض افزوده:

بفر فریبرز و زور کیان

ببندم کیانی کر بر میان

ب ۳۶۶۴: قب: از توانی، مب: ارتوانی به پیش، لن:
 گفت هر کس که راندز، حظ: گفت ارتوانی

(کذا)

(دوم) قا و قب و لن و مب: نکردد شمار ایج

دز بہمن جاذو، مب: رفتن فربرز و طوس
 حصن بہمن و آمدن بی مقصود؛
 ب۳۶۶۹: تمام نسخ بیت را چنین دارند:
 جو نزدیکی حصن بہمن رسید
 برابر سبہ را فرود آورد
 ب۳۶۷۰: ک و مب: لشکر جنکجوی، قب: بشد
 تیز با لشکر جنکجوی؛
 (دوم) لن: بتیزی؛ تمام نسخ افزوده اند:
 سبہ جون بنزدیکی دز [لن: جو لشکر بتنک
 دز اندر] رسید / زمین [قا: زی] همچو
 آتش [لن: دریا] می [حظ: یکی] بردمید
 [ر. ک به مصراع دوم ب ۳۶۶۱]

ب۳۶۷۱: (دوم) قا و ط و ک و قب و لن: ہوارا
 روا، حظ: ہوارا نوا؛ تمام نسخ بیت را پس
 از ۳۶۷۳ آورده اند.
 ب۳۶۷۳: قا و ط و ک و لن و حظ: زمین، مب: زمین
 کفتی از کرمی از؛
 (دوم) قب: اهرمین؛
 ب۳۶۷۴: (دوم) ط و ک: بتیزی جو آید بدشت؛
 ب۳۶۷۵: ط و ک: بکرز و کان، حظ: بکرز و کان
 یا بتیغ. لن و مب: بتیرو کان، قا: بتیرو کان
 یا بتیغ. قب: بہ تیرو کان کر بکرز و کند:
 (دوم) قب: پییزی کہ آرد کزند، لن: کہ

بر دشمن آرد کزند؛ قب افزوده:
 بکوشد یکی بی کان در نبرد
 کہ تا سر نیارذ می زیر کرد
 ب۳۶۷۶: (دوم) قا و قب و حظ: دل شاه، ط و ک:
 را سر ساه، مب: دل آکاه نیست، لن:
 و کر هست از ما کس آکاه نیست؛
 ب۳۶۷۷: لن: بجوشد می؛
 (دوم) بم: تن نازکش، حظ و مب:
 نازکش، قا و لن: بر خروشد؛
 ب۳۶۷۸: (دوم) قا و ط و ک و قب و حظ و مب:
 جایی، لن: بجای ندیدند بند اندرش؛
 ب۳۶۷۹: قا و لن و مب: از رزم، قب: از حصن؛
 (دوم) قا: بیامد، لن: برنج راه، ط
 و ک: از راه رنج دراز، حظ: بیامد برین
 رنج راه، قب: چنین گفت با خسرو
 سرفراز، مب: همان عزم رہ کرد کوردز
 ساز؛ ترتیب مب: ۳۶۷۹، ۳۶۸۲،
 ۳۶۸۰، ۳۶۸۱، ۳۶۸۳ و ... قب
 افزوده:
 ترا رفت بایند می رزم ساز
 مکرکان بچنک تو آید فراز
 ب۳۶۸۰: ط و ک: جو آکاهی از آذرباذکان،
 حظ: آکاهی آزاد را باذکان؛

(دوم) مب : بنزدیک کودرز ، ط و ك
 وحظ : بشد نزد کودرز : قب ولن : بکیو و
 یکودرز ؛
 ب ۳۶۸۱ : (دوم) قا : نبودند آنجا دگر رزمساز ،
 ط و ك وحظ : ترا رفت باید همی رزمساز :
 قب : ندیدند جز رنج راه دراز ، لن : بدل
 کفت باید شدن سرفراز ، مب : همان عزم ره
 کرد کودرز ساز ؛ مب مصراع اول را در حاشیه
 نیز آورده است . قا عنوان ندارد ، عنوان ط :
 کشاده شدن دز بهمن بردست شاه کیخسرو ،
 ك : - ن حصن بهمن بردست کیخسرو ،
 قب : رفتن شاه کیخسرو و کودرز و کرفتن ،
 لن : رفتن کودرز و کیخسرو بستن حصن
 بهمن : حظ : رفتن کیو و کیخسرو بدز بهمن ،
 مب : رفتن کودرز و کیخسرو بحصن و کرفتن
 حصن را ؛
 ب ۳۶۸۲ : حظ : و خاست ، قب : بیاراست کودرز
 و بر ، مب : بیاراست پیران و ، لن : براراست
 کودرز و بر ؛
 (دوم) قب : برآمد سپاه و ، لن : سپهد
 جهاندار : حظ : سپهدارنو ، ط و ك : سپهداران
 شاه نو ؛
 قب افزوده :

همانگاه کودرز بر بشت بیل
 یکی تخت بنهاد برسان بیل
 ب ۳۶۸۳ : (دوم) مب : نهادند بر بیل ، قا وظ و قب ولن
 وحظ : نهادند بر بیل [قا و قب : بیل و]
 جندی [لن : جنکی] سوار ، ك : - ؛
 ب ۳۶۸۴ : لن : بد درفش ؛ مب بیت را ندارد .
 ب ۳۶۸۵ : (دوم) ط و ك ولن : بسر بر یکی تاج و ؛
 قا و قب و مب بیت را ندارند . ترتیب
 لن : ۳۶۸۶ ، + ، ۳۶۸۵ ، + ، ۳۶۸۸ ، و . . .
 حظ افزوده :
 بشد تا دز بهمن آزاد شاه
 خود و کیو و جندان سران سپاه
 ب ۳۶۸۶ : قب و حظ و مب : زیباجاه تاجی و طوق ،
 قا : ز زیباجاه تاجی و طوقی ز زر ، لن :
 زیباجاه طوقی و تاجی بز ؛
 (دوم) حظ : بزین اندرون ، مب : بدز
 اندرون ، لن : اندرون نقش کرده کهر ؛
 ط و ك بیت را ندارند . قا و ط و ك و قب
 ولن و حظ افزوده اند [ط و ك بیت را
 پس از ۳۶۸۴ آورده اند] :
 همی کفت کامروز [حظ : امروز] روز
 [قب : روزی] نوست / نشست

قاومب: جهاندارونیکی، لن: هم اویت نیکی؛	جهاندار [لن: جهانجوی] کیخسروست ب۳۶۸۷: نسخه‌ها بیت را ندارند.
ب۳۶۹۴: (دوم) مب: خداوند بیل و خداوند مور؛	ب۳۶۸۸: لن: شدسبه بر، حظ: جو نزدیکی دز برین بر، قا و قب و مب: جهانجوی [مب: جهاندار] بر تخت زرین نشست [ر.ك به مصراع ۲ ب ۳۶۸۵]، ط: یاسب اندر آمد ز جای نشست، ك: بسر بریکی تاج و کرسی بدست؛ ط و ك جای مصراعها را عوض کرده‌اند.
ب۳۶۹۵: قا ولن و حظ و مب: اورنك، ط: اروند؛	ب۳۶۸۹: حظ: نیبسته خواست. لن: نویسنده خواند بر؛
ب۳۶۹۶: (دوم) قب: در کاخ. حظ: دل کاو. مب: تابشت؛	(دوم) ط و قب و ك و حظ: نامه بردی ز [ك و حظ: بروی ز، قب: بروی] قرطاس جین؛
ب۳۶۹۷: حظ: کر دز، مب: درو بوم؛	ب۳۶۹۰: لن: سستند بر؛
ب۳۶۹۸: (دوم) حظ: سرش را بکرز. مب: سرانشان بکرز. قا و ط و ك ولن: سرش را از ابر اندر، قب: سرش را بگردانم اندرمفاك؛	(دوم) بم: مایه خسروی؛
ب۳۶۹۹: قا: ان دستگاه؛	ب۳۶۹۲: لن: بد برست؛
(دوم) حظ: نیابدسباه، مب: نیاشدسباه؛	(دوم) ط و ك: زدست از بندی، قا: بیزدان بناهید وز بد برست؛ حظ افزوده:
ب۳۷۰۰: ط و ك: خم در دوال، قا: جو عزم دوال؛	تو ای بهمن جاذوی تیره جان براندیش از کردکار جهان
ب۳۷۰۱: قا و ط و ك بیت را ندارند.	ب۳۶۹۳: حظ: که او هست، ك ولن: جاوید و بر؛
ب۳۷۰۲: مب: همانا نه ازبشت؛	(دوم) ط و ك و قب و حظ: ده رهنای.
(دوم) قب: فرزدانست؛ قا و ط و ك بیت را ندارند.	
ب۳۷۰۳: لن: کم این، مب: کنند آن؛	
(دوم) مب: فرمان؛ ط و ك بیت را ندارند.	

جین کن کی باباره ابن نیزه راست

براندکه فرمان خداوند راست

ب ۳۷۰۹: ط وک و قب ولن: کیو نیزه، مب: کیوو

بگرفت نیزه ، قا : کیو نیزه گرفت

بدست :

(دوم) مب : از کین دل و جان . لن :

بران آفرین کرد یزدان :

ب ۳۷۱۰: ط ولن: در نهاد، قا و قب: جونیزه :

(دوم) قا: پیام ، لن: بفرجهنجوی . ط

و حظ: خسرو بداد، ک و قب: پیام ...

خسرو بداد :

ب ۳۷۱۱: قا ولن و مب : ز یزدان نیکی، ط وک :

کرد یاد، حظ: زدار... کرد یاد :

(دوم) قب: جرمه را تیر، حظ: وزان...

کرد یاد ، ط وک: وزان... کرد یاد :

ب ۳۷۱۲: (دوم) حظ: و جان دز :

ب ۳۷۱۳: (دوم) ط وک و قب: طراک، قا: در آمد

مغاک [روی کلمه نوشته: طراک]، لن:

هلاک ، حظ: یاره" ... طراک ؛ مب

بس از این بیت ۳۷۱۶ را آورده . قب

افزوده :

سرش را نکون اندر آمد بخاک

بنام جهاندار یزدان باک

ب ۳۷۰۴: قا و ط وک ولن و حظ و مب : خسرو

دراز، قب: نیزه فرمود خسرو دراز :

(دوم) قا و مب: بنیزه همی [مب: سر] نامه

را بست باز، لن: برو بست آن نامه سرفراز،

حظ: بنامه سر نیزه را بست باز، ط وک: بنیزه

سرنامه را کرد باز . قب : بر انداخت آن

خسرو سرفراز :

ب ۳۷۰۵: لن: سنان درفشى :

(دوم) ط وک و حظ : جز از فر : قب : فر

شاهان، لن: فر شاهی ، قا : جز از فر شاهی

نخواست ؛ مب بیت را ندارد .

ب ۳۷۰۶: مب: با نامه رفت :

(دوم) مب : باره تفت ، قا : آن تند باره

برفت ؛

ب ۳۷۰۷: حظ: کفت این ، لن: ورا کفت، قب:

بفرمود کین، مب: بند من ؛

(دوم) حظ: دیوار این در بلند ؛

ب ۳۷۰۸: مب: بران باره بر، قا و ط وک: بنه نامه

و نام، قب و لن و حظ: بنه نیزه و نام ؛

(دوم) بم: لختی بمان، قب و حظ: لختی بران،

قا و ط وک: تیز لختی بران، مب: نیز و لختی

بران، لن: عاترا بگردان و انجا بمان ؛ حظ

افزوده :

- ب ۳۷۱۴: قب : گناه بهار ، قا و ط و ك و لن و حظ
ومب : رعدمت و باد بهار ؛
- ب ۳۷۱۹: قب و لن : میغ و ؛
(دوم) لن : که بارند از ، قب : که بارذ
زالماس مرگ ؛ مب بیت را ندارد .
- ب ۳۷۲۰: مب : بسی کرد بیکان ، لن : بسی بیکان ،
حظ : شد بلنکان ، ط و ك : به سکان بسی
شد زدیبوان هلاك ؛
- (دوم) ط و ك و لن و حظ : زهر گفته ،
مب : زهره گفته در آمد بخاك ، قب :
زاهر من اوفتاده ، قا : مرده دیدنی فتاده ؛
- ب ۳۷۲۱: قا و قب و حظ و مب : وزان ؛ ترتیب
م : ۳۷۲۱ ، ۳۷۲۰
- ب ۳۷۲۲: (دوم) قا و ط و ك و قب : وز فر شاه ،
حظ و مب : و قرمان شاه ، لن : بفرمان
برقتند دیوان زراه ؛ ترتیب لن : ۳۷۲۳ .
۳۷۲۲
- ب ۳۷۲۳: (دوم) لن : خندان ز روی ، قب : و
روشن زمین ؛ قب افزوده :
کشاده در دز بدید آن سیاه
برامد ازو بانك فریاذ خواه
تهی کشت آن دز زدیبوان نر
نکون شد جو آن حصن نامی و ر
- ب ۳۷۱۵: (دوم) قا : جه از کرد راه ، قب : شد آن
باره دز جو ابری سیاه ، ط و ك و مب : جنین
کشت با بهلوان سیاه [ر . ك به مصراع ۲ ب
۳۷۱۷] ، لن : ابا بهلوانان جنین گفت شاه ؛
ترتیب قب : ۳۷۱۶ ، ۳۷۱۵ ط و ك و قب
و لن افزوده اند [قا و مب نیز بیت را پس از
۳۷۲۰ آورده اند] :
- جهان چون شب تیره تاریک شد
تو کفتی شبش روز [قب : شب و
روز] نزدیک شد
[ر . ك به ب ۲۸۵۹]
- ب ۳۷۱۶: (دوم) قب و حظ : جهان شد ، مب :
بکر دار غرنده بیر ، قا : جهان شد بکر دار
غرنده بیر ؛
- ب ۳۷۱۷: (دوم) ط و ك : جه از باره دز جه کرد
سیاه [ر . ك به مصراع دوم ب ۳۷۱۵] ؛
مب بیت را ندارد .
- ب ۳۷۱۸: مب : که یکسر همه تیر ، ط و ك : بفرمود
تاتیر . . . کنند ؛

ب ۳۷۲۴: لن: کردان بفرمان ؛	در برنک ؛ مب بیت را ندارد .
(دوم) لن ومب : آن جایگاه ؛ قب و حظ بیت را ندارند. لن جای مصراعها را عوض کرده است.	ب ۳۷۳۱: ط وک : نشسته بگرد ، قا ولن ومب : کردان بگرد اندرش ؛ (دوم) قا ولن ومب : بزرگان کی بودند از [لن: در] کشورش ؛
ب ۳۷۲۵: لن: بئر رفت آن ، قب و حظ : بشد [حظ: ببذ] شاه در آذربادگان ؛	ب ۳۷۳۲: قا ولن ومب: دران، حظ: بران ؛ (دوم) قا و حظ: بر بوی ؛
ب ۳۷۲۶: قب و حظ: شهر کرد ؛ (دوم) حظ: بران باغ ؛	ب ۳۷۳۳: ط وک: بگذشت از انجا ؛ حظ مصراع دوم را ندارد .
ب ۳۷۲۷: ط وک: از انجای ، حظ : بران ، لن: وز انجا که ان، مب: از آنجا که آن، قا: وز انبس یکی روشنی ؛	ب ۳۷۳۴: حظ: از ایران، قا ومب: آمد ز خسرو بشاه ؛ (دوم) ط وک: بدان ، حظ: بدان . . . فراوان ؛
(دوم) ط وک و حظ : باره نزه شد ، قب: باره تیز شد ، مب: باره ونیزه شد، قا: شد آن تیرکی سر بر نابدید ، لن: برو تیرکی شد همه نابدید ؛ عنوان لن : نهادن کی خسرو آتش کده، مب: رقتن شاه کی خسرو بخصن	ب ۳۷۳۵: قا و ط وک: مانده، مب: برو مانده، قب: بدو مانده انلر ؛ (دوم) ط وک: کی خسرو جنان فر، قب: آن روز بالا ؛
ب ۳۷۲۸: ط وک : در انجا بگاه ، لن : خسرو بارانیان ؛	ب ۳۷۳۶: ط وک: وزان بس همه یک ؛ (دوم) قب: سوی شهریار ؛
(دوم) حظ : تا برابر ، لن: کنبیدی سر بجرخ روان ؛	ب ۳۷۳۷: قا: سباهی همه هم گروه ؛ ب ۳۷۳۸: لن این بیت را با بیقی دیگر بصورت زیر تلفیق کرده :
ب ۳۷۲۹: لن ومب: بهنای آن ؛	
ب ۳۷۳۰: حظ: سمی یکی، قب: ز بیرونش نمی تکی ، ط وک: بیرون زیم تک ، لن: بیرون	

عنوان مب : پوزش نمودن طوس بیش
کیخسرو؛

ب ۳۷۴۴ : (دوم) لن : از میله ، مب : کار خویش ؛

ب ۳۷۴۵ : لن : جهان گیر ؛

(دوم) قب : بنزدیکی تخت ، حظ : بر

خویش بر ؛

ب ۳۷۴۶ : لن : ورا گفت بس ؛

(دوم) تمام نسخ : همین ؛

ب ۳۷۴۷ : ط و لن : از سیاه ، قب : کس اندر ،

مب : نه بینم کسی را سزا در ؛

(دوم) قا و مب : بن سازو ، قب : این نام

و ، لن : این تاج و - حظ : این فرو ، ط :

زبید کس این نام و ؛ لن افزوده :

جز از تو کسی را سزاوار نیست

بدل در مرا از تو آزار نیست

ب ۳۷۴۸ : قا : نباید ؛

(دوم) قب و لن و حظ : نه بیکانه را ؛

لن افزوده :

نهادند بمان و عهدی تمام

برو کرد لشکر بشاهی سلام

ب ۳۷۴۹ : ط و قب و حظ : کی پیروز ، مب : شاه از ؛

(دوم) قا و لن و مب : خیره کرد ، تمام

نسخ بیت را پس از ۳۷۵۵ آورده اند .

جو دیدش در آمد ز کلرنک زر

هم از بشت شیرنک شاه دلیر

بوسید رویش بر اذر بنر

هم انجا بیفکند تختی ز زر

ب ۳۷۳۹ : تمام نسخ بجای این بیت ، بیت زیر را

آورده اند :

بران [مب : بدان] تخت پیروزه

بنشاندش

جو بنشست شاه [لن : بشاهی برو]

آفرین خواندش

لن افزوده :

نشست از بر تخت زر شهریار

بسر بر یکی تاج کوهرنکار

ب ۳۷۴۰ : قب : کزین طوس ؛

ب ۳۷۴۱ : ک و قب : بیاورد بیش ، لن : جهانجوی ،

حظ : بیامد به بیش ، قا : بیاورد بیش

جهانجوی ؛

ب ۳۷۴۲ : (دوم) ط و مب : اختر و ، حظ : خجسته

همی کاویانی ؛ قا بیت را ندارد . ک از این بیت

به بعد تا پایان داستان را ندارد .

ب ۳۷۴۳ : مب : بلشکر ؛ لن و حظ افزوده اند :

بدوده که ما را ازین بایه بس

کنه کرده مرا عمر بس [حظ : کرده

غم را بس] مایه بس

ب ۳۷۵۷: (دوم) قب : اسب خسرو ؛ لن بجای
این بیت، بیت زیر را دارد:
وزان بس نیا دست اورا بدست
گرفت و بردش بجای نشست
عنوان مب : باذشاهی کیخسرو شصت
سال بود.

ب ۳۷۵۸: لن: نشاندش دلفروز بر؛ قب افزوده:
جو از مردم انبوه شد انجمن
همه کفتی‌ها بکفتش سخن

ب ۳۷۵۹: (دوم) قا: شد آن از در تخت، قب: شد
آن شاه ارتخت، ط : بیکسو شد از
مایه‌ور؛ قب افزوده:
دل انجمن زان سخن شاد شد
وزاندیشه کیخسرو آزاد شد
بذو داد تاج و بدو داد مهر
سپردش بذو کنج دینار و در
بشادی بذو لشکری بگروید
همی بهر تاجش نکو برورید

ب ۳۷۶۰: حظ ومب: بکار آورید؛
ب ۳۷۶۱: قب: سیاوش خواند؛
ب ۳۷۶۲: ط ولن وحظ: برفتند برمایکان، قب:
زهر برفتند و برمایکان؛
(دوم) ط ولن: کران سبکان. قب: کران

عنوان قا : باذشاهی کیخسرو بن سیاوش
شصت سال بود.

ب ۳۷۵۰: مب: سوی شاه کاوس بنهاد؛ لن بجای
این بیت، بیت زیر را دارد:
وزانجا سوی کاخ بنهاد روی
بفرمود کاوس فرخنده خوی
ب ۳۷۵۱: حظ: جو آگاهی آمد بکاوس؛
ب ۳۷۵۲: ط وقب: بارخ؛
(دوم) قب: سریر؛ لن افزوده:
دلی شاد از اسبان فرود آمدند
همه با نثار و درود آمدند

ب ۳۷۵۳: (دوم) حظ ومب: نیا را بدیدار او بذ
نیاز؛
ب ۳۷۵۵: قا وحظ: بنمید و او؛
(دوم) قب ولن: ستایش، حظ: در گرفت،
ناومب: ستایش... در گرفت؛
ب ۳۷۵۶: (دوم) حظ: به بخت، قب: جهاندار
کردن فراز؛ تمام نسخ افزوده‌اند:
جوشاهان ز اسبان فرود آمدند
زبان و روان بر درود آمدند
لن بینی دیگر نیز افزوده:
بشد خسرو و دست کاوس شاه
بوسید و مالید رخ را بکاه

(دوم) قب و حظ: جھارا؛ لن افزوده:

خردمند را بخشش دادگر

فزونی بچستت و هنگک و هنر

مب افزوده:

اگر کردگار سپهر بلند

دهدمان امان تا بگویم که چند

که خسرو نشیند چگونه بگاہ

چگونه فرستد بتوران سپاہ

کر آرایش کردگار سپهر

نماید مرا اندکی تازه چہر

بفرمان دادار این نامہ را

کنم اسپری شاه خود کامہ را

کہ شاه جهان بر جهان کرکس است

جو بکز بدخوسندی اورا بس است

ب ۳۷۷۰: حظ: یکی نیست. قب: بخشش کردگار:

(دوم) حظ: بخوردست اندہ مبر. قب:

بخورده است اندہ مدار: مب: فزونی

نہ خوبست اندہ، قا: فزونی مجونز اندہ،

ط ولن: فزونی نیانی تو اندہ:

مب در اینجا ایاتی افزوده کہ جزء

پادشاهی کی خسرو باید ضبط شود.

شایکان، حظ: کوان و کرانمایکان؛ قا و مب

بیت را ندارند.

ب ۳۷۶۳: (دوم) قب ولن: بسی زر؛ قا و مب

بیت را ندارند. عنوان قا: آغاز داستان

ب ۳۷۶۴: (دوم) قا: بیکک؛

ب ۳۷۶۶: لن: بران داشتن، حظ: بران داشتت

شادمان؛

(دوم) ط: نہائی ہی رنجت اندرسان، قب:

نمانی ہی رنجت اینرمان، لن: بمان ای بسر

درجهان جاودان، حظ: بمانی ہی رنجت آید

زمان، مب: مدار ایج کونہ روان برغان؛

قا بیت را ندارد.

ب ۳۷۶۷: مب: و بہ بیشی بخش، قا و ط و قب

ولن و حظ: بیارای و بیشی بخش؛

(دوم) بم ولن و حظ: خویش رخش، قا:

روز بیشن دل خویش بخش. قب و مب:

روز بیش دل خویش رخش؛

ب ۳۷۶۸: قا و قب ولن و مب: داد فرزند؛ حظ

یکک مصراع افزوده: کہ شاه جهان در زمان

آنکس است.

ب ۳۷۶۹: ط ولن: کہ کیتی بر؛

41
2000
10/10/00

ABŪ'L - ḲĀSIM FIRDAWSĪ

THE STORY OF

SIYĀWŪSH

FROM THE FIRDAWSĪ'S SHĀHNĀMA

Vol. I

edited and annotated

by

MOJTABA MINOVI

introduced

by

M. QARIB

CULTURAL STUDIES
AND
RESEARCH INSTITUTE

Tehran 1985

